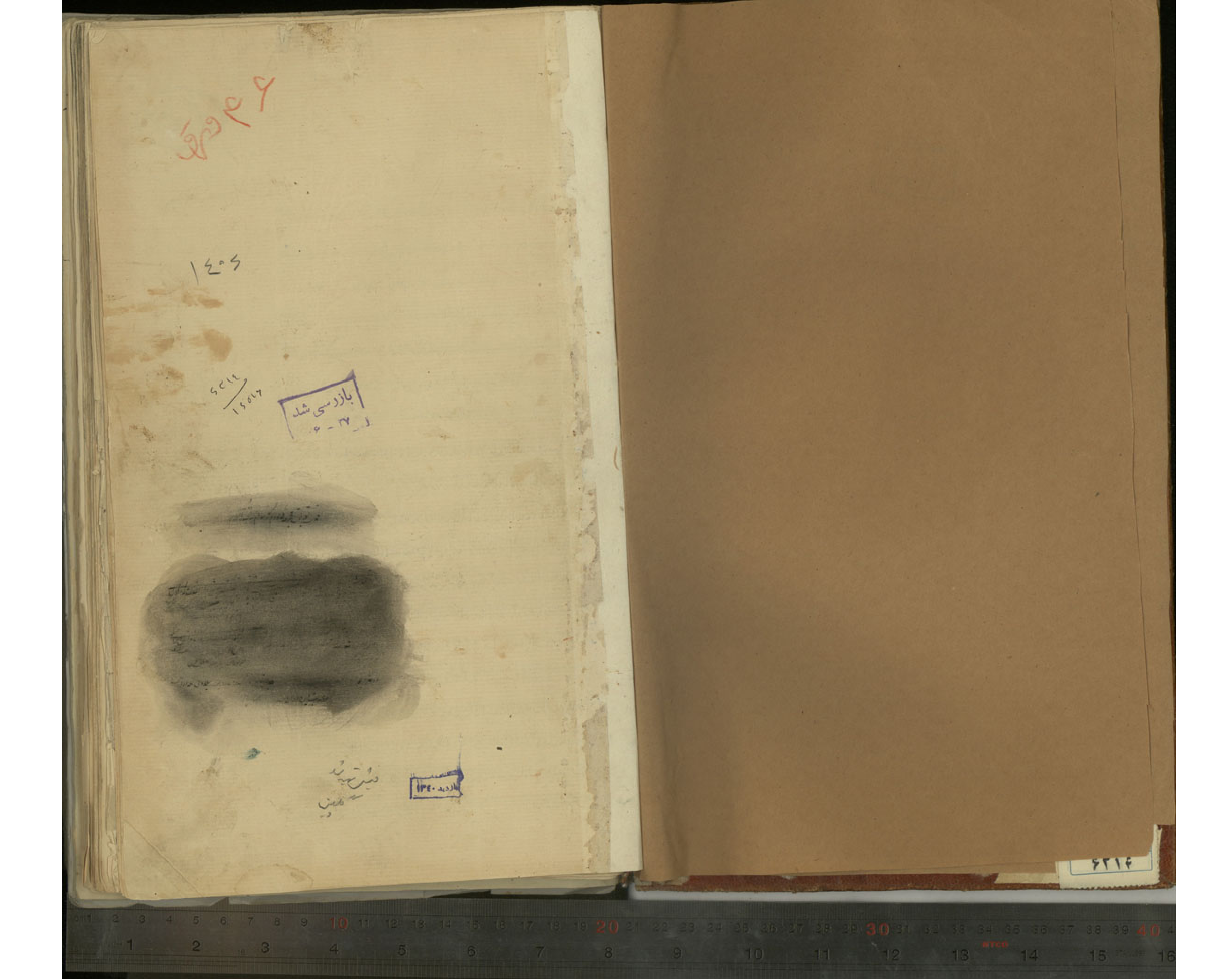

باز رسی شد



هو

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی هدانا من امة خاتم النبیین وجعلنا من المتمسکین بولایة علی واولاده الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین **وبعد** بحکم قدر قدرت سلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان الخاقان العادل السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان قهرمان الماء والطین ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه این ذره بی مقدار علی بخش قاجار پیشخدمت خاصه حضرت اقدس امجد والا مظفر الدین میرزا ولیعهد گردون مهد که تاج جهانبانی است زان خجسته صفاتش پاینده بادا از لسان فرانسه بفارسی در ظرف یکماه ترجمه نمودم امید که مطالعه کنندگان از سهو و خطا اغماض فرمایند اگر غلطی یابند باصلاحش کوشند و عیوبش را بذیل عفو در پوشند والسلام علی خیر الانام محمد واله الکرام **بیان** مقصود از ترسیم این دوایر که عبارات از نقشه طرفین کره باشد نمودن محل ظاهری ثوابت در آسمان واشکال متصوره که از ترکیب چند ستاره مخصوص حاصل گشته و بتماشا محل انها در ایام و ساعات سنه و معلوم نمودن از دوایر عظیمه خط استوا واول این نقطه اعتدال ربیعی و در این نقشه دوایر صغار متوازی به خط استوا بمسافت ۱۴ درجات هم کشیده ایم اگر چه بعد

مسافت جمیع این دوایر صغار از هم بیک اندازه است اما در این نقشه بعلت قاعده نقشه کشی بعضی مرسوم شد که در دست مسافت ظاهری خود نمایند و دوایر یکه در این نقشه بخط عمودی بجانب دایره خط استوا کشیده شده عبارات از دوایر ساعات یا نصف النهار اند و در دو صفحه نقشه انها بخطوط مستقیم نموده ایم که بعد هر یک از این دوایر نسبت بخط استوا ۱۵ درجه است که معادل باشد با یک ساعت نجومی که درجه چهار دقیقه میشود و خطوط منحنی که در هر یک از این نقشه نصف کره معوج و منقوس اند دوایر صغار متقاطعه به خط استوا عبور نموده مدار شمس است یعنی طریقی که از حرکت سنوی شمس رسم میکرده که در هر یوم از ایام سال مدار برجی یا اسمی موسوم شده تصور نمایید که مثلاً میخواهند بدانند که در یک روز مخصوص مثلاً پنجم ماه مارس باشد یعنی نقشه نصف کره شمالی را ... داشت کواکب ... نصف کره شمالی ... صورت مربع ... است که با این ... نشان نموده ایم اسفند) است که با این ... نموده شده و در نقشه نصف کره جنوبی ... **قوس الهوی** ... خط استوا ... در این صورت هر یک از ... بیش از ان ... با یکصد و هشتاد درجه جهات دایره ...

۲

بجهة حساب تعیین محال این دو نقشه نصف کره مطلقا لازم است ملاحظه نمود کره آسمانرا یعنی کره که بجهة
آسمان ساخته شده و ما هم چنین بدو دایره کره آسمانرا قسمت نمودیم چنانکه در کره ارض کرده ایم
همچنین در جنوبی و شمالی تعبیر نمودیم و قسمت کره آسمانرا بدو دایره بجهة نمودن اشکال نجوم بوجود
آنها از خط استوا چون خالی از اشکال نیست لهذا بجهة تسهیل عمل این دو دایره کروی علاوه نمودیم
نقشه مسطحی که بمنطقه تعبیر میشود و آن نقشه را هشتاد درجه عرضا منقسم نمودیم که شامل است
بجمیع نجوم شمالی در نصف چهل درجه فوق و حاوی است بنجوم جنوبی در چهل درجه نصف تحتانی
و هم چنین شامل است باشکال دوازده گانه منطقة البروج و بجمیع بعد و مسافت مدارات نجوم
و طول این نقشه را بچهل درجه بر حسب افق باربر قسمت کردیم — عکس مقرانی ترتیب

یعنی صفحات رضعی کلی نسبت بر اجرام علویه

در بیان دایره افق دایره افق نام دایره ایست که در نهایت نظر واقع است که هر شخص ناظر در کره
دایره مذکوره واقع میشود و محیط دایره مزبوره دایره است که بنظر چنان آید که این کبد آسمان
بدایره مذکوره تکیه نموده و نیز گفته اند نقطه افق عبارت از نقطه طلوع و غروب شمس است و
مرکز دایره افق نقطه است که در آن نقطه نصف النهار معین میشود که در هر بقعه در همان محل اصلا این
نقاط تغییر یابند و این دایره با اختلاف ملاحظه میشود یعنی بعلت اختلاف محل طلوع و غروب شمس
مختلف میشود که گاهی در فوق و گاهی در تحت خط استوا موسوم کردند و این اختلاف را میل شمس
و دایره انقلاب نامند میل کلی شمس از طرف شمال یعنی دایره انقلابیکه دورترین دوایر انقلابات
از دایره خط استوا در جانب شمال دایره انقلاب نهری سرطان است و هم چنین دورترین دایره انقلاب
از جانب جنوب دایره انقلاب خط الجدی است و این حرکت مخصوص شمس نیست بلکه تمام نجوم
همین حرکت را دارند یعنی بنظر چنان آید که جمیع اجرام علویه در شبانه روزی یک دفعه باطراف کره

ارضی

ارض از مشرق بمغرب میگردند و مدار آنها دایره عظیمه خط استوا یعنی دیگر در شمس تفصیل داده
شد دور و نزدیک میشوند و این خط جائی که از حرکت یومیه این اجرام سماویه معین و مرسوم شود محور دنیا
نامند و نهایت طرفین خط مذکور را قطبین عالم گویند و آنکه در جانب شمال است قطب شمالی و دیگری را
قطب جنوبی گویند و دایره نصف النهار دایره عظیمه گویند که در هر محل بواسطه این حرکت مرسوم میشود
یعنی در هر بلدی در مکانی دو این نصف النهار عظیمه [illegible] دایره که از آن دو این مرئی میگردد دایره نصف النهار
آن بلد شمارند و تعیین این دایره از سایر دوایر واضح تر است چه دایره که بعلت حرکت یومیه مذکوره از
مشرق الی المغرب مرسوم میشود دایره نصف النهار آن بلد با وی تقاطع نموده از قطبین که در
توضیح آنکه هر محلی از کره ارض را دایره نصف النهار مخصوصی هست که جمیع آنها از قطبین
عبور نمایند و میتوان دانست که این حرکت یومیه نه از اجرام سماویست بلکه خود کره ارض است
که در هر لیل و نهار یکبار بدور خود از مشرق بمغرب حرکت میکند و بعلت تغلیط نظر ما را چنان
مینماید که چنان جمیع اجرام علویه از مشرق بمغرب در جمیع لیل و نهار یکبار بدور کره ارض می
گردند و این حرکت یومیه نه تنها کره ارض راست بلکه جمیع کرات ثابت که هر یک از کرات بر
اختلاف زمان همین حرکت را دارند

بهر صورت ما را در این خصوص دلیل لازم نیست همینقدر میگوییم که کره ارض مثل سایر کرات
است چون تصور نماییم که کره ارض کروی الشکل و در مرکز این کبد مینا واقع و محاط بجوانب است
و در دور محور خود حرکت میکند هیچ اختلاف و فرقی در قواعد کلیه قدیم نمیکند چه در این
صورت در فوق او و پائین او دوایری فرض باید نماییم بعینه اینکه در آنها اختلاف نبا دوایر مفروضه
سماویه داشته باشد و طبقات اسماء نیز موسوم نماییم و گوییم دایره خط استوای ارضی بعدی
اختلاف مثل خط استوای سماویست و دو دایره انقلاب ارضی چنانچه دو دایره انقلاب سماوی

 و همین دایرۀ نصف النهار اسمانی درست مطابق با دایرۀ نصف النهار ارضی است
و دایرۀ عظیمه که در یکسال از حرکت شمس حاصل میشود بدایرۀ کسوف که عبارت از منطقة البروج
باشد موسوم شده زیرا که لازم است در یکی از نقاط کرۀ افتاب ماه و زمین در یک خط در دایرۀ
مذکوره واقع شود تا کسوف و خسوف واقع شود و نهایت طرفین محور دایرۀ کسوف در
نقشۀ کرۀ اسمانی منتهی میشود بمحل دو دایرۀ صغیره متوازیه که در محل تقاطع دایرۀ خط استوا
دایرۀ انقلاب واقع اند و موسوم بدایرۀ جنوبیه و شمالیه میشوند بمناسبت اینکه در جانب شمال
و جنوب قطبین واقع اند و هر یکی از انها تخمینا در بیست و سه درجه قطبین واقع اند
تا بیکی در همان خطی است که در مدار کرۀ ارض فرض میشود لهذا لازم نیست بر اسم این دایره
در نقشۀ ارضیه رسم شود بخطی اکتفا میشود

در بیان فصول

کرۀ ارض در حرکت سالیانۀ خود باطراف شمس حفظ میکند محور خود را در روی دایرۀ صفحۀ
تام یعنی میل و انحراف محور درست همیشه در روی صفحۀ منطقة البروج یا دایرۀ کسوف می
شود بعلت همین انحراف محور کرۀ ارض که دایم بیک اسلوب واقع میشود یعنی کرۀ ارض
در حرکت سالیانۀ خود بدور شمس مدار معین و بعضی تقسیم می نماید که موجب اختلاف
فصول سال قرار میشود که همین مدار در این نقشۀ اسمانی از تحت بجانب چپ نموده میشود
در صفحۀ همین نقشۀ اسمانی به نقشۀ اختلاف فصول و حرکت سالیانۀ کرۀ ارض بدور شمس
بنگر تا مطلب درست مکشوف شود

در بیان سیارات

شب چون هوا صاف باشد در این گنبد خضرا بیحد نقاط منیره مرئی گردد که انها را نجوم
خوانند

خوانند ولی بعضی از نجوم ثابت نیست یعنی محل خود را بعلت حرکت و سیر تغییر میدهند
لهذا انها را سیارات نامند و یک مقدار دیگر از نجوم که با محل خود را تغییر نمیکنند
لهذا انها را ثوابت گویند و گاهی در اسمان نجمی ظاهر گردد که مانند گیسو و ذنب شعی
منیر در روی ان مشاهده میشود لهذا انها را ذو ذنب و ذوذوابه نامند که انها در اینجا
با استقامت تمام حرکت کنند و مخفی نماند که هر یک از این سیارات بدور محور خود
گردش اند و بدور شمس نیز حرکت میکنند و هر یک در مدار خود را همی بیضی الشکل در
این حرکت احداث مینماید و هم چنین حرکت یومیۀ شمس و سایر نجوم که ظاهر از روی می
شود بعلت حرکت محوریۀ کرۀ ارض است که در مدت بیست و چهار ساعت بدور محور
خود از مغرب بمشرق گردش می نماید لهذا بنظر چنان مینماید که شمس و سایر اجرام
علویه بدور کرۀ ارض از مشرق بمغرب حرکت میکنند و چون کرۀ ارض با حرکت شمس
نیز هست که در مدت یکسال بدور شمس حرکت میکند مینماید معلوم گردد که کرۀ ارض نیز
از سیارات شمسیه است و اکثری از سیارات را اقمار هست یعنی ستارهای صغیره بگرد وی
میگردد مثل اینکه انها بگرد شمس می گردند و کرۀ ارض را یک قمر است چنانکه بعد از این تفصیل
داده خواهد شد و تا اکنون چهل و پنج سیاره یافته اند که هر یک در مسافت معینه از
شمس واقع و با اقمار خود بگرد شمس متحرک اند چنانکه بترتیب نامیده میشود

میرکوری عطارد   زهره ونوس   زمین ارث   مریخ مارس   فلورا
پلپومن   ویکتوریا   اوترپ   وستا   اورانیه   ایریس   متیس
نوسیا   ماسالیا   هیبے   لوتتیا   فورتونا   پارتنوپ
ثتیس   فوسیه   اپسخیت   اگریه   استریه   یونومون   ایرن

۴ فلرا اوروپا پروسرپین سیریس ژونون سرکیس پالاس

اتالانت بلون پولومنی لوکوثه کالیوپ پسیشه تمیس

هیژی اوفروزین ژوپیتر مشتری ساتورن زحل

اورانوس نپتون واین سیارات را سیارات شمسیه نامند که جمیع انها بدور محور

خود متحرک و باتفاق اقمار خود بگرد شمس از مغرب بمشرق حرکت کنند اصل

مقصود از این صفحه نقشه نمودن سیارات شمس در مدار خود مع کره ارض و حرکت سیارات

انها بگرد کره شمس واز این نقشه میتوانند فهم نمود بقدر کفایت بزرگی انها را ازهم و بعد

مسافت انها را نسبت بکره شمس ومداریکه این سیارات رسم می نمایند در نهایت صحت ذره

نسبت مجمل انها نیز رسم شده ولیکن بجهت تنگی محل همین نسبت بزرگی و بعد مسافت در اقمار انها

منظور نشده ودر انجا صحیح طور ایره هر سیاره را نسبت بشمس معین وطرز حرکت ذوذنبها را

نیز مشخص نموده ایم ذوذنبیکه موسوم به انکاست در مدار قصیری دور نمی بگرد ابتدا

طویل رسم نموده ایم ودر روی نقشه سیارات شمس بجهت تعین مدت حرکت هر یک از

سیارات را نسبت بگرد کره شمس یعنی درچند مدت یکدوره تمام میدوند بشمس و دوران نمایند

ومسافت مطلق انها از شمس ومسافت مقید انها نسبت بکره ارض یعنی بعد مسافت

انها را از شمس وهمچنین بعد مسافت انها از کره ارض درجه مانند علامتی کشیده و در

ان درجه معین کردم ودر مسافت انها هر عددی عبارتست از یک ملیون لیوست

مترجم کوید لیو در مقام فرانسه عبارتست از دو هزار و دویست هشتاد و دو

تواز است وهر تواز عبارتست از شش پا مع متوسط یعنی شش مقابل طول قدم شخص

متوسط الطول مثلا در عطارد کفته ایم در هشتاد و هشت روز یکدوره طی نماید

وهمچنین

وهمچنین مسافت انها مع بعد معین کشته

عطارد

وحال مجملی هم بیان میکنم انها بتفصیل حالت هر یک از این سیارات را مذکور که عطارد نامند

این سیاره که نور او اکثر اوقات زیاد تغییر می یابد و بکرد شمس تخمینا ان مسافت سیزده ملیون لیو

ودر مدت هشتاد و هشت روز یکدوره تمام میکند انحنای مدار او نسبت بمدار سیاره شمس

یعنی مدار شمس که در یک خط ظاهر اید ودر کره ارض حرکت میکند هفت درجه و نه ثانیه و کره عطارد

ده مرتبه کوچکتر از کره زمین است وافتاب بدو انجا سه مرتبه عظیم تر بنظر اید از انجه از کره ما دیده میشود

زهره

وحرارت افتاب بکره عطارد هفت مرتبه از حرارت منطقه حاره ما بیشتر باید زهره که از جمیع

سیارات درخشنده ومثل عطارد که کاهی صبح وکاهی شب طالع شود ولهذا ستاره صبح وشام نیز نامند

بعلت انکه قبل از طلوع و بعد از غروب رؤیت کرده و یکدوره حرکت شمس خود را در مدت دویست

و بیست و پنج یوم با تمام رساند تخمینا بیست و پنج ملیون لیو مسافت او ستاره شمس و نه عشر کره

او کره ارض است وافتاب دو مرتبه در انجا بزرکتر ظاهر کردد تا از کره زمین و بعد در محور خود در مدت

بیست و سه ساعت و بیست و یک دقیقه حرکت نماید و انحنای مدار او نسبت بمدار سیاره شمس

سه درجه و بیست و سه دقیقه و بیست و هشت ثانیه است واین دو سیاره یعنی عطارد و زهره

را سیاره سفلی نامند چون که از کره ارض نزدیکترند بکره شمس و مدار انها در جوف مدار کره ارض است

مریخ

یعنی در تحت کره ارض واقع و در قرب بمرکز یعنی شمس اند وهمچنین سایر سیارات را سیارات علویه

نامیم زیرا چه انها از شمس دورترند و مدار انها فوق مدار کره ارض است مارس که مریخ باشد پنج مرتبه

کوچکتر از کره ارض و مسافت او از شمس تخمینا پنجاه و دو ملیون لیو و انحنای مدار او یک درجه و

پنجاه و یک دقیقه و شش ثانیه یک دوره شمس خود را در یک سال و سیصد و شصت و چهار یوم

اتمام رساند مترجم کوید عدد ایام با معنا سیکه در فوق نوشته زیاد تخلف دارد بمعلوم

۵ کدام صحیح است چه در مقیاس یکسال و سی و چهار بیست و چهار یوم فرض شده که این سیاره قطبین زیاد

مسطح شده و در وسط و سرخ تیره است و حرکت بر محور خود در مدت بیست و چهار ساعت و سی و

یک دقیقه و بیست و دو ثانیه باتمام رساند و از شمس که نجم دور میکند مگر یک ثلث نور بکره زمین میرسد

و در دوربین کره مادوس و ترتیر که مشتری میباشد سی و هفت قمرها که چاپ یافته اند که دیده نمیشوند مگر

بالتلسکوپهای بزرگ لهذا انها را سیارات تلسکوپیه نامیده اند و انها را در اوایل همین قرن

مکشوف نموده اند و قطر حقیقی انها باید تخمینا نود و دو میل و چهار هزار میل باشد و از نقطها فوق بجی

انها میتوان هدس زد که کرویه الشکل نیستند و مدار انها چون مخلوط هم اند لهذا ایشان نقطه

نماید و بعضی ملاحظات چند اکثری از علمای نجوم معتقد شده اند که هر این سی و هفت سیاره

متباعد بوده اند که مابین مادوس و ترتیر حرکت بدور شمس میکرده بعلتی از هم متلاشی گشته و تیتر که

مشتری باشد از جمیع سیارات عظیم الجثه و بعیان زهره و از سایر بدو روشنتر و حجم او هزار و چهار صد

و هفتاد مرتبه بزرگتر از حجم کره ارض است و در دوره محوری خود در مدت سه ساعت و پنجاه و شش دقیقه

یکدوره تمام مینماید و حرکت شمس خود را در مدت یازده سال و سی و چهار یازده یوم و نصف باتمام رساند

و مسافت او از شمس تخمینا یکصد هفتاد و نه ملیون لیواست و انحنا صعود او از مدار شمس که منطقة

البروج باشد یکدرجه و هجده دقیقه و پنجاه و یک ثانیه است و مشتری از شمس پنج مرتبه کمتر از کره ارض

کسب نور و حرارت نماید و هم چنین شمس را از آنجا بنحو که حکم از انکه ما میبینیم مرئی کرده اند و

مشتری بالتلسکوب خوب دیده میشود و کره مشتری را ملاحظه کرده ایم چهار قمر بدو دوره میکنند

که قمر اول در مدت یک روز و هجده ساعت و بیست و هفت دقیقه و سی و پنج ثانیه بدور مشتری

یکدوره تمام نماید ثانیه ۴۲ دقیقه ۱۳ ساعت ۱۳ روز ۳ قمر دوم

قمر سیم ۷ روز ۳ ساعت ۴۲ دقیقه ۳۳ ثانیه

مشتری

دیدن

قمر چهارم ۱۶ روز ۱۶ ساعت ۳۲ دقیقه ۸ ثانیه

و چون این اقمار در حرکت خود بخلف مشتری رسند یا قرآن نظر غایب کردند که جرم مشتری کاملا

انها شوند و نوبت انها خسوف نامند و ان سه قمر اول در هر دوره یکبار خسوف ابتدا ماه قمر چهارم

نادر شود که خسوف کنند زیرا که انحنای مدار او نسبت بمدار مشتری زیاد است و خسوف اقمار مشتری

چنانچه بعد گفته خواهد شد خسوف اقمار مشتری برای ما اسباب تعیین طول بلاد که هستند بجهت تعیین

طول بلاد دسا نوبت که زحل باشد با چشم دیده میشود و بنظر ما مانند ستاره های سحابیه با

روشنی تیره و ضعیف مثل اینکه از خلف ستر دیده شود مینماید بدور محور خود در مدت ده ساعت

و نیم و قطرش و مسافت او از شمس سیصد و بیست و نه ملیون لیواست و حرکت شمس خود را در مدت بیست

و نه سال و پنجاه و چهار روز باتمام رساند و میل منطقه که انحنای او نسبت به منطقة البروج

دو درجه و بیست و نه دقیقه و سی و پنج ثانیه است و زحل هشتصد و هشتاد و هفت مرتبه از زمین بزرگتر

است و کسب نور و حرارت از شمس میکند مگر هشت مرتبه کمتر از کره ارض اقمار زحل با استعانت

تلسکوپهای بزرگ دیده میشوند و مثل مشتری با اقمار ملاحظه کشند تاکنون هفت قمر دور او دیده

شده که شش قمر او غریب بسطح دایره خط استوای زحل بدور او متحرک اند اما قمر هفتم قریب بسطح منطقة

از دایره خط استوا او دور است و انها نیز خسوف میابند اما بجهت بعد مسافت زیاد باشکال می

کردند فصل در بیان مناطق و حلقه‌های زحل

در بیان حلقه و منطقه های زحل منطقه ها اما بدوربین بیشتر دیده و کرده و عبارت از

دو حلقه بدین بیان است که او را احاطه نموده اند از جانب خط استوای او که بنظر ما بیضی الشکل

اینها اما که طویل و گاهی قصیر بر حسب بعد و قرب ما بکره ارض که گاهی کوشه های منطقه را نیم

و گاهی بالمره غایب کرده مگر با استعانت تلسکوپهای بزرگ نمیتوان دید و با استعانت آلات رصد خانه خا

زحل

٦ اورا در نهایت وضوح توانیم ملاحظه کرد مخصوص هنگامیکه در مدار منطقة البروج نباشد

هرشل

اورانوس که اورا هارشل نیز نامند بعلت اینکه آن منجم مشهور در اواخر قرن
اخیر اورا مکشوف ساخت با چشم نتوان باشکال دید کرد و این سیارهٔ بعید در کرهٔ شمس حرکت
میکند و پنج ماه نور از شمس می یابد مگر یک جزو از سیصد و شصت و دو جزو آن نور که ما
ازان بهره میگیریم و مسافت او از شمس تخمیناً ششصد شصت و دو ملیون لیواست و قطر
هفتاد و شش مرتبه از کرهٔ زمین بزرگتر است و انحنای مدار او از مدار شمس زیاده از چهل
شش دقیقه و بیست و هشت ثانیه نیست و مدت حرکت او در دور محور خود هنوز معلوم نشده
اما حرکت شمسی خودرا در مدت هشتاد و سه سال و یکماه تخمیناً تمام نماید اقمار سیارهٔ هارشل
منجم کوید شش هفت قمر دارد ولیکن بعد از هارشل دو قمر بثبوت رسید باقی هنوز بطریق
قطع مرئی نگشته

نبتون

نبتون این سیارهٔ بسیار دور که مکشوف گشت و آخر سیارات که در سرحد مملکت شمس
دیده شده و از جمیع سیارات بشمس دورتر است در سنه هزار و هشتصد و چهل و شش مسیحی مکشوف
گشت حرکت شمسی او در صد و شصت سال و یکصد و بیست و هفت روز تمام و مسافت او از شمس
یکهزار و یکصد و چهل ملیون لیواست قطر او پنج مقابل قطر کرهٔ ارض است و حجم وی یکصد بار
بار بزرگتر از حجم زمین است و زیاده از یک قمر ندارد جمیع مدارات سیارات در منطقة البروج است
بعض با اختلاف که بعضی انحنای مدار کمتر و بعضی بیشتر لهذا با چنان اینکه انها کاهی در فوق
و کاهی در تحت منطقة البروج واقع میشوند و منجمین قدیم که همین ملاحظات در سیارات
پنجگانه که عبارت از عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل باشد کرده
بودند و مداریکه همهٔ این سیارات در آن مدار متحرک میباشند منطقة البروج نامیده

هر جمیع

هر جمیع کواکب که در آن مدار واقع و هر یک را بصورتی از صور وحوش تصور نموده بودند برجی
کفتند همین ملاحظه منجمین اروپا منطقة البروج را منطقة الوحوش نامند و وسعت سطح منطقه
مذکوره مطابق رصد منجمین قدیم که مدار همین سیارات پنجگانه باشد هیجده درجه وسعت
است و بعلت عبور مدار شمس از وسط بدو قسمت منقسم گشته که وسعت هر قسمتی که عرض نامند نه درجه
و پانزده دقیقه میشود و طول منطقة البروج را سیصد شصت درجه و این سیصد و شصت درجه را
نیز بدوازده قسمت کرده اند که هر قسمتی سی درجه وسعت دارد و این دوازده محل اقسام بروج منطقة
البروج نامیده اند آفتاب ظاهراً و ارض حقیقتاً از ابتدای نقطهٔ اعتدال ربیعی شروع نموده تا جمیع
این دوازده برج الی ربیع دیگر کردش نماید

آفتاب

در بیان کرهٔ آفتاب این کره بجهة یک کرور و سیصد و بیست و هشت هزار و چهارصد و
شصت مرتبه بزرگتر از کرهٔ ارض است و بدور محور خود در مدت بیست و پنج روز و دوازده ساعت
حرکت میکند و قطر او تخمیناً یکصد و ده مقابل قطر کرهٔ ارض میشود و ملاحظه کرده اند که باید هوای
معتدله مثال کرهٔ شمس هزار و دویست درجه در برهوتی ساطعه زیاده باشد و نیز کمان کرده اند
که کرهٔ شمس با جمیع سیارات خود سیاره هر کوکبی اند **تحقیق مترجم** مترجم کوید که هر کوکبی ثابت
ستاره است از نجوم ثوابت که در مجره واقع است مسافت سیارات از شمس در تصور بیکم فتنه
زمین را از شمس یک واحد فرض نمایم بیک وسیله دیناسیلی میتوان فهم نمود که دنیا صحیح و
مطابق با واقع باشد مثلاً صفر پهلوی هم نویسیم بعد از آن در تحت صفر دوم آن ستون عدد سه
می نویسیم و بعد از آن در تحت عدد سه نیز در یک ستون هفت عدد می نویسیم که عدد مجاوره
مضاعف عدد فوقانی باشد مثلاً بعد از سه شش و بعد از شش دوازده و هکذا الی آخر بعد از
نویسیم این اعداد چهار چهار را بهر یکی ازانها تا علاوه نمائیم حاصل انها مسافت سیارات بطریق تخمینی

مثال

که عبارت از بعد وجها ملیون ورسٹ کرو لیو باشد

عطارد	۰٫۴ = ۴ + ۰
زهره	۰٫۷ = ۴ + ۳
زمین	۱٫۰ = ۴ + ۶
مریخ	۱٫۶ = ۴ + ۱۲
سیارات تلسقوبیك	۲٫۸ = ۴ + ۲۴
مشتری	۵٫۲ = ۴ + ۴۸
زحل	۱۰٫۰ = ۴ + ۹۶
اورانوس	۱۹٫۶ = ۴ + ۱۹۲
نپتون	۳۸٫۱ = ۴ + ۳۸۴

در بیان صفحات قمر

از حرکت یومیه کرهٔ ارض توان فهمید که قمر و سایر نجوم چگونه ظاهراً در مدت بیست و چهار
ساعت بگرد کرهٔ ارض حرکت میکنند اما غیر از این حرکت ظاهری که قمر را مثل کرهٔ ارض
دو حرکت ثابت که عبارت از حرکت یومیه و حرکت سالیانه باشد **حرکت سالیانهٔ قمر**
و حرکت سالیانهٔ او عبارت از حرکتی است که بگرد کرهٔ ارض می نماید و یکدوره حرکت مذکور را
در مدت بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و دو ثانیه با تمام رساند و
مدت یکدفعه حرکت کرهٔ ارض بدور کرهٔ شمس قمر سیزده دفعه و نصف بگرد کرهٔ ارض حرکت می
کند و باعث دیدن ما او را بصور مختلف همین حرکت است و مدت حرکت یومیه قمر چون درست

مطابق

مطابق است با حرکت سالیانهٔ او که بدور کرهٔ ارض مینماید علتش این است که ما همیشه یکروی او را
می بینیم و همچنین بجهت حرکت سالیانهٔ اوست که ما او را بصور مختلف می بینیم و نقشهٔ صفحات قمر که دیدیم
شاید درست واضح نماید صور مختلف هشتگانه او را که صور فوقانی خطوط قمر را نسبت بکرهٔ شمس و
صور تحتانی خطوط قمر را نسبت بکرهٔ ارض بیان کند **محاق**
و هم چنین چون کرهٔ قمر واقع شود ما بین کرهٔ شمس و کرهٔ ارض در یک خط مستقیم طرف مظلم او بسوی
جانب ما است لهذا مخفی گردد لهذا او را تاریک و غیر مرئی یابیم که این حالت را محاق نامند و بعد چون
مرئی گردد ماه نوش گویند و اندک روزی بعد از محاق در حین غروب آفتاب در جانب مغرب بصورت
هلال کسر هلال او بجانب مشرق برگشته مرئی گردد دو ثلث روز و ثلث و هشت درجه چهل و پنج درجه از خط
محاق یعنی از خط محاق چهل و پنج درجه دور شود و روز ان هم بر اهل زمین ربع طرف منیر خود را
نماید و این حالت را گویند در افشان اول است (منزجم گوید افشان عبارت از پاشیدن کره و دلیر است)
چون از نقطهٔ اجتماع با محاق نود درجه دور شود نصف طرف منیر او مرئی گردد او را نوبت گویند که در ربع
اول است و چون بنقطهٔ که نشان داده رسد سه ربع طرف منیر او مرئی شود او را نوبت گویند که در افشان
دوم است و خطوط [illegible] که از مرکز کرهٔ ارض الی قمر کشیده شده و خطوط [illegible] که
از مرکز شمس الی قمر کشیده شده بطریق وضوح بیان میکند ظهور صور قمر را نسبت بارض و شمس در
هر نقطه که هست و چون قمر یکصد و هشتاد درجه از ابتدای حرکت سالیانهٔ خود حرکت نماید در خط که
با استقامت شمس منتهی شود واقع گردد که درست با شمس مواجهه کند در آن صورت تمام طرف منیر او
نمایان شد او را بدر خوانند و چند روز بعد از قمر دیده نمی شود مگر سه ربع طرف منیر او را نوبت
گویند که در افشان سوم است چون دو صد و هفتاد درجه حرکت کرد او را مرئی نگردد مگر نصف طرف
منیر او را نوبت گویند که قمر در ربع ثانی است و بعد به نقطهٔ میرسد که او را مرئی نگردد مگر هلال که سر

معنی افشان

بدر

هلال بجانب مغرب وآنکه قبل از طلوع آفتاب طالع شود آنوقت گویند که قمر در آفاق چهارم است
بعد از آن رفته رفته طرف مشرق از نظر غایب گردد یعنی دوباره بنقطهٔ اجتماع و محاق رسد لهٰذا
هلال ماه نو در تحت شعاع شمس مخفی و بر ما ظاهر نمی باشد و چون خواهد که چهره نمود هنگام
غروب آفتاب در جانب مغرب نمودار شود بعضی یکم ملکو گشت

در بیان جزر و مد

جاذبه نامند قوهٔ مجهوله اگر بواسطهٔ آن قوه سیارات و اقمار در جو باد و مدار خود بر قرار و بهوا معلق
قوهٔ من بوده یکدیگر خود نباید و بنجم دیگر متحرک شوند خواه حرکت سیارات بلبعد شمس با قریب یکدیگر
دیگر باشد موقوف نمیکند پس باستعانت همان قوه مجهوله کرهٔ ارض حرکات شمس و محوریه خود را
نماید و از جاذبه همان قوه است که مد و جزر واقع شود و مد و جزر را ارتفاع و انحطاط میاه بحر
محیط و سایر بحور را گویند

خواه زمین بالمره محاط باشد از هر طرف با میاه بحر محیط ماند که بکرهٔ ارض نشان t ,
و میاه محیط e r d g كذا نشان شده , و بعضی در حالت بدو نشان l , نهاده ایم
بوضوح معلوم است که اگر قوهٔ جاذبه کرهٔ قمر از هر طرف مساوی به کرهٔ ارض واقع شود میاه
مرتفع نگشته و جزر و مد وقوع نپذیرد ولی قطعاً این طور نیست چون قوهٔ جاذبه قمر از طرف مختلف
بارض واقع لهٰذا چون قمر در جانب یکه نشان o دارد واقع شود واضح است که میاه
طرف o زیاده از میاه طرفین e r مرتفع گردد چه جاذبه قمر بطرفین e r
بانحراف و بطرف o مستقیم واقع شود لهٰذا بعلت قوهٔ جاذبه قمر میاه e r
میل بمرکز کرهٔ ارض نموده منخفض و میاه بعکس مرتفع شوند و نیز ثابت است که اگر دو نقطه را
خواهند بهم وصل نمایند اقصر مسافت با خط مستقیم باشد چون قوهٔ عمل جاذبه متناسب

بامحدود

با محدود مسافت دوری آن دو جسم بعد محدود مسافت عمل قوهٔ جاذبه و ضعیف
گردد و چون قوه جاذبه قمر از طرف o مثلاً بکرهٔ ارض واقع شود مرکز کرهٔ ارض
که نشان t دارد و نزدیکتر است بقمر از جانب یکه نشان o دارد لهٰذا
لازم است که میاه مرکز زیاده از جانب یکه نشان o دارد مجذوب گردد و
چون میاه طرف o مجذوب و مرتفع گشت کرهٔ ارض صورت کرهٔ مستطیل را
اخذ نماید بنحو یکه محور کبیر او از مرکز زمین و ماه گذرد و تحقیق در جزر و مد
و همچنین واضح است از این که ما شرح دادیم با ینکه در هر محل آنکه ارض ظاهر دو
بار جزر و مد میشود اگر حرکت محوریه کرهٔ ارض نمیشد پس بعلت حرکت یومیه کرهٔ ارض
دو هر شب روز یعنی که قمر از هر دایرهٔ نصف النهار هر محلی که عبارت از دایرهٔ نصف النهار
فوق الارض و تحت الارض باشد گذرد لهٰذا دو جزر و دو مد در هر لیل و نهار باستمرار
واقع میشود که میاه بحور در مدت شش ساعت و چند دقیقه درجه بدرجه مرتفع
گشته مد نماید و همچنین در شش ساعت و چند دقیقه دیگر میاه همان محل مد درجه
بدرجه چنانکه در مد مرتفع میشد منخفض گردد و این حالت را جزر نامند پس
در میاه بحور آن هر محلیکه قمر از نصف النهار آن محل خواه نصف النهار فوقانی و خواه نصف
النهار تحتانی باشد در مدت بیست و چهار ساعت و پنجاه دقیقه دو بار جزر و مد
حاصل شود

در مداخلهٔ قوهٔ جاذبهٔ شمس در جزر و مد

و کرهٔ شمس با وجود بعد مسافت نیز میاه ارض را جذب کند اگر قوهٔ جاذبهٔ شمس نسبت
بقوهٔ جاذبهٔ قمر بعلت بعد مسافت دو دفعه و نصفی کمتر است ولی در حقیقت خارق علت
جزر و مد داریم که عبارت از جزر و مد شمسی و قمری باشد و این دو قوه گاه با هم متفق

وعلاوه متوه یک یکی شوند که گاهی بعکس واقع شده بر حسب قوه باهم یکجا هستند بر حسب اینکه ما
در حالت استقبال یا اجتماع باشد و گذشته از این دو وقوع زیاد چیزهائی باعث جزر و مد هستند
مثل میل و انخفاض شمس و قمر و حالت محل و سواحل و موافقت یا مخالفت ریاح و کوه‌ها
مترجم گوید کوه‌ان هیئات از مد ما خارجست که بعلت جمع نمی‌شود در بعضی محل جزر و مد تابعی متصل
خارجست چنانکه بتفصیل ذکر خواهد شد و هم چنین بعلت حرکت کره ارض و قمر حالتیکه عبارت
از خسوف و کسوف باشد واقع شده میشود و خلل زیاد در مد و جزر وارد و خسوف و کسوف واقع نمیشود
مگر در حالت اجتماع و استقبال قمر که هر وقت قمر در نقطه اجتماع و استقبال واقع شود یا قریب بنقطه
مزبوره باشد خسوف و کسوف واقع چه در آن حین مراکز شمس و قمر و ارض در سطحی واقع شوند که آن
خط مستقیم مرکز بهر سه را باهم متصل نماید و کسوف نمیشود مگر در ایام اواخر و اوایل ماه یعنی در حالت
اجتماع و خسوف در هنگام اواسط ماه که استقبال باشد حاصل شود

در بیان علت خسوف و کسوف

خسوف و کسوف گاهی تام و گاهی ناقص شود بعلت وقوع کره ارض و قمر در نقطه خسوف و کسوف
یا قریب بنقطه مذکوره و بعلت بعد مسافت که هر یک از این دو کره در مدار خود حرکت نمایند
کامی هم بکره شمس شوند و بسبب رجحان محل وقوع آنها گاه خسوف و کسوف کلی و جزئی واقع
گردد (در تحقیق اینکه لازم نیست خسوف و کسوف در هر اجتماع و استقبال) از شرحیکه کرده شد نمود بهم قطعا بنظر چنان آید که در
هر استقبال و اجتماع باید خسوف و کسوف واقع شود نه چنان است چرا نوعیکه مدار کره
ارض و کره قمر در یک سطح میبایستی لیکن اگر تقاطع [illegible] بجهة خسوف و کسوف تمام شده واضح
نماید که زاویه این دو مدار تخمینا زیاده از پنج درجه نیست و بجهة خسوف و کسوف لازم است
که قمر در حین اجتماع و استقبال از این پنج درجه بتواند دور شد و گوییم که کسوف بیشتر از خسوف

واقع

واقع شود اما فهم علت خسوف ما سهلست و نیز با ایراد منمائیم که کسوف کلی تمام زیاد نادر و اتفاق افتد
و دو علت مجدد سال میشود که چهار یا یکبار کسوف و بیست و نه دفعه خسوف واقع شود اما جزئی

در بیان تحدید اندازه عرض و طول

میتوان تعیین عرض محلی را با چند نحو نمود اول به پیمودن مابین نقطه سمت الراس بلد با خط
استوا ثانیا باندازه گرفتن ارتفاع قطب از افق محل مقصود ثالث به پیمودن مسافت مابین
نقطه سمت الراس بلد تا نقطه قطب این مسافت متمم مسافت مابین نقطه سمت الراس و خط
استوا یا متمم بنقطه قطب است تا افق تحدید طول میتوانند بر وسایل زیاد خط طول را پیمود اما
بهترین وسایل استعمال کرونومتر است یعنی ساعت بسیار صحیح بملاحظه کردن خسوف قمر یا خسوف
اقمار مشتری اما اخیر سهل و اوضح میشود چه اقمار مشتری در هر محل از کره ارض بوضوح دیده میشوند
منفکر [illegible] فرق مابین دو محل بر ساعت شروع به خسوف اقمار مشتری یا ابتدای انجلای [illegible]
بعد مسافت دو دایره نصف النهار آن محل است مثلا اگر [illegible] شخص که میخواهند ملاحظه خسوف
اقمار مشتری نمایند یکی در محلیکه نشان e دارد باشد و دیگری در مکانیکه نشان
دارد باشد که هر یک از آنها ابتدای خسوف قمر مشتری را ملاحظه نماید که باید انتها ظلیکه قمر
مشتری در آن ظل مستظل میشود نشان x گذاشته ایم تصور نمائیم که در یکی از آن
محل ابتدای خسوف مثلا در ساعت هشت و از دیگری در ساعت ده شد این اختلاف دو
ساعت همان مسافت این دو محل است که هر ساعتی پانزده درجه حساب کنند در این صورت
مسافت دایره نصف النهار این دو محل سی درجه میشود

صفحهٔ ستم

در بیان حرکت ظاهری شمس و علت اختلاف فصول

در حرکت تصویری و ظاهری شمس   مقدمه اول   افق محسوس مرئی بدایره   کویم
که ناظر بود مرکز او واقع و بنظر چنان آید که این گنبد خضرا بوی تکیه نموده ظاهرا کویند که افتاب
هنگام صبح از تحت افق طلوع کرده یا در وقت غروب از افق c غایب شده در هر یوم بنظر
چنان آید که شمس راه قوسی از دایره در فوق افق مرئی مارسم میکند خواه وسعت آن قوس زیاد یا کم
باشد و قوس مزبور دایم بر سمت افق نامنحنی کردد و ابتدای این قوس از مشرق و انتها در مغرب
از نشان c الی c دیکر است و نصف النهار نقطه کویند که شمس در رسم قوس
مذکوره بان نقطه با علی درجه ارتفاع رسد ما کویم که بعنوان مرکز افق ما و ... خط
و در شکل مجمل خط t a که نشان کلود دارد کویند و نقطه ... یعنی نقطه سمت الراس نقطه
را که در نهایت خط در شکل در اثنا واقع است کویند یعنی نقطه سمت الراس و مادر
نقطه از اسمان آکویند که در تحت افق مقابل نقطه زنیت نم عمودا و بخط مستقیم واقعست یعنی سمت
الرجل و خط نصف النهار بخطی کویند که دو طرفین او نشان a r که از دو دایره و خط
مزبور در سمت از تحت خط عمودی s t در شکل کذشته و همان محل تقاطع انها محل نصف
النهار آن مکانست و طرفین خط نصف النهار در نهایت طرفین افق بدو نقطه منتهی میشود و نقطه
که نشان r دارد در محلی است که از انجا شمس طالع میشود و نهایت این خط از جانب مشرق
به نقطه نصف النهار که محل تقاطع او با دو شکل است نقطه جنوب نامند و مقابل او از جانب نقطه
شمال است و نهایت طرفین خط q l که عمود خط نصف النهار است و از تحت در شکل
که نشان s دارد کذشته در تحت و فوق افق دو نقطه ترسیم نموده و انکه در جانب
مطلع شمس واقع است و نشان q دارد مشرق نامند و دیکری که در جانب محل غروب
واقع و نشان l دارد مغرب کویند این چهار نقطه افق با نقاط کاردینو یعنی جهات اربعه

خوانند

خوانند   حرکت اول ظاهری شمس   در اثنای طلوع شمس در تحت افق تمام مجی
کند لیکن خود ترسیم دایره c sm ، c sm که از ابتدای روز به ترسیم ان دایره شروع کرده
بود و این حرکت ظاهری شمس که بدور کره ارض واقع میشود در مدت بیست و چهار ساعت تا به
شبانه روز با تمام رسد   حرکت دوم ظاهری شمس ملاحظه کرده اند که نقطه طلوع
و غروب و نصف النهار شمس در هر یوم تغییر میکند نسبت بجهات افق یک محل مثلا در بیست و یکم ماه
دسامبر یعنی کانون اول ظاهر میشود در دایره c sm و در بیست و یکم مارس یعنی آذار ماه
در روی دایره l q y طلوع و غروب مینماید که دایره مزبوره در نهایت وسعت
و بعد در بیست و یکم ژوین یعنی حزیران در دایره a u h حرکت کند و این دایره نیز وسیع
است و بنظر چنان آید که در انجا توقفی مینماید بعد بطرف جنوب رجعت کرده مجددا احداث
دوایر عدیده قبلی پردازد در بیست و سیم سپتامبر یعنی ایلول باز ترسیم دایره l q y
و در بیست و یکم دسامبر که کانون اول باشد باز در دایره c sm منزل نموده ان محل نیز
چنان آید که توقفی مینماید و بعد شروع میکند از نو بطرف شمال مرتفع کشتن و هم چنین درجه بدرجه
طی منازل و دوایر صغار نماید تا دو دفعه اول رسم کند پس از جانب شمال اعظم ترین دوایر
او را تروپیک دو کانسر نامند یعنی دایره انقلاب راس السرطان و صغیر ترین دوایر او از طرف
جنوب تروپیک دو کاپریکورن کویند یعنی دایره انقلاب خط الجدی و لفظ تروپیک در لغت فرانسه
معنی مراجعت که شمس در حرکت خود چون بدو دایره تروپیک رسید بنظر چنان آید که در انجا
جهت رجوع بطرف شمال یا جنوب توقفی نموده بعد مراجعت کند تا از نو ترسیم دایره انقلاب
راس السرطان یا جدی پردازد یعنی دو دایره اول که در بیست و سیم سپتامبر و دوم ثانی که در بیست و یکم
مارس باشد بجانب شمال مرتفع و بعد بطرف جنوب منخفض کردد و لفظ اکانوکس یعنی خط استوا

۱۱ واکنون فرض نمائیم اعتدال که در این دو فصل لیالی و نهار متساوی است و شمس بر دایره خط استوا که
اکاتور باشد متحرک گردد و هم چنین شمس در مدت شش ماه که از بیست و یکم و سه مارس الی بیست
و یکم ژوئن باشد بجانب شمال حرکت کند و نیز از بیست و یکم ژوئن الی بیست و یکم دسامبر ثانیا
بطرف جنوب متحرک شود   حرکت سیم ظاهری شمس ملاحظه کرده اند که شمس را حرکتی است
که از آن واسطه از مغرب بجانب مشرق میل نماید که در هر یومی یک درجه بطرف مشرق حرکت کند
چون در نقشه سیم واضح کرده که شمس مثلا در قرب فلان نجم ثابت در فلان نقطه آسمان بود امروز یک
درجه از آن محل بطرف مشرق حرکت کرده و چون ثابت است که نجوم ثوابت محل خود را تغییر نمیدهند
ثابت گردد که این حرکت از شمس است که تخمینا در مدت بیست و چهار ساعت یک درجه بجانب مشرق
متحرک شود   پس چون یک درجه تخمینا مطابق است با چهار دقیقه از زمان لهذا شمس در هر
یوم چهار دقیقه دیرتر به نقطه که روز قبل در آن هنگام در آن نقطه بوده میرسد بنحوی که در مدت نود
روز شش ساعت دیرتر بنجمی که روز قبل در آن هنگام نزد او بوده رسد پس بعد از مدت یکصد
هشتاد و دو یوم با نجم مزبور مقابله نماید یعنی درست در نقطه مقابل نجم مزبور در هنگام یکصد هشتاد و دو
روز پیش واقع شود و نیز بعد از مدت سیصد و شصت و پنج روز و یک ربع به نجم مذکور رسد
یعنی بعد از یکسال شمس بمحل اولی مراجعت کند   اکزیدومونده یعنی محور عالم بخط خیالی [illegible]
که از مرکز [illegible] عبور نموده گویند که حرکت سالیانه شمس در اطراف او واقع [illegible] تا تمام رسد و
خط مزبور را محور عالم بجهه این گویند که جمیع دوایر صغار که در فوق افق [illegible] حرکت تصوری
شمس رسم شود [illegible] واقع گردند یعنی خط مزبور در قطبی و این مذکوره مفروض شده و نهایت
طرفین او را قطبین عالم گویند و قطب شمالی بنقطه که در نهایت خط محور در جانب شمال الارض
شده گویند و قطب شمالی همیشه در فوق افق ما است و طرف مقابل او را که در تحت افق واقع است

قطب

حرکت شمس

محور عالم

قطب جنوبی خوانند و ارتفاع قطب مطابق است با مسافت خط زنیت یعنی سمت الراس ناظر
اکاتور یعنی خط استوا یا که بهم زاویه [illegible]
مطابق است با زاویه [illegible] تخمینا در چهل و نه درجه صفر است   سیفریا اوبلیک
یعنی کره یا بیضی یا شلجمی الشکل به تمام حجم کره ارض که در ما بین قطبین و خط استوا واقع است
گویند که ویسه یا بیضی یکره ارض گویند چه دایره استوا و دو دایره انقلابی در اطراف او بجوریکه
در نقشه سیم ترسیم یافته منحنی کردند
در محل این کره اگر بدقت حرکت نجوم را در اثنای یک شب یا بیشتر ملاحظه نماید بوضوح می بیند
که هر یک از نجوم در مدتی که در فوق افق هستند یعنی از حین طلوع الی الغروب تماما چنان نماید
که در روی آسمان ترسیم قوس دایره میکنند ولی وسعت آن دوایر نسبت بمحل آن نجوم با افق
مختلف باشند و بعضی که از آن نجوم بقطب شمالی نزدیکتر اند وسعت دایره آنها کمتر و در اینها
بیشتر و بعضی باشند که در عرض پاریس بنحوی که ابدا افق را ترک نکنند یعنی غارب نگردند نجومی
هستند که در چهل و هشت درجه و پنجاه دقیقه صفر واقع اند در اطراف قطب شمالی هستند
بمسافتیکه متناسب با ارتفاع قطب از افق اینجا و قطب شمالی ملاحظه شود در قرب نجمیکه
او را ستاره قطبی مینامند و تخمینا نصف یک درجه از قطب دور است و اگر دقت کنند به سهولت
او را توانند شناخت چه نجم مذکور بنظر غیر متحرک آید و سایر نجوم چنان نماید که بگرد او دور
حرکت اند   و سفریا پارالیل یعنی جانب کره که در دوایر صغار متوازیه واقع اند و صاحب رای صغار
که عبارت از نواحی قطبین باشند چه در آن نواحی دوایر عظیمه انقلاب خط استوا شده دوایر صغار
بنظر آید چنانکه در نقشه چهارم واضح کرده که در آن اماکن خط زنیت که سمت الراس باشد هم
زاویه با قطب [illegible] که در افق [illegible] است و با خط استوا [illegible] متفق

شود و شمس هنگامی که واقع شود در سطح خط استوا رسم نماید دایره k l و اکر همان دایره
افق است و دران هنگام نصف قرص آفتاب زیر افق و نصف دیگر بر فوق افق نمایان باشد
اما بعد از سه ماه شمس l در تیر میرسد بدایرهٔ انقلاب سرطان و رسم نماید دایرهٔ گردیده
e n o در بیست و سه درجه و بیست و هشت دقیقه در فوق افق و هم چنین در سه
ماه ثالث رسم نماید همان دوایر سابق را در فوق افق در جهت جنوبی خط استوا بعد شمس l
دوم با حرکت مستمرهٔ خود میرسد بدایرهٔ انقلاب جدی در نصف شمالی و رسم نماید در اثنای سه
ماه دوایر حاصله در تحت افق را در همان قدر زمان و در نماید به خط استوا الی نواحی قطب شمالی
ماه آفتاب معنی فوق گردیده در همان کره واست نقش پنجم کرده طرف
همین واقع است نشان میدهد که چگونه شمس نسبت بممالک خط استوا حرکت میکند که دران امکنه
زمانه e یعنی خط سمت الرأس اهل فوقهم زاویه با خط استوا e e واقع
h h با محور قطبی p p متفق میشود و دران محل امکنه کره راست و مستقیم
باشد یعنی دایره های انقلاب و خط استوا در انجا عمودی باشد که اعمدهٔ افق گردند یعنی دران محل
شمس خواه در l ... باشد در حرکت خود دایرهٔ رسم نماید که افق را بعمود قسمت نماید
منقسم سازد در نواحی خط استوا الیل و نهار مساوی است پس گوییم که حرکت شمس نسبت مکرر
تصوری و ظاهری است که از تغلیط نظر ناشی است چه ممکن نیست که این جسم یعنی شمس را در این زمان
دو حرکت باشد و نقطه مخالف باشد سببش انست صحیح و واضح گردید که کره ارض در لیل و نهار یکبار
بگرد محور خود از مغرب به مشرق حرکت کند و به همین حرکت تغلیط نظر چنان مینماید که شمس
در شب و روز یکبار از مشرق بمغرب بگرد کرهٔ ارض متحرک و نیز بنظر چنان آید که در هر
سال شمس از مغرب به مشرق بر دایره البیس e l گردد و نقش سیم رسم شده و احداث نماید

البیس

البیس شکل بیضی مستطیل را گویند و ان مدار را مدار اکلیپتیک نیز گویند یعنی منطقة البروج
چه دران دایره اکلیپس واقع شود اکلیپس یعنی خسوف و کسوف چه دایرهٔ مذکوره در
بازاویه که بیست و سه درجه و بیست و هشت دقیقه باشد به دایرهٔ خط استوا محاذی شود که در
ان محل خسوف یا کسوف واقع گردد و نیز این حرکت از میل کره ارض ناشی است که گاهی بجنوب گاهی
بشمال مایل شود و در همان حرکت محوری خود و بنظر چنان آید که شمس مایل گردد و حقیقتا تصور
نماییم که چون شمس در مدار خود بنقطه l در بیست و یکم ژوئن یعنی حزیران ما رسد
معلوم است که کرهٔ ارض در حالتی که بگرد محور خود از مغرب به مشرق میگردد در همان زمان که
شمس بنظر چنان آید که از g b m احداث دایره l o e ... نماید اما
از مشرق به مغرب با دایرهٔ انقلاب سرطان بجهان علت میرسد به نقطه c با دایرهٔ اکلیپتیک
و اکتوبر با هم منطبق گردند و شمس چنان ظاهر شود که ترسیم دایرهٔ اکتوبر استوا ... e c گردد
بعد در بیست و یکم دسامبر یعنی کانون اول بنظر چنان آید که شمس بر دایرهٔ انقلاب m h d
جدی متحرکست و در تحت مدار خط استوا انقلابات سماویه در فوق الارض محاذیه و مطابق
انها بهمان اسم دوایر فرضیه نامیم چنانکه از نقش دیگر واضح گردد و لیکن در انجا ممکن نشد نشان بدهیم
دایرهٔ اکلیپتیک را که متصل در حین حرکت تغییر میدهد زاویه ۲ ۳ را که با خط استوا
مینماید چنانکه انفا ذکر شد بعد در نهایت طرفین محور n h اکلیپتیک در
دور قطبین دو دایرهٔ کوچک a n k l رسم شده که به آن محل انتها دایرهٔ قطبیه مند
مطابق این دایرهٔ قطبیه زمینی دو دایره فرض شده که به نشانهای l k n y نمودهایم
دو دایرهٔ عظیمه که در صفحه نصف النهار سماویه مفروض شده بود و از قطبین عالم عبور نموده و موسوم
بدایرهٔ نصف النهار بود هم چنین مثل او در انجا اسم دو زمین فرض نموده بود چنانکه قبل این ذکر شد

هر محل از کره ارض را از مشرق الی مغرب دایره نصف النهار مخصوص هست و چون لازم بود که بجهة تغییر
عرض و طول بلاد است مبدء داشته باشیم لهذا از رصدخانه پاریس ابتدا نموده نصف النهار انجا را
دایره نصف النهار اول خوانده‌ایم و دوایر نصف النهار سایر بلاد را نسبت باو دهیم مثلا گوییم دایره نصف
النهار طهران از دایره نصف النهار اول یعنی نصف النهار پاریس فلان قدر درجه دور است و هم چنین
خط استوا هم فلان محل از خط استوا پاریس بفلان درجه است و بجهة نمودن اینکه این عرض شمالی یا
جنوبی یا طول شرقی یا مغربی بعضی محل مذکور در جانب   جنوب خط استوا یا مشرق یا مغرب
دایره نصف النهار اول واقع شده بجنوبی و شمالی یا شرقی و غربی متصف نمائیم   پس گوییم که بجهة حرکت
یومیه و حرکت بیضی الشکل سالیانه کره ارض است که لیل و نهار واقع و طول و قصر ایام و اختلاف فصول
حاصل میشود و هم چنین گوییم در هنگامیکه شمس بدایره انقلاب راس السرطان حرکت میکند در
فوق الارض بیشتر دیده گردد بعضی در افق x x وسعت قوس دایره او بیشتر است از اینکه
در دایره انقلاب خط الجدی منحرف میشود که از نوعی در تحت افق بیشتر توقف نماید بعضی در اول
روز طویل و در ثانی لیل طویل و یوم قصیر گردد و هم چنین لیل و نهار متساوی شود هنگامیکه در بیست
و سیم سپتامبر یا در بیست و یکم مارس شمس در صفحه اکواتور یعنی خط استوا حرکت نماید و نیز گوییم که چون
در مدت شش ماه شمس میل بجانب قطب شمالی کند ربیع و صیف باشد و بعکس چون در شش
ماه ثانی میل بطرف قطب جنوبی کند خریف و شتا گردد پس کره ارض را دو محل باشد که از انتهای منطقه
محترقه و منطقه جامده تعبیر نمائیم پس مابین این دو منطقه را از طرفین که بعرض مابین حاره و جامده
است منطقه معتدله تعبیر کنیم پس منطقه جامده امکنه است که مابین دایره قطبین و قطبین واقع است
و بعد ها منطقه معتدله و بعد حاره و تا کنون ما چنان تصور مینمودیم که شمس در مدت یکسال
یک دوره بگرد کره ارض حرکت میکند حال واضح کنیم که ما مشتبه شده بودیم چرا این زمین است که در

مدت

مدت یکسال یک دوره بیضی بدور کره شمس حاصل میکند در حالتی که بگرد محور خود میگردد یعنی دور
ها اختلاف که در مدت بیست و چهار ساعت تخمینا یکدوره بگرد محور خود حرکت میکند در مدت یک
سال این حرکت شمسی خود را باتمام میرساند چنانکه از نقشه اول که نقشه اصلی این صفحه است واضح گردد
و در بیان حرکت و وضع کره ارض تغییر فصول فی الحقیقه از نتیجه حرکت بیضی الشکل کره ارض و انحنای محور
او در صفحه مدار اکلیپتیک یعنی منطقة البروج است اگر زمین بجای اینکه محور او منحنی شود مستقیم و
عمودی میبود ابدا از فصول نمیبود و تغییر هوا هیچوقت نمیشد بلکه هم در یک مکان مثلا هوای
مشرق و در بعضی حار و در بعضی معتدل و در دیگری خاص بارد و نسبت باختلاف محل امکنه دایم بود
و حقیقتا در محلیکه خط استوا با منطقة البروج منطبق و متحد گردد هیچوقت شمس از آن مدار خارج
نگردد و انحنا در حرکت نباشد پس در چنین مکان لیل و نهار در تمام سال متساوی باشد و در آنوقت قطبین
از شمس کسب نور نمیکنند مگر در نصف صفحه او و در نواحیکه در تحت خط استوا واقع اند دایما تابستان
است و حرارت مفرط از شمس با بخار رسد و امکنه معتدله از فصول مثل تابستان و ربیع و غیره
باشد و حرارت شمس در انجا خفیف تر است و ممالک قطبین همیشه با یخ مستور و حرارت آفتاب در انجا
بسیار ضعیف باشد اما در حوالی قطبی که صاحب دایره صغار متساویه هستند شمس بدور منطقة
البروج الی شصت و شش درجه و سی و دو دقیقه منحنی گردد در محلیکه خط استوا عمودی باشد یا
محور ارض گاهی در فوق و گاهی در تحت و زمانی در روی خط مرکزی شمس واقع شود بنحویکه قطب
و سه درجه و نصف از خط استوا باشد در شش ماه ابتدا مر یا از نصف کره شمالی و جنوبی آفتاب را
در نقطه سمت الراس خود بینند

پس بجهة این نظم و ترتیب اختلافات کلی در حالات امکنه ارض مشاهده شود اول فرق در طول و
قصر ایام و لیالی در جمیع نقاط کره ارض واقع و اختلاف که از نقطه اعتدال و ... خط استوا

قطبین نسبت بمحل کرهٔ ارض بر مدار خود واقع میشود دوم حرارت شمس متشاد با علاوه و نقصان

در هر یک از قطعات جنوبیه و شمالیه کره بزنیه و بر حسب آنکه آفتاب زیاد و کم جهره نماید

در بیان امکنهٔ بعضی محل کرهٔ ارض در مدار خود در ابتدای هر فصلی در نقشهٔ اول

کرهٔ ارض در حرکت خود بدور کرهٔ شمس حرکت میکند از a و b و غیره که محور او همیشه موازی

با خود او و قطبین وی محفوظ نماند همان امتداد را که هست در نقاط مدار ارضیه بر حسب دلالت

امکنه ارض ذکر شد که ظاهر میشد نسبت شمس که گاهی در انقلاب راس السرطان و خط الجدی و

گاهی در منطقة البروج وقوع میباید و الحال بنا بگیریم آنکه کرهٔ ارض که در a است که آن محل

مبدء هند زمین را در بیست و یکم دسامبر که عبارت از روز اول فصل شتا باشد که روز نوبت اقصر

ایام سنه است در قطعه ما نیز اگه شمس اینوقت در نهایت میل جنوبی واقع و شروع به رسم دایره

خط الجدی میکند یعنی در هنگام ظهر او هست در سمت الراس اهالی آن دایره راس الجدی و در

اینوقت قطب شمالی خارج از روشنی و تمامه تاریک باشد که شتاه تمام در قطب مذکور شب است

وحد و دنار یکی الدایره قطبی است و ما الکه در داخل دایره واقع است تمام بیست و چهار ساعت شب

باشد و در نصف قطعه جنوبیه بعکس فصل صیف و اهالی آنجا محظوظ سطوع آفتاب باشند و بعد از آن

محل از مدار ارض طوالی بحول شمس بنقطه شتا است بعد زمین شروع بقطع مسافت ما بین a

در مدت هشتاد و نه روز نماید که از بیست و یکم دسامبر الی بیستم مارس باشد b

محل کره ارض است در مدار خود در بیستم مارس که عبارت از روز اول فصل ربیع باشد و در آن

هنگام شمس شروع برسم دایره منطقة البروج نماید باستقامت خط اعتدال ربیعی یکی

که سایر ارضی چگونه قسمت می نماید و در این صفا متوازی بر دایره قسمت مساوی که لیل و نهار

جمع

جمیع این نواحی که وعلی السویه است و قطب در آن هنگام شروع میکند بیوم طویل شش ماهه خود و طرف

اعلای صفحه شمس از افق مرتفع گردد اما تمام چهره خود را بنماید در این وقت ماه هشتم در فصل بهار

هنگامیکه کرهٔ ارض شروع میکند بقطع مسافت ما بین b و c و d یعنی

در مدت نود و سه روز که از بیستم مارس الی بیست و یکم ژوئن ایام فصل بهار است c

نشان میدهد محل زمین را در مدار خود در بیستم ژوئن که روز اول فصل صیف است یعنی

شمس در اینوقت در دایره راس السرطان است در آن هنگام قطب شمالی بتمامه روشن باشد و وسط

روز آنجا است و سکان اراضی دایره قطب شمسی از عدم تمام مدت بیست و چهار ساعت می‌بینند و جمیع

امکنه که در قطعه متوازیه معتدله شمالیه واقع اند ایام آنها از لیالی اطول باشد و بعکس قطب جنوبی

بتمامه غرق ظلمت شب است و در این نقطه مدار ارض و لی تحویل شمس بفصل صیف باشد و

امتداد این فصل در تمام ایام سفر کرهٔ ارض است از c الی d که از بیست و یکم ژوئن الی بیست

و سیم سپتامبر نود و چهار روز میشود d نشان میدهد محل ارض را در بیست

سیم سپتامبر که در اینوقت شمس از نو بخط استوا راجع نماید هم چنین در باره لیل و نهار متساوی

گردد و آفتاب شروع میکند که از قطب شمالی غایب گردد که در آنجا از جنوب ممکن طرف اعلای صفحه

او دیده و آن محل یعنی قطب شمالی اول شب است و آن شش ماه متصل ظلمت شب را دارد و در نواحی

اول اعتدال خریفیست و در این فصل خریف کره ارض از d الی a از بیست و سیم سپتامبر

الی بیست و یکم دسامبر در مدت هشتاد و نه یوم حرکت کند

در بیان انعکاس و انتشار ضوء در هوا

اما در خطالیکه از تفاوت لیل و نهار او تابع روز و شب گفتگو نمودیم هیچ ملتفت انعکاس شعاع که

بواسطه آن تاریکی شب از تفاضای پذیرد نشاهیم و این فقره مهم است که ملاحظه [illegible] بسبب حاجت

انعکاس ضوء شمس در هوا که از او بطریق انحراف عبور می‌نماید با تحصیل روشنایی

مینماییم در خطا الخ که ضوء آفتاب بعجله روز افق است و هنگامی که شمس از خط دایره افق گذشت

همین واسطه انعکاس باز او و از زمان قلیلی می‌بینیم و این علامت صبح کاذب

و شفق نامند و زمان امتداد این فجر و شفق بر حسب توقف آفتاب در مختلف در امکنه

مختلف چنانکه می‌بینیم در نواحی قطب فجر و شفق الی مدت یک ماه قبل از طلوع و بعد از غروب

شمس مستمر است اما امتداد شفق و فجر در نواحی ما الی یک ساعت و ربع می‌باشد

در امتداد مدت هر فصل

ما ملاحظه میکنیم که امتداد فصول اربعه سال متحد نیست بل در مدت انها اختلاف هست مثلاً

فصل ربیع و صیف متفقاً مدت یکصد و هشتاد و هفت یوم ممتد و مدت امتداد فصل

خریف و شتا معاً یکصد و هفتاد و هشت یوم است پس نه روز فرق ما بین حرکت زمین از

a b b c در مدار خورشید الی a d d c میشود و این فرق و

اختلاف متعلق است بصورت و هیئت بیضی مدار ارض بعضی بر سرعت و بطوء

سیر او بعلت قرب و بعد وی از شمس

صفحه چهارم

در بیان حرکت سالیانه کره ارض بدور مرکز شمس

تجدید دایره در نقشه دویم   در بیان حرکت مستدیره کره ارض بر حسب قانون کپلر در این نقشه

بیان نموده‌ایم و حرکت خارجی مرکز را بر او در این دایره تبیان نمودیم که حقیقتاً بابان مدت

نیست بعلت اینکه حرکت او در است واضح نماییم   قوس   عقرب   میزان

سنبله   اسد   سرطان   جوزا   ثور   حمل   حوت   دلو

جلد

جلد   ## حرکت سالیانه کره ارض بدور شمس

مقدمه در نقشه اول بیان میکنیم حالات ایام و فصول الاکر بعد از ملاحظه نماییم نقشه مزبور که

بوضوح یابیم حقیقت هر دو حرکت کره ارض را اشکال ابهام که خلاف الازم است نسبت حرکت یومی ظاهری

شمس را بکره ارض هم و گوییم که ارض در دوره محور خود مخصوصاً در مدت بیست و چهار ساعت یکدور

حرکت میکند و نیز میگوییم که نسبت حرکت سالیانه نیز ظاهری شمس را بکره ارض هم و گوییم که کره ارض

حرکت سالیانه خود حرکت میکند در یک مدار بیضی الشکل که از خط استوا بیست و سه درجه و بیست و

هشت دقیقه انحراف دارد و دلیل بر حرکت سالیانه او که نسبت بشمس پیدا دیم باعث اختلاف فصول گردد

محوریه او سبب حصول لیل و نهار است و همین حرکت سالیانه او هست که مظهر علامه نقشه دویم گشته

پس ما گفتگو در بعضی از علایم شایان خواهیم کرد که بنقشه ما متعلق است و ابتدا میکنیم در این سر اینک

بعلم بعضی از علایم شایان که بعلمای این فن فهمانید انها از لوازم است حرکت و سکون اجسام اگر

ثابت است که اجسام محل خود را خود بخود نتوانند تغییر داده و هم چنین ثابت است که جسمی چون یک دفعه

علی متحرک گشت ابد الدهر باید بخط مستقیم بهمان سرعت که بسبب مذکور بوده در اول داده

حرکت نماید مگر اینکه علت ثانوی خارجی او را منحرف یا ساکن کند لهذا این دو خاصیت را

اینرسی گویند   در بیان حرکت که بقانون مذکوره باشد پس حال تصور نماییم که اینکه متحرک بقضیه

جسمی که بعلت اولی متحرک گشت مثلا جسم m در نقشه دویم خواه علت حرکت او شمس

باشد بعد قوت دیگر آن که عبارت است از قوت مستقیم m s و دیگری m x

و شدت این دو قوت را بر نشان m s و m a نموده‌ایم پس واضح است که جسم

مذکور نه بطرف s تواند رفت و نه بجانب x پس بلزوم طریق متوسط و مستقیم

m a را اختیار نماید بسبب سرعت سیر یک نشان m b نموده‌ایم که طریق

مذکور هست در زاویه متوازیه نسبت به [illegible] و [illegible] مثل اینکه در کنار واقع است
پس واضح است که متحرک [illegible] همان طریق را امتداد خواهد کرد و تنها همان سرعت را که
قوت دفعیه [illegible] که بوی داده خواهد داشت و همان سرعت در طریق [illegible]
متحرک خواهد گشت و این حرکت ثانویه را که حاصل شود در جسمی بعلت اتفاق دو قوت یعنی
وقوع دو قوت در آن واحد بیک جسم «رزولتان» یعنی مستلزم نامند و نیز قوه
«قونستانت» یعنی قوت ثابت گویند بقوتیکه بیک جسم سرعت متساوی بخشد یعنی
دایم بیک سرعت متحرک باشد و در مسافت متساوی در وقت متساوی طی نماید ...
و قوت مضاعف گویند بقوتیکه سرعت مضاعف یعنی در هر آن سرعت او علاوه کرده
بجسمی داده مثل سرعت جسمیکه بطرف مرکز زمین رود باندازه که بمرکز نزدیک شود حرکت او بیش
تعبیر کرده مانند جسمیکه از محل مرتفع بزمین افتد خواه قبت حرکت مربوط را بوزن بیش
یا بقوت مجموعه که آن وصول بمرکز علت حرکت او است جاذبه

در بیان افتادن یک جسمی

قالیله که منجم مشهور بود در سنه [illegible] مسیحی در بلده پیزه متولد شد اول شخصی است
که بفحص نام قانون افتادن جسمی فایض گشت و کشف فعل وزن را نمود که این منجم مشهور
مکشوف ساخت که جسمی چون سقوط نماید سرعت حرکت او در هر آن مضاعف گردد نسبت
بمربع آن زمان یعنی در ثانیه اول هر قدر مسافت طی نماید در ثانیه ثانی [illegible] طی کند

تجربه دیگر به سقوط اجسام

و نیز تعیین نمود که در ثانیه اول هر جسمی در حین سقوط اگر مانع خارجی
نداشته باشد تخمیناً چهارده و نیم عشر حرکت کند که مسافت با پانزده پا و دو انچ
مترجم گوید هر این دو مقدار به فرانسه عبارت از پنج جز وار دوازده جز و یک بند اصبع ابهام است

در بیان مدار شمس

مدار کره ارض بیضی الشکل است حال گفتگو از حرکت کره ارض در مدار خود

در بیان یک [illegible] افتادن جسمی [illegible]

تمام بیضی به پیمودن مسافت او از شمس در مدت ایام مختلفه سال چنانکه از این پیمودن مکشوف
ساخته اند صورت و هیئت حرکت دایره معوج را که بیضی نامند و چون این مسافتها از مختلف
ضرورتای هستند لهذا نتوان آنها را اقطار دایره صحیح فرض نمود و لیکن به اقطار بیضی شامله
مثل اقطار [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] در نقشه دوم که محور کبیر او هست [illegible]
این محور کبیر هست و بیت با جمع کردن ابعد مسافت او را با اقرب مسافتهای وی به
شمس که عبارت از مسافت مابین [illegible] و [illegible] بود باشد پس چون قطر کبیر او معلوم گشت
صورت وی مفهوم شود و بهمین جهت به هیئت ترسیم دایره او را نتوان نمود ترکیب شده
دایره بیضی اول متصل میکنند به دو نقطه دو سر [illegible] بیک رشته [illegible] را که خط
رشته زیر موعه مابین آنها مابین [illegible] است بعد از آن امتداد نمایند با استعانت یک قلم قوس را بعد از
آن قوس [illegible] را میکشند [illegible] نقطه های [illegible] قوی را قوسی
یعنی مجمع النورهای دایره بیضی گویند و هر نقطه [illegible] که در نهایت طرفین محور کبیر
واقع و محیط بیضی متصل اند راس دایره بیضی نامند و نقطه C که در وسط خط محور کبیر است
مرکز شکل بیضی خوانند و مابین [illegible] و C و [illegible] را خارج مرکز گویند که متصل نموده اند
مابین مرکز و قوس تا و خط [illegible] که از مرکز C عبور نموده و عمود محور کبیر کشیده محور صغیر
نامند و جمیع اقطار بیضی مسافت معتدله و اقطار متوسط شکل بیضی گویند و خط [illegible]
که در طول معادل نصف محور کبیر است نیز موسوم بخط متوسط گشته

قانون کپلر

بعد از آنکه مدتهای مدید منجمین قدیم قیاسات و ملاحظات در خصوص مسافتهای کره
ارض از شمس در هر محل از مدار خویش نموده شخص کپلر که در شهر [illegible] در سنه ١٥٧١

مسیحی متولد شده و به اب النجوم ملقب گشت کشف سه قانون کلیه نموده که انها را قوانین کپلر
نامند قانون اول کپلر جمیع مدارات سیارات و کره ارض یکی از سیارات است بیضی الشکل هستند
که شمس در مرکز یکی از فوکسهای او واقع است   قانون دوم ... فوکسها محیط بیضی با
فوکسها که در مابین خطوط ... و غیره اند که با خطوط ...
مرسوم یافته معادل هم اند در زمان قانون سیم مربع زمان حرکت سیارات در دور شمس هست
متناسب با مکعب محور کبیر مدار او   قانون دوم کپلر   چونکه قانون دوم تعلق زیاد به نقشه
ما دارد لهذا توضیح و بیان او را تمام میکنیم هر وقت که یک خط منحنی مرسوم یابد بعلت یک قوتیکه او را
بجانب نقطه ثابته ... که در نقشه دوم است   منحنی ساز ده میتوانند این قوت زاید و قسمت
منقسم نموده قسمی بعلت خط و قسمت دیگر بر حسب مسافت و مقدار قوس ... که قوت اول
مقاومت نماید بقوت سائر قوت یعنی قرار نمودن از مرکز قوت دوم سرعت سیر کوکب را علاقه
و کم نماید بعضی گاهی او را سرعت و گاهی بطو بخشد و این سرعت و بطو متصل تغییر پذیر ندارد اما
دائم سرعت و بطو او متناسب قطری است که در مابین انظار شکل بیضی مرسوم یافته نسبت زمان حرکت
او یعنی در مدت زمان ... سریع و در دیگری بطی گردد بر حسب قاعده که ما میخواهیم شرح دهیم
و لیک مدت زمان حرکت در جمیع ان قوسها نیکه با انظار شکل بیضی مرسوم یافته متناسب مانند
دائم متساوی است یعنی کره زمین در مدار خود مسافتی که در مابین انظار شکل بیضی است در
یک مدت متساوی ... نماید بر حسب اسلوبیکه رسم شده قوه جاذبه مرکزیه با قوه مجهوله که اجسام
مرکز نایل نماید با وزن اجسام متصور میشود که قوه مزبوره همراه جسم متحرک هست از ابتدای
حرکت هر لحظه که فرض شده چندانکه حرکتها و بیان قوسها است و خط قطر بیضی ...
رسم مثلث صغیره ... را تمام نماید اگر قوه جاذبه مرکزیه در وقت بعد ساکن شود خط قطر بیضی

رسم نماید در این دقیقه ثانیه یک مثلث جدیدیکه معادل مثلث اول است زیرا که این دو مثلث ...
و راس و رهمان یک نقطه است که عبارت از نقطه ... باشد لهذا بعد از قوت انها یکیست و قاعده انها
واقع است در روی همان یک خط که با هم در قوت متساوی اند زیرا که مرسوم یافت ...
با همان سرعت دارا شده همان مدت ها که ما انها را متساوی فرض نمودیم اما در ابتدای دقیقه ثانیه
قوه جاذبه ... متفق با قوه ثالث انتقال گشته ...   ثالث انتقال یعنی مماس یعنی خطیکه
مماس است مجبور میکند جسم متحرک را بنه سیر طریق نوع ثالث یعنی مستلزم ...
تا میکوییم خطوط متوازیه که زاویه دو با قوه ثالث که در پهلوی ... و این قوت را قطع
کرده اند و مثلث ... که قطر بیضی بعلت این دو قوه متفق مذکوره او را رسم نموده ...
است با مثلث ... که مرسوم یافته بعد از قوه جاذبه مرکزیه زیرا که این دو مثلث را ...
و قاعده همان قطر بیضی ... است که در اخر لحظه اول همان را دارند یعنی قطر زمان اول را
زمان ثالث در ابتدا دارند و قوس ان قاعده های ...   هستند در روی یک خط
... که متوازیست با قاعده ...   و قوسیکه مرسوم یافته با قطر بیضی ...
در دو لحظه که بالتسویه ... همدیگر را نموده اند پس مشاهده نمایند قوسیکه مابین قطر بیضی
... است متساویست با قوسیکه مابین ... واقع است و هم چنین فی بعد
اما ... است که این حرکت نیست مگر از قوه جاذبه مرکزیه که ممتد است بجانب نقطه ثابته ...
گذشته از این مثلثها یکه ما ملاحظه میکنیم هم یکی ارتفاع نیستند هم چنین متساوی بودن قوسها در
از منه متساویه ثابت میکند که قوه جاذبه بالتسویه بمرکز مبدأ انظار بیضی رسیده

اصول مدار ارضی

وقت متوسط کره ارض که حرکت میکند بدور کره شمس سی و چهار ملیون یا صد هزار و ...

و هشتاد و هشت لیوات و سیر حرکت سیر متوسط او در هر دقیقه چهارصد و دوازده لیو طی
نماید و مسافات او از جانب نقطه پریهلی که اقصر مسافات او است بشمس پانصد
هشتاد و سه هزار و ششصد لیو و یک لیو است در نقشه دوم ملاحظه نما و از جانب افلی
که اطول مسافات او است بشمس صد و پنج ملیون و هشتاد و پنج هزار و سیصد و هفتاد و نه لیو است
و خطیکه از مرکز آفتاب عبور نموده و متصل کرده است نقطه پریهلی را به نقطه افلی اپسید
نامند و از جانب پریهلی حرکت فوق زوایای کره ارض بدور شمس سریع تر از سایر محلهای اوست
و هر قدر رفته با زاویه که افلی میرسد نماید حرکت او بطوء پیدا میکند تا اینکه در نقطه افلی از
جمیع جاها ابطی حرکت نماید و جمیع این بیانات را صورت نقشه دوم واضح میکند و چهار نقطه
دیگر مدار کره ارض نیز قابل دقت و ملاحظه اند که عبارات باشند از چهار نقطه که کره ارض در ابتدای
هر فصلی بانجا رسد در نقشه اول ملاحظه فرما و دو نقطه از آنها را سولستیس یعنی تحویل شمس
یا نقطه انقلاب نامند که نقطه اول در ابتدای صیف است و دوم در ابتدای شتا است و خطیکه از این
دو نقطه گذشته و از مرکز شمس عبور نموده کولور دو سولستیس گویند یعنی خط تحویلین
آن دو نقطه دیگر را اکینوکس یعنی نقطه اعتدال خوانند که یکی در ابتدای ربیع و دیگری
در ابتدای خریف است و خطیکه آنها را با شمس متفق و متصل نماید کولور اکینوکس یعنی خط
اعتدال گویند

مسافت کره ارض از ثوابت

چون ما ملاحظه نماییم اطول مسافت ما بین دو راس مدار کره ارض تخمیناً هست شصت و نه
ملیون لیو و اگر دو خط از این دو نقطه که صاحب مسافت بعید هستند به یکی از ثوابت اخراج کنیم
یعنی این دو خط را دو قاعده مثلث فرض نماییم که راس این دو قاعده نجم مذکور باشد محسوساً

ببینیم

ببینیم که آن دو خط با هم چندانکه دیده میشود پارالل یعنی متوازی هستند لیکن از این ملاحظه
همین توانیم تصور کنیم که مسافت نجوم ثوابت از کره ارض بعید و بی نهایت است و این تعبیری
نمانده که محور کره ارض با محور عالم متفق و مخلوط میشود

نقشه اصلی و مخصوص این صفحه یعنی نقشه اول

نقشه اول نشان میدهد محل کره ارض را در مدار خویش اول معلوم میکند مسافات او
و در هر جایی از شمس و اختلاف زمانها و برامع هیئت مدار او و بر ما انتخاب نمودیم بجهت ترسیم
مدار کره ارض دایره افقی را یعنی دایره که متوازی با افق است که سبب بیان نماید طول و
قصر ایام را یعنی بجهت بلند و کوتاه شدن ایام و لیالی را و در دست ظاهر نشاد حرکت و مشی
ضوء و نور را بجانب قطب

دایره که در جنوب و شمال شده که قطب شمالی را از مسافت احاطه نموده محاذی و متوازی
با دایره نصف النهار دلیل است که دایره ساعتی او به بیست و چهار ساعت منقسم گشته و
نشان میدهد طول ساعات مجموع ایام یا در حیر اوراق ساعاتیکه در طرف یمین نشان
⊙ واقع اند ساعات نهار و ارقام جانب یسار او ساعات لیل است و نشان
مذکور ⊙ نشان میدهد محل یا در حیر نسبت شمس در ساعات مختلفه ایام و لیالی
مثلاً ملاحظه میکنیم اول ماه ژوین تا به نقشه بنگر و تصور نماییم که اول باشد در دو ساعت
صبح پیر دایره ساعات بنامیم یابد که در آن هنگام شمس در شهر ... طلوع میکند
در چهار ساعت و سه دقیقه صبح و غروب نماید در هفت ساعت و پنجاه و یک دقیقه
شب مترجم گوید در فلان ساعت صبح یا شب یعنی در ساعت ظهر یعنی بعد از
اروپ که اهل اروپا انظر الی نصف شب راسوار یعنی شب از نصف شب لیظهر را ماتن

یعنی صبح گویند مثلاً در روزی که هنگام طلوع آفتاب پنج ساعت و سه دقیقه صبح یعنی چهار
ساعت و سه دقیقه از نصف اللیل گذشته و هنگام آفتاب رو هفت ساعت و پنجاه و یک
دقیقه شب تا غروب بماند یعنی هفت ساعت و پنجاه و یک دقیقه از نصف النهار گذشته
و در آن هنگام در نقشه ماه ثور این محل پایه دایره واقع شده است در جائیکه ندارد از شب
بجهة انتظار طلوع شمس یکی دو ساعت و سه دقیقه مثال دوم مثلاً ملاحظه میکنیم اول
ماه دسامبر را که در آن روز آفتاب بار دایره رو هفت ساعت و چهل دقیقه صبح طالع
و در چهار ساعت و چهار دقیقه شب غارب گردد بر حسب نشان دادن دایره غیبت
اگر محل پایه دایره در یک ساعت و چهل دقیقه بعد از نصف النهار فرض نمائیم بجهة انتظار
ورود لیل نخواهد داشت مگر دو ساعت و بیست و چهار دقیقه از روز — مترجم
گوید یعنی در اول دسامبر در پاریس از اول طلوع آفتاب تا غروب هشت ساعت و
چهل و هشت دقیقه میشود — و در آن هنگام یعنی اول دسامبر مسافت کره ارض
از شمس سی و چهار ملیون و بیست و چهار هزار و نود و ده لیو است و این کره ارض چون
نقطه نحو پایشان دیده شود قطب شمالیه مستغرق ظلمت و شش ماه مانند طول شب
است

علت برودت

نبایستی توان فهمید که در ماه دسامبر کره ارض بشمس نزدیکتر است تا در ماه
ژوئن پس لازم است که حرارت مکسوبه از شمس در آن وقت کمتر باشد جهت قلیله
که شمس در فوق الافق است بجهة گرم نمودن هوا اینکه در مدت طول لیل سرد شده
کفایت نمیکند که گذشته از این چون قطب شمالیه در این ایام چنانکه در ماه ژوئن بطرف
شمس مواجه بوده است — در این حالت مواجه ماه از شمس نیز اینه نور نمیکند
مگر

مگر بطریق اعوجاج و انحراف که زیر روز بوسیله امیر بهمان مسافت بعیده در پنجاه که
نفوذ میکند از هوای بعید لهذا این قسمت از قوت حرارت او ناقص میکرده پس علت سرمای
شتا است مگر بجهة تابیدن نور شمس با بطریق اعوجاج و طول لیل باندازه که از خط
استوا دور گردد لیل طویل شود

در انحراف و انکسار اشعاع و سبب فجر و شفق نقشه [illegible] را ملاحظه فرمایید

در حین غروب قرص [illegible] از افق پنهان گاه لیل نمیشود بلکه برزخ [illegible] بین لیل و نهار و شام هست که
چون قرص شمس غارب گردد شروع نماید به راجعت دادن اشعه را که در هنگام طلوع در
فضا و طبقات اعلای هوا منتشر ساخته بود لهذا لیل پنهان گاه وارد نمیشود بلکه بتدریج
و آن روشنی که از انعکاس ضوء بعد از غروب [illegible] گردد شفق و نور صبح را فجر گویند و
علت فجر یا شفق همان خاصیت است که در هوا ثابت گشته که نور شمس را منعکس و منکسر
منتشر می نماید در حالیکه نور پس بطریق اعوجاج بوده باشد خواه مثلاً نور شمس
ه ا تا رسد که داخل هوا میشود از ابتدای نقطه ه بعوض اینکه ملاوحت نماید در
همان خط مستقیم که قبل از او بوده در آن خط با استقامت حرکت میکرد مفتوح شود بعد از
هوا م m راجعت نموده به ه رسد یعنی بطریق انعکاس و انکسار و انتشار یعنی
به اندازه که از مرتبه هوای غلیظ هوا عبور نماید منکسر گردد و نور دیگر کمتر شود الا اینکه به
ه کره ارض واقع گردد و در آن وقت احداث شعاع ه g ه و انجلات اعوجاج
نماید و هم چنین بطریق اعوجاج و انعکاس اشعه j ا d را ایجاد و بعد از نقطه d
منحنی و منعکس گشته هوا نفوذ کند بعد چون آفتاب ظاهر است تعیین محل نماید رفته رفته نور
او بیشتر گردد واضح است چون به نقطه f رسد [illegible] نقطه [illegible] او را مشاهده

کنند و در آن حین شمس طالع شود و بنظر چنان آید که رفته رفته مرتفع شود و حال آنکه
حقیقتاً او را حرکتی نیست پس همین طریق انعکاس و انکسار ضو بعد از غروب قرص
اما اختلاف فجر نور شفق رفته رفته منکسر و باندازه که قرص از افق دور تر شود ظلمت علاوه
کرده الا اینکه لیل با او وارد شود فرق ندارد و فرض می‌بود که قرص شمس با جرم قمر باشد
پس گاهی بعد از آنکه مدتی از غروب آفتاب گذشته در هوا ابخره و دودی ظاهر و انعکاس نوع
بکره ارض در هنگام لیل از جانب A b c d واقع و علت این انعکاس نیست مگر بخار و
و ذرات غبار که در هوا مرتفع گشته بجهة غلظت و ارتفاع کسب نور از شمس نموده بکره ارض منعکس
سازند و گاه هست سبب همین نور نیز مرتبه‌های بسیار مرتفع هوا باشد بدون فرض غبار و
غیره بنقشه سیم مجموع نقاط A b c d دون قرینه باید نمادرست واضح کرده افتاده از افق که
آفتاب طالع شود واضح است که امکنه افق g h e اخذ از جمیع فضا نماید خواه بطریق
استقامت و خواه بطریق انعکاس باشد یعنی هر دو وارد نیز ولی در نقطه d ک
هنوز آفتاب در آنجا طالع نگشته و نیمت علامت الشکل آسمان k l e او را روشنی هم
ولی بطریق استقامت و خارج و ضیا از نقطه k e روشنی است از طرفین که نور وی در هم
با وجه ضعیف و منکسر کرده الا اینکه بنقطه d رسید که از آنجا نیز شعاع ضعیفی بطریق انعکاس
بقعهٔ ارض نیز ابتدا در نقطه b ابتدا انعکاس ضو نیست لهذا در آنجا نصف
اللیل باشد و از این شرح و بیان گویا علت فجر و شفق را نیک بیابند و هم چنین در نقطه
d که در آنجا آفتاب تازه غروب کرده باید در نقطه c شفق هست ولی
مندرجا چنانکه در فوق عرض شد اشعه بطریق انعکاس و انکسار از سماء x n x t
که عدالشکل است بر اراضی c d نایند ولی درجه بدرجه نور او ضعیف تر گردد تا
نقطه

نقطه c در وسط نقشه از جانب افق فجر و شفق هر دو قسمی از کره ارض را مظلم یابند
که نشان میدهد لیل و بعکس در قسمت دیگر نهار است و بهوات
سا این قسمهای نقشه سیم را توانند فهم نمود که در e درجه طول غربی ساعت شش
صبح و از نقطه g الی نقطه چهل و پنج ۴۵ درجه طول غربی ساعت نه صبح است
و چون بنا بعمل انعکاس ضو فجر طالع شود باید شمس در نقطه n باشد پس در نقطه
g در چهل و پنج درجه طول شرقی آفتاب مانده در نقطه l باشد که در
آن وقت ساعت سه شب است مترجم عرض می نماید اتفاقا شرح معنی ساعت
فلان شب و صبح را دادم که بقرار اروپ گفته شده مثلاً در اینجا که گفتم ساعت سه شب است یعنی
سه ساعت از نصف اللیل گذشته که بعربیه ساعت می نماید در این نقشه که هنگام اعتدال
است و هم چنین بعد از او مندرجا ساعات لیل و نهار را فهم نماید و بهوات به
اندازه که کره ارض بدور محور خود حرکت می کند از مغرب بمشرق چنانکه صورت نیز کره حرکت
نشان میدهد شمس طالع باد و این کتب خضرا در نقاط f j i e s
ظاهر کرده و r نشان قطب شمالی است اما لفت باشد که این نقشه کشیده شده
در حالتی که کره ارض در نقطهٔ اعتدال است و بنظر چنان آید که شمس مشغول به رسم خط استوای

در میل شمس است

در نقشه اول میل و انحراف شمس از خط استوا را مشاهده او را از خط بروج جدا نموده معین
کرده ایم در تغییر دوایر حال گفتگو نمایم دایرهٔ عظیمه که در وسط نقشه است می نماید بوضع صحیح
تغییر حال دائره بروج و هر ماه و بنا می کند با خراج خطی از مرکز شمس بهر نقطه از روی محل
کرهٔ ارض را در هر یک و دایره عظیمه خارجی بحسب ظنون قدیم نشان میدهد در دوازده

قوس مشتری که هر یک از این قسمت به صور منتظم گشته بروج منطقة البروج را که تا آنها را صور
منطقة البروج نامند و هر یک از مجمع نجوم که در بروج مذکوره واقع اند اسم یکی از حیوانات و ادات
اند و این قسمها در مدت دو هزار سال پیش از این شده و بجای آنها تغییر یافته حالا اسامی کواکب
مجموعهای نجوم سابق بوده نه مجمع دیگر واقع گردیده مثلا اسم حمل با برج مجمع نجوم حمل و اسم حمل مجمع
نجوم ثور و نجوم ثور تقریبا بعد از مدت بیست و پنج هزار و هفتصد و هفتاد دو سال این مجمعها بجای
محل اول واقع و با اسم قدیم موسوم شوند و نیز واضح است چون کره ارض در مدار خود در برج
حمل مثلا در محلی واقع گردد که داخل برج میزان شود شمس بر خلاف در مقابل او واقع شده و
متحول به برج حمل گردد و هم چنین اگر گویند که مثلا شمس به فلان برج متحول شود باید دانست که
در همان آن حقیقتا این کره ارض است که در حرکت خود داخل برج مقابل برج منسوب به شمس شده
و بجهت اختلاف در مسافت و بزرگی مدار و مدت حرکت و غیره و سیارات
شمس ذکر نمودیم که عبارات از عطارد و زهره باشد که موسوم به سیارات سفلی اند
میل و انحناء عطارد از منطقة البروج هفت درجه
زهره سه درجه و بیست و سه دقیقه
مسافة متوسطه آنها از شمس عطارد سیزده ملیون و سیصد و شصت و یک هزار لیق
مسافة زهره بیست و چهار ملیون و نهصد و شصت و شش هزار لیق
حرکت سالیانه آنها بدور شمس عطارد هشتاد و هفت روز و نیم و هفت جزو از نصف جزو روز
حرکت سالیانه زهره دویست و بیست و چهار روز و هفده جزو از نصف جزو روز
قطر عطارد هزار و یکصد و سی لیق
قطر زهره دو هزار و هفتصد و هشتاد و هفت لیوات

سرعت

سرعت حرکت عطارد در هر دقیقه ششصد و پنجاه و سه لیوات
سرعت سیر زهره در هر دقیقه چهارصد و هشتاد و پنج لیوات
مدت حرکت عطارد در دور گرد محور خود بیست و چهار ساعت و ربع دقیقه
مدت حرکت زهره در دور گرد محور خود بیست و سه ساعت و بیست و یک دقیقه

صفحه پنجم

صفحات و حرکات قمر

حرکات و حالات قمر اول محل نقشه دوم مدار و قرب و بعد سیم مسافت متوسطه مرکزی چهارم
حرکت قرب و بعد قمر پنجم میل و انحناء قمر از منطقة البروج ششم رجعت دوری هفتم حرکت
محوری قمر هشتم مدت حرکت سالیانه قمر و حرکت مشاورتی حرکت قمر یعنی حرکت شهریه
او که عبارت از عودت الی سطح باشد نهم حرکت اتفاقی یعنی حرکت و بعد دوری که ارض با اتفاق او با ارض
بعد دو شمس دهم حرکت سالیانه او مع میل و انحراف دهم صفحات قمر یازدهم لکه‌های او و تباین
آنها دوازدهم انحراف محور قمر در مدار خود و نسبت به منطقة البروج و سیزدهم قطر و
صفحه و حجم او چهاردهم جبال و مکان قریبه و احجار مسقطه از وی و هوای او پانزدهم دلیل اینکه
هوا اصلا او ندارد و خاکستری وی بعضی رنگ نورانی که خاکستری است شانزدهم مدت
ایام و لیالی و حرارت هوای عزیزه او هفدهم علت خسوف او

بیان

اول ما میخواهیم بیان نماییم در این نقشه بنا دهم که تمام اصول علم حرکت و صفحات قمر را در
نقشه اصلی یعنی نقشه جنرال وسط که قمر ظاهر میکند با اطلاعها مختلف که با تمامها باید محتاج است به
بیان ساده و مختصری که از آن مبادی آن فهم نمود در وی دکره ارض دایره سفید ذلک نیم یافته

کرهٔ ارض در مرکز دایرهٔ مزبوره واقع است آن دایرهٔ سفید مدار کرهٔ قمر است و حرکت بعضی از
کان از مغرب به مشرق باید در کرهٔ ارض متحرک محفوظ داشتیم چنانکه نشان نهر کوچک [illegible]
و چنانکه شخص ملاحظه کننده از مشرق در طرف بالا و مغرب در پایین و جنوب را بالا و شمال
در خلاف واقع می‌شود و قمر را در هشت نقطه و محل اصلی نشان دادیم در حالتی که ملاحظه
نسبت به دیگری او را به ارض نمی‌نمودیم اما باید در خیال قمر را از کرهٔ ارض قلیل ده مرتبه دورتر از آنکه ما
کشیده‌ایم فرض نماید یعنی او را باید هشت دور یک متر و نود و سانتیمتر که معادل است با پنج
پا و دو بند اصلی و را بصورت شمس را باید فرض نمود در طرف همین شخص قاری به فاصله هفتصد
و شصت و هشت متر که عبارت از [illegible] پا باشد و قطر او می‌شود هفت متر
و سی و سه سانتیمتر که عبارت از دوازده پا و ده پوس یعنی بند و چهار [illegible] یعنی خط باشد و
این مسافت معین [illegible] درست نتوانند حفظ نمایند اگر ملاحظه کنند شمس را در [illegible]
کره که در دو طرف [illegible] در فوق منار ساعت گذاشته‌اند و در نهایت خیابان باغ مثلاً [illegible]
نماید کرهٔ ارض خواهد بود [illegible] که از تاریخ [illegible] باشد فرض کنند [illegible]
مثل اینها را هم صحیح کرده‌اند اما به جهت تنگی محل آنها در وسط نقشهٔ اصلی به جهت اینکه درست [illegible]
هاست او را مثل اینکه با دوربین متوسط ملاحظه کننده بنا به همصورتها و را بنزدیک کشیدیم
حالا اگر او را ملاحظه کننده این نقشه به سهولت تواند فهمید نعم بیان قمر پیاده کرهٔ ارض
یعنی در اثنائیکه قمر حرکت سالیانه خود ما بدور شمس رسم می‌نماید هم چنین بکرهٔ ارض
میکند و این [illegible] نیز مخفی اشکال است نقشهٔ حرکت کرهٔ ارض را ملاحظه فرمایید که در آنجا کرهٔ
ارض و دیگر [illegible] واقع است و قمر گاهی اندکی بعید و گاهی قریب بوده مرئی شود و قمر
نزدیک محل او را نقطه [illegible] یعنی مدار قریب و ابعد شرا آپوژی یعنی مدار بعید نامند [illegible]

مسافت متوسط او از کرهٔ ارض هشتاد و شش هزار [illegible] و اقرب [illegible] خارج مرکزیه او چهار
هزار [illegible] لهذا گاه او را قریب گاه بعید می‌بینیم و ابعد محل خارج مرکزیه او هزار
و چهار صد و شصت [illegible] و در نقشهٔ اول هرجا که نشان [illegible] گذاشته‌ایم علامت پریژه
یعنی مدار قریب و هرجا که [illegible] گذاشته‌ایم نشان آپوژی یعنی مدار بعید است و همین نشانها
را در نهایت طرفین مدار او در هرجا گذاشته‌ایم چنانکه پریژه شناسند که این نقطه از مدار
قریب هم چنین از مدار بعید [illegible] در هر سال [illegible] به مغرب به جانب مشرق [illegible] اصلی
درجه و چهل [illegible] دقیقه و چهل و شش ثانیه که مطابق است [illegible] حرکت [illegible] کرهٔ ارض و قمر [illegible]
بعد از نه سال [illegible] سطح مدار قریب [illegible] تمام رسم [illegible] که عبارت از اوج و حضیض [illegible]
حرکت جاذبهٔ شمس [illegible] کرهٔ قمر است پنجم صفحهٔ مدار قمر با منطقة البروج با مدار ارض احداث
زاویه میکند که زاویهٔ مذکوره تخمیناً پنج درجه و هشت دقیقه و چهل و نه ثانیه است   نقشهٔ چهارم
ملاحظه فرمایید و صفحهٔ این [illegible] مدار به دو حصه [illegible] منقسم می‌شود و بر حسب این خط مستقیم که از مرکز کرهٔ
ارض عبور میکند و دو نقطهٔ خط مزبور که تقاطع با مدار کرهٔ قمر میکند چون هر دو [illegible]
او نامند [illegible] صعود است در وقتیکه قمر شروع به صعود میکند بطرف شمال فوق صفحهٔ
دایرهٔ خسوف که عبارت از منطقة البروج باشد دیگری نقطهٔ [illegible] است [illegible] در وقتیکه قمر [illegible]
از جانب جنوب [illegible] دایرهٔ خسوف [illegible]   نقشهٔ پنجم را ملاحظه فرمایید و این صعود و هبوط
واقع می‌شود هر دفعه که او به یکی از این دو نقطهٔ راس و ذنب رسد ششم [illegible]
نقطه‌هایی که قمر احداث میکند در حین عبور از منطقة البروج [illegible] تغییر می‌یابند [illegible]
هر دورهٔ حرکت سالیانهٔ او [illegible] نقطهٔ راس و ذنب [illegible] و دو نقطه [illegible]
او در هر سال [illegible] درجه و [illegible] دقیقه و [illegible] ثانیه [illegible] اختلاف [illegible] حرکت

 قمر در مدار خود بعضاً از مشرق بمغرب نقشه پنجم ملاحظه فرمایند و علت این حرکت رجعی یعنی

مراجعت قمر نیز بجهت قوه جاذبه شمس است در نقشه ششم دقت فرمایند خواه قمر l در یکی

از نقطه‌های مدار خودش باشد یا محاذی صفحهٔ منطقة البروج در حالتی که بجانب جنوب [illegible]

خود مایل یعنی بجانب نقطه راس حرکت میکند قوه جاذبه شمس که او را از طرف خط مستقیم

1 l منحرف کشانده و فعل این جاذبه را بواسطه خط e l نموده‌ایم و قوهٔ مرکزیه

بعلت دو قوه دیگر از نو منجذب میشود قوه اول بر حسب t l است که او را بجانب مرکز

کرهٔ ارض جذب میکند که قوه جاذبه این قوه [illegible] قوه دویم بر حسب خط عمودی

e l است که او را جذب میکند که بجانب صفحه منطقة البروج صعود نماید پس قطع [illegible]

که فعل این سه قوه که از اطراف مختلفه بر جسم واقع میشود قمر را مجبور میکند با خط [illegible]

بعضی و مابین این چند طرف قمر را طریق متوسط x e l لازم افتد و بر او مجبور نماید که

قطع صفحه منطقة البروج را کند پس [illegible] که تصور نمایند مثلاً این [illegible] هنگام

که قمر بیکی از نقطه‌های جوزهر خود برسد یعنی در آن صفحه منطقة البروج پس حساب نموده‌اند

که قمر این دوره حرکت جوزهر خود را در مدت هجده سال و نصف تقریباً تمام نماید هفتم قمر [illegible]

چنان [illegible] که در بیست و چهار ساعت از مشرق بمغرب [illegible] کره ارض دوران [illegible]

بیان این حرکت همان حرکت محوری کره ارض که از مغرب بمشرق است کفایت میکند که [illegible]

و [illegible] در جمیع نجوم هست اما قمر در هنگام فصل صیف در لیل کمتر [illegible] افق ماند

بعضی [illegible] که در [illegible] افق ماه در [illegible] تابستان [illegible] قوس دایره [illegible]

فصل [illegible] هنگام لیل [illegible] میکند [illegible] بیان و توضیح این مطلب [illegible]

عبارت از شب [illegible] باشد که اطول [illegible] کره ارض t

بجهة

می‌بینند شمس را در نقطه خط المیل که در آن فصل همیشه بر سمت همان دایره مشغول است و قمر

l را ببینند در نقطه راس السرطان و خط h e که خط افق ماست نشان میدهد

[illegible] بوضوح که قوس حرکت یومیه شمس زیاد [illegible] بخلاف قوس حرکت یومیه لیلیه قمر [illegible]

طولانی و بخلاف در فصل صیف اما در اعتدال ربیع و خریف قوس دایره یومیه شمس با قوس

دایره لیلیه قمر مطابق و مساویست نقشه دویم را ملاحظه فرمایند هشتم [illegible] حرکت قمر [illegible]

کره ارض تمام در نقشه اول [illegible] که قمر l هست در نقطه اجتماع و محاذی [illegible]

شمس با ارض [illegible] که این سه کره [illegible] نشان e داده [illegible] خط مستقیم واقع

در اثنائیکه قمر این دوره حرکت خود را بگرد کره ارض تمام میکند هنگام هلالی [illegible] نقطه

m 1 در صفحه [illegible] x که [illegible] l e [illegible]

اول [illegible] باشد که این حرکت قمر [illegible] که مدت این حرکت بیست و هفت [illegible]

ساعت و چهل و سه دقیقه و [illegible] باشد [illegible] تمام [illegible] از نقطه

که شروع کرده باز بهمان نقطه برسد اما [illegible] بجهت اینکه از محاذی بیرون [illegible]

که [illegible] قوس l n را [illegible] جانب با قوس t t تا m n e

که بعلت حرکت کره ارض [illegible] مدار خود [illegible] قوس l m که [illegible]

هفت درجه است [illegible] لازم است [illegible] زیاده از مدت [illegible]

[illegible] بیست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و [illegible]

حرکت را حرکت شهریه [illegible] که عبارت [illegible]

فاصله [illegible] است [illegible] قوس t t که بجهت حرکت کره ارض

در مدار خود [illegible] حرکت قمر [illegible] کره ارض پانزده [illegible]

هزار لیولست و بعد از آنکه این مسافت قمر به حرکت دوریه خود طی نموده باید قوس m n m را
نیز طی نماید تا خود را در صفحه کنجم l هست برساند و این قوس m n بجهه بعد مسافت
نجم مذکور تخمیناً هفت درجه میشود و در این مدت نیز بحرکت دوریه قمر هلال کوچک گرد
مستهلال گویند یعنی که نشان او از مرکز کره ارض بالای مرکز نجم مذکور ظهور قمر بعد از محاق
که بسبب کره ارض اعتبار نموده باتفاق او بگردد که شمس در مدت یکساله حرکت نماید و در اثنای این حرکت
دور هر ماهی یکدوره بگرد کره ارض میگردد چنانکه کره ارض در مدت دوازده ماه یکدوره بگرد
شمس تمام میکند و خط منحنی که قمر در اثنای طی این حرکت در آسمان رسم مینماید ابیسایکلوید
است یعنی که بی نهایت از ده قوس در یک ثلث تخمیناً چنانکه نشان c e در نقشه سیم
مینماید و چون کره ارض سی درجه در اثنای یکماه قمری طی کند پس بوضوح دیده میشود آن
وقتیکه کره ارض t به t دیگر برسد هشت یک قوس ابیسایکلوید که عبارت
از سی درجه باشد طی نموده و در این اثنا قمر که اول در l بود حال مشغول رسم قوس
s r است بعد کره ارض با مشغول طی هشت یک حرکت شمسی خود است که بسبب ارض
میکند و در این اثنا بنسبت صحیح بجهه قطع نمودن مسافت s l را که از حصه خط
ابیسایکلوید خود و هم چنین بعد از آن به نقشه سیم دقت نما ۱۰ بیان اشکال قمر
بجهة اتفاق این حرکات مختلف که قولها اشکال مختلف صفحات قمر دیده شود بعضی اشکال
مختلفه که از قمر در ایام مختلفه در اثنای سیر او می بینیم و نقشه اصطلاح این صفحه نشان میدهد اشکال
مختلفه قمر اول چون قمر در نقطه اجتماع باشد یعنی واقع شود در ما بین کره ارض و کره شمس غیر
مرئی گردد که چهره آن وقت طرف مظلم او نما میشود که از دایره نصف النهار هنگام ظهر غیب نماید
که هلال را مانند که کمتر از چهار یوم میرسد قمر که متصل بطرف مشرق میرود پس هر یوم سه ربع

ساعت

ساعت دیرتر از نصف النهار گذرد بعد در صورت هلال یکه راس هلال او بجانب مشرق برگشته و
پشت بشمس داده بنا بر جهره نماید در آن حین از نقطه اجتماع چهل و پنج درجه دور باشد که این حالت را
اقتران اول گویند که از طرف منیر او یک ربع مرئی گردد و این حالت از قوس m n m از
شکل کره قمر نشان میدهد در آنوقت از دایره نصف النهار در ساعت سه شب گذرد و بجهه اینکه به
سهولت فهم نماید که چگونه میشود که ما ربع یا نیم از طرف منیر او را می بینیم کره ماه را در محل
دوره و حالات رسم نموده پس بجهة فهم اینکه چرا باید ربع طرف منیر کره که در محل که رسم شده بما ظاهر
شود باید ملاحظه نمود که ما همیشه نمی بینیم مگر نصف کره ماه را که بجانب ما است پس در وقت بکر در
صورت کره فوق می بینید که نصف طرف مرئی او ظاهر را در روی کاغذ بر نحو نصف دیگر مثلا
در تحت کاغذ مانده واضح است که اگر مجسم میشد هم طرف مرئی او نمایان بود پس معلوم شد به
طرفیکه o t m نشان که دارد هم نصف طرف مرئی او است در این صورت اگر طرفین
o t m را بعضی این روی و ان روی کاغذ با هم متصل نماییم تمام صفحه او مرئی گردد
از این جانب مرئی بجز یک ربع منیر نیست لهذا ربع صفحه او را چنانکه در تحت رسم شده می
بینیم و از این قرار بسایر اشکال او را ملاحظه نماید هم چنین در خط نود درجه از قمر نصف
طرف مرئی منیر باشد که بما ظاهر نمیشود مگر نصف طرف منیر او و آنوقت گویند که او در
ربع اول است و از دایره نصف النهار در ساعت شش شب عبور نماید بعد چون بیکصد و
و سی و پنج رسید از جانب مشرق در اقتران دوم از نصف النهار در ساعت نه شب گذرد و
سه ربع طرف منیر خود را بجانب کره ارض گرداند و چون بیکصد هشتاد درجه رسید به نقطه
اول مقابله خود رسیده که درست مواجهه با شمس نماید و در طرف مقابل او واقع شود در آن
وقت از دایره نصف النهار نصف شب عبور کند و تمام طرف منیر خود را بکره ارض نماید در آن

حالت اول البدر خوانند که نصف دایره مدار خود را قطع نموده و بعد از آن سه یا چهار یوم دیگر یا بیست

و بیست و پنج درجه از نقطه اجتماع رسد یعنی از نقطه اجتماع دو بیست و بیست

و پنج درجه دور شود و در آن وقت می تابد سوی ربع طرف منیر خود را مثل اینکه در افشان دوم

نموده بود اما در این وقت پشت محدب وی به آفتاب باشد این افشان سیوم قراءت و چون دویست

و هفتاد درجه از مدار خود طی نماید از بعد نصف النهار در ساعت شش صبح عبور کند و در

آن وقت نتابد به زمین مگر نصف طرف منیر خود را در آن حال گویند که در ربع ثالث است بعد

به سیصد و پانزده درجه رسد و ربع جانب منیر خود را در صورت هلال ظاهر سازد و

سر هلال او به جانب مغرب باشد و اندکی قبل از طلوع آفتاب بر آید گرد و ما در این نصف النهار

در ساعت نه صبح کند و در آن وقت در افشان چهارم است و بعد به اندازه که از در خارج مدار

خود طی نماید نور او کمتر شود تا در نقطه اجتماع با آفتاب غایب گردد که این دوره افشان شمس [illegible]

شود با اصطلاح ما و تحت الشعاع باشد تا آنکه هلال دیگر را از نو به جانب مغرب اثبات کند

دیگر آنکه نقطه که قمر در مدار خود رسد اول را اجتماع ثانی تربیع ثالث مقابله و استقبال و چهارم تربیع

گویند پانزدهم با استعانت آلات جلیله که با افشان [illegible] کره قمر را [illegible]

[illegible] نمایان می کند معلوم می شود که هیئت لکه های مریوره در محل خود ثابت هستند

پس واضح می شود که [illegible] کره قمر را [illegible] می کنیم چنین ثابت می شود که حرکت محوری

قمر با حرکت دوری او یکی [illegible] مطابق است که همیشه جانب [illegible]

لازم بود [illegible] طرف [illegible] و ما دوباره مشاهده کنیم [illegible]

این حرکت [illegible] می شود در دوره [illegible] به جانب مدار قمر [illegible]

او از مدار قمر هشتاد و سه درجه و میل وی از منطقه البروج هشتاد و هشت درجه است

شود و یک قریب به عمود است و این انحناء محور و مدار قمر بر صفحه منطقه البروج بیان می کند که

هیئت [illegible] گاه قطب شمالی و گاه قطب جنوبی او رخ کرده و چرا بعینه همان لکه ها و [illegible]

و گاهی [illegible] بر حسب اینکه قمر زیاده یا کم از منطقه البروج دور می شود نمایان کرده خواه به طرف شمالی

خواه به طرف جنوبی باشد نقشه پنجم را ملاحظه فرمایید و این خفیف تمایل او را که نسبت [illegible]

علم نظر به حرکت عرضی او نامند و نیز این حرکت عرضی عمودی او با منطقه البروج قمر را حرکت

تمایلی دیگر هست و بسیار حرکات غیر [illegible] که در کتب نجوم به تفصیل تحدید نموده و علل

آنها را شرح داده اند سیزدهم نسبت قطر قمر سه جزو از یازده جزو کره ارض که [illegible]

هشتاد و سه [illegible] کره ارض کوچکتر است [illegible] صفحه قمر [illegible]

از [illegible] چهاردهم کره قمر ظاهر می شود که مخاطب [illegible] جبال شامخه که به علم هندسه [illegible]

جبال [illegible] خط فاصل [illegible] مظلم [illegible]

منیر او اشاره می کند [illegible]

نادر است لهذا ثابت جسم [illegible]

آنها [illegible]

داده اند پانزدهم [illegible] چند عدد آنها اول [illegible]

کرتکا سیم روهنی چهارم مرگسر پنجم اردرا ششم [illegible] هفتم

[illegible] هشتم [illegible] نهم [illegible] دهم [illegible] یازدهم [illegible] لکه

[illegible] طرف مظلم قمر [illegible]

[illegible] کره ارض [illegible]

از همان [illegible] کره قمر است که [illegible] گویند که در [illegible] افشان در طرف مظلم او

وزنکرد که جانب مظلم او دائم بیحد ضعیف و خاکستری باشد عنایت از عکس نور وی که از کره
ارض بوی تابد   شانزدهم همچنین معلوم گشته که بجهة قصای مدت حرکت سالیانه شمسیه
که دراین سیاره هر نقطه از امکنه و صحاری چهار ماه الی پانزده دفعه بیست وچهار ساعت یعنی
ماه مدت یکروز باشد که بایست روز و شب آنجا معادل یکماه اینجا است و باید که
دمای آفتاب و هوای بسیار غریب تغییر پذیر باشد که از چهارده الی پانزده یوم متصل باید گرما
بحد معادل همان مدت و بعد سرما مفرط داشته باشد   یعنی در هر ماه که عبارت از یک
لیل و نهار او باشد پانزده روز متصل بجهة تابش آفتاب گرمای بحد و بعکس در لیل سرما مفرط
داشته باشد و همچنین کوه اگر دوروی ذی روح باشد بعضا انها ابدا کره ارض را رویت نکرده
اند بعضی اشخاصیکه در آنروی کره قرار اند   نقشه یکم را ملاحظه فرما و همچنین قمر را حالتی باشد
که خسوف نامند چنانکه ذکر شد بنقشه مجمع سیارات بنگر   هفدهم بوضوح رسیده
که خسوف واقع نمیشود مگر بر نقطه راس و ذنب یا قریب بآن و همچنین کسوف نمیشود مگر در
نقطه اجتماع یا در هلال اول پس خسوف در حالت بدر واقع گردد یعنی در حین استقبال که دوروی
و بیست و سه روز شهریه قمر یعنی در مدت هیجده سال از ده الی پانزده روز خسوف مشابه یعنی مثل
خسوف اول بعینه واقع شود اگر چه این بنا ما وسیله سهلی بجهة یافتن خسوف بدست داده ولی نتوان
بهمین قاعده قبل از وقت درست خبر داد اگر چه سبب محاسن جزر و مد قمر است ولی چون ربط تعلل
دیگر نیز داشت لهذا در این صفحه بیبیان او نپرداختیم   به نقشه مجمع سیارات مراجعه فرما

صفحه ششم

در بیان کوه و انهار بحر محیط و آب هوای و اعتدال و جزر و مد و قانون شکار ... و کاد
اصلی جغرافی نیز یکی بحر مسبوقا که بما استخراج شده   مطلب اول ملاحظه عربی مانند هو بحر

متصل

متصل حرکت و اضطراب هست   و اکبلیه یعنی تعادل در برابر هوا و طبیعت عرب محفوظ کیا
قانون تعادل و مبادله او بنحوی باقیست که از نظام قوانین اجرام علویه او را قواعد اعتدال
منتظم تر است و این قوه آکبلیه چنان از لوازم طبیعت است که اگر آنی منقطع شود رخنه بر جمیع نظام
طبیعت راه یابد و سکون از جمیع اشیاء رفع و تزلزل بارکان همه موجودات افتد و تعدلات میناء بحر
محیط مدان واحد هم افقی هم عمودی است لهذا متصل تغییر در میناء بحر محیط واقع یعنی مبادله محال
ما بین میناء قطب خط استوا و ما بین میناء سطح و قعر او جاری است که دائم میناء قعر بسطح آمده و میناء
سطح بقعر رود و میناء خط استوا بقطبین تحویل یافته و میناء قطبین بخط استوا آید و تشابه
کامل بنحویکه هیچ نسبت ما بین این دو حرکت میناء بحر و دوره حرکت و دوران خون در بدن
انسان و حیوان یا ایکه در عروق و شرایین و اشجار جاری است در بی متحرک که دوران میناء در جسد
موجود هست مثل دوران دماء است در کالبد ذی روح و همین دوران ایجاد کوران سطحی و قعری
موجود تواند کوران عبارت از جریان آب   در بیان کیفیت محیطها
دوم مسبوقا شد   گفته این سه بحر محیط که در حصه بحیط عمق و مد وسیع موجود در تحت و وسط
دو رنج جبال در ما حاجات یعنی در اصحاب و جدید   مخصوصا تشبیه نمیشود مگر بلفظ اصطلاح که
عبارت از اصطلاح بلا نهایت و اصطلاح عظیم یا اسفیلت باشد و نام اسفیلت شامل است بمحیط منجمد
و اصطلاح گفته نمیشود بنقطه بی نهایت و محیط منجمد و بیع جنوبی که مرکز آن دارد در ساحل بحر
جنوبی انتها از جمیع محیط عظیم است و قریب نصف کره ارض را مستور دارد که وسیع ترین محیطها است
جمیع محیط است در حالتیکه عمق ثلاث ... شش هزار ... مسبوق
و اقسام عمیق محیط جنوبی از سه هزار الی پانزده هزار ... و مسطح ... منجمد جنوبی
بحد بیش از شش ... منجمد شمالی است تصدق و حقیقت کوه کنا ...

محقق [illegible]

جنوبیهٔ کرهٔ ارض که شمالاً و غرباً به سمت ... و قسمت شمالی کره زاب عالم خاک است **آتلانتیک**

بحر محیط اتلانتیک مطابقت و مخالفت بین با محیط پاسفیک وارد که طول او از مشرق به
مغرب و پاسفیک را از شمال به جنوب است و کوه‌های پاسفیک وسیع و بطئ الجریان و کوه‌های اتلانتیک تند و قلیل
سریع و ضیق هستند و کوه‌های معتبر اتلانتیک از جانب خط استوا جریان نموده به بحر منجمد
شمالی منصب کوه‌های پاسفیک از فیما بین خط استوا و محیط جنوبی منجمد رو به منکسر میکنند
و ارتفاع مد اتلانتیک زیاد از پاسفیک اندک و مقدار امطار یک به پاسفیک بارد و خس
امطار یک دایم بر محیط اتلانتیک میریزد نسبت و اتلانتیک را امواج اکثر اوقات بلا دایم متلاطم
و طوفان غالب ایام واقع اما پاسفیک دائم اساسا ساکت و آرام نیز بی موج و منابع است

مطلب سیم در بیان کوه‌های بحریه بتفصیل انواع ان در دریاها بحو و مانع هم
بیان نماییم بسا ده که تمام بعضی از محلهای بحر محیط را کرانها کوه‌ها جاری
کنند کوران بعضی خلاف کوران بجای ... سبب قواعد مذکوره ... واقع میشوند بعضی
باندازه که از دریا بحو و بعضی کوران جریان باید بهمان قدر از دریا کند کوران بجای او
میریزد بهمین علت است که کوران و کنند کوران دایم در فعل خود باقی و نظم اینها از هم
متلاشی نمیشود خواه کوران هوا باشد یا بحری لهذا باید اینها را نظیر و جفت و قرین
هم ملاحظه نمود بعضی کوران و کنند کوران را چنانکه علمای علم جراحی جمیع اعصاب را
در کالبد انسان جفت جفت ملاحظه کرده اند **مترجم گوید** مثبت و مثلا
جمیع اعصاب دماغ و نخاع است و سی و دو جفت عصب از اینها نمو نموده و بجمیع جسد
منتشر گشته و در جمیع اعضا بین اعضا جفت جفت باشد که فعل یکی مخالف فعل
دیگری و مماثل است مثل یکجفت عصب ... که در عین است که یکی صور منعکس را

ثابت

ثابت و دیگری محض صرف نظر از روی محو نماید پس در حقیقت ممد هستند همچنین
کوران و کنند کوران در همه جا جفت و قرین و ممد هستند و کوه‌های دریا نظیر کوه‌های هوا
هستند و در حالتیکه دو کوران بخط مستقیم برخلاف هم جریان نمایند چون بهم مصادف شوند
احداث گرداب کنند چنانکه در بعضی جاها واقع شده مثل گردابیکه در جانب نوروژ است
گرداب شبیه بگرد باد است و بنظر چنان اید که آب ... جاهی شود ما لبستر ون حکیم
مشهور در خصوص منازعه کوران و جزر و مد صحبتها دارد مع استثنای جزر و مد و
کوران‌ها جزئی بحری که میشود علت انهار باخ باشد میتواند جمیع کوه‌های بحر محیط را بحث
قاعده او در دو گفت که سبب مبدا جمیع کوه‌های محیط هست انقباض و نشر ده شدن
میاه در دو محل مختلف و در همه محل که این اختلاف هست خواه اختلاف اعتدال آب هوا
باشد یا اختلاف طعم مثل شوری اکیلار بحر منقلب مضطرب کرده و از نتیجه این اضطراب
کوران حادث شود و نمیشود باکوه‌های محیط متعلق نمود علت کوه‌های ارضی را که از سطوح
مرتفعه بسطوح منخفضه جریان نمایند چه اختلاف منظر کوه‌های محیط ثابت میکند
که این تصور از انها دور و این علت ان کوه‌های محیط صحیح است مثلا در بعضی جا دیده
میشود که کوران از محل مرتفع صعود مینماید و در برخی بر سطح تام جریان کند و در
دیگری منخفض کرده مثلا کوران استرام از قسم اول است **مطلب چهارم**
در بیان کوه‌های محیط اتلانتیک است در وسط محیط اتلانتیک در طرفین خط استوا
میاه سطوح بحر زیاد گرم میشود لهذا ایجاد یک کوران وسیعی که از مشرق بمغرب متصل
جاری میکند و اینرا کوران خط استوای گویند که طولا و قریب هفتهزار و پنجاه کلومتر
است **مترجم گوید** هر کلومتر عبارت از هزار متر است و از کنار افریقا که مبدا این کوران

است الا اینکه داخل بحر انتیل شود سرعت جریان او در فصل صیف زیاد و در فصل
شتا کم گردد و حد وسط تندی جریان او در هر روزی پنجاه و پنج کلومتر است و اعتدال
متوسط او تخمیناً بیست و چهار درجه سانتیقراد است و از این کوهان در جانب جنوب
اول کوهان سنت رویش منشعب گردد و از کوهان برزیل نیز کوه‌بند اگرچه از
برزیل بمسافت بسیار جاری نیست و از طرف شمال امریکای جنوبی الی تنگه ماژلان جریان دارد
و تا کنون اول جهت کشتی‌ها خطرناک میدانستند اما بعد از مدافعه زیاد معلوم شد که
نه بسیار با خطر است و نه بالمره از خطر خالی دوم کوهان گینه است که منفرع گردد که از طرف مغرب
افریقا الی دماغه بون اسپرانس جاری است و در اینجا با کوهان اکیلیاس یا اکولهاس متفق
شود و باتفاق او به بحر محیط جنوبی منحدر گردد و در جانب شمال کوهان خط استوایی
بوسیله یک شعبه خود به بحر انتیل ریزد و از انجا میرود که در خلیج گولف مقزیک تولد
کوهان گلف استرام با کوهان دو گولف را که در دنیا کوهان مشهور است بجهت آنها یابد و او
است که دو دست و ابتدای سند و حقیقتاً از ساحل کوهانها ممتاز است فی الحقیقه بحر
در محیط که از خلیج مقزیک از جانب همین فلوریدا بعرض شام بیرون آید که سرعت
جریان او در هر ساعت قریب به ۵ کلومتر است و بطرف بحر اوکیانوس تمتد گردد و این کوهان
در جریان شدت کوهان میسیسیپ و امازون است و در وسعت چهار هزار مرتبه
بیشتر از انها است اخراج و تعدیل ربع مسکون محیط اتلانتیک را در حیز جریان خود نماید و
الی کنار فارلونی رنگ او کبود و سبز نیست لون مخصوص است که در میان دریا شور مجروری
شود با انفشرده شدن او سبب بانضدیت میاه است نیامیا بحر محیط که در حیز مخلوط
شدن او به میاه سبز بحر محیط بجهت ضدیت که با وی دارد فشرده شده لهذا از دو جهت منقبض

کردد در میان او بجهت فشرده کردد که از نهایت انقباض منفوخ و مرتفع گشته مثل اینکه از منبع بسیار
مرتفعی سر از چشمه و فوران نماید و وقتیکه میاه او مرتفع شود که در هر کلومتر بیست
پنج سنتی ارتفاع یابد و ابتدای آن بجانب شمال جاری و سرعت جریان متوسط او در هر روزی
یک صد و هفتاد کلومتر است و ان تنگه را بحر ... الی ... در جهت بجانب شمال همین سرعت را
دارد و از انجا قوت جریان وی منتصف شود در حالتیکه در جهت بطرف شمال مشرق منحرف
گردد در مابین چهل و پنج درجه طول و از فاصله مابین منبع و مصب و که هزار و هفتصد کلومتر
می‌شود منقطع این انحراف وی زیاده از پنجاه و پنج کلومتر نیست الفاصل در غرب
اکوهس روزی زیاده از هجده کلومتر جریان نکند و مسبوق بحساب آنوبه که سرعت
جریان کوهان استرام از فلوریدا الی اکوهس در هفتاد و هشت یوم که هزار و دویست و بیست
شش کلومتر شد که تخمیناً در هر یومی هفتاد و دو کلومتر می‌شود چون به نواحی یک آکبر رسد
بدو شعبه منشعب گردد که شعبه راست او بجانب مشرق سودان و شعبه چپ و بطرف شمال رفته تا
کوهان بحافظه از قعر جریان نماید و میرود که به اب‌های قطب اعتدال بخشد و بحر غیره
منجمد یکرد در میان بحر منجمد یا قیا اند که با آب همین کوهان باشد و چون شعبه راست او
کوهان وسعت بحد تمدد گشته بطرف قنار و با حرکت نماید و بجزیره ابرلاند و انکلیس رسد
شود که در انجا میاه او از نوع معروف شود و مجدداً بدو قسمت منقسم گردد که قسمی بجانب
نوروج و ایسلاند روان و به بحر سپیت زبرغ منحدر شود و شعبه دیگر او که موسوم
بر کوهان دو وتل است با الیلی یعنی بوجه محاذات بجانب فرانسه و اسپانیول جریان پذیر بود و از
انجا بطرف افریقا و کنار بحر روان شود و در انجا ضعیف و محسوسات کرده و در یاب
کوهان خط استوا منعدم شود

و اما اعتدال آب سطح کوران کلف استرام سه درجه درسانتیغراد است و تخمینا نه درجه زیاده
او بیشتر از حرارت میاه محیط در آن محل است و همین اعتدال را در فصل شتا نیز دارد که دو درجه
او عرض درجه شمیشود اما تا اعتدال [illegible] سه و پنج الی چهل درجه عرض در بیست و شش
الی پنجاه و پنج متر عمق چهار درجه [illegible] علاوه میشود هم چنین در نصف متر نیز از چهار
درجه تا ده نمی افزاید و حد وسعت کلف استرام در ماه مارس و سپتامبر به [illegible] نزدیک
و دور میشود یعنی گاه منبسط و گاه منقبض گردد اما در ماه مارس علت انقباض او این
است که حجم میاه سردیکه از جانب قطب شمالی می آید علاوه گشته کوران را مه فشارد و در ماه
سپتامبر علت انبساط او بر خلاف این است یعنی شدت سردی میاه کم و اعتدال او بیشتر
گردد لهذا میاه کوران منبسط و میاه بارده را فشرده وسعت و عرض کوران هم رسد و
ببینیم که در جریان او بطرف شمال درجه بدرجه بجانب مشرق جریان مینماید الی اینکه به
قران بانک میرسد و در آنجا دست بجانب مشرق جاری میشود قران بانک یعنی
مجمع کبیر و این اجتماع میاه مجمع کبیر سبز و ارشرح است گویا مجبور است که متصل تراجع
و کثیف از دریا تشکیل می نماید و بعلاوه بعلت صعوبت تصادف جبال [illegible]
و چون او میاه گرم کوران استرام مخلوط شود حشرات بیحد و حصر و ذره بینی که در
آنجا هم متصل در دریا جا مجتمع گشته اند در روی یکثرت مرده باشد اما چون میاه آنجا منجمد
گردد لهذا منجمد نموده بهم رسند [illegible] مقدار بیحد و علاوه که فوق الذکر کرده در تحت الثرا مخفی شوند
حیوانات ذره بینی عبارت از حیواناتی است که از غایت صغر به نظر نیاید و مرئی نگردد مگر
با استعانت ذره بین لهذا آنها را ذره بینی نامند و عمق بحر در قران بانک و
[illegible] عمق [illegible] هفت هزار متر و در جانب

شمال

شمال کلف استرام عمق بحر الی نه هزار متر میرسد

مطلب پنجم در بیان کوران ارکتیک یعنی کوران شمالی

در اثنا [illegible] میاه حاره و همچنین کلف استرام بجانب شمال جریان مینماید یک کوران سرد از قطب
شمالی [illegible] که منافی سرعت کلف استرام است به
طرف جنوب جاری گردد و این دو کوران در بالای قران بانک قریب [illegible] با هم مصادف
گردند و در آنجا کوران سرد به دو قسمت منقسم گشته قسمتی از تحت کلف استرام عبور کند [illegible]
آنجا ملاحظه نمایند که کوه کوه یخها را بطریق انحراف با خود میبرد و محتمل است که همین قسمت
کوران سرد مداومت در حرکت خود نموده از تحت بحر بجانب جنوب [illegible] داخل گردد
اما قسمت دیگر او بوجه محاذات با کلف استرام جاری که ما بین کلف استرام و [illegible]
[illegible] جریان کند و [illegible] شبیه میاه سرد [illegible] شمال [illegible] داخل
میاه حاره کلف استرام شود [illegible] اعتدال میاه کلف استرام در نصف [illegible]
عمق [illegible] درجه [illegible] درجه

مطلب ششم در بیان کوران پاسفیک و محیط هندی

محیط هندی [illegible] گرم [illegible] که در بعضی از سطوح او اعتدال میاه به سی و دو
درجه سانتیغراد رسد [illegible] بیشتر از محیط اتلانتیک و تموج او [illegible]
[illegible] است [illegible] تشکیل [illegible] کوران کبیر حاره [illegible]
امتداد و وسعت این بحر [illegible] کوران کبیر که از جانب خط استوا مرتفع میشود [illegible]
علاوه [illegible] کلف استرام است [illegible]
[illegible] موسوم به کوران [illegible] است [illegible] حاره محیط

هندی شمرده میشود تا نقطه مالاکا فروان نماید و بعد از انکه با کوران کرم که از بحر اوداو بساحل
مجور جنین خارج میشود متصل شود بجانب پاسفیک روان و مانند کلف استرام داخل
لیمین کشته بعد از مثنا خارج شود و از انجا شروع بجاده مسلسل خود نموده بدور
جزیره الوتین دوران کند و در ان محل معتدل کشته بعد معدوم شود و بر اندازه که اب
در معبر وی بجانب شمال مغربی امریکا جریان کند سرد تر کردد و این کوران موسوم به
کوران ژاپونیه و کوران سیاه است چه لون او کبود تیره و شباهت دنیا بکوران کلف استرام
دارد و مثل کلف استرام او را نیز کوران سرد فیما بین او و بحر چین هست و نباوی در
وسط بحر مضاف کشته و در همان محل یکدیگر را معدوم نمایند و میانه اعتدال بهم رسانند
و بجنوبی او با کلف استرام در چند ماده است چه محیط اتلانتیک در جانب مشرق فرو تالان
منبسط و میاه خارجه کلف استرام از ان انتشار دهند و بعکس محیط پاسفیک منقبض کشته
میاه کوران سیاه منبسط نمیتواند مکر در معبر تنیاتنات و دیکر کوران سیاه در هر جا محفظ مستقیم
با کوران سرد نقصان نموده بطور درجه ان او حاصل شود و بعد از انکه اعتدال بهم رساند
و دو وزن مخصوص او خفت حاصل کرد در وسط بحر شمالی منقبض رفته در طول بحر عرض
جاین الی نواحی ممالک فرنگ جریان کند که در ان محل مثل کوران سرد بارد شود و از جانب دیکر
بعلت تنکی و کمی عمق تنکه بهرنغ نمیتواند داخل کوران کبیره بحر پاسفیک شود نیز بجهة
نقصان او با جبال یخها یکه از بحر او کهوتس و کامشاتکا اید ممنوع از دخول بکوران
است و کوران موزامپاین در خوران و نو و بهم باین منظر خاص ظاهر و بعلت دخول میاه
که از بحر خط استوا میانه که موسوم کشته مانند رعد صدای مهیب از و مسموع شود و بعد
بمجمع اکبر اواره و در انمحل بعلت نقصان و نیاز میاه بارده منشاء و مرکز طوفان دنیا خطرناکی

شود

شود که در دنیا شبیه ان طوفان طوفانی نباشد چه میاه خارجه محیط هندی نیز بطریقی بجانب
قطب جنوبی داخل افریقیا و اوستر الیا کردند و در انجا شبیها بطئی الحرکه و بعد در بحر ساقاس
معدوم شود و در امتداد و مجمع او کهبا بحری منفرد نمو نموده و کثیرا از بو در هر طرف این میاه خارجه محیط
هندیه و از بعضی جنوب در جانب جنوبیه بعد انمحل او منضاف میشود بیک کوران سرد که مجهول به مجهار بجانب
و از نواحی شمال خارج شده و بعلت نقصان و با کوران بارد حفظ اکبل بعض سکون بحر را نماید و به
حرکت و میاه تا الطرداد بحر محیط اتلانتیک جنوبیه این میاه بارده محمول به مجهار از الی مجمع هفت درجه
عرض جنوبیه جانب بهار محیط شمالی نماید شود که به چهل درجه عرض شمالی اتلانتیک شمالی رسند و
چنانکه ذکر نمودیم جزئی کوران سیاه با کلف استرام اکثر اوقات جریان کوران سیاه ناتمام مانده و در امتداد
معبر جنوبی بعلت نقصان و نیاز میاه بارده از جریان افتد ولی از جریان این کنون شعبه از وی در
طرف قطب جنوبیه و عرض نیز بجانب خط استوا مترجع چنانکه شعبه دیکر او بطرف شمالی مغرب جنوبیه بجانب
افریقیا بطول جزیره کاپ دورت خارج شده

مطلب هفتم دریای بحر ساقاس

در این محل وسیع المقدار که کلف استرام که در میان عرض شمالی جانب تر ده الی سی درجه عرض این بحر
مشهور واقع و موسوم به ساقاس و در وی کیاه بحری بحد منسوج و اخشاب عظیم الجثه را
که اکثر اوقات کندی هاء حطب دنیا فوری در دنیا امواج ارغلطاک و کیاه بحریه محیط اتلانتیک مخلوط
نماید چنانکه در سنه هزار و چهار صد و نود و دو مسیحی صاحب اکرستوف قلومب که بجهة
استکشاف امریکا مرخت این محل رسید و دنیا مخوف کشته اظهار اضطراب نمودند و کمان کردند
که بهر نهایت سرحد بحری یکه بنی نوع بشر ها نوشته دریا کشته واند و رسیده اند و از انجا تجاوز
کردن ممکن نیست ما ... ملاحظه نموده که این مجمع میاه که در محیط اتلانتیک در وسط افتاده

وسعت و کلانی فراوان است بالجمله مجمل می‌کنند نه عرضا و نه طولا و از جانب یمین کوه‌ها آنکه

طرف جنوب آن بحار و ممالک البقونیه جاری است این اصطلاح دیگری هست که بآن متفق گشته اکثر جمع

بیچ حرکت این مقدار از اندازه از احطاب کثیر بحریه در لحوق حیث است و از محل خود بخارج

رود و سه اصطلاح دیگری لاحق که یکی در طرف مغرب بیرون امیر افق و دیگری در طرف جزیره فان

لان و سیم در طرف مشرق زلاند جدید است و بالوجود اجتماع این همه کناره مخالف خالف

و می چند تغییر یافته جریان میان کوه‌ان در دو سه دایره و می است و بیک قانون فرنگی جاری

هستند که از طرف یمین او و از قطعه شمالی متحول شد از جانب دیگر بقطعه جنوبیه متموج ساخته

اند بنحوی که احطاب کناره‌های بحریه که در دریا امواج او متصل غلطان و متحرک هستند

این دایره که ابدا از وی خارج نشوند حرکت کنند

جمیع کوه‌ها نهای محیط با سفینهای در دست معروف و شناخته شده اند و در میان این کوه‌ها

آنچه معروف است کوه‌ان بارده باشد اما مثل کوه‌ان سه‌اسر ریع الحرکه و ... کوه‌ان

کلف استراکند در خلیج بافن ... نیست و این کوه‌ان کرم دیگر که منبعث کوه‌ان

دیبا و سیع که از بحرها سفینهای متولد بجانب جنوب جاری طرف شمالی او ...

جدید در سواحل او واقع است

مطلب هشتم در بیان کوه‌ها نهای قطب شمالی

از جمیع کوه‌ها نهای شمالی عظیم‌تر و سریع‌تر کوه‌ها نیست که موسوم بکوه‌ان او صبولند

از جانب طول محیط امریکا صحن جنوبی الی خط استوا و بنواحی جاری که پس از ابالات

امریکا و خوش آب هوائی ممالک دنیا است اگر چنان کوه‌ان نبود دیبا سرد است

بنظر چنان می‌آید که از چنان نواحی که بجهای داشته باشد جاری نیست چه جمیع

امتداد

امتداد دریان و می چندان یخ دیده نمی‌شود بلکه کوه‌ها نهای دیبا ضعیف کرده‌اند

در درجه عرض و بی در محیط دایره نصف النهار دیگر جاری هستند نیز یخ نمایان در میان

کوه‌ها نهای شمالی و جنوبی دنیای هستند که محمول به یخهای دنیا قوی می‌باشند و

نموده اند مجرای بزرگ و معبر عظیم یخها سواحل قطب شمالی فیمابین جزیره فالکلاند و

خالفه و بیرون امیر افق است که جبال یخها از بحر بواسطه ریاح غربی به بحر محیط اتلانتیک

رانده میشوند چون که این یخها الی چهل درجه پیش رانده و اکثر او تا ثلث و سی و پنج درجه

عرض جنوبی و نادر شود که الی بیست و پنج درجه حرکت نماید لهذا در کوه‌ان او صبولند قابل

دیده کرده

مطلب نهم در بیان دریاهای محیط

منجر کوید در بیرون بجریان متناوب کوینه غیر از کوه‌ها نهای مذکوره جریان و حرکت عمومی

در دریا محیط هست که متصل سطح دریا بحر را به اوایل متموج دارند که متناوب با دریا محیط

از جانب خط استوا بطرف قطبین و از قطبین بجانب خطه استوا حرکت کنند مثل آنکه سماع

حرکت دریا از بروزات باد و متناوب و این سفید متعاقب که متصل مثل زبد در سطح

جمیع دریای محیط مرئی است نیست ممکن بعلت همین حرکت و هم چنین در قرب خط استوا بحر محیط

را تموج عظیمی هست که بعد بسیار استعانت کوه‌ان ماننده متحرک و الی بحر محیط قطبی جریان

نموده سیلان آنجا فراوان طغیان امواج مراجعت کرده الی خط استوا جریان کنند و هم چنین

چون بخط استوا رسیده دریا الی قطبی دوباره مراجعت نماید این حرکت متناوب متصل بیک نوع

هست

مطلب دهم در بیان کوه‌ها نهای فرعیه

غیر از کوه‌های انتهای سطح که مثل کوه گشت محیط است کوه‌های انتهای قعری نیز هست و این کوه‌های انتها را
عمق مختلف است یعنی بعضی را در مغلان و برخی در مغلان عمق از تحت البحر جریان نمایند
که هر یک به مرتبه فوق هم باشند و هر یک را حرکت مخصوصی هست که از جانبی بجانبی جریان
نمایند بدون اینکه مانع از جریان دیگری شود و کوه‌های انتهای حاره و کوه‌های انتهای
بارده در قعر بحر مع اختلاف عمق متصل مشغول الدوام حرکت دایمی خود هستند یعنی حرکت
انتهای دایمی و ثابت و هر یک مثل محیط دارد و هر محلی متغیر نمایند که بعضی شور و برخی شیرین
و حاره و بارده باشند و امتحاناتی که در خصوص پیمودن قعر محیط نموده اند در باره این
کوه‌های انتهای قعری کشفهای بسیار کرده مجاری آنها دارد که فا باوه نامیم که در اکثر جاهای محیط
بلکه در جمیع جاهای او کوه‌های قعری هست حتی در نهایت قعر محیط نیز کوه‌ها باید باشد
و نیز متصل تغییر بدو مثل محیط هست حتی اجزای مثل قعر بحر با اجزای سطح او مبادله نمایند
یعنی مثل قعر متصل بسطح و مثل سطح دایم بقعر رود و دوباره مثل از قعر بسطح و از سطح به
قعر مراجعت کند و اگر چنان نباشد باید مثل قعر محیط رفته رفته غلیظ شود بلکه بالمره نمک
گردد و بعکس مثل سطح رفته رفته شیرین و صاف و رقیق شود باندازه که در صد بعض
مثلا باید یک به هزار در مابین مثل قعر و سطح فرق باشد اما بدقت حساب ملاحظه کرده
اند که در عمق یکصد و پنجاه کیلومتر است که هر کیلومتر بحساب از هزار متر است غلظت
و رقت یا شوری و شیرینی بالنسبه این علاوه میشود یعنی مثل قعر که در عمق یکصد و پنجاه کیلو
متر است با مثل سطح یک مرتبه زیاده و یک درجه فرق نمی نماید و نیز مثل سطح چون بقعر
رود حرارت آنها اکثر کرده المآل حاصل حرکت از بود و مثل بحر ثابت است و علت این حرکت
هر چه میخواهد باشد که چرا این قوه را بمثل قعر میدهد که بدون اینکه از نوی او چیزی بکاهد

متصل از قعر بسطح صعود و مثل سطح بقعر نزول کند و عامل این حرکت ظاهرا حرارت و علت به
دلایل چند تنها این علت کفایت نمیکند چه اگر تنها حرارت باعث صعود مثل قعر میشد بایست
در تحت منطقه حاره مثل قعر صعود میکرد و رفته رفته صعود او کمتر میشد تا در حوالی قطب با
لمره موقوف میگشت اما گویا علت قوی‌تر او نمک باشد و نمک بحر محیط بحجم زیاده است که
اگر فرضا کسی هر چه نمک در او هست بیرون بیاورد و به اراضی شمالی بریزد سطح جمیع اراضی شمالی را
مستور و کوهی از نمک در روی او با ارتفاع هزار و پانصد متر میشود

مطلب یازدهم در بیان انکسار و غلیان امواج جزر و مد

گاهی که در بحر حرکت شدیدی که شبیه بانکسار امواج و زلزله بسیار شدید است واقع شود
میتوان گفت که این حرکت عبارت از تشنج و ارتعاش بحر است و حالت بحران او است بجهة حفظ
الیکتریسیته بناگاه ملاحظه نمایم که در سطح بحر تلاطم ظاهر و مایل کوران صغیر امواج بحرکت
آمده میاه بحر را صدای مهیب جریان نماید مثل اینکه امواج به صخره خورده منکسر شود یا از
آبشاری بریزد صدا کند چه حقیقتا نه کوه هست و نه آبشاری و لیکن مثل بحر در حالت اضطراب
شدیدی باشد و تلاطم غریبی نماید و امواج او بشدت تمام بکشتی خورده صدمه بسیار رساند
بعد از چند ساعتی باز بحر ساکن و بحالت اولی مراجعت کند و چون این حالت در قرب سواحل
واقع شود مثل بحر بشدت تمام تلاطم نموده بکرات بساحل خورده منکسر شود و از ساحل بسیار فسخ
دور گشته دوباره بشدت تمام مراجعت کرده احداث تلاطم نماید چنانکه در زلزله که باعث
خرابی شهر کالائو در سنه هزار و هفتصد و چهل و شش مسیحی گشت بعد از زلزله شهر لیسبون
واقع شد مثل بحر مثل تلاطم از ساحل عقب افتاده و دوباره بشدت مراجعت نموده مثل
او بدون علت ظاهری در بحر حادث شود

مطلب یازدهم در بیان بحر غیر منجمد که در قرب قطب است

وجود بعضی کوه‌های تقریبی که مابین ماده نواحی شمالی از جانب خط استوا به بحر منجمد قطبی داخل میکند
موجب این شده است که فرض نمایند در حوالی قطب یک بحر غیر منجمد را و بنظر چنان می‌آید که این
کوه‌های تقریبی مذکوره لازم است در بعضی محل‌ها از بحر منجمد عنوان نموده تا سطح وی در بند و بوی حقیقتاً
یک اعتدالی بخشد و بجهت او در آب نباید تا احداث بحر غیر منجمد کند در حین وجود اطلاعات
و تفتیش کاپیتن‌های که بعضی از ملاحان مشهور انگلیس است بثبوت رسانند وجود این بحر غیر منجمد
سبب عمل جریان میاه محیط است که باعث کل جریان تمکین بودن میاه محیط را شمرده اند

مطلب سیزدهم

در بیان تمکین بودن میاه بحریه ملاحظه نمودند که علت جریان کوه‌ها را نسبت بوجود نات (؟)
میاه محیط دادیم بدون اینکه حقیقتاً بدانیم که نسبت بخار از کجا آمده و علت تمکین بودن آنها
چیست ولی بقاعده عمومی میتوان گفت مع استثنای بعضی محل‌ها که بیان سبب آنها سهل
است که جمیع میاه بحار سیاله اند نباید تمکین باشند و بسبب ترکیب حالت میاه بحر در یک
محل نسبت بمحل دیگر مختلف شود مثل ذات هوا که در جمیع امکنه یک قرار است چون درجه‌ها که
اندک اختلافی ملاحظه شده مطلق هیچ نسبت که معنی بر باشد و علت این تمکین مذکور جریان بحرکه
دوری میاه محیط است که جمیع اجزای میاه بحر که با هم متصل مخلوط میکنند اگر سؤال نمایند
که میاه بحار همیشه دایم تمکین بوده باشند میتوانند جواب داد که متحصل همین نفع از تنبیه
فریکی که بجهت اکتفا میاه محیط لازم است حاصل میشود یعنی بجهت حفظ اکتفا خود او لازم است
که همیشه یا بسبب فساد تمکین باشد

مطلب چهاردهم در بیان اعتدال آب هوای بحار

آب هوای بحری مشابه آب هوای ساحل امکنه زمین است که بر حسب عرض بلد تغییر یابد اما آب
و هوای بری خشکی متعلق بارتفاع آن مکان است باندازه که ارتفاع آن مکان از سطح محیط بیشتر
باشد تغییر در آب هوا واقع یعنی مجدد بلکه اختلاف در ارتفاع امکنه هست تغییر در آب هوای آنها
نیز باشد ولی آب هوای بحریه متعلق باختلاف عمق آنها است یعنی هر قدر عمق مکانی از
بحر بیشتر باشد بهمان اندازه تغییر در آب هوای آنها موجود که دو اعتدال آب هوای هر دو
یعنی بحری و بری بعلت جریان آنها است اما علت جریان هوا و اعتدال آب هوای او در بیان (؟)
و سبب جریان و اعتدال میاه بحار کوه‌ها است و نیز بنابر اختلاف عرضی در آب هوای بحری
هست اما بر حسب دو ماه ژانویه (کانون ثانی / بهمن ماه) و فوریه (سباط / اسفند ماه) و ژوئیه (تموز / مرداد) و اوت (آب / شهریور) و او تنها نسبت سرما و حدّ
گرما است یعنی در شهور مذکوره در دو ماه اولی هوا بی نهایت سرد و در دو ماه ثانی نهایت
گرم و اما در بحر شدت برودت در ماه مارس (فروردین) یعنی آذر ماه و شدت حرارت در ماه
سپتامبر (مهر ماه) یعنی ایلول باشد و دیگر در بحر خطی که درجه حرارت و برودت او ابداً تغییری نیابد تازه
مکشوف گشته که در خط زیر بحر محیط درجه حرارت حتی در آن قطعه الی قطب یکی بیا نباید از آن حفظ
نماید که ابداً در جمیع محل تغییر نکند که در عمق چهار درجه حرارت او در چهار درجه و یک عشر در دو درجه
سانتیگراد در فوق صفر است و این درجه حرارت در عرض پنجاه و شش درجه در سطح بحر است یعنی
در پنجاه و شش درجه عرض سطح بحر الی چهار درجه و یک عشر در درجه سانتیگراد حرارت میا
نامند اما در تحت خط استوا میاه بحر را در عمق دو هزار و یکصد و شصت متر حرارت مذکوره
موجود و در عرض هفتاد درجه دو هزار و پانصد متر حرارت زیر بحر واقع یکدسته از این به
ثبوت یافته اند که میاه بحر محیط نهایت وزن خود را در همان درجه حرارت دارد یعنی وزن
زیر جمیع میاه بحر میاه بیست که حرارت او چهار ربع درجه و یک عشر سانتیگراد باشد پس

بجهة همین دو علت و خاصیت نباید دریای قطبی یعنی بحری که در نواحی قطب است بالمره منجمد
نباشد و بالکلیه مانع از عبور کشتی نگردد حقیقتا این مثال که حرارت آنها چهار درجه یکعشر
است بعلت عمل وزن خود در حالتی که بعضی بمیرد منبسط گردد در حالتی که حفظ درجه خود را
مینماید بسبب خاصیتی که او راست بعضی خاصیتی او را ثابت است که بجهة آن خاصیت ابدا در
هیچ حالت تغییر درجه حرارت او نمیشود پس بعلت حرارتیکه دارد میاه منجمده قعر دریا را از ریشه
کنده و بجاهای منجمد بسبب آنکه از آبیکه نهایت غلیان را داشته باشد سبکتر است مثل سطح
نموده مرتفع کردند   مترجم گوید توضیح آنکه چون در علم فزیک ثابت گشته که هر قدر حرارت
آب بیشتر باشد وزن او کمتر گردد بعلتی که فکر او باعث تطویل است چون آب منجمد شود
از آبیکه نهایت حرارت را داشته باشد سبکتر باشد اگرچه بقاعده مذکوره باید یخ از جمیع میاه
حاره وزین تر باشد میشد و بعکس از همه سبکتر گردد پس چون میاه زیر یخ را حرارت در
چهار درجه و یک عشر است بعضی بحر منجمد فرو رفته و از قعر بجاهای انجماد آب نباید و چون
یخ سبکتر از اوست در حال مرتفع شود قبل از او یکه مولف شرح داده با بیفتی در خط نبود
یخ نباشد و از همان خط شروع ابتدای قطب کشتی راند

مطلب پانزدهم در بیان جزر و مد

چنانکه مذکور گشت جزر و مد را علت قوه جاذبه قمر و شمس است بخصوص قمر که فعل جاذبه
او در روی کره ارض شدید تر است جزر و مد در هر لیل و نهار دو مرتبه میشود و در هر یک [illegible]
باد ارتفاع او در ساحل و اوقات بیشتر باشد و چنان معلوم میشود که منشا مد و جزر محیط
کبیر شمالی است و بسوی قطب جنوبی بواسطه مد میاه از محیط اتلانتیک جاری میشود
تعلیل آنکه از دماغه هورن که شت بفاصله دوازده ساعت به بحیره [illegible] رسد

اثنای

اثنای نصف شبانروز مد شدید در هنگام اجتماع و در نصف دیگر هنگام قبل باشد و در
وسط بحر جزر و مد ارتفاع نمیشود و مکان شصت سانتی متر الی نود سانتی متر است اما در سواحل و خلیجها
بعلت اسباب خارجی بکر بعضی اوقات مانند سیل شدید جریان نماید و گاهی در نوبدی
امریکا و برست   و سیل جزر و مد در اوان اروپا از دوازده الی هجده متر ارتفاع میشود و این جزر
و مد که در هر لیل و نهار دو بار واقع میشود بجهة شستن سواحل از عفونتها بسیار لازم و حتمی
شایان اهمیت است که سواحل را پاکیزه داشته و دفع وحشت و بینات نماید و از منافع جزر و مد حسابی است بجهة منع
و معلوم است که این جزر از خارج بیان کرده منهدم میشود محالی نماید که هیچ سدی نتواند جلو
او را نگاهدارد و بی نهایت منظم و مطیع طبیعت است که از همان حدی که دارد ذره تجاوز نمی
کند و از آنجا که همان تعجیل که پیش آمده بود عقب نشیند و مراجعت کند و تجدید منظم است
که زمان و دقیقه مراجعت او را میتوان بحساب دقیق قبل از وقت تعیین نمود و در هنگام
بدر و هلال یعنی در اول ماه و اواسط ماه در فصل اعتدال ربیع و خریف در دهنه رود
خانه سن و در بعضی از نهرهای دیگر مثل نهر امازون و تاتشا و هندیه و او [illegible] و غیره شیئی
غریبی از ارتفاع مد مشاهده نماید در هنگامی که بحر در حین مد در هر جا مرتفع
میشود در انهار مذکوره مشاهده کنند که رفته رفته عمق انهار علاوه گشته و مد مانند
یک سیل شدیدی مرتفع شده امواج متتابع از [illegible] شکل نماید امواجی که با ارتفاع
هشت الی ده متر باشد در عرض و پهنای ده الی دوازده کیلومتر است بطوری که هرچه در
بین طریق او باشد منهدم نماید

مطلب شانزدهم در بیان مجاری [illegible] بجهة شکار حیتان

بقاعده علم فزیک ثابت است که اقسام حیتان میاه بارده [illegible] اقسام حیتان میاه [illegible]

است پس باین علت ملاحظه کرده اند که نواحی که شکار ماهی آنها بیشتر و نافع تر است نواحی
امریکای شمالی و جاپان شمالی و طرف جنوب برزیل و جانب جنوب بحر یکای جنوبی که تمام آنها را
مقابل و وارث جاپان نسبتاً اعلا تر اینهم شکار نمود و بعکس نواحی هند و طرف شمال افریقا
و جانب شمال امریکای جنوبی را جاپان چندان اعلا نیست و جاپان مقابل معتدله محیط
ترافی و افلاند و جزایر سدرس عرض محیط بد نیست و بجهة فهم منفعت شکار ماهی عدد
کشتیهائیکه دائم مشغول شکار هستند و متصل معاملات جاپان که دیده و سواحل جمل
نقل نمایند کفایت میکند که قریب هشت هزار کشتی میشوند اما در بیان اقسام شکار
ماهی با سود و نسبت آنها با این است

ترجمه صفحه هفتم در جریان و حرکت دوری هوا و ذکر بیان حقیقت و مهب ریاح

مطلب اول در بیان هوا و بخار و چیزی که کره خاک را دور شده بالاحاطه نموده اول جسم مایع و مائی
که قریب سه ربع او را بعینه تخمیناً احاطه کرده که عبارت از بحر محیط باشد و ثانی جوهر ثابت
لطیف و بی جلد الاستیکی یعنی قابل الانبساط و این که کره ارض را از هر طرف محیط گشته در باب
ارتفاع محیطی آن اما همینقدر معلوم است که بلندی محیط این هوای ارضی بنا بر آنچه هشتاد کیلومتر
بیشتر باشد چونکه ما بالمثل هوا را محاط گشته ایم او را نتوانیم بدید اگر این رنگ لاجوردی آسمان
و تموج در وی نبود ابداً او را احساس نمیکردیم و همچنین بر ثقل و وزن او با وجود مجهول نیست
چنانکه معلوم ما گشته که در وسط بحر محیط در یک متر مربع تخمیناً ده هزار و سیصد
بیست و پنج کیلوگرام وزن ستون هوا است   مترجم گوید هر کیلوگرام عبارت
از هزار گرام و هر گرام مثقال نوزده گندم است و از خاصیتی که او را ثابت است در
وزن او سبکی حاصل شود چنانکه در هوای دامنه جبال بنا بر آنکه مخففاً وزن هوای قلل

آنها

نمره ۷۶۹۲۳

سطح ... ۲۰۶۶۵
منهای سفول ۲۰۶۶۵

آنها زیاده از سه ربع فرق دارد یعنی سه ربع وزن هوای قلل جبال سبکتر از وزن
هوای دامنه آنهاست پس از این قرار چون حساب نمائیم الی هفتاد و دو کیلومتر از قلل جبال
چون بالا روند دیگر هوای ارضی نباشد بلکه یعنی جو خالی باشد پس حقیقتاً هوا را می
توان محیط کائنات نامید چنانکه بحار را بمحیط مائی موسوم توانیم نمود کائنات
یعنی بحار و درها بین این دو محیط یعنی هوائی و مائی قسمت و نمایان شده بلکه هست که
گویا از یک ماده تشکیل یافته اند و این دو محیط در روی هم حرکت و فعل و انفعال نمایند
تا سطح کره ارض هوای حاره و بارده هستند و او را اسلوب و منشع ... نمایند دیگر
موقع نیست که تفصیل دهیم از این فعل مذکور هوا را چه مقدار و دخالت چه نصیب است
همینقدر در اینجا گوئیم که هوا و ماء را در اعتدال و علاوه بر انقباض ... گرما و سرما ...
و بدیهی است هوا در خاک کلی هست پس گوئیم بنا بقاعده کلی هوا ارتباط کلی و تعلق عمومی
بر جمیع موجودات ارضی باشد که جمیع موجودات ذی روح تغذی از او نمایند و ماکول
بحیله هوا نمایند و انتشار روش او زنده اند چه اگر جمیع این حیوانات که مشاهده همی
نماید غذا نیابند نیز اگر پرورش جمیع نباتات و حبوبات و غیره از او هست پس می
توان گفت که هوا تنها موجب روح و مفرح روان بلکه روح ایشان و علت لاغیر
همچنین میتوانیم بگوئیم که فاعل فعل حرارت و حامل ضیا و نورانیت و بجمیع موجودات
موصل حرارت و روشنی او است و همه یکجا از تقسیم نماید و هر یک را فراخور شان حرارت
و ضیا بخشد اعم از آنکه برای کل و خواص ... چنان باشد که هر یک از ایشان ملائمی
تربیت نماید که ما فوق او متصور نیست و نهایت تربیت و تخریب چنان ماهرانه که
اگر جواهر در نهایت رقت و ملایمت غشای نباتات ... رقیق ...

لیکن کلفت اشجار را منکسر کند و اوست که کشتیها را در اطراف کره بحار می برد و مثیر الغیوث
سحاب هادی علی الظاهر مجری الفلک و مسخر الریاح است و مناهی که بخار از انها بر می
نماید عشر از اعشار مناهی است که بواسطه هوا از نجوم و انهار و غیر آن به بخار شود می
توان تشبیه نمود و گفت که هوا عبارت از ابنا اسباب بخیلین راکد و کار خانه بعینها است و قسیم
بخار سازان است که بحر محیط خط استوا است و ربع و فرع و نصف کره شمالی لوله هاهادی
بخار و انبیق است و این محل انبخار و افق است بحدی که می توانیم گفت در مقدار یعنی در
بیست و دو بالای مرتفع از سطح زمین قوت هفتاد و پنج اسباب را که یعنی می تواند در یک
هفتاد از سطح زمین معادل پنجاه و شش صد بیست و پنج کلیو گرام وزن را دفعة
ثانیه بارتفاع یک متر بلند نماید   مترجم گوید کلیو گرام عبارت از هزار گرام و

که بار ده خروار و بیست و پنجمن هزار مثقال باشد

هر گرام نوزده گندم است در فوق گفته شد که قوت او معادل قوت هفتاد و پنج اسب است
در تعیین قوه هر ابنا بیک واحد فرض نماید مثلا در اصطلاح فرانسه بجهة تخمین قوت
اسباب بخار بلفظ اسب تعبیر نمایند یعنی هر واحد از قوت یک اسب گویند که عبارت از قوت
اسبی باشد که در یک ثانیه بتواند مقدار هفتاد و پنج کلیو گرام شی را بارتفاع یک متر

که بار ده من هزار مثقال باشد

از زمین بلند نماید   آفتاب در نواحی خط استوا یک مقدار شایان حرارت احداث
نماید که در نواحی قطب نا معدوم شد پس لازم است بجهة تعیش موجودات ذی روح کره
یک طبیعت هستند اعتدالی که مناسب طبع انها باشد و از برای این اعتدال لازم آمد
که تبدیل هوا در این دو منطقه نماید یعنی متصل هوای محرقه بجای هوای خامده و هوای
بارده بجای هوای محرقه آید که یک فعل و عمل مادام غیر این حالت بوقوع بپیوندد
توضیح اینکه چون حرارت شمس در منطقه حاره یعنی در حوالی خط استوا نهایت شدت را

دارد

دارد و بجهة تابش نور هوای نواحی خط استوا محرق و مصعد گردد چون هوا اخذ حرارت نمود
صعود کند پس حرارت مفرط شمس هوای نواحی خط استوا را تصعید نماید و چون هوا انجا
صعود نمود تا مکان خالی از هوا و بنا چار جاذب هوای مجاور گشته یعنی بعلت محال بودن خلا
هوای مجاور بجای هوا صعود کرده جاری پس بعلت فعل حرارت هوا نواحی خط استوا متصل
صعود نموده و هوای بارده قطبین بجای او روند چون از قطبین هوا بطرف خط استوا حرکت
نماید بدل ما تحلل لازم دارد پس هوا اینکه از خط استوا صعود نموده بود از بالا مایل بطرف قطب
گشته و در انجا بعلت چاشنی و خنک شدن دوباره نزول نماید و در قطب بجای هوایی که
از انجا بخط استوا آمده بود قرار گیرد و همکذا این فعل متصل تکرار یابد لهذا دایم از خط استوا
هوای محرقه داخل قطبین گشته هوای انجا را اعتدال بخشد و همچنین هوای بارده قطبین
بخط استوا جاری شده شدت حرارت انجا را شکسته معتدل کند پس نتیجه فعل مزبور این
باشد که دایم در اجزای هوا جریان و سریان دوری حاصل شود که متصل هوا از خط استوا
در حالتیکه محرق گشته صعود و در قطبین نزول و هوای بارد قطبین دایم بجای او بخط
استوا وارد و جاری گردد و بعلت این فعل و انفعال اعتدال در هوای ربع مسکون حاصل
آید و دو گونه ان هوا از تحت و فوق دایم بر خلاف در جریان باشند یعنی گونه هوای بارد
از جانب قطبین از تحت متصل بطرف خط استوا جاری و گونه هوای حار از جانب خط استوا
بعلت صعود و میل از فوق بطرف قطبین جاری گردد

مطلب سیم

در بیان مهب منطقه جاریه ریاح و منطقه ساکنه در دوره بخار عبارت ... بدقت ملاحظه
شده که جهات و مناطق چند هست که متصل از جهة معینه ریاح میوزد و بعکس جهات دیگر
هست که ساکن هستند که ریاح از آن جهة نمایند و لیکن وزیدن ریاح از جهات مزبوره همیشه

بیان اندازه و مقدار نسبت کاهی در نظم اینها اختلاف بهم رسد و سبب جریان ریاح بکره و کره ارض بود

که حلقه وار بکره و کره اثیر در حرکت اند این است بیان جهات ریاح که از شمال بطرف جنوب جریان

دارند اول در قطب الی پنجاه درجه قطب باحکم می وزند از جانب مغرب جنوبی یعنی ما بین مغرب

و جنوب بطرف مشرق حرکت کنند و این ریاح را کو بتر التربیه نیز گویند یعنی مخالف ریاح

مشرقی چه ریاح مزبوره در سمت برخلاف ریاح مشرقی می وزند ثانی از سی و پنج الی پنجاه

درجه طرف شمال در ریاح مغربیه ملاحظه نمایند که عبارت باشد از ریاح مغربی جنوبی یعنی

ما بین مغرب جنوبی ما بین مغرب و شمال و مغربی شمالی که با هم مضاف و فوق اینها

باشد ثالث در وسط منطقه از سی و پنج الی سی درجه ریاح مختلفه که دائم تغییر پذیرند مشاهده

شود و یک نواحی ساکن و آرام در انجا نیز ملاحظه شود که در انجا ریاح غربی حکم فرمائی کنند و

انتهای منطقه ساکنه راس السرطان نامند چون از انجا گذشته ریاح مشرقی شمالی یعنی ما بین

مشرق و شمال ملاقات کنند که ریاح مذکوره الی ده یا دوازده درجه شمال واقعند جریان دارد

که در انتهای منطقه ساکنه خط استوائی وارد شوند که این منطقه ساکنه باشند سابع منطقه های

ساکنه در سرحد خود بجهت ملاقات بمنطقه جاریه متصل متغیر و مضطرب رابع چون از

پنج درجه شمالی عبور نموده اند داخل منطقه ریاح شرقی جنوبی یعنی ما بین مشرق جنوب شوند

که الی سی درجه جنوب ممتد است خامس چون از ان مکان گذرند داخل منطقه ساکنه خط

الجدی شوند که مانند منطقه ساکنه راس السرطان صاحب ریاح متغیره و مختلفه است که

در انجا ریاح غربی حکم فرمائی کنند سادس بعد در وسط دوایر صغار مثل از سی و پنج الی

چهل درجه ریاح شمالی غربی و جنوبی غربی جاریه و با هم بیک قوت مساوی دائم منازعه و

مصادفه نمایند سابع از انتهای الی چهل درجه ریاح مخالف شرقی سالمه که عبارت از ریاح

مشهوره

مشهوره شمال غربی یعنی ما بین شمال و مغرب یا از جانب نصف جنوبی باشد که الاقرب

قطب جنوبی جاری اجریان هست و تنها ملاحظه وزیدن ریاح مدار اوقیانوس حرکت هوا کفایت

نمیکند بلکه لازم است که ملاحظه جریان هوا در فوق چنانکه انفا ذکر شد

مطلب سیم

در بیان مراجعت کوران هوا چون دائم از قطبین دو کوران هوای

چنانکه گفته شد بطرف خط استوا جاریه هستند بطریق قطع مبتوان حدس زد بهمین

طریق این کوران ها بجانب قطب بجهت تشکیل ریاح مراجعت کنند اگر چنان نباشد ریاح

متصل از جانب قطب جاریست هوای نواحی قطبیه را بالمره تمام نمایند و هوای نواحی قطب بعلت

جریان دادن ریاح مزبوره در تحت خط استوا متراکم گردد و بعد بالمره وزیدن ریاح قطبیه

بایست منقطع شود چه بعلت جریان هوای انجا تمام گردد پس گوئیم که یک کوران فوقانی از

جانب خط استوا متصل بطرف قطبی در جریان باشد و بلزوم باید این کوران از طبقه اعلای

هوا سریان کند الا اینکه به نواحی دوایر متوازیه رسد که در انتها دائم ریاح شرقی از فوق برخلاف

ریاح قطبیه جریان نمایند و این دو کوران هوائی باید دائم بیک حرکت دوری متحرک باشند که چون

از قطب بجانب خط استوا جریان کند از طرف مشرق متحرک و بعکس چون از خط استوا بقطب

مراجعت نمایند از جانب مغرب جریان کنند و این حرکت شرقی و غربی انها را سبب حرکت یومیه کره

ارض است در دور محور خود از مغرب بمشرق

مطلب چهارم

در بیان ریاح شرقی که الیزه نامند در عرض شمالی از سطح سی و پنج درجه و در عرض جنوبی

الاقرب خط استوا در اطراف کره حلقه وار دو منطقه ریاح متصل در جریان است که یکی عبارت

از منطقه ریاح شرقی که از ما بین مشرق و شمال در نصف شمالی و دیگری از منطقه ریاح

از ما بین مشرق و جنوب در نصف جنوبی جاری هستند باید ملاحظه نمود که اندک تغییر

دایم در همان استقامت میوزند مگر هنگامیکه در حین جریان از نواحیکه بالتمام قعر و خشک
باشند یا بعکس مرطوب و اکثر اوقات باران بارد انحراف در حرکت انها پدیدار کردد از امکنه
مانند قیم بیه و بحریه یا مثل ریاح موسون میوزد اگرچه حرکت انها مستوازیه با محور حرکت یومیه
کره ارض است لهذا با اینکه از شمال بجنوب یا از جنوب بشمال میشد ولی چون قوه از سبب حرکت یومیه
کره ارض یا قوه از سبب حرکت محوریه کره ارض در انها تصرف نماید مجبوراً خط طریق مستلزم
شوند لهذا در مابین شمال و مشرق و مابین جنوب و مشرق حرکت کنند چنانکه در حرکت
وضعیه کره ارض شرح داده شد که چگونه مجبوراً طریق مستلزم را اخذ نموده الیزه‌ها که عبارت
از ریاح شرقیه باشند در مابین شمال و مشرق در روی بحر محیط در یک منطقه که عرض ان
تغییرپذیر است میوزند که عرض منطقه مزبوره از هفتاد الی سی و پنج درجه عرض میشود
عرض متوسط او بیست و سه درجه است و سرحد انها بحسب فصول و ایام سنه تغییر یابد
که اخر و نهایت سرحد انها از جانب جنوب سه درجه و از طرف شمال سی و پنج درجه میشود
و الیزه‌های جنوبیه یعنی ریاح شرقیه که از مابین جنوب و مشرق میوزند در محیط اتلانتیک جنوبی
در منطقه که مشابه اولی است و مانند ریاح شرقیه که از مابین شمال و مشرق جریان داشت
مطیع حرکت مشار بند و نهایت سرحد انها از جانب جنوب نه درجه و از طرف شمال سه درجه
باشد و ریاحیکه از مابین شمال و مشرق میوزند با خط استوا احداث میکنند زوایایی که
حد متوسط انها قریب بیست و سه درجه میشود ولی ریاحیکه از مابین جنوب و مشرق میوزند
وزیدن زاویه انها از خط استوا الی سی درجه بیشتر و ملاحظه کرده اند که اولی نادر شود که الی
خط استوا برسد اما ثانی از خط استوا تجاوز کند و غیر از اینکه معروف است سبع این بقا که در خلعت ریاحیکه
از مابین شمال و مشرق میوزند واقع است شاید بجهة نفس کشیدن یعنی جذب نمودن

هوا

هوای بسوی ریاح مذکوره را بطوء و ضعف در حرکت واقع و بعکس چون صحرای مزبوره در
بهار و ایام ریاحیکه از مابین جنوب و مشرق میوزند واقع است بعلت مذکوره یعنی جذب نمودن
ریاح بر شدت انها می افزاید که الی نصف شمالی جریان دارند و این ریاح شرقیه در انکه اینقدر ابخره
قویه بمعموره امطار زیاد و سقای سحاب اند یعنی بجهت نقل انکه این ابخره حمل و نقل مثابه
سحاب نمایند حقیقتاً انها یکه در نواحی الیزه‌ها واقع اند یعنی در نواحیکه ریاح شرقیه میوزند
محلول به بخار شده موجب باریدن امطار زیاد کردند ولی انها از طرف نصف شمالی الیزه‌های
جنوبیه و انها از نصف جنوبی از الیزه‌های شمالی محلول به بخار کردند پس مثلا حامل امطار بعلت
انکه ابخره در نصف شمالی ریاحیکه از مابین جنوب و مشرق میوزند هستند و بعکس
حامل امطار نصف جنوبی ریاحیست که از مابین شمال و مشرق میوزند و این دو ریاح
بیک ناحیه مخالف هم عمل نمایند مثلا در نصف شمالی الیزه جنوبیه حمل بخار نموده و بعکس
الیزه شمالی ابخره انجا را به نصف جنوبی برد لهذا فصل باران که نواحی ما یعنی نصف شمالی
در فصل شتا و بعکس در نصف جنوبی در فصل صیف باشد

مطلب پنجم

در بیان موسونها

مترجم کوید که ریاح موسون عبارت از ریاح موسمیه است ریاح
موسون بر خلاف ریاح الیزه مختلف و متغیر است و موسون عبارت از ریاحیکه در
محیط هندی شش ماه متصل از جانبی بجانبی بلکه بدون اختلاف میوزند و در شش ماه
ثانی در سمت بر خلاف اولی میوزد و قریب یکماه میکشد که استقامت او منتظم شود یعنی در
شش ماه ثانی چون شروع نماید که بر خلاف جهت اولی بوزد اختلاف در مهب او لابد
باشد بعد منتظم شوند و همچنین اولی شش ماه دیکر در محیط هندی ثابت و فصل منقسم
میشود که عبارت از ایام وزیدن موسون اولی که از مابین مغرب و جنوب میوزند باشد

وایام ونیمدن موسمون ثالثی که در شش ماه ثانی بر خلاف اولی از ما بین مشرق و شمال بی
وزد و نیزده و فصل برنج که در ابتدای هر موسون باشد یعنی در ماه اول که مخالف میوزند
چنانکه سمت ذکر یافت اما موسونهای افریقیا که در محیط اتلانتیک و خلیج مغرب اند
امریکا میگردیده و در محیط پاسفیک میوزند اکثر اوقات باریاح الیزیه متفق و الیکز یعنی
تعادلهٔ انجا مضطرب و مشوش ساختند بعلت حملکردهای بیجهة صحرای افریقیا از ناد
و تا اقرار و معیتهم جدید اما موسونهای محیط هندی منظم نموده کرده در یک خط مستقیم
میوزند و این ریاح شانان در جمیع طول محیط هندی در ما بین شمال خط استوا و جنوبی
قلیبین جریان دارند و در فصل صیف چون تابش افتاب صحرای ربع افریقیا امتداد
حرارت بیجه نابد و ریاح موسون از انجا میوزناید تا ریاح الیزیه مضاف وبوی
غلبه نموده او را عقب نشانند لهذا ما بینهم که در صحرای قوبی و در بحر شرق امپایرکی
این ریاح موسون ریاح الیزیه را جعت داده احداث موسوم ثانی که در محیط هندی از
ما بین مشرق و شمال میوزند باید

مطلب هشتم

در بیان منطقه ساکنه علت رابعه و سکون منطقه ساکنه انحطاط هوائیست که حاصل شده
از ملاقات دو کوران مختلف الجهة هوائیست که در طبقه فوقانی هوا بدون اینکه از قوت هم
چیزی بکاهند جاری هستند که از جریان این دو کوران در نواحی مجاور در اسکون حاصل
شده که یکی از آن دو کوران از طرف شمال و دیگری از جانب جنوب متصل جاری باشند
در آن نواحی باز و مثلا بعضی میزان الهوا نایده از طرفین منطقه ساکنه مرتفع شود و تراکم هوا
بعلت فشرده شدن در انجا بیشتر است از جانب شمال و جنوب پس هوا چون در محلی فشرده
شد لابد از طرفین آن محل بخارج جهد و جریان نماید لهذا مبدا ریاح نسبت مکان از طرفین

منطقه

منطقه ساکنه و در منطقه ساکنه خط استوا اکثر اوقات باران بارد بلا هیچ وقت منقطع
نکرده در این محل بهر سو جهت اینکه سحاب بدین جا هاست در بحر محیط کشتی در انجا با
گرمای شدید و خفه کننده مشاهده نمایند و هوای انجا بسیار خفه و متعفن باشد مکث
هنگامیکه ریاح الیزیه که از ما بین جنوب و مشرق میوزند اید در روی بحر مخصوص در
وسط منطقه ساکنه در جمیع ایام سال گرمای شدید و هوای مجبوسی باشد و علی الطریق
المثل مثل منطقه ساکنه در عمل جریان مستدیر هوا مانند قلب در وجود انسان
چنانکه دماء در قلب مجتمع و از انجا اوعیه روان نموده عمل حرکت مستدیر خود را در
اطراف بدن باتمام رسانند هم چنین در منطقه ساکنه هوا متراکم و از طرفین او جوران
کرده عمل جریان مستدیر خود را در اطراف کرهٔ ارض مجری میدارد و در حقیقت مرکز جرات
انجاست و منشاء جمیع ریاح که در اطراف کرهٔ ارض دوران نمایند بجهات مختلفه
جریان کنند منطقه ساکنه است و در ما بین سه الی پنج درجه شمالی منطقه ساکنه
راس السرطان است که در انجا هیچ بادی نمیوزد مگر نسیم جزئی و بجدی نسیم انجا ضعیف
میشود که اکثر اوقات نمیتوانند سحاب متراکمیکه در روی بحر خوابیده از جا حرکت دهد
هم چنین این نسیمها مانع نتواند تراکم انجره کردند و نگذارند که سحاب را انجا نابود تراکم
شود و از این منطقه انجره اند که باطراف میروند

مطلب هفتم

در فصل بارندگی در نواحی که بارانهای بارندگی ندارند این سه منطقه ساکنه که عبارت از منطقه
ساکنه خط استوا و راس السرطان و خط الجدی باشد طبع با حرکت متناوب بجانب
شمال و جنوب اند که نهایت ان شانزده الی هفده درجه عرض میرسد و هم چنین دو
ثالثه ملحقه او سرحد منطقه ساکنه خط استوا ما از هفت الی دوازده درجه شمالی

شود که اکثر سمت و مقدار بادها از این کرده و در فضاهای معتدله در جانب جنوب
پنج درجه و در طرف شمال ده درجه باشد و تغییر حد و منطقه ساکنه در اسی اعتدالات و
خط الجدی نیز قریب به او است لهذا در نواحی او سقوط یک فصل باران که شتاء اصل
و در نواحی که الیعون و پاناما یک فصل بارنده که و یک فصل خشکی موجود و در نواحی
بوقوتا دو فصل بارنده که حادث و در نواحی پر خشکی صرف که ابدا باران نبارد
و در نواحی مثل یک فصل بارنده که باشد و نواحی پی و در سرحد ریاح البریه که از
مابین جنوب و مشرق وزند واقع است لهذا در انجا همچو بارنده که تمی شود بلا اعتنای
انجا مطر را نشناسند و در طرف مقابل محل که ابدا باران در انجا نبارد طرف جنوب مغرب
است و هم چنین در صحرای افریقا از سهاوا و امریکای شمالی و امریکای جنوبی نیز باران
نمیشود [illegible] در فصل صیف از صحراها [illegible] عبور نماید با [illegible] رطوبت انجاها
برده و هوای ان امکنه را تخفیف نماید و چون منطقه ریاح البریه که از مابین جنوب
و مشرق میوزند زیاده وسیع تر است از منطقه البریه که از مابین شمال و مشرق میوزند
لهذا موجب انجمادات ابخره بعید شود پس این قسمت ابخره متحوله به امطار گشته در نواحی منطقه
ساکنه خط استوا [illegible] و [illegible] قسمت دیگر او بوسیله [illegible] طبقه فوقانی و
بعلت جریان ریاح البریه که از مابین جنوب و مشرق میوزد بر نواحی ما اکر نصف
شمالی باشد نقل شده موجب ریزش امطار شود

مطلب هشتم

نسیم بری و نسیم بحری سکان سواحل بخوبی که در مابین مدار راس السرطان و خط
الجدی هستند در هر صبح منتظر وزیدن نسیم بحری باشند که همیشه در ساعت ده
صبح شروع بوزیدن کند و در هنگام غروب افتاب ساعتی ساکن شده بعد از ان
سکون

سکون نسیم بحری نسیم بری شروع بوزیدن نماید که بنظم و قرار هنگام نهار متصل نسیم بحری
و در اثنای لیل نسیم بری دایم میوزد و چنان منتظم است که اهالی ان امکنه چنانکه حسب الطلوع
و غروب افتاب ادارند هنگام و ساعت وزیدن نسیم بری و بحری را دانند و علت این دو نسیم که با
گرم و سرد شدن متعاقب با نظم هوای بر است که نسبت با هوای بحر چنین تغیر است چنانکه فعل
حرارت شمس اعتدال هوای بر است و کیفیت حال ان که در حد سانتیغراد برسانند که در انوقت حرارت
هوای بحر تا در شود که الی بیست و هفت درجه سانتیغراد رسد پس بعلت گرم شدن هوای بر
صعود نماید و چون هوا ابساط و ترفع کرده بعلت محال بودن خلا تبدیل لازم دارد پس بجای او
از هوای خنک بحر که بیست و نه درجه کمتر شده اید و سبب نسیم بحری هنگام نهار و ابن [illegible]
و در هنگام لیل چون هوای بر شروع بسرد شدن کند و اکثر اوقات برودت او زیاده الی
دوازده درجه سانتیغراد رسد و طبقات هوای فوقانی او خنک شده نزول نماید و ترشیح
کرده همین است رطوبتی که او را شبنم نامند پس در انوقت اعتدال هوای بر ده یا هشت
درجه کمتر و خنکتر از هوای بحر گردد پس هوای بر سرد اکمده و بعکس هوای بحر ترفع و از جانب بر
هوا از تحت میل به بحر نماید لهذا نسیم بری موجود گردد و همین قرار بعد از طلوع شمس چنانکه
شرح داده شد نسیم بحری مراجعت کند

مطلب نهم

در بیان مه و ممه سرخ رنگ و باریدن غبار جمعی از ملاحین و سیاحین روایت کرده اند
که در قرب باغ جزیره و ورث [illegible] مه سرخ که انرا بیاران دماء میباریده یعنی خانه خون
باران سرخ میباریده مکرر مشاهده شده اند و در سواحل خاک ها بحر ظلمات و قسم ابر غبار الود
بود و در محیط مانند همین باران غبار را غبار سیروکو و غبار افریقا نامند و اکثر فصول
نموده اند که ریاح از صحرای سیروکو یا اکثر اوقات مخرب افریقا غبار میبرد بارها و در ان

غبار مذکور سرخ کلی و زرد دارچینی و طلائی است و گاهی چنان بکثرت بارد که هوا را تیره
و تار و مانع از دیدار خور گردد و بادبانان و خود کشتی را بعضی اوقات چند اصبع با غبار
نرم و رقیق مستور دارد مسیو اهرن برک با امتحانات عدیده بوسیله ذره بین و غیره
ثابت نموده این غبار خواه غباری که در حوالی جزیره ورت باریده باد و مانند باد و زنده با
لیون باد و نهر دل و غیره مثل هم و بدون فرق هستند غبار مذکور مرکب از حشرات ذره بینی
و حیوانات اعضاوی است که با ستعانت ذره بین دیده میشود ولی در غالب اوقات بیاه شاه
انها دیده شده اما در غالب اوقات بیکانه جنوبیه و در شراب نواحی که الجزایر که از این جنوب
مشرق میوزد مانند حشرات ذره بینی مذکوره هست و دیگر ملاحظه کرده اند که این باد
غبار در فصل بهار و خریف بیشتر بارد و مسیو اهرن برک نسبت باریدن این غبار را به این
غباری که در جو بجهة کوران هوائی که در طبقه اعلا است داده که کشف او غیر از فوق علت حرکت
کوران [illegible] و چون [illegible] جنوبی معاف شود [illegible] لهذا
و بابیر که الجزیره [illegible] باد میوزد باران غبار بیشتر بارد و نیز ملاحظه کرده که در حرکت
مستدیر هوا ریاح الجزایر نصف جنوبی سیداند که منطقه ساکنه خط استوا است و مستقیم
گشته از وزیدن متحول شده از وسط منطقه ساکنه و راس السرطان مانند کوران جنوبی که از غار
جنوب مغرب جریان دارد گذرد و بعد از آنکه از منطقه ساکنه راس السرطان گذشت نزول
نموده از سطح زمین میوزد مثل بادهائیکه از ما بین جنوب مغرب جریان نمایند اتفاق
افتاده مذکور هوا و خود رطوبات که از نواحی متعدده در صورت بخار انگیخته اند

مطلب دهم — در بیان گردباد و طوفان و تلاطم و غیره که از وزیدن

باد سخت حاصل میشود طوفان مستدیر عبارت از جریان مستدیر ریاح است که از

اتفاق

اتفاق افتد مسیو [illegible] و مسیو [illegible] گفته اند که طوفان مستدیر نسبت مکرر یا گردباد
که جریان میکند در حالتیکه بگرد خود میگردد در سنه هزار و هشتصد و سی و هشت
مسیحی مسیو [illegible] گفته در نصف شمالی حرکت طوفان مستدیر از طرف راست بچپ است
یعنی از مشرق شمالی بجانب مغرب حرکت کند و در نصف جنوبی از مغرب بجانب مشرق
رود و بعبارت اخری حرکت طوفان مستدیر مخالف حرکت ظاهریه شمس است که در نصف
شمالی از جانب جنوبی از مشرق بطرف مغرب حرکت کند و در نصف جنوبی از جانب شمال
از مشرق بطرف مغرب رود و این حرکت مستدیر هوا را در هر محلی بمناسبتی نامی خوانند
مثل گردباد و طوفان و تلاطم و غیره و تولید این حرکت مستدیر هوا در مابین خط استوا
و راس السرطان و خط الجدی در قرب سرحد خط استوا بعلت ریاح الجزایر در فصل تابستان
باد در هنگام تغییر موسمی اول بیشتر میباشد و در دو نصف کره یعنی نصف شمالی و نصف
جنوبی این حرکت مستدیر ریاح با عوجاج از جانب مشرق بمغرب یعنی از طرف خط استوا بجانب
قطب حرکت کند و در نصف شمالی بیشتر حرکت مستدیر از ده درجه الی سی درجه
عرضا و از چهل الی شصت درجه طول غربی و در کناره منطقه ساکنه بعلت ریاح مختلفه
در طرف شمال خط استوا واقع و بشدت و سرعت تمام و صاعقه و اصوات الکتریک از وی
مسموع [illegible] اصوات الکتریک بخصوص که بجهة فعل الکتریک حاصل شود
مثل [illegible] نسبت گردباد [illegible] فعل الکتریک داده و گفته که علت
حرکت هوا اول بجهة فعل قوه الکتریک است و ریاح [illegible] حاصل است و فعل ثانوی
هست و این گردباد [illegible] اکثر اوقات در جوار [illegible] واقع است و در بحر محیط
بیشتر از محیط [illegible] سرعت حرکت گردباد [illegible] مختلف است مثلا در طرف جنوب

محیط هندیه در ساعتی زیاده از دو میل جغرافی حرکت نکند و گاهی گردباد در یک جا ایستاده شد

ولی در خلیج بنگاله و در کوران گرم اتلانتیک غربی حرکت کند که در هر ساعت چهار میل جغرافی

طی کند اما نتیجه سرعت و بطؤ و تیزی در قوت و شدت او نمی باشد خواه بطئ الحرکه

خواه سریع باشد همان قوت را دارد و صورت مستدیر او همانند چیلک [illegible] چون کثیر الدور

مثالا اول فقط چنان تصور باید کرد به هر وقتی که از وقت او در [illegible]

ظاهر میشود که او را باصطلاح چینیم طوفان نامند و قطر دایره او مختلف است از پانزده

الی یکصد پنجاه لیو که الی سه صد لیو میشود مترجم عرض میکند قطعا از پانزده

سهو شده بجای یا لیو نوشته اند چون مقصود مترجم این نقشه است لهذا ظاهر چنین که مؤلف

نوشته ترجمه نمودم ولی واضح است سه صد لیو را هر گردباد هر کس در این نسخه مجرد رفع

شبهه بعد کتاب یکی رجوع نمودم در آنها همین اعداد را بلفظ یا نوشته اند که الی سه صد یا

که قریب نصف لیو باشد نوشته اند قطر دایره او میشود بحر چین را که اکثر

وقوع طوفان محیط طوفان نامند و این بحر چین در نواحی موسون بحر هندیه واقع است

یعنی در نواحیکه ریاح موسون محیط هندیه میوزد واقع است که در ایام تغیر موسون اول

به موسون ثانی طوفان انجا بسیار خطرناک است و هم چنین در جزیره فرانس و در محیط هندی

در هنگامیکه اکثر هوا مضطرب گردد گردباد و طوفان مهول و مخوفی واقع شود و در محیط

اتلانتیک شمالی فصل طوفان یکفته موسوم است آن همان وقت است که موسوم از یعنی

شبایلی نامیده که در همان هنگام در محیط هندیه نیز هنگام شبایلی موسوم و فصل طوفان

بحر چین و محیط امریکا مرکزی بل فصل طوفان جمیع بحور نصف شمالی است ولی بر خلاف

در طرف جنوب محیط هندیه فصل طوفان هنگام وزیدن موسوم شمالی است که از فیما بین جنوب

و مغرب

و مغرب وزنده باشد یعنی هنگام شبایلی موسوم ثانی است اولی در نواحیکه در مابین خط استوا

و نقطه انقلاب شتایی واقع اند نیز طوفان شدید واقع شود چنانکه در بعضی وقت چهارم دسامبر سنه

هزار و هشتصد و پنجاه و سه میسحی یکی از طوفانها و ابور فرانس را پیش انداخته ساندیب

هوا [illegible] یکصد لیو در انگلند و خورده در هم شکست چند نفری بعد از مغازات مستغاث

جان [illegible] اهل [illegible] ساکنان باقی غریق بحر فنا گشتند بخصوص در فصل شتا در این قسمت محیط

اتلانتیک بعضی در پهلوی منطقه سا کنه راس السرطان طوفان به شدت میشود تا

شود در فصل صیف در آن نواحی طوفان واقع گردد بر خلاف در بحر اتلانتیک فصل طوفان در

تابستان است با امتحان و تجربه معلوم گشته که در طرف شمال محیط اتلانتیک تغیر در هوا از

انجانب جنوبی باشد مثلا با لسویه در نصف شمالی هوا گاه زیاد آرام و گاه سقوط امطار

بحد واقع و صعود سبب اندازه و وزیدن باد ها مضعف و رعد شدید حادث گردد بر

خلاف در نصف جنوبی که همین تغیرات کمتر از نصف شمالی باشد بخصوص نواحیکه در ما بین

خط استوا پنجاه و پنج درجه عرض جنوبی واقع اند و انجا الی الدوام غرض هوا ان بیشتر باشد و گاهی

چنان امواج محیط مرتفع و طوفان واقع میشود که جزایر واقعه در معبر این باد ها از سواحل

را غرق نماید و بنظر چنان آید که در غلیظان و مثل عد و در هوا منتشر باشد

مطلب یازدهم در بیان حرکت مستدیره هوا کلیتا حرکت مستدیره هوا را طوفان

بجهان زود تشبیه نمود چرا البته مشاهده کرده اند که در هر چند قلم منصب محل ورود تغییر

مایلیه متوج و منحرف میشود و مع هذا کونه کو در آنها مجری کلیتا تغیر در حرکت کلیه مینماید

تمید هند و هم چنین سمت مخالف ریاح و غیره تغیر در کلیه حرکت هوا میشود ولی نسبتا

محل و منطقه و ریاح تغیر و استقامت حرکت هوا حاصل میشود حرکت مستدیره هوا را عموما

بنا بر اصل سبب این علت موجب چنانکه انقسامت ذکر یافت و بوجه اخص تا بجهت نمودن
هیئت حرکت او راین کلمه عرض میکنم که بدان حرکت هوا که در طرف این نقشه کشیده شده
ملاحظه فرما که صورت سهام دیدیا بکرد و ریشها دایره کشیده اند استقامت حرکت ریاح را نشان
میدهد در ریاحیکه ملت و زیدن انها نیاد امتداد دارد و همیشه بیک اسلوب [illegible]
جریان دارند ریاح البزیه هاست که از ما بین جنوب مشرق انجا منطقه هائیکه از
پنج الی ده درجه جنوبی هستند میوزند و در انجا هائیکه در طرف این دایره [illegible] علامت
اینست که ملت وزیدن ریاح در انجاها ده ماه میکشد و در هر محل که این نام مخصوص
دارد که اکثر اوقات ریح من بوده در انجا میوزد نشان میکند که [illegible] کشیده شده
و باد دیگر بعد از ان میوزد و نیز او نصف سال دارانست غیر انها امکنه که ما بین سه الی سی و پنج
درجه شمال واقع اند که در انجا نشان میدهد ریاحیکه از ما بین شمال و مشرق و
ریاحیکه از ما بین جنوب و مشرق میوزند با هم مصادف و متنازع [illegible] ایام [illegible]
میکنند و در ما بین سی و پنج الی چهل درجه جنوبی باحیکه از ما بین شمال و مغرب و از ما بین
جنوب و مغرب میوزند بالسویه سلطنت دارند و تیرهای کوچکیکه پیدا اند و در نشان
خطوطیکه از نقطه چنین نموده شده واقع اند در اطراف نشان داده همان میدهد که در کوران
در وقت منطقه ساکنه با هم تقاطع نموده اند بعضی کوران در [illegible] خط استوا و کوران
مختلفه قطب نیز تیرهای کوچکیکه در همان محل بی پر کشیده شده نشان میدهد که ریاح
البزیه کران خط استوا میباشد چگونه در منطقه ساکنه نفس کشیده و مرتفع گشته [illegible]
کوران متصل میشوند و ریاح البزیه باندازه که بخط استوا نزدیک شوند هوا انها
ممتد گشته و سرد تر میشوند و هم چنین ریاح کوران البزیه باندازه که بقطب نزدیک

کردند

کردند سردتر اکثر و به کوران مختلفه متصل و ممد او میشوند و انها از بالا بهر هائی کوچک بی پر
بعد از منطقه ساکنه بطرف قطب نشان داده ایم و دو دایره اگر نقطه چین کرده ایم نشان
میدهد منطقه ساکنه خط استوا و راس السرطان و خط الجدی را که در انجا ها
هوا و سحاب متراکم گشته و [illegible] منقبض گشته و [illegible] کرده و مجموع خارج طرف
جنوبی با معلوم میکند که تغیر درجه ضخامت هوا بچه علت است بعضی جاها هوا و بعضی
جاها متراکم گشته چنانکه گفته شد غیر این باب قسمت [illegible] جنوبی که در [illegible]
دو ابر بقصد از انجمله شصت و پنج تا هشتاد درجه جنوبی است که جمیع بحر یا بر
همین ملاحظه اگر کرده و نوشته اند که در انجا هوا بسیار رطوبی و متراشح است و وزن
هوا [illegible] مخصوص زیاد و هر جا و احد فزاید داده اند مثلا وزن بخار از گفته
[illegible] شش جزو از ده جزو یک واحد است حقیقتا هوا بعلت بخار رانده [illegible]
شود پس بجای هوا صرفه بخار قرار گیرد و چون که بجای یک ثلث از هوا سبکتر است
پس سبب بار و میزان سبکتر گشته منبسط شود و هر قدر که در هوا بخار زیاده باشد
همان اندازه بار و میزان منبسط گردد پس خبر [illegible] انقلاب هوا خواه باران خواه تنها
سحاب باشد و [illegible] زیاد فوت بارومتر که شاید بعضی منقبض شود چنانکه گفته
شد چون هوا گرم شد منبسط گشته مرتفع شود و از انجا بعضی از طبقه فوقانی
هوا بجانب خط استوا بصورت کوران فوقانی [illegible] تمایل [illegible] گفتگو در نشان نمای
نقشه مزبور [illegible] که داده ایم از انجا [illegible] پیدا اند و در ما بین هوای قطب و خط
استوا باشد که بجهت همین مناسبه حفظ [illegible] هوا بواسطه دو کوران [illegible] شود که [illegible]
از کوران فوقانی و مختلفه نباشند موسوم و مشهور گفته تصور نمایم که یک قسمت از [illegible]

قطب شمالی مانند کوهان فوقانی از ab مرتفع و بعرض cba

جاری گردد الی اینکه بقسمتی دیگر از هوای مضاف شود که در محل [illegible]

وان فوق منطقه ساکنه وراس السرطان مثل یک کوهان معترض [illegible]

گشته و چون حجم مضاف شد چنانکه تیرهای t r s d c [illegible]

ممتد هر دو سر از برشته از هم کنار رند کوهان a b c d کنار [illegible]

قطب ممتد بود در انوقت به ریاح الزیکه از ما بین شمال و مشرق میوزند [illegible]

وان سطح زمین روان گردد الی اینکه بیا الزیکه از ما بین [illegible] مشرق [illegible]

محل e g که منطقه ساکنه خط استوا است [illegible]

بلند گشته از فوق سمت الراسها g f f e [illegible]

کوهان فوقانی تا اینکه بمنطقه ساکنه خط الحبشه رسید از انجا بعلت [illegible]

او یکوهان دیگران k i h سر از برشته ممتد [illegible]

ما بین شمال و مغرب میوزند گویند وان سطح الی قطب [illegible]

و دیگر کاف p مرتفع شده مضاف گشته [illegible]

[illegible] بعضی از نیا معارضه بهمین چنانکه [illegible]

ممتد و شروع هوای حرکت سابق الذکر [illegible] ملاحظه بتفصیل [illegible]

مفصله جغرافی و بحر پیمای علمای این فن نوشته اند و این مختصر زیاده بر این گنجایش

ندارد بکتب مفصله رجوع نماید ترجمه صفحه هشتم نقشه مقابل مصور

در بیان ارتفاع جبال شامخه و جریان انهار معتبره دنیا

ملاحظه عمومی در خصوص جبال نسبت جبال مرتفع به قطر ارض نظر [illegible] جبال [illegible]

تغییر

تغییر صورت و هیئت کره ارض نمیشود چون نسبت ارتفاع جبال را بکره ارض در هند مطلب

واضح کرده مثلا ارتفاع کوه داولاگیری در هیمالیا هشت هزار و [illegible] از سطح بحر

[illegible] چون نسبت اورا با نخداب کره ارض [illegible] یک جزو از هزار جزو او باشد

بامثل ضخامت [illegible] یک کره که پانزده قدم ارتفاع داشته باشد

مترجم گوید لیکن در لغت فرانسه [illegible] جزو [illegible]

[illegible] خط استوا است

در بیان انقطاع مقدار [illegible] ارتفاع [illegible] تغییر می یابد و بنظر چنان اید که

[illegible] محلی مناسب [illegible] میشوند بعلت

[illegible] در کشیدن نفس یا بدانکه مرتفع میشوند در تنفس تنگی حاصل و دوار [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] اصوات ضعف موجود چنانکه در محل مرتفع صوت اسلحه اتش مثل

[illegible] از محل منخفض باشد [illegible] هوا حاصل شود

[illegible] کوه مون بلان [illegible] کوه [illegible]

کوکب [illegible] بنظر [illegible] ملاحظه کرده اند که [illegible] کوه [illegible]

[illegible] میشود الی [illegible] در ارتفاع [illegible]

[illegible] هوا [illegible]

[illegible] ارتفاع [illegible]

در بیان ترکیب هوا ملاحظه نموده اند که در ارتفاع [illegible] چندان

تغییری در ترکیب هوا [illegible] ظاهر نمیشود [illegible]

تا [illegible] ارتفاع سه هزار و ششصد [illegible] ترکیب هوا [illegible]

در سطح ارض است که هفتاد و هشت جزو او کازازوت و بیست و یک جزو دیگر
کازاوقزیژن و یک جزو او اسید کاربونیک است اگرچه هوا انجذاب بر رقیقتر
از هوا نسبت کرده در سطح محیط است [illegible] اعتدال [illegible] در جبال اروپا
تموز در سانتیقراد در ارتفاع یکصد و شصت متر یک درجه در فصل صیف و در
ارتفاع دویست و سی متر یک درجه در فصل شتا پایین آید و چنین [illegible]
حرارت در قلل جبال زیاده و در سطح زمین کرده بعضی هوای [illegible] جبال سطح
زود کسب حرارت و برودت نماید و بعد یکی بعضی روند [illegible] زمین
حرارت زیاده شود که در سی و دو متر یک درجه [illegible] ترقی شود اگر این
نسبت تغییر نماید در سه هزار و دویست متر آب بغلیان آید که سی و یک لیو باشد

خاتمه — و ملاحظه در خصوص جبال در بیان علل انعکاس ضوء

اگر شخصی در اثنای طلوع در سر قلل جبل جبال مرتفعه نشسته میتواند در و شیئی نصف بکند
ملاحظه نماید یعنی بطریق انعکاس که ضوء شمس طرف مقابل بطریق انعکاس در
طبقات عالی هوا نوار شده دیده چنانکه مسیو سوسور [illegible] زیاده در قله جبل کوه
دوژان بچشم ملاحظه انعکاس ضوء نبریده و ملاحظه کرد که در اطراف دایره افق یک
روشنی زرد رنگی هست و بعد و دست [illegible] شکار دیده می شود و آن روشنا اول قریب
الطلوع صبح مرئی و بعد تمام شب پنهان خاک [illegible] و جود اینکه شمس در نصف اللیل [illegible]
از پنجاه درجه در تحت افق باشد و مسیو هو مبولد همین وقت و ملاحظه را در امریکا در
قلل صاو لکان [illegible] نموده در بیان قوه جاذبه جبال مدتی علمای ینگی
دنیا خصوص علت جاذبه جبال فکر میکردند که بچه علت سحاب را جلب نماید و بچه سبب

ابرها در قلل او متراکم میشوند بعد از امتحانات و تجارب بسیار در هر باب معلوم و مکشوف
گشت که علت این جاذبه و تراکم ابرها نیست مگر تنوع هوا بلکه بعلت کرم شدن آن
دامنه کوه مرتفع و در قلل او مانع از تفرقه ابخره میشود
در بیان سر جلیغ واتبع [illegible] امکنه و آب هوای مختلف بنا بگفته مسیو هومبولد
[illegible] خط استوا الی سه درجه شمالی و سه درجه جنوبی
در ارتفاع (۲۴۱۳) تواز (۴۷۲۵) متر
[illegible] درجه عرض ۱۸۹۶ تواز ۳۵۰۵ متر
در [illegible] درجه ۱۷۹۸ تواز ۳۰۱۵۹ متر
در سویس ۱۲۵۵ تواز ۲۴۴۹ متر
در پرانه ۱۲۲۸ تواز ۲۳۹۳ متر
و برف دائمی در سطح بحر در [illegible] درجه عرض شمالی [illegible]

۲۸۶ ورق

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

١ سبحان الذي زين السماء بالنجوم • وجعلها للشياطين رجوما • والحمد لله خالق الشمس
والاقمار وجاعل الظلمات والانوار وصلى الله على خير البشر رسوله المختار خاتم الرسل
وعلى ابجاد الكل والصلوة والسلام على سيد الائمة وسراج الائمة الذي من تمسك به نجى ومن
تخلف عنه غرق وآله الذين هم ائمة الهدى ومصابيح الدجى شموس فلك التقوى ونجوم سماء
الولاية وصلى الله على شيعتهم ومحبيهم ولعنة الله على اعدائهم ومبغضيهم اجمعين الى يوم
الدين واجعلنا اللهم من شيعتهم وخواصهم ومحبيهم بحقك وحقهم يا ارحم الراحمين

وبعد هر علمى را علتى و هر صنعتى را سببى هست و اسوده كيست باعث امن
وامان وجود باجود ذات مقدس مظهر جلال الهى و مظهر جمال لم يزلى نظام الدولة والدين
ظل الله فى الارضين خصوصى كه دين مبين نبوى به نحوى از مظاهر نيست تو مصوب سلطانيت
همين همت بلند رتبتش خطه ايران رشك قطعات جهان بل فردوس برين روضه رضوان كشته
فخر دودمان فخر زيب زينت تاج وكمر السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان

بن

بن الخاقان **ناصر الدين** شاه قاجار كه هواره جهانبانى سرير سلطنتش بر
چهار ركن عالم استوار وبدوام الابد مدتش ما كر الليل والنهار برقرار باد • همين كوهر درج
كه جديد بلند و درخشنده اختر برج اخضر و بيد بل شمس مطلع جلال و بدر سپهر كمال
مظفر الدين وليعهد كردون مهد در پيشان شبابش عنوان جوانى كه
اوان متابعت خواهش نفسانيت شاهد ذات خجسته صفاتش را محاسن كمالات الانسانيه و كوهر
وجود ذيجودش را از خصائل رذائل پيراسته تخصص و تخصيص كوى سبقت علم و دانش از همگنان
ربوده و بنفس نفيس علم خرد بينش در جهان افراخته شده خمير يكه از همت بلند زنان
جهان را آئينه دل چاكران زدوده و ابواب عواطف و فتوحات بر كافه انام كشوده الحمد فوه
نامه شان انام و مختلف در حضر عمر بقا بر انجم و نا بسط غبرا و افق خضرا ظل كسترا
ظل ظليلش را بر فرق ... نوع بشر افسر زيبا و بحق اشباح خمسه عليهم السلام و بحق محبوب دركاه
بدولت صاحب عصر عليه و آبائه السلام مقرون و بحرمت ائمه اثنى عشر عليهم السلام مشهور
بجد و ... **وبعد** چون بحمد الله و المنة از ترجمه كتاب مستطاب
تشريح الابدان فراغت جستم بنا بوعده كه در كتاب مزبور نموده بودم ترجمه كتاب علم جراحى را
پيش نهاد همت ساختم و بحمد الله ... بتصحيح الفراغ حكم ... امان ظل الله ترجمه
كتاب **ليوريوس** كه از اصول كتب هر موجود به بوجه اختصار بعد از آن
خير الكلام ما قل و دل حكيم از حكماء ... ناليف نموده شرف صدور يافت مثال الاقدس
الاعلى ... قلم ابتداء به ترجمه كتاب مزبور ... [illegible] موسوم باسرار الوجود
كردم اميد آنكه مطالعه كنندكان قلم عفو بر خطاياى آن كشند و چشم از خطاهاى وى بپوشند
دانند در هر جا قصورى در عبارات و فتورى در معانى و الفاظ آن بينند [illegible] ... [illegible]

وجه پرداختند و مترجم کثیر التقصیر از انطعن دور معفو دارند وانا العبد المذنب علی بخش
بن اسکندر بن عباس شاه بن فتحعلی شاه قاجار طاب ثراهم وجعل الجنة مثواهم بتاریخ
هزار و دویست و نود و یک (١٢٩١) هجری علی هاجرها السلام که مطابق ئیلان ئیل است و هفتم از جلوس
میمنت مانوس شاهنشاه اسلام ادام الله تعالی ظله العالی است بحمد الله والمنة اتمام پذیرفت
اللهم اغفر لی ولمن طالع کتابی و نسخه بحق **محمد و آله** علیهم السلام آمین
یا ارحم الراحمین

باب اول

گفتار

در بیان سیارات شمسیه در جمیع غرایب کائنات که صاحبان بصیرت و عقل مکلف به دقت
نظر در آنها هستند ابدا اغرب و اعظم از نجوم سماوات هست که درخشان نیره و صاف
چگونه ضیا بخش و باعث تعجب بیننده کان اند ابدا درخشیدن این اجرام علویه با این عظمت
و شکوه و حرکت با نظم و ترتیب نهایت احسان بصیرت و عقل موجب تفکر و تعمق است و دلیل
بر وجود صانع قادر و حکیم ماهر میشود و ابدا علم نجوم و قواعد و تفاصیل تامه کیفیت
و سایر حالات آنها بر عقلا و علما انسانی علوم اهم و الزم همیشه باید و بعد لهذا حرکت
اجرام علویه و اجسام نورانیه از روش تفکر و تعقل نماید بحث در ضبط حرکات و هیئت
نجوم و فهم آلات اختراع شده که عجائبات ستاره بین و دوربین باشد اما دوربین عبارت
از یک لوله مجوف دستار بلند و در نهایت طرفین لوله مذکوره بلورهای مدور محدب علی
الشکل منصوب با بلور بزرگ که از همه رو با اصطلاح فرانسه اوبژکتیف نامند طرف فراخ لوله که
بلور او پشت داده دو جانب سیاره یعنی بطرف ستاره که مینگرند ملاحظه نمایند که به اند و
بلور کوچک که از همه کوچکتر است طرف فرانسه او کولر نامند که در نهایت سر دیگر لوله که از آنجا

نگاه

نگاه میکنند واقع است و تلسکوپی که ستاره بین باشد باصول و قاعده دیگر اختراع کنند

تصویر تلسکوپهای هرشل

مانند دوربین لوله مجوف بلندی دارد اما بجای بلور و طرف فراخ لوله مذکوره از جانب ستاره
دارند و در محاذی طرف سر دیگر دو آینه بطوری گذارده اند که عکس ستاره را بطرف دیده
بیننده کرده در مقابل آن بزرگ نمایند عکس نجم مذکور را در دیده بیننده مشاهده نمایند
بواسطه اولین تلسکوپ [illegible] هزاران ستاره ها که ابدا با چشم مرئی نمیشدند دیده گردید
چندین ستاره که تاکنون به همه منجمین مجهول الحال بود با استعانت این دو آلت بحمد الله معلوم و مکشوف
گشته و جمیع اجرام سماویه را منظومه نجوم دنیا خوانند که بعدد قسم منقسم کردند یعنی ثوابت و سیارات
ثوابت نجوم بتحد و حصر را ثوابت گویند باعتبار اینکه محل اقامت خود را علی الظاهر تغییر نمی
دهند در خصوص ثوابت عموما معتقد شده اند که هر یک از ثوابت شمسی مانند شمس
کره ارض است و لکن به بعد مسافت آنها مانع از شناختن ما علی التحقیق کیفیت اجرام و اوضاع آنها
گردیده و تعیین مسافت ثوابت صعب است که با تلسکوپهای قوی دوربین های زیاد و دوربین های زیاد درشت

چون ملاحظه نمایند تغییری در حجم و قطر مرئی انها ظاهر نمیشود و ابداً علاوه در روشنی و درخشندگی
انها نمیکردد که معتنی به باشد و این عمل یعنی تغییر ننمودن دوربین نجوم ثوابت اثباتی است بر بی
۲۰۰۰۰۰
انتهائی بعد مسافت انهاست از کرهٔ ما و اقرب ثوابت بکرهٔ ارض دویست هزار مرتبه ابعد از بعد
کرهٔ شمس است نسبت بکرهٔ ارض و روز نجوم مرئی نمیشود بعلت اینکه نور افتاب مانع میکردد چون
ضیاء شمس شدید است چشم را خیره و مانع از ادراک نور ضعیف میشود چنانکه نور چراغ گاز
مانع از رؤیت چراغ شمع و روشنی الکتریک حاجب بر ضیاء گاز است جمیع نجوم از مشرق
طلوع و در مغرب غروب مینمایند و این حرکت نه از انهاست بلکه بجهت حرکت یومیه کرهٔ ارض که از
مغرب بجانب مشرق بدور محور خود کردد تغلیط نظر ما میشود و ثوابت در محل خود ثابت و برقرار
اند از محققین هارشل نام منجم مشهور که با استعانت تلسکوپ تخمین نموده که زیاده
۲۰۰۰۰۰۰۰
بر بیست ملیون ستاره مرئی در جمیع آسمان هست و با چشم پنجاه هزار شمرده میشود و بجهت
شدت و ضعف نور بشش مرتبه قسمت شده و این قسمت با چشم دیده میشود اما با استعانت
دوربین الی سیزده مرتبه شمرده شده و نیز بجهت تغییر نور بدو قسمت منقسم کشته اند انکه نور
انها متغیر میشوند نجوم متغیره نامند و انها هم دو نوع اند بعضی دایماً در تزاید یعنی روشنی
انها همیشه علاوه میشود و برخی متصل نقصان پذیر و بعضی دیگر از ثوابت متغیره بفواصل
و فاصله تغییر یابند یعنی بیک اندازه تا زمانی علاوه و بعد بهمان قرار در مدتی نقصان یابند
تاکنون سیزده ستاره برصد امتحان کرده تغییر نور انها بفاصله است و این تغییر نور [illegible]
و حیوانات ذو ذنب یکی بی نور و مظلم است و همیشه بدور ستارهٔ مذکوره کردش میکند تا
است که در حین حرکت [illegible] دوران مانع از رؤیت نصف یا بعضی از نور نجم مزبور میشود و یا
منطقهٔ مانند منطقهٔ زحل دارد که بدور ان در حرکت است و این ازدیاد و نقصان نور بعلت

یا مانند

یا مانند شمس که لکه دار است چون طرف لکه دار بجانب ما میشود نقصان در نور مشاهده میکنیم
و بعضی از انها که مدتی متمادی بی دوران ناپدید و نقصان نوراند مانند همین نجوم متغیره
با فاصله اند لکن بطوء حرکت انها فی نفسه یا طول مدت حرکت افلاک یا منطقهٔ انها مانع از تحدید می
کردد چه عمر انسان کفایت با تمام یکدوره حرکت ان نمینماید و چنان بنظر ما اید که همیشه نور انها
در تزاید یا در تناقص است حقیر عرض میکنم شاید بتوان فرض نمود بعضی نجوم بکرات یا انها
در تزاید یا در تناقص است شاید کرهٔ ارض را بجانب خود جذب مینمایند یا انها از ستاره
دیگر بطرف خود جذب میکنند که این تناقص یا تزاید نور بجهت قرب یا بعد حاصل شود یعنی
حد یکه بکرهٔ ارض نزدیک میشوند ضیاء انها علاوه و بقدریکه دور میکردند نقصان پذیرد
بعضی از نجوم که بهیات مرئی ظاهر بودند مدتی بتمام مرئی و بعد بکلی مخفی و غایب از
انظار کردیدند برخی از نجوم هستند که نور انها بشدت مانند قرمز و بعضی بشدت سرخ
نارنجی و برخی کبود رنگ و اکثری سفید نور هستند و بعضی از نجوم جفت اند یعنی دو
ستاره متناوب نزدیک بهم اند که اکبر انها نجم ثابت و اصغر همیشه بدور اکبر در دوران و این
قسم ستاره در آسمان کثیر و انها را ازدواج نامند و همچنین بعضی از نجوم سه عدد نجم نزدیک
هم مشاهده شده که باطراف هم یکدیگر کردش میکنند مانند سیارات شمس کرهٔ ما و جمعی از
نجوم که بجهت بعد مسافت نور انها دیده ضعیف و بعلت اجتماع انها یعنی چندین ستارهٔ
ضعیف النور که مجتمع و نزدیک بهم اند جرم انها چون ابر بنظر نور نورشان مانند
ابر سفید بنظر اید و کهکشان نیز از این قسم است چون با تلسکوپ ملاحظه نمایند
داستاره های بسیار و ریز و نزدیک بهم مشاهده کند بجهت سهولت فرا گرفتن
علم نجوم و دانستن محل انها اهل تنجیم بهر قسمتی یا بهر جمعی از نجوم را باسمی موسوم نموده اند

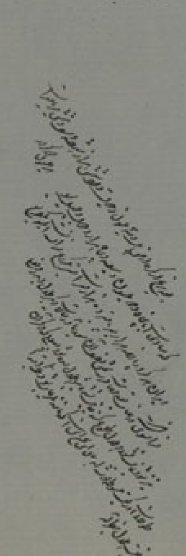
اما این اسامی زیاد قدیمی است که همین منتخبات اسامی مجمع نجوم در زمان عبده اصنام و
هیکل پرستان قدیم بوده و مناسبت اسماء مذکوره با صحت اصنامی که معبود ایشان بوده
یا بتقریب علم طبایع حیوانات یا محض محبت حفظ تاریخ گذارده اند که از این اسماء طوالع
و بروج تعبیر نمایند و میتوان قیاس نمود که مانند قسمت قرانی کره ارض که هر ناحیه را
باسمی بدون ملاحظه مناسبت موسوم ساخته اند لهذا بجهت تسهیل عمل یا نجمی نجوم را
قیاس بجغرافی نموده هر قسمتی از سما را موسوم باسمی نموده اند طوالع و بروج اسمانی
یکصد و هشت عدد است که کوکب منتخبه هر مطلعی و قسمتی هفتاد هزار ستاره داده اند و
محل هر یک از بروج و طوالع مشخص و معین گشته و انچه از این بروج ما می بینیم قسمت
شمالی و انچه را که مقابل ناحیه ما مشاهده میکنند طرف جنوبیه نسبت بکره ارض است و
انچه از اصول این طوالع و بروج کردن ناحیه ما مرئی میشود دب اکبر و دب اصغر که نجوم
قطب را این اشکال است و ذات الکرسی و قاعد و جبار افق و کلب اکبر و کلب اصغر الخ
و مانند اینها که در جانب شمالی دیده میشود

در بیان سیارات

بعضی از نجوم که بدور کره شمس میگردند سیار گویند و لیحرکت همه اینها شامل نسبت
بل با اختلاف حرکت نمایند مانند کره شمس متحرک و اخذ نور و حرارت از شمس میکنند و بعضی
از سیارات شمسیه بدور سیاره دیگر که فوق ایشان است گردش نموده و بالاتفاق و یا بدور
دور شمس حرکت نمایند مانند قمر که بدور کره ارض متحرک و با کره ارض سیار شمسی هستند
و همچنین مشتری و زحل اورانوس و نپتون نیز مانند کره ارض اقمار دارند
عطارد نخستین سیاره از کره ارض بشمس نزدیکتر و شانزده مرتبه از

زمین

زمین کوچکتر با چشم درست دیده نمیشود زیرا که در تحت شعاع شمس مستتر و بسبب
شمس نزدیک است نور افتاب مانع از رویت او است و در مدت هشتاد و هشت یوم یکدوره
بکره شمس طی نماید و در مدت بیست و چهار ساعت بدور محور خود گردد **زهره**
از سیارات روشنتر و بعد از غروب بجانب مغرب و قبل از طلوع شمس در طرف
مشرق صبح و شام دیده گردد و این علت است که ستاره صبح و گاهی ستاره شام نامند از کثرت
نور گاهی میشود در وسط روز نمایان گردد و حرکت شمسیه خود را در دویست و بیست
و چهار یوم با تمام رساند و حرکت محوریه یعنی حرکت یومیه خود را در مدت بیست و سه
ساعت و بیست و یکدقیقه نماید چون زهره و عطارد هر دو از کره ارض بشمس نزدیکترند
لهذا اینها را سیارات اسفل نامند **کره ارض** این سیاره که مسکن و محل بنی نوع
بشر است سیصد و چهار ملیون و پانصد و پانزده هزار فرسخ دور از کره شمس است و حرکت
شمسیه خود را در مدت سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و چهل
و پنج ثانیه باتمام رساند که همین حرکت را حرکت شمسی گویند و حرکت محوریه خود را در مدت بیست
چهار ساعت نماید و این حرکت علت از گردش لیل و نهار است **مریخ** نخستین سیاره
رتبه کوچکتر از کره ارض است و شصت ملیون فرسخ دورتر از کره شمس نسبت بارض مریخ
نزدیکتر و لکه های سفید واضح در روی و سطح آن بنظر اید که جمیع روی کره مریخ را مستور
دارد در مابین مریخ و مشتری چندین سیاره صغیره هست که بدون استعانت دوربین
دیده نمیشود تاکنون پنجاه سیاره در وسط این دو کره مکشوف گشته و انانکه تازه پیدا
شده اینها را سیارات تلسکوپیک نامیده اند و این پنجاه سیاره که موسوم به **سرس**
و **ژونون** و **پالاس** و **وستا** است مهمترین اینها است



که مکشوف گشته و الی سنه هزار و هشتصد و چهل و پنج مسیحی غیر از این چهار سیاره کوچک

یافت نشده بود و از آن وقت تا حال چهل و شش سیارهٔ دیگر یافته اند

مشتری

روشن‌ترین سیارات علویست سیارهٔ علویه عبارت از سیاراتیست که بعد شان از کرهٔ ارض

دورتر اند و سیارهٔ سفلیه بر خلاف آن که بعد آنها نسبت به شمس از بعد کرهٔ ارض به شمس

کمتر است و هزار و چهارصد و چهارده مرتبه از کرهٔ ارض بزرگتر و پنج مرتبه بعیدتر از

شمس بیشتر از بعد کرهٔ ارض است از شمس و حرکت شمسی این در مدت دوازده سال با تمام رسد

و حرکت محوری خود را در ده ساعت با تمام میرساند یعنی چهار سیارهٔ دیگر بدور وی

گردش نمایند که با دوربین بدون اشکال دوربین مرئی میشود

زحل

هفتصد و سی و پنج مرتبه بزرگتر از کرهٔ ارض است و در مدت سی سال حرکت شمسی خود را

تمام نماید و نه مرتبه و نصف دورتر از کرهٔ شمس است نسبت به بعد کرهٔ ارض از شمس و دو منطقهٔ

منفصل از هم دارد یعنی دو جرم نورانی حلقه دار آن را احاطه کرده اند و هشت قمر دارد

تصویر زحل با منطقهٔ آن

ارانوس هارشل نام منجم در تاریخ هزار و هفتصد و هشتاد و یک مسیحی

سیارهٔ مزبور را مکشوف ساخت و هشتاد و دو مرتبه بزرگتر از کرهٔ ارض است و نوزده

برابر فاصلهٔ زمین است از آفتاب و در مدت هشتاد و چهار سال یکدوره حرکت شمسی خود

را با تمام رساند و شش قمر دارد

نپطون در سنه ۱۸۴۶ هزار و هشتصد

چهل

چهل و شش مسیحی موسیو لوریر نام منجم اکتشاف نمود یکصد و یازده مرتبه بزرگتر از

کرهٔ ارض و یکدوره حرکت شمسی خود را در مدت یکصد و شصت و پنج سال با تمام رساند

و فاصلهٔ بعیدی از شمس سی برابر بعد زمین است و زیاده از یک قمر تا کنون در وی

مشاهده نشده این سیاره دورترین سیارات کرهٔ شمسی واقع است

در احوال ذوذنب و ذوذوابه

غیر از نجوم سیارات مذکوره سیارات عدیده هست که بدور کرهٔ شمس حرکت نمایند و بعضی

خطی که در حین دوران رسم کنند مانند سایر سیارات دایره وار نیست بلکه بیضی الشکل

اطرافش مستطیل باشد که این نوع نجوم سیار را ذوذنب گویند صاحب یک ذنب باشند و الا

ذوذوابه نامند و حرکت آنها با دو مختلف و سیر غیر عادی است چون در حین حرکت بنقطه

و خطی که نزدیک به کرهٔ شمس است رسند محاذی قریب به کرهٔ شمس شوند که بجهت قرب حرارت

مفرط از شمس کسب نمایند و از کثرت حرارت بخار که از بدن سیاره برآید که آنها مشاهده

می شود و جرم کرهٔ منیرهٔ آنها بخار مذکور مستور بلکه پردهٔ بخاری بر روی جسم شفاف کشیده

مرئی گردد بعضی از آنها مانند مرکزی مظلم نشان میدهند یعنی خود جرم او مانند هستهٔ

میوه در مرکز مظلم نمایان شود ظاهراً چون از کرهٔ شمس بعید شوند رفته رفته سرد گشته

هر قسمی از وی که بخار یا مذاب شده معاودت با اصل خود نماید عموماً اکثر آنها را هوای شفاف

نورانی احاطه نموده که بنظر مانند ذنب یا ذوابه آید ذوذنبی که در سنه ۱۸۴۳ هزار و هشتصد

و چهل و سه مسیحی طالع گشت طول ذنب وی تخمیناً قریب شصت ملیون فرسخ و عرض

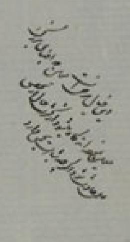
آن قریب به دوازده فرسخ بود و بعضی از آنها از ذنب متعدد هست که آنها را ذوذوابه

نامند و ذوذوابه که در سنه ۱۷۴۴ هزار و هفتصد و چهل و چهار مسیحی طالع نمود شش

ع ذوابه داشت خواه صاحب این ذنب باین زیاده باشد همچنین ذنب انها بر خلاف شمس
ممتد یعنی بطرف عکس شمس ممتد شوند و میل بجانب ما دارد و ذنب انها بعضی ذنب
انها بطرفی که ان نجم حرکت میکند کج و متمایل گردد و بجائیکه قریب شمس میشود لهذا
اندازه ذنب لهذا این ولو قوی گردد

تصویر ذو ذنب

قریب بهشتصد ذو ذنب تاکنون دیده گشته اما معدودی از انها بر رصد امده یعنی درک مدت
حرکت انها را نموده اند باقی الحال مجهول مانده که فاصله بعد انها از شمس معلوم
و حرکت انها بر رصد نیامده که وقت طلوع انها استخراج شود اما معدودی چنانکه
مذکور گشت منجمین فرنگستان را همیشه این خیال متفکر و مشوش میدارد که ممکن است در
حین حرکت چنین واقع شود که ذو ذنبی در راه نقطه با کره ارض تقاطع نماید و
بخوبی معلوم است کره باین عظمت ذا اثر اگر با کره ارض مصادف شود چه خطرها
که بظهور نیاید . مترجم عرض میکند واقعا زیاد حوصله میخواهد که بجهت این
چنین خیالات بیهوده شخص متفکر شود و خود را مشوش دارد چه بجهت فنا صورت



شی جزئی که فنا نمیکند دنیا پس مرا نه ما چه دریا چه سراب

کرهٔ افتاب

کرهٔ شمس در مرکز سیارات ما واقع که همه انها حرارت و نور از وی کسب نمایند و قریب بیست
و چهار ملیون و پانصد و پانزده فرسخ دوری ان از کره ارض است و با وجود این مسافت بعید ۳۴۰۰۰۵۱۵
روشنی وی بیکبار در سال نماید زیاده از هشت دقیقه میکشد یعنی حرکت نور افتاب
که از کره وی ممتد گردد تا بکره زمین رسد هشت دقیقه میکشد کره شمس مانند کره ارض
مدور و کروی الشکل است و چهارده ملیون مرتبه بزرگتر از کره ارض است کره شمس ثابت ۱۴۰۰۰۰۰
و غیر متحرک نیست از انکه لکه‌هائی که در روی او هست و بطرف مقابل انها مرئی و
گاهی مخفی شوند حرکت محوری شمس ثابت شود و چون این حرکت در جمیع سیارات متعلق
باو هست بقیاس نتیجه حرکت محوری او توان فهم نمود و شاید حرکات محوری سایر سیارات
بجهت حرکت محوری شمس است که چون جرم شمس را این حرکت هست و جاذب سایر سیارات
است لهذا انها نیز همین حرکت بخشد اما ذات جرم شمس هنوز بتحقیق معلوم نگشته
هر چه گفته اند بقیاس و حدس است مثلا اراغو نام منجم مشهور که در سنه ۱۸۵۴ هزار
و هشتصد و پنجاه و چهار مسیحی فوت شد چنان تصور نموده که اصل جرم شمس مانند
سایر کرات مظلم و محاط بدو هوا است و هوای اول که قریب بشمس است نور و حرارت
از او هست و هوای ثانی که در فوق هوای اول است متفاوت اما از انها حرارت و نور نه
میکنند لکه‌های شمس عبارت از نفس جرم است که در بعضی جا هوای نورانی از وجه دافع
علت شکافته شدن هوای مزبور است نیز تصورات نموده اند که ابدا انها قابل اطلاع حاصل
است و خود جرم شمس از اشکال انها مرئی گردد و بنظر میاید لکه‌ها اند

تصویر کسوف

چون کرهٔ قمر در حین حرکت واقع شود ما بین کرهٔ شمس و کرهٔ ارض بناءً و محیط مساوی
در این صورت حایل شود ما بین انظار ما و کرهٔ شمس در واقع مثل پرده گردد به روی
آفتاب این حالترا کسوف خوانند اگرچه کرهٔ قمر نسبتاً اصغر از کرهٔ شمس است ولی بعلت بعد
مسافت حاجب می‌گردد اگر کسوف تمام واقع شود ابتدا چنین بنظر آید که از یکجانب
آفتاب مانند هلال مظلم گشته رفته رفته تمام روی شمس گرفته شود چون شروع به
انکشاف نماید بعکس از طرف دیگر هلال منور ظاهر گردد هکذا تا تمام آفتاب منکشف شود
و در بادی از پنج دقیقه مدت تمام ظلمت دوام نمی‌شود یعنی چون تمام گرفته شد پنج دقیقه
مظلم ماند بعد شروع بانکشاف کند گاهی تمام گرفته شود و گاهی بعضی اما غالباً بعضی
گرفته شود کسوف تمام کم اتفاق افتد و چون در ناحیه کسوف تمام واقع شود حکماً در
اطراف یعنی در نواحی دیگر بعضی از شمس منکسف گردد چون تمام گرفته شود اگرچه روی
قرص شمس بالمره مستور شود ولی از اطراف ظلمت نور دقیقی با نهایات باشد که پرتو شمس
در اطراف مع هذا مرئی گردد و کسوف واقع نمی‌شود مگر در اوایل ماه چون که اتفاق
افتد که این سه کره در یک خط واقع شوند لهذا در همه اوایل ماه کسوف نمی‌گردد بلکه گاهی
اتفاق افتد   **قمر**   کسبا اگر ما سبت چهل و نه دفعه کوچکتر از

کره

کرهٔ زمین است و هشتاد و شش هزار فرسخ بعید مسافت از کرهٔ ارض خود کرهٔ قمر منیر نیست
اما نوری که بما رسانیده است عکس نور شمس است که از وی کسب نموده

تصویر صفحات و اشکال قمر

نور قمر بما از دیدن ضعیف میرساند بکمی خفیفست احساس نمی‌شود الا با دقت
تمام در مدت بیست و هفت روز و هفت ساعت و چهل و سه دقیقه یکدوره به
اطراف کرهٔ ارض میگردد و هر مجدد یک ماه یعنی کرهٔ قمر بحالتی که اول بود مراجعت نماید مثلاً
از بودن هلال تا دوباره هلال شود بیست و نه روز و نصف روز میکشد و این تغییرات
ماه قمر بنام منازل و اشکال این گردش هر شبی بصورتی بنظر آید که از هلال شروع نموده
تا بدر کرده الی بدر و از بدر بنقصان آید تا بدل الی هلال دیگر چون قمر ما بین کرهٔ ارض و کرهٔ
شمس واقع شود جرم قمر دیده نگردد الا جانبی که کسب نور از شمس نموده و وقتی طرف
نورانی قمر بجانب ما شود الی شب هفتم از هلال که ربع کرهٔ قمر منیر و در شب چهاردهم نصف
کرهٔ وی منیر دیده شود یعنی تمام طرف نورانی آن که این حالترا بدر خوانند و بلد همه شهرا
روشنی بخش کرهٔ ارض باشد و بعد از شب چهاردهم شروع بنقصان نماید الی آخر ماه که روی
ماه شب به شب قمر قیمه کرده الی اینکه شروع باول هلال نماید فرضاً اگر شخصی در کرهٔ قمر

باشد کرهٔ ارض را همین حالت ملاحظه کنند یعنی گاه هلال و گاه بدر و گاه با امتزاج مظلم و
منیر دیده شود بعکس وقتیکه ما قمر را هلال ببینیم شخص قمری کرهٔ ما را بدر بیند و چون
ما قمر را بدر ببینیم او کرهٔ ارض را هلال و با امتزاج مظلم بیند

تصویر قرص ماه

چون کرهٔ ارض توسط نماید مابین کرهٔ شمس و کرهٔ قمر خسوف واقع شود که چون جرم
کرهٔ ارض مانع از تابش نور آفتاب بکرهٔ قمر شود خسوف واقع گردد و خسوف نیز مانند
کسوف گاه تمام و گاه در بعضی از جرم قمر شود خسوف بعکس کسوف واقع نمیشود مگر در اواسط
ماه و چون کرهٔ ارض بزرگتر از کرهٔ قمر است تواند با قمر کاملا مستور شود

تصویر جبال قمر

چون با چشم بدون استعانت دوربین قمر را ملاحظه نمایند در صفحهٔ وی لکهای زیاد و
جاهای تاریک و روشن یابند و چون با تلسکوب مشاهده کنند در کرهٔ قمر جبال

شامخه

شامخه مانند جبال کرهٔ ارض مشاهده نمایند که جبال مذکوره بنظر بدون استعانت دوربین
مانند نقاط شفاف آید و چون با دوربین ملاحظه کنند همان نقاط جبال و لکهای وی سایه
جبال مذکوره اند که بحرکت شمس سایه جبال مذکور بزرگ و کوچک شود و مثل سایه شاخص و دور
کرهٔ قمر با دوربین زمین پیما متدیر مشاهده میشود که نورا و کمتر از سایه جاهات معلوم
میشود کره زمین مذکور با دوربین بسیار رکیک با جاهای دریاهای بوده مانند بحار کرهٔ ارض
و لیکن آب و خشک چون تاکنون در کرهٔ قمر نه آب مشاهده شده نه هوایی (اتموسفر)
اتموسفر هوای مرکب از اجزاء بخار ارضیه را گویند و در کرهٔ قمر لکان بعضی کوه آتش فشان ملاحظه
شده که گاهی بشدت مشتعل و گاهی خاموش شود

کرهٔ ارض

چون در زمین مرتفع یا در صحرای وسیع یا در دریا شخص باطراف نظر نماید دایرهٔ بسیار وسیعی
را مشاهده کند بنظر چنان آید که زمین و آسمان در آنجا بهم مخلوط گشته اند دایرهٔ مزبوره را
افق رؤیت اصطلاح یعنی افق همان محل که از آنجا ملاحظه میکنند نامند و جهات اربعه بطالع که
چهار جانب این را گویند و آن نقاط مذکوره تعیین مواضع محلها نمایند و از این نقاط
یا اندو باید یکی به نقاط چهارگانه متصل فرض شده و دایرهٔ افق را بچهار قسمت متساوی قسمت
نموده بدایره با نقطه مشرق و مغرب جنوب شمال تعبیر نمایند و در وسط جهات اربعه
یعنی در مابین هر یک از نقطات مزبوره خطی فرض کرده اند که از انقطاع را ببند وحصه متساوی
و بدو ثلثه متساوی منقسم ساخته از این خطوط مابین شمال و مشرق و مابین شمال
و مغرب با مابین جنوب و مشرق و مابین جنوب و مغرب تعبیر نمایند و در روز با استعانت
شمس جهات اربعه را به سهولت توان شناخت که چون رو بمطلع آفتاب نمایند مغرب در قفا
و شمال در دست چپ و جنوب در یمین شخص واقع شود و در شب اگر هوا صاف باشد چون نجوم

قطب شمالی را که شکل دب اصغر باشد استقبال کنند جنوب به دو طرف مشرق در یمین و مغرب
در یسار واقع شود اما در شبان مظلم و ابر دار اگر بخواهند تعیین جهات اربعه را کنند ناچار
باید با استعانت قطب شمالی باشد ظاهراً هر صباح شمس از مشرق طلوع و شام در مغرب
غروب میکند و همچنین سایر نجوم که از تحت دایره افق از جانب مشرق طالع و در افق مغرب
غارب میشوند و مدار یعنی راه هر دو را آسمان رسم مینمایند ولی حقیقتاً حرکت مزبوره از آن
آنها نیست بلکه بجهت اینکه کره ارض از مغرب بجانب مشرق فی نفسه بدور محور خود حرکت مینماید
چون ما بطرف شمس یا نجوم روبرو میشویم در اول رؤیت بجهت غلط نظر طالع و آنها را
متحرک می بینیم تا غارب شوند بعضی ما میپنداریم و تصور میکنیم که آنها غروب نموده اند
چنانکه اگر در کشتی نشینیم و به ساحل نظر کنیم در حین جریان و حرکت کشتی اطراف و سواحل را
متحرک منظر می آید و حرکت کشتی را ابداً احساس نکنیم و چون مثلاً کشتی بجانب مشرق حرکت
نماید سواحل بحر و بر را بالعکس بطرف مغرب در حرکت و جریان می بینیم همچنین چون کره
ارض از مغرب بجانب مشرق بدور محور خود متحرک و در این حرکت با نظم و سریع است
بدون اینکه شخص را تکان دهد باشد لهذا محسوس ما نمیشود و شمس و سایر نجوم را
چنان تصور مینماییم که از مشرق بمغرب حرکت مینماید و ارض ثابت است و چون جمیع اشیاء
و هوا نیکه مجاور و در فوق کره ارض اند با کره ارض همین حرکت را بعینه مینمایند پس جمیع
اشیا را همیشه در محل خود می بینیم که بصورت کره زمین ساخته اند ملاحظه فرمایید که ما
درست بمجرا و مستعد است تا حرکت هیئت کره ارض نماید حرکت را از قبیل شمس و
سایر نجوم مشخص نماییم چون کره بگرد نفس خود متحرک شود در وسط و مرکز کره مزبوره
خطی ثابت مفروض کرده و خط مذکور را محور و نهایت طرفین خط مفروض را قطبین

گویند

گویند و چون کره ارض از مغرب بمشرق حرکت کند خط محور از طرف شمال و جنوب
فرض شود و قطبین عبارت از نقطه جنوبی و شمالی باشد تصویر حالت طلوع شمس

خط استوا عبارت از دایره عظیمه است که کره ارض را به دو قسمت متساوی تقسیم نماید که بعد
مسافت هر قطعه به قطبین متساوی باشد و قطعه که بجانب قطب شمالی است نصف شمالی
کره و قطعه دیگر را نصف جنوبی کره نامند و دوایر نصف النهار عبارت از نصف دوایر عظیمه
است که از قطبین عبور نماید و دایره نصف النهار بجهت این نامیده اند که در هر بلد چون
شمس بسمت الرأس محاذی دایره مذکوره رسد ظهر و نصف النهار شود و دوایر که با خط
استوا متوازی باشند انهار او دوایر صغار میگویند (پارالل) نامند جمیع کره را
بسیصد و شصت (۳۶۰) درجه و هر درجه را بشصت (۶۰) دقیقه و هر دقیقه را بشصت ثانیه تقسیم
نموده اند عرض بلد به مسافت ما بین پارالل الی خط استوا را گویند یعنی مسافت
دایره صغیره مفروضه بلد تا خط استوا چند درجه باشد آن را عرض بلد نامند و طول
بلد عبارت از مسافت یکدایره نصف النهار بلدی بکره است بعضی مسافت ما بین دو دایره
نصف النهار تا طول بلد خواسته اند و فقط مذکوره را یکدرجه گویند و در یک کره و نقشه
هر دایره صغار پارالل عدد میکنارده اند که نشان بدهد چند درجه مسافت او است

تا خط استوا و هم چنین هر دایرهٔ نصف النهار عدد گذارند که معلوم نماید چه قدر بعید
هستند از وسط آن دایرهٔ نصف النهار یلدیز که از انجا رصد بسته اند و آن دایرهٔ نصف
النهار رصدخانه را ابتدا و اول دایرهٔ نصف النهار در زیجی که از آن رصدخانه بسته
اند نامند و دو دایرهٔ عظیمه که در طرفین خط استوا واقع است و اول دایرهٔ معروضه
بعیدان خط استوا است و انکه در طرف نصف شمالی هست دایره و مدار سرطان نامند
و دیگری که در جانب نصف جنوبی معروض است دایره و مدار جدی گویند و بعید مسافت
هر دو عرضا بیست و سه درجه و بیست و هشت دقیقه است چنین بود که این دو دایرهٔ
مذکوره بدایرهٔ مراجعت موسوم میشدند چون شمس از این دو دایره در حرکت ظاهریه
و تبلیط خود نگذرد و از آنجا مراجعت نماید و دو نهایت دوایر صغار دو دایره در
طرفین قطبین معروض که هر یک ابعد مسافت از قطبین بیست و سه درجه و بیست
و هشت دقیقه است بدایرهٔ قطب شمال و قطب جنوب موسوم گشته اند طریق الشمس
و سمت الشمس بدایره گویند که کرهٔ ارض در وسط اندایرهٔ در مدت حرکت خود بدور
شمس حرکت نماید و در نظام چنان بنظر اید که حرکت مزبوره را شمس بدور کرهٔ ارض
از مشرق بمغرب کند لهذا طریق الشمس موسوم نموده اند منطقة البروج یعنی
از دوایر را گویند که در سما فرض شده و طریق الشمس عبارت از همین دایره است
منقسم بدوازده قسمت متساوی که قسمی از همه آنها سی درجه منظور شده و تمام حرکت
مزبوره در دوازده برج باتمام رسد و اسامی بروج عبارت از برج حمل وجه تسمیه
گویا چون در این فصل گوسفند تازه بچه بدین صحرا روند   **ثور**
وجه تسمیه گویا در این فصل چون شیار در زراعت بکار نمایند   **جوزا**

چون

چون در این ماه بنی کوچ جمع وکل شوند   **سرطان**   چون از برج مزبوره
شمس مراجعت نماید گویا بقهقرا بر گشتن شمس را بسرطان تشبیه نموده اند
اسد   چون شیر ماه هشتم شدت حرارت باشد حرارت شمس نیز در
این برج شدید شود   **سنبله**   چون اطفال در این فصل خوشه چینی نمایند
میزان   چون در این برج شب و روز یکسان و هر دو دوازده ساعت شوند
انشاء و بنا نهاده را بکفتین میزان تشبیه کرده اند   **عقرب**   در این ماه عقارب
همیشه مریض و ناتوان شوند   **قوس**   در این فصل شکار دنیا نمایند چون
غالبا اکثر شکار با تیر و کمان بود بقوس موسوم نموده اند   **جدی**   چون
شمس چنین بنظر اید که مانند بزغاله بالا شود و جست و خیز نماید   **دلو**   چون
در این فصل باران زیاد شود گویا بزمین باران از ابر چنین از دلو تشبیه نموده اند
حوت   در این ماه شکار ماهی زیاده شود و فصل شکار حیتان است چون
در حرکتی که کرهٔ ارض بدور کرهٔ شمس نماید بنظر چنان اید که در هر ماه شمس از برجی به
برج دیگر تحویل کند و این شهور را شهور شمسیه نامند و سه برج اول فصل بهار که به
جلال عبارت از فروردین ماه و اردی بهشت ماه و خرداد ماه باشد و سه برج بعد که
فصل صیف که عبارت از شهور تیر ماه و مرداد ماه و شهریور ماه است و سه برج عقب
آن فصل خریف که عبارت از شهور مهر ماه و آبان ماه و آذر ماه باشد و سه برج اخیر
فصل شتا که عبارت از شهور دی ماه و بهمن ماه و اسفند ماه است   و دو مدار
سرطان و جدی و دو دایرهٔ قطبین کرهٔ ارض را به پنج منطقه قسمت نمایند که عبارت
از منطقهٔ محترقه و معتدله و منجمده باشد منطقهٔ محترقه اراضی بلادیکه در مابین دو

دایرهٔ سرطان و جدی واقع اند که از جمیع نواحی کرهٔ ارض هوا انجا گرمتر باشد و دوره
منطقه معتدله بعد از تعداد سرطان و جدی تا طرفین الی دایره قطبین است که هوای
ان نواحی و بلدان بصفت اعتدال متصف و دو منطقه منجمده از دایره قطبین الی قطبین
باشد که عبارات از بحر منجمد شمالی و جنوبی و نواحی انهاست که همیشه منجمد و مستوی
تا برف و سرما دیده از اراضی کرهٔ ارض است — کرهٔ ارض در حالتی که بدور محور خود گردش
نماید در همان حالت نیز بدور کرهٔ شمس حرکت کند و در فصول مختلفه کسب نور و
حرارت از کرهٔ شمس نماید و نور شمس بر سمت قاعده میل کرهٔ ارض تابش نماید که در هر فصلی
بطوری نور شمس بکرهٔ زمین بعلت میل و انحطاط تابد تغییر تابش خود و میل
مذکوره موجب اختلاف فصول شود که در اول ماه فرودین کرهٔ ارض بنحوی واقع شود
که بعد فاصله هر دو قطب از کرهٔ شمس یکسان باشد و قطبین اخذ نور از شمس بیکسان اندازه
نمایند و افتاب دوازده ساعت از غروب گذشته طلوع و دوازده ساعت از طلوع گذشته
غروب نماید که شب و روز مساوی باشد این فصل بهار و نقطه اعتدال خوانند و
همچنین در ابتدای خریف لیل و نهار مساوی گردد اما در فصل بهار ابتدا از نصف
شمالی کرهٔ ارض کند و در خریف بعکس ابتدا از نصف جنوبی باشد چون کرهٔ ارض شروع
بحرکت و میل نماید روز بروز کرهٔ شمس از افق مرتفع گشته در اول تیرماه که اول فصل
صیف است نهایت ارتفاع شمس از افق باشد در افق دایره قطب شمالی تا ماه از شعاع
شمس منور گردد و قطب مذکور ساعتی بی افتاب نباشد که همه بیست و چهار ساعت
تابش هور در انجا باشد الی شش ماه اما اراضی که در وسط خط استوا و دایره قطب شمالی
واقع اند روز بلند از ارتفاع خور بلند و شب کوتاه شود و بعکس در نصف جنوبی

اول فروردین ماه که اول بهار نصف شمالی است شروع بنقصان ایام و تزاید لیالی
نماید الی تیر ماه که بالمره از جمیع دایرهٔ قطب افتاب غایب شود و در مدت شش ماه در
انجا شب باشد و بعد از ان تابش شمس شروع بانحطاط کند و از نهایت اوج رو بحضیض
نهد و کرهٔ ارض شروع بحرکت بجانب تقاطع طریق الشمس خط استوا کند و در مهر
ماه که اول فصل خریف باشد بنقطه تقاطع رسد و شب و روز مساوی گردد از غرهٔ
فروردین ماه الی دوم مهر ماه که از ابتدای فصل بهار الی انتهای فصل صیف شش ماه تمام
در جانب قطب شمالی روز و بعکس در طرف قطب جنوبی در شش ماه مذکور مدت یک شب
است و بعد از ان شروع بفصل خریف در نصف شمالی و بعکس ابتدای ربیع در نصف
جنوبی شود الی اول دی ماه که اول فصل شتا است روز در طرف نصف شمالی بنهایت
نقصان و شب بی نهایت زیاد باشد و بعکس در نصف جنوبی و در محور دایره قطب جنوبی خود
بتمامه رخ نماید و در نواحی که در نصف قطب شمالی واقع است فصل شتا شود و به
عکس در نصف قطب جنوبی تابستان باشد و بعد زمین بجانب نقطه تقاطع طریق
الشمس خط استوا حرکت کند تا در اول ربیع بنقطه تقاطع رسد که در عرض سال دو بار
چنانکه مذکور گشت بنقطه اعتدال رسد که عبارت از نقطه اعتدال ربیعی و خریفی
باشد نقطهٔ اعتدال ربیعی در نصف قطب شمالی در اول فروردین و اعتدال خریفی
دوم مهرماه و اول جدی تابستان در اول تیرماه و اول جدی زمستان در اول دیماه باشد اما در
تحت خط استوا در جمیع فصول لیل و نهار یکسان که همیشه دوازده ساعت روز و دوازده
ساعت شب باشد بدون اختلاف و در اراضی منطقه محترقه مجدد و فصل مشاهده نه
شده بعضی فصل باران که در اکثر ایام ارتفاع شمس از افق تابش اید و بعکس در ایام

انحطاط خود هوا خشک و باران منقطع کردد در خط استوا و قریب بوی محیط از این دو فصل
و پیوست دیگر فصول نباشد و نصف طرف شمالی که زمستان باشد تا جانب جنوبی و اکثر اوقات
در نصف جنوبی جبال و اراضی مستور از برف کردد لهذا در فصل گرما هوای طرف نصف شمالی
و نصف جنوبی باشد

در تقسیم و اختلاف فصول و ازمان

سال شمسی عبارت از یکدوره حرکت کره ارض است بدور کره شمس و حرکت مذکور در
مدت سیصد شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه تخمینا با تمام رساند
و در چهار سال یکروز تخمینا فرق کند که تخمینا از بیست و چهار ساعت باشد در سال چهارم
مثلا یکسال سیصد شصت و پنج روز درست باشد که در چهار سال تاریخ یکروز کم می
شود و چهل و شش سال قبل از بعثت حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام (ژولیس سزار)
که قیصر اول باشد فهم این معنی را نموده قرار گذارد که در هر چهار سال یکروز تاریخ
علاوه کنند که سال چهارم را سیصد شصت و شش روز بگیرند و سال مذکور را کبیسه نامید
پس از آن (گرگوار) نام پاپ رومه در سنه هزار و پانصد و هشتاد و دو مسیحی
درک نمود که در هر چهار سال چهل و چهار دقیقه در کبیسه فرق میکند یعنی کم میشود که
در مدت چهارصد سال قریب سه روز فرق میکند لهذا قرار گذارد که در هر چهارصد
سال کبیسه سه سال را بر کردانند و تصرف مذکور در جمیع فرنگستان معمول شد الا در
روسیه و یونان و در بعضی مواضع دیگر که تصرف گرگوار را مجری نداشتند لهذا تا
کنون اختلاف در تاریخ و اول سال روسیه و سایر فرنگستان بدوازده روز میشود و در
هر ملل سال را بدوازده ماه و ماه را بچهار هفته و هفته را بهفت یوم و لیل و نهار را بیست و

چهار ساعت و ساعت را بشصت دقیقه و دقیقه را بشصت ثانیه و ثانیه را بشصت ثالثه
تقسیم نموده اند و هر صد سال را یک قرن خوانده اند و تاریخ هر ملتی از یک زمان
شروع شده مثلا نصاری از ولادت حضرت عیسی و مسلمان از هجرت حضرت ختمی
مآب علیه و آله السلام از مکه بمدینه گرفته اند و یهود را سبعه و لوستر که عهد طایفه رومی
باشد خمسه و اهل یونان اربعه بوده توضیح آنکه در قدیم طایفه یهود در هر هفت سال یک
سال زراعت نمیکردند و از جمیع کسب فراغت میجستند و هم غلامان را آزاد مینمودند چنانکه
در ایام هفته شنبه را عید میدانند و از اعمال دنیوی کناره کیرند همچنان سال هفتم را عید
کنند و در آن سال بعبادت مشغول شوند و شغل دنیا را رها کنند و سال مذکور را سبات
نامند یعنی سبعه و هر هفت سال را یک سبعه میگفتند و تاریخ را بلفظ سبعه تعبیر می
نمودند مثلا میگفتند یک سبعه و دو سبعه و همچنان هر قدر میگذشت هفت هفت
حساب نموده هر هفت سال را یک عدد تاریخ میافزودند اگر چه رسم سبعه را حالا ترک
کرده اند اما تاریخ آنها از آن محسوب میدارند

و اهالی روم را لوستر نام عیدی بوده که در هر پنج سال یکمرتبه بجهت تطهیر
نافوس یعنی توضیح امور و اصلاح مملکت جمیع متوطنان روم را شمرده و تعداد
نفوس مینمودند و قربانیها ذبح مینمودند و هم این پنج سال را یک لوستر
تعبیر میکردند و لوستر یعنی روشنی و وضوح است چون در این سال احوالات همه
واضح و روشن میکشت لهذا سال پنجم را لوستر مینامیدند و تجدید تاریخ از دهم
لوستر می نمودند که یک لوستر و دو سه لوستر میگفتند یعنی یک خمسه و دو خمسه
و بنای مذکور بنا سیر یو تولیوس (نام پادشاه ششم روم) در پانصد و شصت و پنج سال

قبل از بعثت حضرت مسیح علیه السلام اختراع نمود اهالی یونان در عرض چهار سال چهار عید

بوده که در هر یک از اعتبار رسم مخصوصی داشتند که از انجمله عید اولمپیک که در سال

چهارم در شهر اولمپیه می نمودند بوده و در این عید از اطراف یونان جمیع اعیان

و غیره بشهر اولمپیه مجتمع و بجهت احترام و [illegible] و غیره که ستاره مشتری و یکی

از الهه ایشانست جشنی در نهایت شکوه آراسته در معبد مشتری که در شهر مزبور

و بهمان اسم موسوم بوده عید می کردند و رسم مذکور کما هی معمول و زمان مزبور را می

شمارند [illegible] عهد [illegible] نظام پادشاه [illegible] و استوار شد و تاریخ از عید مزبور نهادند

که بنام اولمپیک و دو اولمپیک می گفتند و [illegible] ایشان و وقایع عید اولمپیک

بوده الی یکصد و [illegible] عید می کردند و هر صاحب صنعتی با قرین خود معارضه و هر عالمی

با قرین خود با انواع علوم و صنایع مسابقه می جستند و هر کس که فایق می آمد و قصب

السبق را از همگنان در میدان مسابقه می ربود تاجی بجهت مفاخرت از برگ زیتون

بسر نهاده [illegible] و مفتخر بوطن معاودت می کردند تا در سنه ۳۹۳ سیصد و نود و سه

مسیحی تودوز نام پادشاه عید و رسم مذکور را موقوف داشت

در بیان هوای عارضی و غرایب علامات سماویه

هوای عارضی عبارت از آنست که هوا نیست که جمیع کره ارض را احاطه نموده و با کره زمین

متحداً حرکت نماید و حرکت نمیکند هوایی که در قلل جبال واقع است با هوایی که در قعر دره ها

و بیابان عمیق است و هوای سطح زمین با هوایی که در نهایت [illegible] است یکسان و از یک

جنس اند هوا در صورتیکه متراکم نگشته باشد بنظر بیرنگ آید ولی چون زیاده متراکم شد

ظاهر کردد که کبود رنگ است بقطع تحدید ارتفاع و نهایت هوای ارضی را نتوان نمود

چون

چون یکصد [illegible] تمام نمیشود تا شخص [illegible] نمایند تا باندازه که شخص [illegible] هوا را

ملاحظه کند یعنی بهمان اندازه رفته رفته هوا رقیق تر شود بقاعده تناسب نتوان حکم

نمود که بعد از چند فرسخ هوای ارضی تمام شود و جز خلأ محض باقی نماند بعد از یک

هوا رفته رفته اندک گردد و در وقت بهم رسانیدن زیاده از پنج فرسخ هوای ارضی

نباشد هوای ارضی مرکب از روح حیاتی و روح ممات است که بیست و یک جزو از صد

جزو آن هوای حیاتی و هفتاد و نه جزو هوای مماتست و از هزار جزو یک جزو آن

حامض فحم است و یک مقدار [illegible] بخار [illegible] و کمی مولدالفحم [illegible] مخلوط و از ترکیب هوای

صاف با اجزاء مذکوره در صورتیکه [illegible] باشد [illegible] شود که خطر [illegible] کرده مثل [illegible]

نفس کشیدن حیوانات در یک محل و [illegible] از احتراق [illegible] ذغال و [illegible] روایح متعفنه

که [illegible] انها اجزاء روح حیات از هوا منفصل گشته تنفس غیر ممکن شود هوا در جمیع اعضای

بدن گردش و جولان نماید [illegible] روح حیوانی دارد و [illegible]

هوا را بجهت بقای وجود و دوام روح حیوانی و افاضه روح حیاتی بواسطه تنفس ورود

قوه تعقل و تفکر انسانی نعمتیست و هم چنین روح نمو بجمیع نباتات و اشجار بخشد اما

روح ممات و حامض فحم آن باعث احتراق اشجار و غیره باشد که جز ضرر کلی بروح حیوانی

دارد ولی چون روح حیاتی ممانعت از ضرر روح ممات و حامض فحمی موجود کرده [illegible]

چند ملاحظه باعث قوام و تعیش وجود گشته و منفعت کلی با انسان رسانیده [illegible]

در جمیع صنایع انسانی بواسطه احتراق مواد مختلفه [illegible]

با دیگر امواج و اجزاء [illegible] منافع بیشمار دارد که ذکر جمیع آنها باعث تطویل

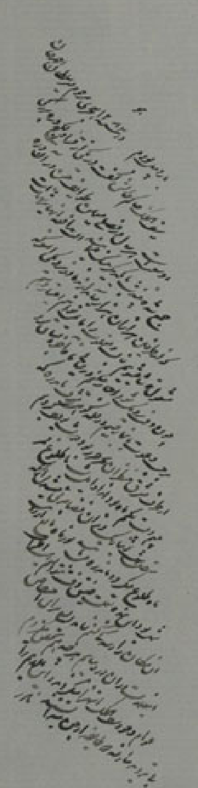
گردد علامات و غرایبی که متولد از هوای ارضی [illegible]

باثار و علایم علویه باشند و منضم به جنس کردند که عبارت از اثار نادره و علا
مات و غرایب هوائیه

تصویر سقوط نیازک و شهب منسوج و متعاقبه
نیافار نیافار اسم شهر است در قسمت امریکای شمالی

شهب نیازک اکثر اوقات در شبهای صاف در سما مرئی شود و بنظر چنان اید که گویا یکی
از نجوم سقوط نمود در خصوص شهب تصورات کرده اند بعضی را اعتقاد این
است که دود خود هوا بخار ارضی متکون کرده و برخی گفته اند چون اجزای ولکان یعنی جبال
اتش فشان کره قمر بقوت بلند شوند از حد جاذبه کره قمر گذشته چون قریب بکره
ارض است قوه جاذبه ارضیه انها را بخود جذب نماید و جمعی از متاخرین معتقد گشته
اند که شهب جمعی از سیارات صغیر نما یا کاین سیارات شمسی بعلت تصادم از هم متلاشی

گشته



گشته در حوالی مدار کره شمس اجزای ان هم چنان در گردش اند چون قریب بکره ارض شوند
قوه جاذبه ارضیه انها را جذب نماید و چون داخل هوای ارضی شوند بجهت شدت حرکت
محترق گردند و این قول اصوب شمرده اند گاهی شهب تنها و کم سقوط نماید و گاهی زیاد
و متفقاً سقوط کند و گاهی هزاران شهب متعاقبه منسوج نازل شود و در وقت
معین از ایام سنه شهب بسیار بکثرت دیده گردد انچه اکثر شهود بوده از ماه الی دهم شهر نوامبر
اخر ماه فصل تابستان و از یازدهم قمر الی سیزدهم کرار از بین ماه فصل خریف
شهب بکثرت سقوط نماید در امریکا بتاریخ هزار و هفتصد نود و نه و در تاریخ هزار
و هشتصد و سی و سه مسیحی از شب یازدهم الی سیزدهم شهب بکثرت مانند
باران از یک سمت اسمان سقوط نمود و هم چنین در تاریخ ... بود در اوایل فصل تابستان
بطوریکه شهب ساقط شد که چنان می نمود که تمام نجوم سما بنای سقوط گذارده اند
و جرم شهب عبارت از جسمی است که از چند معدن ترکیب یافته خواه بسیار جسیم
و خواه زیاد صغیر باشد فرق ندارد و غالباً احجار مذکوره کروی الشکل و مستور بقشر
سیاهی باشد و گاهی بعد از سقوط در سطح زمین مشتعل گردد و اکثر اوقات در حین سقوط
بخار کوکره مانند از وی ظاهر شود

تصویر حجر شهب

احجار مذکوره مرکب از چند مواد ارضیه و معدنیه است غالباً آهن و مس و نیکل و یک نوع
معدنی که شبیه بمس است و گاهی مرکب از کوگرد و یک قسم معدن سفید و معدنی دیگر که
برنگ قهوه‌ای است باشد گاهی در درون بعضی سنگها شدت کثافت و ثقل از آهن یافت می
شود آنها نیز از احجار شهب اند که در فضا ساقط گشته حکمای قدیم چنان تصور نموده بودند
که این اجرام شهب در هوا از اجزای ارضیه که مخلوط با دود است متکون گردد بعد رای اکثر
بر آن شد که از کوههای آتش‌فشان کره قمر سقوط نماید چنانکه آنفاً مذکور گشت و
علمای متاخرین اتفاق نموده اند که شهب عبارات صغیره اند یا کره سیارات کوچکند که گشته
در جوف سیب مدار کره ارض بیفاصله و نظم بکره شمس در گردش اند چون کره ارض
نزدیک بآنها شود بقوه جاذبه نماید و باعث اشتغال آنها چون داخل هوای ارضی شوند
از شدت حرکت محترق گردند تقویت تصور مزبور از ورود آهن و سنگهای قوی و صغیر
و بعضی مواد دیگر از آسمان می کند حقیر عرض میکند بنظر بنده اضعف اقوال

اخبار متاخرین است و شاهد قول حکمای قدیم تکون حجر برق است چه متفق علیه است
که احجار برقیه در هوا متکون شود چه استبعاد دارد احجار شهب نیز در هوا تکون یابد
ولحاظ آنکه مواد احجار هر دو شبیه بهم اند **برق** ماده ایست لطیف و نار بیکرانی
زمان یاد شد از اعتراضات رعد جستن نماید روشنی دهد شدید بماده مذکوره
ما بین وصول بیکدیگر از شدت حرکتشان بواسطه خرق هوا مسموع گردد رعد نامند چون
احساس روشنی برق با استماع صوت رعد تا بعد ان نموده برق ایمن کردند چه فاصله تا
تکون برق و گذشتن وی از منحصر دنیا اندک است برق زده احساس نور برق و استماع صوت
رعد نتواند مثل گلوله تفنگ اند که قبل از استماع صدای تفنگ کار او منحصر و سبب
و گذشته و قوه مذکوره از آنکه بقطع نظام و رابطه قوه الیکتریک و سحاب است چون
رابطه این دو قوه از هم گسیخت فوراً از ظاهر برق متکون گردد

تصویر برق زده

از رؤیت برق الی استماع صوت رعد توان حدس قرب و بعد سحاب را زد که هر ثانیه را
۹۰۰ نهصد قدم تخمین نموده اند بعضی چون روشنی برق را مشاهده نمودند الی استماع
صوت رعد هر قدر کشید ثانیه ۹۰۰ نهصد قدم ارتفاع و فاصله ابر از مستمع باشد که

اگر فرضاً از فرصت برق الی استماع رعد شش ثانیه باشد قریب نیم فرسنگ بعد
ابر از مستمع کرده و هکذا امر ثانیه را هفتصد قدم حساب نمایند و اگر فاصله ما بین
رؤیت و استماع نباشد معلوم است که ابر بسیار نزدیک است اما برق که بدون
رعد است که روشنی برق می‌بینند ولی صوت رعد مسموع نمی‌شود اکثر اوقات
در تابستان در هوای بسیار گرم می‌شود که سحاب بسیار بعید مسافت دارد
که صوت رعد را استماع نمیکنیم ولی عکس نور برق را مشاهده می‌نماییم غالباً برقها
خود بخود صاعقه بسیار دهند لکن با فشان یا بجنوا رسد فی الفور قطع حبابات می‌نماید
چون بعمارت خود بخود جمیع اسلاک البته مشوش و پریشان کنند و همه اوضاع خانه
را از هم پاشد و چون به درختهای بسیار قوی زنند غالباً شجر را منشق و منقطع
سازند اما برق فحجی به حیوان رسد محترق نماید و آتش در او مشتعل و روشن کند عموماً برق
اکثر اوقات باجسام مرتفعه زنند مانند برج مناره و قلل جبال و اشجار بلند لهذا
واضح معلوم می‌شود که در بلندی قوه الکتریسیتی بسیار باشد لهذا در هوای باران که
هنگام زدن برق است پناه جستن زیر اشجار احتراز نمایند مخصوص درخت
جنگلی که از سایر اشجار زیاده قوه الکتریک دارد و برق را بخود بطور سطح مخافت
جذب نماید و بعضی از اشجار بر خلاف اشجار هادی قوه الکتریک را بخود راه ندهد
نادر اتفاق که برق با اشجار غیر هادی زند دفع خطر برق را برفکر نمایند یک عدد
از یک ستون بلند معدنیت مثل آهن و غیره که نهایت سر ستون بیک نقطه منتهی
شود و آن سر ستون که در نهایت ارتفاع است سیمی بر [illegible] و محکم اند که سیم زنجیر
را هادی گویند و سر دیگر سیم را جاهی که در زیر ستون کنده اند در سیاه و [illegible]

بزمین

بزمین ملاصق شده که ستون مذکور قوه برقیه که قوه الکتریسیتی باشد از سحاب جذب
نموده بهدایت سیم زنجیر بارض رساند

در بیان نار مقدس

نار مقدس عبارت از روشنی است که گاهی از دریا در وقت طوفان و باران و شبهای
بسیار تیره ظاهر کرده بنظر میاید شعله آتش و یا بخار منور اید بر بادبان سفن بسیار
خوب که از نهایت سر و کل کشتی بهوا مرتفع شود و چنین تصور نموده اند که روشنی مذکور
نیز از فعل و عمل ماده الکتریسیتی است

در بیان نار علویه

نار علویه شعله آتشی است که از ماده کانهیدروژن فوسفوریه حاصل شود یعنی
از ماده بخار مولد الماء و مولد النار حاصل گردد که ماده مزبوره از زمین بالاتفاق و مردابها
و از اماکنی که حیوانات و اجزای اعضای حیوانات با نباتات مخلوط شده مانند مزار و ستان و
مزبله صعود کرده متصل متحرک و مضطرب باشد و غالباً بعد از شدت حرارت رو نمای گردد

تصویر نار علویه

برأ اشخاصی که حقیقت نار مذکوره معلوم نیست موجب خیالات باطل و اعتقادات
فاسد و باعث وحشت بیجا شود و اکثر اوقات علت کراهیه مسافرین گردد که چنان
تصور نمایند که آتش مزبور از آبادی نمایان است چون بطرف وی روند از جادهٔ مستقیم
منحرف شوند

در بیان اقسام علویه علامات سماویه که منوراند

فجر شمالی که اکثر در ... شب طرف شمال طالع شود بعلت مذکوره شعاع قطب نیز نامند

تصویر فجر شمالی

در نواحی ممالک کم عرض و غالباً در بلاد نزدیک قطب شمالی مانند شهر
لاپون و نوروج و ایسلاند و سیبر ظاهر و طالع شود بنظر چون قوس منور و نصف
دایره مشتعل الی و چند ساعت هیچ تغییر در شمایل و منظر باشد اطراف قوس مزبور گاهی
با تاریک محیط و در هر ساعت برنگ ظاهر و متلون نمایان میباشد مضیء در وسط آن
جزو اجزای وی متصل مضطرب متحرک با خطوط مفید نوری و سهام مشتعل
نادری که شبیه بلندانهای مشتعل است و کاهی اجزای منور آن در مرکز سماء جا مجتمع
و بهم مضیء و مشتعل خود را چون نصف دایره ظاهر سازد و اجتماع اجزای نورانیه وی را

هیئت

هیئت مذکوره اکلیل فجر شمالی گویند و ملاحظه شده که این علامت سماوی با انقلاب قطبیا
بقوه مقناطیسیه ارضی هست چه طرفیا علاوه قوس منور و آن دایره بجانب قطب جنوبی ممتد
و مرکز اکلیل وی همیشه بطرف امتداد عقربه قطب نما مایل باشد و وقتیکه فجر شمالی طالع گردد
اضطرابات انحرافات در عقربه قطب نما ظاهر و ثابت باشد

تصویر فجر شمالی بطوریکه مسیو هومبولد

در کتاب هیئت خود ذکر نموده و این نوع فجر شمالی را عکس شمس نیز نامیده اند چه در
وسط وی کراتی شبیه بقرص شمس ظاهر شود

مسیو هومبولد نوشته که فجر شمالی را هم چنین که قوه الکتریستیه هست قوه مقناطیسیه
هم هست چنانکه بمقابل قوه مقناطیسیه مع قوه الکتریستیه است چه در زمان آن که برق
موجود شود اضطراب در عقربه قطب نما ظاهر گردد در جانب قطب جنوبی شبیه فجر شمالی
طالع گردد اما نور روشنی و درخشندگی از او دارد و نه وسعت و امتداد دایره وی دو این
هست و در بحر جنوبی در جمیع هوای سطح بحر روشنیهای مختلف با الوان مختلفه غالب
اوقات ظاهر گردد

در بیان قوس قزح

قوس قزح که اهل ولایت بعد از باران ظاهر نماید و بانواع مختلفه نمایان گردد و ملون

بالوان که قوسی سرخ و قوسی نارنجی و زرد و سبز و کبود و نیلی و بنفش باشد و این
علامت ظاهر نگردد مگر در هنگام بارش در وقتیکه سحاب متوسط به باران شده باشد
سحاب مذکور در مقابل شمس واقع شود در روی سحاب مزبور قوس قزح نمودار
شود و پشت قوس مزبور همیشه بجانب شمس گردد غالباً دو قوس دیده شود که قوس اسفل
بسیار روشن و رنگین و قوس اعلا همیشه کمرنگ و دقیق تر باشد و علامت مزبوره
حاصل شود از تقاطع و انعکاس ضوء شمس در قطرات کرویة الشکل سحاب هم
چنین الوان و قوس مزبوره در قطرات و ذرات آبشارها چون انعکاس ضوء شمس در
آنها واقع شود مرئی گردد و از انعکاس نور قمر نیز قوس قزح ظاهر شود اما الوان قوس
قزح قمری بسیار کمرنگ و غیر مرئی و در وقت شب دیده نشده باشد **تصویر هاله و طفاوه**

هاله و طفاوه دایره منوره را گویند که گاهی در دور شمس و نجوم مخصوص دیده گردد قمر نیز
شود و دایره مذکوره در حالتی که هوای ارضی از بخار خفیف مستوره دارد نمودار گردد غالباً

سفید

سفید که گاهی ملون مثل قوس قزح باشد بعضی از حکما قائل گشته اند که علت علامت
مذکوره نیز از انعکاس ضوء است در ذرات بخار در وقتیکه در روی مجرای مستوره داده و بعضی
گفته اند که عکس ضوء است که بر بخار منجمد دقیقیکه مثل یخ رقیق در هوا حادث گشته باشد
وارد شده بر وی نجم مذکور منعکس شود **طفاوة الشمس** گاهی بنظر چنان آید که چند آفتاب
طالع گشته و هر یک از آنها هم بواسطه دایره سفید بسیار وسیعی متصل و بفاصله ارتفاع ضوء شمس
از افق مرتفع باشد و چنان تصور نموده اند که حالت مزبوره بجهت انعکاس قرص شمس است
بر بعضی ابر یا بخار غلیظی که در هوای ارضی حاصل گردد و هاله قمر نیز گاهی چنین اتفاق
افتد لیکن زیاده از دو یا سه قمر نمایان نشود علت مزبوره مانند شمس تصور کرده اند
که عکس ضوء قمر است که بسحاب یا به بخار غلیظی افتاده **در بیان آثار مائیه**
جمیع علامات مائیه از علت بخارات است که بهوای ارضی مخلوط گشته خواه آن آثار رسیده و
خواه کائنه و خواه جامده باشد **شبنم** که ژاله نیز نامند عبارت از
باران بسیار خفیفی است که اکثر اوقات در فصل صیف بعد از غروب آفتاب مترشح
گردد بدون اینکه سحاب بسیار رقیقی هم در سما مشاهده شود در زیادتی قطرات باران بی
سحاب زیاده عجیب نباید دید چرا که امکان دارد که در هوا بخار غلیظ واضح و ظاهر گردد
بخاریکه بوسیله حرارت آفتاب از زمین بر انگیخته شده و بجهت سحاب شدن بسیار چون عزیمت
شود مبرودت در هوای آن شب نباید همان اجزاء بخاری بطور باران شده ساقط گردند و هم چنین
بقطرات بسیاریکه قبل از طلوع آفتاب در زیر نباتات باشد شبنم گویند و علت شبنم
صحیح مثل اینکه اکثر شبنم مذکوره در فصلی واقع شود که هوا چندان گرم نباشد
چون اواخر خریف و اوایل ربیع بعلت طول لیل و سرد گشته هوا منجمد گشته مانند برف و یخ

بسیار قطره مثل سوزن در روی نباتات و اشجار نشیند و بحیم و صقیع موسوم شود و صقیع
بخار بسیار غلیظ را نیز گویند که قبل از آفتاب بسطح زمین خوابیده چیزی که قدری ارتفاع
دارد متعلق گردد مه و چون ایضاً اجزاء بسیار غلیظ را نیز گویند که در هوای معتدل در
جو متراکم گردد و چون اعتدال هوا یکباره برودت هم رساند اجزای مجتمعه مه در بسیار
بلند شوند و بعلت تراکم و تکاثف در هوا احداث برودت وافر نمایند همین اجزاء بسیار
که در صحرا و دریا بعلت تاثیر خورشید مشاهده نماییم مخصوص ماده جمله بخارات ما و علت
صعود آنها حرارت و بجهت رقت و غلظت باسماء مختلفه موسوم گشته مه چون در زیاده
متحول بهوا شود و هوا منجلی گردد بخلاف هوای بسیار گرم شود چرا ارتفاع علت باعث
رفع معلول است و همین اجزاء چون زیاد متراکم و متکاثف شوند و مرتفع گردند سحاب
نامند   **تصویر عکس شخص و غیره در هوا که جسم خیالی نامند**

جمیع اجزاء بعد چون مرتفع گردند و متکاثف شوند سحاب گشته و بعلت وزیدن دو باد
مختلف الجهة یا بجهت بسیار متکاثف در هوا در یک محل باقی ماند و در جبال گاهی بجهت زیاد

تراکم

تراکم نمودن ابر صورت انسان و شجر و غیره در وی ظاهر گردد بعلت تخلخل و حرارت
مفرط گاهی سحاب را حالتی دست دهد که عکس طلوع نماید لهذا عکس خود شخص خارا
و اشجار را بعینه بنظر آید و گاهی خود ابر متشکل باشکال مختلفه شود و اثبات که خبر از جهت
وحشت انداز حمل و غرایب نماید و وحشت کنند و بعضی قسمی از بالات را باسمی موسوم نموده
اند مثل هندی و ژاله و طل و وابل   **برف**   ذرات منجمده و بسیار دقیق
باران است که از سحاب بارد و متشکل باشکال مختلفه و زیاد سفید باشد برف چون
در هوای ساکت بی باد بارد ستاره مانند مسدس الشکل و سر اضلاع وی بسیار تند
و تیز باشکال مختلفه که تاکنون دوازده شکل از وی شمار آمده   **تصویر**

اشکال برف

چون هوای بسیار سرد و متموج باشد ذرات برف بهم متصل گشته اشکال مختلفه بهم رسد و
را احداث نماید ماده برف و باران متحد که ثلج خیابان از مطر منجمد است   **تگرگ**
غالباً در اوایل ربیع الی اواسط صیف بارد تگرگ اتفاق بسیار برف مطر بسیار منجمد بود
تحت اشکال مختلفه و غالباً کروی الشکل و یخ صحیح و سخت و گاهی بزرگ تر از یخ باشد و
بعضی اوقات تگرگ بسیار بزرگ و خورد بارد و عموماً انها نرم تر از یخ باشند و بلاحظات

۲۰ چند تکرار و اعلا اثار الیکتریسیتی نموده اند که دو ابخار و بخار از قوه الیکتریک دانسته اند
و گاهی با باران مخلوط باشد تکرار که نباشد و مدت باریدن وی چند دقیقه باشد تا دو
اتفاق که با ربع ساعت باشد و اکثر با همیشه رعد و تکرار ابتدای شب نمایانده ممکن اند و تا دو

تبیان قابل

سحابیکه حامل تکرار است منظر از سایر ابرها ضخامت و امتداد وی بیشتر اید
چون غالبا هوا از اد سایر سحاب شبیه ترشان دور تا سحاب تکرار غیر محتمل
سرخ و حیله او محدب طی ارتفاع انها کمتر از ترکیب انجماد تکرار چنان معلوم و منصوص
می شود که در هوای ارضی برودت واقع حادث کشته هیئت وی کروی و همین و
نوذوابه می شود در وسط ان مجمع رنگ کاذوری مخرج بعد پرده پرده بسته شده که
پرده های مذکوره شفاف باشند که در وسط مخرج مرکزی وی نمودار شود و گاهی
نیره که مخرج مرکز بر انها پیدا کرد باشد گاهی تکرار باشد

تصویر ظاهر بین تکرار

در بیان ملایم هوایی

اصواتیکه از اجسام مصوته حاصله با سبب
با الاستیکی مسموع شود عموما بعلت اهتزاز هواست و ان محلیکه خالی از هوا ما فیه
باشد صوت متکون نمیکرد چون جسم مصوته را از تلاجزای دقیقه وی متحرک
کشته

کشته کسب صوت بجهت اهتزاز و تموج هوا نماید و هوای مجاور وی اهتزاز نموده هوای
ثانی را که مجاور هوای اولیست متحرک و همچنین هوای ثانی باعث تحریک ثالث و ثالث
رابع را الی هوائیکه مجاور اذن سامع است و شدت حرکت صوت در هوا بجهت
که در هر ثانیه تخمینا هزار و یکصد قدم مسافت را طی نماید و در اب سرعت وی بیشتر باشد
بلندی و اهستگی صوت را علت کمی و زیادی اهتزاز هواست چندانکه اجزای هوا
بیشتر اهتزاز نماید و اعداد امواج ان بیشتر باشد صوت بلندتر مسموع شود
و ان عکس عکس و همچنین بلندی در صوت نیز متعلق بزیادی امواج هواست
اگر و زیاد باده ان الات مصوته را بکمر شیر زنند خواه اوان انها با هم متفق و هم اهنگ
باشند یا مختلف دربی قاعده فرق نمیکند علت بلندی و پستی صوت انها زیادی اهتزاز
و کمی اعداد امواج هواست صوت جرس ما شنیدن که از صدمه بناک بهم رسد از
اهتزاز و موج مختلف هوا که در حین کوفتن بناک بهم مضاف شوند حاصل کردد

صدی عبارت از عکس صوتست که چون بجسم جامد سخت رسد
منعکس کردد بعضی امواج هوا که از اهتزاز وی حاصل شده چون بجسم جامد سخت
رسند بهمان طوریکه ابتدا نموده بودند معاودت نمایند لهذا صوتیکه اول از اهتزاز
هوا موجود کشته بود مشابه ان صوت در مراجعت امواج مذکوره مسموع
کردد چون انکه امواج دریا اکر بجزوی در ساحل خورند بهمان طور و کیفیت که رفته
بود بر کردد و گاهی از شدت حرکت چنان واقع شود که صدا بتکرار مسموع کردد یا
از دو و سه و چهار جهت صوت منعکس شود و از اختلاط اصوات تماشای عجیبی
حاصل اید در غاریکه در شهر (وودستوک) ساخته اند صوت را ده بار تکرار

بپیچد و در غاریکه در شهر صپاهان ساخته اند و موسوم به (سیمونتا) است الی
چهل و نه صدا منعکس گردد و در ضمن از صنعتگاه طبیعی معماران کامل در بعضی گنبدها تعبیه
نمایند که بطور مخصوص صوت منعکس شود

ریاح

باد عبارت از تموج هوا است خواه شدید و خواه خفیف باشد حرکت مذکوره باید مختلف نباشد که آن
خارج از جانب یکجریان نماید باد از جمیع جهات محاذی بالا افق و منتصبا و منحنیا
وزد و بنا خط که جاری شود همان خط نیز راجعت کند و دو باد مختلف الجهة گاه
باشد که بهم مضاف شوند و گاه باشد که با هم تقاطع نمایند و اکثر وقت محیط مستقیم
هیکل و اریکه و کره ارض و حرکت آن باشد و بر حسب جهاتیکه مهب است موسوم به
اسامی مختلف گشته و غیر از جهات اربعه مشرق و مغرب جنوب شمال در وسط جهات
مذکوره بیست و هشت[۲۸] نقطه بجهت مهب ریاح فرض نموده اند و غیر از ریاح معتاد
بی نظم ریاح مستقیم و با نظم هست و اند ریاح مستقیمه بادیکه در بحر محیط همیشه
از جانب مشرق بطرف مغرب و حوالی خط استوا بدون تغییر مهب وزش شمرده اند
و اند ریاح مختلف و ریاح موسم که در بحر محیط هندی وزند نامیده اند که گاه از
مشرق بمغرب و گاه بعکس از مغرب بمشرق جریان نمایند

تصویر جهات

مهب ریاح

و ریاح موسمی ریاحی گویند که هر سال در مدت شش هفته در اوایل ربیع و شش هفته
در خریف وزند بحر عاصف یا ریح البحری بادی گویند که اکثر اوقات روز از جانب
بحر بساحل وزد و ریح البری بادی که غالبا شبها از جانب ساحل بطرف بحر وزند علت
وزیدن ریاح علی الظاهر انکسار و تغییر کثافت و غلظت جهت هوای ارضی
در یک جانب بجهت حرارت شمس است که غیر مساوی بکره ارض تابد و همین علت
مذکوره موجب تکاثف و تراکم سحاب و تحویل آن به باران و برخاستن طوفان
و مشتعل گشتن بعضی از علایم سماویات و قوه جاذبه کره شمس و کره قمر و حرکت کره
ارض و اینها علت و سبب وزیدن ریاح دانسته اند اضعف ریاح در هر دقیقه قریب
نود[۹۰] قدم و اقوای وی که طوفان باشد در هر دقیقه قریب هشت هزار و یکصد[۸۱۰۰] قدم
مسافت را طی نماید و ریاح معتدله اکثر اوقات در هر دقیقه سیصد[۳۰۰] قدم حرکت
کنند که در هر ساعت مسافت دوازده[۱۲] فرسخ و نصفی باشد ریاح اندرون فواید
در تربیت نباتات و اعتدال و تصفیه هوا و تقویت روح حیوانی و تصحیح مزاج انسان
و ترویج روح باشد گاهی ریاح را منافع بیشمار مثل شکستن سورت سرما و معتدل
نمودن شدت گرما و آبستن کردن نباتات و اشجار بعلت نقل نمودن گرد از هادی
انواع ریاحین و اشجار و پاره[illegible] و تحویل کردن تخم و بذر و صغیر نباتات را
از محلی بمحل دیگر و پراکندن انها در زمین جدب و غیر خصب و ارسال ابخره باران و [illegible]
بجو و بسواحل بمیانی بلاد خشک و منطقه های حاره و پریشان نمودن ابخره متعفنه
و مواد هوای ما بین با اطراف و تصفیه هوا از مواد مهلکه باشد و گاهی مضر گردد که
امراض مسریه نماید و از شدت سرما [illegible] حرارت مخرب مسافر [illegible] نماید

ونیز و سیم دو فصل زمستان و صیف و هوا را از برف کنده و اشجار را منجمد و از اصل و بنا
از زمین بر اندازد و باعث بلند شدن مسافرین بحر و ارتفاع امواج و طوفان و موجب غرق
سفاین گردد

تصویر طوفان و غرق شدن کشتی

طوفان شدید اکثر اوقات در وقت دایره انقلاب که حبابات از علامات است
و حکم باشد میشود و با انواع مختلفه ابتدا اما باید که گاهی در فصل جبال ابر خفیفی بشدت تیره
رنگ و اختیار طوفان بملاحظه کند و گاهی در هوا ساکت و روشن الا جو بر کوه مجتمع
باد و شعله آتش بحسب آنها ابا آن و شدید رسید طوفان نماید و غالبا طوفان بعلت
وزیدن دو باد مختلف الجهة اتفاق افتد چون شروع بطوفان شود هوا بشدت
غلیظ و رزین گشته و رفته رفته تیره گردد و باد دیگر نیز ساکت و سکوت در همه
اجسام مستمر و بعد ناگاه سکوت هوا منکسر با صوت هائل رعد که از مسافت بعیده
مسموع شود و گردد و برقی پی در پی متصل و ملتهب آید که یکباره بریاح عاصفه و شدید
مختلف الجهات وزیدن گیرد و اصوات مهیب از تموج و غلیان بحر مسموع و بر دریا
ریاح اصوات مختلفه و هائله اشجار و نباتات جنگلی علاوه گشته و باران بشدت
شروع

شروع بریزش کند و سیل امواج با ارتفاع جبال شامخه متعاقب رسد و مناره
انهار و بحر بدرجه اعلی مرتفع و از نهایت اوج امواج یکمرتبه و بحضیض تحت نظر
چنان آید که گاهی کشتی بقله جبل مرتفع و ناگاه بقعر پرتگاه عمیقی منهدم گردد و به
سرعت شهاب بسیر سحاب و در صعود و نزول آید و مصادمه ریاح مختلفه و
نهایت تهور عد اطراف دایره ظاهر و کشتی حیات مسافرین یکدم آب ممات غرق گردد

تصویر طوفان

باعث حرکت علامت رنجور شده زلزله زمین و نه حرکت طبیعی مثبت است بل علت
طوفان شکستن اعتدال هوا یکمرتبه و تغییر کیفیات وی و هرج و مرج شدن نظم
طبیعت است طوفانی که بتاریخ هزار و هشتصد و بیست و چهار (۱۸۲۴) مسیحی در نواحی شهر
... و جریده واقع و موجب غرق بطریق کشتیها معلوم نمود که نواحی
بلاد معتدله شرقی چه قدر ایمن و آسوده از وحشت چنین بلیه هائله هستند

گردباد خطرناک و مهیب‌تر از طوفانات بریه و بحریه دارد که علامات

مذکوره در ... با و صحرا واقع شود بحریه و با طوفان نیز نامند اما گردباد بریه عبارت

از گردیدن هواست بدور خود در نهایت سرعت ستون ابیات مرتفع را مانند که متصل

به سرعت تمام بگرد خود در گردش باشد و از زمین گرد و باد گرد و غبار بجلد و حصر بر انگیزد

در حین حرکت هرچه در سر راه آن باشد از زمین کنده بلند نماید اشجار قوی را از ریشه

برآورده و به هوا مرتفع نموده بعید افکند و اگر بعمارتی خورد آن بنیان خراب و به هوا برد و هر

جسمی را که مصادف شود بمیان خود جذب نموده همراه گرداند و مسافت بعیده با

خود برد هر کسی ... مذکوره دچار شود طوفان نوح و ... شدن بلاد قوم

لوط علیها السلام در نظر وی حقیر و خوار نماید   تصویر گردباد بریه

و گردباد بحریه عموماً در ایام [illegible] و ... از سطح بحر بگردش و آب در غلیان آمده مانند

ستونها و ... مرتفع گشته و ... بسحاب ... ابرها مجاور فوق الراس ...

بسرعت باد و ... حرکت نماید ستونهای مجوف مخروطی را مانند که معکوس شده

باشد و این ستون ... که از بحر ... شود از سیصد قدم الی پانصد قدم

ارتفاع داده و متصل بگرد خود بسرعت تمام در گردش ... حرکت چندان

نباشد

نباشد و هر جسمی برسد بخود جذب نموده با خود برده و حرکت وی بخط مستقیم نه

باشد غالباً معوج حرکت کند و چون گردباد بحریه واقع شود ابداً ... باد محسوس

نگردد بعد ... که در سر راه وی واقع گردد اول شراع کشتی را در ... و ... مرا

معکوس و بعد خود ... بلع نموده در تحت دریا ... مستور و غرق سازد علامات

علامات مذکوره در باد بی نظر ... ریاح مختلف الجهة ابد وی قوة البکر ...

و از احوالات وی دخل تام و تصرف ما لا کلام باشد چه در ... گردباد ...

در ... مشاهده شاید و بعد از تمام شدن وی تکرار ... مجرای آن ... گردد

صحابی علامات مذکوره در بحر ... باشد که ما فوق وی مستور شود چون ...

بیابان علامت گردباد را مشاهده نمایند تا ممکن است فرار کنند اگر فرار ممکن نباشد

باید اخذ توپ ... کاه باشد از ... متفرق کنند

تصویر گردباد بحریه

از طوفان خلاصی ممکن است زیرا اگر طوفان غالباً در تحت خط استوا و در محل گرم ...

... باشد واقع گردد اما از گردباد بحریه فرار ممتعذر است چون گردباد همیشه در ... محیط

که آثار آبادی و بنگاه ثابت واقع شود در بحر چین و ژاپون لی از سیاحان بحار پیش از این

علامت هایی ظاهر کرده

باب دویم در بیان تفصیل احوالات دنیا قبل از طوفان نوح علیه السلام

اگرچه نجوم سماوات و کرات بیحد و حصر و بی مر عاقلرا طریقی حق و سبیل محقق بمعرفت
کردگار بی زوال و فاعل ذو الجلال و مستغنی از دلیل دیگر است اما اگر حکیم کامل و دانشور
عاقل بمعنی تامل و تفکر در هیئت و کیفیت و عجایب غرایب کره ارض که اصغر نجوم و محل
بنی نوع بشر است نماید هنوز توسن خوش خرام بینش گرم جولان نگشته و اشهب رفت
رفتار دانش فرسخی از فراسخ این دشت بی نهایت نه پیموده و عندلیب خوش الحان قوه
ناطقه ورقی از اوراق گل گلزار این مرغزار نخوانده و عقاب تیز پرواز متفکره وکری از
اوکار و صخره از صخور این جبال شامخه ذاشمین نساخته بمضمون برگ درختان سبز
در نظر هوشیار • هر ورقی دفتریست معرفت کردگار • و بمفاد کنت کنزا مخفیا فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف و بمصداق ما رایت شیئا الا و رایت الله قبله و بعده
و معه انوار آثار قادر متعال لیکن تو افکن در وجه هیولای لبیب رنجبان نهادن انوار
معرفت حکیم ذو الجلال چون آئینه روضه کالبد مخفی و ادیب کرده در علم هیئت نجوم
و کیفیت حرکات بانظام آنها اگر واجب باشد معرفت عجایب کره ارض او جبت

طوفان

نوح علی نبینا و آله و علیه السلام از انفراد بکرات کتب معتبر
سماوی مستفاد میگردد که بعد از هبوط حضرت آدم علیه السلام بنابقرب حضرت
نوح علیه السلام از بلیه عامه باعث غرق جمیع کره ارض شد لهذا تغییر و تبدیل بسیار
و انقلابات بی پایان در اوضاع توده غبراء واقع گردیده نظر هر شخص از هر کیفیت و شرایط زمین

دفتر

و قشر طبیعی وی از هم پاشیده چنانکه اکثری از بحور بیابان و بعکس وادی قعر و شطاط بحر
بی پایان گشته چه در اکثر نواحی کره ارض که الحال صحرا و جبال اند علائم بحر در آنها مشاهده
میگردد معلوم میشود که سابق محل این بوده بحر بوده خواه در طوفان منقلب گشته یا ما قبل آنها
قبل از نوع بشر باشد و در قلل بعضی از جبال بسیار مرتفع استخوان حیوانات بحریه که بجز در بحر جای
دیگر نمیشود مثل صدف و گوش ماهی و غیره بکثرت یافت میشود و در بعضی از نواحی محل دریا
بوضوح دیده میگردد پس هر صاحب نظر بی دلیل واضح میداند که لا بد انقلاب کره ارض یا
گوشماهی ها که در قلل جبال و قعر معادن یافته اند بجز در آب شیرین بحر بعد در جای دیگر
نگشته و بعضی از اعضا حیوانات بحری چنانکه در زمین خاص سواحل بحر دیده میشود همچنان که
در بعضی از تلال جبال نیز کرده و بعینها میکرده الحال معلوم گشته سطح بحر در مدت تمامی چندان
ارتفاع نمیشود که معتنا بها باشد در بعض تجربه و قیاس معلوم کرده که این حال ارتفاع سطح بحر که قلل
جبال را سیده بحر در زمان طوفان نبوده چرا که ارتفاع بحر بحدی رسد که قلل جبال را مستور دارد
بایستی بطریق عادی جمیع اراضی کره ارض را غرق نموده باشد

تصویر گوش ماهیکه قبل از طوفان بوده و حال در قلل جبال یافته شده

ارض متحجره بعضی از اجزاء صدف
که قبل از اتحاد انها از هم توان داد
تا امروز ماند و ظاهر انقیض جمع و کیفیا
انها با علت حرکت و وضع طبیعی کره

ارض واقست که در مدت متمادیه در قرونیکه احکام آنها نتوان نمود هر یك از اجزای خود
را بکیفیت و صورتی ترتیب نموده **کرهٔ زمین** مرکب از احجار خواه نادره مثل
سنك چقماق و در و پیشم باشند و خواه مانند سنك آهك و گچ و احجاری که مثل صفا اند
و صخور نرم دیگر که در مدت متمادیه قرون و از منهٔ متطاوله منجر گشته اند بعضی هر قسم از
اقسام احجار در قرنی از قرون متقدمه کرهٔ ارض منجر شده اند و بعلت حالات و کیفیات
آنها سه قرن تصور نموده اند **قرن اول** مرکب از تراب اصلی که محیط
بر جمیع کرهٔ ارض بوده و همه کره عبارت از مادهٔ سیال ناریه که جمیع اجزای آن از شدت
حرارت مذاب مفید بوده و این مادهٔ مذابه بر فوق کرهٔ ارض قشر غلیظی است و در جمیع کره قشر
مذکور مستقر بوده و حالا اکثر جاها کرهٔ ارض از قشر مزبور یافت میشود که مرکب از بلورات که
از انواع یك هستند و از اجزای جوهر مائیه و کثافت ارضیه که این جوهر بلوری صاف را
مقدم از جمیع اعضای ترکیب یافته کرهٔ ارض تصور نموده اند یعنی جوهر بلوری در قرن اول قشر
از ترکیب سایر اجزای مرکبهٔ ارض ترکیب یافته و این قشر مذکور بنا بر حسب ترکیب و کیفیت
به مرتبه تقسیم نموده اند که سه پرده فوق هم باشد **پرده اول** که در بعضی جا
همین قشر مذکور شمرده اند معدن دنیا خوب است که در وی معادن مختلفه زیاد یافت
میشود مانند فلزات و طلق ابیض و احمر و غیره **پردهٔ دوم** از قشر کرهٔ ارض عبارت
از قلهٔ تراب است که از آن نقوش بحریان نماء دهند و این جزو ارضیه در همه جای کره موجود
و ترابیکه حال در سطح زمین مرئی است فوق گلی یا ترابیکه در تحت تربه یافت میشود دارد
و تراب اصلی قدیم را بدو نوع قسمت نموده اند **مرتبهٔ اول** ترابیست که مخلوط
با احجار دیگر و گلی و احجار سیاه و غیره است و تراب مذکور اول این عضو از اعضای دهگانه پرده

دوم قشر است **مرتبهٔ دوم** مرکب

تصویر اقسام تراب اصلی و طبقات وی

از احجار سیاه و احجار دیگر با آهك و گچ و
مثال آنها اخرای سوده میباشد **مرتبهٔ سیم**
مرکب است از احجار مختلفه بخصوص سرخ
رنك **مرتبهٔ چهارم** مخلوط بعضی نفت
که مشتعل کرده از حجر الفحم یعنی زغال
سنگی نامند و این معدن در قسمت
اعلای مرتبهٔ چهارم باشد اما قسمت
اسفل وی مرکب از سنك آهك و گچ
بد و کثیف و نفطی است و معدن
حجر الفحم از معادن دنیا انفع و خوب
دنیا است **مرتبهٔ پنجم** مرکب از سنك آهك و گچ که در آنها از قسم دوم حشرات
بحری و مرده گشته **مرتبهٔ ششم** مرکب است از سه جنس مختلف که عبارات از احجار
سخت ملون و احجار گچ و آهك که در آنها حشرات صدف شبیه بکوشهٔ ماهی و صدف یافت
میشود و احجار گچ و آهك بلون خالص باشد **مرتبهٔ هفتم** مرکب از فضلات
و تختهای منجره که فقرات کروی الشکل حجر الجبس اند و معدن آهن که ذره ذره مخلوط
وی است میباشد **مرتبهٔ هشتم** مرکب از خاك نباتی شهری است **مرتبهٔ نهم**
مخلوط بحشرات نباد در بار سلسله دنیا مانند که فوق وی خاك نباتی شهری و مخازن
ریك خالص و در وسط حشرات اعضای لحمی و صدفیه بکثرت و وفور باشد

تصویر حشرات لجی و صدفی که از تحت الثری یافت میشود

مرتبهٔ دهم شبه خاک

عمق قرن اخر است **پردهٔ سیم** از
قشر مذکوره معادن و معادن حاصل
میشوند از حرارت نار یکه در کون کرهٔ
ارض هست که از حرارت نار مزبوره
معادن آب گشته از تمام کرهٔ زمین
فوران نموده در اکثر جاها ظاهر گشته
همه قطعات کرهٔ ارض را اکنده کرده اکثر معادن با حجار قرن اول شبیه‌اند و بی ترکیب معادن
در همان زمان و قرون میشود چه علت ترکیب معادن و کثافات ترتیب آنها بعهدهٔ نار ارضی
است که در همه زمان موجود باشد و معادن را به چهار قسم منقسم نموده اند

قسم اول عبارت از احجار معدنیه هستند که مرکب از معادن مختلفه
فلزات اند و این معادن در شکافهای جبال و در نواحی که کوهستان زیاد باشد و
مرکب از احجار یکه از کثرت حرارت بیاض گشته اند و جبالیکه حامل این قسم معادن هستند
عموماً زیاد مرتفع و بلند و را اشکال باشند **قسم دوم** معادن احجار رسوبی اند
در اراضی که احجار مختلفه رسوبیه باشد یافت میشود **قسم سیم** معادن اقسام مرمر است
که سفید و سرخ و سبز و سیاه و کبود باشد غالباً در ولکانهای خاموش شده که قدیم ولکان
بوده و حالا آتش آنها فرو نشسته و در جاهائیکه بالفعل ولکان اند یافت میشود
قسم چهارم مواد است که از جبال آتش فشان بعلت حرارت نار ولکانها ملتهب

گشته

گشته سیلان نمایند و ولکان عبارت از جبال آتش فشان است که متصل شعله نار از آنها بلند
گردد و همچنین تراب را به دو قسم منقسم نموده اند که عبارت از تراب جبلی و قدیم یعنی ترابیکه در
قرن اول و قرن ثانی بوده و تراب متأخر و متغیر یعنی ترابیکه در قرن ثالث است که همین زمان
ما باشد از نباتات و حیوانات قدیم انجماد زیر زمین یافته اند با اصطلاح فرانسه فوسیل
نامند و همچنین جمیع اجزای کرهٔ ارض که در قرن اول و ثانی بوده از قبیل احجار و نباتات و
حیوانات و معادن و غیرها فوسیل گویند لهذا اقسام احجار و نباتات و ریاحین و ازهار و
حبوبات و میوه‌جات و حیوانات خواه از جنس وحوش یا طیور یا هوام و حشرات یا عضوی
و لجی یا حشرات صدفیه باشند و همچنین از اقسام وحوشیکه صاحب ثدی اند از تحت الارض
خواه متحجر و خواه غیر متحجر بکثرت از نوع قرن اول و ثانی که حالا نسل آنها بالمره از کرهٔ ارض
منقرض گشته یافته اند اما اقسام فوسیل بعضی انسان قرون اوایل تا اکنون یافت نشده
اگر اعضای انسان را از تحت الثری متحجر یا غیر متحجر یافته باشند از جنس انسان قرن ثالث یعنی
که قرن ثالث باشد بوده غیر از نمودن تواریخ قرن اول و ثانی و یافت نشدن جنس بنی
نوع بشر فوسیل از تحت الثری معلوم میشود که نوع انسان بعد از همه طبقات اسفل
خود مسکون و از زمین موجود ذی روح است که قدم بعرصه کرهٔ ارض نهاده اگرچه محققین
مذکوره اکثر بعد بس علمای انز مکشوفات اسرار کرهٔ ارض محقق نموده اند مشکل است تطبیق
نموده با تاریخ خلقت کرهٔ ارض و تکوین سایر مخلوقات که از کتب مقدسه استنباط میشود
مترجم کتاب الجرابیم عرض میکند بخلاف آنچه صاحب کتاب تحقیق نموده از احادیث و آیات
اسلامیه که مخبر و مفسر خلقت کرهٔ ارض و ایجاد حضرت ابو البشر علیه السلام و هبوط آن
حضرت بکرهٔ ارض است معلوم میشود که کمال مطابقت با مکشوفات اسرار ارضیه دارد چه

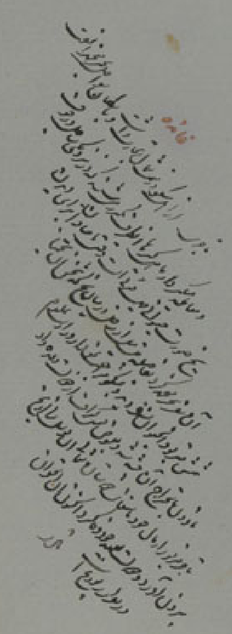
از احادیث واخبار آنچه مستفاد میگردد قبل از هبوط حضرت ابو البشر مخلوقات مختلفه
از قبیل وحوش وطایفهٔ جان وغیره در کرهٔ ارض بوده ترجمه کتابها از فرنگ که از علم تفتیش
طبقات کرهٔ ارض مکشوف میشود انواع واجناس مخلوقات ذی روح از آنچه بمرور ایام از دنیا
بیرون رفته و باندازه ومقیاسیکه طبقات کرهٔ ارض را تفتیش مینمایند در تراب اصلی فوسیل قرن
اول و ثانی جنس ذی روح رفته رفته بیشتر و بکثرت یافت میشود مشخص میگردد که نوع ذی
روح بتدریج در کرهٔ ارض متکون گشته اند

تصویر عقرب فوسیل

چه در تراب اصلی فوسیل طبقهٔ اول هیچ جرم ذی روح یافت نمیشود بعد بمرور تدریج قرار
و رفته رفته نباتات و بعد اقسام حیوانات بترتیب طبقات آنها مکشوف گردد توضیح اینکه
که تراب فوسیل قرن اول مرتبهٔ ابتدا مرتبهٔ ذی روح نبوده بعد بمرور قوهٔ نامیه و روح حیوانیه
و قوهٔ ناطقه و روح انسانیه حادث گشته

تصویر یکنوع نباتات فوسیل

علی هذا در تراب فوسیل قرن اول جنس اعضای هیچ جرم ذی روح یافت نمیشود و از تحت الثری
در خاک فوسیل قرن ثانی از قسم نباتات و حشرات صدف و حیوانات لجی و اعضای بی
پیدا میشود که نسل آنها حال بالمره منقرض و از کرهٔ ارض مفقود گشته و در طبقات اعلای
تراب فوسیل قرن ثالث ماهی و هوام و حشرات و حیواناتیکه صاحب ثدی اند بری و بحری
یافته اند مخفی نماناد که جمیع اقسام وحوش و ذوات الثدی که حالا معروفست بعینه از تحت الثری
از تراب فوسیل یافت نشده بلکه شبیه بآنها و بعضاً دون بعض بخصوص حوشیکه زیاده شبیه
و متعلق بانسان اند مثل میمون و نسناس بالکلیه غیر مرئی و ناپیداست و وحوش و
طیور و حشرات و نباتاتیکه در تراب فوسیل دیده میشود شبیه بانواع قرن ثالث و ثانی بحری
هستند نه اینکه بالمره مثل آنها بخصوص در ضخامت و عظم جثه که فرق کلی دارند از جمله
جمجمهٔ عظام فیل فوسیل تمام پیدا شده که تا کنون بدون تغیر محفوظ مانده و اقسام عظام که
در خاک سیبری قطعه قطعه پیدا میشود اغرب و اعجب اقسام عظام میت که از طرف ولایات
تاتار قطعه قطعه جثه و انواع عظام که از نواحی چین یافته اند اغلب شبیه هوام و حشرات
اند و عظام حوتیکه بمنزله جسم و انواع آنها در این ایام مفقود الاثر است در تراب فوسیل



از تحت الثری بیرون یافته شده از جمله آن دو صورت زمان که حال نیز معروفست و ما دیده ایم
که الساعه در تماشاخانه پطربورغ در سه عدد عظام تمام جسد حیوان مذکور موجود
و بجهت تماشا محفوظ داشته اند و جسد این حیوان در هیکل اول بعینه مستوی آدم که از جمله
مشاهیر طبیعیون است و بجهت اینکه ایلچی چاپار به سمت بحر منجمد بود مکشوف گشته که در هنگام
مراجعت از زمان یکی از تجار روسیه شنید که در بحر منجمد قریب به بقاع لیاس جسد حیوانی
بیابانی بی هیکل و بجز بیخ دیده بود مستوی آدم سابق الذکر همت با ستکشاف آن
حیوان در هیکل گماشته مرافقت یکی از اهل یکهایکه در آن نواحی ساکن بوده اند متوجه بیان
آن بوده شد بعد از مخاطرات بسیار و زحمات بسیار بمقصد رسیده عظام حیوان مذکور را
با مشقات زیاد به پطربورغ حمل و نقل نموده در شهر مزبور عظام تمام جسد را با
هم متصل و در تماشاخانه منصوب ساخت و این حیوان اغلب عظیم الجثه بنظر شبیه با فیل
لیکن هیکل هندوستان الحال در عظم جثه چند مقابل فیل است و وزن عظام جسد آنها
از هشتصد الی هزار رطل باشد و دو دندان شبیه بدندان فیل لیکن ... بر آمده
ولی بسیار منحنی و طول هر یک از دندانها ... قدم طول دندانها که ... شده
است عقل از مشاهده چنین هیئت مهیب هیولای غریب متعجب بوجود بودن
با او خود ... انکار ...

تصویر ماموثهایکه در تماشاخانه پطربورغ اند

در اوایل سال ۱۸۳۰ هزار و هشتصد و سی مسیحی کله یکی از این ماموثها را یافته کرده
اطبای روسیه ... بعلم تناسب چون قبت این سر را دیده ... با جثه وی ...
عریض ... از کتف ... باشد سبحان الخالق الفاعل ... عظام حیوان
مذکوره و بعضی از نواحی انگلیس ... پیدا شده و هم چنین در ... سیبریه ... دندان
دندان و بعضی از عظام آنها را یافته اند اما تمام عظام جسد آنها که در بعضی جا مستور
لحم و جلد و مو بوده ... مجهول مانده ... هیکل این حیوان غریب ...
عجیب ... یکی از ... اما تمام جسد ... مثل ...
و عظام ذنب وی مانند ... شهر است

تصویر عظام تمام جسد ماموث بابکعدد دس وبی

ماستدونت باصطلاح فرانسه بحیواناتیکه حال نسل انها از کرهٔ ارض منقرض کشته وعظام
جسد انهارا از تحت الثری در تراب فوسیل یافته اند کویند وغالبا عظام ماستدونت
در تراب فوسیل قرن ثالثه در رسیل بعد از امدن سیل زیاد پیدا شود وعظام ماستدونت
مختلفة الشکل دنیا یافت شده وصورت اصلی انها هنوز بتحقیق معلوم نکشته یا عظام
تمام جسد انها کنون یافت نشده یا اکثر عظام بعلت پوسیدگی از هیئت اصلی خارج کشته
واز این قسم عظام حیوانات فوسیل در انکلیس وفرانسه وسیبریا دیده اند بخصوص
در بحر منجمد در جوف یخ با کوشت وپوست وپشم مرده کشته وهم چنین عظام ماستدونت نیکه
شبیه بکرکدن ومنقرض النسل است یافته شده مغازیوم) حیوانیست هم قد فیل که
عظام بدن انهارا در امریکا بخصوص در نواحی (پاراقای) از جوف تراب فوسیل یافته
اند بنظر از جنس حیوانات بیاستان میباید ما کو یا متوسط ما بین وحوش والقندی
بی دندان ویا بدندان باشد که مانند هر چیز تغذی نماید توضیح انکه حیوانات ذوالقدمی
بر دو قسم اند برخی با دندان هستند که تغذی از نباتات وغیره نمایند بعضی دیکر مانند
طیور بی دندان اند که تغذی از حشرات وهوام نمایند بعضی بدون استعانت دندان بلع

کنند

کنند مغازیوم در هیئت وصورت مشابه بجنس حشرات فوسیل است وشباهت کلی
بمیلودون دارد ومیلودون از مغازیوم بزرکتر است ولی در صورت شبیه اوست از
متیاریکهای شهر پالرما که در امریقای جنوبیست ویک عدد عظام تمام جسد وی که نه قدم
طول اوست یافته شده کویا مغازیوم ومیلودون از یک جنس باشند وتغذی از نباتات وی
حشرات نمایند از ترکیب اعضای وی میتوان حکم نمود که قوت زیاد داشته از هیئت دست وی
بان نوع معلوم میشود که درختهای دنیا را قوی با قدرت شکستن واز اصل کندن داشته
والله اعلم بحقایق الامور دینوتریوم حیوانیست بغایت مهیب در جثه وقوت دنیا جسیم
وقوی تر از فیل واین سبع مفترس فوسیل است فیل خرطوم دارد ودر فک اسفل وی دو دندان
قوی ومنحنی بطرف عقب ودو نوک دندانهای انها بجانب سفلی ممتد وانچه معلوم میشود
حیوان مذکور تغذی از نباتات می نمود ودر کنار ابها باطراف انها مسکن میکرده وتا کنون
شش یا هفت قسم از این سبع مهیب یافته اند که قسمی از انها از پا تا سر ده طول وده قدم ارتفاع قامت
است وعظام جسد انهارا در نواحی شهر پاریس ودر اطراف بلاد ومنبع ودر صحرای پیرینه
ودر ولایت یوده ولی بکثرت یافته اند از این قرار میتوان حدس زد که مدتی قبل از انکه جنس
بنی نوع بشر در جمیع قطعات دنیا مسکن نموده دینوتریوم بوفور بوده بلکه اکثر ممالک بوده اند یا البوثر
یوم حیوانیست شبیه به دینوتریوم ولی انواع کوچکتر وخرطوم زیاد قصیر داشته با اقسام
مختلفه عظام جسد انهارا در نواحی فرانسه ودر افریقای الشمالی یافته اند که جسم تر انها بزرکتر
از اسب نبشتند ومعتدل الجثه انها بقامت وهیئت بخوک شبیه قطع الخاصه انها بخوک نیفند
وبعضی که دنیا صغیر الجثه هستند به بزرکی بزغاله باشند تنها عظام وحوش ذوالثدی
فوسیل یافت نشده بل عظام طیور وقورباغه بکل فوسیل نیز یافته اند که از انجمله دینورنیس است

که طول قامت این طیر شانزده وشبیه بلک لک وهم چنین از اقسام حیواناتیکه باشکوه

مشهور نباشد بری و بحری واز انواع هوام وحشرات نیز یافت شده که از انجمله این نوع

است که طول جسد این هوام دو پهنتا نه بست وچهار الی سی قدم میشود وعظام بعض

این قسم هوام سبع سیرت را در نواحی ولایت نکلین ونحو انسا یافته اند وهم چنین در

تنها عظام هوام وحشرات قدیم فوسیل که تاکنون یافته اند عظام بدن اقسام هوائیست

که هم صاحب اصابع وهم صاحب بال وپر هستند واز این جنس هوام قسمیکه تا دو غریب است

تصویر جمعیت حیوانات قدیم فوسیل وصورت طیر دیو پیکر وهوامیکه شبیه بخفاش است

حیوانیست بهیئت خفاش که از ترکیب تناسب اعضا وبال وپر وی معلوم میشود که زیاده از

پر بوده اغربانکه دو اصبع دوم او عضوی مانند اصبع باید ها بلند بطرف فوق ممتد و

طول

طول العضو ومقابل طول جسد اوست وطول جسد وی شش قدم میشود

تصویر هوامیکه شبیه بخفاش است

باب ستم

در بیان احوالات وغرایب قرن ثالث که عبارت از

زمان حدوث بنی نوع بشر در کره ارض است که این قرن را تاریخ تحقیق نیکو نمایند علمای ریاضی

وطبیعی همت خود را بجهة تمام معروف بدرک ترکیب اصلی کره ارض داشته اند واز اسرار ارضی یعنی

علم هیئت وشکل وحالات سطح وی وعلت حرکت وفصل وعدد وجوی وبعضی از تواریخ

مدتها از ذهب بتحقیق نیافته اند ودر سر علم تفتیش اجزای ارضی چنین معلوم میشود که

طبقات قشر کره ارض که پرده پرده فوق هستند بواسطه مذاب بودن اول با هم متحد بوده بعضی

بظن وقیاس علمی چنین داده اند که اول واصل کره ارض مذاب شعله وجمیع اجزای وی با هم

متفق بوده چه در جمیع نواحی مختلفه چون اجزای مختلفه ارض را حل نمایند با وجود تغیر صورت

بالکلیه مطابق وبهم مربوط ومتعلق یابند وهم چنین صورت وکیفیت اجزای ترابیه را

در همه جای کره ارض متشابه هم بینند واز این اتفاق وارتباط اهل حکمت بصیرت علم حاصل

نموده اند که باید اصل واول توده غبار مطبوع ومنعقد باین کیفیت وطبیعت جمیع اجزای

وی صرف باین حالت وصورت بوده باشد تفتیش قول قرین یعنی یافتن وطبقات

را بالفعل باقی بودن آتش در کمون کرهٔ ارض و خروج آن از فوهٔ لکانهای نابدید اهل علم زمین فهم
مدعی هستند بر اینکه چون بواسطهٔ بیری مثلا اگر بکرهٔ ارض فرو روند بجائی رسند که تا آ
کرهٔ آتش و بجهت حدت حرارت نار بعد انجا باشد که هر فلز صعب و هر جسمی از حجر و غیره بمحض
ورود بانجا محترق و مذاب شود حقیقتاً بحجر و غیرها مشاهده میشود چون سر بزیر فرو
روند حالت اعتدال ترمومتر یعنی میزان الهوا رفته رفته متغیر گردد و در هر فصلی از فصول
باشد چون داخل زیر شوند باندازه که بیشتر روند میزان الهوا متغیر و در هر یکصد قدم
یک درجه ترقی کند و اگر ملاحظت در فرو رفتن نمایند هم چنین در یکصد قدم یا نود قدم
یک درجه میزان الهوا ترفع کرده و ازین قرار اگر مثلاً نیم فرسخ بقعر زمین فرو روند بحد غلیان
آب رسد که آب در آنجا بجوش آید چون بیست فرسخ یا سی فرسخ فرو روند حرارت انجا باید
بحدی حدت و شدت داشته باشد که هر جسمی بانجا رسد فی الفور محترق و مذاب شود
از این کیفیت بثبوت پیوندد و بعد صاحبی بعرض قطع حاصل شود که مرکز و وسط کرهٔ
ارض بالفعل مادهٔ آتشناکی و ملتهب و علت خروج نار از دهن لکانها و سبب زلزلهای کوه
معدنیه کرده بعضی امکنهٔ حادثه واضح و مبرهن شود و معلوم گردد که اول همه کرهٔ ارض
مذاب بوده و بعد بجهت تاثیر برودت هوا در سطحهای مذابه کم کم قشری روی کره بسته
شده بعد بمرور قشر مزبور غلیظ و ضخیم گشته تا اکنون که باین حد رسید بنده عرض می
کنم می توان قول ملکی را خلقت بنی جان و شیاطین که از نار بوده بمفاد این کریمه
و خلق الجان من نار تطبیق نمود که آنها در قرن اول در بنای آتش کرهٔ ارض مسکون و
متمدن بوده از نار و در نار بوده اند و نیز بقیاس قاعدهٔ باید ملتها بعد از آنکه آتش کون
کرهٔ ارض بالمره سرد و خاموش شود آیا در آنزمان کرهٔ ارض را چه حالت دست دهد والله

اعلم

اعلم

در بیان لکان

جمیع دهنه که از سطح زمین باز شود و مانند بیر منشق و دهن بگشاید و از وی بخار آتش
یا دخان یا ریاح آتشناک با مواد یکه مذاب بخار باشند بیرون آید لکان نامند بخصوص
جبالیکه آتش فشان باشند مثل جبال ویزوم و اکلا و اتنا و غیرها همیشه جبال لکان
لکانها مخروطی مقطوع الراس مانند قند که کله آن را مقطوع نموده باشند یا سلسله
جبال دیگر یا چند جبل و لکانهای صغیر هم متصل که اطراف جبل لکان کبیر را احاطه کرده اند
و بالای دهنه مثل دهن بیر مجوف گود خواه فراخ و وسیع و خواه تنگ باشند در قله مخروطی جبل
دهن گشوده که از آنهم لکان گویند ظاهراً فم مزبور آتش و مواد نار بخارج شود از فم جمیع ولکانها
آتش بیرون نیاید گاه باشد که آب جوشان فوران نماید مثل لکان گیزر که در جزیره
ایسلاند واقع است و از بعضی دیگر گل گوگرد منتفع و از بعضی که از قابل الالتهاب باید کرد

تصویر لکان آتشبار ایسلاند

تصویر ولکان مسمی به آتش فشان ایسلاند

قدمای معتقد اینکه علت اشتعال و افشاندن مواد ناریه و محترقه جبال و لکانها آن داشتن
معادن کوگرد یا حجر الفحم یا زفت و نفط و سایر مواد دیگر که قابل اشتعال باشند بوده اما
حال متأخرین بر این‌اند و سبب اشتعال جبال ولکانها و علت زلزله را حرارت تشکیل جزو جبال
هنا منفصل متأثر نار مرکزیه کره ارض است که صدمات مختلف قشر کره ارض باعث حرکت و زلزله
و بعضی اماکن کره شده چون مواد ارضیه بجهت نار مرکزیه مذاب گشته مخلوط به بخار شوند و قوت نموده
قشر کره ارض اشکاف نموده صورت آتش و آب جوشان و کاه ناریه و سایر مواد اقتباس از شکاف
ز بیرون کرم و لکان باشد چون آن نمایند الحاصل در هنگام جمیع علامات سماویه و ارضیه بجهت وبا
خطرناک از ترکیدن کوه آتشفشان نیست که چون ترکیدن جبل ولکان مشاهده نمایند
که کوه کوه آتش زار مرتفع و دشت دشت گرد باد ناریه و دخانها برکرده شده در آورده احجار و صخور
و بیان عقیبه و مواد اقتباس از سحاب ظاهریه شروع به باریدن نماید و از مسافت بعید صدا
و هیاهو اصوات رعد و غرش توپ شنیده شد و سیم موج دریا عجیبی مجاور و خود زلزله فراغ
چند بحرکت و تزلزل آید و مواد سیاله ناریه از دهن ولکان سیلهای آتشین سیلان داده و خراب
سازد و بد بخت نواحی و بلادیکه در مجرای آن واقع شود که در آن واحد محترق و ویران کنده

حال

حال سی و سه کوه آتشفشان در روی کره ارض شمار آمده که مشهور و معروف‌ترین آنها در قطعه
اروپا جبال ویزو و اتنا و اکلا و در بحار فریقیا اطراف تنریف و اسوس و ولکان
جزیره بوربون و در قطعه امریکا جبال پوپوکاتپتل و اوریزابا و شمبورازو
و کوتوپاکسی و پیشینکا و در بحر محیط جبل نابرو و در اقلیم آسیا اطراف کامچاتکا زلزلا
واقع باشند الحاصل در اکثر بلاد کره ارض جبال ولکانها فراوان ملاحظه نموده اند که قبل
ولکان بوده و بمرور ایام سرد و خاموش گشته اند و خرابه‌های آنها در اراضی بسیار ملحوظ
که سیلابها از ترکیدن ولکان بوده هم چنانکه در روی کره ارض ولکان مرئیه بکرده در قعر
بحار نیز مشاهده میشود که در بعضی جاهای بحار ترکیدن ولکان از تحت میاه ملحوظ
گشته و علایم ولکانیه بحریه غیر از ولکانیه بریه نیست که ابتدا غلیان آبهای دریا مشهود
ملاحظه در خلال از سطح بحر مرتفع گردد و کاهی تراب تیره رنگ بحرکت آمده بعد بجهت انفتاح
که خلال الساعه بعض اجزاء در وسط ظاهر و بعد از آن باقی باشد و علت وقوع جزایر فجائیه
همین ترکیدن ولکان تحت البحر است هشتم شهر ژوئیه در سنه ۱۸۳۱ هزار و هشتصد
سی و یک مسیحی در قرب جزیره سیسیل [illegible] ناخدایان کشتیها سیل آتشفشان و دود و غیره
مشاهده نموده که ستون آبها و سیاهی [illegible] از سطح بحر [illegible] ارتفاع
قدم بلند گشته مدت ده دقیقه [illegible] بود بعد ابر [illegible] کرد
آبها غلیظ ظاهر و بعد از انکشاف دخان کوه [illegible] و صخور زلزال
و جبال بتدریج رو بالا [illegible] معلوم میشد که [illegible] آبهای [illegible] در اصل [illegible]
در روی [illegible] مذکوره [illegible] جبال شروع بخروج نموده [illegible] مرتفع گردید
الا اینکه ارتفاع [illegible] از سطح بحر [illegible] قدم [illegible] ناخدایان سابق الذکر این جزیره را

۳۳ علامت ابتهاج اخبار جزیرهٔ مذکوره اول بنظر طبیعیون مشهور آلمانی و متوطنان شهر سیسیل
رسید و بعد معلمین و حکمای معروف انگلیس و سایر ولایات حتی غلامیه معلمخانه ها
بدیدن این علامت غریب مبادرت نمودند و هر یک از صاحبان السنهٔ مختلفه باسمی موسوم
ساختند و اهل فرانسه ژولیا بمناسبت اینکه در ماه ژولیه این حادثه عجیب واقع گشته بود نامیدند
تا مدتی جزیرهٔ مذکوره باقی بعد بتدریج منخسف و بقعر دریا معاودت کرد سبحان الفعال المتعال

تصویر ترکیبیهٔ والکان ورق

در بیان زلزله

زلزله عبارتست از حرکت یک قطعهٔ زمین است مع عرض
صوتیکه از تحت الثری مسموع گردد چون در تحت الارض مابین انهم بیک دو فوق سطح غبرا
متحرک و گاه باشد که سطح زمین از هم شکافته و هوا البند کشتی در رو شود و جبال از بین

انهار

انهار مرتفع و انجبار حرکت نموده تغییر مصب می یابند و بحر یکدفعه بسواحل اغراق کند و
عمارات غالب خراب و قصور مشیده منهدم شود و گاهی سطح زمین و جبال منشق آتش و دخان
مرتفع گردد و هم چنین چون در قعر دریا زلزله واقع شود میاه بحر متموج گشته کشتی را بشدت متحرک
و مشوش سازد و گاه باشد که غرق نماید غالباً زلزله شدید تمام شود و بیشتر از چند ثانیه
امتداد نیابد و قوت یا رجعت بشیب که در زلزله مکثی را مانند وقتیکه در ریاح عاصفه مضطرب باشد
متحرک و ابنیه محکمه را با خاک یکسان نماید علت زلزله زمین ناشی از کیفیت ولکان انفعال نار
مرکزیه ارض و آنانکه چون بخار اجزای ارضیه که بعلت نار مرکزیه مذاب گشته در تحت الثری محبوس
شود قوت نموده قشر ارض را از هم شکافته خارج گردد لهذا باعث تحریک زمین شود خروج
بخار ارضیه همیشه موجب حرکت زمین و خرابی نمی شود بلکه غالباً منفعت زیاد بجهت احداث
معادن رساند که چون از تحت الثری خارج گردد بصورت میاه معدنیه در فوق الارض
جاری شود که اکثر معادن مانند معدن و یاقوت و سایر فلزات از نوعی حاصل اند از جمله زلزله‌ها
شدید محترب که در این عهد بیک واقع شده زلزله‌ای است که در سنهٔ ۱۷۴۶ هزار و هفتصد و چهل
و شش در شهر لیما و بتاریخ هزار و هفتصد و پنجاه و پنج ۱۷۵۵ در شهر لیسبون و در سنهٔ ۱۷۸۳
هزار و هفتصد و هشتاد و سه در شهر کالابریه و در سنهٔ ۱۸۱۱ هزار و هشتصد و یازده
در مملکت کاراکاس و در سنهٔ ۱۸۲۲ هزار و هشتصد و بیست و دو در نواحی حلب و در
سنهٔ ۱۸۲۹ هزار و هشتصد و بیست و نه در ممالک مورسیه و والانسیه و در سنهٔ ۱۸۴۳
هزار و هشتصد و چهل و سه در ولایت گوادلوپ و در سنهٔ ۱۸۵۳ هزار و هشتصد و پنجاه
و سه در شهر شیراز ایران و در سنهٔ ۱۸۵۵ هزار و هشتصد و پنجاه و پنج در شهر بروسه و
در سنهٔ ۱۸۵۸ هزار و هشتصد و پنجاه و هشت در ولایت ناپلیکاه واقع گردید

غلطیدن و ریختن احجار از جبال

چون آب مطر بعض اتربه نفوذ کند الی طبقه که از جنس تراب های دیگر زیاده وجود دارد و در فوق
آن اینکه آن نفوذ ننماید هنگام مجتمع گشته و منبعی احداث نماید چون حفر نمایند یا خندق کشیده
جاری شود و چون در جوف الارض مجتمع گشته خارج شود لهذا آن تراب کل پیوسته نموده
صخور بزرگ که در فوق وی بر قرار بوده حرکت داده بغلطانند چنانکه در سالهای بلاد که جبال
بیشتر در وی ریزند تا خشک سال و جبال در ۱۸۰۶ هزار و هشتصد و شش مسیحی که در آن سال
امطار بوفور نازل گشته بود در شهر سویس در قرب مهر راه پنج ساعت بعد از غروب بالقلّه
واقعه دیگر عجیب مهول رخ نمود که یک قطعه زمین از کوه روسبیرگ با صخور و احجار
فرو ریخته گشته و ما بین اسقیپس بول و استقبر تعالی نام امورسا ساختانکه در سیر
با سرعت سحاب سیر شهاب عرض سه هزار قدم و طول نیم فرسنگ و عمق کرده به
ضخامت یکصد قدم و بعض هزار قدم و طول یک فرسنگ از احجار بدره ساقط در مدت
پنج دقیقه ده قریه و ده روستا را محو و قریب یک قصبه و زمین با مردم خراب
با ارتفاع صد الی دویست قدم با سنگ و خاک مملو گشته چون زمین و صخور احجار با آنها
بسکن لاینحصر مبتلا گشت و چهارصد نفر با جمیع سکنه و مواشی و حیوان و در پشت اتربه مسکن
ساختند و طرف مغربی بحیره لورز پر شد و این واقعه غریب حادثه عجیب بعد از نزول ثلج
بجهت در شتا و سقوط مطر بحصر در ربیع و در سال مزبور واقع گشت

تصویر فرود آمدن جبل

و در سنه ۱۷۹۵ هزار و هفتصد و نود و پنج مسیحی نزدیک بغروب قرب مهر ماه نیز صدا ها
غریبی از جبل بقرب هم مسموع و بعد قریب چند ساعت باران شدید نازل و سیلی با ارتفاع ...
و شصت قدم و بعرض سیصد قدم روان منهدم و بعد از مدت پانزده ۱۵ یوم سنگ و گل از جبل مذکور
بتدریج ساقط گشته قریه و افزون که در کنار بحرکاند و واقع بود بتمامه ویران نمود و لیکن
چون بتدریج وقوع یافت اهل قریه مزبوره جان بسلامت بدر برده اند و هنوز در کوه ربعنی
اثر بعض یک طرف جبل بالمره منهدم شد و اکثر اماکن مزبوره است و در سر محل صخور با
فروریخته حرکت کرده بطور بهم شده اند که در تحت هر یک طایفه ای ... مشکل گشته
کلها بیک جا عموماً منشق کرده و اتفاق مذکور نیز بجهت فعل و تاثیر مبادی هبیب کرده
چون وی مجتمع شده کوه یک در قرب قریه فاسبر است از وسط عموماً منشق گشته
که در هر یوم اصوات مهیب بعد آن سقوط احجار از فراز کوه بنشیب با احداث و مسموع
و قطعه ای سی شصت قدم میشود

در بیان میاه معدنیه و ینابیع و چشمهای معتدله

چشمه از نفوذ میاه امطار و ثلوج بجوف الارض و از اجتماع وی در فوق تراب غیر نفاذ بهم جاری
کرده و چون در کمرهای جبال میاه جمع گشته و بعضی نفوذ ننماید بواسطه تراب هاویه بغیر [illegible]
کرده جاری میشوند بعضی از ینابیع دائم جاری و برخی [illegible] باشند که گاهی در جریان و گاه
انقطاع پذیرد و باز شروع بجریان کند و بعد منقطع گردد همیشه [illegible] حالت بنوبه می
و قطع شود و قسمی معدنیه که مرکب از چند اصل مختلف باشند چون در حین جریان با اجزاء معدنیه
در تحت الارض ملاقات نموده از هر جزء خاصیتی و کیفیتی کسب کند میاه معدنیه از هر قسم [illegible]
ترابی در اکثر امکنه جاری باشد و زیاد بکار اطبا آید که در اکثر امراض خواه بنوشیدن و خواه باستعمال
و خواه بر بدن ریختن و مالیدن باشد استعمال نمایند چون اعتدال الطبیعه [illegible] میاه معتدله
سایر ینابیع بالاتر ذکر شد از معدنیه خوانند [illegible] قسم میاه در جبال و کلیه کثیر [illegible]
[illegible] از جریان [illegible] نادر [illegible] که منبع [illegible] زمین باشد [illegible] عمق منبع
[illegible] باشد و میاه معدنیه [illegible] میاه معتدله [illegible] اندازه گرم شده باشد سرد شود بعضی
چون آب معتدل [illegible] باندازه حرارت آب [illegible] گرم [illegible]
کذا [illegible] مصنوعی [illegible] چنانکه در کیفیت مذکور گردید [illegible] نادر [illegible]
حرارت [illegible] میاه معدنیه [illegible]
گوارا تر از سایر میاه باشد

در بیان بحور

سطح کره ارض منقسم بتراب [illegible] و میاه [illegible] مستوری میاه اند بحور [illegible]
نموده است [illegible] جمیع بحور کره ارض [illegible] اجتماع [illegible]
ربع کره [illegible] سطح کره ارض [illegible]

مستور

مستوری میاه که بحر است نامند و بحر که منقسم بچند بحر گشته و هر یک از قطعات آن از آنها بنامی
نامیده اند و جمیع دور کره ارض احاطه نموده بحر محیط گویند و جمیع میاه بحار متصل به بحر محیط و بحر
محیط را نیز به پنج قسم منقسم کرده اند اول از بحر محیط الاتلانتیک یعنی محیط مطلوقی و محیط پاسفیک
یعنی محیط ساکن و محیط هندیه و محیط ارکتیک یعنی محیط قطب شمالیه و محیط انتارکتیک یعنی
محیط قطب جنوبیه و قطعات از بحر که بکیفیتی [illegible] مصون گشته بمناسبت اسامی اهالی
[illegible] کنار ده اند مثلا [illegible] که بحر [illegible] که بحر [illegible] بحر خزر
[illegible] بحر لوط باشد و [illegible] و تنگ و کذلک [illegible]
و اسکله و قسمی قطعه از بحر را بمناسبت نامیده اند که بحر [illegible] منقطع از محیط باشد بحیره گویند
و جزیره [illegible] که در وسط بحر واقع و اطراف وی را تمام بحر احاطه نموده باشد گویند
و [illegible] که از یک جانب متصل به بر باشد [illegible] شبه الجزیره
گویند و [illegible] که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بحر گویند و [illegible] قطعه از بحر را بمناسبت اهالی
[illegible] بحور [illegible] باشد و [illegible]
محیط [illegible] گشته [illegible] قعر بحر محیط را [illegible]
قیاس [illegible] معلوم گشته که قعر [illegible] عمق بحر محیط [illegible] ارتفاع اطول جبال باشد
که اختلاف قعر بحر [illegible] باختلاف عمق [illegible] مثلا [illegible] قعر بحر [illegible]
[illegible] جبال [illegible] باشد [illegible] عمیق [illegible]
جبال اطول [illegible] باشد و اعتدال میاه بحار [illegible] حرارت منطقه حاره و برودت منطقه [illegible]
و [illegible] که [illegible] عمق و جریان [illegible] مختلف میشود چنانکه [illegible] حرارت

منطقهٔ حارّه و برودت منطقهٔ بارده طرف شمال و جنوب حرارت و برودت هوا
مختلف باشد آب اکثر بحور بغایت شور و تلخ و بجهت شاید ناگوار است و لیکن چون تقطیر
نمایند قابل نوشیدن گردد قریب سواحل و مصب نهرهای شیرین آب دریا شیرین تر از بقیه
بحر باشد آب بحر را چون بمقدار کمی ملاحظه نمایند شفاف و بیرنگ و چون کلیتاً بحجم میاه
بحر نظر افکنند کبود و سبز تیره بنظر آید و در سواحل بسیار روشن و در فضاهات اکثر اوقات آب
دریا فسفوری پیدا شود که مانند اخگر قطرات و هم روشن و منور نماید و بعضی از حرکات
مخصوصه هست مثل جزر و مد و حرکت محلی یعنی در یک محل بحر در جهت آب بجای مخصوص
بجانبی رانند مثل نهر جاری باشد و تلاطم امواج و تراکم میاه و قبض و انبساط آنها حرکت جزر و
مد عبارت از حرکت با قاعده و نظم یومی بحر است که در هر شب و روز علی التوالی دو مرتبه
ساحل را اخذ و ترک مینماید در هر یوم دو بار بحر محیط مد و جزر نماید که از صبح الی شش
ساعت میاه متصل مرتفع و بساحل برآید و حرکت مذکوره را مد گویند بعد از آن از
الی شش ساعت دیگر عودت نموده و از ساحل مراجعت نماید این حرکت ثانیه را جزر نامند چون
آب دریا بنهایت مد رسید چند دقیقه بجهت استراحت در همانجا مکث کند و بعد شروع
بجزر نماید موجب حرکت جزر و مد را سبب قوهٔ جاذبهٔ منظم شمس و قمر دانسته‌اند در بحور
های صغیره مانند تنگهای ملاحظه این حرکت مد و جزر معلوم گردد و در بعضی محل
آب دریا از جریان مخصوصی باشد مثل انهار حرکت نموده و آن کوران نامند باصطلاح
فرانسه نامند بر خلاف این کوران آنها را امتداد بسیار وسیعی باشد مثل کورانیکه میاه بحر محیط
را از جانب منطقهٔ حارّهٔ شمالی بطرف منطقهٔ حارّهٔ جنوبی جریان دهد و حرکت میاه
درست بخط مستقیم است بخلاف حرکت کره و وقتیکه میاه بحر محیط شمالی بطرف خط استوا

جاری سازد و قطعاً سراغ که از وسط الاستوا خارجی گردد و غیره با امواج و
جبال متحرکه میاه بحار را که از تحریک ریاح حاصل شود طوفان گویند خواه امواج مذکوره
بخط مستقیم متحرک یا مختلف گردند ولی بعرض و گاهی بطول حرکت نمایند تصویر تلاطم امواج

گاهی تلاطم و طوفان مذکوره ممتد شود خواه بسبب ضعف ریاح یا کمی عمق بحر یا فجأةً نمودن
باد شدید یا آنکه باشد این نوع طوفان را ضرر چندان بکشتی نرسد و گاهی امواج بعلت
وزیدن ریاح مختلف که از مسافت بعیده با امتداد و شدت وزد کوه کوه مرتفع گشته
بلند و کشتی و صاحب کشتی را با فرق کشیده و حیات ایشان را بمهابت مبدل سازند چون
امواج بشکنند یعنی بعلت تصادف بسواحل یا بعضی عظیمه مراجعت نماید و یا از صدمهٔ
خوردن ریاح معاودت کند تلاطم بحر نامند و غلیان بحر هم تموج میاه که از تقاطع دو
کوران مختلف المقصد حاصل شود غلیان البحر نامند در بعضی محل غلیان بحر بسیار شدید
باشد که کشتی را بلع نموده مسافت زیاد ببرد و اشکند و لجهای عمیقه از هم پاشد در کوران

منطقهٔ حارّه اکثر اوقات شغلیان بحر شده بیشتر از سایر امکنه باشد کشتیهای قدیم را

در چنین حالت خطر بیشتر از دوام بود لکن این عصر بوده از خوف که راهی ابدًا جسارت

نمیکردند که با واسط بحر روند و ساحل را هیچوقت از دست نمیدادند اما صد شکر که بعد از اختراع

قطبنما که بعد از اختراع وی جمیع قطعات بحر محیط را که تا کنون احدی را یارای تخیل سفر نه

بود با امن و اطمینان خاطر میباشند تا اینکه از برکت اختراع قطبنما کشف اراضی جدیده شد

و فایدهٔ انواع این مسافرت هر طرف موجب خاطر و اطمینان از گمراهی بخشیده چون دایم

عقرب قطبنما که جز و مقناطیس دارد بجانب قطب شمالی ایستد و هدایت این آلت هادی

مسافرین بحر جانبیکه مقصد انتهاست بخط مستقیم روند و حیرت ندارد خواه لیل مظلم

مغیم و خواه روز روشن دریا متلاطم باشد هر کنار ساحل یا وقتیکه بحر هدایت وی طریق مستقیم

را یابند و ابدًا انحراف و گمراهی ملاحین را نباشد هم چنین مسافرین بحر را آلت مذکور

هادی بجادهٔ مستقیمه است و معین هدایت قطبنما و هم منارهای بلند که در سواحل

و اسکله و محلهای با خطر نموده اند باشد که در سر هر منار بجهت فانوس کاذبی گذارده اند

که از مسافت بعیده بحر پیمایان را هدایت کند بخصوص در وقت که جزیره که در وسط بحر

واقع اند و چندان مرئی نمیگردد شبها در لیالی مظلمه منارها ساخته و فانوس کاذبی

همیشه در سر منار روشن نمایند که از خطر نقصان کشتی ایمن گردند و از غرایب صنعت

منار اولیستون که در قرب فلیموت ساخته اند باشد در محلی لنگرگاه طیان از محل آیت

که عمق بحر در انجا قدر رفته اند کشتی بساحل رسد و ممنون از طوفان است که

بجهت استراحت یا بر داشتن آذوقه و تجدید احمال و اثقال در هر اسکله چند ساعت توقف

کنند و همین منار اسکله ها مرسی است که خلقی باشد واحد آنجا نباشد

تقسیم ربیعی

[illegible]

باب چهارم

در بیان احوالات و توصیف وحوش و نباتات و تعریف جمادات

معادن که باصطلاح فرانسه اینواناتورل گویند اینواداناتورل علم طبایع و

صور و خواص و کیفیات جمیع اجسام که در روی الارض یا تحت الثری است باشد و به قسم

تقسیم نموده اند اول علم معدن شناسی که عبارت از وصف احوال و تقسیم انواع

اجسام جمادیه که در فوق کرهٔ ارض منتشر یا در تحت الثری در تهٔ معادن مختفی باشند

و علم ترکیب اجزای کرهٔ ارض و جمیع طبقات آن نیز متعلق بعلم معدن شناسیست دوم

علم نباتات خواه اشجار یا علفیات باشد و علم فلاحت نیز متعلق باوست سیوم علم شناختن

طبایع و عادات احوالات وحوش است

در بیان علم معدن شناسی

جمیع اقسام معادن حاصل و تشکل بجهت تاثیر قوهٔ معدنیه شوند و قسمیکه کانیه باشند

مرکب از اجزای صغیره و متحد الجنس و مماثل باشند و تربیت و ترقی و نقصانی نیز ندارند مگر بواسطه

تربیت قوهٔ معدنیه مع ضمیمهٔ خارجه و قسم مرکب معادن مختلف الصور که بعضی صاف و

برخی تیره و مخلوط با سایر معادن و اجزای ارضیه باشند انواع معادن معروفه از ابتدا

الی شصت جنس باختلاف از تا کنون تحلیل نموده اند و به مرتبه هم اجسام و هم منضم

کشته مرتبهٔ اول معادنیست که مستعد اشتعال و قابل التهاب‌اند مثل کوکرد و انگشت حجری

والماس و غیره مرتبهٔ دوم معادن فلزات مانند آهن و سرب و مس و نقره و طلا و غیره

مرتبهٔ سیم معادنیست که از قسم سنگ چقماق و مرمر و گچ و آهک و غیره باشند

در بیان معدن حجر الماس

حجر الماس از جنس حجر الفحم است اما بلوری و صاف و بسیار سخت تر از جمیع اقسام معادن

معروف است که هیچ جسمی بر آن اثر و تراش نمی‌شود ممکن با استعانت ذرات صغیرهٔ خود وی

و مانند انگشت مشتعل گردد و بعد از احتراق جسمی مثل حامض فحمی باقی ماند و غالباً بی

رنگ و بلوری و گاهی ملون با الوان کبود و زرد و طلائی و کلی و سیاه نیز باشد و اکثر صغیر

و کروی الاشکال و مموج یافت شود و گاهی مسطح و صغیر از جوف خاک و ریگ پیدا گردد

در هندوستان و برزیل و کوهستان اورال که یکجا با [illegible] باشد

تصویر حمل و نقل الماس از معدن برزیل

معدن فولفوکند شهر دکن و دیناپور هند مقامهاست که مکشوف و معروف گشته اما

معدن

معدن برزیل که در مملکت [illegible] واقع است در ابتدای [illegible] هیجدهم و معدن اورال

در سنه ۱۸۳۱ هزار و هشتصد و سی و یک مسیحی مکشوف گشته و الماس هیچ وقت در اول

استخراج از معدن ملفوف و مستور میشود با یک قشر رنگ شبیه به سنگ و بی نمود است

قشر مزبور را از وی میتوان جدا نمود و استخراج حجر الماس با سهولت نهایت ساده که نمایند

کوه‌های معدن الماس را در فوق تخته مسطحی که در روی آن سنگهای کوچک مثل [illegible] ریزه

و در بین آنها کودهای کوچکی کنده اند که از انطرف تخته بالا شسته و آب در فوق جلد که چشم انداز

و دباغ خشکه شوید هر چه الماس مخلوط بر آن باشد در بین [illegible] ماند

و [illegible] شسته شود بعد قشر [illegible] زایل کنند قدما الماس را

تراش نتوانستند نمود و صیقل آن را هم [illegible] نمیدادند [illegible] بی تراش و بی صیقل

داشتند اما در این ایام تراش و صیقل آن را به مرتبهٔ اعلا رسانده اند فیما الماس ساده

و بی تراش با الماس تراش و صیقل زده فرق کلی دارد هم چنین بخوبی تراش روشنی و درخشندگی

وی بچندین درجه علاوه کرده اختراع تراشیدن الماس [illegible] در

سنه ۱۴۵۶ هزار و چهارصد و پنجاه و شش مسیحی مخترع گشت و اول این الماس را که تراش نمود به

[illegible] پیشکش ساخت

تصویر اقسام تراش الماس

تراش الماس را باستعانت صفحهٔ مدور فولادی نمایند و بنا بر شهرتیکه در وی صفحه مزبوره دارند
خاکهٔ خود الماس را بندند و نموده اند که الماس را دو عوض ذره هر طرف هر که خواهند تراش
کرده بروی صفحهٔ مذکوره که بند و صفحه را بشدت تمام بچرخانند تا تراش شود و در این زمان
الماس و وضع تراش که بجز در الماسهای ضخیم نمیشود و بریلیان تراش را نادر پسندیده اند و
مرغوب شمارند و وضع تراش را مخروط الشکل مثلث الراس و مسبع التحت برا شند و بریلیان
تراش را نیز بهمین نوع تراش نمایند اما سر آن و سبعه را دو وضع تراش است و دو دایره
فوقانی آنرا مثلثهای چند احاطه نموده و خود راس آن از ترکیب مثلثها مربع شود و تحت
آن مخروط مقطوع الراس مرتب با مثلثهای چند درخشیدن الماس رو وضع تراش بریلیان
تراش از سایر اقسام آن بمراتب بیشتر و ممتاز و در قیمت از سایر نیز علاوه باشد و الماس
بجهت قطع زجاج استعمال نمایند الماس درشت کمیاب و غالبا در یک قیراط و وزن آن
بیشتر نباشد قیمت الماس تراش با ساده بیان برجها علاوه میشود اگر الماس از هفت[۷] هشت[۹]
قیراط بگذرد دیگر قیمت معین برای نباشد منوط بخیال بایع و مشتری است در شهر
الماس که حال معروف و مشتاق الماسها است که در جزیره برمنو یافت شده و حال در پادشاه
مغل است که خانوز نام دارد و وزن وی سیصد[۳۶۷] شصت و هفت قیراط است و کوه نور
که در سلطان ایران ادام الله ملکه و سلطانه است بوزن دویست[۲۷۹] و هفتاد و نه قیراط
باشد و الماس سیم الماسی است که امپراطور روسیه دارد ملبس شده تخم کبوتر بیست و
وزن یکصد[۱۹۳] و نود و سه قیراط که گویند از دو قیم تپه کرور تومان پول ایران ابتیاع نمود
بشرطیکه در مدت حیات بایع در هر سالی نیز پنجاه[۵] هزار تومان مواجب بدهد و الماس که
در پادشاه برزیل است مینوان داخل این الماسها نمود اگر چه بریلیان نیست اما بوزن چهارصد

قیراط میشود و الماس امپراطور فرانسه که موسوم برشانه جنوبیت دویست و پنجاه[۲۵۴] و چهار
قیراط و نصفی باشد اما الماسیکه در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و پنج مسیحی
بروزیل یافت شد نیز جا دو درخشیدن ممتاز و بترکیب هیئت منتخب موسوم برتاریک کلاه و در
تاج امپراطور فرانسه منصوبت در عهد لویی شانزدهم از دکاکین لان ابتیاع شد

تصویر کوه نور

در بیان معدن انگشت

حجر الفحم که انگشت معدنی باشد قریب نیم قرن
میشود که مکشوف و مستعمل گشته و اول معدن نافع و خوب بنیا است که در اکثر کارخانجات
بخار مستعمل و موجب اجرای فعل آنها است نه تنها باعث ترقی کارخانجات است بل جمیع
معادن فلزات بواسطهٔ وی از ته زمین استخراج و قابل الاستعمال توانیم نمود الحاصل بکار
جمیع آن کارها با کمال و جد آید و غیر از منفعت مذکوره ضیا بخش شهر و خانها ما است
که کار انگشت معدنی و روشنی از سایر کارها است انتباه قدیم حجر الفحم معروف و در جزو
معادن قابل الالتهاب مکشوف بود اما شهرت استعمال آن بیشتر از نیم قرن نمیشود و پانزده[۱۵]
قرن قبل از بعثت حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام بجهت فرعونان بابل نام پادشاه
استعمال میشود و یازده[۱۱] قرن قبل از حضرت مسیح انگلستان بجهت استخراج سایر معادن
بکار برده و در انگلیس مستعمل است بتاریخ هزار دویست[۱۲۷۲] و هفتاد و دو مسیحی باستخراج

معادن وی پرداخته‌اند و در قرن سیزدهم [۱۳] مکشوف داشتند که انگشت معدنی از نفط
و قیر مخلوط و چون آن را فشرده گرم نمایند روغن و بخار گاز متوازی وی حاصل شود
و بعد از افراز نفط و قیر و گاز از وی انگشت سخت و خالص باقی ماند و بجهت استعمال در
صنایع و کارخانجات دو قسم از اقسام وی منتخب نموده‌اند که اول انگشت دهنه دوم انگشت
خشک است اما انگشت دهنه را اکثر در کارخانجات بجهت ذوب فلزات اشتعال داده
بکار برند و قسم ثانی که انگشت خشک باشد بجهت اجاق و بخاری در خانه‌ها و مطبخها است [۱۴] علمای فن
ریاضی چنان تصور نموده‌اند که انگشت معدنی از تغییر و تحجر اشجار و نباتات و سایر
اجسام فرسوده است که در بنای اول جوانی و عنفوان شباب بوده و هنوز بنی نوع بشر ظاهر
و متکون نگشته بود در طوفان نوح علیه السلم یا قبل از آن بعلت حادثه که کره ارض منقلب
شده اشجار و نباتات فوسیل در زیر خاک مستور و متحجر گشته تصدیق تصور و رای
مذکور را پیدا شدن اجزای اشجار و نباتات فوسیل در میان حجر الفحم میکند که اکثر اوقات
اشجار غیر متحجره یا بعضی متحجر و نصفی غیر متحجر از معادن انگشت که مخلوط با انگشت است یافت
میشود مخصوص معدن انگشت ساکس مغانیچستک دینابریک که بعضی از اشجار
مطبوع خلقتی خود بر اصل برقرار ایستاده و برخی افتاده و خم گشته‌اند و همچنین در معادن حجر
الفحم انگلیس و فرانسه و اکوس اشجار بعینه مشاهده میشود و معدن انگشت در تراب
فوسیل در طبقه اولی مرکب از احجار صغیره و ریگها است و غالبا حجر الفحم در معادن بر صورت
هم مثل انبار انگشت ریخته و ضخامت معدن انگشت معمولا از سه الی پانزده قدم باشد
و گاهی ضخامت نود قدم مرئی گشته و قعر معدن انگشت نیز مختلف است در نواحی لیج و
بلژیکا عمیق تر میشود و اکثر در هزار و هشتصد قدم مکشوف گردد تا در محیط مستقیم معدن

انگشت مندرج و بطور غالب امواج و منعرج باشد که در شکنه معدن وی بعد از مسافت اندک
منقطع و در طرف دیگر ظاهر شود ولی خلاف و کیفیت بیرون شدن منهای معدن انگشت در
اکثر جاها شبیه هستند غالبا حوض مانند زمین از فشار بر می‌دهند که مملو از انگشت است و جمیع
معادن را چون استخراج نمایند بئر انهار را بطوری حفر نمایند که روی انهار با آلات مکشوف و
هوا در وی جاری باشد و تا اینکه فوق انهار ثابت شده تا سر باز و بلند تا در میشود که باب
و شیر را گرفته مندرج بند

تصویر معدن انگشت و استخراج آن

[۱۵] واقل بئر معدن را بوسعت چهار قدم مربع حفر کنند اما اکثر این دهنه بئر معدن را از پانزده
الی هجده [۱۶] قدم حفر نمایند و به سه شعبه منقسم میکنند شعبه اول بجهت دخول و خروج عمله و شعبه
دوم بجهت استخراج معدن و شعبه سیم که از دو شعبه اول و دوم تنها بفاصله وار فی بجهت دخول مجرای
میاهی که بعلت حفر بئر معدن بیرون آید متعاقب گشته در صورتیکه زمین ریگ یا زیاد
شل باشد یا آب فشرده در آن نماید تعمیم مذکور ممتنع و محال می‌شود اما بجهت کشیدن
آب بئر طولی بیابیکه بواسطه چرخ بخار حرکت میکند اخراج نموده‌اند که در جمیع میاه
بئر را اخراج نماید

تصویر جوف بئر معدن انگشت

چون تراب بئر سست باشد و از ریختن دیوار آن ایمن نباشد هر قدر که حفر کنند
همان اندازه تخته‌های اشجار تا ستون مسدود باطراف بئر محکم نمایند که مانع از فرو ریختن
دیوار بئر گردد و در ریخت بئر طاقها و کوره‌ها بجهت استخراج انگشت حفر کنند که در سقف
هر طاقی از چهار طرف تیر چوب که شمع نامیده میشود و همه طاقها با هم مربوط و طریق بهم دیگر دارند
و چون انگشت را استخراج نمایند بسبب هوا ریختن بزیاده گذارند و تا مقابل دهنه
بئر آرند و از آنجا بوسیله چرخ بالا کشند هر گاه بواسطه طرق و منافذ هوای قعر
بئر و طاقها را اطراف منسد سازند بعد از اندک زمانی بعلت بخار کاربونیک که از اطراف بئر و
انگشت متصاعد گردد تنفس غیر ممکن و عمله خفه گردند پس لازم است که اول بفکر گشودن
منافذ از هر جانب طاقهای معدن افتد و بعد باستخراج انگشت پردازند که گاهی
بخار کاربون هیدروژن از انگشت صعود نماید و چون مخلوط هوای قعر بئر گردد بمجرد
ملاقات بشعله مشتعل و دبان توپ صدا نموده اجزای معدن را از هم متلاشی ساخته
و جمیع عمله را بیک ناگاه محترق و بدار البقا منتقل کند مسیو داوی نام ریاضی‌دان مشهور
انگلیسی

انگلیسی لامپا اختراع نموده و موسوم بچراغ اطمینان کرده که شعله چراغ مزبور
مستور باسطوانه از فلز آن است چون بخار هیدروژن متصاعد گردد داخل اسطوانه
فلزی جذب نموده و رطوبتی حاصل کند و شعله چراغ اطمینان را خاموش نماید چون
چراغ بی‌نور گردد عمله فهم نمایند که بخار هیدروژن بلند گشته دیگر محل اقامت نیست
بتعجیل از معدن خارج شوند و بوسیله منافذ و طرق هوا محل را اجاره و بخار هیدروژن
دفع نموده را موضع مسازند لابد بجهت عمله چراغ اکثر اوقات بخار هیدروژن متصاعد مشتعل گردد

تصویر چراغ اطمینان

تصویر طاق و بئر انگشت

در بیان معدن ملح

نمک طعم بخشیدن جمیع اطعمه و مزه دهنده
اغذیه است و اطبا نیز در بعضی از دوا بجهت استعمال کنند و بکار فلاحت نیز کاه و در زراعت آید و
بدو قسم منقسم گردد قسمی در دریا و دیگری در صحرا و بیابانها باشد و قسمی که در معادن
جبال است نمک سنگ نامند بهتر از نمک بحری باشد معدن نمک سنگی در بعضی زمین
نزدیک باشد که بعضی از آن نیاز ممتد و بکثرت و در بعضی محل کمتر و عموما سفید و شفاف
از نمک بحری باشد و استخراج از امثال سایر معادن نمایند غالبا چون جرم آن از معدن
استخراج کنند دیگر هیچ وجه احتیاج باصلاح ندارد بعضی مکدر باشد و باید ذوب آن

۴۳ حل نموده و صاف کرده بعد از نصف آب آن منجمد شود چون جسم دیگری از نمک را افتد تحلیل به
نمک کرده اما اجسام مطهره آنها شد اصل معدن صاف و بالنسبه مختلف و ملون کرده نه به
الوان زرد تیره و خاکی و سرخ و بنفش و کبود و سبز و جمیع اقسام تراب معدن نمک
یافت میشود و جمیع نمک قطعه از ویلیا از معدن ویلیقزکا که ابتدای آن در قریب شهر کرا
کو میباشد و این معدن با عظمت و شکوه دو ۳۰۰ هزار فوت طول دارد و بعضی امکنه عرض
و قصبه به ۳۰ هزار فوت میرسد و در بالای ده محل بهر جهت استخراج نمک حفر نموده اند که
بواسطه آنها مذکوره معدن از هوا بهم متصل گشته و عادات معدن ملح بیرا هنز از
پیش بوده که مانع از تأثیر ملح و نمک آنکه از اطراف منبع نماید باشد بواسطه چرخ
و ریسمان سبد فرو میروند

تصویر استخراج نمک از معدن ویلیقزکا

و سنه نفر پشاکرده باتفاق یک نفر ایشان که هر یک چراغی در دست بوسیله یک چرخ داخل میگردند
و هر یک به سه طبقه و قریب بیکصد و هشتاد قدم عمق دارد و از هر طبقه بطبقه دیگر بواسطه
سلم و پله فرو میروند و طبقات سه گانه بوسیله کوره ها که از تحت الثری حفر نموده اند
بهم متصل است اگر فرضاً شخصی بخواهد جمیع طبقات و شعبه های آن را که از ده کلانتر است تماشا
نماید مدت یکماه باید سفر کند چه قریب بیکصد و هشت ۱۰۸ فرسنگ مسافت این بازده محل
از هم است و در طبقات اول کلیسا یکی و سوم انگشت بنا یافته نظر آن است حفر شده که
جمیع ستون و سقف وی از جوی ملح است و در طبقه دوم حوضی بطول پانصد ۵۰۰ قدم حفر
نموده اند و در معدن که از اطراف ترشح نماید در آن حفره مجتمع گردد و ابداً افواهی شمس
طبقات و شعبه های مهر ندارد اما اعتدال هوا در آنجا زیاد ملایم و سالم است که
هرگز صحت مزاج عمله جات لذا قامت آنجا متغیر نمیشود که در هر یوم مدت هشت ساعت
در تحت الثری میباشند و چند هزار عمله دارد و چهارصد رأس اسب بارکش متصل در
کارند لا ینقطع نقل احمال ملح از معدن ما بنا بهار مینمایند و در هر سال محصول نمک
معدن مزبور تخمیناً بوزن یکصد ۱۰۰۰۰ هزار کنتو میشود و بطوریکه نمانا در که هر کنتو به
اصطلاح فرانسه پانصد کیلوگرام و هر کیلوگرام سیصد و سیزده ۳۱۳ درهم شرعی باشد که
قریب هشتصد کرور خروار تبریز هزار مثقال ایران میشود و احجار ملح و هر طبقه
فوق هم بوده هر شعبه در لون و کیفیت از هم فرق کلی دارند و رنگ نمک مرتبه اول سبز که بعد
از اصلاح و تغییرات رنگ زرد و خاکی کرده و این مرتبه اول نمک در طبقه فوقانی هم است که
طبقه اول مخلوط با شیر و مرتبه ثانی نمک سوده خالص و بعد مرتبه دوم نمک خوب
باشد که در شیار اهیتر از نمک سبز مرتبه اولست و مرتبه سیم عبارت از احجار نمک ملون

بلون مروارید و اکثر حجر ملح مستقیم الشکل و ضخیم و لب با لخشان یا لبه و از مرتبهٔ اول و ثانیه
بمراتب خوش طعم و لذیذ و در ما بین این سه مرتبه احجار نمک چهار گوش و کج و کل فاصله باشد که
این سه مرتبه را از هم متمیز و جدا نماید معدن مذکور از طرف مغرب بجانب شمال ممتد است
که میل بجنوب نموده احجار ملح مرتبه اول و ثانیه از قعر الی فوق بضخامت باختلاف امکنه
مختلف یافت میشود که در بعضی جاها از سی پا الی پانصد هم مکعب از آن نمک یکپارچه
میشود قطع نموده که در جوف حجر الملح غضون اشجار بسیار نابود ندان و سایر غلاظ
حیث فوق مثل یافت میشود و یا ضبق چنان تصور نموده اند که معدن نمک و بلغر کا
محل بحیره بوده و حال خشک گشته یا آب بحر بعد طوفان محل مزبور را مدتی در زیر گرفته
و بعد گشته لهذا نمک زار بسیار پهن و بعد و عظمت احداث گشته

تصویر کلیسیا سنت انطوان

اما بحیره ملح اکثر در صحرای دنیا وسیع یافت میشود مثل بحیره سبخا افریقا نمک این نوع معدن
در یک فصل جزو آب زیاد جزو الی بیست و چهار جزو میشود بعضی اوقات از کثرت عدد مثقال آب
بحیره مذکوره را ملاحظه نمایند یک مثقال آن نمک باشد و در اقل و در اکثر بیست و چهار مثقال
نمک از یک صد مثقال آب تحصیل میشود اما چشمها و ینابیع ملح در اکثر ولایات موجود
علت نمکین بودن آنها بجهت عبور آنها است از معدن نمک در تحت الارض که چون از معدن
نمک عبور نمایند اخذ ملح کنند که اکثر اوقات از محلی که چشمه نمکین بیرون آمده بسمت فوق از
منبع و به حکما معدن ملح یافت میشود و اگر نمک منبع زیاد نباشد در دیگ بزرگ
بر العلیل الحمق آب چشمه مزبوره را مخصوصه بجار نمایند چون نمک وفیه اندک باشد به
استعانت طبیعت مخصوصه بجار کنند بعضی طور به نمایند که انتقال بر بعضی برون خار
خاشاک در ساکنند که عرق آن کذار نمایند در هر از محنت بعد از چند محل مزبور
تحت خاشاک تعبیه نموده اند تا بوسیله حلول هوا آب چشمه را بلند نموده بروی خاشاک
مذکور بیاشند چون خاشاک منتشر شود تا مخصوص بجار کرده و آب
غلیظ که در باقی ماند بواسطه حرارت آتش آن مخصوصه بجار کنند و تحصیل ملح
نمایند

تصویر محلی که بجهت تحویل نمودن میاه ینابیع به بخار بطریق مذکور ساخته شده

مترجم عرض مینماید در صفحات ایران ینابیع نمکین بسیار است و تحصیل نمک از آنها بطریق
دیگر مینمایند در قریهٔ اندآب که در محال سراب آذربایجان واقع و ملک خود این حقیر است منبع
ملح هست حیاض بسیار وسیع حفر نموده اند که چشمهٔ نمک در آن حفره ها مجتمع گشته و مانند
مخ نمک در روی آب منجمد و بعد از انجماد بقعر نشیند چون در قعر حیاض نمک زیاد جمع
شود با پارو بخارج ریزند و چند ساعت در آفتاب گذارند تا خشک گشته بعد بانبار
حمل و نقل نمایند   امّا از آب دریا از یکصد جزء زیاده بر سه جزء نمک نمیشود
و بجهت استخراج نمک آب دریا در کنار ساحل که در حین مدّ بحر آب بآنجا برسد حیاض بسیار
وسیع بمراتب حفر نمایند و حفره ها از سه عبارت است اول از آن حفره بسیار وسیع
عمیق که در مرتبهٔ اول واقع و در حین مدّ آب بحر آنجا را مملو ساخته و این حفرهٔ مذکوره بواسطهٔ
جویچه ببحر متصل و چون میاه بحر در آنجا مجتمع گردد بمقدار نصف شود و بعد از آنجا به

حوض

حوض ثانی داخل آنرا که بتحویل به بخار میشود نقل نمایند و حفرهٔ دوّم مرکّب از حیاض کوچک
بسیار است که حیاض مذکوره از هم بواسطهٔ دیوارها مفروز و منفصل گردد و حوض حیاض
حفرهٔ ثانی داخل و وسعت آنها زیاد است لهذا میاه کثیره بآنها نقل کرده در روز و شب
تابش خود بتحویل به بخار شود و نمک در قعر حیاض مجتمع گردد اکثر اوقات بفعل ریاح
شمالی در ریاحی که از بین شمال و مغرب یا شمال و مشرق وزند میاه بحر را بآن حیاض جاری نمایند
در وقت اجتماع میاه در حیاض مذکوره و تحصیل ملح روز بروز چنین میاه است و بتجربه معلوم گشته
که انجماد ملح چون آب شروع بسرخ شدن نماید شود بعد در سطح آب قشر رقیقی از نمک منجمد و چون
غلیظ شود بقعر فرو رود و چون مقدار بسیار در قعر حیاض نمک جمع گردد با پارو جمع و بعد
بخارج کشند و تل نموده روی آن با علفیات مستور دارند تا قدری بخشک شود و
باید که از باران حفظش کنند که چون آب شیرین باو رسد آب شود بعد چون اندک
زمانی در تحت علفیات ماند بانبارها نقل نمایند و در این وقت رنگش مخلوط و خاکی
باشد چون تصفیه کنند سفید گردد   تصویر حیاض نمک

در بیان معدن مس

در ولایت سبیر معادن مس زیاد اعلا هست مس فلزیست
است بلون سرخ تیره و زیاد در آن و از طلا سریع و از نقره بطی الذوب و بسیار
مصوت و لین باشد و بعذاب هوای رطوبی زیاد زود به پوسد چون رطوبت در او اثر
نماید لون وی سبز و زنگاری کردد و اخذ سمیت بشدت کند لهذا در ظروف مس که
با قلع سفید نشده باشد غذا تناول نمودن و آب آشامیدن خطر زیادی دارد و بعد از
طلا معدن مس از سایر معادن بیشتر نمود و در بطن الارض متولد کردد و در اکثر قطعات
کره ارض بکثرت و وقوع غالبا با کبریت و آهن مرکب مخلوط باشد معادن مس در قطعه
اروپا در بلاد انکلیس و سوید و اوتریش و ساکزونی و نغروی و ترانسیلوانی و در اقلیم
امریکا در ولایات مغربیه و برزیل و شیلی و در قطعه آسیا در ممالک ایران و تتار و چین
و سیبر وافر باشد اما تاریخ کشف آنها متفاوت چنانکه معدن مس سوید مدتهاست
که مکشوف و معروف بوده و بعضی معادن سایر ولایات مذکوره قرون متعدده مخفی
و بتدریج در این اوان مکشوف کشته مثلا معدن مس اروپا و ساکزونی در قرن شانزدهم
مکشوف کردید معدن غربی و جنوبی معدن مس که تا حال مکشوف کشته معدن
فلون که در ولایت اپلاند و الکارلی است باشد که زیاده از هزار سال است اهل ولایات
سوید را منافع بیشمار بخشد

تصویر معدن مس فلون

چون مس تازه از معدن استخراج نمایند باید مجددی بتکرار اذاب کنند که با مرکو کردد یکی
مخلوط با وست محترق شود و معر و زنکرد دوا ولی حجر النحاس سخت و صلب باشد چون مذاب کشت
لین و نرم شود و از جمیع معادن بیشتر مس مع آهن بکار آید و خالص بدون اینکه با معدن
دیگر مرکب شود مستعمل کردد ظروف و اساس البیت و هزاران نوع آلات و اسباب از
آنها ساخته شود و در سکه زنند و چون از ده جزء یک جزء طلا و نقره را مس زنند مرغوب و
خوش نما شود و در صنایع اکثر فلزات مخلوط و مرکب استعمال کنند و چون شش
و پنج جزء مس مع پنج جزء توتیا با هم مخلوط نمایند بلون طلا شود و از آن پنج ناخنه
و در عمل زرکری و جواهر سازی نود جزء مس مع ده جزء توتیا مخلوط نمایند و لون وی
سرخ تر از طلا و به ثبات بهتر آید

تصویر کارخانه مسکوی

وهم چنین سرایا چند معدنی ترکیب نمایند که لون آن سفید مانند نقره گردد و صوت آن
ضعیف باشد و ترکیب مذکور را باصطلاح مشاقان ترکیب نقره مانند پنجاه و پنج جزو مس بیست
و سه جزو بنکل مخفی نماند که بنکل معدنیست مابین آهن و قلع و هفتاد جزو توتیا و سه جزو
آهن و دو جزو قلع معدن بنکل که در ایران و روس و کوهستان بیشتر است باینکه در سنه هزار و
هفتصد و پنجاه و یک مسیحی در ولایت روس مکشوف گشت و قسم دیگر برنج که از هفتاد جوش
نیز نماند که عبارت است از ترکیب مس و قلع و آهن و سرب و توتیا چون برنج آب هند و سنباده
شکن باشد که مانند نخاج در عیب پیاده نشکند اما برنج آب آهن لین و چکش را نیک ابتدای اختراع
ترکیب برنج زیاد قدیمیست چه در اکثر الات حربی غیره که از تحت الثری پیدا نمایند که قدما
یافت میشود برنج بکار برده اند از مس خالص برنج زیاد سخت باشد در این زمان اکثر
برنج را در اکثر الات استعمال کنند مانند توپ و دوربین و ساعت و ناقوس و صور اصنام

و غیره

و ساعت و غیره اما در هر یک از الات مذکوره ترکیب برنج مختلف گردد مثلاً برنج که بجهة
جهت و ضمن توپ ترکیب نمایند نود و یک جزو مس و نه جزو قلع و برنج ناقوس جرس
هفتاد و هشت قسمت مس بیست و دو قسمت قلع و دو جزو آهن و در ساعت برنج
و دو جزو مس و دوازده جزو قلع و برنج ساعت از هفتاد و یک جزو مس بیست و هفت جزو
قلع و دو جزو آهن ترکیب نمایند

تصویر ناقوس بزرگ مسکو

در بیان مختصری از علم نباتات و اشجار

نباتات و اشجار نیز مانند حیوانات قوه نامیه و اعضا و حرکت باشد اما حرکت نباتات
مثل حیوانات ارادی نیست بلکه حرکت آنها عبارت از حرکت نمو طبیعی است و جمیع نباتات و اشجار
از محل خود نقل نکرده اند بلکه همیشه در اصل خود باقی و برقرار و اخذ غذا از اجزای ارضیه
محلیکه مقیم اند نمایند اعضای نباتات و اشجار عبارت است از اصل و شاخ و قشر و اوراق
میوه و شکوفه و گل و تخم اما اصل الشجر عبارت از قسمتی است که در تحت زمین بقعر فرو رود
و بوسیله وی اشجار و نباتات در سطح زمین برقرار و استوار باشند که شعرا از آن بنگه ریشه
نگاه دارنده اشجار و نباتات است بعلاوه مواد یکه قابلیت غذا بودن بر آنها دارد از تحت

الارض جذب نموده به بدن الشجر تطعیم کند و ساق الشجر نمو نموده مطابق استعداد حرکت
نماید و متحمل اثمار و اوراق و اغصان باشد و اوراق ضمیمه الشجر و بهوای ارضی منتشر
و فعل تطعیم اسفل اصل الشجر که در تحت الثری مستور نموده همان فعل را در هوا اوراق نماید
مواد یکه صلاحیت تغذیه نباتات دارد از هوای ارضی جذب نموده باغصان ساق و
سایر اعضای شجر و نباتات رسانند و نمو او را افزایند قبل الاوان تنفس نباتات شمرده
اند و فواید اوراد از قسم اعضای مرکبه نباتات اند که حامل تخم و نتایج انها هستند چون
فعل نتایج را باتمام رسانند جمیع اعضا شکوفه خزان گشته فرو ریزد مگر جزو یکه حافظ
بذر و اطفال الشجر باشد که بجهت حفظ وی باقی ماند و باتفاق تخم ترقی و نمو نماید
و همین محفظه عبارت از اثمار است که ثمر الشجر نیست مگر محض بجهت حفظ تخم وی
تخم اشجار الاحد کال و تخم اشجار و نباتات بعینه مثل و قد و خود ان نبات باشد ولی چون
در نهایت مرتبه صغر است منظر نیاید و فقط بنقش روی طفل نبات را مستور داده که تخم
اشجار و نباتات مانند تخم طیور اند چنانکه در جوف تخم طیور افراخ بعینه باشد هم
چنان در جوف بذر شجر و نباتات همان طور و صورت شجر طفل موجود چون
با ذره بین ملاحظه نمایند طفل مذکور را در شیء کوچک ورق ساق بیجد فوق و
پایین دو برگ چنانکه در دیگر شجر باشد هست

تصویر اشجار چند مع ورق شاخ شجر مشبک مقطوع نموده اند

در بیان اشجار شجر عبارت از نبات خشبی که دارد ارتفاع و طول قامت
و سختی و دوام و نبات از نباتات بمراتب اعلی و بکار بنی نوع بشر بیشتر آید و باعث تصفیه
هوا بجهت تنفس گردد و از شدت حرارت شمس و رطوبت مطر ملجا و ملاذ و احطاب وی
بفعل احتراق نیز منافع بیشمار دارد از قبیل گرم نمودن و طبخ اطعمه و تلیین معادن
و فلزات و معین صنایع بفعل انگیختن ابخره که اجرای سفن و کارخانجات بخاری
نماید و اثمار بیحد انها برای بشر احتیاج ما ندارد در کمال استحسان و نهایت استحکام کند بحکم
الله چه قدر و چه نوع طیور و حشرات در اصل و ساق و اغصان اشجار و نباتات منزل
و اوکار گزینند و تغذی از اثمار و اوراق و شکوفه انها نمایند چون اولی الالباب
ادمی غافل تامل و تفکر کند بوضوح یابد که باعث دوام و قوام جمیع ذی روح اشجار
و نباتات است احمدک اللهم علی جمیع نعمائک سرا و علانیة کما انت اهله و اجعلنی من الشاکرین
اشجار را علما به سه قسم منقسم ساخته اند اول اشجار جنگلی دوم اشجار غیر مثمره سیم
اشجار مثمره و اکثری از اشجار در هر سال یکبار خزان دیده نمایند و بعضی تمام سنه را

تصویر جنگل برزیل

اختلاف اجناس اشجار غیر مثمره از اختلاف اوراق وانهارا معلوم کرد و اشجار مثمره
اگرچه در اوراق وانها فرق کلی با هم دارند ولی با اختلاف اثمار کوناگون از هم ممتاز
و با اختلاف اثمار هوا اقسام آنها شناسند و قسمی از اشجار مثمره را هسته در جوف ثمر
مثل آلو و آلبالو و گیلاس و غیره و نوعی را تخم متعدد مانند انگور و انجیر و مرکبات و
غیره باشد و نیز اشجار بوستانی و جنگلی را در هر قسم فرق کلی هست اگرچه اینها جنس
باشند و در هر جا جمیع اشجار عرضا و طولا آنچه نمایند و نمو کنند که در غابین قشر
بدن

بدن الشجر یک پرده علاوه بر ضخامت وی میشود و همچنین مقدار راس الشجر بلند
کردد پس سن هر شجر را از پرده های سالانه وی میتوان دانست که قریب به اصل الشجر ساقه
از ان مقطوع نموده پرده های یکدیگر را شمرده حلقه وار بدید و هم علاوه کشته شمارند و
هر پرده را یک سال خوانند جنگل و بیشه مجمع اشجار کویند که بدست نه فشانده باشند
و خودرو باشد و اشجار جنگلی را میتوان به بوستان حمل و نقل نمود بعضی در بوستان
کاشت خواه بقلم کردن باشد و خواه با دانه اشجار یکه بقلم فشانند فصل بهار جوان
درخت را قلم نموده همان طور بکارند و بعضی از اشجار قبول قلم نمودن را نتوانند باید از
دانه وی نو درو با دانه کاشت و از اقسام اشجار بوستانی هر نوع در جنگل یافت میشود
و اکثر اشجار از چهل الی پنجاه سال جوان و از پنجاه الی شصت در سن کمال و از شصت الی
هفتاد سن و از هفتاد الی نود در سن هرم باشند و چون بصد رسند روح نمو از آنها
منقطع و خشک کردند و بعضی از اشجار را عمر زیاد طویل باشد که از دو سه هزار سال
متجاوز باقی مانند مانند سرو و گیاه ارض لبنان و اشجار جنگلی افریقیا بخصوص سرو اشجار
قوی هیکل کالیفورنی که ضخامت و طول قامت موجب حیرت بیننده کان باشند نمو
درختهای مزبوره را در لوندن قریب بعمارت بلور میتوان مشاهده نمود و همچنین
در نواحی ولایت نو یین در غابین اشجار سرو و قطر آن بعضی مشاهده میشود که از
دو سه هزار سال متجاوز عمر نموده اند و یکی از اشجار مذکوره را که از سطح زمین اسلی
ارتفاع نامستافات بریده اند چنانکه در یک سیر پیش نموده ایم که بیست و نه قدم
قطر او بود و قریب بسی قدم طول آن میشود و حلقه های وی را بدقت شمرده اند
سه هزار سال عمر نموده و چون صلابت خشب صحت حطب را ملاحظه نمایند باید قرون

متعدد عمر توانند نمود چه در این سه هزار سال ابداً تغییری در صحت آن هم نرسید هنوز در
عنفوان شباب است پس اگر حد عمرش باید چندین هزار سال بکشد

تصویر اشجار مزبور در متن

که بجهت سهولت رفتار نقاشان شجر وسطی را پله و سلّم بسته اند و برای تماشا قسمتی از
اشجار مذکوره را کنده و از تخته‌های دیگر و صبح آن قهوه خانه ساخته و میز یک پارچه که
چهل نفر در اطراف آن توانند غذا خورد از ساق شجر مذکور بریده اند

درخت قهوه همیشه سبز و بارتفاع پانزده [15] قدم میشود درخت زیبا
شکیل و مطبوع است و برگهای آن مستطیل و نوکهای آن تیز و رنگ وی سبز روشن موج دار
با شکوفه سفید و معطر و میوه گلگون با حبه‌های آن و بهم ملاصق حبه‌های آن از قهوه که
نامند در عربستان و نواحی آن و بیخ کثیر و قهوه مکه از همه بهتر باشد

تصویر درخت قهوه

قهوه را با اقسام مختلف طبخ نمایند و اول اختراع اکل و برافت شبان عربی مسعود هند که ملاحظه
نمود چون گوسفندان وی بعضاً میوه‌ای از حبه قهوه میخوردند و حیله و فشا غریبی با نشاط و
از میوه قهوه چیده و بو داده طبخ نمود و از نوشت که قریب هزار سال قبل از حضرت عیسی
علی نبینا و آله و علیه السلام بود شرب قهوه در عربستان معروف گشت در سنه هزار و
پانصد و پنجاه و سه [1553] مسیحی در اسلامبول رفته رفته شربت آن معروف و از آنجا به ادیج
هزار و ششصد و چهل و پنج مسیحی با پاتالیا سرایت و از پاتالیا بلندن و در سنه هزار
و ششصد و پنجاه و دو [1652] مسیحی ارمنی در بلده پاریس اول دکان قهوه فروشی باز کرد و جمیع دخت
قهوه که در فرنگستان عرض شده از جانب ولایات قطعه شام خاور رسیده اند و اهل ونیز از نواحی
مصر و امثال آن صغیر بجهت تجارت قهوه را فر بار و باحل و نقل نموده اند و بعد در جمیع فرنگستان
شرب قهوه مشهور گشت و بتاریخ هزار و ششصد و نود [1690] مسیحی اولین نهال قهوه را اهل ونیز عرس
و بعد بتاریخ هزار و هفتصد و بیست [1720] در باغ پادشاهی تربیت یافت و حالا در جمیع باغات پادشاهی
و سایر فرنگستان درخت قهوه بکثرت کاشته شده

تصویر یک شاخه درخت قهوه با گل و میوه

قهوه معدن جزو مشروبات محسوب شود و طبخ از اعتدال بو دادن و نرم کوبیدن در آب
جوشاندن و پخته [illegible] بکند و جوش سهل نباید و عرقی که از قهوه کشند بسیار مقوی و مفتح
باشد و حرکت و جولان دم را سرایت علاوه و هضم را اعانت و صفای مغز را تقویت بسیار دهد
تفریح بخشد چون مشروبات حس اعضا را کند لهذا افراط وی باعث بیخوابی و سهر گردد

درخت پنبه شبیه به نبات خباز است گل زردی
کاسه پنج برگ باشد شبیه به برگ زنبق برگ سفید و سرخ چون شکوفه او بریزد [illegible]
گره تکمه مانند پدیدار شود که آن را جوز نامند چون جوز رسید شکافته و از جوف وی
پنبه در نهایت لطافت ظاهر گردد و تخمها که در پنبه باشد که پنبه بان تخمها چسبیده
شده برگ سبز مانند برگ تاک بریده و مثل مقراض خورده است و درخت نباتی پنبه
در هند و امریکا بسیار قوی و اعلا باشد و در جمیع اقالیم هوا تربیت نیابد اگر در جای هوایی که
حرارت تحمل بجهت باشد که ترکیبات بعمل آید بهتر میشود اقسام مختلفه دارد سه قسم آن

ممتاز

ممتاز و منتخب است که نخلش و شجرش متوسط باشد قسم اول که نخلی است و منفعت او بیشتر
که در هر سال باید زراعت شود در ولایت چین زیاد میکارند و در سایر ولایات گرمسیر
بعمل آید که هر سه بعد از مدت طول نباتات میشود و متوسط وی که شبیه شجر است در اکثر
ولایات مانند نخلی بعمل آید در هند جنوبی الی سه سال دوام نماید در مصر و سایر نواحی
گرمسیرات از شش الی ده سال دوام کند و شجرش [illegible] در چین و هند و افریقا تربیت یابد

تصویر چیدن جوز پنبه در امریکا

جوز پنبه را که دست بچینند و بعد باستعانت چرخ پنبه دانه از پنبه جدا نمایند بعد
حلاجی نموده و با چرخ بریسند و انواع اقمشه نسج کنند در این عصر باستعانت کارخانجات
اثواب بسیار قماش و لطیف از پنبه توانند نسج نمود انشاالله در سفرنامه مخصوص کارخانه
های پنبه را شرح خواهیم داد و اقسام پنبه را که مختلف بمناسبت محل گذارده اند مثل
قطن هندی و کتان و چینی و غیره پنبه و کتان و ابریشم و پشم از اشیا است که بجهت تقلید
و زینت که انسان لباس الزینت را دارد اکثر اثواب اساس البیت از قطن خالص یا
مخلوط بریشم و ابریشم و کتان باشد پنبه خام نیز زیاد بمصر آید

تصویر یک شاخه درخت پنبه

در جمیع هندوستان از قدیم استعمال قطن در البسه زراعتشان معروف و مشهور بوده اما
در فرنگستان قریب به دو قرن است که نهایت ترقی و اشتهار را دارد مخصوص در انگلیس که
قیمتش از ابد حد اعلی رسانده اند پارچه‌ها از آن درخت بافته بسیار مرغوب بافند که فوق
آن متصور نگردد علی الخصوص در شهرهای فیشیت و اطراف آن

گندم

نوبت غالب غذای مخصوص بنی نوع بشر است نان که از آرد گندم عمل آید باعث قوام
دوام وجود انسان است و گندم نعمتی است که به جهت تغذیه پرورش آن زراعت نمایند
انسان به زراعت نمودن وی مجبور باشد چون مانند سایر نباتات بر تربیه بدون سعی
و تربیت نروید و این خصیصه را که فهمیدند حیوان وحشی را نیست باید بدقت و سعی تمام
زراعت و تربیت کنند از حبوبات چند نان عمل آید ولی احسن و اکمل آنها گندم و گندم را
نیز اقسام باشد اصول حبوبات مذکوره گندم و جو و برنج و جو دوسر و ذرت و
گندم سیاه را بعضی داخل اصول شش گانه نموده و به هفت نوع منقسم ساخته اند و جمیع
نباتاتی که نان و برنج و حبه شبیه این هفت اصل است علمای علم فلاحت از اقسام آنها
شمرده و در باب باب که احوالات و خواص آنها نموده اند و جمیع حبوبات را اخوات هم

واز

وازین جنس اند و کلیتاً قسمی از اقسام نباتات شمرده اند و در هر بلدی به طور خاصی گندم را
زراعت نمایند مثلاً در مصر با گاو و شتر و اسب و در ایران با گاو و گاومیش و در عربستان
مختلف

تصویر طور جفت و زراعت نمودن اهل مصر

چون بهترین اقسام حبوبات گندم است در انجیل و سایر کتب مقدسه سایره از جمیع حبوبات
بلفظ گندم تعبیر نموده اند (تحقیق فرنگستان بمترجم دخلی ندارد) گندم فرنگستان
زیاده مشابهت دارد از آن جهت قسم سازند که عجین آن از طحین و نشاسته باشد طحین آرد گندم را
گویند که با استعانت طاحونه یا آلت دیگر حاضر آرد نموده باشند که آرد مذکور را با آب خمیر و در
تنور طبخ نمایند و از نشاسته را باستعانت خبازان که از گندم اخذ و اغذیه گوناگون از وی
طبخ کنند و در صنایع بکار آید که اقمشه و سایر اشیا را با وی آهار زنند

تصویر سنبل گندم و جو و چیدار و ارزن

قشر رقیقی روی مغز گندم را سبوس دارند که با استعمال غربال بعد از طحن از مغز جدا شده باشد
و از نان هر قسم از اقسام گندم کلاه فرنگی بسیار خوب میباشد سنبل چیدار بلندتر از گندم
و خار وی بیشتر و دانه‌اش تیره و طعمش خشن باشد چون با عسل مخلوط شده باشد لذیذ گردد و تخم جل
گندم بچیدار از ناجنسی تخم و تربیت زمین و آب شود سنبل جو کمتر خار دارد و از طحان آن
نان خوبی شود اما بخوبی نان گندم نباشد در قطعه شمالی و در بعضی اماکنه که گندم کشت
از ارو وی نان طبخ نمایند نقل است از اخبار اینکه جو و حشیشه اللعن یزید و عشقه سازند
اللهم العن یزید بن معاویه بعد دعا احاطه بر علامت جبه جو درشتر از گندم و لون وی
اکثر زرد کاهی میباشد و بجهت سبب غذای بسیار نافع است کاه جو و گندم بجهت اسب و
سایر دواب غذا شود

برنج

هر چه برنج اشش برای
کل باشد و دانه برنج در نصف بیشتر ربع مسکون غذای معمول و مشهور و بهترین اغذیه
و سریع الهضم است و خوب ترین اقسام وی در چین و هند باشد و در قسمت جنوبی اروپا
در ولایات ایتالیا و اسپانیول و غیره زراعت نمایند

تصویر کل

تصویر کل و سنبل برنج

برنج انواع اقسام هست طبخ مشهور وی اول آن را بجوشانند و بعد انصاف نمودن مدتی گذارند
با روغن کره و اقسام لحوم میل کنند و اغلبه دنیا لذیذه با اقسام مختلف از برنج ترتیب دهند

ذرت

نبات وی با ضخامت و با برگهای بلند و همچنین در سر آن تند کند مکررا
نر و ماده باشد که هر دو در بن شاخ در رفوف و ماده در تحتانی باشد کل نر خوشه و با برگهای کوچک
و کل ماده که در سر ذرت واقع است شبیه بدسته شعر سفید رنگ میوه ذرت عبارت از حبه‌های
ملتصقه و بر بندی که مخفی در دو ورود محور ضخیم بغزار و نظم چیده شده ملون با الوان مختلف و
غالب زرد رنگ باشد بعد از گندم و برنج اکل ذرت مشهور و معمول است کباب آن بسیار
لذیذ و مسمن و نان وی بر رویش و هندستان و با روغن ماکول میشود

اصل و

ابتدای زراعت گندم و سایر حبوبات بتحقیق معلوم نیست آنچه در کتب مقدسه مذکور
حضرت ابو البشر علیه السلام نموده و در بعضی افسانه‌ها قدیم نسبت با اهل مصر داده اند
اهل چین مدعی هستند که مدتها قبل از حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام در ولایت
چین معمول بوده چون بنای مصنف بر اختصار است و این اوراق گنجایش زیاد بر این نداده
به همین چند اصل اکتفا نمود تفصیل احوالات و خواص و اوصاف نباتات و اشجار را کتاب بر اسم
لازم است و در این علم کتب دنیا تصنیف شده باید با آنها رجوع فرمود

حیوان عبارت از موجودیست حی و صاحب اعضا و قوهٔ حساسه متحرک بالاراده کلیتاً بدو
جنس منقسم میشود که صاحب عظم الظهر و بی عظم الظهر باشد یعنی بعضی از حیوانات را
فقرات الظهر باشد و آنها را وحوش خوانند و برخی را عظم فقرات الظهر نباشد که بحشرات
تعبیر کنند و حشرات نیز بدو قسم منقسم که عبارت از حشرات لحمی و صلبی است یعنی حشراتی
که نظام جسد آنها لحم یا استخوان باشد و هر یک از این دو قسم اجناس و انواع مختلفه
موجود که ان شاء الله بوجه اقتضا اشاره باحوالات بعضی از آنها خواهد شد لیکن
وحوش و حشرات اینها بری و بحری باشد لهذا جمیع حیوانات را بچهار قسم کلیتاً تقسیم نموده
و در چهار فصل ذکر احوالات آنها را می نمایند که عبارت از طیور و وحوش و حشرات
حیوانات بحریست وحوش که عبارت از حیوانات صاحب عظم الظهر باشد نیز بدو
قسم اند ذوات الثدی و ذو الجناح بجهتی که جمیع اقسام طیور بی پستان باشند الا خفاش
و بعضی مثل خفاش و بخلاف تمام انواع وحوش ذات ثدی موجود که نتاج و اطفال آنها
چون متولد شوند تغذیه جمیع اعضای آنها متکون و از رحم ولادت الی مدتی تغذی از شیر
مادر خود نمایند بخلاف طیور که تخم کنند و بچهٔ آنها در رحم ولادت ذی روح نباشند بعد
از مدتی که در جوف تخم متکون و حی گردند و خارج شوند تغذیشان از اغذیهٔ خارجه نمایند
و نیز اکثر حیوانات ذوات الثدی را چهار دست و پا باشد و برخی را مانند مار و ماهی دست
و پا نباشد مثل ماهی یونس که بی دست و پا و صاحب ثدی است و بعضی را عوض دو
دست دو بال مانند طیور باشد که در هوا طیران توانند کرد چون خفاش که ذو الثدی
و ذو الجناح است پس تقسیم حیوانات ابد ذوات الثدی و بی ثدی نمودن جامع از وحوش
و طیور و با چهار پا و ذو الجناح است جمیع طیور تخم نمایند و جسد آنها مستور بپر و پشم
باشد

باشد و مانند وحوش ذی الثدی صاحب دم سیاله و گرم اند اما حشرات و حیتان را
دم غیر سیاله و سرد باشد و مانند طیور تخم نمایند الا قسمی از ماهی که مثل وحوش بچه کنند
و اقسام حیوانات بحری همیشه در آب باشند و بواسطهٔ آبشش که در نزدیک گوش آنها است
و از آن هوائی که در آب هست تنفس نمایند و اعضای آنها منقسم به
آلات شنا و غیره باشد و عظام جسد آنها نیز از عظام حیوانات بری ملایمت و برخی
از حشرات را دست و پا باشد با شکم شبیه و حرکت نمایند کلیتاً جمیع حشرات و حیوانات
بحری که بواسطهٔ ریه یا بوسیلهٔ ورق مع شراکت ریه تنفس کشند با مدتی اول به
واسطهٔ ریه و بعد بورق در آنها نمو نماید تخم کنند الا قسمی که بعضی از آنها نیز تخم باشد و لیکن اطفال
آن در جوف تخم در شکم مادر تربیت یافته زنده متولد شود هر حیوان در هر آب و هوا
تعیش نتوانند بل مانند نباتات بعضی در آب و هوای مخصوص تربیت توانند نمود که
غیر مثلاً کانقورو که الا در جزیرهٔ استرالیه در جای دیگر پیدا نگشته و هم چنین در جمیع
امریکا فیل نباشد شیر و پلنگ بحر و مکر مبسوط تعیش نتوانند و در منطقهٔ حارهٔ طیور
قسم خوش شکل بکثرت باشد بعکس حشرات نادر کم یافت شود و در منطقهٔ باردهٔ حیوانات
پشم دار پوستینی بیشتر و قریب به قطبین بحر و وحوش پوستینی و پشمی دیده نمیشود
چنانکه قاقم و سمور و روباه در طرف شمالی امریکای جنوبی و سیبری نواحی
یافت نمیشود

در بیان بعضی از اقسام سباع

شیر قوت و شجاعت اسد از جمیع طوایف اسم پادشاهی بخشیده
که در هر ملک و در هر زبان شیر را سلطان الوحوش خوانند طبیعت شیر و پلنگ قوی
و جوهر وحشی و قاهر که شبیه بآنها است از جنس گربه شمرده اند اسد از اقسام نا

وطول قامتش از نشیب الی هشت قدم میشود بغیر ذنب که طول ذنبش اکثر معادل
طول جسد اوست و مسلح به ناخنهای بسیار قوی و منخرهای پهن از سباع بهیبت و صلابت
شیر نیست و فارو تمکین از انداز ندو چون حرکت ننماید غیرت و تمکین از چهره اش ظاهر
و چون مهیب و خیز آید هیبت و صلابت از بشره وی لایح گردد و موهای او از عقب اذن تا
لثانی مانند یالهای اسب در سر و گردن و سینه میرسد و رنگ یال او از سایر شعر جسد
وی تیره تر باشد و لون موی بدن آن زرد طلایی و زیر شکم و جنبین او زرد مایل
بسفید نیست و ماده شیر یکربع صغیر الجثه از نر باشد و یال ندارد و در مدت یک
صد و هشت یوم وضع حمل نماید و تا سه بچه در یک شکم می آورد و گاهی باشد که
چهار بچه در یک شکم زاید و بچه شیر در حین تولد بسیار صغیر الجثه و بی قوت و تا
شش ماه بسعی و تربیت بجمیع لوازم محتاج و در تحت حمایت وی تربیت کند و بعد منفصل
گردد غالب شیر روزها را بخواب رود و استراحت کند چون شب شود پی شکار
خود رود با غرش رعد و طنین تند و بحرکت عجولان آید که جمیع وحوش وزمین و صحرا
از استماع صوت وی زهره آب شود و دل در اضطراب افتد بمسافتهای دور وی فرار و از
دیدار او بیقرار شوند و مشی او چنانست که بخفیف و جلد و با جست و خیز که از پانزده
الی بیست قدم مسافت را با یک جهش طی نماید و شود که شیر شکار خود را تعاقب نماید و
عقب فرار می افتد و غالب روزها را در قرب چشمه ها کمین کند چون غزال و سایر
وحوش بجهت آب خوردن با مکان آیند از کمین جسته مانند برق خود را بر صید شکار
گرفته بدون مهلت و بی زاری هر دو نگاه با اطراف و هلاکت ها اگر پیش نیاید گوسفند و گاو و غیره
که از گله دور افتد و بوده بدرید شکار شیر بسیار خطرناک اکثر بادام انواع شکار

کرفتار

کرفتار کنند

تصویر شیر بیشه صحرا

و در خصوص صید شیر حکایات غریب از پهلوانان ظهور نموده اند از انجمله شخصی
اول کر ثور بلی تعداد نام داشت بجهت کثرت شکار شیر به قاتل الاسد ملقب گشته که در
مدت یازده سال در افریقا بیست و پنج شیر بدست خود مقتول ساخت و در میدان
شهر رومن پانصد شیر در زنجیر داشت و انبلند هیچکس و اصالت و بسالت اسلاف نیز
عجیب و حکایات غریب نموده اند از جمله حکایتی است در قول نام فلام است که شهر امیر
حکایت بجهد و مجد قوایش در پهلوه انداز در قولی بعلت چنانچه از موکلی حرد فرار و در
غار ایام شب مختفی گشته شیر خوبی هیکلی را مشاهده نمود که از شدت درد بید و ورم کف
جناله چون شیر او را دید بجانب وی آمده پنجه خود را باو نمود اندرو قولی چون ملاحظه
کرد خار مغیلان در شیر او دید که بکف دست او فرو رفته دیده ترحم نمود و خار را بیرون
از پنجه شیر بیرون کشیده با مندیل دست او را بست و روف بعد از مدتی چون دستگیر گشت
پادشاه سیاست نموده حکم فرمود که طعمه شیرش شاند در میدانی که جمیع اهل شهر به

تماشا جمع گشته بودند اندر مفعول را عریان نموده شیر قوی هیکلی که سرش را از قید رها
و بجانب وی سر داده بودند چون شیر بطرف او دوان رفت هیبت او ویرا طبیب خود دانسته
سر بر قدم او نهاد و با زبان خود پایهای او را لیسید بعد بوی پهلو و بوی میل و مانند طوطی تمامی
بدن با حرکت و مواجب کرد با صاحب خود دنبال می نماید با اندر مفعول کلاهی بازی نمود و دنبالی
سر بقدم او می سود از مشاهدهٔ این واقعهٔ غریب بومی و غریب با تعجب بر تعجب و حیرت
بر حیرت بیافزود سلطان علت ترحم شیر را ازوی استفسار و در جواب حکایه نظاره
معروض و از نبایت معقول گردید **تصویر اندر مفعول و شیر**

تولید شیر در صحراهای گرم افریقا و آسیا می شود قدرت و قوت او از جمیع سباع بیش از آنها
شیر چنان که قامت آنها مستور بر هیبت است که جرأت و به قد از اسود بزرگتر و مستبر باشد
در صحاری حاره شیر زیاده با هیبت می شود که باعث نفرت مسافرین از آنجاست بلی
واقف امصار و قراء اطراف کردند بحمد الله که جنگل کوه و نوع وحش روز بروز تا اتفاق معتاد است

بر اینکه

بر اینکه با هر حیوانی که مصاف شود غالب ... اما غالبا بکشتن او را مغلوب و مسکن نموده
و علت اینکه قدرت انسان اندیده و قوت سحر یکبار آنها را فتحیده اصلا هر اسی از انسان نه
نمایند و بگمان اینکه غالب خواهد آمد حمله کند چون زخم دار و مجروح شود بجای اینکه خوف
فرار کند متغیر و حیوس تر شود از جهت بیاد یال ... که گاه است که بکار دو ... دو تا
حسان حمله نماید و در کمال لجوج مجادله آغاز و از نهایت جرات خوف نکند چون اندر خود آثار
ضعف بیند فرار نکند و از غیرت ابدا پشت بر دشمن نماید چهرهٔ او مهیب نظر وی غره
مشعل او در مقابل دشمن در نهایت تجسر و کبر صوت او چون غرش رعد جمیع اعضای عضلات
بدن او موافق هم و دال بر قوت و چابکی است جسد او مشتمل بر اعضا صلب و لحم متناسب
و از قوت او همین کافی است که پنج و شش ذرع مسافه را بیک جست و حرکت شدید
ذنب و پیشانی و پوست چهرهٔ او زیاد بر هیبت و صلابت او میافزاید و اکثر اوقات از
نهایت غضب جمیع اعضا و جوارح او متحرک گردد دندانهای برنده دارد مخصوص اضراس
او عمر طبیعی او بعضی صد سال و دو دست شش یا هفت بعد بلوغ و کمال رسد
غالبا در جنگل بی علف قطعهٔ آسیا و ... اجام و بطلاقها می ...
که چون زاد باشد کنام کرده و اکثر بلاد معتاد و خانه یافت می شود که از شیر کوچکتر است
و از اقسام باشد بعضی هم قد شیر و بی دست و پای او از شیر کوتاه و بر نجر کرد که جد
آنها جعفر از آمد و دنبی ... لب با بلند که در حین حرکت بروی زمین کشد جوان با
مقبول و شکیل است یال العرف خاکی و زیر شکم و اطراف و جبین او خال سفید بخط می
در روی جسد آن پلنگی بعضی ملون و خال دار و شعر جمیع بدن او کوتاه و فقط ذنب او مختلط
حالف ... زرد و سر ذنب و ... او ... زرد و زبر ... رنگی و لون جسد هیچ فرقی

ندارد قوت و سبعیت او زیاده از شکاران خطرناک و مثل شیر شکار نخود حمله نماید پوست او را
بسیار دوست دارند بجهة اینکه مى صندلی و مسند خوب می شود نظر او زیاده منجس صورت
کالکه خداوند شراب که باقشو نام دارد محول به پلنک پوشیده نماند که اهل یونان اقلیم
اعتقاد بآن بود هر جنسی را ربّ النوع و جمع ارباب را ربّ الارباب که زیوس باشد میدانستند
و صور خداوندان را مختلف کشند و علم شناختن اشکال ایشان را میتولوژی کویند مثلا خداوند
عشق و خداوند شراب خداوند السّلام و زمین هیچ هر یکی را بصورتی مصور کنند و خداوند
شراب که باقشو نام دارد سوار کالکه است که دو پلنک کالکه او را میکشند

تصویر شکار پلنک در هند

فرو بردن شجاعت و انقضا و قوت و رحم او چون شیر و بلی درنده که و سبعیت او بیش است
و بجون دهن راغب تشنه اکثر اوقات شکار را از روی میل طبیعی و طبیعت جبلی که در ذات
او مکنون است میکند نه بجهت کرسنگی و خوردن چه غالب شکار را دریده و نخورده رفته
است و راه هیچ جانور حیوان و انسان ندارد در اول کله را اهلاک نماید و کاهی به پنجه فیل را
کرکدن حمله کند بعضی اوقات اتفاق مجادله با شیر نر افتاده بقطاع او کم و طول بیاده می

سرش

سرش کمتر و چشمهای او زیادتر و زبان وی همیشه برنک خون و صلب خشن و با قوت
چنانچه پوست و کوشت صید خود را باد تماشا ره با زبان بر می دارد در بلاد خانه کمتر
و درو مینمکند و از مخصوص هند عرض در جائیکه فیل و کرکدن نباشد زیاد است اکثر
در کنار رودخانه ها و بحیرها کنام او می شود زیرا که اکثار خون خوردن او را تشنه می
کند لابد در کنار آب منزل کزیند که اطفاء حرارت خون نماید وقتیکه جوان
بزرک چون کاو و اسب صید نماید درفها انجا از نمیدتر و شکار خود را هیکل وار بغل
زده ساعتی با او مزاح و بازی نموده تا حرص سبعیت خود را تسکین داده بعد او را بدندان
مجروح نمود و شجاعت او مجتنب است که میتوان کفت ترس و بیم در او خلق نشده با اینجا
تمام به انسان حمله نماید ابدا در طبیعت او عشق و محبت پدر به نسبت جفت او
محبوب بچهای خود را از او مخفی دارد تا فقد بچه بزرک شوند والا میخورد تصور تعلیم
و تربیت او باطل چه او را مثل سایر حوش اکر تعلیم دهند محل نماید که کاهی بچه او را
کرفته بعضی تربیت می دهند بطوریکه قدری رام شده با استاد خود مثل کربه راه میرود
و اکر بخلاف خواهش او رفتار نمایند او را متغیر کند در حقا طبیعت سبعیت را تغییر
داده ان بعضا اطاعت بچه معلم خود را ببرد در باغ وحش پاریس هست و از همه
سباع زیاده تر مستحفظین از او حذر نماید پادشاهان هندوستان شکار او را با یوز و با غیر
اند با فیلهای معلم و کلاب قوی او را صید نمایند انست پادشاه دا بنارس او را
کسی بود که پلنکی بخود رام و معلم نموده بود و هیلوغابال که امپراطور روم بود
بتقلید هیکل باقشو که خداوند خمر باشد نموده دو پلنک داشت که در حین سوار می
در ورود به روم کالکه او را میکشیدند و تا پنج شکم بچه دو پلنک شکم میزاید اطفال او از بچه

مقبولش نکند او از هیبت تا بعیی لخا میشود و بعد در باغ وحش تا دو عمر بکند فوود تلف
میشود

یوز کوچکتر از شیر و پلنگ باشد لون ظهر
و شکم زرد و زیر شکم او سفید بود در جمیع بدن وی لکهای سیاه مختلف دیبا و زیاده شبیه
ببر است گویا از این جنس باشد در هند و افریقا یافت میشود در ولایت سنگال و گینیه
و افریقیه قلیل ها اند تا نیمه او را تعلیم میدهند و همراه او شکار میبرند **تصویر یوز**

ژاغوار دیبا شبیه به پلنگ است و او را پلنگ امریقا خوانند بعد از شیر
پلنگ انسان با انواع سباع درنده تر و لون بدن او شبیه به ببر و در جنگل مسکن کرده
از دود خانه ها بیشتر عبور نماید هر قسم درختان با لا رود **تصویر ژاغوار**

پانتر قدری از ببر است و بعضی صغیر الجثه از پلنگ باشد و زیاده شبیه
به یوز و لون جسد او زرد طلائی و مخطط بخطوط و خالهای سیاه و قسمی با لمره سیاه باشد
سیفیت نوع سیاه او بیشتر چون انیست زیاده بانقضا و مشهور در افریقا و هند و افریقیه و در
گرمسیرات آسیا نیز یافت میشود بجهت صید او زمین را حفر نمایند و دهن در قعر بیرون موضوع
و قطعه گوشت روی آن گذارند و روی آنرا با خاشاک مستور دارند و آینه در قعر
چاه گذارند چون سبع مذکور به بیرون رسد عکس خود را در آینه ملاحظه نماید و قرین خود
انگارد خود را بقعر بیر بجهت اخذ طعام از دشمن خود بکرد به نیت افتد بعد از تعلیم و تربیت
نمایند اطاعت امر معلم خود اظهار دو بالمره مطیع و فرمان بردار باشد در شکار کردن بسیار
مشهور و بی باک است که اکثر اوقات با سبع قوی تر از خود مجادله نماید و خود را بهلاکت اندازد
بجهت مسند و غیره جلد های این نوع سباع را در فرنگستان بسیار طالب باشند بخصوص
بجهت زین خانمهای فرنگ جلد آنها را دباغی نموده از روی خانه خوابها اندازند و قطعه
اسباب در اوایش مسند و اگر او قوز به نمایند **تصویر پلنگ افتادن پانتر**

ببر با لون شبیه به پلنگ و بعضی از شیر و پلنگ قوی و عظیم الجثه
قوت و قدرت او از سایر سباع بیشتر لون جسد او زرد طلائی مخطط بخطوط سیاه

وخالهاے درشت از جنس پانتر ولے قوی‌تر از وے در جنگل مسکن گزیند هیبت و صلابت
شیر را دارد اما در عظم جثه ممتاز در جنگل مازندران وافر باشد **تصویر ببر**

کرگ بالدار که گفتارش نامند از جنس کرگ لیکن بال دارد و موی او بیشتر
همه کلاب بزرگتر ترکیب اعضا وے غریب که پاهاے او بنیاد کوتاه از دستهاو وے باشد
و در پر فسنیان تقبیه و قباز معتمد اهست تا الان نقب بشکم وے راه نست وانجه رآفست
لا ایچ طبیعت سبع مفترس تنها در غارها و شکاف‌هاے صخور مسکن نماید وگاه باشد که در کمر جبال
زمین را حفره و نقبه منزل سازد و اخذ تعلیم و تربیت نه نماید و با کسے مانوس نگردد با وجود
سبعیت جبلے چون انسان با سکر ابیانه تمام حزم و احتیاط را مرعی دارد و در فراد نیابد اما
چون بداند که دستگیر خواهد شد دو نهایت جلادت مجادله کند شب هر جا که حیوان امضا شود
بی‌درنگ خود را بروی او انداخته کلوے وے را گزیده خفه کند و بجهت سرقت شبها بخانها و ده در
طویله و مسکن اغنام از انکسته کوسفند و سایر چهار پا که تواند بربوده تا کوهسار و غیر بیابد
چون شکار زنده نیابد بمزار رسیده رفته قبور تازه را شکافته جسد مرده را بیرون آورده و غالب بی‌شکار
شبها رو آورده اخذ شکار معینا لقمه زیاد نماید و از سایر سباع مفترس کلاه اصحو با تون بست
او در صحاری با خلوط مهلباشد و با بلند کردن دو سینه طره و در حجم که مهارست و افزود دارد از زبانها
بکثرت یافت شود و در صیاد اکثر معتاد هر نیز نشرف تواند نمود و در کمهارت الے بیست سال

عمر نیابد اما در سر و سیر عراق کم یافت شود و چنان معروفست که شیرماده در تمام عمر یک بچه زاید و
او شبیه بگاو است و اندرون صحرا او خانه صحراخوان افغان باشد **تصویر کفتار**

کرگ در اکثر ممالک خواه گرمسیر باشد و سردسیر تواند تعیش نمود اما در سردسیر
بیشتر حتے در بحر منجمد نیز یافت شود و در طرف سیبیریه و ستپ واقع بیک زیاد شبیه
و بیشتر که از کلاب جثه قوی‌تر از آنها و بینی او مصاله و طویل و گوشهاے او دایم راست
ایستاده و دنب پر موے و پهن دارد و چشمهاے او نیز در آن شجاعت با حسن او از هیبت
و صلابت ظاهر و وے بیشتر است و زیاد لام و در نهاد طبع و اکثر اوقات با شیا تنها دو
سر شکار کوسفند مجادله نماید چون ایشان با مضرت و موزیه و همیشه کوسنه باشد آن خوردن
کوشت انسان مضایقه ندارد و بجرات تمام وفات ننماید که با انسان حمله کند از اطفال هم و امه
ناپاک است در فصل زمستان که برف زمین را مستور دارد و شکار بدست نیفتد کله شوند و از شدت
جوع مست و دیوانه و جستجو کرده در صحرا هر کس بر خورند حمله نمایند و اگر بروے مستقیم
باشند که خود را کم نموده مضطرب کردد و گاه باشد که از نهایت جوع جست نموده در
وسط معرفه داخل ده هلاکت کشند حیوانات را شکار کنند

مادهٔ کرک در بیان شکم الی پنج بچه آورد جنس او در فرنگستان کم و در ولایت برتانیهٔ کبیر بالمره مفقود
باشد در حکایات و افسانها اسم کرک در همه ملل و طوایف حکایات عجیبه و روایات عجیب
بسته‌اند و از اکثر بی روایت شده که فلان بصورت کرک شده اطفال را ربوده میخورد و گاهی به
صورت سگ سفید و زمانی بهیئت بزها گشته در صحرا میگشت و بعضی اوقات از انظار
مختفی گشته در کنار طرق مشغول سرقت بوده کار و جمیع مردم را میدید و غیر او را مشاهده نه
می نمود عقلا احمال یکذب جهال صدق پنداشته اما در این زمان بتفتیش معلوم گشته
که دو قسم از اقسام مرض صرع که بعضی از آب واهمه نامیده اند و اخری وحشت مرض ملنکولی قوهٔ
متخیله و جنون چنان بنظر بعضی از که بصورت کرک گشته چون خود را کرک پندارد بعضی را
رفته اگر مردار باشد کار بی مدینا و افتند چون خود را بصورت کرک و سیرت سبع باید گوشت
خام بخورد و هم چنین گاه باشد که خود را بصورت سگ بار بیند و چنان تصور نماید
که از انظار مختفی گشته چون از مرض صحت یابد بقطع ذهن او شود که ملتجی کرک بوده در
صحرا اطفال و غیره را گرفته میخورده است گوشت کرک بجهت صمغ نفس و تلخ باشد که هیچ حیوانات
میل باکل او ننماید مگر هم جنس خود که بر دنائت طبع و مخالفت فطرت او همین کافی است اگر

یکی

یکی از آنها مجروح کردد و قرار نیابد سایرین از بوی ماش او دوان شوند و در همه جا که دو گوشت هم جنس
خود را بخورند و نباید در حیات و محال و بی غیرت باشد اطفال کرک را اکر قبل تعلیم دهند و بعضی اهل
سایر سباع تملق نماید بسیار تحفظ خود پیدا نمیکنند و مانند کلاب باهم جفت شوند و چشمهای
بچها از هنگام تولد بسته میشود و در ده ماه و چند یوم وضع حمل نماید مدت بیست سال در زندگی
بچه خود دارد و خود نشانه او در زیاد است که او هی میشود که از فاصله یک فرسنگ بوی جیفه را
استشمام کند چون از منزل خود بیرون آید در محلی مرتفع ایستاده دماغ خود را بجانب مهب
ریاح دارد و از آن قطعه بعید بوی مردار و همه را احساس کند چون مجروح کردد عوض
اینکه مثل سایر سباع خود را حفظ کند با جسور گشته انتقام کشد زیاده و نالد و فرار نماید
و گاهی بضرب بانچو بانان یا سگ رو آید چون مدام اشتهای طاعتش ایجاب کند که بهر دست
تمام اعضا حیوان را بجهت نموده پاکشته جلد او پوستین و سایر البسه بهاتف نمایند و مخالف
جلد او نافع و باموه است

خرس

حیوانیست قوی هیکل با جسد
مجتمع و اعضا متناسب توانا و موی بدن وی انبوه و پوستین اکثر بو و رنگ خاکستری
بعضی بشمال در منطقه معتدله و خاره قطبیا اقامت داده در بحر منجمد و قطعه شمالی کثیر
غالب در کوهستان و جنگلهای انبوه مسکن کزینند و تنها بسر احر شده و در ارضی قطعه
شمالی اکثر باطل جریده در فصل شتا مانند ماسوعه و غیره مست و بخواب باشد که اکر هستا
بحس و در خواب کذرانند چون اول فصل شتا کردد داخل غاریکه در انجا انواع از علف
و غیره قبل از وقت جمع نموده شود و زمستان را در انجا کذرانند چون انواع او تمام شود که
هوام و حشرات مدهوش افتند در روغن بدن وی که کم کم بواسطه آلات امتصاص بجلد
و داخل معدهٔ او کشته عوض غذا میشود که همین روغن جسد خود چند ماه تواند خود را

حفظ نمود که در الحق شناسی جمله که خرس ضعیف گردد از غار بیرون نباید مگر هوا بسیار خوب
باشد و شیر او زیاد تعقیل ما باید رخت بسیار جلد به چابکی بالا رود و دویدن خوب شناباید
ملائم نتواند و می‌دو بار می‌خود ایستاده و مستقیم مشی نمود بعین علت الواط انواع رقصها
بوی تعلیم نمایند و در نهایت خونخوار از جمله برابر سبعیت او که او خون ریزی و عادتش هم
تغذیه از حیوانات و میوه‌جات و علفیات نماید قصد خون ریختن و لحم خوردن ننماید
مگر زمانی که گرسنه باشد که مجبور اصلا بکوشش کند چهره او مهیب و قیافه‌اش تند می‌کو یا از جمیع
وحوش بیشتر باشد و به نظر بسیار مدبر و عاقل چرا از هر خطر احتراز کلی نماید و ابدا تا در
نوع دارد خوردن ابهام که نجد از دو بیابان دور با انسان مانوس گردد بچه خرس را چون تربیت
کنند هر قسم تعلیم قابل و باسانی هر چیز را که تعلیم دهند فرا گیرد و در شش ماه وضع حمل نماید
و در آن شکم الی پنج بچه زاید و بعد از تمام بچه اولاد خود کنند و در محافظت آنها کوشش بیجا
نماید در مقابل دشمن بجهت حفظ اولاد جرات و شجاعت بی‌نهایت ظاهر سازد قدما
اعتقاد براین بود که بچه خرس در وقت تولد بی صورت و نا قبیح المنظر باشد مادر او
بلیسیدن صورت او را مصور و چهره او را تشکیل کند و بجهت پوست او شکارچی راغب
باشند که جلد او را عوض پوستین به بر نمایند هندو شحم او بکار سوختن نیاید بجهت
رسد که گوشت او را اهالی روسیا دوست دارند که نیکو و غضروف و لذیذ باشد گوشت خرس
خاکستری عموما بهتر از خرس سیاه و قهوه‌ای و بعضی میگویند که سر خرس سیاه بهین
از خرس بوده باشد و خرس سیاه امریکا نیز با عظیم الجثه از خرس سیاه اروپا و کوشهای او بهتر
و کشیده و پنجه‌های او که کوچک و پوستین او خوشگل‌تر است

تصویر شکار

تصویر شکار خرس سفید

خرس سفید که نیز قطبی و بحری نامند از انواع خرسها است و موی خرس سفید نرم و سفید
قابل نرمه بی و موی سر او بلند و از بچه از خرس بوده و شکار او خطرناک و قوی
الجثه و با قوت باشد از مسافت ده قدم برمی بیرون خود جست و خیز نماید بسیار درنده
در بحر منجمد او امن و در آب بیرون شناور نماید و از لحوم حیوانات و غیره تغذیه کند و با کمال
کرونکه چون انسان را ببیند حمله نمایند و عموما خرس را صورت بسیار بلند و مهیب که ... نماید
خود و با طور غریبی بهم زنند که باعث وحشت مستمعین گردد بسیار بد خلق و متغیر و متنفر
است اگر چاره بیابد با انسان حمله نکند مگر او را تعاقب نمایند یا زخمدار شود در نهایت اطاعت
را مستحفظین خود مربی دارد و در غایت احتیاط با آنها راه رود و زود معلم گردد و خوب رقص
نماید که گویا هیولای موزون ... از طرب کوشش دهد بعید با هوا رقص کند و خرس وحشی
از انسان فرار نکند ... معتاد خود و معروف نکرد تنها با ... نکند معترض با انسان یا
حیوان دیگر نشود و قوه شامه و باصره او زیاد باشد اگر چه جسم او به قاعده علم
تناسب در نهایت اعضا او کوچک است ... کوتاه و جلد او ضخیم و در

١٠ بدن و پوست آن جلد او سفید و کلاه و دستکش و دیبا خوب سازند **فیل**

از انواع وحوش عظیم الجثه و متوسط القد او از ده الی دوازده قدم میشود و جلد وی دبیز
ضخیم و سخت و ناصور(?) و شعر بدن او زیاد قلیل چشمهای وی با صغیر گوشهای کبیر دارد غره
سامعه او شلپه(?) و دو دندان بلند از دو جانب فک اعلای او برآمده که در عوض اعضای
محسوس که بجهت دو حربه مجادله و محاربه باشد و ریشه آنها از اندرون برآورده شبیه عاج
که قیمت آن متعدد قیمتی بجهت اضراس و عظام بدن او نیست بغیر از قوائم اربعه مخصوصا
او را خرطوم هست که کار دست بدان او بند خرطوم فیل عوض بینی او بیست غضروف طول
و مجوف و محتوی به ... که بجای منخرین او محسوب کرده نهایت سر خرطوم او
ممتد و دراز تر که در حقیقت عمل انامل اصابع از او حاصل چنانکه اجسام قیاس او زمین تقطل(?)
بر داشته بنظر خود جادهد فرق نمیکند خواه از زمین چیز برداشتن بالای سر درخت
میر(?) قسیب برگ خواه مائع و خواه جامد باشد که با استعانت عضو مذکور غذا و شراب اکل
و شرب نماید **تصویر شکار فیل**

و هر چیزیکه ممکن الحمل او باشد باخرطوم بر دارد خواه زیاد کبیر یا صغیر باشد و چنان با قوت
است که اگر در وقت تغیر به درخت قوی اندازد آن را بشکند و گاه باشد که شیر و پلنگ را
بخرطوم گرفته چنان بفشارد که اعضاء او در هم شکند بارش را سرا بر می آورد در
جنگل و جاییکه باطراف وی چون زار باشد مسکن کرده بعد کرده و منطقه حارّه قطعه
اسیا و افریقا او از بعضیها از ابتدای هند الی بحر مشرقی در جزایر مغربی هند نیز یافت
میشود اما در جانب افریقیا از اول ولایت سنغال الی کوهستان امیر(?) انگریز
باشد در جنگل با گله و رمه میچرند و گله فیل از پنجاه الی پنجاه عدد دیده شده بجهت خود
نظاری مهیا نموده اند چنانچه فیلهاییکه زن و مسن و از همه مجربه تر اند پیشاپیش
گله بجهت اراث(?) طریق و محافظت از خصم باشد و بچه فیل و ضعفا آنها در وسط در
تحت حمایت قوی دو سر داران بچرا مشغول و عقب گله قبال جوان روان که در حفظ
ضعفا از امام و خلف در مقابل پلنگ و شیر ... قوی بی نهایت اهتمام دارند
دارند و زود اخذ تربیت و تعلیم نماید فیل وحشی از صد ... عمر کند اعلا اعراض انها
از نجابتکند و از جمیع وحوش ... و جسیم و با قوت و نجیب اصل ... و طمع که کرده
الماعت باو از فیلبان نماید **تصویر فیل معلم**

ابدا بقوت خود مغرور و نسبت و بر شجاعت شیر و در اطاعت چون سگ و در نجابت و
اصالت مثل انسان تعلق زیاده بتحفظ و بر آنانکه اندک نیکی از ایشان دیده بهم رسانند
اگر نیکی باو نمایند والتفات کنند منظور دارد چون تحرش و بدگوئی هم کنند حتی قبل از
اظهار در دل مافی الضمیر دوست و دشمن خود را نماید و بجهت کشیدن انتقام منتظر فرصت
باشد چون فرصت یابد و قدرت آن فوت نکند و بشدت و اقبح وجه از خصم انتقام کشد با
وجود ضخامت قوایم و سختی جلد اصابع و سمی در باد بی نظیر می باشد مشی و هرولۀ
خفیف و چابک کند بدون زحمت سوار در شدت عدو و تعاقب نموده و از او بگذرد چون
خوب سوقون شود و سیاه پر و آب کرده و روزی چهل فرسنگ راه تواند طی نماید چون
در هر یوم برنج پخته یا خام قریب هشتاد یا نود کرو لکه با آب مخلوط نموده با علف بیابانی
با و دهند و روزی یکدو بار تا کنار آبش برند تا بقدر کفاف بنوشد و بدن خود را شستشوی
دهد بیابانی بر گرد و قدما فیلرا در جمیع معارک همراه داشتند که در حمله اول صفوف خصم را
از هم میشکافت و صندوق از آهن در پشت او منصوب و چهار مرد مقاتل که با سهام
و نبال در پشت او بر پشت داده محاربه می نمودند و در این زمان در هند و ترکستان نیز فیال
جنگی نگاه میدارند که در پشت هر یک توپ خپاره بسته در حین جنگ بکار برند

تصویر فیال جنگی انکلیس

فیلرا در جزو حیوانات بارکش محسوب دارند و قریب یکصد و پنجاه من هزار مثقال بار برد
و در شکار پلنگ و شیر با فیل وحشی پادشاهان هند بر او سوار شوند اما صید فیلرا
بدو نوع نمایند اول آنکه مانند شبکه دام بندند که با ریسمانهای دیبا شبکه بسته باشد بسیار
محکم باشد و فیل اهلی معلم را در وسط شبکه ببندند فیل معلم چون فیلهای وحشی را ببیند
صدا نماید فیل وحشی بطرف صدای فیل معلم آید چون بوسط شبکه رسد از اطراف شبکه را بلند
کنند فیل را محکم مقید سازند دوم گودی در بیابان حفر و سر راه فیل جنگلی نمایند و سر آنرا
با چوبهای نازک مستور دارند چون فیل از آنجا گذرد در حفره مذکوره افتد و فیل وحشی را به
فاصله چند یوم تربیت و اهلی توان نمود از جمیع وحوش زودتر رام و مانوس گردد

کرگدن

تعیا از جناب فیل از جمیع وحوش با قدرت و
قوی تر باشد کرگدن آسیا و کرگدن افریقیا متفاوت در قطعه آسیا خاصه آسیا و افریقیا
مخصوص به هندوستان و سوماترا و جاوا و سیلان و اراضی چینی و کلفتر می کثیر در
جنگل کنار باطلاقها مسکن گزینند پاهای او کوتاه تر از فیل و جلد او بلند که ارتفاع
شش قدم میشود و طول بدن وی از ده الی دوازده قدم است در چند جنبه ملایم و غیر
مطبوع و طبع او با فیل تفاوت تمام دارد سهو شرح وحشی و ناقابل تربیت و از سایر
وحوش در شاخ یکی که در دماغ دارد ممتاز چه در سایر حیوانات شاخ بسر مشاهده شده
حربه مذکوره مانند شاخ است ولی غیر مجوف و سخت و صلبتر از شاخ سایر وحوش
و حربه مذکوره حفظ می کند مکن میکرون او را بعضی اگر از تمام حیوانات حمله نماید
با شاخ مذکور علاج کند و غالبا شیر و پلنگ را به ضرب شاخ شکم دریده هلاک
سازد و گاهی که با فیل اتفاق مجادله افتد غالب باشد و در بعضی از اقسام کرگدن شاخ کوچکی

عقب شاخ اول نباشد و جمیع کرکدنهای قطعه افریقیا چنانکه مذکور گشت دو شاخ با...
و همین فرق مابین کرکدنان افریقیا و سایر ولایات منظور است جلد بدن او قوی خاصه
هیچ موی ندارد و چنان سخت است که چنگال شیر و پلنگ حتی گلوله تفنگ در او کارگر
نیست و جلد او از جلد فیل سخت و ضخیم تر است و او میتواند جلد خود را حرکت داده مگر
جلد چند موضع مخصوص که عبارات از جلد مفاصل و گردن و سر زانو و کفل است با...
او بر نوک و ضخیم و عدد هر پای از قوایم او اربعه سه انگشت دارد که هر یک اند به ناخن پهنا
بزرگ و چشمهای او از چشم فیل کوچکتر و دایم نصف چشم خود را بسته نصف باز
دارد و نمیتواند چشم خود را تمام گشود لب فوقانی او همیشه متحرک و از خلجان ... لب
لب او از پیش کره الف هفت کره میشود و بدین سبب پوست زیاده دراز که منتهی ...
نقطه میگردد و باستعانت این جلد زاید هر علفی که بخواهد باسانی تناول نماید مثل
خرطوم فیل و اکثر افعال معاین اوست

تصویر کرکدن

کرکدن نر سبع است و نه وحشی نه ماکول اللحم حیوانیست بی حاصل و بدخلق و صدای او شبیه
بصوت بچه خوک و مثل خوک ان خود را بگل و لای بیالاید و به اوقات شناوری نماید و ...
کمتر از فیل است تغذیه از نباتات و ورق درخت و هر قسم از حبوبات کند و بی زیاد ...

بیرغ

به نیش کرده دارد و زیاده از ده سال تربیت میکند عمر او از هشتاد الی نود میشود و در ۹ ماه
وضع حمل نماید بچه او را اگر فقط تربیت کنند از انسان مانوس میشود

فرس الماء

ذو حیاتین یعنی از جنس حیوانات بری و هم بحری است که در هر
دو میتواند تعیش نمود حیوانات نادر الملایم و احمق ولی در همین تغیر مهیب و ترنده به اندازه
قطور و فربه و تقریبا شبیه بخوک چهار ذرع طول و سه ذرع و چیزی قطر اوست و دو هزار
کیلوگرام وزن او میشود تخمینا مانند که هر کیلوگرام مطابق فرانسه عبارت از سیصد و سیزده ۳۱۳
درهم شرعی است پس قریب پنج خروار بوزن تبریز هزار مثقال وزن اوست صورت
او گاهی شبیه به جمل است و گاهی مثل گاو میش جثه او طویل و مثل کرکدن و اندام
زانو بپایین قصیر عظیم طویل الرأس دهن او شبیه به دهن گاو میش اما چاک دهن
او در نهایت گشاده و لب فوقانی او طویل و ... و استخوان قوی و چشمهای صغیر
کبود دارد و بیاض چشمهای او ... اند گوشهای او کوچک ... و دمش از تعبیر ...
مثل است معلوم کرده که چهار دندان صغیر و دو دندان کبیر در هر طرف فکین او باشد استخوان
او چنان سخت است که چون با فولاد زنند آتش از او بر جهد و از شیر عاج ... باشد
دو اضراس و دندان عاج بتر را اکثر از او میسازند عظام بدن او نیز قسمت بسیار و در خوش نماید
است جلد او در نهایت ضخامت و در هر پای از قوایم اربعه چهار سم دارد ضخامت دستهای
او با طول اش مقابل است پاهای او نازکتر است و مخصوص شکل وی چون زانوی او کوتاه
و مفصل او کج است نمیتواند جمع نمود و بجهت خود ملاصق کرد و اصابع خود را بهر
هر نوعیکه خواهد حرکت بدهد لهذا ابا شناوری نتواند نمود ... و شبیه بدن
... شده ... مثل سایر حیوانات و بچه نعیف بل بسیار کوچک و غنچه شیر او ...

مشهور مادهٔ کاو الذی در انهار افریقیا می جوید و مادام اقامت در کنار شوند بهار نباتات و حبوبات
نماید اکثر روزها در قعر آب مخفی و با سانس بقعر آب رود و قدری بجهت تنفس کشیده دروی بیاید
تواند تا مدتی با ساحل نیاید مگر شبها که شکر و بر پنجه او صید دارد شکار او را باقسام مختلفه
نمایند مثلا حفرهٔ در سر راه او حفر کنند و سر حفره را با خاشاک مستور دارند چون
با فجاء رسد بچاه افتد و گاهی با تفنگ نیز شکار نمایند و چون زیر شکم و بین الفخذین سایر
اعضای او گلوله کارگر نیست لهذا شکار او با تفنگ خطرناک است و گاهی در معبر او که درخت
باشد ریسمان شد که بند و دو فی بباشد با طناب از سر درخت او میزند معلوم نیکه چون
اسب دریایی از آنجا گذرد طناب که پیچیده دستان در نظر او جا که شود تصویر

فرس التمساح و صید نمودن او

دیگر رنا مد بیدار که موضعی نماید چون با خصم خود مجادله کند در وی با امهای خود مستقیم باشد
و با سبب تمام خصم خود را به دندان کیرد و مجروح سازد اگرچه زیاد وحشی است اما با
لذات خوار آرام و مطیع است و از انسان چندان خوف و هراس نکند

که گاو

که گاو منقش و حشی اگر بیند هیچ سببی ندارد بالذات وحشت و رد و رهمین خیلی شد
و حبابك و چون بزرگ هیچ جانبات کوهها و پیشگاه ها با الامیر زنده او را صید نتوان کرد مگر
کشته گردد و یا مجروح شود سر او کوتاه و با هم است موهای زیاد جثه او محیط و بخشونت
ندارد پشم کردن او مدار و بازکثرا از نواحی در هندوستان از پشم او لحاف و جوال چاپی
عجوبا فند در ماه همین چه بیدن و بیم مویی دیبا نازک و انبوه مبا و رو لون حبشی
اصفر موی گردن بلند و گوشت او دیبا لذیذ تصویر بحر نون

و نباد سوم و شتر و ضعان سا بعد وحش زیاد تر و شاخ او کوتاه و هبا که و قد و فته
نازک و ملحق می شود دنب قصیر و سر دنب او موی بلند با خشونت دارد و در جمیع قطعه
افریقیا جنوبی و اسپا از این حیوان یافت میشود و بعضی از انها زیاد قطور و جسیم باشند
که شاخ در بنای انها طوی دیکر و ان کاو هند بزرگتر و با قوت تر و بعضی کوچک که بیشتر با
و هوا و قوت غالب انها است چون در کلمات ما الایار و کانا وا و ابه سیبی را فتح و خود
اب هوا هست بیند و انجا عظیم و قوی و با قوت میشود و چون زمین افریقیا و عربستان
خشک و بی آب علفت این حیوان در آنجا صغیر الجثه میشود و در فصل صیف مجنگل می
رود و با بلبها یعبر آ عو نماید عدد کله انها زیاد میشود از سلسله جبال اطلاس الربوب

اسپرافی از این جانور بیجلد وجسارت چنان مظنون است که در کرومبرات بیشتر باشد
از اسب تازی بر دو مثلاً وانکا واهلی هوشیاش وجلد شد با انسان بعد از تربیت بسیار رام
و مانوس گشته مثل کلب جوان ان اهلی میشود نگاه داشت بعد از انکه اهلی شدند رنگ
انها تغییر یابد گوشت انها از ذائقه بابا اقش غذ قلید نموده نگاه میدارند تا متعفن
و ضایع نمیشود و در ده ماه وضع حمل مینماید جلد او نیز خوب با دوام زیان و بعد از شاش
اعضای او الذ عمرش تا بیست سال میرسد

خنزیر وحشی

از جنس خوک اهلی است اما بزرگتر و باقوت و بسیار شریرست دو دندان اضراس از دو
جانب دهن بیرون امده و گوشهای کوچک از خوک و چشمها صغیر تیره دارد لون موی
او سیاه غبری و از هر قسم حبوبات و میوه جات و ریشه درخت و نیشکر و حشرات الارض تغذیه
کند چون نر او گرسنه شود بچه خوک و اولاد خویش را هم میخورد نگاه باشد
کران شدت جوع بچه خود را بخورد بالطبع وحشی و درنده و جسور در محاربه سخت کاری
و ناتر اگر فتنه هوا اندازند و بیک ضرب دندان شکم سگ و انسان را دریده هلاک سازد اگر
چه چندان موذی و سبع نیست اما حرص زیاد باکل الجوع تازه و خون الوده و میل وافر
زمینی دارد با بینی خود بقدر تمام زمین را حفر کند و دایم بدن خود را چرکین و گل
الوده دارد روز از جنگل و مسکن خود بیرون نیاید شبها از بادیه بیرون رود گوشت او بطیء
الهضم بر خلاف ... و افریقیا و اسیا اکثر در مذهب اسلام نجس العین اما اهل فرنگ مانند
گوسفند اهلی او را نگاه میدارند گوشت او را اکل و از جلد او غربال و از شعر وی
... و قلم ... ... تخصیص ... ضرر کلی میرساند
شکار او ... و ... میکنند در حین ... باطراف ... کشته گردد

ان

او ابتدا بهمین و ... نمیکرد لهذا چون انسان را تعاقب نماید با بید راه و اکج نمود که
اگر از امام او اید بضرب دندان خنجر اسا شکم سفره و مقتول سازد در چهار ماه وضع حمل
نماید در بطن شکم از هشت الی دوازده بچه اورده و فاسد ... گاه کند

تصویر خنزیر وحشی

مرال واهو

کفوج و گوسفند وحشی است حیوان زیاد شکیل و ظریف و
خوش شکل و لطیف است گویا عجب زینت جزایر و کوهستان غیر مسکون از دیده شده
بیابا جلد و چابک و قوایم او نحیف و ظریف و اما سرعت با قوت بدن نرمی بطور فشنگی مدور
که گویا اول ... نموده بعد قوایم او را بجسدش ملاصق ساخته اند و گردن او
بلند و کله و سر ... بدو شاخ شعبه که زینت و لطافت و عز ... او افزوده
چون بسن یک سال و نیم سال رسد شاخهای او شروع بنمو کند و در هر سنه تغیر کلی
در او بهم رسد و شاخ او مانند شجر شاخ کند و مطابق سن او در هر سالی شاخ
علاوه میشود فوج ماده شاخ ندارد در هشت ماه وضع حمل مینماید بچه فوج بعد از
در یک ماه از مادر منفصل شود بالذات حیوانی ارام وی ازاد است مگر اینکه در هنگام جفت
شدن مست و مجنون ... وحشی گردد ابتدای ایام جفت شدن انها اول فصل خریف
و در این ایام از شور عشق چنان مست و مجنون گردند که متصل با همجنس خود دوستی

ماده قوچ نزاع و مجادله کنند و تغذیه از نباتات و اوراق اشجار و حبوبات نمایند

تصویر قوچ نر و ماده آن

در فصل بهار در محلیکه اشجار انبوه باشد مسکن کنند قوچ شامه و سامعه او زیادتست از
صدای اهل شوم و فرار کند قوچ را اقسام باشد و هر نوع بنامی موسوم مثل مرال و آهو
بز و غیره اکثر اوقات با رمه و گله چرا نمایند در جمیع اروپا و اکثر آسیا یافت میشود شکار آهو
و قوچ سزاوار سلاطین چرا که بجاهای بی سوار نیز باد و تازی و کلاب معلم فرد اعلا و غیره
لازم دارد که ماهر باشد که فرار اسب زیاد فرار نماید و از جنگلیکه مسکن اوست بیرون رود
چون ببیند که گرفتار خواهد شد بجهت حفظ بدن مجبور او فراغ نماید و با شاخ کلاب
و جنیاد را مجروح سازد و بجهت که نمودن اش پای خود باب فتاده شکار و میکند گوشت
او لذیذ و بی مزه میشود اما گوشت بره آهو لذیذ باشد جلد و شاخ او بسیار بکار
آید لون جسد او باختلاف فصول متغیر گردد مثلا در فصل تابستان زرد طلایی و در
زمستان اغبر و شکن میشود

بز کوهی

از قوچ کوچکتر و شاخ او شبیه شاخ قوچ اما کوچکتر لون بدن او زرد و اغبر بسیار موی

و موی باریک و نظیف و بطراوت زیاد جلد او جا بانات زیر نکاه ها و ضعفی و صاف و بجای شاخ
میکند و ابدا الغزش و افتادن حدار و برف نکشد و روی اعضا قسمت ما از اشجار و انوار
که بر حیوان با محبت و آرام است از ماده و بز میفهماند خو بخود آرام میشود و اکثر اوقات باتفاق
انها چرا رود و شکار او در دامنه پر زیاد مشکل است مانند شکار آهو با کلاب معلم او را
شکار نمایند و بدام کاهی نیز صید میکنند چون بدام افتد و اما که قوت او کیمخت دام
کفایت نمیکند ابدا بی حیله و چاره نمیجوید و اضطراب نمیکند با سوده که منتظر صیاد خود باشد

تصویر بز کوهی نر و ماده

چون کلاب و انقلاب نماید مستقیم فرار نه نماید کاهی بیمین و کاهی بیسار میل و چون
سات شکار صیاد نزدیک شود فیالحال دندان شدت دو معیب بر کرده و تازی خود دارد
نه نموده از او دور کند و چون داند که صیاد او را ندیده مستقیم از طرفی بلند رود و باسم اش
پای خود را محو نماید زیاد سهولت او را میشود تعلیم و تربیت نمود اما اهلی نمیشود از
محل زیاد در نفع خود و اکثر وقت بر قشلاق ندارد گاه باشد که چون بر قشلاق بسیار میل کنند
تغذیه از نباتات و اوراق اشجار و حبوبات نماید گوشت او زیاد لذیذ و منتخب و عمر او
تا شانزده سال رسد

ریم

بمعنی فاطر و حشی است بنجابت

۱۰ چون اسب ملاحت مانند آهو و متناسب اعضا چون اسب جمیع بدن وی مشتمل بر خطوط
متباین سفید که انگار بی طبیعت استاد بی خود از فن نقاشی بروز داده که هم جسم و مانند
دیبا منقش و مزین گردیده حتی سر و گوشهای وی نیز مخطط و این جگر که این خطوط حلقه بر حسن
و زیبایی او افزوده و فرقی که ما بین نر و ماده او است خطوط نر زرد و سیاه و خطوط ماده سیاه
و سفید است اما هر دو بیک قد و معظم و بزرگ او است و موی سیاه و کوتاه و بالا لوزی زیر شکم او سفید
و خطوط شکم هیچ و از اسب کوچک و از حمار بزرگتر و از حیث هیچکدام نسبت بانوع
علیحده است در جانب شمالی و جنوبی افریقیا یافت میشود اما در طرف شرقی افریقیا تعقیب
نمیتوانند و از اسامی ولایات الحربونه الی خواجه بون امیراف و از اشماله
فون کو نیز دیده شده در قطعات ۲ اسپانیا و اروپا و اوسیانو و امریکا کثیر مکرر
امتحان شده که شاید بجهت سواری یا کالسکه او را رام نمایند نشده چندی قبل ازین
باین واسطه بر غاده در باغ وحش پاریس بوده اند بسیار نوعی کرده اند و با مشقت تمام اند که
اهو خنر بوده اند که کالسکه مخصوص بزرگی راه میبرند ناگاه بنا شرارت و نادر میشی که داشته کالسکه
را معکوس اکثر اوقات با کله چرند و غالبا در تلل [illegible] میشوند [illegible] در صحای [illegible] از نبا

تصویر زبر

نوع شانه انها بجهت زیب که انقطعات بعیده زاید اقسام رابی مینمود [illegible] نسبتا بنفی
از بچه های انها را نمیتوان صید نمود صاحبان انها چون اسب نسبت برای اشتها هست بسیار دواب
و وحوش همه نداده دارند شبیه است باواز سنگی که با قوت تمام به یخ زنند در یکسال تمام وضع
حمل نمایند و در یک شکم زیاده از یک بچه نمیآید در وقت [illegible] الاغ جفت میتوانند بچه
نسل انها باقی نماند

سگ آبی

از جنس حیوانات ذو الثدی است [illegible] اکثر
میشود [illegible] قدم طول دارد بدن وی جمیع [illegible] موی [illegible] و اصابع پاهای
وی [illegible] باشد و دم [illegible] اشکال دارد [illegible] اندکی پهن و [illegible] منطقه
منجمده و معتدله شمالی افریقا [illegible] بجهت [illegible] شمالی بخصوص در
تیفی و لابرادر و کانادا بسیار افتاده محلی که جهت سکونت و آبادی دور باشد بکثرت
مجتمع کرده اند سگ آبی طرف شاخه آب و کانادا در ساختن خانه مشهور و در کنار رودخانه ها
و بحیره ها مسکن کنند و [illegible] اشجار و اغصان [illegible] انها را [illegible] کنده بقعر آب برده بکار برند
و از [illegible] خود خانه سازند و ارتفاع خانه های انها از شش الی هشت قدم میشود که
محتوی بر دو طبقه فوقانی و تحتانی است اما طبقه تحتانی او عبارت از یک شبیه [illegible]
که در آنجا از [illegible] اشجار و غصون نازک [illegible] ذخیره [illegible] باشند و طبقه فوقانی او [illegible]
مخزن است که هر [illegible] این مخزن نهاده و [illegible] باشد که در فصل [illegible] که در هنگام فراد
از آنجا [illegible] و [illegible] او متصل [illegible] ساحل و خشکی باشد که از آنجا بخارج آید چون [illegible]
آید [illegible] خانه جاری مسکن کنند [illegible] محکمی از غصون نازک اشجار [illegible] خانه خود کشند
متصل یکی از انها [illegible] مشغول حفر نمودن زمین و دیگری از خارج اغصان اشجار [illegible]
و [illegible] مانند [illegible] در دل زمین محکم [illegible] و بعد [illegible] بکار [illegible] قرار [illegible]

بفاصله زیاد بنا کنند و با فتور و عمق نزدیک بهم از اهم متصل و خانه‌ها سه‌طبقه مفتوح

و بعد ما بین السدین را با سنگ و گل پر نمایند دیوار مستحکمی در مقابل جریان آب کردند

و خانه خود را در پشت او بنا کنند تا ذخایر انها را آب نبرد   تصویر سگ آبی

١٨٠

و عرض سد مذکور از ابتدا الی دوازده قدم و طول او قریب بیکصد هشتاد قدم میشود

اکثر اوقات بیکجا جمع گشته در قرب هم خانه سازند که دهکده صحیحی حقیقتا در تحت

اب بنا کنند که از تحت الی سقف خانه را ملاحظه شده که لا آبی در وی با چون بجهت

شکار نمودن صیادان خانه‌های انها خراب و ویران کرده فرصت به تجدید عمارت نماند

لهذا در کنار ساحل زمین را حفر نموده منزل کنند نادر میشود که سگان آبی را با تفنگ

شکار نمایند اکثر بدام و شبکه صید کنند جلد سگ آبی بجهت پوستین خوب و پشم او

از برای کلاه فرنگی مرغوب و بسیار لطیف نرم از پشم او فیخ نمایند لهذا قیمت

گزاف جلد او را معروف شدند این علت که سگ آبی را صید نمایند حال در نواحی که ابادانی

زیاد کم یاب گشته محتاجست بعد از مدتی نسل او منقرض گردد   فوائد

اسم شهر در بایبست هیئت زیاد عرب داده اند این حیوان در جانب بحر شمالی کثیر یافت

او

او خیلی شبیه بگربه است و در چند اشیاء مخصوصه از حیوانات که ذو وجهین یعنی هم بری

و هم بحری میباشند امتیاز دارد گوشهای او از خارج نمایان نیست و بجای ثقبه گوش جلد مجلی

گوش دارد و سبیلهای دراز بلند در اطراف لب دهان او شبیه بدندان گربه است

و پی هلالی الشکل کردن او منقش چند دستهای او پاهای او مستور به پشم کوتاه

خشن است دستهای او تا مرفق در پشت او از مرفق پنهان و غیر مرئی و مشتمل بر اصابع

خمسه است و پاهای او از هر جهت مشابه دست است ساقی در آن ندارد الا اینکه قدری

کلفتر از دست است و از ماهی بیشتر بقعر دریا فرو میرود و زیاد بحر یست در قطعه

الاکثر او را از حیوانات خیلی و دو هی میشمرند و او را خداوند بحر می انگاشتند و

چهره او را شبیه بانسان و جسد بحیوان چهار پا میدانستند و ضرب المثل شعرای

قدیم فرنگستان بوده با وجود اینکه وحشی و غیر مانوس بانسان است زیاد از حد

قابل تربیت و تعلیم است بچهای او را گرفته در میان اب معطوب تعلیم صید هند که کاهی

قبول کاهی با صورت مهیب بعلم خود سلام و تعظیم می نماید و به اسم که او را نامیده اند جواب

او را بجا اشنده الفوی بنماید و غیر از اینها دیگر علامات و اثار قبول تعلیم و تربیت در

او ظاهر است نه از سر حیا او را بیچی منقرض کرها امرا بیجا باشد که گویا انهیچیل چندان

مثال الم غمی شود مقابل مداغب بخوردن ماهی و گوشت سایر حیوانات و نباتات است

در اب خالک و مخ مسار می نعش نماید و بنظر چنان می نماید که با زبان و زانو محل

بجلدش لحبنه و مغفیاست در وقت خروج از اب مثل سایر حیوانات با دست و پا مشی

کند و در دهان خاک از اب بیرون آمده می خوابد و هر چیزی را که بمیه دارد با دست بری

داوند یا دهان را زیاد با شادی و جلدی دستهای خود را حرکت می دهد

تصویر فوک

و دو کاه نجایی با حالی که از آب زیاده مرتفع باشد می‌جهد و هم چنین بر بالای سنگ بلندی
با پاره چوبی با وجود شدت حرکت و جریان و صلابت این حیوان بجایی بر می‌آید که هیچ وجه دست
پای او نمی‌لغزد و اگر چه بعلت طبیعی پرورش او اکثر در بحر منجمد شمالی می‌شود ولی در افق معتدله
و منطقهٔ حاره نیز می‌تواند تعیش شود چه در محیط اوقیانوس و فره و دنکز و افریقیا و امریکا نیز یافت
می‌شود و چنان معلوم می‌شود که عمر او زیاده باشد و ازین سبب در حوش معتبر و هر یک را حیثیت
باشد و در اکثر اوقات سر با چشمان از خارج حوض هم ابر دارد که او امر که زوان عیان گرفته
از مخاطرات محفوظ دارند و بعد از آنها و حیوانات غریب بلا پا از او مرتفع نباشد و بجهائی او
در جلدی و حیات که موافقت با ما دو دارند و اصوات آنها به نباح کلب نزدیک است شکار
آنها در جانب شمالی شد اول و با سود است و اگر یکی از آن اسود مجروح باشد و شبیه افتد
بواقی در صدد حمایت و استخلاص رفیق خود بر آیند و چون لحمانی هم وصل شاه خوشمزه
او اندازند گوشت او ماکول و بیاد سود مند و بادو شحم را از ما هیت

موریس

که کاه مجیز را گویند دو حربه مثل فیل از دهان دارد که در عوض دو

دندان اضراس او محسوب طول هر یک از آنها شش گره الی هفت گره می‌شود و با این دو دندان
هر چیز را که میل نماید بر می‌دارد که کرباد دو روی خاک و بخ این دو دندان هادیه و عصای او
هستند سر او مشابه سر فیل است و دو عضو دیگر نیز شباهت کلی بفیل دارد قوایم اربعه
او چون خولی در میان جسد و پوست او اندرون بالا اثر مخفی می‌باشد در خارج کف دست و پا
شیر نماید و انگشتان او چون پای ناز است و طول جسد وی از چهار ذرع تا پنج ذرع با فاد کمی
زیاده شود و سه ذرع قطر او است و چون خولی در آبی خالی مساوی بعد آتش نماید وی هنگام
خروج از آب بصعوبت با استعانت عصا ها که خود و دست و پا پیروی نماید و بجهد و مجری شائی
در بحیره دیگر فرو نگشته

تصویر موریس

در بحر منجمد قدیم دائر بوده خال بعلت اینکه زیاده صید شده و می‌شود کمیابیست و از چرب او
روغن زیبا حزیده بعمل آید و جلد او از جلد طلوب یافت و دندانهای او چون عاج نفیس
و مطلوب تجار است و وی جسد او سرخ و کوتاه و بینی او عظیم و منخر و بایستند باشد
خشن مثل کرده اگر دو دو می‌سبخ مسکن نماید و عدها اینجا بیک کناره که در هین نوآلد بیاید حول
می‌شود و در کمین وقت بر راه افتد و بعد از بیم و هراس با خصم خود مقابله نماید لعل حیثیت

و نباتات بحری تغذیه می کند و گاهی از شدت جوع الحباء بجز من سفید بحری حمله آورده
غالبا فایق گردد و صیادان در بحر هند با رماح او را صید نمایند در حین شکار این حیوان
با صوت مهیب فریاد کند و حامیت ما باید که اصحی زند فراغت و صیاد را مقتول بسازد حتی این
بود که ان را فیل بحری می نامیدند چه در اکثر اعضا بفیل شبیه است

مانوار

در جزایر امریکای جنوبی معیشت دهن او شبیه ... نان طویل و دندان و جثه او بقدر ...
معتدل الجثه و طول جثه او قریب به دو ذرع و طول ذنب او تخمینا تا سه چارک می شود
و شعر در او مثل ابریشم دارد و سر او دراز و مطلق و نازک است و حال دهن او بسیار کوچک
و مستدیر مانند دهن لوله تفنگ زبان بسیار طویل بلند می دارد و مثل ریسمان دراز شبیه
بکرم ... و مانند ... لزج و چسبنده اکثر شکار او است که بر روی زمین زبان خود را
دراز نموده مورچگان و سایر حشرات الارض بروی زبان او جمع شوند بعد زبان را
بکام کشیده انها را فرو برد بالطبع حیوان نایمی و دایم فارام است روز ها انخفا می ورزد و
شبها چون شب شود بجهت تحصیل معاش بخارج می آید لانه و بهیات النمل ابا زبان ... بجز
میکاود و چون مورچگان متفرق شوند منتظر شود تا دوباره بیک جا جمع گردند چون
ببیند که مجتمع گشتند زبان خود را در مجمع انها گذارد تا همه مورچگان بر زبان او برایند
پس زبان را بکام کشیده همه را بلع نماید و این حیوان در امریکا نایاب می شود پنجه های دست او
ناخنهای بسیار بلند دارد که الت دفاع او است و خصم ابدا اثری نماید و فریب ... با کمال الجثات
مجادله کند هنگام جدال ذنب خود را بجسد خود پیچیده در دع خود نماید

تصویر مانوار

باوجود

باوجود طول حرکت هنگام احتیاج بجلب ... خوردا روی درختی که شدکه مامن او
شود و در پا شکم زیاده از یک ... دو ... خود ... تمام دارد

زرافه

حیوانیست بسیار متکمل و کم ابات رتفاع او از سه تا چهار ذرع می
شود از همه وحوش طویل است مسکن او در صحرای حبشه و در بعضی مواضع افریقیه حیوان
و هند یافت شد و حیوانیست در نهایت ظرافت و ملایمت

تصویر زرافه

در کوچکی سر و دراز ... کردن شبیه با شتر و در لون بدن بیون و پلنگ در راس او دو چیز
بلند شاخ کوچک راست ملاحظه می شود گردن او در نهایت ارتفاع است از ترکیب
کردن او چنان مفهوم می گردد که علف چمن و نباتات ضعیف را نتواند خورد دانه بهره خود

طلح و سایر اشجار اگر اغصان او را دان نازک دارد تغذیه کنند و وقت دویدن حرکت او
ناملایم و غیر مطبوع میشود زیرا که پاهای او بالنسبه از دستهای وی کوتاه است و اکثر قطار
او از قفای یکدیگر اتفاق میچرند و در صحرا یکجا خصم خود را مشاهده کنند در یکجا به
صورت و ... جمع کرده و بصورت ... اگر انس را از خود دور ... غالبا غالب ... کرده
آب و هوای غیر معتدله بر حسب مزاج او تفتیش ضروریه کافی نتوانند کرد و اکثر تلف کردند اهل
اروپا اول دفعه که این حیوان را دیدند در روم عهد بتاریخ ... هفت سال ... سلطان
بنای شهر رومیه بود اما در تاریخ دویست و هفتاد و چهار مسیحی که امپراطور پادشاه شهر
رومیه ... ملکه مملکت ... اعلی ... زرافه را از افریقا بشهر روم آوردند
و در سنه هزار و هشتصد و بیست و هفت عیسوی یک فرد زرافه که محمد علی پاشا حاکم مصر
بجهت شارل دهم ... فرستاده بود به پاریس آوردند و بجهت تماشا جمعی از دور و نزدیک
بگرد او مجتمع و ازدحام غریبی در پاریس شد ... و اطفال ... که تماشای این
... بی ترتیب کرده اند ... غیر از نصیحت زرافه چیزی دیگر نبود علت
... وحش ساخته بودند ... خوش شکل ... عمر نموده با وجود
نهایت سعی را در تربیت او نمودند زیاده بر این در ... پاریس ... اتفاق ... حال
او را با کاه ... ساخته شده ... اند
هزار و هشتصد و پنجاه و پنج عیسوی زرافه به پاریس آوردند ... تلف شد و به تاریخ
هزار و دویست و هفتاد هجری علی هاجرها السلام زرافه ابراهیم پاشا ... مصر بنزد
ناصر الدین شاه ظل الله العلی پادشاه جمیع ممالک ایران پیشکش نموده بود بدار الخلافه طهران
آوردند تا مدت چند سال بود و بعد تلف شد

قرود

اقسام

اقسام این حیوان فراوان ... تعلق و مشابهت با انسان در هیئت و صورت ظاهری و
طبیعت و سیرت با ظهور ... مخصوص ... عضو مخصوص که عبارت از دو دست و پا ...
منحصر است ... انها ... نوع بشر ... مثل ...
صاحب ... و دون ... انها ... بعضی از انها ...
و ... شبیه ... انسان ... انها ...
پرده ... انها ... ثلاث ... اطفال
انها ... نوع بشر ... دارند
انها ... و ... انها ... هم ...
و عموما جمیع اقسام ... از جانور ... وحوش ... هستند ... و
... این حیوان مشهور ... و عقل ... انها ... تعلیم ... نمایند
نوع که انسان حرکت نموده ... تقلید کنند بالذات ... و بعضی
... اجناس انها ... تربیت و تعلیم ...
... حضرات ... انواع شیطنت ... انها تعلیم نمایند و اکثر
اقسام ... هوای حاره دارند ... معتدله ... نتوانند کرد و غالب بمرض ... اقسام و انواع مشهور انها کپیون و
سناق و شمپانزه و ... و ... اورانگ اوتان که بمعنی ...
... باشد اوران اوتان که ... انسان جنگلی ...
... بوزینه و ... و ... و ... و ... باشد ...
انها از نژاد شبیه با انسان ... مشابهت انها با انسان ضعیف

 میشود در اعضاء چهارگانه مذکوره فوق به بنی نوع بشر شبیه و در نداشتن ذنب و
داشتن لحیه اشبه و ارتفاع او بقدر انسان بلند پشت چهرهٔ او بی مو و معوج و لحیه و بی مانند
ابرو نیم بینی او منفرج و بزرگ که همانند فوقانی او از انسان و در منتهای دنیا بلند دارد و جلو او
کم‌پا نوع او از انسان بزرگ‌تر و کمتر کوتاه بوده غولها و افسان البر که در افسانه ها مسطور
بعضی از نوادر مسطور است عیناب از زمین او و انق اوتان بوده که در فوق عقل و قلب
و شباهت ظاهری او با انسان باعث و موجب این نوع افسانه ها گشته او که سین نام حکایت
مشهور اگرچه مدعی رؤیت جلد مبوه و در شهر بوده کشته قطعا جلد همین حیوان بوده اند کشته
مذکور اگرچه محبت و فهم شبهه زیر بوده مسطور داشتند که جلد بوده که در شهر روم مشاهده
نموده ناید زن کثیر ان تعلیم جمیع اقسام قرود بوده ولی بعد تتبع و تفتیش سیاحین معلوم
مشخص گشته که در بعضی از جزایر افریقیا جزوی یک قسم از نسناس را مشاهده کرده اند
که زیاد بر کثرانان انق اوتان بوده و در تفصیل احوال او مسطور نموده اند که بوزینه مزبوره
از او انق اوتان بعضا بزرگتر بسیار قوی هیکل و با قوت و در نده بوده بجای که از شهر و
بلبان سبعیت او بیش و قوت او زیاد بود اما جرات حمله با انسان نداشت اگر کسی را
متعرض نمیشد ابدا حمله نمیکرد مگر هنگامی که او را مجروح می نمودند بدبخت صیاد که در
تیر او بنا او زنده در دنیا در که بسبب تمام و شجاعت ما لا کلام او تا خود را اگرچه جمعیت
باشند ازهم دریده هلاک سازد اما انق اوتان حیوان زیاد متفکر و با وقار است معالجه
فیل و غیرها مانند که اهم در جنگل سر بجیب تفکر بوده و ولد در دنیا و ما فیها نکند همیشه جیله
و فریب در وی و او فشت و در صحبت بودمی همکنان شیر دارد و روزها ابدا از مسکن
خود بیرون نمیاید مگر شبها که بجهت تحصیل معاش از ناچار الاعلاج حرکت کند تغذیه او از میوه

درخت

درخت و از انواع میوه جات و نباتات تناول نماید ... شکر دارد آب شامیدن
او ... غریب که او ... خود را ... بقدر ... خود را از ... داشته بدهن ...
چون فضائی فراوان مملو گشته بکند ... کند بالذات حیوان محل ... است ازهیچ سبب
خوف و هراس نداید و هیچ درنده را از نزدیک خود نمیگذارد. تصویر اقسام قرود

قوت عضلانی او بحدی زیاد که چون سبعی را ... نموده سنان و نار جلو ابرو داشته
بعضی تمام ... بجانب و چنان ... تا که از هر عضو او ... در هم شکند ... بلبان
را در او ... ضرب سنان عاجز و هلاک سازد ... اگر در نگاه مبادرت نماید ...
او ... ستون ... و ... بنوع تعلیم و تربیت ... و بعضی از

خدمات را بهتر از نوکر قابلی بعمل میرساند مثلاً خوب جاروب میکند و سفره و میز را میاراید
تمام میچیند جامه خواب را در نهایت نظافت بهم میزند و در باغ وحوش پاریس یک نفر اوران نوع
اوتان بود بیان نهایت خوش شکل و دختر هاء و بچه ها را مادرده شوخی و مزاح مینمود و ظاهرا
عشق و محبت میکرد هر کس به بدن او میرفت با او تعارفات رسمی بعمل میاورد و نیز
او را ابو سیلک و انگشت و برای میکه چون باد و بادام و سایر میوه جات میدادند در نهایت
ادب افتابت میکرفت اگر باو سیغار یا قلیان تعارف میکردند متغیر میشد
بعد از مدتی فوت شد حال جلد او را با کاه انباشته در تماشاخانه گذارده اند

مارشو قسمی از میمون است مانند سایر میمونها خوراک ادام و عادت
و قابل تربیت و تعلیم و با ذکاوت و بخلاف سایر اجناس خود با تب هوای سایر
بلاد دیگر عادت نموده در کمال صحت مزاج تعیش نماید در باغات وحوش فرنگستان از
این حیوان کثیر جلد بی حرکت و جستن و معلق زدن او خوش آیند و مطبوع طبع انسان است
دو فن لوطی گری و مسخره گی استاد و با انواع و اقسام خوش آیند و مضحکات مسخره گی نماید
کمانچه و سایر آلات طرب را بطریق مسخره مینوازد سیغار و قلیان و چپوق میکشد
اما ناید چون وی جرات است با معلم خود در کمال خضوع و خشوع سلام و تعظیم نماید
و بر فراز چوب نازک رفته انواع رقصها میکند چون معلم او مخفی شود در جستجوی او
نهایت سعی و تفتیش را بعمل آورد و دست بالا بلند و مقابل دارد که جهت رفتن بر بالای
درخت معین او است زیاد جلد و چالاک است و مسافت بعید را با سانی میجهد و هر
حیوانی را بتعاقب نماید میرساند و چون فرار کند او را گرفتن محال است در این امریکا
و افریقا و جنگل و دریا و کاریه کشهاونا و جنگلها در سر سایر جاها

دقم

و خرطوم و تغذیه اش مثل سایر وحوش با گلزار و میوه میکنند ممکن در ایام جفت شدن
که تنها باشند صدای او مختلف است گاهی بصوت میمون میماند و گاهی صفیر دیبا بلند
میزند لحن او نغمات خوش آینده و دلپذیر ناموطبوع باشد و در یک شکم زیاده از یک بچه نمی
میاورد محبت دیبا با اولاد خود دارد که مدتی بچه ها را در پشت خود گرفته میگردانند
از بی هوای پاریس خوب نتوانند کرد اما باید سعی در تربیت و کریمه مترلی نمود گردد
سر خاروره تلف میشود لون ظهرش اغبر روشن و زیر شکمش اغبر طلائی و گاهی از پوست
مانند ... میباشد و سر دارد **تاپیر** میرند که گاو کوچک و بی شاخ
و عظیم و طویل الراس با جثه کوچک و دستها و کوشها کوتاه و شبیه بکوش خوک و دو
هر جانب دهن او ده دندان بزرگ و ده دندان کوچک هست و خرطومی شبیه بخرطوم
فیل دارد و بعضی باد کوچک کرده عوض پنجه او محسوب با او هر میوه یا علف و سایر حبوبات را
جمع نموده بدهان گذارده و در ته خرطوم او مانند ثقبه های خرطوم فیل البته و ذنب
او بسیار صغیر و بی موست و جسد معوج و جلد عریض مثل خوک دارد زیاد جبان است اگر
با وحمله نماید بدون اینکه اظهار شجاعت نماید فرار اختیار کند معنا نوعی او شبیه
اهو و جلد بی مانند جدار دارد لون او دفتا اغبر و موی جسدش از شعر اسب و
الاغ بلند تر و انبوه تر و لیکن موی خوک کمتر و کوتاه است و جلد او زیاد شفاف و نازک
راست و کمتر از موی سایر حیوانات او بلند تر که سر او تا ابتدای شانه میرسد دم تنها
ضخیم و کوتاه و مرتب با صابع اربعه و قطعات او بعین و صاحب ناخن ثلاثه است و اطفال او
بسیار سخت و ضخیم است ماده او در سال نسبت طول او قریب دو ذرع و نیم و ارتفاع و عرض
یک ذرع میشود بالذات حیوان مطیع و رام است و روزها ابدا از مسکن خود بیرون نمیاید

تصویر تاپیر

ومثل خوراک خود را بکلوخهای بیا الاحد و یحیی فی العود تا بت فته بدن خود را قشو میکند چون
اورانگ اوتان باشد بعضی از آن فته ملبّد و بعضی زرد مانند در نواحی برنئیل و پارانا
وکیبان یافت میشود در این شکم از این بچه زیاده نمی‌آورد و در تربیت اطفال خود سعی
تمام دارد تعلیم شناوری و بعضی از آب خوردن و شنا و بیت بانها نما باید اگر بچه او عقب
عقب ماند ناقا تا بعقب برگشته نگاه میکند و بو میکشد و اغلب وقت باشد که بچه‌ها
خطر و بلای باو رسد چون بحد بلوغ رسد دیگر همه یکدیگر را قشنا منند مسکن اکثر او
کنار بحر در جنگلها باشد و همیشه از راهی که رفته اند از همان راه بخط مستقیم معاودت
نمایند بچه‌های او را گرفته بآسانی تربیت نمایند مید هند حیوان رام و رام است آن اولا
چنان تعلیم دهند که باکاهکوه فند رفته بحر و عصرها بخانه صاحبش مانند سگ
وحوش اهلی بر میگردد گوشت و طعم لحم آهو را دارد جلد او سخت و بجهت کلوبدان خوب
است موی او بکار نیامده بجهت جاروب فرنگی خوب نمیشود اورنیتورنک
عجایب از وحوش ذوالثدیه باعث تعجب و موجب تحیر بیننده‌گان مانند این حیوان

ذوالثدیه باعث تعجب و موجب تحیر بیننده‌گان مانند جنوبی نمیگردد در لندن
دفعه اول که جلد این حیوان غریب را مشاهده نمودند او را جزو العجایب خواندند و بعضی را اعتقاد
بر این شد که موش غوصی است که سر مرغابی را بر او وصل نموده اند مسیو دفرتبات
بجهت تفتیش احوالات او چند عدد از وحش مزبور را صید و تشریح نمود و یک عدد هم
زنده گرفته الی مدتی نگاه داشت طول جسد او زیاده تر از یک قدم و نصف میشود
بدن او شبیه بموش مسک آبی است و پوست او کوچکتر از کلب الماء لون شعر دو رنگ و طلایی
و چشمهای او صغیر و درخشان و پاهایش کوتاه و مرتفع مانند غصن النخل و مزین با انامل خمسه
و دهان منقار شبیه بمنقار مرغابی باشد اما در جوف فم او دندان هست و ستر ماده امتیاز
او شبیه بماده عظام و زن و حرارت تن مثل انسان است بر خوراکات و غالبا تغذیه
از لحوم حیوانات نماید جسد او را بجهت پیامیزی است مانند طیور تخم کند اما بچه او در
حین تخم نمودن زنده متولد گردد بعضی بچه او در شکم و بعضی در جوف تخم پرورش یافته در
وقت تولد زنده باشد نه مانند طیور که بعد از تخم کردن بچه در جوف تخم پرورش یابد
این حیوان از قسم ذوالثدیه وی وی پار است مثلا فعی که تخم کند اما بچه او بنا بر
وقت تخم کردن در جوف تخم زنده باشد اورنیتورنک بچه خود را در کنار رودخانه‌ها
یا در ساحل بحر در سوراخی که خود شبیه با آشیان طیور حفر نموده گذارد در آب و حلقه
خاکی در ساحل مشی کند اما قبکه خواهر از غیر از کوتاه است بنظر چنان آید که مانند
بعضی از هوام با شکم مشی کند و یا شنا دهد تمام شنا و در آب نماید و بعضی از آب سبوسک و ...
و در مدت شنا در جوف خشک الماء تناول نماید مجبورا بجهت تنفس او هر بیرون آید
چون حدت نظر و شنوایی سمع زیاد دارد صیاد نماید هزاران حیله افکند تا بر شکار

مختصری در خصوص حیوانات البحر عموم حیوانات دم سرخ و سرد باشد

بجهت نداشتن ریه محروم از اصوات اند والت تنفس آنها ثقبه هائیست که در طرفین سر

آنهاست و محروم از عنق وجسد آنها مستور بفلس و بعضی ابدان مملو از عظام و برخیها

اندک و قسم بی هیچ نباشد والبته بجهت شنا و پرها دارند و از اعضا الاحساس عضو بکری ندارند

اول چشم دوم منخرین که نیست مکر دو ثقبه ساده سیم کوش که دو ثقبه در تحت الراس

و در طرفین مغز اوست چهارم لسان اما در اکثر بی حرکتست و عموما جسد حیوانات

غضروفی مستور بجلد صلابت فم آنها مسلح با نیاب کثیره است که در جزو اعضا منظور

نشده زیراکه آلت مضغ نیست بل مثل هاضمه در سایر وحوش باشد در تمام فضای فم حتی

در روی زبان و در وسط فک اعلا اسنان دارند که ابدا بجهت مضغ بکار نباید اما ممکن

را با دندان بگیرند در حیوانات ماده مانند دو خوجین جلد طولانی هست که دو

ایام حمل جوف خوجین ها مملو از تخم باشد و شبیه همین خوجین در ذکران هست ولی

مملو از لبن و ماده آن تخم را بکر نیز نباید بچه با نباتات بحریه در تحت الماء ملصق کنند

باعث لقاح سمکه همان شیر دان سمک است بدون اغراق سمکه در یک شکم از صد هزار

الی

الیاف کروه تخم نماید سبحان القادر المتعال ثقبه هائیکه عوض آلت تنفس در پس سر دارد

چنانکه سرخ آن آنها اویخته بعد از دقیقه بر کنهای مذکوره مبدل به یک سر پوشی میشود

که از جلد سخت و از عظم رقیق است بصورت نصف دایره روی آن ثقبه را مستور دارد

آب از دهن ماهی داخل و از ثقبه مذکوره از زیر سر پوش در بیرون خارج و هوائیکه در کون

مخلوط است در این افسر پوش محلول بعضا از آب جدا کشته جوهر حامض میشود و آن جوهر

حامض است که بجهت ابقای روح حیوانی در ریه لازم است پی در همه کدام داخل و خروج هوائی

مکنون در کون آب معزو کشته ترویح روح و تصفیه خون ماهی را کند و مانند تنفس در

سایر حیوانات باعث حیات او میکردد و باعث موت سمکیکه از آب خارج شده هوا

نیست بلکه آلت تنفس او خشک کشته از جریان دم بابینه او مانع کردد چون دم از کسب هوای

اسید یعنی حامض بعلت خشکیدن ابینه مذکوره ممنوع شده از حامض که باعث ابقای

روح است عاری و روح فانی شود آلت سبح ماهی هنوز تحقیق معلوم نشده که جانب قفسه

بدن سمک در بعضی عظم و در برخی غضروفیست و غضروفی مر بوسه هر خالد که سن ماهی

بالا رود سخت و صلب کردد در وجود آنها دو اسطوخها مسکن کرد نید و اکثر اقسام ماهی در

حالت تخم موقت از جزء آنها نباید و بر اکثر انواع آنها لاحم هستند یعنی تغذیه از لحوم

سایر حیوانات بحریه نمایند و قسمی که تغذی از نباتات کنند نادر کمتر از قسم لاحم باشند

لحوم سماک بجهت انسان غذای شایان و روغن ماهی نیز که بجهت کمک هم طول معنی

نوع دیگر کوشت نمی خوردند بخصوص اشخاصیکه در ساحل بحار یا در جزایر مسکن دارند

با جمیع سکان جزایر اغذا منحصر بلحوم سماک است کلیتا ابدی و قسم منقسم میشوند نوعی

صاحب عظم و قسمی بی عظم که در جسد آنها ابدا عظام نباشد بل عوض عظام غضروفی دارند

بالین که حوت یونس نیز گویند

از جمیع حیوانات و عجایبات بحر قوی هیکل و عظیم الجثه و در بعضی صفات ممتاز و بیجا اسنان
جلد سخت عظیم تاریک اللون و صاف دارد اما نهایت جلد بی‌موی با شعب زیاد و دو سند بسته
شده و شعب مسمد کون‌ان هشتصد الی نهصد لشمار آمده و دو ثقبه و سبع در کله سر او هم
که ابرا ان انجا فوران دهد طول جسد او از هشتاد الی نود قدم و قطر و ضخامت سی الی چهل
قدم می‌شود و وزن بدن او از یکصد و چهل الی دو یست هزار لیبره باشد مخفی نماند که هر
لیبره بلغت فرانسه بیست و ... او ... هشت درهم شرعی است که هر لیبره ... درهم
یکصد مثقال می‌شود در این صورت وزن جسد بالین دو یست هزار ... هزار
مثقال باشد سبحان الخالق و سر او باندازه قوی که قریب بثلث جمیع جسد او
که از بدن وی مشخص نباید مگر بواسطه شقی که بجای عنق او محسوب شود و چانه
دهن او مجوف و زیاد و وسیع است که از شش الی نه قدم عرض و از ... الی ده و ده قدم ارتفاع
دهن او است و ... ذنب ... او ... تصویر بالین

وفقنه

وفقنه‌ای از ساکنان البحر و لحوم حیوانات نماید که بدون مضغ بلع کند و بطور غریبی حیوانات و اشیا را
نماید که ابرا از جانب دهن بکام کشیده و از آن دو ثقبه که در کله دارد خارج نماید و در این مرتبه
هر چه صغیر یکه داخل جوف فم او شود باد سند جلد مذکور در فوق اخذ و بلع کند چشمهای
او اگر چه بقدر چشم گاو باشد و لیکن بعلم تناسب چون نسبت به بزرگی جسد و راس او دهند
بسیار صغیر است ذنب و زبان او بزرگ و پهن است و ذنب خود را بجائی که تمام حرکت نماید داد کرده
شنا و به معین او است بجائیکه با سایر الات سبح او مقابله نماید و با استعانت او بجائی که
تواند حرکت کرده و بهمین سبب اب و دریاسا در ساحل بر ابد نظر ... ملس غادی
از آلات شنا جلد او با دست و مثارات اکثر اوقات در قعر آب مانند گاو مجبوبا
جهت استنشاق هوا بر روی آب دریا شکم زیاده از یک بچه نیاورد و مانند و حوش
بچه خود را شیر میدهد دو پستان در پیش و سینه او است و بچه او سایر حیوانات را
تربیت نباشد بچه او از مادر جدا می منفصل میشود نامدتی در تحت پر و در ...
زیر سایه او است تمام سر بر دارد اگر چه بالین حیوانی از ادوجبی است و لیکن جهت زور قابلیه
عظیم و آفت کبیر است که بسی کشتی رفته از حرکت ذنب امواج متموج و بهاء امتلا
نموده و ابرا از ثقبه ها یکه در کله دارد فوران نموده دادگاه باشد که کشتی را بهوا بلند
و سرنگون ساخته غرق نماید قدیم در جمیع بحور اروپا از این قسم ماهی بکثرت بود اما در
این زمان که بواسطه کثرت شکار ان صیادان فرار نموده بجانب بحر منجمد شمالی مهاجرت
اختیار کرده در بحر قرونلاند و ستبرجن و در تنگه داویس و در بحر بافین
و غیره مسکن ساخته و همیشه کشتیهای مسلح بحری که مخصوص شکار بالین است
بجانب بحور مذکوره در ان بحرید در شهور فصل صیف و قت دیگر از موسم یخ ...

تصویر پابند شدن کشتی بعلت بالین

بجهت استیلا بچنین خصم مهیب با خطر اول یکی از ملاحان که مجرب و صاحب قوت
است سوار زورق کوچکی شده در وقتیکه ماهی مزبور در آب بخواب مشغول
در نهایت احتیاط نزدیک او رفته حربه که در یک سر او چنگال تعبیه نموده اند
و سر دیگر طناب دراز بسته باشد بی باک شناور ماهی کرده در پیش سینه او سخت زند
چون حربه مذکوره در جسد او محکم شود ماهی از خواب غفلت بیدار و بقعر آب فرار
و حربه مذکوره همراه برده و طناب در کف صیاد باقی چون بقعر رسید بعد
از اندک زمانی مجبوراً برو آب بجهت استنشاق هوا بر آید چون بسطح راجعت کند به
اتفاق ملاحین حربه های دیگر بر او زنند ماهی دوباره بقعر رود و بعادت طبیعی به
جهت استنشاق هوا مراجعت و جراحت او علاوه گردد تا آنکه از جراحت ضعیف و
بی قوت گشته صیادان طناب را جذب و ماهی را بساحل کشند و مسلوخ ساخته قطعه
قطعه نمایند که از یک بالین قریب دوهزار تومان روغن بهم رسانند و روغن و سایر

اعضا

اعضای او بسیار بکار آید و در بحر شمالی قسم دیگر از بالین را یافته اند که بجثه و عظمت شبیه باولی
اما بوئینه او در اندرون و شباهت چابک تر از اولی حرکت نماید و در بحر جنوبی نیز قسم دیگر
دیده گشته و در ظهر او آلت شنا باشد و حیله کردن آنها زیاد بیم و خطر دارد شکار این نوع
بالین زیاد با سهولت است و نوع دیگر که او را کاشالو نامند بعظم جثه مثل بالین است و در تنفس
اسنان از او ممتاز و بی روغن او کمتر از بالین و در جوف کله او ماده سفید و دهنی هست
که بجهت چراغ ممتاز و اولین روغن در دنیا است و در بطن او ماده سرخ تیره و قدری
مجتمع که آنرا عنبر تعبیر نمایند **کاشالو** در اکثر بحور پیدا شود بخصوص در بحر محیط
کبیر غالباً با جمعیت و گله در بحر گردش نمایند که اندر قیتا لیستچد عدد آنها شود
و اکثر باتفاق اطفال خود و فرار و ممکن که عنایات از شهر بحر بجهت ماهی باشد که کشتی
کنند و نهایت حیوان درنده و جری است شکار او بسیار با خطر باشد **موت**

الیک تریک آلت شنا و در بحر ظاهر و اول و ذنب هست و نان اعلای سمک
اندک طویل و طول جسد او و انتهای آلاتش قدم مشهود و لون او سیاه و از آنها قسم ماهی غیر
در بحر امریکا و جنوبی و در بعضی از انهار نیز باشد قوة الکتریکی یعنی قوه برقیه او به
حدیست که از مسافت چند انسانرا زده مدهوش سازد گاه باشد که هلاک نماید
پوشیده نماند که در بعضی از سمک قوه مشاهده شده که از مسافت چند قدم انسانرا
بانفوذ زده مدهوش نماید و گاه باشد که هلاک کند مثل برق که اگر با انسان زند هلاک یا
مدهوش کند قوه مزبوره را قوة الکتریک یعنی قوه برقیه نامند

انکیل جسد وی سلجی الشکل است سیح ظاهر وی غار وی و فلسهای
او زیاد صغیر و بدن وی لغایت لزج و لون او سبز روشن و رنک جنبین او روشنتر و زیر شکم
او زرد طلائی یا سفید نقره و طول بدن انها از یک الی سه قدم میشود و بعضی زیاد عظیم الجثه
از این قسم ماهی کاهی یافت میشود در اکثر اوقات میشود در اکثر انهار او دریاها هست تغذی
از حشرات و کرم و تخم سایر حیوانات و نباتات که در کنار انهار هست مینمایند زیاد سخت
جان باشند گوشت انها لذیذ و بطی الهضم است

تصویر انکیل

مورن بغیر از پلنات سیح که در ظهر است دیگر ندارد و لون او اغبر و زرد
مروی میشود در بحر سفید مسکن دارد و از سه قدم طول او بیشتر است و بالغ الاحمر است

کم لذتش

کم لذت و بعد از لحوم سایر حیوانات است لحم زیاد لذیذ دارد و اهل روم زیاد مایل بخوردن
او هستند

تصویر مورن

حیوان غضروفی

ستکن بعضی سال ماهی از جمله حیوان بی عظم و غضروفی است ثقبه های که
بجای الات تنفس انهاست سر پوشیده و سایر انواع او هست ندارد الی بیست و پنج قدم طول
انها میشود و تخم مینعون چه دانه مانند سایر اقسام یکمرتبه همه تخم خود را میگذارد و لیکن
ماهی بدو قسم منقسم میشود قسمی مانند وحوش بچه میزایند و نوع دیگر تخمهای بزرگ مستور
بجلد قوی که مثل قرن است میگذارند

تصویر سک ماهی

و در طرف راس پنج ثقبه هست الات تنفس او و جسد وی طویل و سلجی الشکل و جلد او
سخت و صلب و بدون چشم و وی دو باد کیره هست و جمیع فضاهای فم او ملتصق از اسنان تند و

نیز وه دندان او دیبا عظیم است از جمله ماهیهای الاحمر و زیاد مهیب درنده که بحیوانات دریایی

حیوانات بحری حمله نماید نه تنها بحیوانات بحری حمله کند بلکه انسان را نیز شکار نماید بجهت صید

انسان اکثر اوقات در نزدیکی کشتی باشد و با کشتی راهی شود تا در هنگام فرصت با اهل کشتی

حمله نماید و شخصی را ربوده به بحر برد و از هم دریده بخورد جلد او بسکه سخت است بجهت تجلات

ممتاز و روغن او زیاد و نرم اعلا است لهذا اشکار وی اهل اروپا زیاد راغبند

خارشو یعنی جگر درو دو جانب سر او وعده بر آمده هست که در دو نهایت

انقلاد چشمهای او واقع است و این حیوان عجیب که هیچ مانند بیلک دارای دو زائده بلند طول

جسد او میشود زیاد خونریز و ظالم است با انسان نیز حمله نماید در بحر سفید و بحر محیط

یافت میشود

تصویر خارشو

سلیب یعنی اره ماهی خرطوم زیاد باشد مانند غلاف شمشیر دارد که دو

هر دو طرف او استخوانهای دیبا سخت و بلند و مثل اره دندانه دار هست که باوجود این اسلحه قطاع

ابدا از هیچ حیوانی باک ندارد و واهمه نه نماید بحیوانات زیاد عظیم الجثه حمله نموده بمحض تفحات شکم

قرین خود را باید بسا شاره از هم میدرند

تصویر اره

تصویر اره ماهی

ری یعنی حیوان البحر که بجز در بحر جای دیگر مسکن نه کند شناخته می

شوند با جسد پهن مسطح که شبیه به طبق است و جمیع جسد او مزین با نقش کار ابتدای

راس الی انتهای ذنب او سیخ دار و چشم و منخر او در ظهر فم او است متفرق می در رو دو بطن

ذنب و شبیه بکم پیراهن و دهن او و مسلح با انیاب کثیر غالبا در قعر بحر مسکن سازد و از لحوم

سایر حیوانات بحری تغذی نماید و زنان او و وزن او رطل میشود لحم او لذید و ماکول و از کبد

وی روغن دیبا اعلا حاصل شود و تخم او اغبر اللون و مربع با پنج زاویه حاده است

تصویر ری

ری بوقل یعنی ماهی که دو با نشان سیخ دو ذنب او هست لسنان وی مربع

 جسد او طولانی و در بحر سفید کثیر

تصویر ربوقل

تور پیل که اعراب غادش نامند الوان دارد زرد و سرخ سبز و پلنگی منقش
از پانزده الی بیست رطل وزن دارد از غرایب اینکه این حیوان مثل چرخ الماس قوه الیکتریک
دارد که عبارت از قوه جاذبه کهربائیه و برقیه باشد چنانکه سابق سمت ذکر یافت چون باو
نزدیک شوند سبب ضرب الیکتریک انسان را مدهوش و کاهی مقتول نماید و قوه برقیه او
از سایر سمکهای مذکوره بیشتر است در اکثر بحار او را بخصوص در بحر سفید لب آب

تصویر غاد

پاستان مانند چنگال خرچنگ دارد و در بحرها میبود **لام پری**
در هر جانب سر هفت ثقبه بجهت آلت تنفس دارد نظاره القلب و بی غضروف زبانش
هست زبان او دو صف طولانی اسنان صغیره دارد از غرایب اینکه این حیوان را قوه دافعه باشد

کوان امام

که از امام و خلف هر چه را فرا گیرد و حمله نماید بفتح دافعه مثل تلمبه ابر افوران داده بفتوت
تمام آنچه را از دفع و از خود دور ساخته قیاس با حجم سخت و بکر خصم خود را به نحوی
ملاصق نماید که ابداً حرکت نتواند کرد و اعضای او درهم شکسته چون خصم از بودن نمود که
گرفته نحوی و کاه باشد هر دو با هم اجزاء چنان بهم متصل نماید که بشکم همدیگر فرو روند

تصویر لام پری و پاستان

لام پری دوم در جوف فم او چند صف اسنان باشد از ده الی
سه قدم طول او باشد لون او مربع نیم و سبز سیر است در بحار او را بخصوص طرف
شمال واقع البحر و می لذیذ و ماکول و لی بطی الهضم و در بهار از بحار با نهار مخرج نماید

دو و بوم شبیه بلام پری او حاوی امتداد انهار مسکن گزیند و در فضای فم باو
صف اسنان دارد از ده و از ده الی پانزده اصبع طول او هست و دو آلت سبج و در ظهر او
هست و لون ظهر مبین برفیا و جنبین او مایل به زرده

مر ولسو
مشابه او قبلی ولی در چشمها مسکن دارد از هشت الی ده اصبع طول او هست و آلت سبج
ظهر به او زیاد قریب بهم است **کوپت** در چشمه‌ها او را اکثر و شبیه بلام پری

سیک لویتر شکم و سینه او مانند طبق مدور و صاف اما از کثرت عظام
برآمده که در جسد دارد بدن او ذو ذنبه با کشند در بحر با الماس شمالی مرئی **لوفی**
زیاد عظیم الرأس همچون و شبیه بغزیا غیر چاک نفس دهنبا فراخ و شد صف سنان در فک
اعلا و دو صف در فک اسفل و مانند لحیه شعرات چند در زیر ذقن او او مختلف لون
ظهر وی اغبر و زیر شکم سفید در بحر شمالی و بحر سفید میشود گوشت او ماکول نیست

تصویر سیک لویتر و لوفی

استرژون قرم کوچک و بی اسنان دارد ببرکن شبیه است اما در دو صف
جلد

جلد ظهر او بطول یکصف عظم همچون مدور مثل امیر بال هست و پوزه او قدری طویل
در بحار مسکن دارد که ماهی با نهار آید و فته رفته فربه میشود بوزن هزار رطل برکشند
لحم او زیاد لذیذ و ماکول است جلد او زیاد سخت گوشت او را با قسام مختلفه طبخ نمایند
نمک سوزش لذیذ نانه او الذ در روسیه تجارت تخم و لحم او بسیار سود **تصویر**

استرژون

هوزیون جلد او نرم و لون جنبین وی آبی و ظهرش روشن و زیر شکم
سفید در بحر شمال و بحر خزر و بحر سفید کثیر و ماهی تخم گذاردن با نهار میل نماید بطول
چهار ده قدم میشود بوزن دو هزار و هشتصد رطل دیده شد شکار او در روسیه شد و لیکن
و تجارتش با سود **استرل** از سر قلم بیشتر طول او نمیشود در بحر خزر
وافر **کوف** از ابتدای راس الی نهایت ذنب جو شخ از استخوان دارد بحر الشا
شنا و ذنب جای دیگر او از اینجو ش خارج و متحرک نیست بلکه ماهی او به ادیعه و جو
نیش بلند در چشمها و ذنب و ست از مثال ده اصبع طول او میشود در بحر جنوبی مسکن
دارد

تصویر هیوربون و استرل و کوف

دیبو ربان کروی الشکل و جمیع جسد او مملو از خارهای عظیم چون منتفخ
کردد خودرا مانند خیک پر باد و منفوخ نماید بطوریکه همه خارهای صلب او راست ایستد
در بحور و کلاپات کرمسیر از این قسم ماهی میشود از یک بالشت الی دو قدم طول دارد
نت ربودون شکم ایشان بزرک دارد چون خودرا منفوخ نماید بغیر از بطن
جای دیکر او مرئی نشود بنظر همه شکم آید صغیر الرأس عظیم البطن در بحر سفید و بحار
هند هست **لونر دوم** یعنی قمر البحر جسد او از عقب مثل مقطوع است و دنبی
مانند طناب دارد زیاد کلفتی وزن او میشود مخفی نماند که هرکس از صید طلا است کویند شبها
الطلوع فجر خودرا معلق میدارد در بحر سفید هست

تصویر دیبو ربان و نت ربودون و لونر دوم

اکیل دوم یعنی شوک البحر و بوزه او طویل مانند شوک است صغیر الفرج
بی اسنان بچه او بطور عجیبی متولد شود که نر جیب مانند کیسه در زیر شکم هست ماده
او بچه را در جیب نر کذارد و مدتی تخم در آنجا ماند که جلد شکم وی بنظر منفوخ و متورم آید
چون بچه از تخم خارج شود جلد بطن او منشق شده صغار بیرون آیند
هیپوکامپ یعنی فرس البحر جسد او هفت زاویه و یک کوهان کوچک باشد
در بحر سفید کثیر این حیوان مادامیکه در قید حیات است بدن مستقیم مثل الف دارد چون
بمیرد مانند کاف کوفی منحنی کردد **پلتاس** شبیه به هیپوکامپ است الا
اینکه قرمزیه در وسط بوزه او واقع کشته و ذات سبع ایشان اکبر مثل دو بال عقاب دارد ذات
شنا و رپهای باطنی او در جوف شکم مانند دو ده چیز ... و زیاده از یک قدم و بعضی طولانی
او میشود در بحر شمالی هند باشد

تصویر اکیل دو مره هیپوکامپ پلتاس

اقسام طیور **رخ** این رخ از معظم پرندگان در جزیره‌ها در اوج کبر و بلندی بالای
او بعضی تا چهار ذرع و نیم میشود یعنی ما بین الجناحین او که عبارت از سر شهپر هین مثلا
نهایت شهپر دیگر است و جسد او بالنسبة طول منقارش موافق و شجاعت و صاف اقوی ترسطا
شاه پرهای او سیاه با قدر پر یکی با بدن و سیاه غیر می و پنجه‌های او سفید طول منقارش قریب
دو کره و زیاده منحنی و چنگالهای او ... نقطه پنج منقار او سفید چشمهای او ... سیاه
و مخطط به پرده سرخی پاهای او شبیه است به انامل و ... انگشت خارجی طول
او بعضی ... میشود و اصابع ... بند زیاده ... دارد مسکن این طیر ...
جبال است و غذا ... هنگام مطر
و فصل شتا و ... امواج حیتان عظیم الجثه را ... بیابد ...
... طلوع صبح ... مراجعت
کند ... کند ...
... از این رخها که ما بین الجناحین او پنج ذرع بوده مشاهده شده

منقار

منقار او مجدی سخت و با قوت است که بسهولت پوست گاو را بشکافد کیفیت رخ مکرر
دیده شده که باتفاق بگاو حمله نموده و باستعانت هم ربوده اند **تصویر رخ**

بحمد الله که جنس او کم و نوع عشق طیر لیست نظر او مهیب هم با اثر عجیب و شبیه بعقاب اما
زیاده قوی و با قوت است بچنگالها ... زیرا که انبوه اشجار ... از گشودن بالهای او
... شده ... است با فن
در کلاه جنان حمله نماید و بسهولت طفل شش هفت ساله ربوده ...
بعضی ... مانند ... برداشته
چون او را ببینند چوپان و کلاب ... کرده‌اند و هیچکدام ... حمله و ...
نباشد با غیرت ... است که ... و ...
نماید که همیشه ... از قوت بازوی خود کشیده و تحصیل معاش ...

در قلل جبال آشیانه نماید ماده او بچه در حفره که خود حفر نموده میگذارد و در یک شکم

زیاده از دو تخم نمی‌نماید در ایام بکاے جوجه وافر بغیر پای لیبا میشود و گاهی در اروپا

نیز دیده شده **عقاب** بجهت شجاعت و قوت و اصالت و نجابت

و وقار و تمکین و تیز پری او را سلطان الطیور ملقب نموده اند و باصطلاح فرانسه

عقاب را عقاب بو یا لب نیز گویند سر او بچه و منقار محکم او مستقیم اما سر منقار

فوقانی وی چنگال و زیاده منحنی و منتهی بیک نقطه و بالهای او بسیار قوی و با قوت

و پنجه وی مسلح بچنگال مهیب منحنی و زیاده سخت و تند و چشمهای او درشت و مشتعل

و بران و مانند زبرجد هندی درخشنده والناس بر لسان مثل البلغ نظر او متکبر و

جاسوس بی محتشم و قوه باصره او حاد و شاخ وی شدید طیران او با اوج و رفیع

آشیانه وی در محل زیاده رفیع و منیع که در صخور بسیار رفیع و در جبال شامخه آشیانه

کند و زیاده از یکصد سال ندارد که همه عمر خود را با همان یک همسر بسر برده و انفصال

مفتخر و غیر نماید و در هر شکم دو دانه بیضه کند و گاهی زیاده از آن باشد و در مدت

سی روز و فراخ او از تخم بیرون اید از جمیع طیور شکاری به مجموع با قوت تر و ماده او

از نر بزرگتر باشد از ابتدای منقار الی انتهای مخلب او از سه قدم بیشتر و مابین الجناحین

او نه قدم میشود اگر چه بالهای او زیاد با قوت است که در هوا بسیار باشد طیران نماید

و با شتاب از خود با سمو بالات تر ولی کنند اما باز جهت اول از زمین بلند شود مخصوص

در وقتیکه شکار نموده باشد چون از اوج هوا شکار در حضیض مشاهده نماید بمنتها

سرعت در یک طرفة العین خود را به فریب رساند و شکار را با مخلب گرفته بلند

سازد و در حین فرود املاک مسکام بجهت از بالهای او مسموع شود اگر شکار او قوی

وبکار

و بنا بر ستیزه گذارده با منقار و اجنحه خود ضرب و صدمات او چندان زند که از پای در کشته مطیع

کرده قاز و کلنگ و مرغ اهو و خرگوش را با سانی صید کند **تصویر عقاب**

چون از گوشت شکار سیر شود لحم او را در ریزه قطعه قطعه نموده با بچگان اندازد خواه بچه

طعمه او فراخ باز برای ذخیره باشد و اشیانه خود را از شکاف صخور بلند و چوب خاشاک

سازد و در کتابهای فرانسه نشان عقاب اشاره بر قدرت و قوت و عدت و اهلیه

اشاره با افتخار و اجتماع است چون اعلیحضرت ناپلیون میخواستند لشکر خود را بفیروزی

ارند و در محاربه جسور شوند نشان عقاب را که علامت شجاعت و نشان رشادت بود

در وسط علمها چوبی موضوع و در پرده اعلام منصوب می نمود **نسر کرکس**

باشد باید و قسمی باشد قسم عمومی ان در جمیع قطعات کره ارض بکثرت باشد

اما قسم دیگر که شبیه به قسم عمومی اما عظیم الجثه تر از او است و جای او قفقاز و طبیعت ...

١٥ كركسان و اين نوع ثانيرا سلطان النسور گويند بجز در اين بلاد جنوبي ديده نشده

تصوير سلطان النسور

پادشاه كركسان شبيه بعقاب بلكه از عقاب بازشناخته ميشود و صغير از اين كرگس
عظيم المنقار و طويل العنق و منقاري از ريش و مجعد و كچل جثه او ضخيم و جسد او عظيم سلاح
او منقاري كج و بلند است سر و گردن او بالمره از پر عاري بل بر ترتيب جلد بكمان مانند
ابريشم موهاي نازك دارد و اقسام او مختلف است و لهجه خوشكلتر و معتبر بين انواع او همين
است كه سلطان كركسان گويند منقار او ضخيم و سخت و هم مجال او و مستقيم الانوار منقار او
كه كج منحني است و در اطراف چشمها او پوست سرخ است كه محيط بجميع حلقه اوست لون
چشم او مانند ياقوت سرخ و جلد سراي بغايت سرخ و شفاف و قلاده ضخيم از پرها
بلند دور گردن دارد كه لون او خاكستري است و ان پرها تا سينه او ميخيزد ضخامت و انبوهي
قلاده مذكور بحديست كه تمام عنق و نصفي از سر خود را ميتواند در مثال او مستور نمايد
و ان قلاده شبيه بطيلسان كشيشان است همين علت او را راهب الطيور خوانند بر پشت سينه
و شكم او سفيد مايل به حمرة مانند رنگ صبح تا الوان دارد شاهپر و دم سياه و مصباح

سایر

ساير پرها او مايل بسنجاب جميع اعضاي بدن او قوي و ياقوت اما دنائة الطبع و بي
غيرت طيران او سنگين و قوتها قوت منكر و مكروه بي اصل و تا الحجي كمر حركت كه ابدا اشكال
زنده حمله نمايد مگر بر حيوانات ناتوان و صغير مثل موش و غير غالب بجيفه و مردار ميل كند و
بلاشه فرود آيد بدن او را بجهة متعفن و متن دارد و حدت بصر او بحديست كه از مسافت
بعيده كه عقل حيران و انديشه سرگردان اوست جيفه و لاشه حيوانات را ببيند و قوت شامه
او بر نحو بيست شدت دارد كه از فراسخ زياد استشمام رائحه متعفن جيفه را نمايد حتي بعضي را
اعتقاد بر اين شده كه در خواب ببيند كه در فلان منزل جيفه باشد چه عقل باور نميكند كه
از چندين فرسنگ استشمام رائحه توان نمود يا جيفه را مشاهده توان كرد اكثر در قلل جبال
مسكن كنند و غالب اوقات جفت جفت گردند اما بر سر لاشه باهم بيافتند كه با كل الحرص
آن گوشت جميع بدن الاخير اشلاً بخورند و مانند كرد كرسنه بجيفه حمله نمايد اگر ديگري مجادله
از اكل جيفه ممنوع و محروم شوند و كنار بهمثل غالب بجوع بي نشيند تا آن حزن و اندوه
از ناصيه او هويدا ميشود و مجدداً اكول و پرخور هستند كه بعد از فراغت از اكل از ثقالة
امتلاء قدرت حركت و طيران نداشته مانند مست رنجا خود بلند شدن نتوانند در اين
وقت بي زحمت انها را توان گرفت و غالبا بضرب چوب از پا در آيند گويند باد عمر آن
حكايت لقمان بن عاد مشهور است و چنان معروف كه كركس هفتم او كه موسوم بلبد بود
قريب هزار سال عمر نموده والله اعلم

بوم

در جزو طيور شكاري محسوب
منقار او نازك و بلند و دور منقارش منحني و پنجه قوي او و زير پنجها پر بوم از اقسام
باشد بعضي از گوشها از خارج نمايان و بر جز مخفي و در سر زاويه عدد پر بلند مخفيه شكل
تاج باشد متوسط او بجثه كلاغ مثل او بعضي بزرگتر از غراب و كوچكتر از آن نيز باشد

تصویر بوم و آشیانه و افراخ او

لون فوق سر و پشت گردن و ظهر و بالهای او مخلوط بشکل براق و زرد و روشن و اغبر سینه
و شکم و پای زرد مخطط بخطوط سیاه اغبر و بی نظم منقار او کوتاه و سیاه و چشمهای او بشدت
زرد و پاهای او پر مستور بپر چنانکه تا ناخنها بلند که تا منبت مخلبهای او ممتد و لون مخالب او سیاه
اغبر و در اکثر قطعات کره ارض بکثرت یافت میشود و در خرابه‌ها و غیر مسکون و در جوف
اشجار کهن و در جنگل و جبال مسکن گزیند بالطبع مرغ تنبلی است که مثل سایر طیور برای خود
آشیانه نمیسازد و در روئیدن تخم کنار روی آشیانه کلاغ یا آشیانه غراب البین که بترکی صعصعان
نامند ضبط و غصب نماید افراخ او وقتیکه تو آمد بیشانان که مثل ابریشم نرم و شبیه بپر
پشم دارند چون مرغ شکاری بهار و حمله آید با منقار و مخلب صیاد خود را بیند چون خصم را
قوی بیابد مستلقیا بخوابد و با مخلبهای خود در نهایت رشادت مدافعه کند از سرما
چندان باکی ندارد و چه در فصل شتاء و روزها که سرد و سیر مانند صلکا او زیاد مناشر غم
انگیز است غذای او از لحوم موش و سوسمار و قورباغه و ملخ و مرغهای کوچک مثل کنجشک

وغیره

وغیره نماید که در وقت خواب با انها حمله کند افراخ او گرفته با سهولت تربیت نمایند و دو انها
دارد یا نوع دیگر که سالم و سفید باشد مرغ کشته جثه او عظیم و پرهای سفید او منقوش و از جنس
اجناس است شعرای قدیم از بوم و سایر طیور اللیل کنایه از عقلای بوده‌اند و بی خیال کنایت
از شوم کنند و بعضی او را شوم انگارند و فرقه دیگر که او را سلطان اللیل نامند زیاد نظر
از عقاب بزرگتر بنظر آید چون دقت نمایند زیاد کوچکتر از او است و اعضای او غیر متناسب
بقاعده ذنب و پای او کوتاه چشمهای درشت و زرد دارد تنجی اکثر شکار شبها از آشیانه خود بیرون
آید از نور آفتاب متاذی باشد که هیچکه روز بیرون رود غرابها او را اغفال نموده و دیگر واقع
آیند با منقار چشمهای او را کور باشد که بیرون آیند اهل یونان قبیت عقاب او را تصویر کرده یکی
از خدایان خیالیه انهاست بر دهند و قبیت سلطان اللیل به تو تون که او هم یکی از الهه
وهمیه انهاست دهند چشمهای او زیاد درشت و زرد دارد تجی و مخاط مدار قومی گوشهای او وسیع
و عمیق و در دو سر پای دو جانب سر او مثل ناف مرغ مخلبهای او قوی و شدید و جنگلی مرغ زیبا
وحشی و غیر مانوس است

شترمرغ

عظیم الجثه تر از جمیع طیور معروف دنیا است
در کوهسار عربستان بخصوص در نواحی افریقا اکثر عظیم جثه و بلندی قد در ترکیب مخصوص
اجنحه او مانع از طیران افتاد در عوض بعلت طول پاها چنان بتندی دویدن که مبدء که
اسبها بدو پا خوب بلند با او همسری نکند ارتفاع جسد او از پشت الی هفت قدم فرنکی میشود
بوم بلند تا نانو که هر قدم فریب یک چارک زرع اهل فرنگ و در هر جا که بلفظ قدم تعبیر نموده‌ام
عبارت از همین قدم فرنگی است جسد او و پای او ضخیم است و لیکن بعلت تناسب جمیع اعضای
او در اهم دهند موافق و با قاعده است پاهای او بلند و ضخیم و پر زور است بدو انگشت
او طویل و امثل صغیر الرأس و عظیم المنقار و بی زیاد خوشکل چشمهای او درشت و روشن با

و ذنب او نرم و سفید و لطیف و هیئت پاهای وی عجیب مستوی بقلمها مانند قلم [illegible]
از اسباب قوت و سختی الکه میزند تغذیه از نباتات و حبوبات و حشرات میکند اما بسیار اکول
و حریص است که علی التسویه بدون امتحان و ملاحظه هر چیز را که به پیش او اندازند میخورد حتی
چوب و سنگ و کلوخ و از هر قسم فلزات که باشد مشهور است که آهن گداخته را نیز میخورد
گویند قوه هاضمه او بحدی قوی شده است که آهن و دیگر فلزات را تحلیل برد و الله اعلم بحقایق
الامور بالطبع حیوانی از ذئب و آرام است در صحرا مسکن کند و بیابان نیز زیاد میگردد و چون
با او حمله نماید بدون آنکه با خصم بمقام مدافعه و محاربه آید فرار بر قرار اختیار و در حین
فرار اش پاهای او بعضی سنگ ریزه ها و ریگها افشاند ماده او در ریگها از ده الی پانزده تخم می
کند و لون بیضه او سفید مایل بزرد و استخوان بیضه وی دبیز و سخت باشد

تصویر شتر مرغ در حین فرار

در اینجا خاک در پهلوی بیضه نهند و به نوبت نر و ماده او بر روی بیضه نشینند و در مدت سی
و هفت یوم افراخ او از تخم بیرون آیند اما اگر هوا زیاد گرم باشد احتیاج به پرورش تمام نه
دارد تنها حرارت آفتاب کفایت به پرورش افراخ او میکند و چون تخم نهاد چه در فصل صیف و در
روی بیضه ابدا نه نشیند همان حرارت شمس افراخ او را پرورش داده در موعد از تخم بیرون
آیند گوشت او اگر چه اندکی سخت است ولی لذیذ و مسمن بدن و شحم او سریع الهضم باشد به
شحم او اعراب [illegible] طالب قلم پرهای او را خواتین فرنگ بهادار بیش خواهان هستند تجارت
پر و تخم او خیلی با سود و رایج است اگر چه بالذات وحشی و غیر مانوس است ولی به سهولت او را
رام و تربیت نموده و حیوانات مثل اسب و [illegible] سوار شده اطفال معلمخانه شهر ملبورن که
از بلاد [illegible] است هفت کالسکه نشسته اند که شتر مرغ دو اسبی همراه [illegible] انجام
نماید ممکن شده اما حال [illegible] چند علت طبیعی که تازه استخراج نموده اند چند نفر شتر
مرغ را از این جهت نگاه داشته اند در [illegible] سرد سیر تعیش نتوانند و تلف میشود
و رنگ بیضه او قریب سرکه و [illegible] میشود

مرغ بهشتی

الوان [illegible] لؤلؤ [illegible] و درخشنده پرهای [illegible] و خوش شکل او از جمیع طیور ممتاز و منتخب
جثه او بقدر غراب طول منقارش مانند زاغ [illegible] و شکل پاهای او با قوت و
ضخیم اگر از نقش و نگار او سخن رانم به نظر اغراق و افسانه آید اسم او با مسمی حسن و زیبایی
وی بلا انتها پرهای [illegible] بامو [illegible] و موجود که [illegible]
مطبوع [illegible] و مثل او در [illegible] طیور مفقود و پرهای [illegible] او را
[illegible] علاوه نموده [illegible] درخشنده [illegible] مانند جواهر [illegible] و چون [illegible] خالص
[illegible] درخشنده [illegible] مرغ بهشتی را اقسام باشد بعضی را سینه سبز زمردی

و بر جمیع منقوش و مدور بالهای آنها پرهای بلند و زرد نارنجی و طلائی و قسمی از پرهای مسلای و درخشنده و نوع دیگر چون شعله آتش و اکثر با طوق زمرد و بصر رنگ دیگر بین و بر پرها جنبین او مانند مروحه فرنگی جنبیده و منقش

تصویر اقسام مرغ بهشتی

و افتاده در نظر اهل بصیرت مرغ بهشتی و طیور فردوسی است ضرر به آنها نیاید و در روس اشجار و بلند نشینند در روی سطح آب نیایند و در سواحل بحر محیط و در نواحی کهن جلد [illegible] و در جزایر هند کثیر بالذات مرغ زیاد در حشیش و غیرها نوع [illegible] غالباً تغذیه از میوه جات نمایند و اکثر اوقات در روی اشجار معطره نشینند و در محلیکه درخت نارنج و سایر مرکبات زیاد باشد مسکن کنند رنگ او بلند و شبیه بصوت زاغ پرهای او زیاد قیمتی و جهت زینت کلاه خواتین فرنگ مرغوب و تجار رنگ او با سود و مطلوب قدما و بعضی از

سیاحان

سیاحان را اعتقاد بر این بود که مرغ بهشتی دائم در جو طیران نماید و تغذیه بحار و حیوانات صغیر هوائیه مثل مگس و غیره نماید حتی در حین تخم نمودن در هوا بیضه گذارد و افراخ او در حین فرود آمدن بیضه تخم را مفتون نموده و تمام الاعضاء بیرون آید الا در حین نوم در روس اشجار نشیند بعد بتحقیق کذب اقوال و [illegible] ادای آنها واضح و مبرهن گشت

مرغ سقا

در عظم جثه شبیه بمرغ قوا است منقار او بلند و پهن و مستقیم و منتهی به یک نقطه خلقه زیر منقار او صورت کیسه را ناموزون کرده در زیر منقار مخلق او حوصله مانند حلقه او بحفره و جلد نرم بدن فراخ و الامتیکی است یعنی قابل الانبساط که چون مملو گردد منبسط شود و طیر مذکور حوصله را بوزن با آب و چنانکه شکار نموده مملو ساخته و بجهت طعمه و ذخیره افراخ با شتابان خود حمل و نقل کند و هر حیوان صغیر الجثه مانند ماهی و غیره که با و مصادف شود گرفته در حوصله جا دهد تا بلعیده خود تغذی کند عظیم الجثه و ضخیم البدن و بالهای او قوت و طیران [illegible] شبیه بعقاب و لون پرهای او سفید و اغبر و لیچون سن او بالا رود لون پرهای کلی روشن شود و بیرون پرها کردن او نازک و قصیر پرهای او ظهر او مانند پرهای هدهد لون منقارش زرد طلائی و لون حوصله او زرد نارنجی و بعضی از ابلاق و حصر افتادها از حوصله او کلاه و کیسه تنباکو سازند ارتفاع این مرغ قریب به قدم و وسعت ما بین الجناحین وی دوازده قدم که سه ذرع ایران باشد مشهود در کنار بحرها و رودخانه ها غالب اوقات بجهت شکار مسکن کند شنا و قابل و پرنده کامل است که در بحر [illegible] کمال قدرت شنا کند و طیران نماید در اکثر ممالک گرمسیر یافت شود اما در اسپانیا کثرت قوت غالب [illegible] ماهی و در شکار آنها سعی بلیغ دارد زیاد اکول و حریص است که در هر دفعه که شکار تمام نماید چندان از ماهی بلع کند که شش مرد را کفایت کند و [illegible]

دوستیه و هو نوعی اقسام مختلفه وارد اقسام دراز پا مجرب یک نوع دیده نشده کو تا بالطبع زیبا
میل دارد که در مجمع طیور باشد و بی تکلف آشیانه خود را در بالاها صنعت معموره بنا کند و با به
جهت افراط محبت در باب اطفال خود باشد که برای حفظ آنها از هر گناه که کرده کرد او را محبت
مادری نسبت با اولاده در نهایت افراط است

تصویر مرغ سقا و آشیانه و افراخ او

گویند گاه باشد که طعمه بدست نیفتد با منقار پهلوی خود را دریده از خون خود افراخ را
غذا دهد اما بتحقیق رسیده که شیخی که دید بهم نجا جمیع طیور بحری باشد این مرغ با محبت
بجهت تطعیم افراخ شحم زیر پوست را با نوک منقار از جسد خود کنده و با آنها دهد و نگذارد
که رنج گرسنه مانند سبحان الله الخالق قلب بنیاد قابل تربیت است که هیچ جا او را گرفته
تربیت نماید مانند حیوانات اهلی مانوس گردد در آنجا یک بار تخم نموده و در دوری جفت
نشیند **تعلق** ارتفاع او تخمینا سه چارک معمول و در برف
بحر میتواند زیست و تفتیش نموده بالطبع آرام و مانوس و قابل تعلیم و تربیت لون پرهاش
او سفید روشن با لکه های سیاه و اطراف حدقه چشم او بی مو مخاطی با حلقه
پاها

پاها و منقار او سرخ مانند لک لک بیلاق و قشلاق نماید در اول فصل تابستان
بهر کنار آید چون فصل زمستان زند و هوا قدری سرد شود بیکجا جمع شده باز
بگرمسیرات روند و چنان در عادت خود ثابت و با نظم هستند که در هر سال در همان روز
و همان وقت آمده در آشیانه های صحراء قرار گیرند و آشیانه آنها اکثر در روی اشجار
یا در سر جاها باشد در نهایت تند و در کمال قدرت طیران نماید چون سر او کج و منحنی
و پاهای طویل دارد بهر است چنان بنظر آید که در حرکت و شتاب کند

تصویر تعلق و آشیانه و افراخ او

و محبوب القلوب مانوس با انسان مسکن خود را اکثر در وسط شهر و باغات نماید
و از جمعیت مردم هراس و واهمه نکند شکار خود را در باغات و کنار رود و خانه ها در
محضر عام بدون بیم و خوف کنند و از انسان فرار ننماید تغذیه او از حشرات الارض و
کرم و سوسمار و حیوانات ضعیفه مثل بره و غیره نماید در جمیع ممالک و در همه مذاهب شکار
او ممنوع و غیره مستحسن عشق و محبت پدری او کثیر و مادری او در هر سال دو بار بچه ها تخم کنند

که از بعضی ثقات اند که کوچک و لون او سفید مایل بزردی و منقار او و بنوبه روی بعضی

نشیند از غرایب آنکه او را خبر از احوال حسنی باشد که بوسیله آن از خصوص دولت و انقلاب

کائنات اعلام نماید در علم طبایع تتبع و بینا غالم و کاملست که کوتاه باروی صحیح است که قبل

وقوع از تغیرات هوائی اخبار و اعلام کند چون بلند فریاد و صدا نماید علامت باران

و وزیدن منقار او بهم دال بر طوفان و چون بینا با اوج و ارتفاع در جو طیران کند دیر

آرامی پرد دلیل بر خوبی و صفا هوا است بینا او زود اهلی شود اما در تربیت او نباید زیاد دقت

و سعی نمود که زود تلف میشود در باغ وحش پاریس هست سال احوالات و اعلامات او را

اگر شخص تتبع نماید زود در یابد **لیپی لقلق** نوع از تغات و

لوس او بجا در عربی یحیع و جمل الماء نامند و در نزد اهل مصر از جمله طیور مقدس محسوب

و بجثه از حوصل بزرگ میشود منقار او کج و بلند مثل کمان و نرم مثل لاله و در زمین رطوبی

و در کنار مرداب باطلاق مسکن گزیند حشرات الارض و کرم و مار میخورد و در ولایات

افریقیا اکثر در قدیم یکی از مظاهر الهی و هیکل بنیان از بناهای اهل مصر بوده مثل لقلق

پیلان و قشلاق نماید و غالبا باز دیر میکردند و هر سال در وقت معین بمسکن خود مراجعت

نماید بینا نشد و فاقد رت وبا اوج طیران کنند و در حین طیران پاها را بخود راجع میکند

و صدای با الحای او از منافع مسموع میشود و شیر او مسکن و نانم کین و نامطبوع است که

کوتاه و در حین مشی حساب قد بها که خود را نگاه میدارد و منقار او در عرض سال مکرر بیضه نهد

و در هر دفعه دو تا سه تخم کند و سعی کامل در تربیت افراخ دارد و بعد از بیست و پنج یوم افراخ

او از تخم بیرون آید و بدن افراخ او از مو سیاه زیادتر از باربرشیمی هست که سیاه اند و سال اول

بر بالای اصطبل که مخصوص حیوانات میشود و آشیانه او در بیشه با برگهای نخل باشد و مثل لقلق

از درخت

از درخت اشجار و نباتات و خاشاک و جمع کاهها از سبد قفسها و میسازند **تصویر**

لیپی لقلق

مثل محبت به تربیت در این مرغ بجد و حصر است که ابدا افراخ خود را تا بحد پیوند و از آنها نمیکنند

بالنادر نمونه ها ده در تربیت بچه خود باشند بالطبع مرغ آرام و مانوس است و لیکن در اوج هوا

مملکت ما نتوانند زیست نمود نظافت سعی او در تربیت او و رنج داشتیم اما در فصل زمستان تلف

شده و قسم دیگر نیز از این مرغ دیده شده که لون نوعی با منقار سفید و دیگری سرخ اقسام

نادر مجزی در امریکا صحرانشین در کجا دیگر مرغی نکشته لحم او نامطبوع و باد سموم نامیده است

طوطی حالا در فرانسه کثیر اقسام مختلف دارد از اکثر طیور در اخلاق

والوان و زیبایی پر و خوبی منظر منتخب و ممتاز نمیشود از آنها ضخیم و نوک منقار و تحرک لسان او

بزرگ و متحرک است خالقت زبان آنها بطور یست که بسهولت تواند متکلم شد نتیجه آنها زیاده با

قوت و اصابع و پایها و قاعده و منظر اقدامشی آنها نامطبوع غالب در سر اشجار نشینند نام

ودر دیگر زمین قرار گرد و در جزایر امریکا و افریقیا و هند و اقیانوس هند و نار جبل نغذیه

همگی از آنها نازک و غیر مطبوع و بعضی بسیار قابل تربیت و تعلیم از الاغ و اگر فقره تعلیم می دهند
بعضی کلمات را در کمال فصاحت تکلم مینمایند اشاره و حرکات دیگر نیز میکنند بالطبع قابل تعلیم
و تقلید است نه تنها منطق انسان را تقلید کنند بلکه مشابه اصوات هر حیوانی را تقلید نمایند

تصویر طوطی

و همگی الحان طرب انگیز تواند تقلید کرد و میل و تعلق زیاد باستاد و معلم خود بهم رسانند
لون طوطی معروف سبز مایل بزردی و دنب و سر سرخ و بسیار روشن منقار وی مشابه
این قسم از جمیع اقسام شکیل و ممتاز است در ممالک حبش کینه و افریقیا و امریکای جنوبی
و از نوع دیگر که بفرانسه پروکه نامند از قسم معروف زیاد کوچک و لون او سبز روشن
در امریکا و افریقا یافت میشود غالبا پاهای خود را بغصن درخت محکم نموده معلق
میخوابد بسیار ظریف و لطیف و شکیل باشد بچه او را اگر فقط تعلیم و تربیت نمایند که در میان
قفس بچه گذارد قسم دیگر سفید و در سر تاجی مثل تاج هدهد دارد که باختیار خود
او را گشوده و جمع نماید در هند و هولند جدید بهم میشود نوع دیگر بسیار عظیم الجثه و در
او به مو و دنب بی طوطیهای شکیل و منظم لون او مخلوط به سرخ و سبز و زرد و کبود است

زیاد قابل تعلیم و تربیت باشد که بسهولت تکلم نماید اما صوت اصلی او نا مطبوع اصل این
طیر از امریکا آمده و در حالت وحشی در کلانات روپا هست

مونث زیر

در ترکی کوکلن نامند اقسام او مختلف و چون ما ذکر تمام را اهم کرده مگر نوع مشهور و معروف
او را منقار او برگشته و منحنی بجثه مرغ ابهی باشد و لیکن منقار او به بزرگی منقار مرغ ابهی نمیشود
لون او سفید روشن که هیچ جز از الوان دیگر نقطه و خط ندارد قسم دیگر که بجثه کوکلن سفید
هست اما نقطه‌ها از الوان دارد و ظاهرش اغبر مانند پشت کردن او نصف طوطی اغبر
سنجاب و نوک پاهایش سفید و نیز چون بادان عقب و عندنها زیاد شده بها الطیران کرده
در مجمع الجزایر از این مرغ که بر سر منقار و پاهایش کبود باشد اقسام دیگر با پاها زرد و سبز
بر بالهای برگ مورد و لون ظهر او خاکستری و سبز پاهایش میباشد و باقی جسدش چون برف
سفید این نوع مخصوص ملایا ناکلیمو بکار و تثبت کرده اما اسم او را از ان انبل کو بند
انواع دیگر نیز دارد که جثه آنها صغیر و اغبر اللون و پاهای کوچک مختلف اللون و صغیر
الحجم و پرده چشم و پشت گردنش میباشد اما پاهای آنها در آخر سرخ شود

تصویر کوکلن

اقسامیکه از همه اقسام او شکلش مقبولست از همه کوچکتر و صورتش باشد بین رنگ کبوتر
چاقی میشود نغمه اش از کریه کوچک میکند مکرر آواز دور شبیه بقهقه و خنده انسان لهذا
دیگری و فرنگیها این اسم موسوم نموده اند این مرغ بسیار ملتفت در دریا آورده چون دریا جنده
نماید مختلف و روزیده در دریا طلا از نیها مشغول شکار شود شبها عود بوسط بحر نماید ببالا
تربیت است بخصوص چون دریا غرق خوب نماید که از حشرات الارض و غیره مالکهای کوچک کرده
میخورد با نان هم میشود اند که دران نمود و بی نماید همیشه در نزدیکی ابها باشد که بعد از شکار
فی الفور منقار و پاهای خود را میشوید جمیع اقسام این مرغ در شنا و بی ماهر اند اکثر اوقات
در کنار دریا باشد کاهی بجهت تفضیل بجهت کی ابدا عرب بنکه کاهی از صیاد دام نموده
بکرده فریب بکصد در سنگ قرار نماید

کرمران

که بیزکی فرو بالالاق مانند
این مرغ زیاده بلوط و انسا و بی بقعر آب فرو میرود و غذا اش او ماهی کوچک است بجثه فاز معتدل
میشود در جوف کلو یش او جلدیست مثل خورجین کوچکی باشد لون او مختلف کرده که به
حسب سال و بیکاهی سیاه و کاهی اغبر میشود منقار او مستقیم اما سر منقارش قلدری منحنی
و تند است جنس او از سایر طیور بکه صاحب چهار انکشت اند که مزاصابع او پرده دارد در
شنا و بی ماهر و بی در بحر چندان اقامت نه نماید اکثر بجهت شکار بکنار آید در شکار
نمودن چنان چابک است که اکر باید و مثل مرغ ابی پر بر که ماهی افتد تنها مثال بیت مرغ
البصه نماید زیرا که بچابکی بقعر آب فرو رود هیچ ماهی از چنگ او رها نشود چون
ماهی را صید نمود در نوک منقار از قعر آب بیرون آورده بطور غریبی او را انجو دو که
اول از هوا انداخته بعد از طرف سر او کرفته بلع نماید و در حوصله چون مذکور جا دهد
خورجین او الاستیکی است که بقدر حجم ماهی منبسط شود و از آنجا منهضم کرده در معده بهم

منقار

منقار او جلد کوچک نارنجی است چشم او زیاده روشن و اجفانش مخاط بیک جلد سرخی
است

تصویر فرو بالالاق

ذنب او مثل شبیه بپنج و پر او بالمره مثل اقاجوان او منجانب بالا سر او مثل سایر طیور بحری بطن
و چشم او زیاده قریب بمنقارش خلق شده و از سایر طیور بحریه در این صفت امتیاز دارد و
استخوان منقار او زیاده سخت و شفاف پاهای او کوچک تا با قوت و سیاه باشد

نافشو

قسمی از طیور بحری است و برزخ ما بین طیور وحشیه الاست و پرده
که ما بین انامل او را بهم متصل نموده زیاده غریب است که ابدا بپرده پاهای سایر طیور شباهت نه
دارد و بالهای او کویا منقطع کشته که پرهای او از قلم نباشد چون صدف پرهای او شفاف است
و پنجه پاهای او معکوس باشد که بعضی پاهای او متصل کشته و در شنا و بی زیاد اعانت باو نماید
در ساحل بکمال صعوبت رفتار میتواند نماید و با سکیبی تمام بکنار آید و مجبور است که همیشه در آب
باشد در شنا و بی بمهارت تمام دارد و اکثر اوقات در آنجا باشد مکر هنکام خواب که بساحل آید
نغمه اش از کریه ناهنجار کوچک نماید و اکثر تنها میکردد بسیار جبون و وحشی است در جزایر سطح
کاهی با سر زیر میکردند و در حفره ها بیکدیکر حفر نموده بیضه کذارده و سر بیرون آنها زیاده
از بچه و بچه میشود صکارم بدن انها شبیه است بحکم پاها مثل طبع او و سر او زیاده و بالهای عاده

 بیضه نهند و تخم او بزرگتر بیضه بوقلمون میشود

تصویر باقشو

در جنگل از دور بنظر می‌آید مانند اطفال بوزینه که قبل از نمودن پرها اطفال شان و بکمال از ایشان سفید شان
باقو نر قسمه ناشند ابدا عرب بکند و جزایر مسطح و بی آب علف از بکجا یافت میشود گوشت
او بد و جلدش سخت چون جلد خوک و پلو نازک و نرم مثل ابریشم و از جلد او پوستین
اعلا و قیمتی خیاطت کنند و از او یک قسم کاغذ نیز از دو اعلا بعمل آورند در سواحل بحار
و جزایر مسطح زیاد یافت میشود که دو لون از هم متمایز کلی دارند گویا این اختلاف
جهت تغیر آب و هوا باشد از جمیع اقسام او اعرب همین نوع مذکور است جثه او بقدر
جثه قاز و لون ظهرش مایل بخاکستری و شکمش سفید مایل بسبزی است اثرش زرد نارنجی

آل باترو

قسمی از اقسام طیور بحری جثه او بزرگ و ضخیم و گردن
و پاهای او در بلندی متوسط و متناسب الاعضاست قطع نظر از بزرگی جثه چند
چیز مخصوص دارد که در سایر طیور نیست پرهای زیر شکم و سینه و گردن او سفید اغبر است
ظهر و جناحین او مخطط و منقط بنقاط سیاه و ذنب و شاهپرهای او سیاه سر او بزرگ
کرو منقار او مثل منقار قره بالالف و سر منقار نوک آن و بسیار معوج و بحنک او منقطع
که گویا بهجت در بدن گوشت شکار دخل شده نقبه دماغ او بلاز مثل قاب طوفانی محفظه
در هنگام

در هنگام استراحت در اجواف اشجار یا حفره‌ها که خود حفر نموده میخوابند لون منقار
او زرد مایل بسفید است

تصویر آل باترو

پاهای او ضخیم و پا قوی و صاحب انامل ثلاثه که بین سلامیات پرده‌ها بهم متصل و کمی از پرده‌ها
اصابع بخارج بر آمده طول ما بین الجناحین او ده و نیم ذرع و بیک جا رسیده می‌شود از حیوانات
کوچک بحری و بعضی سمک‌ها تغذیه نماید ماده او در یک شکم تا یک تخم میگذارد بعضی اوقات
بسیار لذیذ است چنان عاجز و تنبل است که هیچ جا بلد نیست بمدافعه خصم ندارد اگر
خصم او زیاد صغیر الجثه باشد در جزایر بحر منجمد و بیکجا و از بقا او همه آیند حد بلیه مسکن دارد
و غالبا در سطح دریا میشود بسیار پر طمع است چنانکه عقاب عقب شکار میرود این
مرغ بطمع غذا عقب کشتی روان شود چون ملاحان طمع و حرص او را یافته اند پاره گوشت
را بر طناب بسته بدریا افکنند و بواسطه او مرا اصید نمایند

قو

از جمیع طیور آبی عظیم الجثه تر و سفیدی و لطافت و نظافت پرهایش از سایر مرغان ممتاز و در نیکوئی
و خوشگلی صورت و زیبایی و لطافت گویا مرآت مظهر روح است و مطبوع حرکات او در آب
استادی هویدا که در حرف شعرا و مثل است او را از همه طیور منتخب نموده و چنان بجا یکی و تنها
و در دریا شنا نماید که اگر شخصی در ساحل باشد بهار دار باشد تمام بدود و بر آشنا اند

چون در روی دریا سیر و حرکت کند بنظر مانند زورق کوچک نماید و حتی میتوان گفت
او بلند و سینه و سطور خوبی مطبوع برآمده که گویا صدر سفینه ایست که در وسط
امواج متلاطمه متحرک گشته و معده وسیع او مثل انبار کشتی و دنب بلند وی چون دکل و بیرق
و پاهای وسیع و بلند او چون بادبان و بشمار عرض آید مختصر کشتی و آلة بزرگ شود و
عجائب و اصالت و خوش شکلی محسوس و ناظر به حسن و کمال زیبائی او محتاج و مطبوع جمیع طبایع
و طالب تر به جذب قلوب تماشاچیان خواهد با سر بر در مرغزارها تنها در میان تلاطم بحار از ترس بلند و
در هر حالتی که باشد با حرکات مختصر دلربا و جلوات دلکش خود را مظهر تعجب
تماشا بینندگان کرده اند اقسام دارد تاکنون پنج نوع بشمار آمده که قسمی بالمره سفید و
جنسی سیاه میباشد و نوعی ابقع و مخطط

تصویر اقسام قو

زیاد طالب انزوا است که اکثر مشتی که در محلی بعید با سکنه تمام را بحر گرفتاری نباید ابدا وارد
محل اقامت نشود و بعد از سیح فرار کند بسکه احتراز از گرفتاری دارد ابدا با آبهای معمود
و غلیظ نباید اکثر اوقات در وسط بحر محیط و بحیره‌ها غیر مسکون ملتبس میشود با سر بر
زیاد کرده اند طیران او مثل تعب ولی با همسیکی نتوانند مسافت بعیده را طی نمود که بزودی
خسته و مانده شود و عادة او از کثیر صغر الجثه در کنار انها و در وسط نی زار بیضه گذارد

مازنج

و از بیخ الرشن عدد فرخ نماید و لون بیضه آنها سنجابی مایل بسبزی و افراخ او مانند بچه های
مرغ آبد چون از بیضه بیرون آیند براه افتند و جمیع جسد آنها از موی سنجابی رنگ مستور
دارد که بعد از دو سال تمام لون پرهای او بالمره سفید گردد اگرچه بالاصاله حیوانی مرغ
آرام و ملیح است اما هنگام حمله نماید متهور و مهیب و در مقابل خصم شجاعت و جسارت
اشکار سازد با منقار و اجنحه قرن خود را مضروب غالبا مغلوب کند از افسانه
سازد و اهم نماید بخصوص وقتیکه افراخ با خود داشته باشد تغذی از حشرات و
حیوانات کوچک بحری و نباتات کند در حکایات و امثال شعرا مشهور و معروف
که چون مرغ مذکور احساس فنای وجود خود نماید و داند که زمان سپری گشتن قریب
هنگام انتقال نزدیک شده در وداع روح و تودیع روان با صوت حزین و لحن دلنشین
که موافق الحان موسیقی است زمانی نغمه نماید و خود را مرثیه و نوحه کند گویا از اکاذیب
و اغراقات شعرا و افسانه و حکایات مزخرفه باشد صوت وی شبیه بصدای طاوس و مرغهای
وحشی زیاد دارد و بمعنی و مطلوب مجاز

فلامبان

نام مرغی از مرغهای آبی است
و معنی این لفظ در اصطلاح فرانسه بمعنی شعله آتش است لهذا بجهت سرخی پر و تلألؤ
موهای او باین اسم موسوم نموده اند از طیور پرنده دراز پا است پنجه و پاهای او نازک و
طویل گردن و منقار متمایل بسرخی او کوچک و در آن منقارش بزرگ دهن و وسطش مموج
او جسیم و ملائم پرهای او عموما ابریشمی و نرم و لون وی سرخ تر از مثل شعله آتش الاشجار هائی
او که مشابه است و این مرغ بالطبع مایل و راغب بمسافرت و سیاحت است در سواحل بحر مغرب
و جزایر سارد نیا و پرلسان کثیر لحم او زیاد خوش طعم و لذیذ

تصویر قلاونبا

یلبه کبوتری بسلوا مانند کبابست و زیاده لذیذ در صحرای فرنکستان
در فصل خزان در شهور تشرین اول و تشرین ثانی و در وسط فصل صیف در تلال جبال الپ
و پیرینه دیبا چون برف بارد که که به نشیب بند و صحراها بر فزات منتشر کردند در
اکثر قطعات کره ارض یافت میشود اما ییلاق و قشلاقی نمایدا اکثر در شتا بیره و دوری
در صحرا مقیم میشوند و ابدا نا بسر نبکردند و در روزهای روشن در وسط استجا ا بنوه و
بوطهای خار ساکن و مشغول استراحت شود و تغذیه از کرمها کوچک و حشرات نماید

تصویر یلبه

اکرچه زیاده تیز پرایست و لیکن زیاده باوج بلند نشود و فقط دیبا تواند پرید چون ببیند که

صیاد شتاب نموده خود را در زیر بوطهای خار مخفی دارد ابدا از میوه و حبوبات تغذیه
نکند منقار او نازک و طویل و مستقیم که در شکار حشرات معین او است که زمین های وطوبی
و با طلاقها را با منقار کاویده کرمهای کوچک را شکار کند سر او پهن و در بیع لون جسد او زرد
طلائی و مشکی تاریک و اغبر روشن مایل بزرد جثه او بقدر بلدرچین و اشیانه خود را در زمین
خصبه زیر علفیات ساز و تخمهای او بشکل الحرجج بیضه فقط لون بیضها او زرد منقط
بنقاط سیاه مایل بسرخ در فصل شتا با دسوت دیبا مرغ بیهوش است که با سهولت با مصید
توان صید کرد هنکامیکه یا از فتنه خود را از شکار نیابد بصوت بلند فریاد کشد

کبک پرنده و خوش اندام است لون نوعی سیاه و اغبری و قسم دیکر مختلف اللون
و منقط و سرخ نوع اول مشهور و بیشتر در جبال و صحاری مسکن کزیند و دیبا ارام و زندگی
مانوس و اهلی شود که کویا از جنس مرغ خانکی باشد که اورا در قفس با حبوبات و نبات
و زرده تخم تربیت نمایند مانند مرغ معمولی زیاده بیجوز و تخم مورچه دارد جثه انها بقدر
جثه مرغ خانکی میشود اما کبک سرخ در لون یا مرتات پرها و طبع وحشی و زن کلا از کبک بد
دارد و تربیت او زیاد مشکل و مسکن وی اکثر در صحراهای بوطهای نانی و در تپه ها جنکل با شد
در نواحی سرد سیر فرنکستان یافت میشود اما در طرف جنوبی پاریس کثیر طیران انها
دیبا سنکین و با زحمت اکرچه تیز میپرند اما صوت ناخجسته انها از مسافت مسموع کردد
سامعه انها زیاد که از صوت دیبا خفیف رم و فرار نمایند شکار کبک را صیادان دیبا
طالب غالب و با اهلوب و بخت با شاهد در قلم شکار او را اکثر با شبکه و مصید می
کردند اما حالا متروک کوشت او مستحق از ملح که زیاده لذیذ که و روغن باشد
از حبوبات و نباتات و حشرات الارض تغذیه کنند در حفره ها بکر خود بحفر نموده

 مسکن کند و تا لیب بیضه در باب شکم نهند تصویر کبک بوم سرخ

و زیاده سعی در تربیت بیضه و افراخ دارد کبک سرخ دنبا چون و با احتیاط و وحشی تعلیم
او مشکل که همیشه در قفس چهره او وحشی و غیر مانوس بنظر اید در قفسیکه جای بین نر و ماده
او هست نر زاده در هر پا مهمیزی مانند مهمیز خروس باشد و طوقی بها دار کردن انها هست
زیر شکم وی میان پاها و منقار سرخ مشطوع و مطبوع و قسم دیگر که او را کبک دری گویند
زیاده بزرگ و عظیم الجثه از کبک بوم باشد زیاده تر پر که در باب پر قرا سرخ چند بریده کوبد
چون انرا زمین قشت خشم کشند دیگر فی الفور نتواند پرید تذرو
و در قد اشتر تاج لجی و طول ذنب از طیور یکه از جنس مرغ خانگی هستند نر دارد و چشمها
او وحشی و براق و مخاطب بال پر ده براق و زنانه و لون پرها او مثل طاوس مختلف
الالوان و اعلا و براق و چند قسم مختلف دارد بهترین انواع او تذرو طلایی است که لون
پرهای او زرد و نارنجی و طلایی میشود تذرو تا جیکه فایز بن بعد بسیار زیباست خوش شکل
او سایر جاها است و تذرو و یونان تهی پیشان نیامست در جمیع باغات طیو فرنک داو بیا
لطبع زیاده وحشی و با اشکال تربیت میشود و لی او را چنان تعلیم دهند که بصوت
صفیر اماده و از دست معلم خود غذا گرفته بخورد اما هیچکه سیر شد طبیعت وحشی او

عود

عود نماید دیگر نه صاحب را شناسد و نه بصدای صفیر اید تصویر تذرو طلایی

دنبال طالب تا دوبست چون او را در قفس سایر طیور اندازند از شدت غضب جلب و
افراط غضب بضرب تولد منقار سایر طیور که با او در آن قفس هستند مجروح نماید و
تذرو یکه در پیشه باشد از تذرو و صحرایی در لون اختلاف دارد که گویا تغییر آب و هوا
باعث اختلاف الوان انها است و جمیع اقسام حبوبات و میوه جات و سبب بینی و نباتات
تغذیه کنند و بی محبت تربیت او هیچ انکند و تخم مو و چرنیست و ماده او فی شبا نخود را
غالب در باط شجاعت باد رو و سط بوطه خار نماید و تا پانزده بیضه در باب شکم می
گذارد و دو دو بیست و چهار یوم افراخ او از تخم بیرون ایند گوشت او دنبا الذیذ و
ماکول و لایق خوان شاهان

اقسام حیات

عموم اقسام مار طویل و سبلی الشکل و بی کردن میشوند و جسد انها مستوی به
فلسها است و فلسهای زیر شکم انها بزرگتر اگرچه انها اعضا پا ندارند و لی زیاد
بچابکی حرکت میکنند حیث انها نه با دست و پا است بل بواسطه پیچ و خمیدن که جسد
انها در زمین احداث میکنند خارهای استخوان پشت انها که عبارت از فقارات
الظهر باشد از اکثر حیوانات بیشتر که تا کوت دو صد فقره شمرده شده اضلاع انها

از دیگر سر الی نهایت دنبال نهاست چنانکه انها عبارت از تارهای روده طویل که مانند جوهر
دو جوف دارد دل انها را دو اذن باشد زبان انها شعبه دارد نرم و طویل است
صوتی بجز صفیر ندارد دهن انها الاستیکی که باختیار نیاد منبسط و کشوده می شود
معلوم یکه می توانند از قطر جسد خود بزرگتر حیوانها را بلع نمایند و زیاد که هضم نماشد
و در حین الهدار غذا خدر و سستی بانها عارض شود که مست و بیهوش کردند
مکررات جلد انها تجدید می شود که در هر سنه پوست تمام بدن انها بعینه مبا فتاد
و بیا عمر نمایند در تغییر ایشان و خالص نرم بعینه کنار اند در ولایات سرد و سیر در فصل
شتا بی حرکت و مدهوش می شوند بعضی انسان بلای عظیم و خطرناک باشند چرا که
نایب سم و جرید و نیش وجیر بر پیچیدن بدن خود مختص کلیت باید و قسم منقسم کردند
نوعی با سم و نوع دیگر بی سم باشد و سم دیگر این حیوان در بین انیاب مخصوص در جوف
انیاب باشد که در حین کزیدن انسان مذکور را پیش آورده سم از ان بجای زخم می
چکاند بر تصویر بدادد **بوا** که بغاء سیاه شود مانند قسمی از
مارهای بی سم و عظیم الجثه از همه و این مار اقسام دارد و زیاد مسیع و خطرناک
است سر او پهن و عظیم و از دو جانب دبر دنب دارد که دنبال تا دو شاخه و سر دنب
چنگال طول جسد او از سی الی چهل قدم می شود این حیوان در غله زار تنها با انسان حمله
کند بلکه با اسب و شیر و پلنگ حمله نماید که با اطراف جسد شکار خود پیچیده فشار کند و آب
دهن خود را با و مالد و چنان بقوت بفشارد که عظام جمیع بدن او خورد در هم شکند
بعد جسد از اول راسه بلع نماید بعد از اشباع مانند نیم راست و مستقیم دراز می
کشد و در حین الهدار طعام خدر و سستی باو عارض شود که بالکل از هوش می رود دراثناء

بیهوشی

بیهوش که انرا توان مقتول ساخت لون بدن او مختلف باشد در کوه سیرات دو دیگر
بعضی زیر نیاد عشق و در نیاد حبه که عبارت از طرفین کره ارض باشد یافت می شود
اکثر در جاهای مرطوبه در کنار انهار مسکن کزینند

تصویر بوا

چنانکه دهن او بپیچد زاخ قوت و بی اندازه و لعاب هم معین اقتدار اوست که چون
لعاب هم را بجسد شکار خود مالد او را بچسب سازد بی زور او را توانند درست بلع نمود
و بعد از بلع بدن خود را بدرخت قوی پیچیده فشار دهد تا اعضای شکار در جوف
او نرم شود و بجهت شکار کاهی در میان اشجار کمین و کاهی در وسط آب نهار و غیره کمین
نماید چون وحوش بجرای بهره درخت نیز بو اید با محبت آبخوردن بکنار رود شوند به
سرعت شهاب سیر بحباب مانند برق خود را برسی او اندازد و بپیچیده در هم
شکند و با دهن از هم دریده بلع نماید چون شکار قوی باید سست اوز و از لحم او بغایت
سیر شود مدت چند یوم بلکه چند هفته مدهوش کردد الا انها هضم طعام بی
هوش باشد چه در این مدت غذای او هضم کردد مسیو اسندام در سیاحت
ولایت سورنام نوشته که روزی از شدت تب در بستر خفته بودم که شنیدم ابتدا ...

سپاه ارکرد که گفت ثعبانی بغایت عظیم در دنبال رود پشاور به مشغول و خالی از تماشا نیست
بمصاحبت غلامی باتفاق شر اجدار با تفنگ و طپانچه بطرف رود روان و در وسط
رود بکمند دیوا ملاحظه نمودم که بیچاره تمام در ذنب حرکت بی نهایت شدت ضعف
مرض استطاعت پیش رفتن نداشتم غلام رشید پیشدستی نموده تفنگی به پهلوی او
خالی و از کمر او مجروح ساخت با وجود زخم گلوله ثعبان مذکور خود را بکنار جهت نکال
غلام رسانده چشمانش مانند دو مشعل مشتعل و دهن چون غار از اسباب گشوده
قصد غلام نمود و لیکن او جلادت نموده گلوله دیگر تفنگ را آتش زده و طپانچه هم بلا فاصله
بتفنگ تابع نموده گلوله از فحص سر مار خورده مغز او پریشان و کار ابدا او را ایجاب
ساخت **ودیپر** که افعی باشد در کوهستان اکثر اتفاق در
منطقه معتدله نیز یافت میشود طول او کم و سر وی پهن و کوچک و صاحب [illegible]
ثلاثه زیر شکم او سیاه با خالهای مربع و لون ظهر او اغبر و بدو رشته مخروف خالهای
سیاه در ظهر و چند قوس لکه سیاه در سر او باشد دهن او الاستیکی و قابل الانبساط و مسلح
بانیاب مسموم در سنگلاخ و جنگل و کوهستان یافت میشود در ولایات ما کم دیده
که انسان یا حیوانرا مقتول سازد اما در کوهستان بخصوص در فصل تابستان گاه باشد
که بمجرد گزیدن میکشد اما اگر متعرض نکنند متعرض نشود **مار عینکی**
سم او زیاد شدید و طول وی از دو الی چهار قدم میشود در وسط ظهر او خال اغبری مانند
عینک هست **مار زنگوله دار** در دام یکان زیاد در نهایت ذنب
او یک صف حلقه باشد که مانند استخوان فوق صوتش حث است که مطابق سن او زیاد
هر سالی که تجاوز حلقه نیابد حلقه علاوه میشود و در حین حرکت حلقها بهم خورده

صدائی

صدائی مثل صدای زنگ از او مسموع گردد و از مسافه انسان را مخبر سازد سم او بسیار
شدید است **تصویر افعی و مار عینکی و مار زنگوله دار**

گاه باشد که بمجرد زدن مقتول سازد اگر از عضوی که ممکن القطع باشد بگزد باید فی الفور
قطع نمود و مسهل او که سم او را مسهل شدید اکثر دفع نماید **مار منقوچ**
لون او خاکستری و در محیط راس تاج و تاج طلائی رنگ و زیر شکم وی سفید با لکه های
مربع و طول جسد او از سه الی چهار قدم میشود در صنعت شناوری ماهر و در غراب [illegible]
[illegible] تغذیه از موش و سوسمار و ضفدع و سمک [illegible] نماید در هر اروپا یافت
میشود در سوراخهای زمین و گاهی در سوراخ اشجار مسکن گزیند **سکولاب**
بی سم و بیب اهلی میشود زیر شکم او اغبر و ظهر وی طلائی طول جسد او پنج قدم در
اروپای جنوبی کثیر **لوبی** لون [illegible] ظهرش سرخ و زیر شکم
سرخ تیره و در بعضی سبز و مع دو صف خالهای بی نظم و سیاه بی سم و بی زیاد کج خلق
و موذی در اکثر نواحی ایتالیه هست بخصوص در ولایات اسلاویتان **فلاوشان**
لون او سیاه زرد و طول او الی پنج قدم و بعضی اغبر یا اغبر خاکستری و شکم زرد
روشن ظهر سوسنی و تخته شکم او از هر دو جانب مانند چنگال کج در ایتالیه جنوبی و مغرب

میشود **نیلس** یافت نمیشود مگر بعد کرمسیر ادر مجاری دانیها
باشد ذنب او بعین و سنم او قتال **اودید** جسد او سلیحی الشکل با
فلسهای کثیره ذنب او طویل و درخشنده و اغبری سرخ رنگ و از سر الی ذنب خط سیاهی در
ظهر او ممتد طول وی از یک الی دو قدم در رفرا شر کثیره و غذای وی از حشرات و دود و جعل
میکند و در هر جا که این حیوان بی آزار با منفعت نخب خاصی نا سعفا است

تصویر منوج و سکولایب لوی و قلاوقشا و نیلس و اودید

سوورقان فلسهای جسد او کاهی بعین مثل لوح و کاه صغیر مانند حبه میکند جسد وی
منتهی بذنب معلوم فلسهای ظهر مستقیم و زیر شکم منحرف دهن او مسلح با نیاب متعدده
مسموم بیجا او چون از تخم بیرون آید مستور است بفلسهای نرم این قسم مار منظر یابا
قبیح و صوت زیاد مکروه دارد تمساح و سوورقان زیاد بهم شبیه که گویا از یک جنس اند
که تمساح بحری و سوورقان بری است **کای مان** بینی کوتاه پهنی دارد
صاحب عضلات قوی ام استخوانهای عظیم او بعض بخال شبیه در ما بین چشمها او خط بر
املا هست لون نصف اعلاء وی زرد تیره و نصف اسفل زرد روشن با خالهای تیره

در برزیل و گیان کثیر و طول او از چهارده الی هشت قدم میشود دنبا و خطرناک در کنار
انهار کمین نموده بر وحوش و اهل کشتی حمله نماید **تصویر کای مان**

تمساح لون او سبز با خطوط سیاه و منحرف طول جسد او سی قدم میشود
لون ظهر او بطوری سخت است که اگر گلوله تفنگ کی منحرف با ریخته در زمین هیچ برود و گاه نمای
و حجم شکم او مثل ظهرش سخت نیست در رود نیل و انهار بر دیگر افریقیا می شود در
وسط نی زار مخفی گشته کمین نماید هر حیوانیکه بجهت اشامیدن آب به آنجا آید او را گرفته
بخورد بکوسفند و آهو و انسان حمله نماید در یکی آب ما جسور و با قوت است و اماده
بر چندان دست ندارد بیضه او ببیضه غاز بیک کمی است الی یکماه بچه او از تخم بیرون آید عجب
الله که موش ای که عرب عرس نامد بیضه او را جستجو نموده بی حد تمیکناد و قل اوز ا
شود عمر تمساح الی یکصد سال رسد و در این مدت اندک اندک بزرگ شود که دو صد سال
دوم زیاده از دو صد قدم بلند بجه او نمیشود

تصویر تمساح

کاملیون بعضی بوقلمون حیوان زیاد عجیبی است پاهای طویل و سر
دوزده دارد و چشمان درشت و دنبال بلند دارد که سفید و نیاید بزرگتر می تواند
از اسطوره هوا بی موزم و منفوخ نماید که از اطراف بدنش بلون سرخ و موزم نمایان می
شود لون او مانند بوقلمون بالوان مختلفه تبدیل و تغییر یابد

تصویر کاملیون

کرکاهی زرد و گاهی سرخ و سیاه و آل منقط می نماید از غرایب اینکه بر خلاف جمیع مخلوقات
چشمان او مخالف هم گردند مثلاً چشمی بفوق و چشمی به تحت می نگرد در زمان واحد تواند
ببیند و بسیار با فوق و مختر انگر بسیار ماند با حیوان تنبل و بی ضرر قسمت اکثر اوقات در
روی اشجار مشغول خواب باشد زبان خود چون تیر انداخته تغذی می کند زبان او
طویل به التفات در کنار در دنبال او اسپانیول جنوبی یافت می شود **لزارد**
لون ظهر او تیره و سرخ مایل بزردی با خالهای بیضی شکل و بعضی زرد مایل بسبز نیست این
حیوان در صحرا و در پایاب می شود اما در جاهای خشک در بن بوته های خار و خارا
مسکن نماید ... چابک و جلد و بی آزار است زود اهلی می شود بجهت تمام نمودن حشرات
کوتاه خلق شده در ... فصل ربیع از خواب مستی خود بیدار شود **لزارد موابیل**
لون ظهر او سرخ مایل بسیاهی و ... با لکه های سبز طویل و خطوط سیاه مایل بزردی
دارد و زیر شکم او سفید مایل بزردی و گاهی نقطه های سیاه دارد او در زمین در المانیه شمالی
و در بلاد جنوبی یافت می شود **کوان** جمیع جسد و دنبال او مستور به
فلسهای کوچک و فلسهای ظهر او مدقق است در دنبال کلوی او نوبره مانند لحیه او پخته
که در نهایت نوبره مذکوره ابتدا باره ... مستور بفلسهای ... ذنب او طویل و ...
او زود ... طول جسد او انجها از پنج قدم می شود در کرجزایر امریکا یافت می
شود بسیار جلد و چابک اکثر اوقات روی درخت ... و از میوه جات و حشرات
تغذی نماید ... او بسیار لذیذ و ماکول است **بازیلیک**
جسد او با ... مستور بفلس و فلسهای ظهر او مدقق ... داخل باد ...
نداده ... بازیلیک ... بعضی بازیلیکا فسانه ای ...

در سر اشجار باشد اقلا بان بلیک قابلی دارند و مجربه تصویر نموده اند و حکایات

غریب باو نسبت داده اند **تصویر لون دراقون از صور اطباء و کوان دنبا بلیک**

دراقون شکل سوسما اما صاحب جناح انشاخرشاخ دیگر توانند

پریدن اما مسافت کلیه انتوانند طیران نمود بالهای او مثل پرده بعضی حیوانات مثل

بال خفاش جلد و لحم است نه دقیق و پر دنب طویل دارد لون فوق بدن او سبز با الهای

اغبر با خطهاء صفت خطوط تیره و معروف این حیوان بی اذیت و آرام است در هند باشد

در سر اشجار مسکن نماید و تغذیه از حشرات کند و بیت اشیاء مسافر انتواند

اقسام کوچک و بدن و مستو رهقل با اقسام مختلف باشد بر شکم او از فلس باشد

و در زیر گلوی او مثل کیسه جلد چند است که هر وقت خواهد آنها را باز بالا مقوخ

سازد مخصوص در حین پریدن که آنها معین طیران او است و او از دست و پا مثل کما

وحوش هست لون او بطرف زرد مایل و در جانب فوق او هند سبز باشد

تصویر دراقون

اقسام **سوسما و چلپاسه و کلپوک** قسم از چلپاسه

را کوتاه جسد او طویل و منتهی به دنب و صاحب چهار دست و پا انگشتان و ناخنها

نباشد زبان او ملاصق بفلنا علاء او است در جمیع قضاء فم که عبارت از فک

اعلا و فنا سفل و وسط فنا علا باشد او را انیاب هست و از حشرات تغذیه

سوسمار خاکی تمام جسد او مستور به فلوس و دنب و مدور و در پشت کوش

غده بحسا منش کشنده بازه بازه دارد لون بدن او سبز با لکهای سیاه زعفرانی و

طول او از سر الی نهایت اصبع است در اکثر جاهای معتدل یافت می شود در خانهای و

دیوارها مسکن کنند در کوهستان مخصوص جنگلها داشته باشد نادر است حیوان

آرام و تنبل است شبها از جحره بیرون آید مادهٔ او تخم نکند بلکه بچه زاید

چلپاسه در پشت گوش مثل سایر اجناس غده ندارد دنب و پهن و

نو لولهای کمتر اکثر او فئات و دنب باشد در علم شناخته ماهر و در اول فصل خزیف آنها

ترك نموده در شکافها و صخرها مسکن کند و فصل شتا را بحبس شود زیاده مخفی
جان نباشد هرگاه در جوف بیخ درختهن انجا ذکر مانده با بیخ همچنان بیخ نموده الا ب شدت
بیخ زنده ماند بدون اینکه عیب نماید و فوق طبیعی او مجدد بیت که اعضای مقطوعه خود را
باز روید باید مثلاً اگر دست و پا و را مقطوع کنند بعد از زمانی باز بعینه نمو
کند و اینقسم چلپاسه مخصوص کوچک زیاد نماید و در آب بحیرات انها مثل بچه وزغ
از بیضه بیرون آید کوشهای او مجنه و مکشوف دارند — **تصویر**

چلپاسهٔ خاکی و سمندر

دمهای انها از پاهای انها مقدم خلقت پیدا شود نهایت الامر تا عمر با قیست و بچه
کوشهای انها در اواخر عمر افتند — **چلپاسهٔ نر مینی**
جسد او شبیه بمار ماهی چهار دست و پای قصیر دارد که فاصله انها از
هم دیگر زیاد است و دمهایش و اسه انکشت و پاهای و برا دو اصبع باشد و بچه
طویل و معوج و لون انگشتان او سرخ مایل بزردی بیت که بعض او نرم و باز او
منفرجه در فکین دندان دارد ثقبه دماغ او زیاد تنان کرمان نقطه سرخ پیدا ماند
و کوشهای او عبارت از دو سه حلبه سرخ است که هر دو میکدان قلب او بلند

شود

شود و راجوات انها مجتمع کرده این حیوان عجیب بعد از زمین و بحیره‌ها و رود
بن غارها نباشد — **جن البحر** — لون او سیاه و شبیه بمار ماهی هم جهت
دو دست دارد — **تصویر جن البحر و چلپاسهٔ نر مینی**

و عوض کوش دو سه جانب سر سه ثقبه و سه دو سته لحم هست چشمها و منخرینها او
زیاد کوچک است قریب سه قدم طول او میشود از علف و حشرات تغذی میکند
در بحیره و بحیره مسکن نماید — **وزغ** — چیز بکر در این حیوان
باعث تعجب موجب حیرت تشکیل صورت او است ماده او همه تخم خود را
در یک دفعه میکند اما بیضه‌های او با هم مثل منظوم بهشته میشود و بیضه‌های
سایر وزغها مجتمع یکجا است در آب متکون شوند تخم انها بکلوخ میماند کرد
در دست انها نقطه سیاهی باشد زیاد شبیه است بتخم شر بینی که در دنیا اب خیسانده
باشند و از بیضه من بوده حیوانیکه از ان چیچه ماهی کویند بیرون آید شبیه بماهی و
بید است و پا است دمبا و طویل و در پشت سر او سه دسته کوش شفاف که مجرای
جمیع دم حیوانی از انجاست و آب از دم انها داخل و از ثقبه‌های کوش خارج شود
بعد از چند یوم پوست ثقبه‌های کوش او را مستور دارد الا ثقبه کوچکی در جانب چپ

بجهت خروج آب باقی ماند چون ثعلبه مذکوره نیز با مرغ گرفته شود پاهای او شروع
بنمو کند واین حیوان استنشاق هوا نیز نماید چه که سفیداو باد دستهای او زدن و در
استنشاق هوا شریکست و بعد از آن تا مدت چند یوم دستهای دیگر ظاهر کرده و دنب او
کم کم کوتاه شود تا بتمامه تمام کرده بعد از افتادن ذنب شعبههای گوش او مخفی شود و در
آن وقت بصورت قورباغه باشد وگاهی در زمین مسکن سازد و دندان ندارد استنشاق
هوا نماید جمیع اشکال مختلفه او در قطعه تصویر مصور گشته. **وزغ مثبا**
عظیم البطن وظهر او مستوی به ثول طول داخل نیز او عقده بزرگ ومجوف هست پاهای
او از سایر انواع کوتاه لهذا مثل سایر اجناس نتواند نباید مسافت جست وخیز نمود از
اکثر حیوانات کریه المنظر تر است دو کره مثبا طول جسد او از هشت الی یازده عقد می
شود **غوک قیرپی** فرج الزنات با ثول طول های بن رنا قرپی انبیج الا ثش اصبع
طول جسد او میشود **تصویر وزغ مثبا وغوک قیرپی وصور مختلفه انها**

دبیا عظیم البطن در جاهای مرطوب وتاریک مسکن نماید در باغات و خرابهها و غارها
زیاد منزل کند شبها بجهت تحصیل معاش بیرون آید در فصل شتا با انواع آنها تحت زمین رود
و بالکلیه بی حس شود چون حرکتش دهند از حرکت سبک او رم و روان شود در دو و هشته
دبیا طویل بیضه کند که طول او چهل قدم میشود صحا فعه هزار و دویست بیضه و دان
رشته منظوم است چون او را اذیت نمایند از فرط غضب بقوت بول کند که کوه ها و غار او
زیاد باشد **ضفدع خاکی** دو انگشت طول او دست و پشت او الوان
باثول طول زیاد و خط زرد بجد وسط آنها هست چون اعتدال هوا بکری مبدل
شود بیرون آید در جاهای تاریک مسکن نماید **تصویر ضفدع و دبیا**

وگاهی در خانهها نیز ساکن شود چون عطش بر وی غلبه نماید بعضی حزین با الله بیا و شیم
از قورباغه است انگشتان دست او طویل بکره ومخروطی و سر انامل نازك وشدا فا اصابع پاهای
وی شبیه ببعض النخل و با ثول طول او شش اصبع میشود در برزیل وکاربان کثیر اهل
سودان گوشت او را بخورند چون هنگام بیضه کردن نزدیک شود ماده او بپشت دو ونیا
وقتیکه بچههای او بحد رشد رسند در آب بیاند بعد از آن اطفال از آب بیرون آید
قورباغه عموی معروف لون ظهر او بعضی سبز روشن و برخی سبز تیره و شکم سفید

بالکلیه مثل رشته خطی در نظر او کشیده و در فصل بهار لون او خوش‌شکل شود و در فصل
صیف لون او تغییر یافته زنگاری و سبز گردد در استخر و حوضها مسکون و در همانجا مسکن
نماد و عدد ایشان زیاده از شمار است کالبچه چند عدد از آب بخارج آمده استنشاق هوا
نموده باز مراجعت نماید در اواخر زمستان ماه از مستی و بیهوشی مدهوش آمده از زیر گل و
لای بیرون آید و [illegible] هوا مشغول نغمه‌ها از خانه الی الطلوع آفتاب شود و اصلا [illegible]
علیش و هنگام طرفه [illegible] آنها در ماه [illegible] است و [illegible] آنها در فصل [illegible]
نوعی خود اینجا تغذیه از حشرات آید

فرخ الماء

نوعی از فرخ است و نصف اعلای حیوان [illegible] و نصف اسفل سفید رنگ با
تو الوها کوچک مستور و خط [illegible] باشد مثل قسمت اعلا و اسفل [illegible]
ذکر او [illegible] بلند باشد که بخلاف سایر اجناس در هوای سرد نمی‌خواند و قبل از شکستن
اعتدال هوا آواز بلند کند در [illegible] آب بحث [illegible] تغییر یافتن هوا آگاه [illegible]
اختلاف چند ساعت قبل از آنکه هوا تغییر یابد شروع بخواندن کند و با آهنگ بلند [illegible]
و در دو جانب گلوی او دو کیسه هست که در حین خواندن آنها را منفوخ کند

تصویر قورباغه عمومی و فرخ الماء

اقسام لاک پشت

اقسام لاک پشت

عمومی لاک پشت را استخوان سخت مایل بسبزی جوشن
سان جمیع بدن غیر از [illegible] مستور نموده اما سر و دست و پا و دنب خود را از آن
جوشن عظیم تواند بیرون آورد و استخوان مذکوره بشکل سپر محدب و ظهر او از
مانند قبه‌هاست چند الواح دیبا باشد که در سه صف طولا واقع و مرتب گشته‌اند
از انسان محروم و لیکن ازینها مسلح بعظمیت [illegible] منقار طیور سخت و عموم
لاک پشت [illegible] سخت نباشند و اکثر جراحات را احساس نمایند و میتوانند
مدتی گرسنه و بی غذا زنده باشند مشی و بزرگ شدن آنها زیاد بطئ عمر زیاد کنند
و بحری آنها [illegible] باشند بعضی از آنها بوزن هفتصد الی هشتصد رطل
مرئی گشته بیضه آنها [illegible] مدور و در میان ریگ بیضه نهند بحیه
او [illegible] حرارت شمس از تخم بیرون آید بیضه او را در فرنگستان بقیمت اعلا
میخرند کلیتا [illegible] و قسم منقسم شوند [illegible] و بحری اما بحری [illegible] و قسم است
که نوعی ابدا از [illegible] بخارج نروند و نوعی از [illegible] نقل نمایند و در آنجا مسکن
کنند و جمیع این سه قسم در هنگام بیضه نهادن بخارج روند و در میان ریگ بیضه
گذارند و تغذیه از حشرات و نباتات نمایند

لاک پشت بحری

استخوان ظهر او سیزده پارچه و قطعات از هم بطوری وصل شده که [illegible]
معلوم شود طول متوسط آنها از شش الی هفت قدم میشود و قریب هشتصد
رطل وزن جمیع بدن وی میشود در قعر بحار با کله مسکن دارند و از نباتات بحری تغذی
کنند در کنار دریا در میان ریگ بیضه نهد در مدت [illegible] پنج یوم بچه او از
تخم بیرون آید و طول پنج اصبع باشد و تعداد هشت یوم با تمام به بحر مراجعت نماید

اهل اروپا انگار اولاد طالب هستند گوشت و بیضهٔ او را بسیار لذیذ و عزیز
دارند آنها را بسهولت توان صید نمود که در حین تخم گذاردن بکناره دریا
آیند و در کوهسارها بخصوص در کوهسارهای امریکا کثیر **لاک پشت بری**
انا مثل اولاد قصیرها استخوان ظهری بسیار محدب میتوانند همه سر و دست و پای و دنب
خود را بنا به بیرون سپر خود پنهان کند **تصویر لاک پشت بحری و بری**

از حشرات الارض و نباتات تغذی کند و استخوان کاسهٔ او زرد و با خطوط سیاه و بسیار
بطئ الحرکه و سخت جان است حتی بعد از ذبح و قطع راس او مدت چند هفته جنبه
او متحرک و روح در وی باقی باشد در باغات مسکن کند و در ماه خزان بیضه
گذارد و در میان شکمش مثل چهل تخم نماید و تخم خود را در ریگزار مخفی کند در ماه اخر
ماه ایلول بچه او از بیضه بیرون آید که بعد بچه بودن اطفالش قسم لاک پشت در جمیع بلاد
بخصوص در سواحل بحر واقع **کاری** که قسمی از لاک پشت
بحری است کاسهٔ ظهر او روشن و شفاف با الوان دارد زرد و اغبر و سرخ و زرد و روشن
میشود که اکثر باسم صدف بکار برند از لاک پشت بحری صغیر الجثه ولی در بحر ممکنا
نماید بیضهٔ او بسیار لذیذ و خوش طعم است بخلاف لحم او که بدمزه است در کوهسار

واق

واق **ارمی** لاک پشت که در آب شیرین باشد انگشتان کشوده
و مسلح به اظفار شد و استخوان کاسهٔ او سیاه و با نقطه‌های زرد و روشن طول او تا هفت
الی هشت اصبع میشود و جمیع جبله خود را نتوانند در جوف کاسه خود مخفی نماید

در بیان حیوانات خادم که مسخر بنی نوع بشر هستند

اسب عربی از جمله عجایب تکوین بین مخلوقات انسانست گویا از ابتدای
تکوین بنی نوع بشر اسب بخدمت گذاری مشغول و غیر ممکن است بتحقیق اول التجزیه
توان نهاد چه آنوقتیکه تکوین انسان در کرهٔ ارض بظهور رسیده و اختراع تواریخ
و خط نموده اند اسبان مسخر بنی آدم دانسته و نوشته اند اسبان اقسام باشند ولی بهترین
اجناس و اصیل‌تر نجیب با وجود عظم جثه او اعضاء او در کمال زیبایی و تناسب
ظریف القوائم و خوش رو و کودن و دلیر با هوش و محبت بصاحب خود بجهت علت
طبعی و محبت جبلی دائما سر خود را بزیر کرده اند نسبت به صاحب و راکب خود محض از دیاد
شوق و شفقت دراز نماید و اظهار امتنان و عشق نمودن و مالیدن سر خود به
بدن صاحب قدم و راکب نماید بکرات مشاهده شده چون راکب او کشته گردد و بزمین
افتد سر بقدم او سوده و جبلا و را بمجالات حزن شبیه کشیده و اینک زحمتها
افسانه‌ها حکایات غریب و روایات عجیب از وفای اسب نموده اند و لیکن نه فقط که ابتدا این
نداده در همه اسفار و مبارات و مسخر معین و زحمت کش انسان است و چنان عادت
نموده هنگام که آواز شیپور کند میدان و بانگ نای حرب بلند گردد گوشهای خود را راست
کرده خیالیکه گویا انتقام نماید و بعد غیرت و شجاعت و بمرکب اعلاء دم اسپها خود را
بزمین کوبیده توسن نماید که گویا مبارز هیچ خواهد با راکب در فتح و ظفر زحمت و مشقت

شراب و دوا با اسپ ... و صدا ... نوع تفنگ و نیزه زدن کرده ... جنگ به
معرکه قتال ... رفته و جولان ... و ... نخجیر و شکار ... بال ... مکن مفر ...
... معنا ... ... و ... عثمان و ...
اختراع شده چنانچه ... و ... است ...
... و ... و طویل و ... و ... شعر که حسن
او اخلاق ... و ... تمام و تکمیل نموده در صحرا ... و ... اسبا ... صاحب
دانش

تصویر اسب بالخجاست

که در ... چین ... و ... بند ... الخجی ...
کرده ... و ... الخجی ... و محافظت ...
... و ... و صلح ...
دارند ...
مشکل ... و ... مخالفه ...

فائده

... عمر ... حیوانات ... ...
...

اسب از ۲۰ الی ۳۲	گاو ۲۰
ماده گاو ۲۳	خر ۲۳
قاطر ۱۸	میش ۱۰
قوچ ۱۵	سگ از ۱۴ الی ۲۵
خوک ۲۵	بز ۸
گربه ۱۰	خرگوش ۸
قمری ۲۸	طوطی ۳۰ الی ۱۰۰
غراب ۱۰۰	فاخته ۵۰ الی ۲۰۰

این ...

کردن ... مختلف کرده ... و ... رنگ
... جمیع ... عربی معروف و ...
از جمیع ...
... سواری ...
... حضرت ... انگلستان ...
... سواری مخصوص ...
پادشاه ... اسپ ... کرس ...
... خواب ... ساعت ... مشغول
... باشد ... مشغول ... شود
و ... خواب ... اسب ...
... معلوم ... پانزده ماه وضع حمل ...
... سال ...
... حکایات کرده ...

خر

... خادم ... جمیع ...
... مشهور ...
... معروف ... جمیع امراض ...
...
... استر

مرکب از اسب الاغ است که چون لیه مادیان کشند استر متولد گردد خود او عقیم باشد
که از استر نسل باقی نماند گوش و دنب او شبیه بالاغ و منخرین و هیئت زانوهای
وی شبیه باسب و مشی متوسط اما باسب شبیهش بالطبع شریر و لجوج و معاند قوایم
او محکم و قوت وی زیاد و در کوه سواری او با اعتبار و لغزش او کم که از جبال سخت
و پرتگاه های صعب المسالک بسهولت و هموار گذرد که ابدا لغزش در او روی ننماید
کشتن بار کش خوب و بجهت سواری مرغوب که گفته اند الاستر استر للمعایب الرکوب بنا برآنها
وزین و با حمال سنگین متحمل

تصویر خر و استر

گاو

از جمله چهارپایانست که اجزای او تقسیم از نباید سم او دو
شاخه و چنگال سرون وی منحنی و محدب و تند و از شاخهای بز و قوچ و آهو ممتاز
جسد او جسیم و فربه اعضای وی منقبض با قوت از بهر کار و کردن و اوایل سینه جلد زیاده
او مخچه کان از اعقب نامند در فوق پیشانی او دو شاخ قوی و تند هست که در محاربه
مدافعه اسلحه ثقال او است گاو دنبا از جهت کش و متحمل مشقات و مجری خدمات و زحمات
شاقه انسان که جمیع شغل زراعت و شیار بعهده کفایت او مجری و تحصیل اغذیه انسان

از قبیل

از قبیل زراعت و کوبیدن غلات و غیره بحسن اهتمام و کفایت او موکول گاو غذای خود را
اول نزود درو و بدون اینکه درست بجوید بخورد و بعد از اشباع اندک اندک غذای ماکول
را از بطن بفم خود معاودت داده بجوید و درست نرم نموده بار دیگر بلع نماید همین فعل اجترار
و نشخوار گویند مشی او سنگین و بوم وی اندک و خفیف با وجود عظم جثه و کثرت شحم
از رویت دو سرهای ظلیل متاثر و متالم گردد عمر او از پانزده الی بیست سال می شود
ولی این حیوان مظلوم را نگذارند بسن هرم یا کهولت برسد چون جوانی او گذشت و
نوبت پیری رسید او را چند روزی متوجه شوند تا پرواری و سمین گشته و شحم او
زیاد و جسد وی فربه گردد و چشم از خدمات و زحمات او پوشیده بقصابش سپارند
این حیوان غیور را نسبت بیشتر بخدمات شایان و زحمات نمایان انسان متحمل منافع
بیحد و بعد از این عذر به بنوع بشر رسانند تا در حیوان با منفعت و کاری است چنانچه
وقتیکه فعلا و جسما معین تعیش انسانست و جمیع اعضای او در کار و بمصرف
رسد حتی فضله وی نیز بهدر نرود لحم او زیاد سودمند و لذیذ و از دزد او در کثیر غالب
چه اکثر اغذیه انسان از قبیل ماست و روغن و پنیر و غیره از شیر لذیذ او تحصیل
شود اگر چه لحم گوساله لذیذ و اعلاست اما گوشت گاو ماده کاو الذ و بجهت بیماری شریف
بهتر سرون او بکار اکثر صنایع در حق حلبا و در وجه از او بنا لبط محتاج افتاج
بمصرف رسد عظام جسد او در کارخانجات سوخت اعلا و خون وی بجهت تصفیه
شکر بهتر اهالی اسپانیول با جنگ گاو و گاو میش عشق و رغبت تمام هست و روزیکه
گاو با جنگ اندازند یکی از اعیاد مشهور انها محسوب که با انواع مختلفه گاو را با شیر و انسان
و غیره بجنگ اندازند و جمیع اهل شهر از صغیر و کبیر زن و مرد بمیدان مخصوصی که

قریب صد هزار جیب را به جمعیت خاصه مجتمع کرده‌اند حتی سلطان و کنیزان
نیز بتماشا حاضر کرده‌اند

تصویر گاو

کاومیش اصل تخم او از هند و در آنجا به هوای گرم خو گرفته تنفس می
کند و خوراک و وحشیت را نگاه میدارد و با شکل مطبوع کرده طبیعت بهیمه او زیاده جوا
است که مثل خوک عادت دارد که خود را همیشه بگل و لای بیالاید و دائما با طلا فتها
وجه‌ها به که مرداب داشته باشد مخوف ابد عظیم الرأس و قبیح المنظر و بد قیافه نگاه کردن
و ای برحمن وجهیه او است که سر و گردن خود را بجوی دراز می کند و مخالف مینگرد
که گویا تفکر میکند و بی خاصیت از وضع نظر او نادان و ظاهر است که گوش او پهن و به عقب
بر گشته و شاخ پهن صورتا و مجیب جهیر نیز دنب و طولی و بی مو الا اینکه در نهایت سر دنب
موی انبوه دسته بسته دارد لون جلد او تیره با شعر قلیل جید و یالی زکاو ضخیم و
سرون او پهن و کمی مدقوره با دسته موی مجعد و انبوه در جبهه او هست حلقه‌های
دیبا سخت و خشن و لحم او سیاه و ناطبوع با آنچه بلکه در جمیع بدن و می غیر از شاخها
او ماکول و لذیذ نه و جلد زبان او و عقل و صلب چون قوت تا وار زکاو بیشتر است لهذا
بجهت فلاحت و زراعت زیاد اختیار کنند و بجهت بارکشی چندان بکار نیاید و

واسطه

واسطه زبان حلقه که از بینی او می کنند اند هر جانب که بخواهند میتوانند می برند و گاو
میش را بعراده می بندند که کاو بجهت امورات چون وضع خلقت سر و گردن او سرازیر
است لهذا هنگام کشیدن عراده و بردن بارهای سنگین سر خود را **تصویر**

کاومیش که بعراده بسته‌اند

بخلاف اسب بزمین دوزد و چون با اقتضای طبیعت اکثر اوقات در زمین مرطوب بغرا
لهذا در صحاری عربستان و افریقیا کم میشود شکار وحشی او زیاده خطرناک و با
احتیاطات زیرا که چون مجروح کرد خود را بجهت انتقام بر روی صیاد انداخته
مالش میدهد لهذا اهالی آن سامان اکثر اوقات در کنار جنگلها مسکن گزینند چون سبعی مثل
شیر و پلنگ قصد او نماید معصوم باشد فریاد کنند هر قدر که گاومیش در آن نزدیکی
هست همگی او را امداد بشکل دایره بیکجا جمع گشته بضرب شاخ سبع را رانند و گاه
باشد که هلاک کنند و غالبا سر خود را بزمین بجهت وزد که گویا نسبت پای خود را
می پایند شعله آتش فرار و از رنگ سرخ رم نماید قبل از آنچه او را کلا اثبتن شود
و در پای شکم زیاده از یک بچه نمیزاید در مدت پانزده ماه وضع حمل کند تا بچه او را
بچه او زیاد نشود شیر هند هست شیر او از شیر گاو زیاده سوخت باشد پستان او بوضع

عن بعیث کرپایت خط معوج حلقات یافته عموماً از پیشانی بجانب و بیخ سر سکه بیرون
او را تجار زیاد طالب هستند که بجهت صنعت جنا کت ممتاز است

خنزیر اهلی حیوان زیاد کثیف و اکول باشد که کوتاه پا پرموست
جوع مثلا استا ابدا سیر نمیشود و دیبا انجیح و معاند و ابله و غیر قابل بجمیع خدمات
و تربیت کردن او را قوت و چشمان وی صغیر و بینی او طویل جلدش ضخیم و با موهای
خشن و انبوه و طویل و مانند با پشم سخت خون و هیات و ابجه دیبا منکر باشد اما در کثرت
منفعت همچنان از وحوش خادم و اهلی با او مقابلت نتوانند کرد گوشت او را اگرچه اند
رایحه متعفن هست اما زیاد باد سوخت و شحم وی و ازاننده نزد اشتا اهل فرنگ
روده های او را واشته و پاک نموده با خون و لحم او جملی ساخته کباب نمایند اهل اروپا
خوکی را مانند گوسفند با کله و رمه نگاه دارند و بی مسلمین و [illegible] العین و اکل گوشت
او را حرام دانند زیاد زود فربه گردد و وزن بعضی از آنها کم زیاد فربه شده از چهار صد
الی پانصد کرو انکه [illegible] میشود **تصویر خنزیر اهلی است**

موفلون قسمی از قوچ کوهی است در ولایات اروپا مانند کله گوسفند
او را نگاه دارند بخصوص در سارد نیا و قرس کثیر است بیخ و اصل شاخ او با اندازه

ثلاثه اما با رفته رفته مسطح گردد الا اینکه سر شاخ آنها بالمره مثل تخته پهن و مسطح
شود موفلون وحشی در قلل جبال سارد نیه چونکه شکار او ان شکار آهو و قوچ
سهل و آسان باشد موفلون از بقایا و با شک بچه گوسفند متوسط و شعر
وی قصیر لون شعر او زرد طلایی و مایل به سرخی سر و ن آنها اندکه از سر [illegible] نقع
شود و بعد خم شده بر شیب برگردد الی سینه آنها رسد و با زخم کشیده باشد شود موفلون
از بکابل با لطافت بدن و طول قوایم از سایر بین ممتاز **تصویر موفلون**

گوسفند از جمیع حیوانات خادم و اهلی ادام و شیهیں [illegible] بچه اذبت [illegible]
قوچ کوهی و قوچ ادو شاخ [illegible] بزرگ و ضخیم در سر هست که رفته رفته خیله
بانواع و صور مختلفه پیچ پیچ شود اما ماده گوسفند را شاخ نباشد الا ماشذ
و نه بهترین حیوان اهلی از جهت منفعت و ممتاز به گوشت و شیر است که ابدا
جزوی از اعضای او هدر نرود بلکه جمیع اعضای او به درجه اولی بکار انسان آید لحم و
لبن او از کاو و غیره اعلا جلد و پشم و [illegible] بخش اکثر ملبوسات و مفروشات است
گوسفند را اقسام مختلفه باشد و به چند اصل متغایر منتهی و گوسفند متداولی
مشهور غیر از گوسفند نیست که پشمها انها انبا [illegible] است و گوسفند یکه د د

کشمیری هست در امتیاز پشم از سایر بزان مختار و کوسفند بکهر باصطلاح فرانسه مرینو
گویند پشم بسیار بلند و انبوه مانند ابریشم نرم و براق دارد و کوسفند بکهر پشم دراز
است نوع بزان سایر اقسام فربه کرده اند و پشم انها بجهت ریسمان اعلا و اکمل است

تصویر کوسفند

بز سرای پاشا خواص بلند [illegible] و ذبح و نرا لحم که [illegible]
مستحسن منفعت بز از کوسفند کمتر بجهت خیک روغن و دوشاب و پنیر و شراب
و غیره مثل شیر او خفیف و رقیق و سریع الهضم و بجهت بعضی از امراض نافع مخصوص
بمرض کبد و [illegible] بعضی از [illegible] مصروف اما خوش نباشد و بز نبت و کشمیر را
قرال بسیار بلند اما [illegible] حلد کرک بسیار لطیف باشد که در هر سنه
یکبار [illegible] مانند ابریشم نرم و لطیف و از کرک مذکور شال که کشمیری که
از احسن البسه است نسج نمایند در سایر بزها نیز کرک باشد ولی کرک بز هیچ ولایت به
خوبی کرک کشمیر نیست بز بالطبع زیرک و هوشیار [illegible] بسیار [illegible] چنان
[illegible] که ابدا [illegible] نکشته

تصویر بز کشمیر

رن [illegible] از [illegible] جثه او قریب [illegible] و [illegible] ارتفاع [illegible]
کمتر [illegible] و ازال [illegible] ضخیم [illegible] جسد [illegible] لون موی او در فصل صیف
[illegible] و در فصل شتا مایل [illegible] کر او [illegible] بجای [illegible]
[illegible] مانند شاخ کوزن [illegible] و فرقیکه در مابین نر و ماده انها هست شاخ
ماده کوچکتر از نر است اهل [illegible] مانند [illegible] خانه
نگاه دارند و [illegible] و [illegible] که هر [illegible] کشند
کشند بجای [illegible] برند

تصویر رن کراو را نعراده بسته اند

و عوض ماده گاو و گوسفند شیر اونها بدوشند و جلد و پوستها را صحرائی و بیوسنین پوشند
و از لحوم اینها تغذی می نمایند مخصص دولت و نعمت اهل کاپیوت از این حیوان بار کشند
فقیرترین اهل کاپیوت اقلا یک عدد بیت دارند اما متمولین تجار ان بیوت تا از ده هزار
باشد غذای بیچوخ اینها نان و ایام شتا روزی سه چهار فنجان ... و در فصل شتا که با
لزم نعیم مستوره اند برفست غذای این حیوان قانع مخصص بر ریشه بعضی از علفهای
امتجار است که خوردن این برف کار دیده بیرون آرند اما در فصل صیف در ظل جبال
و نخشی اینها را می چرانند و از هر قسم نباتات تغذی می کنند و اهالی اینها از پانزده الی
بیست ساعت راه نماید **شتر** اقسام دارد بعضی را دو
کوهانست و برجسته است و قسمی را هیچ نیست و نوع سیم را یک کوهانیست بعضی که در زیاده
گویند و بعضی مختلط می شوند که از همه اقسام شتر راه و ارش روند و چابکتر می شود و بعد
شدت عددی که دارد اهل افرانسه نادوا ... لقب داده اند که بی وجود اعرابا
قطع و سیر صحاری بی قفر اصلا ممتنع و محال باشد و بدون استعانت اینها عرب را
تعایش و مجاورت غیر ممکن چه لبن او شراب عرب و لحم وی طعام اینهاست مخصوص
گوشت بچه شتر که در مذاق اعراب لذیذ تر از لحوم و جبن اطعمه است و حد بلوغ شتر
در یک سالگی است و در یک شکم زیاده از یک بچه نمی آرد ارتفاع بچه شتر در وقت
تولد اینها نیم ذرع بیشتر نیست اما بزودی بحر ترقی کند که بعد از ده روز آن یک ذرع و نیم
می شود و در سن شش ظهاب قوت و توانائی او درست و الی پنجاه سال عمر کند اصل تخم
اینها از عربستان است ولی در **مصر** و **ایران** و **تبریز** و **آسیای صغیر** کثیر بود و تا
ولایات تبریز ... می شود پشم او ... و مو ... مانند ... و در هر ... کلیتا تمام

موی بدن اینها را بچینند و مجدد نو پیدا شود و اعراب از پشم او لباس فیحج کنند **تصویر**

شتر و اعراب

پشم شتر از همه پشمها نرم و خوب است قناعت و صبوری مخالف ... و معروف
حتی تعطش زیاده هم توانند تحمل نمود تا شش هفت روز گرسنه و تشنه توانند ماند و
اصل غذای او خار و نیز معروف است خار شتر خوراکی اوست و گندم و برگ و جو نیز خورد
و احساسات او از مسافه ... نماید هنگامی که آب وارد شود از دور احساس نماید تا شامه
که گویا بحس ... چند روز بعد احتیاط از خزینه ... نماید در سینه و زانو یک ... قطعه
مانند جلد او بینه ... اما برآمدگی در سینه او هست که در زانو نیست و در هر پای
از قوائم دو انگشت با ستم ضخیم دارد که گویا با ... مجمع جهت نشستن در ریگستان
خلق شده که هر گاه در چیز را با پا کل حرکت کند اکثر وقت خود دار بی نمود و بر نیز خورد
لب فوقانی او بی شکاف هست که در حین اکل انسان او ... پان شود با الطبع نجیب
اصیل و رام و مطیع است ولی کینه او زیاد که اگر با شخصی دشمن باشد در هنگام فرصت
بلد او را قرش زند و نیز مست کرد در حرطوم مانند چیزی بیرون جمیع صورت

از کلوی وی بیرون آید که عرب آنرا شقشقه نامند در ایام مستی صوت بیهوده بر وانه
شود غنا و آواز حسن را دوست دارد که آواز و نغمه را که شنید و محتاج بضرب
و زجر نیست و قطار رونده بی بهوت نیست و پنج فرسخ را طی کنند و بی ساربان جمال
رونده با آنزده فرسخ رفتار منزل نکنند و در نواحی مذکوره حمل و نقل احمال و اثقال
تجارت و غیره اکثر با شتر است و در حین حمل نمودن میخوابد بعضی زانوهای خود را
خم نموده سینه بر زمین گذارد و اگر از حد معتاد بار او را سنگین تر باشد فریاد مثل
شکاوت رند و مجرب و اندوه تمام نماید تا آنکه حمل او را سبک کنند و تا شصت من
هزار مثقال بار را تحمل میبرداشت و در حین سوق ایشان را قطار نموده و یک نفر
سوار مقدم ایشان شده هر قسمیکه مرکوب خود را راند باقی جمال همان طور متابعت
نمایند و در سوق ایشان ابدا بضرب و زجر احتیاج نیست چون در ایشان آثار خستگی
ظاهر شود ساربان نیالی خواندن گذارد و آهنگ مخصوص دارد که عرب این آواز را
حدی نامند از صوت حادی شتران بوجد و شوق آیند و چنان تند مشی نمایند
و هیچکه حادی ساکت گشت همه ایشان یکمرتبه بایستند چون خواهند که بار ایشان را
بردارند زانوهای خود را خم نموده و سینه خود را بزمین ملاصق کنند که بآسانی توانند
تمام بار ایشان را تواند برداشت و در همانجا از زیر بار خود استراحت نمایند مختص
از جمیع حیوانات بارکش حمل نمودن و بار انداختن و سوقی و نگاهداشتن ایشان است
اعراب بعضی او را بجای همه چیز نامند و گاهی که آب یافت نشود ابوال ایشان را بیاشامند
و ابوال شتر نشادر حاصل کرده   **لاما**   از جنس شتر است
فرقیکه از شتر دارد نداشتن کوهان و ترکیب انگشتان او است که بتا سر از هم جدا است

گذاشته

گذاشته اند انها الاماره شوق الغذه ولطیف الاعضاء از نجل و سریع الحرکه و حسن الخلقه
و قصیر القامه تر از او است ارتفاع قد ایشان بقدر اسبهای کوچک و مانند شتر زانوهای او صله
و پینه دارد و بقدر مسطح طاسی الشکل در سینه مانند جمل دارد و همه اعضای او متناسب
و تا باعده چشمهای او مکحل و خوش اینده بینی او هم و با مشخ بلب فوقانی دو پاره

تصویر لاما

شتر شکافی باشد که در وقت تعلیما ستان او از شکاف مذکور بار افت سر دو هری
و چسبند و دنبال او مستور به پشم نرم و خشکی و موی جهن و روشن و سفید تر که دن
و منقار فخذ ایشان او موی اغفر دارد و در عقب ایشان و در زیر کفل او موی کا طویل و خشن باشد
زانو بجای رحنجم و خوابم و بجا مده بر پای و در هم هوا و اهل و سینا و بنامه از هم مفرده
سم او بشکل چنگال و طول ذنب و از پای چهار لب بلند نیست و دایم او و اراست نگاه
دارد خواه در مشی خواه در عدو خواه ایستاده خواه خوابیده باشد حتی الارام و ینهاده
است چون او را سوار شوند و یا حمل نماید بخلاط اینکه انتقام از راکب خود بکیرد خیو
رو بروی او انداز د و چون خسته شود با بار او سنگین باشد خوابیده از فرط غضب بنا
امیکه سر خود را بسنان و کلوخ میزند که کویا اظهار غضب و الم نماید و بیدکه ظالم خود نگریسته

اشاره اند بدیهه کان فرو دنیز و مانند بز از پی نگاه و صفیر چنانچه الاکی کذرده کرد ابد
تصور خطر و لغزش و داو تصور نعت لاما بر سه قسم منقسم کرد قسم را لاما وجلنه
الپاکا و بز صحرا و چون نام ستد سر لاما کوچک و چون شکل از ند و قسم دیگر و لون مو کا
او تغییر پذیر مکلبنا بود خاک اصل تخم لاما از امریکا می جنوبی از ممالک پیرو
است بالطبع حیوان آرام و صبور است اما گاهی متغیر و لجوج کرده و به بالمره وحشی
شود جمیع اقسام لاما حال در جزو حیوانات اهلی و خادم محسوب اند بجهت که نواحی
امریکا مکشوف گشت جنس او را بنام عشق آورده‌اند و بعض لاما در بنگی و دنیا و قوه
نه بود و بعد از آنکه از دنیای عشق بد بنام حیله امثب عقیق نقل نمودند که کوکلی ما مسمو
گشت عدد جزو حیوانات بارکش محسوب نمایند لحم بچه لاما لذیذ و چون شطرم و پشم
هر قسم او بجهت نسج البسه اعلا آلپاکا متوسط مرکب از لاما و به وجوی پشم بسیار
نرم و لطیف و رونق دارد حیوان نجیب زیاد شهرین و آرام و طبیع تعلق بسیار صاحب
خود پیدا نماید مرد و کلاهات اسپانیول بجهت بارکشی زیاد نگاه دارند و از پشم او لباس
بسیار خوب چنانچه منسوج نمایند و به وجوی جنس او دارای امریکا می جنوبی اند که لابت
کوردلیر آورده‌اند و از پشم بسیار آرام و نا محبت است از ارتفاع او بقلبه هاء بزرک
معشوق حسن الوجه و لطیف المنظر وحوش نماست لحم او لذیذ و جلد و پوست خوب
و مرغوب او پشم او اقسام بسیار لطیف و کرم و شیطلی نسج کنند

کلب

از جمیع وحوش اهلی وفا و اطاعت و تعلق و محبت و جوانمردی در قوت مصور می
و نجابت او بیشتر که گویا از اول ظهور بنی نوع بشر همواره خادم بل رفیق شفیق و
مصاحب صادق و دوست موافق انسان بوده قوه شامه و سامعه جمیع اقسام کلاب

زیاد

زیاد شده و بسیار قابل تربیت و تعلیم و بجهت پاسبانی قوی و بسیار خوب که کوتاه همه
شبها را بیدار و به پاسبانی مشغول و وفور او زیاد خفیف باشد و پشم او در کرب ز مو کا
ابریشمی و پیچی و انبوه که کاک باب فشند مشکل به بدن او از بن نفوذ نماید و هنگام آب
آشامیدن زبان خود را دراز نموده با زبان آب را مطبوع لیسیدن بر دارد

تصویر اقسام کلاب

و حرارت فم او بحدیست که آب معده او زبان او در فضا کم کرم کرده بالطبع
متهور و جسور و گاهی بعلت عارضه عقور کرده و بعضی مرض جنون باو طاری
شود در هنگام مرض از آب واهمه نماید و مزاج او مسبع و درنده کرده که بهر حیوان
با انسانی مصادف شود حمله نماید و به دندان مجروح سازد کلب عقور را انسان
مسموم و طبیع سبعی زیاد و بجنون خویدن مایل چون او مهیب صدای وی کرفته
و قیافه او قبیح و لون موهای وی تیره و ذنب و دام متحرک دهن او همیشه
کشوده و زبان او بخنده و مستور را بکف سفید و چشمان چون شعله آتش

در خستنه باشد علت مرض مذکوره تا کنون بتحقیق معلوم نگشته بعضیرا
اعتقاد بر اینکه از شدت جوع طاری میشود برخی قایلند که از فرط عطش عارض
و جمعی از شدت سرما و طایفه از نهایت گرما دانسته اند و قبیله از اطباء را رای
بر اینکه از تشامیکه خون افسان دیوانه کرده چون انیاب کلب عقور مسموم
است اگر انسان از آن مجروح شود مقتول میماند و علاج کلب عقور گرفته را باید
اول جراحت او را تا دو دست و بعد ها آنجا را که مجروح گشته داغ نمود کلابرا
بچهار شعبه قسمت نموده اند شعبه اول جنس کلب شبانکه قطور و جسیم تر از
سایر اقسام و پوزه او طویل و اذنین وی قصیر قوت او زیاد و متهور
باشد و کلاب فلانوز که سفید و منقط و ثانی که برد و ظریف با قوایم
طویل و بجهت شکار آهو و خرگوش ممتاز و کلاب هاث که اذنین آنها قصیر
و ذنب آنها او بچه با موهای انبوه که بجهت پاسبانی و محافظت گله و رمه مختار و
کلاب الپ کرده و فراست و نجابت بدرجه اعلا و تعلق آنها با انسان کثیر و لی در
فصل شتا که برف زمین را مستور دارد عقب مسافرین چون کرد افتاده در
هنگام فرصت حمله نماید مرتبه دوم سگ اسپانیول که صغیر الجثه تر از کلاب صیاد و لی
اذنین آنها بلند و پهن و او بچه و قسمی از کلاب اسپانیول که لون جسد او سفید
خالها برد و ی اذنین و ذنب وی راست ایستاده بجهت پاسبانی خوب و جنس دیگر
که سفید و اغبری با موهای بلند و ابریشمی است برای صید انکلتان و نوع
نوعیکه قوایم آنها قصیر و ضخیم و جسد شان طویل است از برای شکار خرگوش شایان
و بی تعلق آنها با انسان کست و جنس دیگر که لون آنها سفید با سیاه با موهای

پشمی

پشمی است و فادار ترین کلاب و نیاست و بر خیکه زیاد قطور با موهای بلند ابریشمی
و موج دار و ذنب او بچه و پنجه آنها پهن و شبیه بعضو النحل است در صنعت شنا وری
ماهر و چنان تعلیم دهند که شخص غریق را از غرق آب نجات داده به ساحل
و نقل نماید بالطبع محب صلح باشد و بر خیکه لون آنها سفید مخلوط به سیاهی
و اغبری با اذنین بلند و او بچه اند بجهت شکار ممتاز و لی تعلق او کم و طول که
لون آنها سفید بالکمال سیاه و قهوه و اغبری و غیره و گوشهای آنها اندک آویخته
است بجهت یافتن شکار مختار که بوی صید را از مسافت احساس و اثر پای
او را الی محلیکه خفته بوده و بصاحبش اخبار نماید تعلق و محبت و کثیر مرتبه سیم کلاب
کدس آنها ما دق و پوزه و اذنین آنها قصیر و لبهای آنها سیاه و ضخیم و او بچه و
ذنب معقوف میخ پیچ قصیر و بریکه جثه آنها اگر چه کوچکتر از سایرین است اما سبعت
و در ندگی آنها بیشتر مخصوص بمجادله و مجادله هستند مرتبه چهارم قصیر القفا
و محدب الجبهه و پوزه آنها کوتاه و منتهی بیک نقطه کثیر الشم و کثیر النباح
و لی تعلق و محبت آنها زیاد باشد و کلب ترکی در قلت مو و لطافت جلد از همگنان
ممتاز و لون آنها سیاه و برنگ گوشت و یا که ها صاغبری و بیکم مویه آنها قصیر است
بنظر چنان آید که جسد آنها را اشبره باشد مشهور است که کرستوف قلومب
۱۴۹۲
تاریخ هزار و چهار صد و نود و دو مسیحی که ارض ینگی دنیا را مکشوف نمود جنس
این سگ از آنجا آورد   طایفه از بنی نوع بشر که در حوالی قطب در سمت شمال مسکن
دارند و آنها را باصطلاح فرانسه اسکیمو نامند بجز قسمی از کلاب حیوان اهلی
خادم ندارند که آنها را بجای اسب بچرخ کرد و سبا آنها هست بندند و کلاب

مذکوره کالسکه را دو عدد محیج و بعد از عقب تمام حرکت دهند

تصویر اسکیمو با کالسکه که محمول کلاب است

کربه   در جزایر فرانسه و غیره در میان حیوانات وحشی لیبه
بری لون او غبری با موهای انبوه و طویل الست اما کربه اهلی در جمیع ربع مسکون
واقع و الوان آنها مختلف و جلس آنها منتغابر بنجه های او وسیع با ظفار چنگال
و شبیه با ظفار شیر که با استعانت آنها صید خود را گرفته و با شجار بالا رود
و مردمک چشم آنها عمودی و عیون وی مجدد است که در شب تار مانند روز روشنی
رویت کند کربه و کلابیت انغوره که مشهور بکربه برآقت موهای بلند و نرم و قشنگ
و انبوه دارند اگر چه جمیع روم اوصاف کربه را کاملا حقیر میدانند چه خانه
نجیب که کربه ندا نشد با شکار فاره ساعی بعض از خیالات او را اشتغال نموده بیجا
و حیله با شکار حیله او و شمایل با عضای مخصوص و با قوت بیچه کربه فی الجمله خوشکل
و مطبوع و متعلق با انسان و زیاد شوخ و کثیر المزاج محبت مشغولیات اطفال
میباشند اگر چه ... و صید امکنه چالاکتر حیوانات است که صعود و خوش

و حیوانات

و حیوانات صغیر الجثه را شکار نماید مردمک چشم کربه بجهه تعیین اوقات ساعت
صحیح است چون جمیع اشخاص اینجانب را ممکن بلاد دزد هم واضح بود لهذا
شرح داده شد   تصویر کربه

خرگوش   قسمی از خرگوش است اگر جثه او صغیر و گوشهای وی قصیر و لون
انها سفید و اغبری بی لکه و خال و در زیر زمین در حفره های که خود حفر
نموده مسکن کنند بچه خرگوش هنگامند انواع خرگوش در اکثر قطعات کره ارض
با شکال نباتات و قشور اشجار   تصویر اقسام خرگوش

و صید و شکار و انگور ... نماید از هشت الی نه سال عمر کنند و در هر ماهی یکبار وضع

حمل نماید و در عرض شش ماه قریب یکصد بچه بر آید شعبت و نگاهداشتن خرگوش بجهت
کثرة نتاج منفعت شایان و مداخل نمایان دارد و لحم خرگوش وحشی سفید و لذیذ
باشد خرگوش اهلی را در خانه که از آهن و چوب مثل قفس ساخته اند نگاه دارند که
بمیل خود در آن قفس صبح گردش و بازی نماید اگر یاسمین یابد و کلم پرورش دهند به
زود بچه فربه گردد اما گوشت خرگوش اهلی قدری بی نمک است و لحم خرگوش اهلی وحشی
باشد در فرانسه سه قسم خرگوش اهلی هست که عبارت از خرگوش متداولی و هندی
و خرگوش بر آن باشد و اقسام دیگر نیز در ولایات دیگر هست که قسمی از آنها را
هبر موت گویند و در مقابل خرگوش متداولی است جلد و پشم خرگوش انجلیزی را
طالب چرا از پشم او کلاه فرنگی دیبا اعلی نسج نمایند و از جلد او پوستین و خرقه زیبا
ظریف و گرم خیاطت کنند که بقیمت ارزان و با دوام و لطیف باشد خوک هندی
که قسمی از خرگوش است صغیر الجثه و وحشی نیز از سایر انواع آن زود اهلی شوند که لون
موهای آنها سه قسم که قسمی بالمره سیاه و نوع دیگر تمام سفید و جنسی بالکلیه سرخ رنگ
چون صدای او نزدیک به نغیر خوک شبیه است لهذا باین اسم موسوم نموده اند آن
نباتات و میوجات تغذیه نماید و بی میل وافر بنان و نخاله آرد و جعفری و
برگ زردک دارد ماده او در هر سال پنج یا شش مرتبه وضع حمل نماید و در هر بار الی
دوازده بچه آورد و تا پانزده یوم بچه های خود را شیر دهد به خرگوش اگر چه گوشت
لذیذ نیست اهالی روم بار طالب و راغب هستند

اقسام طیور

اهلی خروس و ماکیان

خروس وحشی در جنگلهای ... و اکثر که مسکن ... واقف کرده است ... مانند کونا

نسل خروس و ماکیان اهلی از آنها بوده والله اعلم خروس اهلی از جثه متوسط و لون
پرهها مختلف و درخشنده سر وی مکلل بتاج لحمی و در زیر منقار لحمی سرخ و روشن
مانند لحیه او مجمع پرهها ذنب او دراز و دقیق و رنگین و خوش شکل و معقوف چشمهای او
نگاه و روشن منقار او سخت و چنگال و صدا دو که وسیع جید او ضخیم و سینه
و مربع پاهای او نیز دو و مسلح باظفار سخت و قصیر غیر از آن اظفار و مخالب دو
عقب پا مهمیز بی دیبا شند و سخت دارد چالاک و غیور در بند ماکیان و در
محافظت آنها سعی و اهتمام بلیغ نماید در مدافعه و مجادله جسور و ثابت قدم
و همیشه راغب و مواظب احوال ماکیان حتی غذا بجهت آنها تحصیل کند که
چون غذای ماکول یافت همان آن ماکیانرا ندا داده و غذاها را فقد ایا بهاینها
نماید و خود نخورد مختصر در هر باب مواظب احوال آنها است در رجولیت و رفق
و محبت و غیرت بی بدیل فرضا اگر صد مرغ داشته باشد هر یک را بیک نظر خشنود
و با التفات واضح ممنون سازد مجبر التفوق و مطبوع الحنجره و اکثر اوقات بانک بلند
نماید بخصوص پنج هنگام مخصوص وقت شناس و شب زنده دار و مدام طلوع فجر
تا سه ساعت و در نصف النهار و طلوع صبح بانک زند و شبها تا طلوع فجر دو سه بار
بیدار گشته آواز دهد در جنگ نمودن جسور و با غیرت بخصوص اگر جفت او
نزدیک باشد که تا نفس اخیر با خصم مجادله کند و فرار نماید ماکیان ماده
خروس را گویند جثه او از خروس کوچک و درخشندگی پرهای او کمتر و دم
قصیر او از مهمیز بالکلیه خالی و اجبر غادیه و در عرض سال هیچ بیضه کند مگر در فصل
شتا که هوا نیز سرد باشد و اگر محل او گرم باشد باز از بیضه نهادن نیفتد

کاهی در خانه خروس و ماکیان بیضه کوچک خایه بزرد بی نافه میشود که فسبا اورا

بخروس هند و بیضه خروس نامند

تصویر خروس و ماکیان

بعضی از عوام گویند که بیضه مار است و بچه بچهای نعیبت با اولین بیضه جوجه

جوانت با اخرین بیضه ماکیان فنا فراخ ماکیان از هنگامیکه از بیضه بیرون امیند تا

محد بلوغ رسند بعضی بمدت جمیع پرهای انها بزاید هشت ماه میکشند و بعد در دو ماه

گوشت اینها کوفرا کرده لحم خروس و ماکیان بخصوص لحم جوان انها از الذ الطعم و احسن

اغذیه است

طاوس

اصل تخم طاوس گویا از قطعه امثا بوده

سرا او زیاد کوچک و همیشه سر کردن خود زار است و با تکبر نگاه دارد و مکلل بتاج

و با خوشکل که عبارات از عیب و چها عدد پر زیاد رنگین و خوش طرح که نهایت حسن

پرهای مذکور معقد و زیاد درخشنده و طلائی که گویا با جواهر ثمین مرصع نموده اند

لون گلو و گردن او کبود با اعلا و زرد طلائی و سبز زمرد مطوس الوان مذکوره

با هم اخت و تطابق دارد که گویا قضیب فی هبرا با زبرجد هشتگی و زمرد مرصع نموده اند

کرد در همران از عکس تلألوء انها بلوغ جلوه گر نموده شود و ذنب او طویل و انبوه و

ملون بالوان متلالی و متشعشع و درخشنده هنگامی که چتر زنان جلوات و درخشنده

او چشم خیره و عقل واله کرده درخشیدن و تلألوء پرها طاوس درخشان طاوس اهلی

بیشتر

بیشتر باشد در اواخر مرداد ماه که ماه دوم صیف است قلمهای ذنب و پرهای دیگر دو

ماه فهادو دو باره نمو نماید پرهای طاوس ماده بروشنی و تلألوء پرهای نر نیست و

هر سالی یکبار بیضه گذارد و عدد بیضه های او از هشت الی دوازده میشود افسوس که

در مقابل زیبائی و خوش شکلی در رنگینی پرها صوت کریه و قبیح و پاهای ضخیم و ناملبوع

دارد تصویر طاوس در علم متامورفوز یعنی

تصویر طاوس

در علم کنایات اهل اروپا اشاره به تکبر و کنایه از تبختر است

بوقلمون

خروس هندی نیز نامند قطعه لحم ضخیم سر و گردن و گلوی او بزا مستور شنیز تپه اشهم

و لون لحم مذکور اصلا سرخ رنگ و بعد در هر لحظه بلونی مرئی گردد صغیر الراس طویل

العنق حیرهای او انبوه و ذنب او مانند ذنب طاوس بلند و ذنب ماده او قصیر

دا برق و ملون که الوان پرهای او مانند طاوس تغییر پذیر جسد او ضخیم و بی غیرت

مطبوع حرکت و نشاط و سنگین و شین صوت و بی مکرو و از قیافه و منظر بی خوف

و هوتمرد واضح و کلاه ماده او صغیر الجثه تر از نر و مقدار بی از تخمیز و طول لحم در هر

نابر از پاتر تا الی بیست بیضه گذارد و بسیر و در روز بیضه خشید لحم او

تصویر بوقلمون

کبوتر

اقسام زیاد دارد بخصوص وحشی او بی‌همتا و رنگین و
زیبا و دیبا خوش‌شکل باشد و وحشی او در شکافهای صخره و سر اشجار آشیانه سازد و با
سرعت زیاد که گاهی بحد و حصر نباید باشد هست و صورت او مطبوع و خوش آیند
بخلاف افراخ او که ... باشند کبوتر در هر دفعه دو بیضه
نهد و افراخ او را در حین ... از بیضه ... زیاد ... مثل مو
باشد کبوتر وحشی در برجها یک مخصوص بجهت آنها بنا نهاده اند شبها مسکن کرده
و در روزها حکماً بصحرا روند و در جنگلها و در سر اشجار و در آشیانه خود قرار کنند
وقسمی از کبوتر که جثه آنها بزرگتر

تصویر کبوتر

و خوش‌شکل‌تر از سایر اقسام باشد زیاد دوست
اهلی کرده چون چند روز در خانه او را نگاه دارند
دیگر ابدا ... باشد و کبوتر نامه‌بر در فنون از سایر ... چون ...
بوطن زیاد و محبت و میل با افراخ بسیار است لهذا او را چنان تربیت دهند که از هر جا
سر دهند بگیر بیشتر بوطن خود مراجعت نماید پس از جنس کبوتر مذکور مثلا دو شهر یکی

متولد

متولد شده الحمد با نوع نگاه دارند بعد با قفس بشهر دیگر حمل و نقل کنند
کبوتر شهر ثانی را ... اورند چون لازم شود کاغذی به بال یا پای او بسته از قفس
آزادش کنند بمحض آزادی بدون درنگ پرواز نموده بخط مستقیم و بتندی تمام
بوطن معاودت نماید جواب مکتوب را با کبوتر شهر مذکور بسته بزودی رسانند
در هر ساعت قریب پانزده فرسنگ مسافت را طی نماید و در وقتی که از کالسکه بخار
سهولت ... قدیم نگاه داشتن کبوتر نامه‌بر مخصوص مصر و شهر ...
و ... بوده بل اختراع او را گویا اول در مصر نموده بودند اما حال در فرنگستان
متداول ... و در اهالی شام ... قسمی از کبوتر هست که آنها را کبوتر
مسافر نامند و اتفاقاً همیشه در سفر و سیاحت هستند و سرعت آنها زیاد از حد
و حصر است حکیمی از حکمای علم طبایع در مصنفات خود در دو جا مرقوم داشته که در
صحرای امریکا ... سرعت کبوتر مسافر معاینه شدم که بعرض پنج فرسنگ
الی ... سه ساعت متصل کبوتر گذشت و بطوری زیاد بودند که در این مدت
سه ساعت مانع از پرتو شمس مثل ابر غلیظ سایه افکنده بودند چون سرعت آن
این چند نامحسوس طیور بجنگلهای ... ولی نباید بیش از سیل ... باشد که
خرابی و بی‌نظمی با اشجار ... رسانند ... از اقسام کبوتر محسوب شود در
جزایر ... وحشی باشند ... اهلی کرده‌اند و ... ببعضی
... و مثل کبوتر ... که دایم ... آنها ...
بجهت تحصیل معاش بخارج روند تصویر ... کبوتر در علم اشارات اهل
فرنگ اشاره بصداقت و وفا است بطه و قاز و قو

از جنس طیور بحریه و پاهای آنها پرده دار و شبیه بعض القطا و منقار آنها پهن
و دو رنگ و به ماهی و هر چه کوچک از این جنس آن پیدا اصل باشند بط وحشی در رنگ
عشق و جمله بخصوص در طرف شمال دارند و مانند قو ییلاق و قشلاق می آیند در
اواخر ایام خریف بنواحی معتدله آیند و بط اهلی از بط وحشی در الوان و روشها

فرق کلی دارند **تصویر بط** بط نر از ماده در اشعار
چنانچه چکاوک کند — وسط ذنب او مرتفع
کشته ممتاز در وحشی پر — نر زیاده از ماده است
ماده او در هر دو فعل وقت — ده دوازده بیضه گذارد

و یکماه در روی بیضه خسبد و چون افراخ او از بیضه بیرون آید باتفاق مادر به
دریا روند و در شش ماه افراخ او بحد کمال رسد پرهای زیر شکم او در نهایت نرمی
و رنگ است در اکثر جاها در اوایل خریف و در اواسط ربیع بچه از بیضه بیرون
آرند **ایدر** که اسم نوعی از بط است و پرهای سینه او مانند ابریشم براق و
نرم و لاستیکی است در بحر منجمد مسکن دارد و در سواحل بحار در محل رطوبت آشیانه
سازد و از زیر شکم پرهای خود را کنده با آشیانه خود گستراند و ماده او از شش
الی هشت بیضه گذارد و در روی بیضه خود را با پرهایی که از زیر شکم خود چیده
پوشاند و در هر جا که بیضه گذارد نیز بیضه ها خود را خنجیده ایدر بجهت بالش
نیز پر او نهایت مطلوب و ممتاز و بجهت چکمه فرنگیه از پرهای او گذارند که لباس
نرم و گرم باشد اهل ایسلاند از مکانهای مختص که آشیانه آنهاست پرهای او را
جمع نموده بعضی علاوه می کنند تا کنون هفتاد هزار بط بشمار املا کرده ها جمع

اقسام

اقسام آنها نیز بسیار است **قاز** از بط در عظم جثه و هیئت مخصوص
منقار مزین کلنگی دارد و پاهاش نیز دراز کوچکتر و گردن وی کوتاه تر است

تصویر قاز و در — میان خانگی آشیانه
خود را سازد و ماده — او در هر بار از شش
الی هشت بیضه گذارد — و از یکماه در سی روز
علاوه در روی بیضه — نشیند چون افراخ
او از بیضه بیرون — آیند براه افتند خوراک

تحصیل معاش نمایند منظر او حسن و غیره مستعمل و قبیله شد که اندک
را احساس کنند گوشت او ماکول و لذیذ و از جلد او پرها نازک و بی خوف بسیار اعلا
خیاطت نمایند و پرهای او در ابیض اعلا ... نمایند که بجهت بالش و نیز از آن بط
لحاف باشد و از قلم شاهپرها او قلم تحریر فرنگی و اعلا سازند قدیم قیمت قلمهای آن
زیاد بود اما حال که اختراع قلم آهنی شده قیمت او کم شده ولی از قلم آهنی بهتر تحریر
نماید ... اهلی دارد چون در ضمن طیور وحشی سمت تحریر یافت و چندان فرق
ما بین اهلی و وحشی او نیست لهذا در این فصل شرح داده شد **لاقالقی**

مرغ دراز اندام و شکل — **تصویر لاقالقی** و طاوس
است دو کره و چیزی — ارتفاع و سه کره طول
او است سر و کلوی — نصف قسمت اعلای
گردن او پرها نازک — و نرم و قصیر دارد که
حین لمس بسیار خوش — آینده است و نصف

اسفل کردن وی و تمام سینه او و ابرهای ابریشمی نرم و تابان کرده هنگام تلألؤ به
الوان مختلفه که بعضی سبز و برخی سبز طلایی و قسمی آبی و بنفش می‌نماید و منقار
او مخروط الشکل و شبیه به منقار مرغابیان و ذنب و قصبهٔ پاهای وی مشتمل بر
فلسهای کوچک سبز در هنگامی که جفت خود را صدا می‌کند صفیری مثل صدای
شیپور می‌زند و از گندم و از سایر حبوبات و دودان تغذی می‌کند اما میل و انس
بلحم ماهی و نان دارد افراخ او را گرفته تربیت نمایند که بالمره اهلی شود در آب و هوای
پاریس باد خوب نشو و نما کند و بجهة اظهار تملق و خوشنامی صاحب و تحفظ خود
نماید و وحشی آنها همیشه بر سر درختها و دریکها در محلیکه اشجار انبوه داشته باشد
می‌چرند و از همه طیور بالطبع با انسان مانوس‌تر و در وفا و حقوق و محبت و پاس نعمت
طبیعتا و بزیاده موافقت با سائر دارد و از غرایب طبیعت او آنست که در مملکت
کاپن و اگر بچه‌های او را چنان تربیت نمایند که مثل شبان در حفظ گله‌ها
کوشد و در نگاهبانی آنها بکلاب شبیه جو پیدا چون گله از صحرا مراجعت کند و سلامت
داخل ده شوند بر سر در خشی با نوای ابنای وقت صفیر می‌زند که گویا اظهار شادی
و نشاط ادای خدمت و مأموریت خود می‌کند و در هنگام غذا مثل گربه و سگ
املاء در ذیل پای صاحب خود نشسته اظهار تملق و مهربانی نماید و از دریزه خوان
صاحبش تغذی می‌کند و چون با او اذیت کنند موی بی خود را با منقار می‌کند لحم او
بسیار لذیذ و مطلوبست و در پاریس و لاهه که بجهة ماکیان ساخته شده بوده اند [illegible]
بوده اند گویا بالذات به سرداری و شبانی نایل است که همیشه پیش و جمیع ماکیان
و از آنست طوق و سبز پرشیها ایشان بی‌نمود پاهای او مثل طیور بحری پرده دارد

تر لان و شاهین از جمله طیور صحرایی و شکاری و از اکثر انها
نجیب‌تر ممتاز جثه او بقدر جثهٔ ماکیان منقارش قصیر صلب و سر او مخروطی و چنگال
و مخلبهای او تند و با قوت که صید خود را با آنها گرفته و با منقار صید را دریده
جسور و بی رحم است و شکار خود را چندان تعاقب نماید تا اینکه بالای سر صید جست
کرده در هوا انجا معلق بزند و فرود نشسته و با صدمه او مجروح شده بیاستد که از اوج
صید خود را ببیند و بر تند ما تمام بر قتل صید نماید تصویر ترلان

زیاد تیز پر و متکبر و متهور و با جرات که از هیچ خطری فرار نه نماید از نجابت
طبع است و غالبا گوشت شکار زنده خورد و بچه‌ها بقدر فاده او را ز جسم و قوی شد
اشیانه خود را در سر اشجار و در وسط صخور و در ابنیه‌های کهنه مساجد بجهت شکار
صید انگیز متوسط السن او ... ممتاز و منتخب شاهین بجهت صید کبک و غیره بکار برده
شاهین ماده هر کوشش و هر جستجو که ان جثه باشد صید می‌کند تربیت شاهین زیاد مشکل
و علم تربیت طیور شکاری علم مخصوصی است ... گفته سبب و ... و از او را
تا بیست طعام داد و نگذاشت بخوابد و کلاهی فرا رکذارند که چشمهای وی را پوشیده دارد
و انگاه او را بیندازند و هنگامیکه باو گرسنه می‌دهند و انکه مدتی او را در صید شکار بکه

۱۲۱ علی ساخته اند که اگذاشته باو بیچی باشند و در هنگام طعام دادن بصورت مخصوص چیزها را
صدا نمایند تا بان صدا عادت کنند چون تمام به تربیت شدند پران مانند به سر پای او نشسته
و عقب شکار یکه قبلا از وقت گرفته و پرهای او را کنده اند که در دست طیران نتوانند پرانند
چون شکار را صید نمود در هوا بجای دو رویه شکار او را اسیر کنند تا در صید مانوس کرده و
لون پرهای او بعلت تغییرات هوا متغیر کردد مشهور است که شاهین وحشی تا صد سال
عمر نماید الله اعلم و چند طیر دیگر که باز و قزل و چرخ و طغرل گویند
مثل شاهین تربیت نمایند و لیکن این مختصر گنجایش تفصیل جمیع طیور را ندارد

باب چهارم در مختصری از احوالات بنی نوع بشر و تشریح جسد او

ظهور بنی نوع بشر در اواسط قرن ثالث بعد از تکوین جمیع موجودات از قسم نباتی بالا جنس
حیوانات شده

فصل سوم قسم انسان

بیچاره انسان بی اسلحه در میان هزاران قسم خصم قوی چگونه محافظت وجود خود را تواند
نمود چه جمیع اجناس وحوش و طیور را بعضی معتقد و اسلحه مدافعه و محاربه از اعضای خود
بوده و هست و لیکن این هیکل لطیف و هیولای بشری نه شاخ و نه دندان کننده و اظفار درنده
و نه منقار تیز و نه مخلب خونریز و نه بجهت نزاع سلاح و نه برای فرار جناحی و نه قوه
تحمل حرارت و نه توانای شدت برودت نه از دست بیابانی و نه از خصم گریزگاهی و لیکن
حمد و سپاس بیکران شکر و ثنای بی پایان بر ذات قادر حکیم و قهار بر خالق کریم که با
وجود همه عجز و ناتوانی و نهایت ضعف و بیچارگی که انسان راست بر جمیع خصمای
قوی سلطان بخشید و در هیکل او بیشتر از الطاف بی مر جوهر شریف عقل را امیر و گوهر
لطیف متفکره را وزیر فرمود که با تدابیر حسنه و اندیشه های مستحسنه متهورترین قوی
دست وحوش و سباع را مسخر و متکبر و متمردترین طیور چنگ را بدام تدبیر اسیر و
بجهت محاربه کمند و کمان پدیدار و از برای مدافعه گرز و سنان اشکار نمود و بتحصیل
معاش جمیع حرص بدن بزراعت و فلاحت پرداخت و بجهت محافظت نوع البسه و اقمشه
نسیج و قصور و عمارات ساخت بقطع صحاری و دریا کالسکه و جهاز را سواری و بطی
انهار و بحار دوایر و اقسام اجاره نمود تا ازدم بجهت هر شیء یکه این همه اختراعات جلیله
نمود مزیدا بگوهر لطیفی که چندین کمالات پدید فرموده مت و عزت بر وی کارها
کرد بارشاد رسل و هدایت اهل کمال ایشان را بعنوان قبیل حق شریعت هدایت و بارشاد
انبیا و اولیا کرام کشتر کان او در جهالت را بطرق محقق طریقت اراشت فرمود هر جا
پای عقل انسان لغزشی افتاد عقل شریعت بدستش داده و در هر محلیکه بصیر بصیرتها
عیوب داد شموع هدایت در پیشش نهاد والحمد لله العلیم المتعال والصلوة

السلام على انبيائه الكرام واوليائه العظام لاسيما على نبينا خاتم الانبياء ووصيه سيد الاوصيا

وقدوة الاولياء واله الطيبين الطاهرين وعلى شيعتهم ومحبيهم اجمعين من الآن الى يوم الدين

گفتار در بیان مختصری از تشریح کالبد انسان

کالبد عناصر وجود انسان بدو قسم منقسم که عبارت از قوای باطنی و قوا و اعضای ظاهری

باشد و اعضای محسوس و ملموس نیز بدو نوع متنوع که نوعی جامد و سخت و

جنسی ملایم و نرم است و اعضای جامد عبارت از عظام که ترکیب و تشکیل کالبد هیکل

انسان از او است و عظام که محافظت صورت هیکل می نماید نوع نیز نه باید قطعه واحده

نیست بل متعدد و بوسیله مفاصل محکم که بهم ملاصق و نیز هیئت جمیع عظام کالبد

یکسان نه بل مختلف و متغایر که بعضی طویل و بعضی قصیر و نوعی مسطح و قسمی مستقیم و

جنسی معوج و منحنی که بر حسب خلقت و فعل هر یک بصورتی متصور گشته در افعال

منسوبه نقصان نمیکند خواه منحصر بیک عضو مفرد باشد خواه با شرکت چند اعضای

متفقه مجری گردد و عظام طویله نیز در بازوان و ساعدین و فخذین و ساقین نیست

صورت آنها استوانه که چون خشب غصن مستقیم اند که نهایت هر دو سر او منفتح و

مودم گشته باشد و مانند نی طویل و مجوف و مدور اند و بجوف مذکوره آنها

را سبک و خفیف نموده بدون اینکه از سختی و صلابت آنها کاسته شود و قرب

مفاصل یعنی طرفین سر عظام مذکوره کلفت و ضخیم و مدور گردد و در محل اشکال

مفصل نمایند و بعلت مذکوره حرکت آنها در نهایت سهولت و قدرت بدون

خطر شود جانب باطنی عظام مانند طرف ظاهری سخت و صلب چون آنها

مملو و مشحون از ماده نرم و لطیف و شیبا است که او را مخ نامند و عظام مسطح را

مخ

مخ نباشد ولی مستور بیک قسم قشر نرم و لینی می باشند که از مصادفت و مصادمت

آنها با اعضای لطیفه که مجاور و محیط بعظام هستند مانع آید و قشر مزبور در جمیع

عظام هست و عظام قصیر که در انامل هستند مانند عظام طویله سرهای آنها

در قرب مفاصل منفتح و مدور است و در نهایت مفاصل یعنی محلی که دو عظم

هم ملاصق گردد مستور بیک نوع ماده الاستیکی است و ماده مزبوره از عظام

نرمتر و از لحم سختتر اند که او را غضروف نامند و غضاریف مذکوره مانع از

سائیده شدن مفاصل گردند چه اگر دو جسم جامد سخت بهم متصل نمایند بعد از مدتی سائیده

گردند و نیز از شکستن مفاصل هنگام ورود ضرب شدید حافظ شود مثلا اگر

شخصی از جای مرتفعی به نشیب فتد اگر غضاریف نباشد دو طرف عظام که بهم متصل

اند قطعاً بهم خورده بشکنند ولی چون غضروف نرم و الاستیکی است یعنی کش

دار است فعل ضرب در غضروف مضمحل و عظام سالم مانند و نیز غضاریف عظام

را با ماده چرب لزج کرده اند از آنها خارج شود ... و بوسیله اوتار و رباط

عظام بهم مربوط و منظوم گردند که هنگام خم شدن اوتار و رباط مذکوره منبسط و

چون مستقیم گردند منقبض شوند و عظام جمیع کالبد انسان را بدو اسم موسوم

نموده اند که عبارت از عظام اعلای بدن و اسفل جسد باشد و عظام علوی

مرکب از راس و فقرات و یدین و قفسه صدر و دنده ها و عظام سفلی عبارت

از فخذین و ساقین و کعبین و انامل قدم است و راس که علوی جمیع کالبد واقع و مرکب

از عظام فوقانی و تحتانی است عظام فوقانی راس عبارت از کاسه سر که مجوف و محدب

و مغز است و عظام تحتانی راس نیز بدو قسم منقسم که قسمی صورت و نوعی ثابت عظم

 فانا اسفل و ثالث فانا اعلا و

تصویر عظام جمیع بدن انسان

ثقب مخرمین و حفرة العین است

نشانهای تصویر عدد

١ عظم قحف ٢ عظم جبهه ٣

فقرات عنق ٤ عظم القص

٥ فقارة الظهر ٦ زند اعلی ٧ زند

اسفل ٨ کف الید ٩ مشط

الید ١٠ اصابع ١١ ظنبوب

یعنی عظم الساق ١٢ قصبة الساق

١٣ کعب ١٤ مشط القدم ١٥

اصابع ١٦ رکبه ١٧ عظم الفخذ

١٨ حوضة الاست ١٩ عظم العضد

٢٠ عظم الترقوه ٢١ اضلاع و

قحف الراس مرکب از هشت قطعه

استخوان تخته محدب مقعر است

که از طرفین ترکیب با نهایت ملصق گردیده

و ملتقی و مجوف گشته که در جوف

او دماغ واقع و فقرات عظام

صغیره عنق و ظهر که گویند که فقرهٔ فوقانی بفقرهٔ دیگر ترکیب نموده و فقارة الظهر از تحت الراس

الی ذهاب عظام اعلای بدن که حوضة الاست باشد ممتد و هر یک از فقرات و اضلاع

مختلف و هر یک بر حسب محل خود بطور مناسب مخصوص گشته و بر پنج مرتبه منقسم نموده اند

مرتبهٔ اول فقرات عنق و مرتبهٔ ثانی فقارة الظهر که تشکیل ظهر نموده و مرکب از دوازده

فقره است و هر فقره از انها ضلعی از اضلاع ملاصق و از اجتماع اضلاع مذکوره

جوف الصدر مشکل و مرتبهٔ ثالث عجزیات از فقرات صلب است که بعد از اضلاع الی

ورک ممتد گشته و عدد انها پنج عدد است مرتبهٔ رابع فقره عصعص که عجب الذنب

نیز گویند و ان پنج قطعه استخوان باشد و بطور بهم ملاصق شده اند که بنظر یک

قطعه اید گویند اول عضوی که در جسد انسان خلقت یافته و اخر جزئی

از کالبد متفرق که در قبر بپوسد والله اعلم بحقایق الامور مرتبهٔ خامس عبارت

از چهار فقره اخر است که از جمیع فقرات فقارة الظهر صغیرتر اند و جوف الصدر

عبارت از جوفی است که از انحنای اضلاع مشکل گشته چنانکه انفا مسطور شد یکسر

اضلاع بفقرات الظهر ملاصق و سر دیگر بعظم الصدر متصل است و عظم الصدر را قص

نامند و اضلاع مانند کمان خمیده و تشکیل جوف الصدر نموده و حدود هر یک از

انها صورت کالبد است جوف البطن ممتد عظم مسطح مثل تخته **ورک**

اند و عظم لگن و وسیع مرکب و از خلف مانند مفاصل بعظم العصعص متصل که

تشکیل حوضة الاست نموده اعضای بدن انسان بدو قسم منقسم بعضی اعضای فوقانی

و اعضای تحتانی و اعضای فوقانی عبارت از کتفین و عضدین و ساعدین و

یدین است **کتفین** مرکب از مشط الکتف که در خلف کتف و ترقوه

که در امام بدن واقع است و این عظم یعنی مشط و ترقوه بهم ملاصق و سبب ابتدای انهاست

که اعضای موفقه به بدن ملاصق گشته **عضد** و این استخوانی باشد که او
را عظم العضد خوانند و طرف اعلای عظم العضد منفرج و مدور و متصل بعظم الکتف
گردیده که در محل اتصال مفصلی تشکیل نموده **ساعد** مرکب از دو عظم
و عظمی که در طرف وحشی ساعد واقع است کرسوع و زند اعلی نامند و استخوانی که در جانب
انسی ساعد موضوع است زند اسفل گویند و طرف اعلای زندین با هم متصل و بطرف
اسفل عظم العضد ملاصق و تشکیل مفصل نموده **ید** منقسم به سه مرتبه که
مرتبه اول کف الید و ثانی مشط الکف و ثالث اصابع است و کف مرکب از هشت قطعه عظم
صغیر و مشط الکف مرکب از پنج قطعه استخوان طویل که عظام مذکوره را اصول الاصابع
نیز گویند و هر یک از اصابع را سه استخوان باشد مگر ابهام که دو عظم دارد که از آنها به بند
قصبة الاصابع تعبیر نمایند و قصبات مزبوره در مفرق هم واقع و در محل اتصال تشکیل مفصل
کنند و در نهایت سر قصبه اخری اظفار واقع است و اعضای سفلی مرکب از فخذین
و رکبتین و ساقین و قدمین است **فخذ** مشکل از یک عظم طویل که او را
عظم الفخذ گویند که طرف اعلای او بعظم الورک بهیئت مفصل متصل **ساق**
مرکب از دو استخوان است که استخوان طرف وحشی ساق را ظنبوب و عظم جانب انسی را قصبه
الساق خوانند که طرف اعلای این دو عظم به هم متصل و با عظم الفخذ تشکیل مفصل نموده
و در فوق مفصل مذکور استخوانی به شکل کاسه و محدب منصوب حافظ مفصل مذکور است
و او را رکبه گویند **قدم** نیز به سه مرتبه منقسم که مرتبه اول را کعب ثانی را
مشط القدم و ثالث را اصابع نامند **کعب** از هفت قطعه عظم مرکب و مشط
القدم را پنج استخوان و اصابع مثل انامل ید باشد که ابهام قدم را دو قصبه و سایر اصابع را

سه طبقه قصبه باشد فرقی که ما بین اصابع قدم و انامل ید است مفاصل آنها هم بطور هم
ملاصق هستند که حرکت آنها کمتر از اصابع ید است سلطان طبیعت قبل از وقت تدبیر
حرکات عظام را باندازه شایسته مناسب نموده و روی عظام را با اوتار و روابط و اعصاب و لحوم کثیره
و جلد مستور ساخته و بقرار بی ترکیب داده که بمحض مشیت و اراده انسان اعضای متحرکه
بحرکات گوناگون که شرح داده خواهد شد مشغول میشوند و چون عظام متحرک کردند آنها بطور
و اندازه اراده منقبض و منبسط کردند و مادهٔ لحمیه را باصطلاح اهل تشریح عضله نامند
و عضلات باتفاق اوتار و رباط و اعصاب عظام بمحض اراده انسان متحرک و قطعات
عضلات کثیره که اکنون چهارصد و هفتاد عضله شمار آمده و عظام با حبال محکمه
والاستیکی به هم مربوط گشته که حبال مزبوره را اعصاب نامند و اعصاب مانع از انفصال
مفاصل و بر گشتن و افتادن عظام مختلف و امام اند و اعصاب مذکوره نهایت تعلق
و اطاعت مشیت و اراده انسان دارند که بمحض اراده متحرک و القاء و اخبار حرکت به
عظام و عضلات کنند باندازه که محض اراده حرکت عضوی نمود بهمان نظر از نقطه القوه
اعصاب فرمان پذیر گشته عضلات و عظام را تبلیغ و ابلاغ ذات نمایند که چون فرمان
حرکت از ذات به روح حیوانی و از روح حیوانی به دماغ و از دماغ با اعصاب رسد اعصاب
جمیع اعضا اخبار نمایند و بیک لمح فعالیت و حرکات واقعه در کالبد انسان را هیجان سلسله
مذکوره بیانات معروضه دارند و اعصاب در حقیقت تلغراف وجود است **اعصاب**
عبارت از ماده ایست که مثل طناب ممتد و لون او سفید و بجمیع اعضای بدن
سلسله و اصل او به نخاع و دماغ متصل که جمیع اعصاب از نخاع و بعضی منشعب جمیع عصب
زوج باشد که یکی از آنها باعث قوه لامسه و دیگری صاحب حواس خمسه و قوه متحرکه است

و مغز در جوف کاسهٔ سر واقع و نخاع از عقب سر از تحت مغز نمو نموده و در حفرهٔ مجوف
موضوع و الی نهایت فقرات الظهر ممتد که جوف فقارة العنق و فقارات الظهر باشد و از
نخاع مملو و محل اجتماع دماغ و نخاع و اعصاب را مجمع الدماغ نامند که از مجمع الدماغ بهر
قطعه از قطعات بدن و بهر عضوی از اعضا شاخ شعب دقیقه اعصاب منتشر و بعضی
و غیره القاء اراده ذات زائد باشند و غیر از جمیع جسد و ارادات ظاهری و باطنی از قبیل
حرارت و برودت و وجع و الم و غیره که بظاهر و باطن بدن از خارج و داخل واقع و طاری
شود به نخاع و دماغ اعلام و دماغ چون از واقعات و تغیرات جسد مخبر گردد بروح
حیوانی تبلیغ و روح بذات معروض دارد و از لخاصل اعصاب واسطه اخبار جمیع وقایع وارده
بر بدن را بدماغ و وسیله ابلاغ احکامات ذات بجمیع بدن است که افعال همه حواس ظاهری
و باطنی را که دماغ بواسطه اعضا احساس نماید باعث و وسیله اعصاب اند و در قرب
هر یک از اعضا مطیعه بعضی اعضا یکه بالمره مطیع مشیت هستند اعصاب بکبری که مرشد آ
انها است واقع و انها را شبه العصب نامند و اعصاب شبیه را که جمیع واردات بدماغ ابلاغ نمایند
یعنی هر چیز یکه اعصاب مطیعه بدماغ ابلاغ کنند و دماغ احساس نماید شبه الاعصاب
خبر هیچ کدورا از دماغ محو نمایند و این نوع اعصاب نا الزم الوزمات سلطان طبیعت
است چرا که اگر اعضا محتاج نباشند شئی را که دماغ احساس نموده و او ثابت و محتاج شئی
دیگر باشد مثلاً دماغ اینها را مانند چون عکس شئی در او منعکس شد تا انعکس
انرا معلوم نشود قابل داشتن عکس دیگر نیست خدمت و فعل شبه الاعضا عکس فعل
و خدمت اعصاب مطیعه است چون اعصاب مطیعه صورت خبر را در دماغ رسم
نموده و دماغ احساس انصورت کرده شبه الاعضا بعد از اشباع صورت مذکوره نزد صفحه

مرات

مرات دماغ محو و قابل انطباع صورت دیگر نماید و فعل قبان و فراموش بسبب انها
هستند و نخاع که در میان جوف فقرات الظهر ممتد است اعصاب دقیقه بتمام اعضای
ظاهری و داخلی جسد مثل قلب و معده و غیره امر رسانا باید دماغ در جوف کاسه سر واقع
و بیضی الشکل که از امام و خلف بدو قسمت منقسم گشته و لون اصل ماده دماغ
سفید و بچه پرده قریب اللون رو بسیاه از اسفل و داد که شعب اعصاب در پرده مذکوره
منسوج و در خود دماغ نیست و مانند بچه زیاد بعضی را ملامه که و حفره ها عمیق
در ان ظاهر که چون پرده و غشا یکه بدماغ احاطه نموده بر دارند خود دماغ مانند
بحر متموج بنظر اید و در وسط و خلف دماغ کبیر ماده مثل ماده او موجود که او را
دماغ صغیر نامند و جنب الدماغ نیز خوانند و در وسط جنب الدماغ نخاع واقع و در
محفظ فقارة الظهر ممتد و از انجا بجمیع اعضا اعصاب ارسال نماید که حرکت و قوه
لامسه از خواص اعصاب نخاع است که جمیع اعضا از اعصاب نخاع متحرک اند و
قوه لامسه عطا فرمایند و جمیع اعضا که از طول نخاع منشعب گردند نه زوج اند یعنی
بخط مستقیم از طرفین نخاع نمو نموده اند هر عصب که مثلا از طرف یمین نخاع نمو کرده
در مقابل او بخط مستقیم از طرف یسار مثل او منشعب گشته و چون اعصاب
منقطع کردند و از دماغ تعلق انها بریده شود بالمره از حواس و حرکت عاری گردند
یعنی طرف اسفل عصب منقطعه بی حس و حرکت شود چون عصب عضوی منقطع
یا باد فشرده شود عضو مذکور نیز از حرکت و احساس افتاده ولی حیات در او
باشد بخوبیکه اگر عضو را مجروح کردند ابدا احساس حرارت ننماید ولی حی باشد و اصل
اعصاب که از دماغ و نخاع منشعب گشته اند چهل و سه جفت باشند که سی و یک جفت

از دماغ نمو نموده و سپس زوج دیگر **تصویر دماغ و نخاع و اعصاب آنها**

از نخاع منشعب گشته بوسیله حرکات
عظام و عضلات و اعصاب انسان
توانند مشی نمود و افعال متعدده را
بعمل آورد و از الطاف خالق رحیم
باستعانت حواس خمسه ظاهریه که عبارت
از قوه لامسه و شامه و ذائقه و سامعه
و باصره است تکمیل افعال و حرکات
خود نماید **قوه لامسه** عبارت

نشانها مخصوص از عدد یک الی سیزده اعصاب دماغ
ب خود دماغ ج اصل نخاع و نخاع یک در مجوف فقرات است
م حجاب الدماغ د شبکه اعضای اعلا شبکه اعضای اسفل
ق عصب کبیر فخذ

از قوه ایست که در جمیع اعضای قالب
انسان هست و باستعانت قوه
مذکوره هر جسمی که بدن لمس نماید
درک حجم و سختی و نرمی و سردی و گرمی
اورا کند و سبب قوه لامسه اعصاب دقیقه بسیار و حصر است که از اعصاب کبیره نخاع
منشعب و بصحیح جمیع جلد بدن منتشر گشته قوه لامسه انسان از جمیع حیوانات دیگر
بیشتر و کاملتر است **قوه شامه** قوه ایست که باستعانت او رایحه جمیع کائنات
و موجودات را خواه رایحه طیبه و خواه عفنه باشد ادراک نماییم و محل قوه مذکوره در جوف بینی
است و باعث قوه شامه یک زوج عصبی است که از دماغ نمو نموده و منشعب شده در جوف
بینی در مجاری بسیار دقیق محل گرفته و از آن دو عصب کبیره اعصاب دقیقه مانند اغصان شجر

بجمیع

بجمیع جرم معوج و پیچ و خدار بینی منتشر گشته از خارج بواسطه تنفس هوا روایح را
باعصاب مزبوره رسانده و آنها بدماغ ابلاغ نمایند **قوه ذائقه**
قوه ایست که باستعانت او طعم اشیا را ادراک نماییم و محل قوه مذکوره در جوف فم
و بالاخص در لسان گشته و در سایر اعضای جوف الفم که عبارت از سقف فک اعلا و حلق فم که
او اکثر و طرفین فم و بخصوص اللثات باشد هست ولی کمتر از لسان و علت قوه ذائقه یک
زوج عصبیست که از دماغ ناشی و با غضاریف دقیقه بسیار بجمیع نقاط فم منتشر گشته
درک طعم اشیا را نموده بدماغ ابلاغ کنند **قوه سامعه** قوه ایست که
بواسطه او استماع اصوات نماییم و محل قوه مزبوره جوف الاذن و جوف الاذن سه
مرتبه منقسم میشود که عبارت از جوف خارجی و جوف وسطی و جوف داخلی است
و جوف خارجی بجهت اجتماع و دخول هواست که در آن محل هوا مجتمع و متموج گردد
و به پرده که در ابتدای جوف و شبیه بجلد دف و طبل است خورده پرده مزبوره اهتزاز
نموده آن اهتزاز او متصل بجوف وسطی بسیار و جوف وسطی مرکب از یک پرده و چهار
است که عبارت از همین پرده مذکوره باشد و دو پرده افقی که متصل بجوف داخلی است
و ثقبه بشکل بوق از جوف وسطی بحلقوم باز نموده شود و از طریق مزبور بلند بالای
هوا که از فم و منخرین بحلقوم داخل میشود میکند لهذا اگر مرضی بحلقوم طاری
و مجاری اذن مسدود شود قوه سامعه ضعیف گردد و نیز یک سلسله عظام صغیره
در جوف وسطی هست که عظام مزبوره دقیق و صغیرتر از جمیع عظام بدن و هر
یک بصورتی مصور اند و داخلی که در خلف در جوف مذکور واقع و مرکب از
دو دهلیز که دهلیز اول سه حلزونی دارد و حلزونهای مذکوره دایره وار در دهلیز

دوم عبارت از حفره کوچکی است که او را حلزون نامند و حفره مذکوره در عظم
زنباد صلب وضخیم واقع و مشحون بیک ماده سیاله که شبیه بمخ است و ماده ثلجی و یخی
مسمی بیک غشا که در وی غشاء مزبور اعصاب بسیار رقیق منسوج و از انجا
بجوف داخلی منتشر و از جوف مزبور طریقی بدماغ باز که از مجرای مذکور اخبار اهتزاز
هوا که عبارت از صوت باشد عصب سامعه بدماغ نماید که اول هوا بجوف خارجی
داخل و متحرک گردد تا اهتزاز در پرده جوف وسطی اهتزاز نماید و از حرکت او سلسله
عظام صغیره که در انجا واقع است اهتزاز کند و از اهتزاز انها دهلیزهای جوف داخلی
متحرک و از حرکت دهلیز ماده سیاله مخی متموج و از تلاطم این بحر ذخار اعصاب منسوجه
متحرک شود و از اهتزاز انها دماغ احساس
صوت نماید **تصویر جوف الاذن**

و نشانهای تصویر دو وعده دار ب ا
جوف خارجی اذن ب مجرای که بحلقوم
میرود ج و ء جوف وسطی ه و ع جوف
داخلی س حلزون ر عصب سامعه

قوه باصره عبارت از قوه ایست که بوسیله او درک الوان و حجم و هیئت
و حرکت اجسام را میکنیم محل قوه مزبوره در عین و عین در حفره که در تحت الجبهه واقع
است موضوع و از خارج سه عضو حامی و حافظ اوست که عبارت از حاجب و
جفن و مجرای دمع است حاجب عبارت از شعرهای قصیر که در تحت جبهه و فوق
عین ممتد است هست که از خیره شدن چشم مانع اند و اجفان عبارت از دو پرده است

که درونی

که درونی و تحت عین واقع و متصل و متحرک بعضی دایم بسته و گشوده شوند حمایت
انها مع مژگان حفظ نمودن عین است از ورود شی شدید و پاک کردن صفحه کره
العین است از غبار و غیره و رطوبتها علاوه که در چشم غده کوچکی هست که لاینقطع ماده مخاطی
و سیال در پلکها بطور جاری که این ماده مانند اشک دمع نمایند و بوسیله دمع روی کرة العین
همیشه تر و تازه و صیقل باشد و دمعیکه از حزن یا شادی جاری شود نیز از
غده مذکور است و اگر دمع را مخرجی نمی بود که از مجری خارج شود لابد از اطراف
چشم ریخته جاری میگشت و لیکن خالق حکیم قبل از وقوع تدبیر او فاتنین باحسن وجه
فرموده که در گوشه چشم مجرای بجهت خروج دمع قرار داده و قوه جاذبه بان ثقب عطا
فرموده که هر دمعیکه انقدر بر روی صفحه کرة العین جاری گشت ثقب مذکوره جذب
و از مجرای خود بکیسه که در تحت ثقب مزبوره واقع است جمع و از انجا بوسیله طریقی بجوف
بینی بازمیشود جاری سازد و دمع مذکور اول چشم را پاک و صیقل داده وارد جوف
بینی شود و جوف مزبور را همیشه **تصویر کرة العین که مکشوف نموده اند**
تر و تازه نگاه دارد و باین سبب
اعانت کلی بقوه شامه نماید چون
حزن و اندوه یا شادی مفرطه به
انسان طاری گشت غده مذکوره
فشرده گشته دمع بسیار از وی فوران
نماید چون مافوق وسعت ثقبه
مجرای که گوشه عین باشد لهذا

فاصل دمع بوجشمین جاری کردد **تفصیل نشانها که کرة العین که مکشوف نموده‌اند**

عدد ١ ماء بلوریه ٢ اجفان ٣ مردمك ٤ مرکز مردمك ٥ قرنیة العین ٦ ماء زجاجی

٧ طبقه شبکیه ٨ عصب باصره ٩ غدد دمع ١٠ شحمة العین خود جسم کرة العین

مرکب از مواد مختلفه است که مواد مذکوره مانند پرده‌های پیاز تو بتو هم واقعند

وجوف داخل کرة العین مملو از ماده مائی و شفاف است خارج و ظاهر کرة العین را

دو ماده مختلف باشد که ماده اطراف کره وی سفید و غلیظ و شحمیست که او را

غشاء الملتحمه و شحمة العین کویند و عضلات العین که باعث حرکت چشم است بملتحمة

العین ملاصق و در وسط شحمة العین قرنیة العین واقع و قرنیة العین ملون و شفاف

و مدور است ثقبه مردمك در مرکز قرنیة العین واقع و مردمك عبارت از ثقبه ایست

که هنگام ورود ضیا و روشنی منبسط و کشوده شود و چون روشنی مفرط وارد

شود تحمل او بیشتر باشد منقبض و بسته کردد و طبقه شبکة العین عبارت از محل

انبساط عصب باصره است که در آن محل مانند صفحه کاغذ منبسط کشته و عکس هر

شیء مرئی در روی او مرتسم یافته پس صورت او را عصب مذکوره بدماغ ابلاغ و دماغ

صورت منعکسه را احساس کند و ماده مستبانه مائی که درون کرة العین است به سه

قسمت میشود اول زجاجیه و ثانی بلوریه و ثالث مائیه ماده زجاجیه عبارت از

ماده مائی شفاف و نرم است که در ناحیه پرده عین واقع و اکر بعلت صدمه ماده

زجاجیه تلف شود عین بالمره بی نور و از بصر عاری کردد و ماده بلوریه بهیئت

دایره در جوف ماده زجاجیه موضوع که اکر ماده بلوریه بسبب عارضه تلف کردد

باز به طبیعت ایجاد نماید و قوه باصره را عیبی نرسد و ماده مائیه مابین ماده بلوریه

و مردمك

و مردمك و مابین مردمك و قرنیة العین واقع که اکر او نیز تلف شود دوباره موجود

شود و ضرری به باصره نرسد

قوه ناطقه

نطق و تکلم که اول

ممیزه است مابین انسان و سایر مخلوقات و از اعظم نعماء الهیه و عبارت از نتیجه

اهتزاز صوتیست که بوسیله قصبة الریه حاصل شود و قصبة الریه عضو مجوفیست مانند

نی و در نهایت سر او دو تخته غضروف که متصل در حین تکلم متحرك کشته واقع و لوحه‌های

مذکوره به نفوذ هوا در حین اهتزاز از آن مهیّا هستند چون هوا داخل قصبة الریه کشته و از آنجا

بفضای فم جاری شود از لوحه‌های قصبة الریه چون کذر دو آنها اهتزاز نموده هوا را

متحرك و تکمیل نغمات نمایند و ثقبه کوچکی در سر قصبة الریه هست که ثقبه مذکوره متفق

با طرف عقب که مجوف بعضی و مجوف فم باز شود در دایم ثقبه مذکوره پرده هست که

او را ملاذه و زبان کوچک نامند و ملاذه متصل بود در حین تکلم و تغذیه متحرك که چون

تکلم نماید ختم شده طریق غذا را مسدود و راه تنفس را مکشوف دارد بعکس در حین فرو

بردن غذا طریق تنفس را مسدود و راه غذا را باز کذارد و جوف قصبة الریه را دو مجرا

هست که یکی مجرای غذا و دیکری برای تنفس که باعث تصویت صوت است بر بیرون

و بعد چون هوا با استعانت الات مزبوره متحرك و داخل فضای فم شد در مخارج

فم باستعانت لسان و فک اعلا و ملاذه و اسنان و شفتین متنوع بانواع حروف کردد

بعضی در هر مخرج بنوعی صدا دهد که آنها را بحرفی تعبیر نمایند پس آلات نطق تنها

لثه نیست بلکه ریه و قصبة الریه و ملاذه و اسنان و سطح فک اعلا و شفتین شریک هستند

غذای بدن را بدل ما یتحلل بواسطه عمل و فعل قوه منوط او هاضمه در الات

جهاز هضم تنفس و قوه هاضمه عبارت از قوه و فعلیست که بوسیله فعل مذکور مواد

خارجیه را مشابه اعضای وجود خود نماید و در هر عضوی بحوایل بعضو مذکور کند
مثلاً اغذیه و اطعمه را بعد از تغیرات چند شبیه اعضا وجود و قابل بپرورش بدن
و بدل ما یتحلل نماید و تغیرات مزبوره در چند محل مجری شود ابتدا چون غذا داخل
جوف فم کردد بواسطه مضغ و اختلاط رضاب مهیا و قابل بدخول جوف معده
شود چه اسنان وی را طحن و رضاب عجین سازد پس بسهولت از کلو کذرد و داخل معده
کردد و طریقیکه از مؤخر فم الی المعده هست تا رضابیکه از غدد رضابیه لاینقطع جاری
است تر و لزج دارد و عجین طعام را از ان مر بسهولت تر لیق دهد و کذشته از
این رضاب را نیز ابقیت ثابت و قوه هاضمه موجود که چون مخلوط بطعام شود تغیر
کلی بوی دهد که اول مرتبه فعل هضم در فضای فم بوسیله اسنان و رضاب مجری
کردد و لسان را نیز دخلی در عمل هضم باشد چه بعد از تطحین اسنان لسان طعام را
با رضاب عجین و باندازه فراخی مری کلوله نموده بمری دفع نماید و مری نیز کلوله
طعام را اخذ و بفم معده رساند و از انجا داخل جوف معده کردد **معده**
عبارت از مثانه وسیع و کلابی الشکل است که چون مملو و منتفخ شود بکلابی
ماند که از طرف ذنب منحنی کشته باشد چون طعام داخل جوف معده کشت عضلات
معده متحرک و طعام را ابد و ران اندازند و با موادیکه از غدد مخاطی جوف معده
متصل مترشح شود ممزوج و مطبوخ شود بعد از طبخ شبیه بکشکاب غلیظ
کردد و از انجا که او را کیموس نامند و در نهایت طرف اسفل معده ثقبه هست
که او را فم اسفل معده و بواب کویند و معاء اثنا عشری بفم مذکور متصل و
معاء مزبور دوازده (۱۰) اصبع ملاصق طول دارد لهذا باثنی عشر موسوم کشته

چون طعام صحیح کیموس شد بجانب فم اسفل معده روان و پرده بواب کشوده
کشته کیموس از باب فم معده داخل معاء اثنی عشری شود و در انجا نیز مخلوط بمواد
صفراویه که از کبد با مخل جاریه شود و با انکه از لوزالمعده باثنی عشری ریزد
ممزوج کشته قسمی مادهٔ سیال سفید به شود که او را کیلوس نامند و همین کیلوس جوهر
اغذیه و قابل بپرورش تن است و هضم دیکر نیز حاصل کشته بعد از ان کرد شود
معاء صغیره و کبیره از ثقبه مقعد دفع شود اما ماده کیلوسیه بواسطه عروق کیلوسی
مجذوب و بعروق الدم کبیر داده و از انجا بقلب ره داخل و بدم تبدیل یابد و بر
وسیله شرایین و اورده بجمیع بدن جاریه و جزو تن کردد **و امعاء** جمع
معی است عبارت از معاء طویل است و معاء طویل خیلی و پیچ در پیچ خورده
بهیئتیکه از خصوصیاتش واضح کردد و در جوف البطن مجتمع و از فم اسفل و بمقعد متصل
و بدو قسم منقسم شود که عبارتند از معاء رقیق و دقیق و معاء کبیر و قصیر و وسیع
باشد و امعاء ظرف فضلات اغذیه اند که فضلات طعام در جوف انها مجتمع و
در انها مخلوط با سلعاب و کیفیت دیکر متکیف کشته دفع شود و در جنب قلب و ده هست
که ماده سیاله نفود و رنک صفراویه از وی جاریه و در روده مذکوره بواسطه معاء
کوچک مخصوص بامعاء احشا متصل شود و مواد طعام بحیث خلط ماده سیاله
صفراویه را انهم ممزوج یعنی ماده کیلوسیه از ماده قلیه جدا کردد و ماده کیلوسی
بواسطه عروق کیلوسیه که در طول جمیع امعاء منتشر اند مجذوب و بمجاری کیلوس
دارد و از انجا بوریدیکبیره که در جانب چپ استخوان است داخل کشته مخلوط بدم کردد
و جمیع رکهایکه در از بدن بقلب باد تا باید موسوم بوریدانند و عروقیکه از قلب

در اجذاب و بجمیع جسد رسانند موسوم بشریان باشند که متصل جمیع دم در حرکت
و دوران اند

تصویر آلات هاضمه

عدد بلع مری
۲ معده سوی
المعده م طحال
۵ بواب ۶ زهره
۷ قلب ۸ قولون
۹ معاء صغیر
معاء مستقیم
۱۱ عفج که معاء
مقعد است
۱۳ معاء کبیر

و بواسطه شرایین از قلب خارج و بتمام اجزای کالبد سار به و دو باره از جمیع اعضای
بدن بوسیله اورده مجذوب و بقلب رد شود لا ینقطع حرکت دوریه در اثابت باشد
و تنضیج کیلوس را دم خوانند و دم بوسیله شرایین بجمیع اعضای وجود نفوذ نماید و
جزئی از اعضای بدن بوسیله و تحلیل رفته بجا نفد جزو عضو نمود کرده
و بدل ما یتحلل شود و دم باعث حرارت غریزیه و تحریک روح حیوانی و مجری اعمال
اعضا و متمم نمو و سایر حرکات انسان است بل اصل مواد اعضا کالبد است و دم
عبارت از نضج کیلوس حاصل از اغذیه و اطعمه است و هم چنین ماده
جمیع مایحتاج که از اعضاء متغایره وجود حاصل شود مثل عصاب و صفرا و لبن
و بول و دمع و غیره دم است چنانچه ذره بین در املاحظه نمایند مرکب از ماده
سیاله سفیدیه مایل بزردی و اجزای کروی به بسیار سرخ است و چه در هر محل از
اعضای وجود که گردش می نماید لون او تغییر یابد اول لون دم وریدی سرخ بسیار
تیره است و در این حالت صلاحیت به پرورش نداده و نتواند جزو اعضا

بدن

بدن ما یتحلل شد که لابد دم مذکور باشد که جذبات از دم شرایین و اورده است
هر دو دم یعنی دم شرایین و اورده جمیع جسد را باستعانت مجاری مختلفه که مجاری
شرایین و اورده باشند گردش نماید و به در آخر مجاری هر دو یعنی شرایین و اورده
هم متصل و متحد گردند و این حرکت را حرکت دوریه گویند چون بعلت هضم غذا کیلوس
حاصل از مجاری کیلوسیه بعروق اللبن کبیر وارد و بواسطه اورده دم سیاه تیره داخل
ریه شود و در آنجا بوسیله تنفس با هوا مس و روح حیاتی هوا با دم مخلوط و بجذب
نزدیک روح حیاتی هوا دم صاف و سرخ بسیار روشن و قابل پرورش گردد و آن
دم صاف در داخل مجاری شرایین گشته بوسیله آنها جمیع کالبد را گردش نماید و بعد
عضوی بعد دیگری بجهت عوض اجزای بوسیله و بدل ما یتحلل عضو مذکور کار آمده
مکث و باقی دم بعضو دیگر گذارد پس دم اورده عبارت از دم سیاه تیره یعنی کیلوس است
که بدم تحلیل شده اضافه گشته لهذا اورده کیلوس را متصل داخل ریه نماید
و در ریه بوسیله هوای حیاتی صاف گشته وارد شرایین و بواسطه شرایین بجمیع اعضا
قسمت شود محرک دم و شرایین قلب است و قلب صنوبریه و بشکل مخروطی است و بعد
از سن بلوغ قطر و حجم او بقدر مشتی باشد و بدو قسمت غیر متساوی منقسم که هیچ
علاقه و مشارکت در میان قسمتهای او نیست و هر یک از آنها مجوف که جوف قسمت
یمین قلب دم اورده را بپذیرد نماید و مجوف قسمت یسار قلب دم شرایین را داخل کرده و دو
بطنان نجوف های قلب را حفره مانند حفره اذن موجود که بآنها اذن القلب گویند و دو
نمایند طرفها علاوه بر دو نهایت جانب اسفل قلب مجوف باشد که معروف به
و در بطن الصدر و بطن الایمن نامند دم بعد از دوران و گردش در جمیع

اعضا و جود و بعد از آنکه هر عضوی را از آن کیفیت و قسمتی داد و عوض از هم

انهار انهاد **تصویر ریه و قلب و اصول شرایین و اوردة**

نشانهای تشریح
عدد ۱ قصبة
الریه ۲ ورید حبل
الورید ۳ و ۳
شریان العضد
۴ و ۴ ورید العضد
۵ طرف یسار ریه
۶ جوف یمین قلب
۷ جوف یسار قلب
۸ اذن یمین قلب
۹ طرف یمین ریه
۱۰ عرق کبیر قلب که
اورطی گویند

دو شاخه که فاصل دم باشند است دو ورید مذکور بقلب مراجعت بجوف یمین او داخل

و بواسطه شریان الریه از طرف دیگر جوف یمین خارج به ریه وارد کردد و سر

شریان الریه دو شاخه است که شاخه بجانب یمین ریه و شاخه دیگر بطرف یسار ریه رود

تصویر جوف القلب

نشانهای تصویر عدد ۱
ورید کبیر قلب که اورطی گویند
۲ شریان الریه ۳ ورید
الصدر ۴ ورید الریه ۵
اذن یمین قلب ۶ اذن
یسار قلب ۷ ورید البطن
۸ جوف یمین ۹ جوف یسار
۱۰ پرده مابین الجوفین

تنفس عبارت از دخول هوای ارضی بجوف ریه و خلط کردن

و هوای حیاتیه بدم و از مس نمودن هوای حیاتی کیفیت و حیات مخصوصی در دم

حاصل و قابل تربیت بدن کردد بجهت تنفس آلات چند هست که همه از انها در حنجره

منفذ

منفذ کردند حنجره از فضای فم و حفره منخرین بنهایت هوا نموده به قصبة الریه داخل

و از انجا دو شاخه که قصبة الریه دارد وارد و ورا منحل بدو قسمت و منقسم که قسمتی از جانب یمین

و قسمتی از طرف یسار ریه داخل شعب بجهد و حصه ریه کردد و شعب مذکوره را مملو

و منتفخ و هوای دم ساخته هوای حیاتی از هوای مائیه مفروز و بدم مخلوط شود و ترکیب کردد

و علت تنفس حرکت متوالی و متناوب صدر است که صدر متصل منقبض و منبسط

چون صدر انقباض نمود حجاب الجوف و ریه تبعا انقباض کنند و به ده لحی خارج که

عبارت از ماده است متحرک و طریق تنفس را بانفعاه غذا از مسدود نموده فعل تنفس را

اجرا کنند چون هوا داخل ریه کردد ریه منتفخ و حجاب الجوف و صدر و اضلاع منبسط

کردند بعد بلا فاصله اضلاع و صدر و حجاب الجوف منقبض کشته از ریه فشرده

شود و فاضل هوا که عبارت از هوای مائیه باشد ممزوج بخار مضر و بخار مائی کشته

خارج شود **تصویر قصبة الریه و خود ریه**

نشانهای تصویر علامت
۱ ملاذه ۲ قصبة الریه
۳ شاخه یسار قصبه مع ریه
الیسری ۴ شاخه یمین قصبه
مع ریه الیمنی که تشریح کشته
و شعبات و مجری شده

افاده در سال اول ولادت در هر دقیقه سی و پنج مرتبه نفس کشد و در سال دوم بیست

و پنج بار و در هر دقیقه تنفس نماید و از سال سیم الی حد بلوغ در هر دقیقه بیست دفعه

نفس کشد و از سن بلوغ الی آخر عمر در هر دقیقه هیجده بار نفس کشد و دو ورید کردن

پیدا میکنند را داخل جوف ریه نمایند چون داخل ریه شوند در جوف ریه منشعب شوند

دقیقه بعد که گرفته شد شعب مذکوره که به کوچکی مانند که دارد و هر یک از شعب
عروق آرتریه بجوف کوچکی اندرون داخل شوند پس دم مثانه بوسیله شعب مذکوره داخل
اجواف ریه کرده و در آنجا با هوای حیاتی ممزوج و مخلوط شود و بعلت ترکیب
هوای حیاتی بدم صافی و روح حیوانی مبدل گردد و از آنجا دم و روح از شریانهای ناقله
پس از اجواف ریه خارج و بر اذن یسار قلب وارد و از آنجا بجوف یسار قلب داخل
از آنجا به شریان کبیر که بجوف واسطه شعب بسیار و حصر شریان کبیر بجمیع اعضا
کالبد منتشر گردد و شریان کبیر که عبارت از شریان آرتیه باشد در جوف قلب واقع
چون دم صافی بوی وارد شود بواسطه شعب بسیار و حصر او دم صافی از قلب بسر
انسان ساری و بعد بکتفین و عضدین و ساعدین و یدین الی نهایت انامل جاری
کرده و بعد شعبه از شریان مذکوره شعبتین منخفض [illegible] ببطن و اسفل جسد
کشیده و اطراف بطن شعب بسیار [illegible] و بعد در مجتمع البطن [illegible] شعبه کبیره منقسم
که آنها را شریان الفخذین نامند و از آن دو شعبه شعب بسیار متفرع و بفخذین
و ساقین و قدمین الی نهایت اصابع قدم منتشر و دم صافی را بجمیع اعضا مذکوره
قسمت نماید چون جمیع اعضا قسمت خود را از دم صافی شریانها اخذ نمودند دم
شریانها غلیظ و مکدر شود چه اعضا جوهر دم شریانها را کشیده و باقی دم مذکور
غلیظ و مثل دم سیاه و بد بو مانند پس بعروق اورده رجعت و بوسیله شعب در دو
ورید کبیر داخل و از آنجا بجوف یمین قلب [illegible] و از قلب با استعانت ورید الریه
بریه وارد و دوباره ترکیب هوای حیاتی صاف و بکیفیت روح حیوانی متکیف
گشته [illegible] رجوع نماید حرکت نبض عبارت از انقباض اجواف قلب است چون

اجواف

اجواف و بطون قلب انقباض نمایند دم از آنها فوران نموده شریانها داخل و شریانها
نبض بحرکت قلب متحرک و متکیف بکیفیت او شوند و این حرکت شریانها عبارت از دق
نبض است و حرکت نبض و قلب یکسان نسبت پس جوانان در هر دقیقه نبض هفتاد و
پنج میزنند و اطفال را در هر دقیقه نبض از صد متجاوز باشد و پیران از
هفتاد و پنج کمتر و مقدار دم نیز در هر یک اندازه نسبت با اختلاف امداد آنکه
متوسط الخلقه هستند از پنج الی هفت رطل دم در جمیع بدن باشد و نیز ملت دوران
دم تمام بدن را در هر یک قسم نه بل با اختلاف مزاج و قلت و کثرت دم مختلف شود بختا
از سه دقیقه الی هشت دقیقه میکشد بعضی میگویند از قلب خارج و بجمیع بدن ساری
تا دوباره دم بجوف قلب معاودت نماید از سه الی هشت دقیقه کشد الحاصل متصل
دم در جمیع بدن در گردش که بواسطه شریانها از قلب خارج و بجمیع اعضا بدن جاری
از نهایت اطراف جسد بوسیله اورده مجذوب و دوباره بقلب مراجعت نماید انسان
الوان مختلف و هیئت متغایره و در ترکیب هیئت راس و قدم و سایر اصول بنیان
وجود از هم فرق کلی دارند و در مزاج و بعضی از کیفیات نیز مختلف اند و از جمیع مراتب
اجناس انسان نوع ابیض اللون را انتخاب نموده اند و انسانیکه لون بشره آنها ابیض
است متوطنان و سکان قطعه اروپا و طرف شمالی افریقیا و جانب مغربی ما بین جنوب
و مغرب قطعه آسیا باشند و آنانیکه [illegible] بشره آنها زرد است سکان جمیع طرف
مشرق و ما بین الجنوب المشرق قطعه آسیا هستند و نوع دیگر [illegible] لون بشره آنها سیاه
است متوطنان جمیع قطعه افریقیا هستند الا آنکه از جانب شمال افریقیا چنانکه سابقا
مذکور گشت و بعضی اهل جزایر [illegible] و بعضی از قطعه اوسیانوس که جزایر بحر محیط باشد

واصل متوطنان جمیع قطعه امریکا تغیر کلی در لون و سایر کیفیات از اهل دنیای قدیم
باشد که بعضی الوان ذی‌شعور مثل خرما با اندک سرخ و جمعی سرخ‌تر است اکثری از حکما
باعث اختلاف الوان و تغایر اعضای انسان را از اختلاف آب و هوا دانسته‌اند و نوع
دیگر از انسان مشاهده شده که تغیر کلی در هیئت عظم و جثین و ترکیب فکین و امتناع
چهره با سایرین دارد که ابداً اسباب این تغیرات کلی را بعقل و علل آب و هوا محال و تابش
خورشید نتوان داد که از شنا از بسن محسوس و عیناً ملاحظه می‌نماییم چون جنسی از اجناس
انسان بناحیه دیگر که بالمره جنس ایشان متغایر است مهاجرت نموده و مدتی در آنجا توطن کرده
و چند پشت نسل ایشان در آن مکان مانده اند ابداً تغیر لونی و کیفیتی و هیئتی نشده مگر
آنانی که مخالطه با غیر نموده اند مثلاً دختر از هم گرفته اند که اولاد ایشان متغیر شده چنانکه
مدت سیصد سال است که طایفه از اهل اروپا که بالمره سفید اند در ولایات افریقیا که اهل
آنجا تمامه سیاه اند توطن نموده اند و بی مخالطه و مناکحه از اهل افریقیا مانده اند ابداً الوان
و هیئت ایشان و اطفال ایشان متغیر نگشته مگر از شدت حرارت آفتاب لون چهره ایشان اندکی تغیر
یافته و لیکن بحیث که اول بشره متغیر نگشته چرا که چند هفته در سایه باشد و در ولایات معتدله رو نهند
نمایند تا بزودی به اصلی خود مراجعت کنند

تصویر انسان سرخ بشره

کویا علی الظاهر آب و هوا و غذا
و یا که هوا و حوادث دهر بودند
محال و حتی کیفیت حالات تغیر
حالت و هیئت و لون قوت
و ضعف و عظم جثه و قصر

قامت

قامت انسان و حیوان و غیره باعث باشد یا سبب علت غیر از اینها دارد و یا اشیاء
مذکوره معین علت اصلی گردند والله اعلم بحقایق الامور

تصویر اهل امریکا

وجزایر اوسیانو

وقبیله از جنس انسان سفید پوست
تمامه سفید و محروم از سایر الوان
باشند که جلد بشره ایشان بالمره
سفید و لون جمیع شعر ایشان
حتی ابرو و مژگان و لحیه بالکلیه
سفید باشد و این نوع انسان

بسیار ضعیف البنیه و بالطبع ناتوان و کم قوت باشند از وحوش و طیور در هر جنسی از
اجناس ایشان بالمره سفید یافت میشود که جمیع شعر یا پرهای بدن ایشان تمامه سفید است
اکثر حیوانات و طیور هفت یا هشت مقابل سن بلوغ عمر نمایند یعنی اگر در دو سال
بحد بلوغ رسند شانزده سال عمر کنند و یا اگر مثلاً در سن سه بحد بلوغ رسند الی بیست
و چهار سال عمر ایشان رسد همچنین انسان مثلاً در سن پانزده یا بیست علی اختلاف الافراد
اگر بحد بلوغ و کمال رسد الی یکصد و پنجاه سال عمر کنند اما نادر شود که انسان بعمر طبیعی خود
برسد اکثر در پنجاه و شصت بلکه کمتر بمیرند چرا که آلام و اسقام که باعث موت و موجب فنا
موجود اند در جنس بنی نوع بشر از جمیع وحوش و طیور بیشتر باشد لهذا اکثر وحوش و
طیور بعمر طبیعی خود تمام باشند بلکه تجاوز هم کنند بیچاره انسان از کثرت امراض عارضی
تلف عمر طبیعی خود نتوانند مگر کسانی که این جنس در یا فضول اند از فضولی و شرارت
است که با انواع بلایا مبتلا گردند خداوندا پناه بتو می‌بریم از فضولی و وقاحت

اما

در میان سرخ رویان امریکا مثل چروکان و کلاغز اندامان اهل افریقیا اکثر بحد سن طبیعی
رسند و بعضی از افراد یک نوشته اند تجاوز هم نمایند چه اگر حد بلوغ انسان بیست
باشد بقاعده مذکوره عمر طبیعی او زیاده از یکصد و شصت سال نمی شود و بی در
میان اهل افریقیا که لاغر و سیاه رنگ اند و در میان اهل امریکا که لون بشره ایشان سرخ
است اشاعه معمرین هستند که بیشتر از دویست سال عمر دارند اما وجود دیو و غول
که در حکایات مسطور است بجز افسانه و کذب نیست و بی در میان جمیع طوایف و اجناس
مخلوقات اعم از وحوش یا طیور یا انسان بعضی یافت می شود که از حد اعتدال جثه هم
جنس خود بسیار قطور و قوی باشد هم چنین در میان طوایف انسان اشخاصی که زیاده
از حد اعتدال بلند قد و عظیم الجثه اند بوده و هست ولی بودن این نوع انسان دلیل
بر وجود دیو و غول نیست و بعکس اهل ولایت لاپونی و اسکیمو که از جنس
انسانهای جنوبی دنیای عتیق هستند عموماً زیاده قصیر القامه و بدشکل باشند نادر
می شود که در میان ایشان معتدل القامه و خوش شکل یافت شود مخفی نماند اسکیمو طایفه
از بنی نوع بشر اند که در حوالی قطبین مسکن دارند و مکان ایشان با اقرب مستوریها
برف است که تا فرسخی رود دلان امکنه زیاد ضعیف و اکثر اوقات با اقرب مفقود باشند و اسکیموها
در میان برف خانه و عمارات از خود برف ساخته اند که در اکثر جاهای ایشان ابدا خاک و برگ
نیست و غذای ایشان منحصر است به گوشت ماهی که مجبوراً شب و روز به دریا و بیابان
قعر بحر منجمد شمالی که در اکثر جاهای آن پانزده ذرع عمق دارد با حربه که مثل شاخ درخت
بیخ ایشان است سوراخ نموده بجهت استنشاق هوا بیرون آیند و اسکیموها تقبه که از
آنجا ماهی از میان خارج شود مترصد باشند چون ماهی بیرون آید با حربه که از شاخ

ماهی

ماهی را می زنند زده صید نمایند و از جلد ماهی و موی بدن از جلد خرس سفید که در
آنجا هست لباس پوشند و بجز قطعه از کلاب حیوان مستخدم و خادم ندارند

تصویر اطفال اسکیمو

چون مصنف را بنا با اختصار است بل با اشاره از هر باب کفایت میکند لهذا در خصوص
تشریح انسان و اقسام ایشان همین قدر اکتفا نموده اگر کما هو حقه تفصیل داده شود
تنها تشریح بدن بنی نوع بشر را کتابی زیاده بر این کتاب لازم است

باب پنجم در بیان تدابیر و اختراعات و مکشوفات انسانی

مختصری از احوالات کریستوف قلومب که اراضی ینکی دنیا را مکشوف ساخت

کریستوف قلومب در سنه ۱۴۳۶ هزار و چهارصد و سی و شش مسیحی متولد
و در سنه ۱۵۰۶ هزار و پانصد و شش جهان فانی را بدرود نمود کریستوف قلومب ملاح
مشهور و کشتیبان معروف بود مسقط الراس او ولایت جنوا است در علم و ادب
و حسب و نسب معروف اما اختلاف است در اینکه ... بعضی از مصنفان
خود ذکر نموده اند که کریستوف قلومب عرب زاده و بی اصل بوده لیکن انتشار نه
کرده اند که عقل و دانش حسب و نسب غالب در علم و بینش تبار و گوهر متعالی شخص
همه را اصل و سرشت از خاک است بی رد اصل را روان پاک باید شخص را ثبات و نام نیک
کار را باید نه پدر و نام حسب علم و هنر به که نسب و حسب اما هرید نام مورخ
مشهور که معاصر کریستوف قلومب بوده و پسر او فردینان نام که از مورخین معروف
است در مصنفات خود آورده اند که کریستوف قلومب از خانواده مشهور و

نجیب

نجیب بود ولی اجداد او و پدر او بکار به لومباردی جمیع اموال را در ضایع ساخته‌ اند
از تنک دستی بکشتی بانی قیام و از بی نوایی به بحر پیمایی اقدام نمودند و آنچه را که پدر
در بیابان کوه کرده بود فرزندان به بحر بی پایان یافت پدر او که موسوم به دومنیک
بود کریستوف قلومب را در شهر پاویه بجهت تعلیم و تلمذ به مدارس علما نموده بود
او از جوانی به بحر پیمایی و کشتی رانی مایل و چون وجود او قابل و عاقل و کامل بود
در اندک زمانی چون دفتر را فتح کشود از همگنان گوی سبقت ربود و بعد از تحصیل
علمی که پرداخت و در آن باب علم مفاخرت افراخت علی التخصیص در علم هندسه و تنجیم
و هیئت و جغرافی وحید دهر و فرید عصر خود گشت تعبد به مقتضای سرشت جبلی
و میل فطری که به بحر پیمایی داشت در علم ملاحی یگانه روزگار و مقصود خود از
همت بلند بر خود هموار شد و چون خیال استکشاف اراضی مجهوله کره ارض را داشت یکی
جمله همت خود را بجهان گردی و بحر نوردی بگماشت اول مسافرت بار اضی معموره
دنیای عتیق نمود و اهالی پرتوگال در آن عهد در کشتی رانی بی نظیر بود در علم ملاحی
بی بدیل بودند ابتداء طرف مغربی افریقیا را انها مکشوف نمودند و در آن ایام قدیم
لیسبون نیز علمای کامل و حکمای فاضل در هر فن مجتمع بخصوص در علم نجوم و جغرافیا
و ملاحی ید طولی داشتند مارتین بیهم نام حکیمی باتفاق و شراکت دو حکیم
دیگر خواستند با اسطرلاب عرض بلدان را از قبه و سطح بحر محیط استخراج نمایند و به
هدایت اسطرلاب در بحر کشتی رانند اما اول کسیکه اجرای این تدبیر را نمود کریستوف
قلومب بود که بهدایت اسطرلاب از سواحل نزدیک دور و با وسط بحر محیط نزد فرمود
و او اول شخصی است که اختراع علم نجوم بحریه و هیئت ملاحی نموده کریستوف قلومب

بیابی و کشتیها نیز ابعکر و فنون و اندیشه و فنون در بحث علم نجوم مندرج و عرض و
طول بحار و ابعرض و طول بلاد مطابق و کشتیها را بقاعده و علم جاری کرده و بارات
علم هیئت و نجوم و با استعانت اسطرلاب بدون مراعات ساحل بدریا و ز همراه ابدان
کما هی تعیین با واسطه بحر رانند کرتا انوقت احدی از ملاحین را جرأت نبود که ساحل را
از دست دهند و بوسط بحر کشتی رانند و کرستوف قلومب را از این تدبیر و اختراع
جدید مقصود دنیا عالی بود ولی از خوف عناد و انکار جهال اظهار ما فی البال نمیکرد و هیئت
و نجوم و جغرافی قدما را با جغرافی جدید مطابق و از مطالعه کتب علمی متقدمین و
متاخرین و از مطالعه و ملاحظه جام جهان نمای دفاتر علوم بقطعی دانسته که اراضی جدید
از نواحی معروفه نباید نباشد اول همت بطرف مغرب گماشت و اراضی وینو را
مکشوف داشت و باتفاق برادر خود که بارتلمی نام داشت بشهر لیسبون آمده
دختر یکی از ملاحین مشهور پرتوغال را بحباله نکاح در آورده و وطن کرداشت با دعای
یکی از ملاحین که می گفت در طرف مغرب ولایتی بصفت کذا وقتی از اوقات بعلت
طوفانی شدن کشتی دیدم بلا جبر بیقین پیوست اگرچه قول ملاح مزبور را جمیع معاصرین
او حمل بکذب و اغراقات سیاحین می نمودند ولی کرستوف قلومب از علمیکه داشت
بیقین میدانست نباید چنین خالی باشد قول او را صادق پنداشته و دایم در خیال
انکشاف نواحی مذکوره بود ولیکن بیم داباور نمی آمد که مثل کرستوف قلومب عاقلی
بقول ملاحی که همه افسانه پنداشتند و خرافات پنداشته اعتنا نباید اتفاقا تیرتی
نام ملاحی از اقوام زن کرستوف قلومب زنان از ان قطعه جزیره در ساحلیکه موسوم
به پورتو سانتو بود بعد از طوفان شده بکار از امواج مغربی بود فریع پیوست یافت که

حطب

حطب مزبور را امواج دریا بکنار انداخته بود و ملاح دیگر نیز در نواحی جزیره در کنار
کوه سنگ و نشان قصبات خیزرانها ضخیم و بعضی از نباتات دریایی که ابدا در ان
جزیره رسته نگشته بود بعد از طوفان عرضیه یافت آثار مذکوره و علایم مزبوره بخیال
کرستوف قلومب قوت داده و از دلایل واضحه مذکوره در نزد او مبرهن شده که
اگر بطرف مغرب سفر نماید اراضی زیپانقو و قاقوبایو که سیاحین روایت
می نمودند و مورخین در جزو حکایات و افسانه ضبط کرده بودند مکشوف خواهد
نمود فرضا اگر اراضی مزبوره افسانه باشد بقطع مبدا افق که حطاب و قصبات و
دریاهایی که امواج بکنار انداخته از اراضی خواهد بود چه در سطح آب بدون تراب اشجار
و نباتات نمو نماید بعد از این اتفاقات مصمم سفر طرف مغرب گشت و روز بروز
باجرای این عزیمت خیال او قوت بهم رسانده ولی خود را استطاعت نبود که تجهیز
کشتیها نماید و نه کسی از تجار و غیره تصدیق قول او می نمود که شراکت و خدمت
او قبول کند لهذا اهبه سفر خود بلا اخره بدیار یا بهانه اینکه زیاده کامپراطور بر
بود عزیمت خود را معروض و از همت بلند پادشاهی استمداد نمود سلطان بمشاورت
امر فرمود بعد از تشکیل مجالس چند همه اعیان دولت را رای بر خلاف کرستوف
قلومب شده بر خلاف براهین و دلایل او دلیلها نوشته و رایهای او را سخیف و دلایلش را
ضعیف شمرده تدبیر او را حضرت امپراطور که بر رزانت عقل او اعتماد نموده در خفیه
کشتیها با جمیع ما یحتاج تجهیز فرموده بدون اطلاع عامه رجال دولت بکرستوف قلومب
اعطا و باجرای ما فی الضمیر فرمان داده ولیکن با خفای نیت حکم بلا انتظار مساعدت
بخت بعد از چند روز که کشتیها رانده طوفان شده ... و ملاحین مجال ...

ودر تمام کشتیرا باکراه ازین مسافه بجانب اسپون مراجعت دادند و بعد ازان توقف چند
یوم در اواخر سنه ١٤٨٤ هزار و چهارصد و هشتاد و چهار مسیحی با پسر او تمام کشتی بجانب
مقصد روان ساخت سبب از چند هفته در اوایل سنه ١٤٨٥ هزار و چهارصد و هشتاد و
پنج در دوشنبه های چندان ملاحین شنیده مجبور اعنان کشتیرا کشیده و بولایت
اسپانیول امده شکایت بسلطان انولایت برده و باثبات خود براهین عدیده اقامت
نموده در اوایل فصل ربیع سنه ١٤٨٦ هزار و چهارصد و هشتاد و شش نزد [illegible]
بسلطان داده جواب لا تشنید و چون انبلند همتیکه داشت دست از طلب نکشیده و از
مخالفت عموم برا پا پیند نشید و در عزم خود راسخ و مترقب فرصت بود تا بعد از شقاوت
چند با کمال وضح نقشه جغرافی و براهین لایحه علم هیئت اولا به ایزابلا ملکه
اسپانیول صدق قول خود را ثابت و بعد بواسطه او به فردیناند امپراطور ولایت
مزبوره مبرهن ساخت مع هذا برقوه انداد الشوراکه جمیع اهل مجلس مخرج بودند
حکم بتمویز امد کرستوف قلومب را بتهنکام چهل و شش [illegible] که
خیال مذکور افتاده و تصمیم عزم نموده بود چون ممانعت اهل دار الشورا را مشاهده
نمود از اغاثت سلطان مایوس کشته مصمم شد که اظهار مطلب بدولت فرانسه نماید
و دست تظلم بدامن همت امپراطور انولایت زند هنگامیکه بترک ولایت اسپانیول
و ارسفر پی سبب و عزم مناجت فرانسه نموده بکمال دوستان قدیم و یار صمیمی او که
پیرس [illegible] نام تاجر معتبر بود و بقرب پادشاه ایزابلا داشت از عزیمت او
مطلع و مستقبل کشته کا دوامطلب سازند پس به تاکید پیاپی ان ملکه خواهش اجرای اراده
او را کرد اگرچه ملک و ملکه حصول مرام او را دشوار میشمردند و انکار [illegible] نمودند

وی

وی چه ملکه چون قول کرستوف قلومب را صواب محض دانست و اصرار او را در اجرای مراد بحد
کمال دید تمام یافت از بیم اینکه مبادا با استعانت سلطان دیگر کشف اراضی مشرقه را
نماید ولی تمام ملبذ او را نشانند بخیال اجرای مراد فی البال [illegible] با اظهار عطف الهمم
مبادرت نمود تا کرستوف قلومب را یاس حاصل و بعزم پادشاه اسپانیول شتابکار
راهی شد چون ملکه از سفر او مخبر کشت هیوبت بتعجیل از پی او روان و از دو فرسنگی
اردوی سانتافی مراجعتش داد و در روز [illegible] ماه مطابق سنه ١٤٩٢ هزار و
چهارصد و نود و دو مسیحی بر لقبی از دولت اسپانیول بمنصب فیصلی امیرال کرد و نص
البحر نامزد صادر و با فتخار و نشان امیرالی مفتخر کشت و در عهدنامه نوشته شد که کرستوف
قلومب در هر جزیره که مکشوف نماید حکمران انجا باشد و از قبل سلطان بجمیع کشتیهای
دولتی و [illegible] حکم نماید نافذ و مطاع کردد پس ملکه در بیست و دوم ایار ماه سه کشتی
با جمیع لوازمات سفر از هر قبیل مهیا نموده در بندر پالس حاضر و یکصد و بیست
نفر عمله در سه کشتی گذاشت صبح جمعه سیم اب ماه مطابق سنه ١٤٩٢ هزار و چهارصد و
نود و دو مسیحی کرستوف قلومب هر سه کشتی را از بندر پالس بجهت تفتیش
اراضی مجهوله جاریه ساخت

تصویر کرستوف قلومب

و از وسط بحر محیط بجهت
استکشاف اراضی قرار
خارجه [illegible]
روان کشت چون کشتی
از جزایر کاناری که [illegible] است عبور نموده از شدت سرما جمیع اهل

کشتی بعزم باد امدند و نزدیک بود که عهد پادشاهی را بشکنند و از اطاعت کپیتون تملّص

سر بپیچند گذشته از سرما و مشقت سفر اهل کشتی را واهمه حکایات و افسانه‌ها

که در فلان جزیره ادم خواران مثلا دچار غلاف اشباح شدند و در فلان مکان شهری از

رخام و ابنوس دیدیم و در بعضی دیگر از جنگلها شاخهای کشتی مسکن داشت و بعضی نوع بشر

را کباب می‌نمودند هکذا دیوان ادم خوار و غولان بدکردار و دیو و پریان بیشمار در

فلان جزیره مشاهده شد نه چنان متوحش جمیع ایشان نموده بود که ان نصایح عاقلانه

و تلطفات مشفقانه کپیتون فلوب تسلی یابند تنها کپیتون فلوب را دل قوی بود

و در اندرون کشتی سه تام بود و از خیال حصول مرام دایم شادکام و متوقع می‌زیست و همه

یوم بنگاه با اسطرلاب و ارتفاع قطب جنوبی و انخفاض شمس را در نصف النهار ملاحظه

می‌نمود و بتحقیق استقامت عرض به قطبنما از سوی جنوب قطب تفتیش میکرد و بنابر

مشغول و مقید باستفسار تغیرات علایم سماوی مخصوص تبدیل ارتفاع و انحطاط

نجوم را عجب بعکس جمیع اهل کشتی از قرب وصول بمقصد بشاش و مبتهج بود بعد از

مدت سه روز که متصل صباح شرقی کشتی را بسرعت تمام میبرد و بجز بحر بی پایان و

درخشیدن نجوم و شمس و اسمان چیزی دیگر نمیدیدند ناگاه روز دوم طیور چند

در هوا مشاهده نمودند و مشاهده طیور بوجدانه منظر ملاحان شهیر بودن تازه

بکالبد ملاحان نهاد و بشارت قرب ساحل ابدیشان داد چه بقطع معلوم انها بود

که طیور زیاده از سه فرسنگ از ساحل دور نشوند و بعد از چند ساعت بجایی

رسیدند که روی بحر از نباتات بحری منسوج داشته بود کپیتون فلوب از مشاهده

نباتات منسوجه بشارت قرب ساحل ابدیه علامت باهل کشتی داد که اکثر اصل ریشه

نباتات

نباتات در قعر بحر باشد دلیل قرب قعر است و قرب قعر بعید دلیل بر قرب ساحلست

تا اگر بکنار جزیره متصل نباشد بطریق اولی ساحل نزدیک است هیجدهم ابریل ٨٨

الوبزون نام ناخدای کشتی ثانی بکپیتون فلوب مژده داد که چون بر بالای دکل

کشتی رفتم از مسافت بعیده درجانب مغرب طیور بسیار در طیران دیدم و در طرف

شمال کوههای زمین بنظر من امد باصرار او کپیتون فلوب خواهش نمود که بدکل کشتی

فراز اید شاید بتحقیق کشف ساحل نماید و لیکن کپیتون فلوب بمجرد انقضا [illegible] کرد

حکم نمود که کشتی را بسرعت براند و خود باستعانت قطبنما و اسطرلاب نظر بعینکه [illegible]

بود انحراف نمودند و بجانب [illegible] کشتی [illegible] ظاهرا هنگام لنگر در قعر بحر

متصل ملاحظه نمودند هنوز قعر نایاب بود و بهمین حالت دو روز دیگر کشتی بسرعت

تمام میراندند و لیکن اثری از ساحل نمایان نگشت طاقت ملاحین و اهل کشتی طاق و قوت

رفتار انها کم گشته و اهل نزدیک بهلاکت شدند چون کراهیه و سیر کردن خود را

دران بحر بی پایان بی معین و نگهبان دیدند و علت هلاکت خود را از کپیتون تکلم

میدانستند بمقام مخالفت امده مجادله اغاز نمودند در اینحال که بیستم ابریل ماه بود

طیور زیاد از جانب مغرب نمودار گشت و صدای بلبلی خوش هیکلی را مشاهده کردند که

مشغول بانباتات و علفیات در روی اب [illegible] از این دو علامت قرب ساحل

واضح تا قوش غضب انها اندکی فرو نشست و [illegible] شورش انها [illegible] کشتی

روز بیست و یکم ابریل ماه باد مراد که تا انروز متصل بود [illegible] و از مابین شمال

و مشرق بر خلاف طریق کشتی وزیدن گرفت چون باد مخالف با اراده اهل کشتی موافق

افتاد در عقب بالا ایشان [illegible] شد اقرب فتنه [illegible] بالاتفاق اصوات

مرتفع و کرستوف قلومب را مخاطب ساخته گفتند حال که حکم الهی بمراجعت صادر
یافت و رواج نهر با خیال ما موافق گشت اسلم شقوق مراجعت بوطن و از این طرف
خلاصی جستن است بیچاره کرستوف قلومب بجهت اسکات انها گفت باد مخالف دلیل
و سببی بمقصد [illegible] است چه اختلاف در ریاح برهان واضح بر قرب ساحل است و گذشته
از این باد مخالف و اچندان شدت نیست که بمراجعت مجبور شوم ولی اهل کشتی در
مخالفت مصر بودند و بمراجعت یکدل بودند چون کرستوف قلومب را با جزو مشغول دیدند
بنای مهربانی و دهنا که گذارده شروع بدلدهی نمودند کرستوف قلومب با وجود
قلت ناصر و کثرت مخالفین خود را کم نکرده بعضی را بوعده و برخی را بوعید
ساکت می نمود و گاهی نزدیکی ساحل را بشارت میداد و زمانی از سطوت سلطان
میترسانید ولی همه این تدابیر حسنه و اندیشه های مستحسنه او بی حاصل و کلمات
حکمت آمیز او یکمرتبه از انها زود بی ثمر رفت بالاخره متفقا گفتند که همه دلایل محکمه و براهین
مستحکمه تو در نزد ما در دفتر اهمیت کوفته و از اعتبار ساقط بود فقت اگر با ما در رای جمعیت
اتفاق نمایی بناچار چشم از احترام تو پوشیده و امر الخود را بدریا افکنده بی تو
مراجعت نماییم کرستوف قلومب خود را در کمر و بجنگ جهال امید بپای و گفت
فرضا مرا باکراه مراجعت داده بیحق رسانید وطن همه شما هالا ماطی و مقتول شاه
و اگر بی من بولایت خواهید مراجعت نمود باز هم در معرض تلف هستید چه
هیچیک از شما طریق [illegible] را بلد نیستید فرضا مرا بدریا افکنید خود را نیز
بهر چی پایان بیحاصل [illegible] کردن خواهید [illegible]
نتایج خاطرفشان انها [illegible] به مرحمت و شفقت وعده وصل [illegible] داد

میگفت

میگفت اگر زمان قلیلی تحمل مشقات نمایید مطلب و اسباب کوران میرسید و از برای تحمل
غیرت انها گفت لجاجت و مجادله در باب عود مستحسن که صبر و شکیبایی کار مردان
ضعف قلب بی تابی شیوه نا اهل است باهر گونه ساحری که بود از انسان انها [illegible]
نمودی ولی اضطراب و وحشت بی اندازه در اهل کشتی پدیدار و ناچار تمکین بفرمان
او نموده متوکلا علی الله بجانب مقصد روان گشتند روز بعد سه دو علامت
[illegible] بودند [illegible] اللهم [illegible]
بلند و ادعن ارض کویان [illegible] آمد [illegible] اهل کشتی [illegible]
آرام گرفت ولی فردای ان روز بعد از تحقیق معلوم گشت که زمین نبود

تصویر کشتی کرستوف قلومب ناخدا کشتی

ولی این بار [illegible] مراجعت و نفاق خود [illegible]
بتمام [illegible] نمودند که پیدا
گشت و قطعه [illegible] و علامات چند که دلیل بر قرب ساحل

بود نمایان شد لهذا اندک تسلی یافتند و از خیال طغیان و شورش افتادند ولی
کرستوف قلومب با وجود همه حزن و هراسی که از مخالفت اهل کشتی داشت از غفلت
و امتحان قطب‌نما و اسطرلاب غفلت نمیکرد و جمیع ادویه و اوصاف ذهن او بود اما هوا هم
طوری تیره [illegible] بعد از اندک زمانی وحشت عظیمی بناگاه با اهل کشتی دست داد
که یکباره پیراهن صبر و شکیبایی را تا بدامن دریده شورش نمودند که کرستوف قلومب
هر نوع حیله ساخت که شاید چند ساعت دیگر ایشان را ساکت نماید ممکن نشد تا
که اگر باز در راندن کشتی اصرار نماید و بمراجعت راضی نشود بالقطع او را خواهند
کشت ولی مرحمت و لطف الهی فریاد کار [illegible] خواسته [illegible] جاودان قرین
او بود بکثرت اخشاب و نباتات در روی بحر ظاهر شد و [illegible] ازدیاد
طیور چندان بکشتی نزدیک شدند که یکی از ملاحین [illegible] تمکین نمود
و اهل کشتی [illegible] ساحل [illegible] شد و خوف ایشان بطرف گردید هفتم [illegible]
از دور [illegible] بنظر ایشان آمد [illegible] نمایان بود [illegible] غلیظ ارض [illegible]
مستور داشت [illegible] همه [illegible]
و حرارت [illegible] کرستوف قلومب [illegible] در خلال این احوال از کشتی [illegible] که از همه پیش
بود [illegible] البشاره بلند و [illegible] توپ و تفنگ [illegible] جمیع اهل کشتی [illegible] نمودند
و پرده‌های اعلام کشتی را گشوده و [illegible] کرده [illegible] و از شادی ایشان وجد و
انبساط با اهل کشتیها [illegible] رخ نمود ولی چندانکه کشتی میراندند سواد زمین [illegible] ظاهر
بود [illegible] معلوم نمیشد [illegible] شادی [illegible] مبدل [illegible]
بیاس مبدل [illegible] شد که [illegible] اول [illegible] علامی ساحل [illegible] پیوست و

رباح

رباح مخالف شروع بوزیدن نمود و از اختلاف مهب رباح و علامات دیگر
کرستوف قلومب ثابت شد که ساحل بر دور نیست بعادت معهود اهل کشتی را به
جهت ادای صلوة شب جمع نموده بعد از ادای فریضه خطبه انشاد کرده گفت حمد و سپاس
فزون از اندازه خالق کریم [illegible] که از [illegible] و انعام [illegible] خوف و هراس
از دل شما برداشت و از مشقات چنین سفر [illegible] نجات بخشید و بعد [illegible]
بقطع ساحل نزدیک [illegible] و شب تاریک کشتی راندن خالی از خطر نیست بشکرانه این [illegible]
کبری از عطیه عظمی امشب را تا صبح بیدار باشید و مشغول عبادت و شکر گذاری [illegible]
باشید و غفلت ننمایید که امیدوارم انشاءالله قبل از طلوع صبح بساحل برسیم و [illegible]
اطلس [illegible] خلعت [illegible] قبل از همه [illegible] زمین را [illegible] داده [illegible] و علاوه
جداگانه انعامات سلطان [illegible] اهل کشتی نوازشات کرده و عده نمایان
باحسن وجه پذیرفت [illegible] ناخدای کشتی که قبل از همه [illegible] بود دو ساعت بعد از
نصف اللیل بساحل رسید [illegible] شب مبارک شب دوازدهم [illegible] ۱۴۹۲ مطابق
هزار و چهارصد [illegible] مسیحی بود [illegible] کشتی راندن کرستوف قلومب [illegible]
هفتاد روز [illegible] چون بساحل رسیدند لنگر انداخته منتظر طلوع صبح گشتند و
تا [illegible] شب [illegible] شادی [illegible]
گفتند و کرستوف قلومب را [illegible] ارتفاع [illegible]
شاخ و خصب [illegible] حضرت و لطافت [illegible]
[illegible] نشاط [illegible] چون صبح طلوع نمود و جهان
روشن گشت جمعی از بنی نوع بشر در کنار ساحل مجتمع بنظر ایشان آمد که کرستوف قلومب

١٤١ باتفاق الونزو و ثالث پینزون برو دیده نشسته و علم مخصوص دولت اسپانیا
کرفته و شقه هاے او را کشوده و بساحل ان ولا حالی فرود امدند و بروی زمین
کذارده بسجده افتاده اشک شادی و شکر کذاری بر رخسار جاری ساخت و بار خدا
ساعتی مشغول شکر کذاری باری تعالی شده و سلامتی و حصول مقصود حمد و ثنا
نموده و نام ان جزیره را سالوادور نهاد و کلمه مذکوره ماخوذ و مشتق از اسم پادشاه
اسپانیول است و جمیع اهل کشتی او را با امارت و حکومت هندوستان سلام و تحیه گفته
و امیرال کبیرش نامیدند چون کمان اینها این بود جزیره مزبوره اول هندوستان لهذا
و برا با امارت هندوستان سلام دادند و تخلیه [illegible] بیعت نمودند و با پیمان مغلظه
عهد خود شانرا موثق کردند که من بعد ابدا سر از ربقه اطاعت او نه پیچند
و به هر چه مطلع حکم راند بدون استفسار دلیل باشد رضا اطاعت نمایند و خواهش عفو
و اغماض از جرائم کذشته کردند که کرستوف قلومب در کمال بشاشت و کشاده رویی عذر
اینها را پذیرفته و یکان یکان نوازش فرموده و جزیره مذکوره را باصطلاح اهل ینکی
دنیا [illegible] کوانا هانی موسوم بود ولی در جمیع نقشه هاے جغرافیا باسمیکه کرستوف
قلومب خوانده موسوم و جزیره سان سالوادور قسمتی از جزایر لوکایه است که از ان
محل الی [illegible] فلوریدا زیاده از صد فرسنک است و اولا اهل ینکی دنیا از هیبت
[illegible] دستبرد و انبوهی لحیه و البسه اهل اسپانیول حیرت و وحشت نموده نزدیک نیامدند
اما بعد اندک انس کرفته بیشتر امدند و اهل اسپانیول با عطای اطعمه لذیذه و حلویات
و حبوبات حلو و حلل و جواهرات بدلی و مهره هاے [illegible] و طوق و بعضی از اقمشه دلربا
و عنبر اینها را مجذوب دام و مانوس کردند چون کرستوف قلومب مراجعت بکشتی نمود اهل

امریکا

امریکا بعضی را باستعانت زورق مانند طبقی که خود ساخته بودند و بر [illegible]
خود را بکشتی رسانده کرد کشتی جمعیت کردند

تصویر ورود کرستوف قلومب بارض امریکا

لیکن دستبرد اینها از نیزه و [illegible] بود و ذکور اینها بتمام عریان و بالمره از لباس عاری
بودند از اهن و سایر فلزات اسلحه و الات نداشتند چون باهم محاربه میکردند با
خشب [illegible] مجروح و مقتول [illegible] ساختند [illegible]

 با مهره های شیشه معاوضه می نمودند و بعد کوشش آنها حلقه های کوچک
از طلا بود چون نظر اهل اسپانیول بحلقه های طلا افتاد باشاره جویا شدند که این
کجا این حلقه ها را آورده اید در جواب باشاره بجانب جنوب جزیره کردند و
فهمانیدند که ولایتی در طرف جنوب هست که از آنجا حلقه های ذهب را آورده اند بعد از
استماع این خبر کرستوف قلومب مصمم شد که بطرف جنوب کشتی راند و اطلاع از اوضاع
آن نواحی نماید در اثنای این وقت بطرف جنوب قطعه جزایر کون سپسیون را
مکشوف ساخت و قطعه جزیره را باسم پادشاه اسپانیول فردینان دا و دیگر را بنام
ملکه اسپانیول ازبیل نام نهاد و در جزایر مزبوره معادن طلای بسیار خوب
و با سود یافتند ناحیه مذکوره باصطلاح اهل امریکا به کوبا موسوم بود و در آن
ناحیه بعضی جزیره کوچک گذشتند که موسوم به لاس آرنا و لوس صحرا
بو رد بودند واقع بعد دو ماه قسمت اول در آن ناحیه تفرج نموده معادن
طلای بسیار یافتند و بعد معادن طلا که بعد در جانب شمال پیدا کردند بهتر و
با سود تر از معادن جنوبی بود و از تماشای معادن طلا آتش حرص و طمع اهل اسپانیول
شعله ور گردید و معاشق آنها طالب گشتند شور عشق سیم و زر از پا فرو نمی نهادند و در
پنجم کانون اول کرستوف قلومب بجانب شمال مملکت کوبا روان گشت و در اندک
زمانی بناحیه های پنجم رسید و ناحیه مذکوره را با سپانیولا موسوم ساخت و بعد قسمت
در صنک معروف گشت و سلطان آن مملکت باصطلاح آنها کواکانا غاری نام
داشت و کرستوف قلومب نهایت احترام بوی نمود که سلطان را طلا الآن زیاد در دست
بود چون اهل اسپانیا شد پادشاه باشاه نمود که آن مملکت در جانب مشرق واقع و موسوم

بهر سیب

بهر سیب پاو است این طلا الآن آورند امیر البحار تفرج مملکت و ولایت هی
پاوی کشتی بجانب مشرق روان و روز بیست و چهارم کانون اول طرف عصر کشتی
امیر البحار بر بالای فرو رفتن در رفتار ماند و چندانکه سعی در استخراج آن نمودند بی حاصل شد
تخته های کشتی بیبایک محکم گشته از هم پاشید ولی امیر البحر و جمیع اهل کشتی بسلامت
بساحل برآمدند و آن نواحی به نبیدنا موسوم بود و سلطان آن مملکت کواکاناسبای هی
نامیدند امیر البحار با استیذان از سلطان حصاری در کنار دریا از تخته پاره های
کشتی و اشجار دیگر بنا نموده و در استحکام آن حصن حصین کوشید و سی و هشت
نفر از عساکر خود را در آنجا گذاشت و بعضی ادوات در آن قلعه گذارده و حکم نمود که
وارد ادوات و اسلحه و آلات حرب چندانکه بجهت حفظ آنها لازم بود در آن محل گذاشت
و روز چهارم کانون ثانی مطابق سنه ۱۴۹۳ هزار و چهارصد و نود و سه مسیحی با آنها
وداع نموده با سایر همراهان سوار بعد و کشتی دیگر که سالم بود شد و اول طرف شرقی
آنجا را در سمت مباحث نمود و در مراجعت چون از پهلوی جزیره که باران خود را گذاشته
بود گذشت در وقت رفتار آن چنان جاری ساخت و بعد بطرف شمال منت
در صنک گذشته ولایت اسپانیول ایشان نهاده هست ساخت الی شانزدهم کانون
ثانی هوا اینجا در صاف و بحر سالم بود بعد کاهی مختلف مبتلا گردید و روز دوازدهم
اسفند رفتار کرده دل آسوده در قرب نواحی آسوره هوا بهم خورده بشدت
طوفان شد و امواج متلاطم بحار بارتفاع یافت که با وجود خوب قلب امیر البحر اضطراب
کلی دست داد و دل همرهان بیم بر آن چندان دلشان نبود افسوس و اندوه او بر آنجا
این بود که حقیقت در وقت صحیح کشف را صحیح و لیرا نجات نبردم و خبر یافتن امریکا را

نباید در قعر بحر بجنبان سر ابهم دران طوفان کشتی ثانی که الونزون بن سون
رئیس او بود پیدا نشد شدت طوفان بجانب دیگر روان و از کشتی کرستوف قلومب دور
افتاد و امیرال بناچار تفصیل احوالات خود را بر دو لوح نگاشت و هر یکی را بموم
گرفته و در صندوقی که از روغن ساخته صندوقرا با قیر و قطران گرفته و روی آنها را
باسم و فیراندو نوشته بجز یکی را ابدا آب نفوذ ننماید و بقعر آب فرو نروند پس یکی را از آن
صندوقها بر بحر افکند و امانت خود را با امواج سپرد که شاید در وقتی به ساحل رسد و از
احوال او مخبر شوند و صندوق دیگر را در نزد خود نگاه داشت که در حین غرق شدن به
آب بیندازد اما از لطف او بدیه کار احتیاج بانداختن صندوق ثانی نشد بعد از
چند ساعت طوفان فرو نشست و چون مسافت شد باز دهم اسفند ماه جزیره
اسوردا ورود نمودند و در اسکله سنت ماری لنگر انداخته چند روز آسوده
شدند بعد بجانب اسپانیول روان و روز پانزدهم فروردین ماه مطابق
سنه ١٤٩٣ هزار و چهارصد و نود و سه مسیحی به بندر پالو که شش ماه و نیم
قبل از آن با آنجا بعزم سفر کشف اراضی مجهوله خارج شده بودند مقضی المرام راجعت
کردند اگرچه در این مدت شش ماه و نیم زحمات بسیار و مشقات بسیار متحمل شدند
اما نام و وقت سفر فخر و نیک نامی این سفر در دودمان او باقی ماند و نام ملبش تا جهان
باقیست زینت بخش مجالس و محافل گشت و الونزون بن سون که رئیس
کشتی ثانی بود بعد از چند یوم وارد و هفته بعد سفر اخیرا اختیار نمود و کرستوف
قلومب با شکوه تمام که باعث حیرت بینندگان میشد بشهر پالو وارد گشت
در هنگام ورود اعلیحضرت امپراطور با جمیع اهل شهر از اناث و ذکور از صغیر و

کبیر

کبیر باستقبال شتافتند در کنار ساحل باو رسیدند اعلیحضرت امپراطور و جمیع وزرا
و ارباب سلطنه چون جان شیرین تنگ در بغل کشیدند و از جمیع کلیساها اصوات ناقوس
و نغمه بلند و بجهت شکر گذاری به ابنیه مقدسه جمیع رهابین و کشیشان سر و پا برهنه صلیبها را
بدست گرفته با داد و شکر نغمه کنان از در بیرون آمدند و صدای مشعلهای توپ و تفنگ
الحاصل فرسنگ به تعجب را بتزلزل آورده بود و از مشاهدت و بهجت امیرال حیرت بر حیرت
و تعجب بر تعجب عامه را افزوده چه هر ادراکات وصول بچنین مقصود از جمله خیالات
باطل و اندیشه‌های لاطایل مینمود و از اطراف جمیع متوطنان اسپانیول بتماشای آن شخص
مخترع غریب که چنین فعل عجیب را نموده و از دو سیاحت عجیب و طریقه‌های جدید گشوده
میآمدند الحاصل کرستوف قلومب در نهایت احترام پذیرائی نموده مدینه بارسلونه
داخل کردند فردینان و ایزابل کمال تلطف و مهربانی بجا آوردند و دو روز
این خلعت شاهانه بجمیع اقارب و عشیره او انعامات بسیار نمودند بعد از مدت چند
هفته امیرال با هفده کشتی تمام همراه داشت و در سفر ثانی از طریق دیگر عازم مقصد شد
تا به ولایات دومنیک و گوادلوپ و جزایر انتیل قوا و سنت
کرستوف و جمیع نواحی آنرا مکشوف ساخت بعد بطرف شمال ولایات سنت
دومنیک سفر نموده طرف جنوب ولایات پورتو ریکو را استکشاف نموده
چون به بندر ناتی‌ویداد رسید قلعه خود را که قبلا ساخته بود مخروب و تلخا
یافت و سکنه و قشونی نفر که در آنجا گذارده بود مقتول دید بعلت بعضی حرکات
غیر پسندیده آنها اهل شهر بر ایشان شورش نموده همه را مقتول و قلعه را با خاک
یکسان کرده بودند بعد از تأسف بسیار در آنجا شهری که موسوم به ایزابلا نمود

 بنا نهاد و از انجا الی معادن طلای سی باو و در هر چند فرسنگ قلعهٔ مستحکمی
مبنی ساخت که محافظت شهر ایزابلا و ان نمایند و در هنگام احتیاج به
یکدیگر اعانت کنند و از معادن مزبوره متصل استخراج ذهب نموده با اسپانیول
بفرستند و بفراست عقل و زیرکی و فکر دوربین قبل از وقت چارهٔ جمیع نوایر کرده و با
تسلط تمام بحکمرانی قیام نمود و چون از استحکام امورات ان نواحی فارغ گشت بجهت
کشف اراضی دیگر بجانب مغرب سفر کرده جمیع طرف جنوبی جزایر ولایت کوبا
را الجزیره جیشون سیاحت نموده کنار غربی جزایر ثانا [illegible] عبور
نموده دوباره شهر ایزابلا وارد گشت بعد تنبیه اهل انولایت که با او
عداوت و نفاق ورزیده قلعه او را ویران و سکنهٔ انرا کشته بودند پیش نهاد همت ساخت
بعد از محاربه کاسیک پادشاه ان مملکت را دستگیر و جمعی از مرتکبین این فعل شنیع
متحرکین این عمل قطیع را اسیر کرده بولایت اسپانیول فرستاد و باقی اهل انجا را مطیع خود
نموده مع هذا ایکه گذشته را فرمود چون امیرال را دولتی چنین رخ نمود از هر طرف حسّاد
بداندیش و مفسدین که از کیش دنائت و رشک و بخل مشتعل و خدعات شایان
و نخوات نمایان اوراد و هنگام فرصت در نظر سلطان بالباسهای [illegible] تقرب و خیانت
و طغیان جلوه گر نمودند تا انکه کشیش شیطان صفت که به باوا [illegible] موسوم بود
بامواعظ شرعی سلطان را برانداخته یکی از صاحب منصبان را مامور نمود که هر کس را از
دنیای عتیق بدنیای جدید مسافرت نموده مقید مغلول با اسپانیول رجعت
دهد مامور معز مرجون خواست امیرال را با افتضاح به اسپانیول روان نماید امیرال مجبور
شد که خود شهاید و نابد معدلت ملاذ را ملاقات رفع همت نماید تا از خزند اهل کلات حکمت آگهی

عرایض

عرایض صداقت ایین امیرال امپراطور را مطمئن و وجود پاک اورا از شائبه تهمت
خیانت مبرا ساخت دوباره بمنصب قبیحه امیرالی سرافراز و بالطاف امپراطوری مفتخر
گشته مامور شد که مملکت جنگی بعلاوه کشتیهای قبل با او اعطا فرمودند و بکشف باقی
اراضی دیگر دنیای نو مامور نمودند [illegible] در سلخ خرداد ماه مطابق سنه ۱۴۹۸
هزار و چهارصد و نود و هشت مسیحی ابتدای سفر سیم امیرال بطرف دنیای جدید بود
و در این سفر سیم امیرال تمام اراضی امریکا را تحدید نموده و نقشه جغرافی کشید و دانست
که داخل هند نبود از هر طرف مخاطره بسیار است پس مجدد را مفسدین بی غرض و خیانت
بارض کریستوف قلومب رخصوص حکومت او شورش و در خیانت و [illegible] اعلانات
منتشر کردند و طغیان و سرکشی او را باد [illegible] براهین مزوره معروض داشته
و در خلال ان احوال جمعی از مسافرین بیکی دنیا بنا به هر فرقه که و طغیان گذارده ندوق
مجالم امیرال هنگامه انها را محبوس و مقید کردند و این حرکت نیز مزید بر علت شد و دشمنان
قسب شورش نمودند تا بکریستوف قلومب بار دادند [illegible] این فتنه خواندند اگرچه
امیرال همیشه ان دنیا را فانی علاج خود [illegible]
بی نمود و بیمضمون [illegible] تبدیل را کلمات مزوره [illegible]
مزاج سلطان موثر و نتیجه او این شد که بالاخره حکم عزل او صادر [illegible] فرانسیس [illegible]
و بیلا تمام از خیال دولت را بنجانب امیرال حاکم نموده و مامور شد که از [illegible]
کریستوف قلومب تفتیش نماید اگر خیانت او ثابت گشت محبوس و مقید سازد و چون
خلعت حکومت دنیای جدید پوشید بمحض رسیدن بانجا جمیع مفسدین که در حبس
امیرال بودند مرخص نموده و در عوض [illegible] امیرال و برادران را با قید

۱۴۵ همین مقید و محبوس کرد تا امثال کریستوف قلومب شخص را که از جمیع نفایس منزه و به
صفات کمال آراسته و از خصائل قبیحه پیراسته بود بی جرم و جنایت به قید ظلم مقید
ببیند بذلت بمجلس همت مسجون گشتن از انصاف بود و جود بلکه مظهر چنین خدمات
و مقاسات این همه زحمات باعث افتخار دولت اسپانیول گشت و کمتر بیرون از این
فعل غریب و تدبیر عجیب خود بدولت مزبوره عاید ساخت سزاوار و حقیقتا همین بود نقش
بر نوای چرخ کردن نقش القصه بعد از اندک زمانی مصاحبت کاپیتان والیخو
با اسپانیول مقید و محبوس ساله اداشت چون کاپیتان مزبور حالت امرا را ملاحظه
نمود از انصاف بعید دید که چنین شخص جلیل القدر را بی تقصیر اهانت رساند
که قبله از او بهره داده کریستوف قلومب از صداقت و حسن سیرت که داشت قبول
ننمود و گفت چون قبله بوده تا باسم پادشاه بگردن من نهاده اند بی اجازت او
برداشتن سزاوار نیست و هم چنین مقید و محبوس بود و قتیکه شاید و وصیت
نمود که اگر در همین راه مرا اجل آید با همین قید به قبرم نهند تا در وصف محشر از این
ظلم بی مروت داد ربی بدادو برم چون امرا را حالات مذکوره وارد اسپانیول نمودند
فردینان و ازابل از کردار ناهنجار خود منزجر و انفعال مشفقات او بنا شد
بمجلس احضار نمودند چون امرا بمجلس پادشاهی مشرف شد فردینان
و ازابل در نهایت التفات او را پذیرایی نموده ایمان مغلظه یاد کردند که از
چنین حکم بی فرموده و بقتل او راضی نبوده اند بخصوص ملکه که نهایت شفقت و مرحمت
را در حق او صمیم دل داشت و از حکم قبله دعوی خود و ذات خجسته صفات پادشاهی
و امرا نموده امرا از این شکایت حزن و اندوه فائده بیحکم نکشته خود را بعلم سلطان انداخت

و بعد

و بعد از تقبیل مراسلات زد بلا کمان افشانده خدمات خود را یکان یکان خاطر نشان
امرا طور نمود و لیکن در مقابل پاداش قبله و غلو امعروض داشت و صداقت و وفا
داری خود را با دلایل عدیده ثابت کرد اگر چه سلطان فرانسیسقو بوبادیلا را
بجهت بی احترامی که با امرا کرده بود از حکومت معزول نمود ولی کریستوف قلومب از
علو همتی که داشت در باره حکومت و بنای جدیدی را قبول نکرده و مجوز و همواره نتوانست
کرد که بعد از چنین رفتار سفر چهارم خود را بطرف ینکی دنیا نماید چنانکه فرد
ینان و ازابل مبالغه در رفتن او نمودند اما او امتناع کرد ولی از عجله که با مکتشفات
تمامی اراضی ینکی دنیا داشت بدون قبول حکومت محض بجهت کشف باقی آن ولایت
سیاحت اختیار نموده و در اثنای مسافرت چون بجزیره ... رسید که در وسط راه واقع
بود بر جزیره دومینیکا و ماقزیک که در وسط ... و مجمع الجزایر
نزدیک شد طوفان شدید بهم رسید و کشتی او نزدیک بغرق شد بعد از مشقات
بسیار نجات یافت و چون این حادثه نبود ممکن آن خود را بکمک سلطان نمود و از نهایت زحمت
و مشقت کرباو و سبب طوفان رسید بکشتی ده بهشت مریض و بستری گشت و در جزیره
دومانیک رفته در خدمت حاکم آن مملکت که اوباندو نام داشت بسر برد اما
از شدت مقاسات مشقت ملالت بکلی اسرار انگیزه داشت همیشه از اندوه و هم که
داشت مرض او شدید بعد از اندک شفا و پس از اوباندو رخصت شده
بولایت اسپانیول مراجعت کرد چون باسپانیول رسید ازابل ملکه اسپانیول
جهان فانی را بدرود گفته بود بعد از استماع این خبر وحشت اثر غم جزیره و مزید شغف
کرد و همه حال باعث ترقی و نجات او بود مرحوم شده فردینان نیز چندان

اعتنائی بوی نکرده و با بر وجود تمام بلاد و بر فتار نمود اگرچه در ظاهر وی را عود کرد باز جمیع
مناصب وی را بوی دهند ولی چون آثار کم میلی و برودت از بشرهٔ سلطان کاملاً مشهود بود
قبول نکرده از شدت حزن و اندوه دوباره بستری گشته در شهر والادولید بمرض نقرس
و وجع مفاصل سفر پنجمین خود را بکشف اراضی عالم باقی نموده در بیستم خرداد ماه
مطابق سنه هزار و پانصد و شش مسیحی در سن هفتاد و دو سالگی عالم جاوید نهاد در
کلیسیای سویل مدفون گشت بعد بنا به وصیتی که کرده بود نعش او را از کلیسیای مزبور
بیرون آورده بکلیسیای سنت دومینگو در شهر هاوانا نقل نمودند کرستوف
کلومب در سن پنجاه و شش کشف اراضی دنیای جدید را آغاز کرده و در مدت چهارده
سال که باقی عمر او بود تمام اوقات را بکار اکتشاف ساخت اگرچه بعد از آخر عمر تحمل آن
زیادات با سبب عزل و حبس و غیره کشیده چنانکه بایست پاداش ندید اما نام نیک او
تا آخر الزمان باقی خواهد ماند معجزات من کلومب و بجهت خاتمه فهرست اراضی که در مدت
چهار سفر خود کرستوف کلومب مکشوف ساخت ترسیم نمودیم در سفر اول که
شش ماه و نیم مدت او کشید و در سنه ۱۴۹۲ واقع شد تحت نواحی سان سالوادور
و جزایر فردینان و ایزابلا و لوکای و کوبا و طرف شرقی جزایر سنت دومینگ
را مکشوف نمود و در سفر ثانی که مطابق سنه ۱۴۹۳ بود و پنج ماه طول او کشید جزایر
دومنیک و گوادلوپ و ماری گالانت و سنت مارتین و سنت کروا
و پرتوریکو و ژامائیک را منکشف نمود در سفر ثالث که مطابق سنه ۱۴۹۸ بود
بکشف جزایر ترینیته و تاباگو و نواحی امریک که در جانب دهان اورینوک
واقع است و مجمع جزایر پاریا و جزایر آسومسیون و مارگاریت و غیره و
وکوباگوا

وکوباگوا مکشوف گشت و در سفر چهارم که آخرین سفر او بود و در سنه ۱۵۰۲ وقوع یافت
جزایر گواناژا را مکشوف نموده و شطوط هندوراس پوکاتان اهل [illegible]
هندوراس و موسکیت رفت و از آن دیگر جزیره کوستاریکا گذشت و نواحی حضب
کوه جوار مملکت فرانسخان واقع است مکشوف و از انجا بجزایر پورتوبلو
و پورلادا که در زبانه پانامه واقع است پرداخت سرلوحه تصویر امتحان توپ

کوتانبرغ چاپچی

تفصیل احوالات ژان کوتانبرغ قبل از وجود عمل چاپ در میان مردم غیر معروف بود و این
اختراع مبارک و با منفعت که الی ابد الآبد موجب ترقی و انتشار علوم و صنایع شده از
جمیع نعمات در همه اعصار مخفی بود اگرچه در چین و فرنگستان چون می خواستند نسخه را
مکرر نمایند در روی لوح چوبی غیره مطلب خود را حک می نمودند خواه مثل مهر که
حروفات مقعر باشد یا حروفات برجسته حک می کردند و از روی او مثل مهر نسخه مکرر
برمی داشتند ولی نهایت اشکال را داشت چه تفصیل متعذر و از اختصار حاصل نبود
مثلاً حک حروف کتاب مدتها موجب زحمت و خرج کلی بعمل می آمد و از نویسنده بیشتر
زحمت داشت و تسهیل این عمل که باختراع جدید محتاج بود از سنه ۱۴۰۰ هزار و

چهارصد و چهل مسیحی در خیال موسیو کوتنبرغ مکنون و واهمه و در تسهیل عمل مذکوره
فکر خود را مشغول میداشت از ابتدای قرن پانزدهم غیر از حک و نقر چیزی در این خصوص
مشهور نبود لهذا کتب علوم را انتساخ مینمودند و با زحمت میشد و در قدیم در فرنکستان
با قلم نوشتن در قرطاس نیز نبود تحت لیبر نام حکیمی که در اکثر علوم کامل بود اختراع
کتابت بلیبر ادر روی صفحه پوست نمود که جلد چوب اشجار مانند کاغذ رقیق و صاف
دیران کرده کتابت خط را در روی او با قلم معروف ساخت پس از آنکه فعل نوشتن
و نقاشی و مذهب ترقی کرد و الی عهد لیبر در فرنکستان متدوم کتاب معمول
نبود و بعد از اختراع قرطاس از جلود اوراق او را هم صحافی نموده به مندرج کتب پرداختند
اما قیمت او بنا بر صعوبت این نوع قرطاس چون کمال اشکال را داشت لهذا کتابها از کثرت قیمت
کمیاب بود بعد که اختراع کاغذ شد اندک اندک کتب زیاد و علم و فن ترقی یافت لیکن تا اوایل
قرن پانزدهم مطالب مهم و تواریخ لازم را بوجه اختصار در روی صفحه چوبی منقور
مثل مهر با مرکب زده بالفاظ طبع می‌نمودند و نسخ علیحده برمی‌داشتند کوتنبرغ اول اینکه
این نوع طبع را چیزی شد بعد شخص مشخص قوان کوتنبرغ از کتم عدم بعالم
امکان قدم نهاده و اختراع این عمل را ابتدا نمود در شهر ماینس مطابق سنه ۸۰۵ هجری
و چهارصد و نه مسیحی در خانواده نجیب که ملقب به سولژنلوخ زوم کوتنبرغ
بودند متولد گشت مدتی از ایام جوانی خود را در خانه پدر بسر برد چون در خانواده
او صنعت نقاشی و نقاری و مذهب ایشان مبدا فتند لهذا او هم در صنعت مذکوره
سررشته تمام داشت در سن پانزده پدرش درگذشت چون چندان مالی از پدر
بارث نبرد در بلده ماینس مجال اقامت نیافت لیکن در استراسبورغ مهاجرت

نمود

نمود و در شهر مذکور بخیال تکمیل صنعت طبع فکر بکر را بجولان آورده از هر قسم چوب
حروفات را نقر نموده از روی آنها عکس برمی‌داشت مدت ده سال در بلده مذکوره
بصنعت مزبوره اشتغال نمود و در اتمام فکر خود متحیر بود چون خرج گزاف می‌خواست
و او را استطاعتی نبود بعد از ده سال باسم فقر از اهل شهر که موسوم به هاملمان
والدربچ و زیف بودند شریک و متفق گشت شرکای او متعهد شدند که در این
باب هر قدر خرج لازم بود برسانند شجر فکر بکر او بعد از ده سال مثمر گشته تمثال
نابود کردید قوان چون از طرف خرج آسوده شد بنای اختراع جدیدی فرمود
و صور حروفات را یکان یکان ساخت و چون فلز یک قابل نباشد تمیز یافت و همیشه
متفکر بود و با خود مصمم بود که آهن سخت و قرطاس را پاره کند و سرب شکسته نرم
است منحنی و خراب شود و چوب را قوه تحمل نیست و سفال را قابلیت این کار نیست پس باید از
ترکیب فلزات فلزی تحصیل نمایم که بتحمل چون آهن و در نرمی مانند سرب باشد
شرکای با همت او دایم و بیرا اثر عجیبی می‌نمودند و میگفتند از اتلاف مال می‌بندیم و جمیع
فلزات را امتحان بکن که در بازار ترجیحی المقدور را بنا رده که دایم اگرچه امر بعزم خلق
لباس هم را بپوشید چون بعقل و ذکاوت او مطمئن بودند که از آخر اختراع بزرگی
خواهد نمود چندانکه مطالب بخواه میکرد بدون تاخیر میدادند اتفاقا از زمان علت
بحث شرکای او در آن ایام بازار عظیمی شد اتفاقا از مردم رفقا جرات او که در شهر
مزبور اقامت نتوانست کرد و بلده بوطن مالوف مراجعت کرده و در آنجا با اتمام خیال
خود پرداخت و تمام همت خود را باختراع چاپ گماشت و هر قسم فلز را فرو افرامتحان
نموده ترکیب کرده آنچه را که میخواست نیافت بعد از آن اساس اصول فکر خود را تغییر داده

باصول دیگر پرداخت و از بی بضاعتی و لنگی کشته ناچار با زرگری که موسوم به ژان
فوست و دولتمند و متمول بود متحد و شریک شد و بعد از مشقات زیاد و امتحانات
عدیده از ترکیب فلزات فلز تازه مرکب ساخت که بجهت آلات دیگر بود بعد حروفات مقطعه
از فلز مذکور صباغت نموده بنای چاپ گذارد چون زرگر مجبول بود بعد از اکمال اختراع
و چاپشان دیگر مدام حیله گسترده بجهة آن افتاد که این امر جلیله را باسم خود مشهور و منفعت
اختراع جلیله را تنها متصرف شود پس مبلغی به ژان گوتنبرغ قرض داده منتظر اتمام اختراع
جدید بود تا گذشت   و پیتر نام داماد زرگر مزبور بلدقت از روی حروفات که ژان
گوتنبرغ ساخته بود بدون کم و زیاد صباغت نموده طرز چیدن آنها را درست
آموخت بعد ژان گوتنبرغ بعد از تجارب چند سرب را با جزو لاسمنت ترکیب جهت
صباغت حروفات قابل یافت که از آهن نرم تر و از سرب صلبتر شد و باندازه که بجهة آن
داشت بجهة نظر او سختی پیدا نمود چون اختراع کامل گشت و از امتحانات او گذشت و زرگر
نابکار و داماد دیگر هیچ جهت به ژان گوتنبرغ احتیاج نداشتند چشم از حق استادی
پوشیده جمیع زحمات و ما بطالت آنها را گذاشته مطالبه تنخواه کرده و در کور طلب خود اوضاع
و اسباب کارخانه را ضبط داورد از دکان و کارخانه چاپ مطرود ساخت بیچاره
ژان گوتنبرغ چون بالمره تهی دست و بی بضاعت بود از ستم زرگر خائن مجبور شد
که جمیع اسباب کارخانه را گذاشته از شهر ماینس بجای دیگر ابدا بعد از رفتن ژان
گوتنبرغ زرگر بی باک با داماد ناپاک خود متفق و اوضاع کارخانه را فراهم آورده بکار
انداخت و کتابها چاپ نموده بقیمت گزاف می فروخت و از ثمره اختراع ژان گوتنبرغ
فایده ها اندوخت و از خوف انتشار این اختراع جمیع عمله چاپخانه را با انجیل قسم داده که

احداث اظهار اختراع مزبور ننمایند و افشا راز نکنند و در اخفای او بکوشند و در قبضه ایمان
مغلظه از آنها در این باب گرفت و کارخانه را در شهر مینز قرار داده و هر یوم چون
عمله با انجا داخل میشدند در شهر مینز را مقفل مینمود و در هنگام خروج همه را
تفتیش میکرد که مبادا نقشه از روی او برداشته باشند و بجهة احترازات مزبوره
و احتیاطات مذکوره در شهر مایدیس کتب زیاد باسم کتابهای قلمی که مثل مهر و دزدی
اوحدها حاصل نموده با زحمت و مشقت چاپ میزدند بقیمت اعلا فروختند اما در
آن هنگام ناخوشی وبا جمیع عمله کارخانه را بعالم دیگر انتقال داد هم جهت داماد زرگر
خائن و خود او باقی ماندند بعد از اندک زمانی چون شهر ماینس را لشکر خصم
مسخر و غارت نمودند زرگر و داماد او اسیر گشتند و بعد از مصالحه چند مدتی پیر
زرگر ملعون که ژان ستوفر نام داشت کارخانه چاپ را بکار انداخت ولی چون
فانسید و طبیعت خائن نداشت و به قطع دانست که همه صدمات وارده بجان داده
او نبوده مگر محض بجهة ظلمیکه پدر او در حق ژان گوتنبرغ نموده حق او را غصب کرده
زحمات زیاد در خصوص چنان اختراع بدیع بباد داد پس در دیباچه کتابیکه در سنه ۱۵۰۵
هزار و پانصد و پنج مسیحی چاپ نمود تفصیل احوال ژان گوتنبرغ را مرقوم و به
امپراطور ماکزیمیلیان معروض داشت که این کتاب جد داد الطباعه شهر ماینس
که از اختراعات فکر بکر ژان گوتنبرغ است چاپ شد که در سنه مفصله
که قبلا ذکر شد اختراع نموده بود بعد در خاتمه کتاب تفصیل غصب نمودن ژان فوست
زرگر و داماد مشهور پیتر را شرح داد اما ژان گوتنبرغ دو سال در شراکت زرگر
خائن صبر کرده بعد که از جور او شهر ماینس را ترک کرده ملازمت دهخدا دیگر در

حیران و سرگردان می‌زیست و به تاریخ این ده‌ساله در دست نیست که چگونه مخترع چاپ

چگونه عمر خود را با عسرت **تصویر**
اندوه گذرانده همین **کارخانه**
قدر از احوال او معلوم **چاپ**
است که در ۱۴۶۸ **بطرز**
به زبان شب محتاج **اختراع**
در آن زمان که او آخر **اول**

عمر او بود با اشتغالات و حالت کشیش بزرگ شهر میانس صنعت طبع را به درجه کمال رسانید
و در آن ایام که جهانگرد هم فرو رو بهانه مطابق ۱۴۶۸ هزار و چهارصد و شصت و
هشت مسیحی بود سال عمر او به آخر رسید بعد از وفات مخترع صنعت طبع اولاد او که همراه
در این فن کامل بودند به ولایات فرنگستان متفرق و صنعت مزبوره را منتشر و در بلاد
فلورنس و اوگسبورغ . نورمبرغ و بال وغیره توطن نموده‌اند و در بودن به
در شهرها المانیه و بازل و سوئیس و فرانسه دارالطباعه‌ها متعدد
ساختند و در تاریخ هزار و چهارصد و شصت و هشت مسیحی ۱۴۶۸ این صنعت بدیع به شهر
روم سرایت و در پاریس نیز مسیو اولریک ژرنگ به تاریخ ۱۴۷۰ هزار
و چهارصد و هفتاد دارالطباعه به پا و به نظم شد و در سنه ۱۴۷۴ در ولایات
انگلیس با اهتمام کاکستون نام ساخته شد و در ... و در سنه ۱۵۰۰ سرایت به ولایت
سنه ۱۵۰۸ فرانسوی‌ها پانصد و هشتاد استادان این صنعت موسوم به اهل بیت الد
بودند چه اول و انجیل که صنعت مزبوره را رونق داد موسیو الدمانوس بوده که نخست

در شهر

۱

در شهر ونیز کارخانه بسیار خوبی بنا نهاد و فرزندان کارخانه تصویر را که حالا بوده
که در دنیا از کتب خوش‌خط و خوب بعد از الدمانوس پسران او پول مانوس و الدمانوس
به صنعت پدر اشتغال نمودند و اتین نام هر یک بعد از الد در شهر پاریس
در سنه ۱۵۰۶ هزار و پانصد و شش و پنجاه و سه صنعت چاپ را به درجه اعلا رسانند و
ابرهیم نام برادر او در پاکی و نظافت و مرغوب چاپ نمودن مشهور گشت و در
فرانسه دیدو نام در این فن مجدد کمال رسید و در پاریس دارالطباعه همایونی
از جانب دولت مینکست ... دارالطباعه عمومی آن شهر و غیره از جمیع دارالطباعه
ها که در اروپا مشهور است ممتاز شد از جمیع جهات برهمه تفوق دارد و در صنعت
عکاسی و مخترع الیکتریک و تلغراف نیز از اهالی ساکن و کلمات ... است
است که تفصیل اوضاع چاپ خانه را در این فصل بیان نمایم بحث حروفات را اول
فرو در روی لوح آهنی حک و نقر نموده بعد ... و در سنگ را ... ریخته
بقول الب ... بعد دیگر لازم است صورت حروفات را برداریند و
حروفات با طولی باشد که سانتیمتر مثلاً داشته باشد که در سر این سانتیمتر صورت
حرف معلوم برجسته مصور کرده و از هر حرف باید متعدد قالب ریخته باشند
سانتیمتر حروفات تصحیح همین باید باشد که با سانتیمتر چیده شوند پس قول البحروفات را
در روی لوح مخصوصی که بجهت همین ساخته شده به مطلبی که بخواهند چیده
و در نهایت طرفین سطور تخته مذکوره اندکی کج و منحنی و منخفض گشته و حروفات
مصنوعه را در سطح صفحه تخته مزبوره سطور یکه می‌خواهند مرکب نمایند بعضی فصل
و وصل کلمات و فاصله ما بین السطور را ملاحظه و دقت کنند و کلمات از سطح تخته

نماینده اند که برجسته باشد استاد یک یک از حروفات را میچیند ماشه و مقاش در دست دارد

که با مقاش مزبور حروفات را برداشته در روی تخته جا میدهد و در دست دیگر الی مثلاً

قلم میل الذهب دارد که با نوک آلت مزبور حروفات را بهم نزدیک نماید و کند و همانها را

در یک خط میچیند چون از یکشش یا هفت سطر فارغ شد بر داشته بر روی تخته دیگر

که در روی او چاپ خواهد شد گذارده و استاد دیگر سطور مزبوره را بهم وصل نماید تا

آخر صفحه چون صفحه را تمام بیاید تخته را برداشته بچهار چوبه آهنی که به بزرگی صفحه مکتوبه

ساخته اند گذارند چون بچهار چوبه گذارند استاد مصحح ملاحظه نماید و در هر جا غلطی

در املا باشد در تصفیه سطور را عوض جابجا نماید تصحیح کند چون از نظر مصحح گذشت عمله

دیگر چهار چوبه را برداشته بر روی دستگاه چاپ گذارد که در آنمحل یک صفحه قرطاس چاپ می

شود و تا عصر تا الصبر بقوت بازو میکردند یعنی چون صفحه کاغذ را بر روی صفحه مکتوبه

چاپ می انداختند و از روی وی تخته گذارده با دست قوت میکردند حروفات در روی

قرطاس منطبع و منقش میگشت اما حال بواسطه چرخ که بقاعده علم جر اثقال ساخته

شده طبع می نماید و در حین طبع دو عمله لازم دارد که یکی قبل از انداختن کاغذ روی صفحه

حروفات را با میلیکه از جلد حیوانات ساخته اند مرکب زند و دیگری صفحه کاغذ را انداخته

چرخ را حرکت دهد و با یک عمل مرکب زدن و در هر صفحه بعد از برداشتن صفحه منطبعه بجای

شود و هر صفحه که طبع می شود دو بار بضربه چرخ لازم دارد تا درست منطبع شود و جا

چرخی از چاپ می شد هم همیشه نقش کم بود و هم زود ... اما چرخ جدید و ثقیلیکه صفحه را

چاپ میکند بهتر بلکه هم هیکل اختراع شده اول در سنه ۱۲۱۰ هزار و دویست و ده فصله

نموده سپس بطور دیگر اختراع کرده بودند که چرخ مذکور را با استعانت بخار انداخته بعد می

داشتند

داشتند ولی حال با استعانت قوت بخار چرخ مزبور را حرکت دهند و اختراع ثانی

بنا قسمی عمل نموده که در اختراع اولی در ساعتی از هم چرخ یکصد ورق بیرون می

آمد اما حال با استعانت بخار از هر چرخی در هر ساعت دو هزار ورق انطباع پذیرد

تصویر کارخانه چاپ و حالتی که حروفات را می چینند

و قبل از طبع باید صفحه قرطاس را نم زنند که خیس باشد بعد از آنکه طبع شد باید اول ورق را خشک

کرده آنرا همان طور در روی هم گذارند که محو شود و بعد صفحه دوم ورق را باید چاپ مجدد نماید که تمام

و کمی خشک شود مثلاً از صفحه اول الی شانزده صفحه که یک جزو می شود تا علاحده دیگر جهات تمام

جزو جزو را دارد انکه کنند و اعداد اجزا را نیز گذارند مثلاً جزو اول و جزو دوم الخ

و بعد از آنکه اوراق از طبع بیرون آمد روی قوالب را باب دستی می بندند که رکابیانه شده

شود و بعد از آنکه تمام اوراق قوالب حروفات را برداشته و مجدداً مطلب دیگر میچینند و هیچ

کتابی که قالب حروفات زیاد و بجهد دارند و محتاج به بر داشتن آنها نیستند الی

مدتی چهار چوبه مکتوبه را همان طور نگاه دارند که بعد از آن که تمام کتاب مزبور را دو

باره چاپ نمایند و این صورت خرج زیاد لازم دارد چه باید از هر حرفی هزارات

 هزار و قالب‌ها ساخته باشند و با اختراع جدید دیگر صنعت مزبور را تکمیل نمودند

تصویر کارخانهٔ چاپ در حالتی که طبع می‌نمایند

که عکس قوالب حروف را که در صفحهٔ اول چیده شده بروی صفحهٔ دیگر نقل نمودند که
حروفات هم متصل و غیر متحرک شد که این به‌عینه دقیقاً آنچه را اخیراً کاغذ بر روی صفحه
مکتوب مانده بود بعد سرب و برنج و مس را که اخیراً برنج ساخته‌اند و از قالب آن که مقش
نقوش به قالب بکر بر داشتند که صفحهٔ مکتوب بتمامه یک قالب شد و غیر متحرک گشت و همیشه
قالب مزبور باقی ماند که هر وقت بخواهند بلا زحمت چند کتاب به همان چاپ کنند بعد
نوع دیگر اختراع شد که اکمل اختراعات گشت و بنای قوالب حروف چاپ نمودند یعنی
اول صفحه را از مرکب مخصوص کتابت کرده بعد صفحهٔ مکتوب را بطریق مخصوص که مشهور است
بر روی صفحهٔ مس دیگر نقل نمایند که بعینه حروفات و کلمات مکتوبه در روی صفحهٔ مس نقش
بندد و بعکس که حروفات معکوس منقش کرده بعد به مرکب آب استعمالات مثل چاپ‌های سنگی مرقومه
مذکوره کشیده هر جا که کتابت داده مرکب کرده شود با نیم جا و بقیه قبول مرکب ننماید بعد صفحه

کاغذ را

کاغذ را بطریقی که در چاپ قالبی مرقوم شد چاپ نمایند و این نوع چاپ را ایران معمول
و رایج دارند و اکثر کتب را بقالب چاپ نمایند چون کلمات آنها بحروف منقطعه مکتوب گردد و
ترکیب حروف در خطوط افرنجیه نیست لهذا چاپ قالبی در خط آنها خوش شکل و سهل باشد
در حقیقت اختراع مستر ابی کوتانبرغ از اعظم اختراعات است و فی الحقیقت بالاترین اختراعات اکثر
اختراعات بدیعه همین اختراع قبال شد چه اگر اختراع چاپ نمی‌شد کتب کم و نایاب و علوم
مخفی می‌ماند و این موجب نشر علوم از همت مشار الیه گردید تصویر مصنع مسیو
کوتانبرغ در شهر ماینس

نکولا پرنیک در سنه ۱۴۷۳ هزار و چهارصد و هفتاد و سه مسیحی متولد و در سنه ۱۵۴۳
هزار و پانصد و چهل و سه متوفی گشت جد بزرگ کوپرنیک موافق ترجمه بعضی
از مورخین از اهل شهر بوهم و مطابق قول برخی از اهل پلونیه و استغالی
بوده و علمای تعقد در شهر کراکوی مهاجرت نموده و لقب قدیم خانواده او
کوپرنیک است و در وقت یازده سالگی از پدرش محروم شد هو در ثورن متولد

شهر برن و خزانان ولایت معمول است و بیچ نمود و شهر برن بود بعد از آن لیکن زمانی
با جمیع ولایات پروس شامل به تصرف دولت پلونیه آمد

تصویر مصنم نیکولاوس کوپرنیک
در شهر کراکو

و بعد از آن مخادیه طارنی نیکولاوس کوپرنیک در شهر مذکور متولد گشت و همه
اخوان و خواهران او ملقب بلقب کوپرنیک شدند که تا کنون احفاد
ایشان را همین لقب خوانند و پدر نیکولاوس کوپرنیک موسوم بیر اندرس و
خالوی وی را نام لوکاوا سلرود بود که در تخت خانه ورمیت اوفشو بنا نمود و
همین ده سالی داشت که پدر وی فوت شد و چون بعد از فوت پدر خالوی او متکفل
امورات او گشت نهایت سعی و تربیت او نمود که چون هیجده ساله شد بجهة
تحصیل علوم و نجوم پس بعد سر بلده کراکوی فرستاده و در آنجا مشغول تحصیل
علم ریاضی و نجوم گشت و نیز مسبوق البرث که معلم ریاضی کامل و شهیر
کلام که بعبارت فصیح و سهله مطالب مشکله را بیان می فرمود این تلمیذ جوان و

قابل

قابل در علوم مذکوره بسعی بلیغ و نظر شد چون شیوه تعلیم معلم کامل در وجود کاملتر
متعلم قابل مثمر گشت همه علم نجوم را بازاو رده و سپار اتبکه تا آن زمان معلوم نبود و بعد
متعلمین مجهول الاسم بجهد و زحمات بسیار او را بعاصه بن محمد الله معلوم گشت و
مکشوف گردید و بعد نیکولاوس بر پایه از جمله مشاهیر گشته شد و در علوم شعریه
گوی سبقت از همگنان ربود و بنا بر روایت مسیل نالی واز کا که از مشاهیر
مورخین است نیکولاوس دختری یکی از اعاظم اعیان پلونیه را از جمله قطاع
الطریق که همه را اسیر و مال او را غارت کرده بودند رهانید چون دختر با غایت
نیکولاوس کوپرنیک که در سن شباب و نهایت وجاهت بود از هلاکت رهانیده با
و از چنان چنین دشمنان بی نام و ننگ خلاصی جست محبت خالص و مستخلص
خود را با بدل خاکی و در رفته از فرط محبت عاشق و دستگیر او گشت گویا بزبان
حال میسرود که از چنگال گرگم در ربودی چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی و
بمضمون چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی شور عشق دختری نیکولاوس را
بیقول در ها با دل او را بدام محبت گرفتار نمود و بی همیشه در وی تب صبر وده کرده وصل
چنین دلبر بیچاره [illegible] چون طوطی [illegible] زاغ ممکن و وصل
طاوس کلاغ را محال باشد بوم شوم را سزاوار نیست که با سیمرغ پرواز نماید و کرکس
بوالهوس را در خور نیست که شکار عقاب آرزو کند پادشاهزاده را کی گدا همسر
نان واراده در سر باشد و مانند من دیوانه مثل او پری کجا همسر گردد که گفته اند
همه چون من زاهدی کشته اکی شود کشش عشق ز بیل جدا چون من عالم را هدر
کجا هوس بوالهوسی بینداف اقتدار الخاصل چون آتش عشق در النهایه کار او بجای

نایاب بود از کتابخانه‌ها محو شد ناگزیر ودر کنج عزلت گوشه‌گیر گشت ملبوس بتصدیق
نکند بلکه این واقعه غریب سکوت همه چه همچنانکه از معاصرین نیکولا متعرض احکام
نگشته‌اند ودر مصنفات خود از عشق او ذکری نه نموده اند بل اشاره باسم طلب مطلقا
نکرده اند محض برفاهیت ما خوانان تفصیل داده در هر حال اغماض از غازی نیکولا
ولی چون بعد از همه اینها دختر اینچنانکه دزدان بداخبر نیکولا دو لحا تمام کلیسا
ترک وودر خانه خالوی خود در گوشه انزوا نشست برد از عزلت او کتاب قرآن نمود که شاید
هم از عشق مبتلا بوده تا بدین از تاریخ هزار وچهار صد ونود وسه ۱۴۹۳ سنه ۱۴۹۵ هزار و
چهار صد ونود وپنج مسیحی از خانه خالوی خود بیرون نیامد و هیچ شغلی مشغول نه
گشت که یاد داین مدت انا مشغول بابی فاطلبوا القدرس لغیری می‌خواند
وبعد در سنه ۱۴۹۵ دو باره بخیال تعلیم وتعلم افتاده بشهر ... سفر نموده در
کلیسای شهر ... مشغول تدریس گشته وبعد از زمانی از آنجا بشهر ایتالیا ...
اختیار کرده از غفلت از تحصیل علوم نمکر بحثی در بین راه چون بیکار ...
تماشی می نمود و ممتنع است طالب زمانی فارغ از تحصیل باشد و بعضی از علوم ریاضی
ونجوم وفقاهت در مدت اقامت خود در شهر ایتالیا علم طبابت را نیز تا اموخت
چه در آن زمان اهل شهر ایتالیا در علم طب سرامد اهل دنیا بودند اگر چه جمیع علوم
وهر اکمل در شهر ... بود ولی علم طب شهرت تمام داشت وبواسطه علما وحکما که از
شهر یونان از ترس تیغ از ... ودر شهر ایتالیا توطن اختیار نموده بودند
شهر ... مجمع العلوم ودار الحکمه میخواندند تحت در بندر پادو بزبان
پاتا و ناسیون که هر دو عالم جلیل بودند مشرف شده چندی در خدمت انها
بتحصیل

بتحصیل علوم پرداخت وبعد بشهر بولونیه رفته در خدمت ماریا نام منجم شهیر
علم نجوم را تکمیل نمود و ماریا از فراست تلمیذ جوان متعجب شادان بود واز سعی
واهتمام متصاعد همکرده وبتاریخ نهم شهر آذر ماه سنه ۱۴۹۷ هزار وچهار صد ونود وهفت
مسیحی استخراج خسوف قمر نموده وعلت خسوف وکسوف را مبرهن وبا فصیح کلام مدلل
ساخت ودر نجوم کتابی تالیف ودر سایر علوم مجلدات دیگر تصنیف نمود که بتصدیق
جمیع معلمین وحکما الف قمر و ظهر ... باقی بعضی حکمها شعر وفلسفی وبعد بخواهش
خالوی خود کتابی در فقه تالیف کرده بمنصب رسولی یعنی کشیش ... ومجهله ...
گشت ودر آن حین اسکندر یخچم که پاپ روم بود نیکولا را بروم احضار نموده در
مدرسه ریاضی وشعر ... سپرده و بار ... نام حکیمی که در آن ایام در روم
مشهور بود رفیق گشته والفت مودت فیمابین ایشان بنهایت رسید در خلال آن احوال
ملاحظات چندی بنیر در خصوص خسوف قمر نموده واز جمیع علوم بیشتر در علم نجوم
اهتمام داشت ودر ابتدای سنه ۱۵۰۳ هزار وپانصد وسه مسیحی در شهر کراکوی
مجلسی بجهت تدریس جمیع علوم مرتب ساخته وجمعی از معلمین مشهور را در آن مجلس
جهت مباحثه علوم با خود مصاحب ... بجهت وچون ... موت ...
برودزیفسکی که در علم ریاضی معلم مشهور ومعروف بود در شهر کراکوی
طلاب را تعطیل تام رخ نموده بود از نیکولا استدعا کردند که قبول معلمی نماید
بکلمات حکمت آمیز خود متعلمین را مستفیض سازد اگر چه از طرف ایشان اصرار به
سرحد کمال رسید ولی نیکولا را اباوامتناع از آنها بیشتر شد چه خالوی او را
امر بود که بشهر فروان بورغ مراجعت نموده در کلیسای آنجا بسلسله احکام

شرعیه پرداخته و غیر از این خود تیکوکلا را میل بعلم نجوم بود و میخواست کتابی
در ورود خیالات بطلمیوس حکیم تالیف نماید و معایب تصورات او را در خصوص سیارات
و ثوابت با دلایل واضحه مبرهن کند چون تعلیم علوم ریاضیه را مانع از چنین اندیشه بزرگ
کرده مطمح نظر داشت باید قبول معلمی را ننموده و فراغت را بجهت اقدام بچنین امر عظیم لازم
دانست لهذا بشهر فوزان بورغ رفته و باقی ایام عمر خود را در آنجا بسر برده و بجهت اجرای
خیالات خود از هر قسم اسباب که لازم داشت فراهم آورده به تالیف کتب مشغول و این شخص
شخصی که ابدا کسالت و خستگی گویا در وجود او خلقت نشده بود ساعات ایام
خود را به سه قسمت منقسم فرموده که قسمتی از روز را بتدبر در احکام شرعیه و حکم الهیه
پرداختی و قسمت ثانی را بمعالجه مرضای فقرا و مساکین و درس طبابت صرف نمودی
و قسمت ثالث را مخصوص بنجوم که میل کلی بدان داشت ساخته و از همت بلند که داشت از بعضی
خانه و بنا که بجهت مرضای عموم بر پا بنا نهاده و از برای آسوده کی ایشان بعلم هندسه
بقرب ده روزه بکران چند فرسنگی فوزان بورغ میگذشت معروف نموده در شهر نوریبرغ
جاریه ساخت و دکان مختلفه که منافع بیشمار از آنها بملت و دولت عاید گشت استخراج
فرموده و علم معدن شناسی را در دولت پولونی و پروس معروف ساخت
ولی مطالب قواعد نجومیه خود را در شهر مذکور مجرا نمود اگرچه مسکن اصلی او در
شهر فوزان بورغ بود اما رصدخانه مخصوصی در بلده الافسنین داشت
که در آن محل خانه بنا نموده بود که جمیع دیوارهای آن از بلور بود و روزنه مخصوصی
در سقف خانه بجهت ملاحظه کره شمس و تعیین عرض و از خط نصف النهار
ساخته که اکثر اوقات در آنجا ملاحظه حرکات نجوم و ضبط حالات آنها را می

نمود

نمود و هم چنین در وقتی که در آنجا فوزان بورغ بقعه مخصوصی بجهت همین علم بنا
نهاده بود و جمیع اسباب و آلاتی که بجهت علم نجوم لازم داشت در این دو بقعه مهیا
کرده و خود در بعضی از اوقات مخصوصه رفته در آنجا مشغول رصد میشد و کسی دیگر را
اذن دخول باین دو محل ابدا نمیداد و خانه دیگر در پهلوی رصدخانه ساخته
بود که جمیع دواجاتی که بجهت مرضای فقرا لازم بود در آنجا گذارده و در وقت معین
بآنجا رفته مشغول طبابت میشد و این شخص عاقل وجود کامل الی غفلت
از تحصیل علوم نمیکرد و بعضی از روزها از خدمت فقرا و مساکین را معاف نمیداشت
اگر کماهو حقه بخواهیم شرح احوالات او را دهیم بنظر اغراق و از غرایب مذکور
خواهد آمد همین قدر کافی است که سبب صدور الحال بعد از او جمیع تصورات را که در علم
نجوم کرده و بالمره قواعد قدیم را منسوخ نموده بعلت اختراع دوربین ثابت گشت
آنچه را سابقین باستعانت دوربین دیده نداده با چشم عقل و ذهن مشاهده نموده
بود مخصوص در علم نجوم سرآمد معاصرین خود گشته و در سایر علوم از احدی در
عصر خود باکی نداشته اقوال متقدمین را در خصوص علم نجوم نیک میدانست
و در هر جا که لغزشی از آنها رفته بود در کمال قدرت تامل اصلاح کرده و قواعد
متقدمین در هر جا که با استخراجات خود مطابق یافته معین و در هر محل که مخالف
یافته بدلایل علمیه خطای آنها را ثابت نموده و اول شخصی که تعلق و ارتباط جمیع
سیارات را باجرام ثابت و علت حرکت و سیر آنها را مشخص و درس هیئت و حرکات آنها
فرموده نسبت سیارات را باجرام مبین و جمیع آنها را باجرام مربوط و متعلق و آفتاب را در مرکز
ادراک نموده بنجم قیاس نموده و بعد از تحقیق و تدقیق کرده این مطلب به نحوی مبرا از خطا

۱۵۵ منتقدین را مبین و صواب می‌خود را مبرهن فرموده تا کنون در کتب نجوم متداول

که او استخراج کرده در باب هیئت کوپرنیک موسوم نمایند تصویر ثابتات کوپرنیک

و در حقیقت نظام و ارتباط سیارات که نیکوله قیاس نموده تاکنون با وجود

اختراعات جدیده مثل دوربین و غیره که در عهد او نبود نتوانسته‌اند ایرادی وارد

نمایند در سنه ۱۵۰۰ مسیحی نیکوله کوپرنیک شروع به نوشتن استخراجات و قواعد

بدیعه خود نمود و ابتدا اکتفا به تحدید حرکت و هیئت ظاهری و بیرونی آنها نکرده

و بعقل کامل و فکر بکر خود احساس نمود که در ملاحظه حرکات و هیئت سیارات

کوپرنیک تعمق نظر لازم و در کل تفصیل آنها واجب در هر باب از علایم سماوی مخصوص

تا ثبوت او جدت و ندرت استخراج حالات هر یک بکمال تفصیل باید داد و به

حاصل علم جمیع حرکات سیارات جدیده را مشخص کرد و از تحقیقات حکمی و تدقیقات فلسفی

او به کمال عقل و کیاست و صحیح توان برد و در همه عمر خود همت با استکشاف سیارات

و تحقیقات نجومیه مصروف داشت و به تنهایی بعد از فراغات احکام آن نهایت بر اعلی درجه

تحقیقات و نتایج تدقیقات نجومیه خود را در شش جلد کتاب که موسوم به دو

دی رولوسیون اوربیوم سلستیوم موسوم نمود (معنی اسم کتاب یعنی تفصیل

حرکات و مدارات سیارات) که جمیع قواعد نجوم را در تحت این اصول مندرج نموده

و در سنه ۱۵۴۳ هزار و پانصد و چهل و سه مسیحی با تمام رسانید که در آن وقت نیکولا کوپرنیک بسن هفتاد

و هفتاد سالگی رسیده بود چون شهرت کتاب او در جمیع ولایات منتشر گشت و خبر این

افکار بدیعه و قواعد جدیده نیکولا به منجمین عصر رسید در نهایت شوق و ذوق

خواهش انتشار کتب مذکوره را نمودند بجهت آنکه نیکولا را در خیال بود که باید دیگر

بدقت تمام کتاب خود را ملاحظه نموده و اگر سهوی رفته باشد اصلاح نماید لهذا در

انتشار کتاب خود بعمد تعویق انداخته بدقت تمام مراجعه فرموده و هر نقصی که در او

یافت تکمیل کرده بعد از آن هراسی داشت که اگر کتب خود را منتشر نماید از مجادله

مباحثه معاصرین داخل در جواب خواهد شد چه بعضی بجهت تعلیم این وضع سوالات

و خواهش تدریس خواهند نمود و برخی محض حسد و بخل به لجاج ایرادات باطل وارد کرده

او را اذیت خواهند کرد اگر چه بی لیاقت علما و حکما یکه در علم نجوم مهارت کامل دارند

بمحض مطالعه مقصود او را دریافت خواهند کرد و هم چنین بقطع معلوم او بود که سفها

و جهال ایرادات او را نافهمیده بنای هرزه گوئی و تکذیب خواهند گذاشت و چنانکه قبل

از او سقراط حکیم را ارسطوفان نام که مقلد مشهور و معاصر سقراط بود در

مجالس تیاتر با انواع مسخره که تقلید می‌کرد و بعد سفهای معاصرین نیکولا در مجالس تیاتر

و مضحکخانه او حکیم دانشمند را با اقسام مسخره که تقلید و مسخره می‌نمودند و چنان

نهایت متانت و عقل کامل داشت ابداً از اطلاعات و نا مربوطات آنها متغیر نگشته

و بهیچ وجه متعرض آنها نشد و هر کس که او را مسخره می‌نمود بر وجه بیجان ...

گشت و قادر و متمکن از اشاعت نتیجهٔ متحیره ساختن نگردید پس فالیلی و شکارت
و نیوتن نام که از منجمین آن عصر بودند تحقیقاً آرای بطلمیوس را لباس بخلاف معنی
نموده و ایرادات غیر وارده موارد می کردند و به تمویه و تدلیس ایرادات خود را در نظر
جهال جلوه میدادند نیکولا بعد تمام این مطلب نمود که اگر ملتفته در انتشار کتب
خود تاخیر نماید حتماً در اشتباه جمیع مردم را مشتبه خواهند نمود مجادلات و جدلها
خواهد رفت پس تلامیذ را مأذون فرموده که کتب او را باسم پاپ رومه که موسوم به
پولسیم بود معنون کرده بود منتشر و مطالب او را بجهال تعلیم نمایند و در دیباچه
کتاب بعد از تعلیس پاپ معروض داشته بود که اگر در نظر حضرت جناب
پاپ مطالب این کتاب صواب باید تصدیق فرموده اذن انتشار دهند که بی
ها فت بعد از تصدیق پاپ حامیان آرای هرزه گفتن نباشد و از بهتان و افترای
معاندین ایمن گردد از لحاظ اصل کتاب نیکولا بعد از تصدیق پاپ بسعی و اهتمام
رتیکو که یکی از تلامیذ او بود در شهر نورانبرغ صورت انطباع پذیرفت
و بعد از اتمام چند نسخهٔ مجلده نیکولا ارسال داشت اتفاقاً در هنگام نیکولا
به زایک بمرض مبتلا بود بالاخره از آن مرض منجر بفالج گشت و طرف یمین او بالمره
افالیج شده و در حواس و قوای او ضعف پدید آمد و علامات موت آشکار گردید و در
هنگام آخر به وضع نسخهٔ کتاب که رتیکو فرستاده بود رسید تا الیف خود را
که بقیمت جان و هجار دوران تصنیف کرده بود چون جان شیرین در آغوش کشید جان
بقابض ارواح تسلیم نمود سبحان من لا یموت در بیست و چهارم از ماه مطابق
۱۵۴۳ عیسوی در سن هفتاد بنیاد عمر شریف بر باد رفت و بقانون کشیشان ماغنرنین

قبر

قبر او مدفون با الواح منقوره گشت و نیکولا کپرنیک از تصنیف همین کتاب اصول
قواعد منجمین متقدمین را بالمره شکست و مرتب بطلمیوس حکیم و ارسطو
را ثبت و بدلایل واضحه و براهین لایحه ثابت و مدلل نموده که بر خلاف تصور آنها
شمس ثابت و کرهٔ ارض متحرک و مرکز جمیع سیارات در این کرهٔ شمس است که زمین و سایر
سیارات بگرد کرهٔ شمس در گردش اند و کرهٔ زمین را دو حرکت ثابت که عبارت از حرکت
شمسی و حرکت محوری او باشد یعنی مثل سایر سیارات بدور کرهٔ شمس متحرک و یک
حرکت مرکزیه را در مدت یک سال شمسی باتمام رساند و حرکت نفسی و محوریه که عبارت
از حرکت لیل و نهار است در مدت یک شبانه روز تمام نماید یعنی در هر شبانه روز کرهٔ ارض
از مغرب بجانب مشرق در دور محور خود یکدوره حرکت کند چون اقوال او بالمره مخالف
اقوال حکمای قدیم بود و در نظر مردم چنان می نمود که مخالفت کتب اولیه با ارسطو و
بطلمیوس ایراد بکیره بجا مانده که این حکیم را افسوس باقتر عکس اقوال آنها را گفته و مجبور بحبا
ثابت نمود لهذا آتش حقد و حسد در کانون صدور منجمین که از زمرهٔ خاص ارسطو
و بطلمیوس بودند و اقوال آنها را وحی منزل میدانستند و انکار قولها از اقوال ابث
کفر محض می پنداشتند مشتعل و بقواعد متینهٔ نیکولا ایرادات باردهٔ میکردند
اگرچه بعضی از جهال را با سفسطه ها و الفاظ عوام فریبانه مشتبه نمودند ولی اثر اساس
قواعد و اصل بنیان دلایل نیکولا نه چنان محکم بود که باین نوع از طامات متزلزل
و از این قسم ترهات متحرک شود در حقیقت بفکر رزین و عقل دوربین خود با
علم نجوم ابدی رجعا اعلام رسانید و مجال مستثنی با احدی نداده و هر ذی عقل و صاحب
بصیرت را حقیقت قول او اظهر من الشمس و ابین من الامس گردید و مکابره حقیقت بر همه

سرلوح تصویر غالیله

مسیو غالیله در سنه ۱۵۶۴ مسیحی متولد و در سنه ۱۶۴۲ متوفی گشت غالیله مخترع
علم فزیک اقسپریمنتال است (یعنی علم تجربات طبیعی) در سنه هزار و پانصد
شصت و چهار مسیحی در خانواده نجیبی در شهر پیزا متولد گشت اگرچه اهالی
طایفه او نجیب بودند لیکن اکثر اوقات تهی دست گشته بودند ولهذا ازبرکت چنان مولود که کثیر الاستعداد و غریب
از ترکیب آلات و اختراعات مکانیک (یعنی جر ثقیل) بهم رسانیدند و شهرت
و دولت بهمان ساختن چرخها و اسبابهای مکانیکی یافتند پدر او اگرچه در تربیت
و تعلیم او مضایقه نداشت ولی از بی بضاعتی در نزد معلم بی سواد و عوام گذارد اما
جوان خوش بخت و سعادتمند زحمات خود را در خدمت چنان معلم بی حاصل دید خواست
که بهمت بلند بدون تعلیم استاد زحمت مطالعه را بر خود هموار نموده مطالب مشکله را منحل
سازد و به مواظبت بکتاب مؤلف معتبر که در علم طبیعی و جر اثقال نوشته بود فرمود مطالب
او را کما هو حقه فهم نموده و بعد شبیه پدر خود در علم موسیقی کامل و هم چنین در نقاشی
بدرجه اعلا رسید غالیله هجده ساله بود که کیاست و فراست او معلوم پدر و مادرش

کردید

کردید چون پدر دید پسر رشید او در عقل کامل یافت بجهت تحصیل علم طب بخدمت طبیب
مشهوری که در شهر پیزا بود فرستاد چون جوان کامل الذات از تحصیل فایل نمیتوانست
عنان آن اجابت امر پدر نموده بخانه طبیب رفته درس علم طب فیلسوفیه ابتدا نمود
ساخت و حکیم مقتدر چون میخواست فروع و قواعد مسائل را مکشوف و معلوم خاطر
دارد غالیله را بجهت نمونه ترتیب فرمود در سنه ۱۵۸۳ هزار و پانصد هشتاد و سه
مسیحی باختراع بدیع اولین مخترعات جلیله خود شروع نمود روزی در یکی از کلیساهای
شهر پیزا حرکت متناوب باقاعده گوی که از سقف گنبد آویخته بودند مشاهده کرده
و از مشاهده او این فکر بکر او بجولان آمده غرق بحر تفکر گشت و با خود تصور
نمود که بچه توان حرکت منظم این گوی را باستعانت محرک دیگر ممکن و علاوه ساخت و
طوری نمود که متصل بقرار معین متحرک گردد و از حرکت با نظام او تعیین اوقات و ساعات
نمود و اختراع لنگر ساعت را در ذهن انشا کرده بعد باختراع و ترکیب آن فکر بکر را بعمل
آورده در فکر بود که آلتی اختراع نماید که بواسطه او تعیین اوقات را توان کرد و باین
وسیله علم نجوم را بدقت تکمیل میتوان نمود ولی مخترع بود که ترکیب نظم ساعات را چنانچه
نماید لیکن قطع ذهن او نشده بود که چنین آلتی میتوان ساخت بعد اختراع ساعت
لنگر دار را عالم نمود اگرچه پنجاه سال بعد از او ساعت لنگر دار مشکل به اختراع
شده ولی همین اختراع در فخر غالیله کافیست اگرچه بعد اختراعات زیاد او به ظهور
رسید و تا آن زمان که عنفوان شباب وجود او از علم ریاضی هنوز چیزی نمیدانست و
بخیال تحصیل او هم نیفتاده بود و در علم فیلسوفیه و طب انهماک داشت و در این ذکر به
دید که در علم موسیقی از اشکال هندسه استفاده و اختراع چنین آلت دانستن استعمال اشکال

و ترکیب ماشین لازم و پیمودن او محال بود لهذا مدتی اختراع مزبور بمهلت تعویق افتاد و چون
همیشه پدر او میخواست بتحصیل علم موسیقی و تکمیل فن نقاشی ترغیبش کند لهذا فرصت
کسب علوم ریاضی نداشت بعد از ملاحظه حرکت لنگر چون مجبور بالاختراع شد با آن افتاد
از پدر خواهش نمود که او را ماذون نماید که مدتی در علم ریاضی خود را امتحان کند خواهش
او مقبول نشد و لیکن در میان رفقای پدر او که دائم بمنزل وی تردد میکردند معلمی از
معلمین علم ریاضی بود و معلم مذکور از نوکرهای حاکم آن بلد بود از وی در خفیه
خواهش نمود که چند درس در علم هندسه بدون اطلاع پدر بوی دهد چون معلم
متعهد گشت که بدون اطلاع پدر او را درس هندسه دهد جوان رشید از همان
آن ترک ملاحظه موسیقی و نقاشی را نموده هر یوم در خدمت معلم ریاضی حاضر می
از پدر مخفی کسب علم ریاضی می نمود چون پدر مخبر شد ملتفت بود که نصیحت و فرمودن حسن
فن نقاشی و موسیقی را با او بیان میکرد چه پدر او را امکان این بود که از علم ریاضی
مخزاه کسب نتوان نمود و علاوه اسباب نقاشی و موسیقی بعلت کفاف کسب معاش
نتوان کرد چون پسر را جد دید دانست که نصایح او را اثری نخواهد بود بعد خواست
که الفت او را با معلم قطع و از دادن درس مانع کرد و اما چون متعلم جوان تا
آن وقت بقدری آموخته بود که بدون استعانت معلم بمطالعه سایر مطالب
هندسه و ریاضی را درک نماید جمیع تمایم پدر را رها کرده بعد شب و روز بشوق
تمام مشغول مطالعه تحریر اقلیدس گشته و مفتون مطالب نافع او بود چه از هر مطلب
باب از اختراعات بدیعه او مکشوف میگشت و در ابداع و ایجاد صنایع عزیمه فکر او
معین و هادی میشد و بحث و دلجویی پدر وقعی ننهاد بی نمود که اندازه زیاد نگذارد
کما ینبغی

که با استعانت این علم شریف باختراعات بدیعه که باعث فخر دودمانش تا ابد باشد خواهم
کرد چون پدر شوق و اصرار پسر را بسر حد کمال دید ناچار اذن داد که چندی مشغول
تحصیل ریاضی گردد مضمون   از دوست یک اشاره از ما بسر دویدن
قالیله چون استیذان حاصل نمود بالمره طبابت و موسیقی و نقاشی را ترک
و جمیع همت خود را بتحصیل ریاضی بگماشت وقتی از اوقات چون حرکت اجسام اثقل
کشتی در عمق دریا فرو میرفت ملاحظه نمود بخیال اختراع مقیاسیکه باو سهولت وزن میتوان
توان فهمید افتاده و بعد ترقی این اختراع باختیال اختراعی که سابقا منظور داشت
متفوق گشت و چون دقایق فلسفه او در نظر معلمین مستحسن افتاد رفته رفته
شهرت حدت ذهن و نهایت ذکاوت او منتشر و بعد بار حکومت حضار و بعد از
امتحانات مقبول نظر کیمیا اثر   کسمه دی   که حاکم آن بلد بود گردید و به
الطاف خسروانه مفتخر و بجانب تربیت او همت فرمودند و در آن بین معلم ریاضی
مدرسه متوفی و قالیله بمعلمی مدرسه ریاضی شهر   پیس   منتخب که در آن هنگام
سن او زیاده از بیست و پنج نبود و از یافتن منصب مذکور شوق او یک بر
هزار شد و بخیال امتحان حرکت دادن اجسام سخت و ثقیل با استعانت اندک قوت
مطابق علم جر ثقیل افتاد و که که اختراع چرخهای بدیع نمود که حرکت آنها بآن
سهولت موجب حیرت خاص و عام میشد و از هر تجربه هزاران فکر بفکر او میافزود
و خیالات فحول و کرفت و انفلاسفه قدیم که مسلم میشد چه بتجارب معایب فواید
قواعد را جدا و اصول جدید بنا مینهاد چون معلم تعلیم اطفال در ریاضت معلم
خانه را مانع از خیالات خود میدید بسبب آن مهجور گشته و چون جرات اظهار مطلب

ثلاث هزار و امعتبر و از آن پس بعد رنجانه جزو تامله فسیهر فلوزافس در سنه ۱۵۹۲

هزار و پانصد و نود و دو هزار نمود چون کبلر بهم از این واقعه مخبر شد کاغذی

به یکی از اعیان شهر فلوزافس نوشته قالیله را باو سپرده در جانب و قریب

او تاکیدات بلیغ فرمود و حکم کرد که قالیله را تجربات و تشویق از آن نادره فکر خود

ثابت نباشد که اگر اختراع شایع نمود و صورت الطاف بهم خواهد شد و باین وسیله با

یکی از شاهزادگان مشهور و معتبر فلوزافس رفیق و از اصحاب او خورسند

بود و آن شاهزاده مزبور بجهت اطمینان او ریاست مدرسه پادوا الی عشر سال

باو مرحمت فرمود و باسوده که قالیله جوان مشغول تحصیل علوم و در نهایت شوق

با جرای خیالات خود افتاد و آلات و اسباب بدیعه که منفعت آنها بجمیع برایا سرایت

اختراع میکرد و در سنه ۱۵۹۷ هزار و پانصد و نود و هفت مسیحی ترموس که عبارت

از میزان الهوا باشد اختراع فرمود که موجب میزان حرارت و برودت از آن مشخص

شود و در سنه ۱۵۹۹ هزار و پانصد و نود و نه بجهت اختراع بار دیگر شش سال

دیگر منصب ریاست معلمی آنجا را بوی و اگذار و واجب وی را مضاعف کردند و در آن

ایام قوه جاذبه طبیعیه آن ناقه و قوه مغناطیسیه را مکشوف نمود و در سنه ۱۶۰۸

هزار و ششصد و هشت بجهت این کشف دوباره مدت ریاست و علاوه وجه

وی مضاعف گشت چون همت سلاطین اینها بر دیدار خدمت خود و امعان

تمیلات و خیالات اختراع شایان و خدمت نایان دیده او را آسوده نمیگذاشت و لهذا

هر روزه که صحت قالیله بنیاد پریشان خاطر بود اگرچه اعتنای چندان ملاحظت اما فقر

حواس او موجب تلخی ایجادات و اختراعات او میشد اعوذ بالله چه بد صفت است بخل

وحسد

وحسد و چه بلاست از هر روزه که بی سفها بر نج اندازد و افشای آن بجهت حله که رخ نماید و از

تحصیل دانش مسرور شود باره اگرچه بعلت بدگویان کار بجهت پریشان میشد ولی چون

خدمات او بعلت و دولت ظاهر من الشمس و ابین من الامس بود و قدر و قیمت شان او با

میکردند و از اختراعات بدیعه در درجه عقل او بجهت ظاهر و لایح میشد در سنه ۱۶۰۹

هزار و ششصد و نه مذکور باشند که شخصی از اهل هولند آلتی اختراع نموده و به

کونت موریس که حاکم شهر ویتز بود عرضه داشته که چون از آلت مذکوره

اشیای بعیده را ملاحظه نمایند بنظر چنان آید که در قرب متحصل است و غیر از مسافت بعید

اجسام را مثل اینکه در نزدیک است بی تامل و لیکن از علم هیئت و ترکیب آلت مزبوره

نه بود قالیله بمجرد استماع این خبر تعجب افتاده و بعد از تعمق نظر رجوع فکر

کلان نمود که چنین آلتی ممکن میشود مگر با استعانت بلور و چند بلور را با شکال مختلفه

تراشیده کرده و بعد از تجارب عدیده خاصیت مزبوره را در بلور کره و مسطح اشکال یافت

چون از انتخاب بلور بخاصیت مذکوره بظهور پیوست در آن ملک فی الفور اختراع عینک

دوربین را نمود چون بدون وقت اظهار و بعد از تجربه برقرار شد که در ازای چنین

اختراع بدیع ریاست جمیع معلمان آن مکان شهر مذکور مدت العمر با او باشد و وجه

او را نیز مضاعف کردند تیرت تکمیل این اختراع کوشیده ایجاد دفعه دوربین را

کرد و بعد از تلسکوپ اختراع گشت و در دوربین ستاره بین را ساخت و بجانب آسمان

گرفته نجوم جدید و حصر که با چشم دیده نمیشد مکشوف نمود و با استکشاف ثوابت

و سیارات کان نهایت بعید بنظر قریبا ملحق ساخت و بعد از اختراع چنین آلت

قالیله شروع نمود که شهرت قواعد نجوم فلسفا از هم پاشید و گفته کپلیکوس را

پرنیک را محبس و عقاب دید و برأی العین جمیع معاندین نیکولا صدق قول او را اثبات

نمودند و اهل دین را مجال انکار نماند و علم نجوم را شرفی کامل رخ نمود و تعمیق انکار انکار

و استوار بیجای دین و اندیشه دوربین نیکولاکوپرنیک با وجود شیوع

چنین اسباب تعهد او بر همه ظاهر و آشکار گشت و گالیله را از چنین اختراع غریب

شهرت جمیع آفاق را مر و پیچیده در حقیقت از چنین اختراع روح بالفاظ و قواعد

نیکولا داخل شد چه قبل از او هیئت و در رفعت قواعد متینه نیکولاکوپرنیک مجهول

و جسد بی روح را مینمایاند و دوربین بعین الیقین صدق قول او را چنان حکم که را

بهمه نمود و چه بسیار ملاحظه این اختراع بعد گالیله شکوه نکرده چون بقرابت

بعضی خان اعظم که حکمران آن نواحی بود خبر این اختراع رسید با مراد ایام گالیله

را نزد خود احضار فرمود و گالیله مجبور شهر پادووا نزدیک فلورانس

مراجعت نمود چون آن شخص را عمل بخشید ... بار دیگر از چنین اختراع

که باعث چنین منصب ... شده بود مشتغل و مترصد فرصت بودند بعد از ...

گالیله و فراغت ... شمرده اعلان نامه در کفر او جانب مفتش و مردم را ... اعتقاد

نمودن با قوال نیکولاکوپرنیک منع ... اعتقاد ... کفر محض خوانند

و از کشیشان مفتش بر خلاف گفته آنها مسند ابراز نمودند و در محافل و

مجالس اسم گالیله را ذلیل و بد کیش گفتند گالیله بعد از استماع این خرافات

خواست که شاید تلاطم امواج اجماع عوام را ساکت و کشتی عرض و فخر خود را از

غرق مصون دارد در سال هزار و ششصد و شانزده اعلان نامه از

قول دوربین بعضی ملکه ... مفتش نمود که مشتمل بر تمجید و تعریف

اختراعات

اختراعات گالیله و اثبات منافع بخشیدن آنها که جمیع برابر او عاید میشد

تفصیل داده و بجهت سکات عوام شریعت بودن اقوال نیکولاکوپرنیک و قوانین گالیله

را مبرهن ساخته بودند و لیکن انتشار این نوشته آتش حقد آنها را بیشتر از پیشتر

شعله ور نموده و آن کاغذ را عنوان کرده ایرادات غیر وارده وارد و کفر او را ثابت

میکردند پس از شورش عوام حکم احضار او از جانب پاپ شهر روم صادر

مجبور شد که در رفع تهمت از خود نماید و لیکن نزد کلاه پوشان بیدینی او را که پیش ...

نه کلمات عوام را احدی در حق او قبول کرد و نه خلعت و اختراعات شایان

او که دولت را مجبور مینمود با احترام و حفظ شان و علو رتبت او که ... تنبیه فرمود

و نه اهلی را ممانع از انتشار اعلان نامه که از مجلس عالی مامورین از جانب پاپ

بهریز املا بود شد که مضمون اعلان نامه این بود که شمس در مرکز دنیا ثابت

و غیر متحرک بودن اعتقادی باطل و بیرایه فیلسوفان قدیم که باطل و از درجه اعتبار

ساقط و بی محض و اعتقاد کفر صریح و معتقد او ملحد قبیح چه اعتقاد مزبور بالفرائض

مخالف من شده قدیما و غیر مطابق با شرع است زیرا که تصریح میکنند بر اینکه کره ارض

غیر ثابت و متحرک باشد و در مرکز عالم بنا شد و او را دو حرکت یعنی حرکت محوریه و شمسیه

ثابت کرده و این قول بالبداهه مخالف شرع و کفر محض و خرق اجماع متقدمین

که از انطباق با قوال فلاسفه و متشرعین است و نه توافق با کتب مقدسه و متقدمین

است بد عقیدت غیر معقول و بیان فلسفه و الحاد محض و از چنین اعلان که باسم پاپ مفتش

شد گالیله مظلوم متحیر و متعجب گردید که اگر قول خود و نیکولا را از اینها بیانکار

بدهد و بعد از ثبوت و علم الیقین چگونه نسبت جهل و کفر بخود دهد و مثل نیکولا حکیم

١٦١ در هند و اگر چه بخلاف اعلان باب در اثبات فعل خود مصر باشد حکایت مشهور

دعوی و سنگ و سبو است که گفته اند هر که با بی ادبان بحث کرد سنگ او بسبو خورد را

و تجربه کرده و این مضمون هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید و سنان

جان شسته دلایل ساطعه و براهین قاطعه در اثبات قول خود نوشته و مشخص نمود که

فرضا قول مذکور باطل باشد دخل بمذهب ندارد و هیچ جهت قائلین این قول کافر

مرتد نگردد و بعد [illegible] دلایل و [illegible] شد که ابدا کسی بدلایل او اعتنا نکرده

و براهین وی [illegible] نهاد چون خود را در چنگ دشمنان لجوج [illegible] دستگیر دید

دام عناد سفها اسیر دید از هراس [illegible] از عوام مصمم و در خفیه در [illegible] قواعد

جدیده را مخصوص [illegible] فاضل ناچار در سنه ١٢٠٠ هزار و دویست و [illegible]

شهر [illegible] مهاجرت نموده و مشغول تحصیل و تحقیق علم نجوم و حرکات انجم گشته

و از کتمان مطالب [illegible] بعلوم مشتغل [illegible]

نا محرمان اشتغال با فقر و صحبت ظرفا [illegible] خاطر مجلسی از خواص بعض به

جهت درس نجوم مرتب و قواعد جدیده را که اثبات حرکت کره و ثبوت ثبات کره

شمس و سایر ثوابت و افلاک می نمود با دلایل لایحه و براهین واضحه بتلامیذ خاطر القا

میفرمود و مدت شش سال تمام مشغول تعلیم همین فقره بود و در این مدت هر دلیلی

که با دقت خیال توان یافت و هر جا بنکته باریک فکر توان فهمید با الفاظ فصیح و بیان

[illegible] لطیفه بیان و خاطر نشان تلامیذ میکرد و چون غافل از آن بود که اظهار این

مطلب [illegible] حسد کشیشان و مصر که شعبه باب بودند می نماید و [illegible]

انتها از ابتدا [illegible] و شفاعت سلطان امرا و حیات فاضل بالاخره [illegible]

مؤید

[illegible] فتنه و باعث شورش کشیشان گشته فاضل را بدار الشرع روم احضار

نمودند [illegible] شفاعت پادشاه در این خصوص مبذول و نیز معاذیر ضعف پیری

و رجع مفاصل مقبول افتاده که در آن هنگام فاضل را شصت و نه سال بود و در دهم

شباط ماه مطابق سنه ١٢٣٠ وارد شهر روم گشته [illegible] مخصوص و خانه [illegible] اعظم معروف

و بیست روز در منزل صدر اعظم محبوس و [illegible] بار دیگر بار [illegible] باب نیافت و در

بیست و دویم [illegible] بدار الشرع [illegible] حاضر و در خصوص او [illegible]

و مباحثه بین العلما واقع و حکم حبس ابدی او صادر و باغلال و زنجیر به تنگنای زندان

مراجعت کرده [illegible] در حضور جمیع اهل مجلس علما و [illegible]

مخاطب کرده از [illegible] گفت که [illegible] در [illegible] جمیع کتب

[illegible] در حفظ [illegible] نظر و ادراک [illegible] رفتار [illegible]

بی بنیاد در [illegible] سفها اسیر [illegible] علوم و فضلا [illegible] دستگیر شدم اما [illegible]

گفتن [illegible] سزاوار و چون من عالم [illegible] ارتداد [illegible] باشد و اعتقاد [illegible] کرده

[illegible] خروج از دین کرده و ثبوت ثبات شمس را اشعار [illegible] و الحاد شود

اما پاداش این همه خدمات و اختراعات بدیعه حبس ابدی و مکافات و مجازات آن

همه منافع بیشمار [illegible] اعمال را بکار [illegible] رسید [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] قدم خود [illegible] گفت [illegible] است [illegible]

که مثل [illegible] من عالمی سلطان [illegible] شد و [illegible]

[illegible] اندیشه کردند و در اواخر سنه ١٢٤٣ هزار و [illegible]

نمودند که [illegible] از دهات شهر فاورانس ساکن شود [illegible] در آن مکان محبوس بود

ومعبد او مدتی قبیل سلطان مرحمت وواردظلور آکس گشت چون بانجار رسید جمیع اهل
شهر باستقبال و بتلاوت فلهم او نیز جمع گشتند و بعد از چند سال در تمام همین ماه
مطابق ۱۸۰۰ هزار و هشتصد جمله و یعیسوی در سن هفتاد و نه بمرض تب
او بنیاد البقا شتافت و مقبره در ها افسال در شهر برمیم بنهایت احتشام برای
او بنا نهادند

سر لوح تصویر ثام وات

مسیو ثام وات در ۱۷۳۶ متولد شده و در سنه ۱۸۱۹ متوفی گشت قبل از آنکه
شروع بتاریخ ثام وات که مخترع کارخانه جات بخار است یعنی بقوت بخار چرخهای
کارخانه را حرکت داد شمه از قوت و کیفیت بخار ذکر نمایم و از اصول قواعد [illegible]
قوت بخار تفصیل دهیم تا معلوم گردد که از آن چه نتایج بخار مطالب عمده را
مکشوف داریم اگر در ظرفی که با آب دهن او مسدود باشد آب را جوش آنند بعد از چند
دقیقه غلیان بخار بکمال از جوش آب متابخا حاصل میشود سرپوش ظرف مذکور را بلند
نماید و از آنجا هوا منتشر گردد و اگر سرپوش محکم باشد و جمیع ثقبه های ظرف را

محکم

محکم مسدود نمایند چون آب با مانند دیگر در جوش آن بغلیان آید و بخار را مخرجی نه
باشد قوت نموده ظرف را از هم متلاشی کند و این فعل و عمل را انتقال نهایت قدرت
و قوت را داده و بخار یکه مخرج او تنگ باشد و بقوت تمام از آن ثقبه خارج گردد و در حرکت
چرخها قسط کامل ظهور رسانند و بالبداهه معلوم است که در حین فعل نایابه بخار
دیگ با قوت تمام خارج شود و در این صورت دیگ وقت و قوت او که خواهد شد
بر قد با [illegible] مجهول بود و بخار از کم غلیان آب حاصل شود قوت الاستکی هست
قوه مزبوره نافع بتجربیات اجسام ثقیله است یعنی قوت انبساطیه بخار تواند اشیای
ثقیله را حرکت داد ولی حال بعلاء بانضحو طبیعی این عصر بحمدالله مکشوف شد
که قوه مزبوره در بخار ثابت و این عمل از انبساط بخار و انقباض هوا ناشی شود
و قوه انبساطیه بخار چرخ او را متحرک و چرخهای دیگر بحرکت او متحرک کردند قهمان ها
نام حکیم مشهور اول خواست با قوت باروت چرخ را بحرکت آورد در اسطوانه ترتیب داد
که از جوف اسطوانه مذکور طریقی مسلک بکر بود چون باروت را در اسطوانه اول بجنب
و آتش زد که شاید بقوت آن مسلک را حرکت نموده و سایر چرخها را متحرک کند ولی
نتیجه این تجربیات مطابق خیال او نگشته و چرخها بدلخواه او متحرک نشدند بعد خیال
نموده اسطوانه را که با باروت محشو نموده بود با بخار آب مملو کند شاید بقوت
بخار مقصود حاصل شود چون جوف اسطوانه را با بخار مملو ساخت و اسطوانه کج
را چنانکه شرح میدهیم لوله مجوفی قرار داد که از جوف لوله مذکور طریقی بخارج
بود و در جوف او مسیلی باندازه جوف لوله ساخت و چون بخار بجوف اسطوانه داخل
و بخار جهت خروج [illegible] از طرفین تنگ لوله مزبوره بنیاد متکاثف گشته [illegible]

۱۶۳ قوت تمام از طریق مذکور خارج و میلیکه در جوف طریق بخار بود تا سر طلومبه رفع
کشته پس چون آمده و بعد چون جوف اسطوانه را خالی و بخ پاش را که بخار نمود ماند پس
چون بخار منزل که گشت چون اسطوانه خالی از هوا ماند چه هوا بواسطه بخ پاش بخار از
جوف بیرون نموده بود و چون بخار نبود که جوف اسطوانه را مملو کرده بوده به
وسیله بر وقت که بجوف اسطوانه رسید دوباره بخ پاش باشد و چون اسطوانه و جوفه
خالی از هوا و بخار ماند و از خارج ثقلت و سنگینی هوا میل بر بود فشرده و بر و نشاندی
چه هیچ جسمی سنگینی و ثقل هوا مقاومت نتواند و تحت میل که جوف اسطوانه
لوله است خالی بود نه قوت تکاثف بخار و نه قوت تراکم هوا را داشت که میل عکس را
را مانع از دخول شود پس میل بر بود دوباره انحطاط کرده داخل جوف اسطوانه شد
و محلیکه بواسطه قوت بخار خارج و بلند شده بود همان اندازه مراجعت و بر زیر نمود
و این نتیجه مطابق خیال او گشته عمل مذکور را تکرار نمود بعضاً یکبار در جوف اسطوا
بود بعلیاپان امروزه چون میل بلند شد اسطوانه را سر و ته نمود میلها بین آمد وان
حرکت با قرار و نظم میل بر بود که متصل عروج و نزول می کرد حکیم ماقیمان متفکر
و با خود تصور نمود که اگر دسته بمیل بر بود نصب و دسته منصوبه را بچرخ متصل
نمایند حکماً چرخ مذکور می شود و بحرکت در چرخ ما دیگر را بحرکت توان آورد پس چون
چرخ بنظم و قرار متصل حرکت نمود هر نوع آلتی در علم جر ثقیل تصور نماید توان ساخت
و این ضم آلات اولین آلتی بود که با قوه بخار مخترع گشت و لیکن اجزای این اختراع و با
طول کشید الحال اینکه بعد از متعدد شهر وان موقع بسعی و نظر استاد تامس
کارخانه بخار ساخته شد و صانع کارخانه بر بود اول حذوده و بروش و موسوم

به نیو

به نیوکومان بود بعد از هنگام نه استاد شیشه گری که در انگلیس که موسوم به
کاولی بود کارخانه بخار به راه انداخت که بوسیله آبهائیکه در معادن جمع می‌شد خالی
و بخارج کشید و کارخانه بر بود مره بواسطه دو لوله آب از قعر معادن که مانع از کار کردن
بود خارج می کرد و بوسیله لوله دیگر داخل باب کارخانه شده بخ پاش بخار میشد
و چون بحرکت می آورد دولوله گشوده و بسته شدن لوله ها که با دست ابرام میکشیدند
مانع از حصول و قوت بخار می گشت پس در سنه ۱۷۱۸ هزار و هفتصد و هجده
بیق طون نام چرخی ساخت که این محذور را دفع نمود و بدون عیبی همین لوله‌ها
بسته و گشوده میشد و از سنه ۱۷۱۸ الی ۱۷۶۴ سنه کارخانجات بخار را بجهت تکمیل
و بعضی محذورات چندان رونقی نبود اما در سنه ۱۷۶۴ هزار و هفتصد و شصت و
چهار که تام وات از کثرت علم بعرصه ظهور قدم نهاد از حسن تدابیر او کارخانجات
بخار انتشار یافت بنا بر آن معقل و تدبیر و مرحمت شایان او که در این خصوص نمود
که در نزد حکمای عاقل شهیر بولتن محسوب و از جمله مشاهیر آن زمان گشت
تام وات در نوزدهم ماه مطابق ۱۷۳۶ سنه هزار و هفتصد و سی و شش در
شهر اکوس که پدر او در شهر بوده تاجر معتبر و ناظر ف سلطان بوده تولد یافت
متولد شد چون که در صغر سن او در علم ریاضی معلم بود و نادر سن طفولیت که جمیع همکنان
او بچه بازی مشغول‌اند خیال نداشته این طفل عاقل عقل و هوش کامل ظاهر می
همیشه در خارج تنها نشسته در روی سنگها اشکال را رسم نموده و در آن اشکال مرسومه
تفکر می نمود و این طریق علم هندسه را بدون معلم بدرجه کمال فرا گرفت در وقتیکه اطفال
هم سن بچه بازی خیالی نداشتند و بعضی از ضرب پدران خود چیزی فرا نگرفته نماندند بازی

۱۶۴ ازچنین مولودی منافع بیشمار یافت روزی خاله او بوی گفت ای ژام وات

تاکنون مثل تو طفل کسل و تنبل ندیده ام اقلاً مانند سایر اطفال مشغول بازی

نداری که تا به مجران علمی فرا گیری در این مدت غیر از فکر از تو چیزی ندیدم مثلاً قریب

دو ساعت میشود که مثل قالب بی روح عزیزم غرق دریای فکر گشته و با احدی متکلم نبودی

حرکات تو بنظر من بی حرکات شده بیرانگان میابد که دو ساعت بیشتر است من

مراقب احوال تو هستم شغلی بجز برداشتن و گذاشتن سرپوش قوری جوش نداری

وگاهی قاشق نقره را بروی بخاری که از قوری جوش متصاعد میشود گرفته و زمانی

از قطراتی که از قاشق بعلت بخار بروی بشقاب چینی میچکد متعجب بشوی آیا

از چون تو بی قبیح نیست که مدتی از عمر خود را بلغویات مصروف و بحرکات بیهوده و افعال

بیحاصل بسر بری

تصویر ژام وات و خاله او در مطبخ

امّا بیچاره خاله او غافل از این بود که همین مشغولیاتی که وی لغویات می نامید و بی

حاصل میخواند چندی نمیگذرد که همشیره زاده او بعلت اختراعات بدیعه مشهور

آفاق خواهد و بفخر ابدی مفتخر میسازد ژام وات ابداً اعتراضات او را جواب نگفته

رشته خیال خود را از دست نداده همچنان مشغول خیال خود بود و مظهر تعجب خاله

خود شده و بمضمون المرء عدو لما جهل خاله او بر حیرت می افزود الحاصل ژام

وات در شهر خود مشغول تدریس گشته بعد از اندک زمانی در هر علم کامل گردیده از

حدت ذهن و سلیقه پسندیده او در علوم معلمین را حیرت بر حیرت می افزود

هیجده ساله بود که پدر او به ... لندن بجهت تحصیل علوم فرستاد و در خدمت معلمی که

در علم ریاضی مهارت ... و در صنعت ساختن آلات و چرخهای جر ثقیل قابل

مشغول تحصیل گشته تدریس می نمود ولی از شدت مرضی که بوی عارض شد چندان در

لندن توقف نتوانست ناچار بشهر خود معاودت کرد در سنه هزار و هفتصد و

پنجاه و هفت عیسویه گلاسکو رفته مشغول تدریس شد و در صنعت ساختن

آلات جر ثقیل معلم و مشهور گشت و مدت چند سال در آنجا بسر برد و در شهر مزبور

متاهل گردید و بعد ... و مشغول علم ... شده و در ایام ... در دکان خود بود

بجهت نقشه قنوات چرخها اختراع و بعلم هندسه چشمه های جاری ساخت و از امکنه

که تا آن وقت امکان نبود قنات جاری کرد چشمه های بزرگ احداث نمود در خلال

این احوال چرخ بخار نیوکومان که انگلیسی مذکور گشت مشهور و بعرض ادراک بود

از وی تمنا نمودند که در خصوص تکمیل آن بقواعد علم ریاضی دقت نظری فرماید

چون به چرخ مذکور مشغول و در اصول او امعان نظر نمود دید که چون چرخ بقوه بخار

متحرک بودن قعر معدن آب سرد را جذب میکند با سطوانه که از قوه بخار متحرک گشته دیگر
و بر بودن آب معدنی مانع از حرکت او میشود چنانچه از معدن با سطوانه مذکوره
میرسید استوانه را سرد می کنند و مجرای بخار نیز از جوف استوانه مربوط است چون
بخار از مجرای مذکور عبور میکند سرد شده متراکم گردد و قوه ضعیف میشود و از
ترشحات آبیکه از دهن استوانه موزون بی نهایت آتش فرو نشسته و ابزار از غلیان بی
اندازد   ژام وات بعد از وقت اختراعی در چرخ مذکور نمود که با آلت خبیچه سرد
اخلاق مشتعل و سرد ... آب بغلیان آمده و استوانه مذکوره نا بوسیله لوله دیگر
بچسند و قتیکه او را از جریان مثل استخراج از معدن معزوزی کرده متصل نمود و از
تراکم بخار مانع و چرخ در نهایت قدرت متحرک گشت اختراع شایان   ژام وات
چرخ بخار   نو کومان   تکمیل بدرجه اعلا رسانید و باختراعات اصل حرکت نموده
چرخ مذکور را مضاعف نمود که مجرای بخار را تغییر داده اول در تحت استوانه بخار
خارجی بود حال در تحت لوله هائیکه جدید ساخت بخار را جریان داد که ابتدا بر ...
مثل استخراج از معدن باو ... میشد و حرکات ارتفاع و انحطاط میل در نهایت نظم
و باقاعده بعلت قوه انبساطیه بخار میشد بعد از اختراع مذکور شروع باصلاح
سایر چرخهای او نموده بطوریکه باصلاحش آورده که گویا بالکلیه اصول او را تغییر داده
و آن تدابیر رفیعه و اختراعات مفید بعد که فی الواقع احیای او نمود قالب بی روح حیوان
روح دمید و حرکت میل را که برحسب ... و در تسهیل حرکات چرخهای دیگر ایجاد
جمله نمود و کلوپ مانند ... الشکل اختراع کرد که در دهن استوانه منصوب
نمود که کلوپ ... مانع از نفوذ داخل شدن بخار با سطوانه میشد و بعد دیگر

بجهت

بجهت حرکت میل لازم بود از دخول مسدود و باین علت حرکت میل و سایر چرخها
همیشه با نظم و قرار بود مختصر جمیع اصول و آلات چرخ مذکور را تغییر داده از نو چرخی اختراع
و طرح نمود که از حسن تدابیر او منفعت چرخ بخار بهمه معلوم و اجرای کارخانجات
بخاری در انگلیس و امریکا شایع گشت و تا سنه ۱۸۰۰ هزار و هشتصد هیچ چرخ بخار را
بجز در کشیدن مثل معدنی در سایر صنایع امتحان نکرده بودند بعد در سنه مزبوره
بجهت حرکت دادن احجار طاحونه تجربه کردند اتفاقا در سنه ... بر بنا ملاحظه نمودند و بنظر حیات
ـی نمود که منفعت طاحونه بادی و آبی بیشتر و کم خرج تر است   ژام وات همت بکشف
این مطلب گماشت و خیال نمود که چنین اختراع نماید که بقوت بخار بواسطه آن چرخ چند
سنگ را جز آنکه آب باد متحرک سازد مخترع اختراع کارخانه کاغذسازی را نمود که به
قوت بخار کار میکرد و بعد طاحونه بخاری را انداخت که در سنه [illegible]   پادتوفی
نام در یاد اول طاحونه بخاری را باستعانت تدابیر   ژام وات   ساخت و بعد
از او در سایر ولایات مشهور شد   و ژام وات با   بولتون   نام عهد نمود که
استوار در باستعانت مال و افزار اختراع کارخانجات بخاری نمود و شهره شهر
گردید و بعد از فوت زوجه اول خود دختر   ماکرگور   نام را که بسیار متمول بود
بحباله نکاح در آورد و بسبب او باقی عمر خود را در کمال آسودگی و فراغبال گذرانید
و از نتایج اختراعات خود فیض و فصل خزان عمر را از وجود نعمت چون بهار ... بود و در
سنه ۱۸۱۷ هزار و هشتصد و هفده به شهر اکوس که وطن او بود مراجعت نمود و در
آن شهر وطن ... سعید در بیست و پنجم شهر ... ماه مطابق سنه ۱۸۱۹ هزار و هشتصد
و نوزده مدت عمرش بپایان رسید   سبحان من لا یموت   ژام وات از همه جهت

شخصی عاقل و دانشمند کامل بود در کیاست و فطانت بسر حد کمال رسیده در حدت
ذهن و شدت حافظه اعجوبه دهر بود و از افراط عقل و کثرت علم از غرایب روزگار
شمرده میشد در علم و فهم از جمیع معاصرین خود برتری میجست بل احدی
از معاصرین شایسته شاگردی او نبود تنها اختراع چرخ بخار نکرد بل در علم
و معالجات جوهر آلات شیمیا نافع بظهور آورد و در هندسه

تصویر مستر ژام وات

و حساب مسائل لاینحل را منحل و در علم ریاضی علمای ماضی را ایرادات وارد نمود
و در معادن و موسیقی و زبان دهر و در فقه و کلام جاثلیق اعظم نامش نهادند و با السنه
مختلفه اروپا تکلم کرده در حقیقت صندوق صدها و کتابخانه معتبر و کره
و اسم او مجمع الفنون بود و هر علمی را که مطمح نظر میکرد در اندک زمانی معلم اول در آن
فن میشد و هر چیز غریبی را بمجرد استماع مخترع میگشت در لندن و ادن
بورگ و فرانسه از اجزاء مشورتخانه و از وکلای ملت و از وزرای دولت
محسوب میشد اگر اختراعات و افکار هر حقیر شرح دهیم کتاب علیحده لازم دارد و در
هر یک از تاریخهای دول صورت مجسم او را ساخته بجهت یادگاری نگاه داشته اند

سر

سر لوح تصویر ریشارد ارکورایت

ریشارد ارکورایت در سنه ۱۷۳۳ متولد و در سنه ۱۷۹۲ متوفی شد اگر از روی دقت
نظر ملاحظه نماییم معلوم ما میشود که تجارت در عهد ما بچه حد معتبر گشته و در سه
سال اخیر ترقی عجیبی در نسج البسه از قطن و ابریشم و کتان و پشم و غیره چه قدر ترقی نموده
و بواسطه کارخانجات که در این مدت قلیل اختراع شد بچه درجه قماش و لطیف
نسج میشود و چون بکارخانجات ریسمان تابی و قماش بافی نظر افکنیم و با نصاف ملاحظه
نماییم اختراعات بدیعه و ایجادات رفیعه ریشارد ارکورایت تالی اختراعات
چرخهای بخار ژام وات است که میتوان گفت در جولان فکر و امعان نظر
کمتر از او نبود و معادل وی زحمت کشیده در سنه ۱۷۶۰ هزار و هفتصد و شصت
مسیحی بوسیله کارخانجات ریسمان تابی قیمت اقمشه تجاری در انگلیس یکصد
ترقی نموده و از نسج قطن و غیره در سنه ۱۷۶۴ هزار و هفتصد و شصت و چهار به
درجه اعلا رسید حتی از لباسهای کارخانجات و کثرت نسج البسه اقمشه ارزان شد

و محصولات خود انگلیس کفایت نکرده اهالی روپا محتاج شدند که از سایر ولایات
قطن وغیره با انگلیس حمل و نقل نمایند و بطوری رقیق و لطیف و ریسمان تابداد
و بسهولت و جلدی نسج نمود که جمیع شهرها و کارخانه‌هاء قدیم که در دهات و
قصبات بود بسته و بیکار ماند یکباره بساط قدیم را برچید و صنعت رشتن و بافتن
که مخصوص اطفال و نسوان بود بر نجا رسید و از دولاب و چرخه و چرخ و کارخانه
تحویل نمود و هیچ نمی‌شد حرکت کرد که اکثر ایام از کثیر بودن مصالح نسج مثل قطن
وغیره عملجات معطل و بیکار میماندند بدون اغراق در هر دستگاه ریسمان تابی
و بافی در روز بیست بار زیاده از یکسال شهرهاء قدیم میتوان نسج نمود نسبت قماش و اعلا
اصلاً ابداً به نسج بدی نتوان داد و تعجب دارند بافتن و جلدی رشتن و قماش نسج کرده
کارخانه شاید نمود جای تعجب و حیرت در عقل و ذهن و فکر و دوربین مخترع او است
سبحان الخالق الفرد که در هیکل بشر بعضاً انسان چه هنرها ودیعه نهاده و چه
قدر تدبیر و سلطان از تقلید و احتشام خود با آدم خاکی عطا فرموده فهمیدن و فهمی
که فهمیدن اصول کارخانه بافتن و رشتن را زود میتوان کرد رشته مثلاً فرض می‌نماییم که
در ما بین دو استوانه با دو میل چرخ متحد گشته و استوانه‌های مزبوره مقابل و
مماس بهم اگر گردش کنند بدیهی است که رشته ممتد آن را بطرف خود جذب نماید و اگر طرف
دیگر رشته بیک جفت استوانه دیگر که مشابه استوانه‌های اولیه باشند متصل شود
واضح است که در حین گردش رشته مزبوره را انها هم بطرف خود کشند و اگر این
دو جفت استوانه مشابه حرکت بالبداهه گردش نمایند یعنی بطوء و سرعت حرکت آنها
مثل هم باشد رشته مذکوره از وسط اند و جفت استوانه متصل در کشیده و تغییری در

حرکت

حرکت رشته پیدا نشد اما اگر یکی جفت از استوانه‌های مذکوره بسرعت و جفت دیگر
به بطوء متحرک شوند یعنی جفت ثانی استوانه اگر از جفت اول تندتر حرکت نماید
اگر رشته مزبوره قابل انبساط باشد بجهت تند گردش نمودن استوانه ثانی منبسط
شود و در این صورت بعلت تند گردیدن جفت ثانی استوانه که در گردش از
جفت اول پیشتر کند رشته منبسط و به سبب بطوء حرکت استوانه‌های اولیه منقبض
شود پس متصل در رشته مذکوره که از ما بین این جفتها استوانه می‌کند و قبض و بسط
حاصل و قطنیکه در ما بین رشته واقع است محلوج کرده و قطن محلوج از وسط
و شانه‌ها همین کرده و انجا موضوع است گذر و دو اگر دانه‌ها وسط متوازی هم و بیک
اندازه و خرجه‌های انها یکطرف باشد قطن محلوج که از انجا میگذرد مانند فتیله
ممتد و فتیله‌های او بیک اندازه باشد در دستگاه اولی چنانکه مذکور گشت پنبه محلوج
و فتیله شود که فتیله‌های او درست تاب نخورده باشد و مستعد رشته شدن گردد
و فتیله‌های مذکوره از دستگاه اول بدستگاه ثانی که رشته در انجا بواسطه چرخها تابیده
گردد و بدیهی است که تابیده شدن پنبه محلوج و مفتول باستعانت حرکت و گردش
امتداد به چرخ چنانکه شرح داده میشود خواهد شد که فتیله مزبوره دو جفت چرخها با
بیشتر اگر بسبب سرعت حرکت چرخها ممتد شود و از وسط جفت اول و جفت ثانی
چرخها گذرد و از جفت ثانی چرخها گذشته بمغزل برسد و در انجا بواسطه آلت قاطعه
همان فتیله‌ها بیک اندازه قطع شود و در انها پیش از انکه در وقت بوسیله میل مغزل
تابیده گشته و بدور مغزل دیگر پیچیده شود و جمیع چرخهای کارخانه مزبوره بحرکت
باین چرخ مغزل گردند بدیهی است که تابیده شدن ریسمان از دو حرکت لازم است که بجهت از

حرکت وضعی محوری و حرکت امتدادیه باشد یعنی قطن از چرخ ممتد نماید و در حالت
امتداد بحرکت وضعی متحرک شود تا تابیده گردد پس بجهت احداث این دو حرکت دو مغزل
با دو اسطوانه که هر دو در مقابل هم اگر وضع شوند ولی مغزل اول بعرض و مغزل ثانی
بطول او عمود به او متصل شود و هر دو بحرکت وضعی متحرک شوند مغزل اول رشته را
تابیده و مغزل ثانی میخ پیچیده و از پیچیده شدن رشته بمغزل ثانی واضح است که امتدادا
حاصل شود الحاصل اختراع کارخانه مذکوره را ریشارد ارکورایت شود اگرچه
پنجاه سال قبل از او رشتن قطن را بواسطه چرخ لویس پول نام مخترع گشته بود
و قبل از او نیز ویات نامی سعی در رشتن رشته را باستعانت چرخ بدنه عقلا
داده بود ولی هیچیک آن تکمیل نکرده بودند و چندان منفعتی هم در آن از قلم نداشت
و ریشارد تکمیل این فن را بنوعی نمود که گویا ابتداء جمیع اختراعات را او نموده و زحمت زیاد
در خصوص امتداد فتیله و قطع او و پیچیده شدن فتیله بر تنبان کشید و جمیع تغییرات
جز نقرا از حلاجی و تنبان شدن باستعانت حرکت یک چرخ ساخت و معطوف منظور
با فزایش نصیب باید که عقلا چرا ندانند که مسمر که آن تدابیر اوست که گذشته از اینها چرخ را هم
که ویات و پول ساخته بودند ابداً ابطال ریشارد بوسیله بود بجهت
سماع این همه اختراع اینمود که بعد از تمام اختراعات ویات و پول از اعتبار افتاد
و در نظرها خار گشت و جمیع کارخانجات بر حسب اصول اختراعات ریشارد
ساخته شد ریشارد و ارکورایت در شهر پرستون در خانه واقع فقیر
و بهمدست بیست و هفتم دسمبر ماه مطابق ۱۷۳۲ سنه هزار و هفتصد و سی و دو
مسیحی متولد و بعد از آنکه سیزده برادر و خواهر بدنیا آمده که از همه آنها کوچکتر بود و اقوام

اورا

اورا چندان فتوحی نبود که دیگر طفل را بمدرسه گذارند و کار هر حقیقت تربیت نتوانند لهذا تحصیل
او نسبتاً ناقص گردید که در نهایت صعوبت قرائت کتاب مینمود و در نزد دلاکی کرکام
نام شاگرد بود چون اندکی در علم دلاکی کامل گشت در سنه ۱۷۶۰ هزار و هفتصد و شصت
نیز به بولتون رفته دکان دلاکی گشود و در آنجا که موی اینها را کرد با اختراع و بیع تیناعلای
فروخت و بجهت اختراع دوای موی مشهور شد کسب او رواج یافت و در ساختن
زلف عاریتی ید طولی داشت که زلفهای عاریتی به او قیمت داد و بنا ساخت و بقیمت گران
میخواست فروختن زلفهای عاریتی بوسیله مالی پیدا کرده اندوخت و در سنه ۱۷۶۱ هزار و هفتصد
و شصت و یک دختر جوان خوش منظری بحباله نکاح در آورده و در شهر بولتون توطن
نموده باستعانت فکر بکر باختراع چرخ ریسمان بافی مشغول و بشوق مواظب بود
که از غفلت نداشت تا از همت بلند ریشارد پناه کل ادراک کارخانه را بوده را ایجاد فرمود
ریشارد را آن صفت از حدت ذهن و شدت هوش و همت و نیت کار عظیمی داشت که
چون شغل زلف بستن را واجب همت مبانی اختراع کالات و صنایع در روی عالم نمیگشود
دیگر از کار دکانداری غفلت نمود و در سنه ۱۷۶۸ هزار و هفتصد و شصت و هشت به
شهر وارینگتون مسافرت نموده در آنجا با جلدت ساعت سازی که موسوم
به کای بود رسید و در خدمت او مشغول ساختن چرخهای ساعت گردید که شاید
با این وسیله بمقصود رسد چون کای از خیال او مخبر شد چرخ رشتن را که پیش از
اهالی لنکشیر ساخته بود بنظر او رسانده و دانست که چون چرخ مزبور ناقص است از خیال
ساختن و تکمیل نمودن او بخواهد افتاد پس باتفاق ساعت ساز مذکور با ساختن کارخانه
ریسمان تابی مشغول شدند و اسمعیل نام تاجری که از شهر پرستون بود

شهد فرمود که هر قدر خرج بجهت اجرای این فکر لازم باشد میدهد لهذا بعلت بعضی
موانع رچارد رکایت از شهر بری بشهر نوتنگام مهاجرت کردند
و در شهر مزبور رچارد خیال خود را بدو نفر تاجر که موسوم به نید و استرت
بودند اظهار نمود و آنها متعهد خرج او گشتند رچارد در فعل خود نهایت هنرمندی
را ظاهر و در سنه هزار و هفصد و شصت و نه کارخانه در کمال آراستگی بجهت ریسمان
ریسمان اختراع و در قریه نوتنگام بکار انداخت که با استعانت گردانیدن اسب چرخ جمیع
چرخها متحرک میشدند بعد از اختراع چرخ مذکور در کنار رود دروان کارخانه دیگر
نیز راه انداخت که احتیاج بعمل اسب نداشت با استعانت قوت آب متحرک میشد لهذا
اول کارخانه مزبوره را موسوم بچرخ آبی نمودند و بقدری که کارخانه مزبوره ریسمان را امتیاز بسیار
کرد تا سایر چرخهای سابق را بجهت اعتبار میکردند این کارخانه جمیع قطن را ریسمان کرده بود خواه
قطن خواه پشم خواه ابریشم میشد در حالتی که تفاوت نمیکرد و آنچه میبایست در چرخهای
قدیم مثلاً اشانه را با دست عمله در وسط نگاه دارند و با دست دیگر چرخ را بگردانند تا قطن
ممشوط و محلوج کرده اند که نزد متاخرین حلاجی محلوج میشد اما در این چرخ کلاف
وسط بریکی با استوانه طویله منصوب که بمحض حرکت چرخ پنبه محلوج و فتیله ریسمان میشد
اگر چه پول بعد بجهت تسهیل عمل اختراعی در چرخ خود نموده بود ولی بجهت صحیح نسب چرخ
رچارد نداشت و اگر چه رچارد اول مخترع چرخ ریسمان تابی نبود و لیکن از حسن
تدبیر معجوبی تکمیل کرد که کارخانه او سایر اختراعات را باطل و منسوخ نمود و از ریسمان
کارخانه رچارد اول کرباس لیها لطیف و نظیف نسج نمودند بعد از اجرای این کار
خانه رچارد بفکر تکمیل او افتاده در سنه هفتم ماه ١٧٧٥ سنه هزار و هفصد

هفتاد و پنج مسیحی کارخانه دیگر اختراع نمود که جزو فراغت از قطن معزول و قطن را
محلوج و از چرخ پاک میکرد و بطوریکه قطن بپره و چرخ کنده را دوزانه سفید و پاک میکرد
بعد از تصفیه قطن را فتیله و فتیله را ریسمان بسیار نازک و فرد اعلا میبایست کرد و
خوبی ریسمان و سهولت عمل صحیح نسب باو اختصاص داشت و در همان سال با آنکه قبل
از اختراع کارخانه رچارد در قریه بشهر بلاکبورن در قصبه سوتیو
دهیل ژام هارگرایو نامی کارخانه که موسوم به مول ژنی بود اختراع نمود
اگر چه کارخانه مذکور در ریسمان تابی مشهور گشت اما کارخانه رچارد در کمال
خوبی ریسمان و تابیدن پشم و ابریشم و سهولت عمل ترجیح داشت تصویر

کارخانه مول ژنی

سلسله کارخانه رچارد اختراع نمودند و در بعضی محله که عقل متحیر است به
عمل قبیح او نشده داد که نتایج سهولت و ریسمانهای بسیار اعلا و بیان ندادن کما ابدا تا
آنوقت ممکن نبود بقیمت مناسب هر قدر میخواستند به واسطه کارخانه مزبوره به
دست میامد و چه بسیار ریسمان ممکن و بیان اندازه در کمال لطافت نسج میشد

و قیمت اقمشه با وجود آن لطافت که داشت از سابق زیاده ارزانتر فروخته شد و چون
دوختن و بافتن سهل و زیبا شد و مشتری قطن فراوان گشت لهذا مردم زیادتی
بزراعت پنبه مایل شدند و مکولهای فتیح باصول دیگر ساخته گردید و اجرت نساج
علاوه گشت و مطامع کثیر شد و شهرت کارخانه ریشارد باقطار که اراضی بعیده و از
بلاد بعیده تجار و متمولان بجهت ابتیاع آلات کارخانه بجانب ریشارد آمدند و از
روی کارخانه او بهر جا کارخانه ها ساختند و تا کنون اصول اختراع او تغییر نیافته در
جمیع شهرهای اروپا در کنار رودخانه ها کارخانه ریشارد را بنا نهادند
منفعت این کارخانه نه تنها مربی دادن اقمشه شد بلا اشخاصیکه عمر خود را بر شغل
تلف میکردند مجبوراً مشغول شغل علیحده شدند و صنایع دیگر از این صناع رونق یافت
شد و هر صنعتی رو به ترقی گذارد با وجود افساد حساد که دایم در فکر خراب کردن
ریشارد بودند از حسن اختراع و کثرت اقبال سخن راندند و بدینوسیله مال کثیر
اندوخت و از جمله اعیان گشت و کارخانه بزرگی بجهت خود در سنه ۱۷۸۶ هزار و
هفتصد و هشتاد و شش ساخت و منصب بارنت سابق کارخانه جات از دولت
بار دادند و در حین کار کردن سیم شهر جولای ماه سنه ۱۷۹۲ هزار و هفتصد و نود و دو
مرحوم شد و ثروت زیاده از پانصد هزار تومان نقد او جنسًا گذارد و حرص
او بکار کردن بحدی بود که از طلوع صبح الی نصف شب متصل مشغول بود که اتفاقاً غفلت
نمینمود و در سن پنجاه چون از عمل باید خسته میشد و نیم یکساعت خواب می
کرد و یکساعت مشغول درس زبان انگلیسی گشت و قرار انگلیسی را مطالعه می
کرد که در نوشتن قواعد و اصول اختراعات خود املا را غلط ننگارد و اگر بجهت انگلیسی

بشهر

بشهر دیگر سفر می نمود با چاپارخانه میرفت که عمر خود را در سفر بیهوده صرف ننماید
عقل و کیاست ریشارد از این مظهر تعجب عقول است سرلوحه تصویر کارخانه حریربافی
ژاکارد

یوسف ماری ژاکارد در سنه ۱۷۵۲ متولد و در سنه ۱۸۳۴ مسیری گشت ژاکارد از
جمله مشاهیر صنعت کارانی بود که اهل ولایت فرانسه از جهت او همیشه فخر و مباهات می
نمایند ژاکارد پسر نساج بافت مشهوری بود و پدر او را بخواندن کتب میل
بود که اکثر اوقات خود مشغول مطالعه میشد و پسر خود را در سمه وسکاه می نشاند
و صورت نقشها را از روی صفحه نقش نموده به پسر می نمود که از روی فلان
نقشه رنگها قسمی بکن و در اندک زمانی پسر او چنان ترقی نمود که هر نقشه را چون می
گفت بعضی انواع همان طور میبافت پدر او با سواد که مشغول مطالعه میشد در

هفتم مرداد ماه مطابق سنه ۱۷۵۲ هزار و هفتصد و پنجاه و دو در شهر لیون متولد
گشت چون پدر او را میل به آموختن زربافی بود پسر را بتحصیل علم دیگر نفرمود
اما از کتابت و قرائت که داشت خود ژاکارد بدون معلم صنعت کتابت و قرائت
را آموخت و در علم جرثقیل سلیقه ذاتی پسندیده بظهور می‌آورد که هر دم چرخ
نو به اصول علیحده اختراع می‌کرد و از طفولیت بساختن چرخهای مختلف میپرداخت
و از پیش خود خانه‌های کوچک از تخته مصنوعات کلیسا و غیره می‌ساخت و همچنین
از تخته خشب صور سایر اسباب البیت را مجسم می‌نمود و در آن سن طفولیت که بچه
با قد او کسی توقع نداشت صور غریبه در نهایت قشنگی می‌تراشید تا اینکه پدر او از
سالگی رسید که در آن وقت بجای پدر بزربافی قیام می‌نمود بعد از اندک زمانی از اطراف
مشهور لیون گشت و کسی توجه بصنعت زربافی کرده می‌نمود و زمانی که کشت که در بجه که
قابل و در صنعت و همچنین قوالب حروفات چاپ کاملاً و در حروفات حکاکی می
چیزی جلکی بمخصوص در ساختن قلمتراش و غیره پیدا و بسیار می‌نمود اما همیشه
نظر مخصوص بعلم جرثقال داشت و در آن هنگام مادر وی متوفی گشت و بعد از آن
فوت مادر در خدمت باب مشغول زربافی کرده بود و بعد از چندی سال پدر او نیز به
عالم بقا رفت و چون چندان مالی که کفایت او را نماید بارث نبرده و جمیع مال پدر را
فروخته کارخانه زربافی که داشت بکار انداخت اگرچه ناچار بجهت کسب معاش
حرفت حکاکی قیام نموده لیکن مخالف سلیقه او بود و چون پدر او را دین ثابت بسیار
لغزش و بجهت براءت ذمت پدر ما مناسب کارخانه زربافی فروخته دیون پدر را ادا
فرمود بعد بحکم طبیعت دختر صلاح را از ایجاب انکاح در آورده و گمان داشت که عروس

جهیز بنا و خواهد آورد و چون بخلاف اعتقاد او عروس بی جهیز بخانه او آمد از جمله
دستی و بی بضاعتی لابد خانه خود را فروخته خرج عروسی نمود ژاکارد بیچاره را امید
از هر جا بریده نه مایه تجارت و نه آلات صنعت و نه قوت تحمل و نه مداخلی که عیال را تکفل
نماید بیچاره که بیچاره افتاده و اختراعی که وسیله معاش او بود پیش نهاد همت ساخت
و تکمیل صنعت حکاکی و چاپ را مطمح نظر نمود و چون هر اختراع امتحان لازم و امتحان
را تنخواه و احتیاج و افلوس و رنج پس بحکم ضرورت خدمت حدادی که در شهر بزرگ
بود نمود و جفت او که در شهر لیون مانده بود از بافتن کلاه حصیر فرنگی قوت
لایموت کسب می‌نمود همت و غیرت باطنی و فقر و فاقه ظاهری ژاکارد را باختراع جدید
مجبور ساخت ولی از بافتن وسیله کار عاجز بود تا در سنه ۱۷۹۳ هزار و هفتصد
و نود محاربه صعبه‌ای بین دو لشکر واقع در شهر لیون محصور و ژاکارد مستحفظ
بر جانب برج قلعه بود و مصاحب کالات حرفوح داشت و هم پسر در نهایت جلادت
با لشکر خصم محاربه می‌کرد و هم جهت از اولاد او را پسر هفده ساله بود در اثنای
محاربه گلوله تفنگ بر پهلوی پسر خورده زخم منکر به پسر داشت و بعد از گرفته شدن
قلعه ژاکارد با پسر خود فرار از قلعه لیون بیرون در شهر رهبر در آن شد
بعد از اندک زمانی پسر او از زخم گلوله که داشت در آغوش پدر تسلیم شد و از فقدان
پسر با قرار و بنیاد لشکر از حیات نا امید گشت و بشهر لیون مراجعت نموده خانه
که در آنجا سکنی داشت از گلوله توپ خصم ویران و جمیع اوضاع شهر را پریشان دید بعد
از تفحص بسیار و تفتیش بیشمار جفت خود را در کنج خرابه یافت که مشغول بافتن
کلاه فرنگی بود و از آن تحصیل معاش می‌کرد اگرچه از کلاه فروختن چندان وجهی

که کفاف غذای ایشان را کند حاصل نمی‌شد و بدان شکیبایی ناگزیر بودند بعد
از چندی روزنامه‌چی باو حکایت کرد که از دولت انگلیس اعلان نموده‌اند که هر کس
بجهت بافتن و تابیدن طنابهای کشتی که ماهیگیری به اختراع چرخی نماید یا از برای حفظ
کشتیها مستیای ایجاد کند انعام وافری از دولت بر پاداش خواهد یافت بمحض
استماع این انتشار نامه کوتاه بی بدل ژاکارد تابید و مشغول اختراع چرخی
شد و بعد از ایجاد چرخ چند طناب بجهت امتحان تابیده بدوستان خود نمود چون
ملاحظه از ایشان نمایند وارفت که چون پسند انها نیفتاد در پیشگاه سلطان
معلوم است نگاه نخواهد کرد لهذا از یأس بامر خیال مزبور وا ترك و چرخ را فراموش ساخته
انداخت چون خبر اختراع چرخ مذکور بحاکم لیان رسید ژاکارد را احضار و با چرخ
مزبور فرستاده بپاریس ارسال داشت بعکس خیال او اختراع وی پسند اهل پاریس
گشت و مقبول نظر کیمیا اثر سلطان شده فرمان از بدون در زمان حکم صادر گشت
که ژاکارد را با آلهٔ چرخ یکجا به معلمخانه ها که در قرب پاریس مخصوص
بجهت تعلیم جر اثقال ساخته شده بود بردند تا تکمیل چرخ خود را در آنجا نماید و اول
شخصی که در معلمخانه با او مصاحب شد الفت موقوف موفق نمود وزیر صناع و فنون
بود و بتعلیم علم جر اثقال ترغیب کردند و از تعلیمات بناپارت نام معلم
جر اثقال بصیرت ژاکارد علاوه و خیال تکمیل چرخ مزبور افتاده و در پیش معلمخانه را
دور بیت و حاجات او سعی بلیغی بود از الطاف بی‌نهایت انها جوانب و غیرت ژاکارد
مضاعف و در معلمخانه مزبوره که جمیع اسباب موجود و موانع مفقود بود و بفراغت
بال بی‌خیال خود و فق و تنها بلاعون استعانت احدی فکر خود را باتمام رسانید

چرخی در خصوص بافتن اقمشه حریر ایجاد نمود که تاکنون اصول اختراع او بغیر یافته
و همان اصول حریر را فیصل نماینده و بوسیله چرخ مزبور تارهای قماش را کشیده
بودند بوی نسج مینمود در سنه ۱۸۰۱ هزار و هشتصد و یک مسیحی چرخ مزبور را
بمجلس انتخاب صنایع جدیده معروض و از جانب دولت بنشان برنجی مفتخر و برات
انعامیه نادره شایسته بجهت او صادر شد و چند نفر از تجار شهر لیون را با امتحان منفعت
کارخانه جدیده پرداختند بعد از تجارب بالاتفاق منفعت او را نوشتند و بعد
اختراع او را اکرام کردند پس حکمی از جانب دولت بوزیر لیان صادر و یافت که مواجب سالیانه
و فرمان امتیاز که در خصوص این اختراع داده شده بود بعد از دوام العمر سالی مبلغ معین
موجبات برقرار نمایند

تصویر یوسف ماری ژاکارد

ولی نصف مواجب مذکور بعد از ترجمه او برسد که مجانا و بی خرج ثابت بماند موجود
ژاکارد عاید شود و در تاخیر فرمان امپراطور محیط حیز وقوع داشت که علی
الحساب فی الحال اجرای خدمت او در ارجحیت فرمودیم من بعد انشاءالله مشمول الطاف
خسروانه خواهد شد چون ژاکارد بعد از یافتن مواجب نشان شهر
خود مراجعت نمود از جمیع حریر بافها از انجا پیغامات موحشه بوی میرسید حتی لهذا بلا

۱۷۳ بقتلش نمودند که این اختراع نو باعث کساد صنعت ما گردیده و نان ما منقطع شد
چه بعد از یافتن چرخ احتیاج بجماعت ما نیست و حرفت دیگر هم نداریم که با او کسب
معاش کنیم ناچار از ترس انتقام کشیم در قتل وقت خیالات ناقابل اینها منجر بافعال ناشایسته
شد که باجماع شورش نموده چرخ حریربافی ژاکار را که بجهت خود ساخته بود
مکسور و آهنهای او را بقیمت قراضه و اخشاب چرخهای مزبور را بجای هیمه فروختند و از
کمال بیچوبنادانی همه اسباب او را سوختند ولیکن این واقعه بعد از بیست سال رافع مجادله
انقلاب افتاد چون ژاکار دید که در طرق حرکت اینها از دایره الشرع حکمی که معنون بنام
علمای انجا بود صادر شد که هر کس باعث قطع نان صنعت کاران شود ابلیس جراست
پس ناچار از جان مراجعت در طلب قناعت نموده گوشه کمینی اختیار نمود گرد اگر چه از دول
خارجه قیمتهای بیکران باو وعده کرد لیکن حب خود را که در اختراع چرخ مزبور داشت
بعضی ساختن و بکار انداختن و منافع چرخ مذکور مخصوص او بوده بانها بعرض شدی
از غیرتیکه داشت قبول نه نمود و در اواخر عمر دید هیکه نوعی که لیان و اهل انجا او را
مطمئن نمودند وفات وو هفتم ماه مطابق سنه ۱۸۳۴ هزار و هشتصد و سی و
چهار در سن هشتاد و دو جهان سپری گشت و صورت مجسم او که در لباس اهل انقطاع
ریخته شده حال در میدان لیان هست مختصرا اختراع مزبور سالی قریب صد کرور
تومان بصنعت کاران حریربافی منفعت رسانده و او را بعد از این اختراع صنعت
کار هر دو جهان نامیدند چه او اختراع چرخی نمود که کم خرج و بالاتفاق بود که به
اندک خرجی ساخته میشد و در حیات سلیقه حلیکه ظاهر و سهولت تمام فسخ
میکرد تا کنون هیچ اختراعی مثل او سهل المأخذ و کم خرج نشده بود که بیرنج کم را این

خوبی

خوبی جنسهائیکه تا بلد و حریر ... زیادتی ... بافته میشد از آن باستعانت
چرخ مذکور تحصیل میشد لهذا بعد بجهت اجرای او از جمیع مشورتخانه‌های علمای
نامه بیرون آمد که چرخ مزبور علاوه صناع اکمه نکنند بل بجهت سهولت در هرجا
چون بکار افتاده ده مقابل علم قلیم لازم دارد نارسی بعد از آنکه کارخانه مزبوره
بکار افتاد امتحان کرده تا بیشتر میبافند و حال بیاندازه افزوده اند و اکثر
از اجزای امیرشهر تجارت رسانده و منافع بیشمار بهمه عاید گشت سرلوح

تصویر بنیامین فرانکلین بشهر فیلادلفیا

بنیامین فرانکلین در سنه ۱۷۰۶ هزار و هفتصد و شش متولد و در سنه ۱۷۹۰
هزار و هفتصد و نود متوفی شد این شخص مخصوص که نمونه و سرمشق همت و غیرت
انسانی بود در بلده بوستون سنه ۱۷۰۶ هزار و هفتصد و شش در خانواده که
فقیر بودند و اکثر بودند متولد گشت و جمیع خانواده او در زمان مجبور به صنعتکاری

قابل بودند پدر و برادرانم از اهل حرفت و صنعت بودند و خود او نیز بخیال کسی نه
می‌امد که غیر از صنعتکاری سادهٔ مظهر کمال و علم دیگر شود ولی شدت ذهن و
دنبای میل او بدرس خواندن پدر او را بخیال انداخت که در پی آن بمدرسه کلیسیا
نام و خواندن فقه و علوم شرعیه بعزم مسند نخست مجبت مهیا شدن او با استماع و استفادهٔ
دروس جاناتلبن درس هشت یکی از معلمانند هاکو چلن طلبه سیر دولی در آخر
لخا چون خرج معاشین و خود او را حساب کرد و فوت قوهٔ خود یافت لهذا از معلم آخر
نبوده بیرون آورده در مجابکی که تنها درس خواندن و نوشتن میداده‌اند گذارده
فرانکلین درانجا تعلیم نوشتن و خواندن را خوب آموخت و در خوش نویسی و انشا
سلیقه خوش بنظر آورد ولی در حساب چندان ترقی نکرده بود و هر جهت درس
خواندن او همین درانجا شد بعد در ده سالگی او را از مدرسه معاف داشته و
نزد خود شاگرد کرد چون پدر او را صنعت شماعی بود او نیز شماعی میاموخت اما
پسر را از حرفت مزبوره دلتنگ و دلسلیقه او موافق نبود عشق بخیال مطالعه کتب داشت
بخصوص تواریخ و حکایات سیاحین و مسافرین بحریه که واقعا بخواند عجایبات
بحر مفتون بود درانداک روز کتابها جمع کرده و کتابخانه کوچکی پیدا داشت مطالعه
نمودن از مطالب و کتاب چنانکه خود او خبر داده بود خیالات او قوت کرفته و شوق
او افزون گشت که غیات ان تاریخ ملوتارک و دیفو باشد که حکایات
غریبه کتابهای مذکوره تصرف بجد در مزاج بن ژامین فرانکلین نموده و بعد هیچ
صاحب بصیرت مخفی نمانده که تصرف مطالب نیز در کتاب در حالات او بچه حد کرده بلکه
که باعث تحریک شوق او گشته و بکارها نمایان که از وی صادر گشته موجب شد که
اولعز

اولا خرج عمر او آن شوق زیاد در سر داشت چون پدر او میل عزم او بمطالعه کتب بجد یافت در صدد
خود منقش نمود که او را بچاپخانه دنیا دکه هم صنعت چاپ در ترقی بود و هم هر قسم کتاب
که بخواهد مطالعه تواند ممکن او شود و پسر برادر او که ژام فرنکلین نام داشت در
چاپخانه شاگرد بود بن ژامین را در دوازده سالگی بود که بچاپخانه نزد برادر در وقت
والدین بسیت و یک بصنعت چاپ قیام نمود و مشغول بود از آن که نکرد و در این مدت
از استاد چاپخانه اجرت نگرفت مگر در سال آخر و در حرفت چاپ استاد ماهر و چاپچی تام
شد و چون بعلت صنعت مربوطه با صحافها و کتابفروشها آمد و شد داشت کتب
خوب و نفیس مرغوب از آنها بعاریه میگرفت و بعد از مطالعه رد نموده کتاب دیگر
میگرفت و تاجر معتبر یکی کتابخانه دنیا خوبی داشت با استاد او رفیق و گاهی بچاپ
خانه میامد چون شوق بن ژامین را بمطالعه کتب بدرجه کمال دید با او میگفت به
منزل من بیا هر قدر که کتاب میخواهی بعاریت ببر و در این هنگام بن ژامین را
میلی باندازه مطالعه در اوزان شعر بود و اشعار زیاد در حفظ داشت و گاهی بنظم
اشعار میپرداخت برادر او چون دانست بن ژامین را طبع سرشار هست او را
خواهش نمود که حکایتی را نظم نماید بن ژامین دو رو قصه از وقایع بحریه منظوم و برادر
او چاپ نموده بشهر پراکند و بجهت علاقه و رغبت شدان خود بن ژامین در روایت
شده که اول کار بود دنیا بد گفته بود چون پدر او مرد با سواد و خوش سلیقه بود
از اشعار پسر خندان و در حضور او استهزا نمود و از آن اوان در موقع نامه انگلیس
شاعر منظور جهد اقرانت نمود و از وضع او دنیا متعجب و خوش وقت میشد و قال
وقت اشعار شاعر نخوانده بود میل کرده که با قسیات حکایتی بنظم ارد و انتعمی شاعر

انگلیس مشق می‌نمود و گاهی حکایات منظومه از انگلیش ترجمه و دمی و الفاظ نثر او را
بنظم انشا می‌نمود و گاهی نظم و نثر مخلوطاً انشا میکرد مقصودش این بود که سبک
خود شناسد و مطبوعی در این خصوص بدست آرد پس بعد از جولان ذهن در ساختن
حکایات تیاتر سابقه دیبا مطبوعی بهم رساند و در متن تغلیبه گاهی خوش
مزه و شوخ بجا معترج بی اندازه مهارت یافت و در ایام بیکاری بعضی قبل از طلوع صبح
که هنوز بکارخانه چاپ نرفته بود و بعد از غروب که از عمل چاپ فارغ میشد بمجلس
ساختن مجالس تیاتر مشغول دیگر نمیپرداخت و چون پدر و برادر او بیخبر بودند
از صنعت چاپ چندان اجرت عاید او نمیشد اکثر ایام نهار و شام او منحصر بلقمه نان
خشک و جرعه آب خنک بود لهذا از تنگدستی به تنگ آمده بود و با وجود بی
بضاعتی به نان قناعت میکرد و هر قدر که بخواهد بدستش می‌آمد یکتا بی داد و
در آن بین قابل آموختن علم حساب شد و هفت بار مصروف نموده در اندک زمانی
حساب هندسه را در نهایت تعقیب فرا گرفت چون حلاوت علم در مذاق او طعم
بخشید باخذ علوم دیگر پرداخت و علم ملاحی و بحر پیمایی را منظور نظر نموده به
درجه اعلا آموخت و هنر ایشان را بدون استعانت معلم فرا گرفت الحاصل در جمیع
علوم ادب و ریاضی و غیره با دانشت مطالعه کتب و هدایت ملاحظه دقایق ماهر
گردید برادر او باتفاق سایر علما جاف چاپخانه خواستند روزنامه جلیلی انشا
نموده چاپ کنند چون مختصری در هر باب از علوم در روزنامه با نشر می‌آورد
می‌کردند و آنها را در قوه نبود ناچار محتاج بآوردن عالمی در هر علم بودند و بن
یامین مباحثه و شورای ایشان را در این باب شنیده و خیال ایشان را فهمیده خواست

خود را در این باب امتحان نماید شب یکوقت روزنامه علمی مطابق خیال ایشان
نوشته بدون اطلاع احدی بچاپخانه افکند چون صبح علما جلسات حاضر و ورق
مکتوبه را چنانکه خود تصور نموده بودند در آنجا یافتند بجهت امتحان چاپ کرده
منتشر ساختند از جمیع مطالعه کنندگان مدح بی‌پایان پذیرائی نمودند چون
بنیامین دانست که مقبول خاص و عام افتاد اظهار نمود که منشی و مرتب او بود
من بودم و چندی بنا بخواهش برادر بروزنامه نوشتن قیام نمود و بعد از آنکه
نزاعی از حرکت ناشایست برادر که نسبت بوی صادر شد رنجیده خاطر گشت
مصمم شد که از آنجا مهاجرت نماید بدون اینکه اظهار ما فی الضمیر کند بعد از
سه روز بکشتی نشسته بشهر نیویورک که سیصد میل از وطن او دور بود رفت
در حالتیکه احدی از متوطنان شهر مذکور او را نمیشناخت و دو دینار در کیسه نداشت
وارد شهر شد و در آن هنگام هفده ساله بود چند چیز بضاعت در شهر نبود
اقامت نمود چون شغلی که کفایت معیشت او نماید در آنجا نیافت از غربت ترک
نموده بشهر فیلادلفی مسافرت اختیار رو بعد از وصول از نحیس چاپخانه از ذات
خدمت خواسته ممنوع گشت بخدمت چاپچی دیگر رفته اظهار ما فی البال کرد او قبول
نموده تعهد نمود که او را در عمل چاپ شغلی معین و اجرتی مشخص نماید پس
بخدمتی در چاپخانه مأمور و بقناعت بکار داشت در اندک روزی وجوهی اندوخت
و لباس مقطع پوشید اتفاقاً بوسیله بخدمت سلطان مشرف و از جانب سنی
الجوانب مامور شده رفته از انگلیس مطالب آلات چاپ بابتیاع نماید و در چاپ
خانه مخصوص سلطان باجرای عمل چاپ قیام نماید کند بنیامین بعد از پذیرائی

حکم سلطان شهر خود مراجعت و از خویشان خود استیذان حاصل و دوباره به فیلاد
لفیه معاودت نموده در چاپخانه دولتی مشغول خدمت شده بنا بعز خواهش سلطان
بجهت خریدن لوازمات چاپ به لندن سفر نموده و به تنخواه نقدی با و نداده‌اند و در
عوض وجه نقد کاغذ بهای از دولت در دست داشت چون به لندن وارد شد کسی
کاغذ او اعتنا ننموده بیچاره طفل جوان خود را در میان طایفهٔ انگلیس که ابداً آشنایی
با احدی نداشت و شهر هم بود بنظر او دنیای جدیدی می‌آمد و تنخواهی که او را
مراجعت دهد نداشت و از اقامت در آنجا ناگزیر و بنا چار در این چاپخانه‌ها
مدتی اجیر بعد از انقضای مدت بچاپخانه دیگر رفته مشغول خدمت شد و کاهی
بعمله چاپخانه‌ها از علم خود خاطر نشان و بعضی از حکمت امریکا ها قایل نمی‌بود
و نموده و علمی آموخت باین وسیله کم کم مشهور و محترم گردید و مجالس خواص راه
پیدا نموده چون محبتش در قلوب جا گیر شده بود هر کس از رفقا او را وعده مأموریتی
میداد که از لندن مراجعت ننماید ولی شوق دیدار احباب حب وطن او را بی تاب نموده
مصمم گشت که قدری بیشتر قناعت نماید شاید تنخواهی گرد آورده که بلکه وسایل
تجارتی ابتیاع و باین وسیله شهر خود با آبرو وارد شود و کاهی اسراف نموده مجالس
تماشا هم رفت و هم چراغ خرج علاوه مهاورده بکتاب و متاع میداد بعد از مدتی
بشهر فیلادلفیه معاودت در چاپخانه که اول کار میکرد رفت چند روزی در آنجا
بسر برد بعد بشهر هند را و الخواست و یکی از دوستان سابق او که کارخانه چاپ
داشت ریاست کارخانه را بوی واگذار نمود در آنجا از حسن تدبیر کتابهای خوب
و روزنامه های مرغوب چاپ نموده بقیمت اعلا میفروخت و بدین واسطه تنخواهی

اندوخت

اندوخت و از طلوع صبح الی نصف شب متصل مشغول کار کردن بود و در اوان
هنگام بن یامین مجلسی ترتیب داد که هفته یک روز علمای فنون ادبی و ریاضی و
پولتیک در آن مجلس جمع و با هم مباحثه علمی میکردند چون بن یامین بر همه برتری
داشت و در هر بابی که در آن محفل مباحثه میشد روزنامه نوشته چاپ میکرد و به قیمت
اعلا میفروخت لهذا اندک اندک دولت و ریاست و همه جا معروف و در سنه ۱۷۳۰
هزار و هفتصد و سی مسیحی اهل کتب و کتب نافع جمع ورده مجلسی بجهت خواندن
آنها مقرر نمود و کتابیکه خود در علم ادب آداب تمدن و اقتصاد تالیف نموده بود
چاپ و منتشر ساخت و باین وسیله در سنه ۱۷۳۶ هزار و هفتصد و سی و شش به
معلمخانه عمومی احضار و معلمی اشتغال ورزید سال بعد بریاست چاپارخانه دولتی
مفتخر و در اوایل بجهت کثرت احتراق بیوتات که در شهرها بسیار واقع شد اختراع
طلومبه را نمود که بدین سبب مال الدارفی بهم اندوخت و در سنه ۱۷۴۴ فیمابین دولت فرانسه
و انگلیس محاربه واقع و لشکر هند و اجیر با انسیلوانی را متصرف و بنیه امنای
دولت و سعی بن یامین ده هزار نفر از اهل شهر فیلادلفیه بجهاد و مدافعه
حاضر و او را لیدر و ادبی انتخاب نمودند ولی او از قبول این فقره عذر خواست چه
خیالات او بجای دیگر مشغول بود که در آن اوان خبر اختراع نوع الکتریسیتی
که نوع برقیه باشد شنیده بود و میخواست در آن مخصوص فکری نماید بن یامین
تنها قوهٔ مذکوره را مکشوف نساخت بلکه بواسطه آن قوه مکشوفات زیاد از اسرار
طبیعی او معلوم گشت او قوهٔ الکتریسیتی را مکشوف و حرکت آنرا از ابتدا و موضع
الی انتها معلوم و جریان قوهٔ مزبوره در مواد الهمسانی بعمل متحص نمود چون در فی

نظر در این خصوص کرده بیرون آورد وجود قوه برقیه را از سحاب بسطح تراب بوسیله یافت و
تصور نمود که اگر در هر بادی که برق حادث میشود از قوه الکتریسیته باشد تنها
بجهت حل این مسئله بادبزنی از بادبزنهای اطفال کفایت میکند و با این خیال بادبادکی
درست نمود با ریسمان بادبان هوا برد و از تحت بادبان مفتاحی آویخت چون بادبادک
بلند شد ملاحظه نمود که مفتاح مزبور جذب نمود بی نهایت و صدای خشخش از تجاذب
او بی حاصل شد و قوه مزبوره از مفتاح تجاوز نموده و در این بین باران خفیفی آمده
ریسمان بادبان را اندکی نم و قوه هدایت کلی باو اعطا نمود و چنانکه تصور نموده بود
قوه الکتریسیته بهدایت ریسمان مزبور منحرف و جاری شد اگر کمی فشار در ریسمان
مزبور حاصل میشد و قوه شدید جریان میکرد البته او را هلاک ساخته بود نتیجه این
کشف حفظ ابنیه از برق شد که بواسطه اختراع برقگیر ابدا برق بعمارت ضرر نمیرساند و بعد
از کشف مذکور تصویر بنا میرزد رساله‌ای که امتحان بر فکر مینماید

معلمخانه مخصوصی جهت درس قوه الکتریسیته و کشف منافع او بنا نهاد و بجهت
تکمیل این علم به تربیت برادران دیگر پرداخت و اگرچه در پاسی از بعض خانه معلمی
معلمخانه دولتی بوی محول و همیشه مشغول تربیت عامه بود و طبابت مرغوب بود
باوجود این همه شغل از تکمیل خیال بکر دست فراغت ننمود پس در سنه ۱۷۵۳
هزار و هفتصد و پنجاه و سه جهت تخفیف شغل و فراغت از منصب ریاست چاپار
خانه دولتی استعفا نمود و از منفعت بسیاری که در منصب مزبور داشت جهت تربیت و
خدمت ملت دست کشید اما چون محاربه انگلیس و فرانسه بطول انجامید مشارالیه
را برسالت با انگلیس نامزد نمودند چون عمل مصالحه را انجام داد از جانب دولت و
ملت بمنصب فخیمه وکالت مملکت پانسلوانی مفتخر و باقامت لندن مامور
شد چون صداقت و کارگذاری بحد و مشهور و بهمه معلوم گشت وکالت اکثر ممالک را
باو متعلق و در این حالت اکثر اوقات با جمیع اهل حرفت معاشرت و با علماء و حکما
منادمت میورزید در سنه ۱۷۶۲ هزار و هفتصد و شصت و دو بامریکا سفر نمود
و بجهت رفع نزاع مابین و فساد و تجدید محاربه فرانسه و انگلیس از امریکا به لندن
برسالت مامور و بعد از اصلاح در انجا مقیم شد اهل انگلیس چون دیدند که از
مناظره جدیده و جوش دولت انگلیس از حد و حصر گذشت و از طاقت انها علاوه
شد بخیال افتادند که شاید قدری از این بار گران را کم کردن دولت امریکا را وادارند
پس مکاتبات و مصالحه نامه‌های در تحت مجالس پارلمان ترتیب بعنوان خراج
بعضی از دیون خود را از محتاجین بدول تحمیل به جبر ... بارهای تجارت ...
و بین نامه عهد موقت فیما بین دول استوار و شرط تجارت از انگلیس و فرانسه

۱۷۸۱ به امریکا برقرار نمود و بجهت خدمات مذکوره منصب وزارت خارجه و ریاست تجا
و غیره را و محول کردید اگرچه از دولت امریکا اهل انگلیس را همه داشتند و بر کثرة دیون
و عدم نهاد اداین را داشت که بجمیع مهاجرین و تجار رد و بجهة مال التجارة از قبیل چای
و کاغذ و غیره که اول گمرک نداشت خراج قبض شد و چون خیالات و افعال انگلیس را
اهل امریکا مشاهده نمودند انها نیز بجمیع مال التجارة که از انگلیس با نجا میرفت به
تضعیف گمرک نهادند و از طرفین گفتگوی زیاد واقع و مباحثه بسیار از علما سیک
مناظره و مجادله منجر شد و بجهت اطفاء نایره قتال بعضی انجراج را از نیز خواست
موقوف نماید

مجلس وکلای سیزده دولت

بخصوص گمرک چای را ولی چون از طرفین عمل بجد بود ممکن نشد مجدداً تجار
ینگی دنیا خاطر گشتند که از کل هر چه چای داشتند به بحر افکندند و خصومت فیمابین
دولت انگلیس و امریکا ظاهر و نایره قتال مشتعل گشت و بن پامین هر قدر کوشید که
بتدابیر حسنه رفع این غائله نماید ممکن نشد بالاخره باتفاق وجه مصالحه جزو ای
شد که جمیع مناصب ورا اکثر و معزول کردند و چون دانست که فیمابین دولت انگلیس
و امریکا بجز محاربه بر حق حاصل شد بعد از آنها مخل و متصرف نه نمود بجهت ترقی دولت خود را
ثابت و اهل ولایت خود را آسوده نمود بجهت اتمام این مقدمه در اول سنه ۱۷۷۵ هزار و
هفتصد و هفتاد و پنج بامریکا وارد و چون اسباب قتال را موجود و موانع را مفقود دید
و زمان زیادی بود موکلات دولت خود جمیع وکلای مملکت را بمجلس خویش دعوت و در
خصوص تجدید عهد مودت فیمابین دولت خود و آنها گفتگو نمود و به بیطرفی دولت
خود وثیقه محکم کردن لکن بعد مامور شد که بکانادا رفته بعمل قرار اشتغال
و عهد دوستی فیمابین فرانسه و آنها مستحکم نماید بعد از اجرای خدمت بمنصب
وکالت دوباره سرافراز شد و تلاقی فریقین یعنی لشکر انگلیس و امریکا در کنار نیو
هوسون واقع و اول ضعف لشکر امریکا ظاهر و چون سردار سپاه انگلیس ضعف
خصم را مشاهده نمود فرصت را از دست نداده اخبار نمود که عفو از انتقام
و صلح از جنگ خوشتر دارد و با وجود قدرت بمصالحه مایلست وکلای دولت را
محض بجهت عقد عهد مصالحه دعوت فرمود بنیامین با دو نفر دیگر از وکلا
ملت مبعوث ولی مکالمه و مناظره امریکائی عمل مصالحه را مغشوش و از طرفین
در آن خصوص منازعه واقع و لشکر امریکا از جهت نامساعدی شکست واقع گردید

وکلای ملت امریکا چون دانستند که چاره این کار را نتوانستند مگر با دولت فرانسه متفق
شوند ناچار دست بدامن همت دولت فرانسه زدند پس بجهت اتمام این فقره
در اواخر سنه هزار و هفتصد و هفتاد و شش بن یامین برسالتی از
جانب دولت متفقه امریکا بفرانسه مامور و نتیجه سفر او موافق دلخواه شد
در سنه هزار و هفتصد و هفتاد و هشت دولت فرانسه با دولت متفقه
امریکا متفق و دولتین نمسه و سوید نیز بسعی بن یامین با فرانسه و دولت متفقه
عهد موقت مودت و عمل تجارت را منتظم و خواهش دولت امریکا را بجا آوردند
پس بن یامین در نهایت احترام و در رغد عیش مدت عمر خود را در شهر پاریس
گذرانید و بغیر از علما و حکما و صاحبان حرفت انبوهی جلیس نگردید و میل زیاده
بتماشای تیاتر داشت بعد او را شوق دیدار ولتر نام حکیم دیرینه آشنا
و حب وطن و زیارت احباب فزود و عنان عزیمت گرفت و خواست که بولایت خود
رفته وداع اخیر خود را با اقوام و عشیره نماید و در سنه هزار و هفتصد
هشتاد و پنج بامریکا رجعت نمود و اهل شهر فیلادلفیه چند منزل
او را استقبال نمودند چه وی را اخلاص کیش خود از ایشان جدا ندانستند و بن
یامین در شهری که در آنجا دو دفعه از وطن اختیار نموده بود حالا اقامت نمود آخر
و در سنه هزار و هفتصد هشتاد و هشت چون عمر خود را بپایان
نزدیک دید شروع به نوشتن تاریخ حیات خود و اولاد اختراعات و افعال
حسنه که از آنها بملت منافع بیشمار رسانیده بود نمود بعد از مدتی دو سال
مرض تب و ضیق النفس بوی عارض و در سنه هزار و هفتصد و نود

هفدهم نیسان ماه در سن هشتاد و چهار بعالم باقی شتافت و از فوت چنان
حکیم دانشمند جمیع اهل امریکا را انکسار حاصل و به تعزیه داری قیام و جمیع وکلای
ملت و تمامی اهل شهر فیلادلفی به تشییع جنازه او حاضر شدند بعد
در آخر وصیت نامه او این چند کلمه را یافتند که نوشته بود من بدوست قدیمی
و رفیق صمیمی خود حکیم واشینگتون عصای خود را که از چوب درخت
سیب بریده(?) و همیشه عادت من این بود که باو تکیه نموده بتفرج میرفتم هبه کردم
که بعد از من دایم آنرا از آن او استشمام نماید و اگر این عصا کلید خزاین دنیا
و عهدنامه ولایت عهد سلطنت عظمی میباشد بوی لیاقت داشت و حقیقتاً
چنانکه نوشته بود واشینگتون سزاوار این نوع مدحی بود سبحان الله در
مملکتی که همه اهلش از جهالت وحشی بودند بتمام خلاصی نیافته بودند و چندان ادب و
انسانیت را فرا گرفته چگونه چنین حکیم دانشمند از اهل آنجا بوجود آمده
چند سال قبل از وفات خود سنگی که بجهت روی قبر خود ساخته بود این
چند بیت را که دال بر نهایت عقل و حکمت اوست گفته و بدست خود حک نموده
بود ترجمه مضمون ابیات به نثر در این سنگ لحد بنا ساده و جسد خود
را بهوام و حشرات الارض بخشیدم بدن بن یامین فرانکلین که در حفره گور مسکن
نمود جلد کتاب کهنه را ماند که شیرازه اوراق او از هم گسیخته و زینت و تذهیب
او ریخته ولی مطالب شیرین و نصایح دلنشین او چون بجا است باکی نیست
که عرض فنا ذات و جوهر باقیست که چون چاپش نمایند مجلدات ولی تازه آید و
اگر بصحافتش دهند شیرازه زنند و اگر تذهیبش نمایند بر روز بکار رفته بهتر

نماید ∴ هیچ نیست اگر مرا جسد پایمال و فانی شد نام بلند و اختراعات سودمند

باقیست ∴ اگر چه از شعر چندان ربطی ندارم ولی طبع آزمایی نموده خواهشمندم

که ترجمه شعر را بنظم نیز ترجمه نمایم لهذا این چند بیت مختصر اللفظ منظوم ساختم

امیدوارم که مطالعه کنندگان با اغماض درگذرند ترجمه مضمون ابیات بنظم

بنام بلند و بفخر ابد ، بیا تا شوم در تنگنای لحد ، اگر جسم تو طعمه دود شد

چه باک ار ترا نام مسعود شد ، مخور غم که تا هست فر بر بخت ، ور اجل تیر هم

از آن هم که بخت ، سخن گر بجا باشد و سودمند ، چه غم بخت تا هست یکبخت

بند ، بصحاف ده تا که بندش کند ، مذهب را زیب و زینت دهد ،

سخن سنج سنجیده خواهد سخن ، اگر کو بود دفترش و کهن ، معانی

الفاظ و پاینده ، بماند اگر رفت نقش و نگار ، سخنهای نغزم بماند چه باک

اگر رفت جسم عزیزم بخاک ، ترجمه مضمون ابیات لبیک دیگر الا

ای پیکر خاکی نژاد آدم ، چون پیوندش دور افتادم ، بیا تا شد جلد ترکیب تواند

هم ، نباشد هیچ از آن پامندیت غم ، من آن دانشور فرخنده کام ، که

دانش زنده خواهد داشت نام ، تو خود دانی که در این بیابانی ، نبودم

آشنا جز با معانی ، مثال ما کتابی هست خرم ، که تا که یکسلسله شیرازه از هم

کتابی اگر چون شیرازه بگسیخت ، بلی تا جلد او وراقش فرو ریخت ، ولی جمعش

چو دیگر باز سازی ، همان خطست و آن معنی طرازی ، من آن فضل و هنر

چون آن کتابم ، که مشهور از هنر شد فصل و بابم ، هر آن صاحب هنر

نام بخواند ، مرانی مرده او بل زنده داند ، بلی این خود طریقی زندگی هست

که در این

که در این زندگی پاینده گی هست سرلوح تصویر استفنسن نرومن طبیعی مشهور

ژورژ استفانسن وطن در سنه ۱۷۸۱ متولد و در سنه ۱۸۴۸ سپری شد صناع انگلیس

این شخص شخیص از پهلوانان صنعت کار دانش خوانند و حقیقتاً این چنین مدح را سزاوار

است که بدین استعانت حادثه اختراع چرخ آلتی نموده واقعاً همتی در ایجاد است

که به تنهایی مالک ممالک صنعت گشت و اعلام مفاخرت در بروج فلاح حرفت

افراخت و بفکر دوربین و بعقل رزین با ایجاد آلتی بنا مملکت را آباد و نظام الدهر

نام نیک در جهان نهاد و هیچ بیان از همگنان افخر بی چنان معتبر نشد و در لغتی چنین

مسلم نگشت که او مخترع و این موجد بلد و موجد محجة الحدید بود حفظ تاریخ

حیات این شخص عاقل و این وجود کامل ببقاء الازم و دوش نام بلند او بر جمیع مورخین

واجب بلد و جبت چه حق عظیمی از اختراع چنین آلت با منفعت در ذمه کافه

۱۸۱ ایام داود شیهی نوکاستل چنانکه معروفست مرکز معادن حجر الفحم و از
جمله ولایات بریتانیه کبیر است در قریب شهر مزبور ده کده کوچکی موسوم
به ویلام هست و سکنه انجا بیشتر کم که چند نفر معدنچی محض بجهت معادن
زغال سنگ قریه مذکوره را اباد نموده اند و در اطراف بین معادن چند خانه عمله
جات معدن ساخته اند که غیر از انها رعیت دیگری ندارد مسقط الراس جورج
استفانسن در این خانه محقری از بیوتات انجاست که در نهم ماه مطابق سنه ۱۷۸۱
هزار و هفتصد و هشتاد و یک از کتم عدم بعالم امکان قدم نهاد پدر او رابرت
استفانسن نام داشت و ظاهرا به کار معدن با او بخارج می کشیدند
دستاو بود و اول هنگامیکه از پسر جوان خود ملاحظه نمود این بود که ابدا التفات
که مشغول می شد تا تمام نمیکرد خود را از او منفعت نمیداشت و در ان هنگام حجر
الفحم را که از معدن استخراج میکردند با عراده هائی که در روی طریق شوسه
حرکت میکرد حمل و نقل می نمودند تا بکنار رودخانه تین که انجا باکشتی می بردند و
اهل بیت پدر استفانسن کثیر بودند که همه اش پسر بود و منشاء اولاد او
جورج استفانسن که با شش برادران و خواهران خود با کمال کردن خوشبختی
نمود ولی نمیکذاشت مشغول بازی و بازیچه شوند و چون طریق عراده هائی که
خانه انها بود دایم محل عبور و نقل حجر الفحم و مانند ان عراده ها مشغول و بی عقل او و
سن طفولیت [illegible] بود که عراده کاه را انکار [illegible] طریق شوسه را مجهت
الحال [illegible] نموده و تخم اختراع را از ان زاد و زمین عقل خود کاشت و
نمو داده مستعد ان [illegible] در هنگام طفولیت در وی نمود و نتیجه میوه او را اهتزاز
هنگام

هنگام قطار [illegible] هنوز طفل بود که با اختراع [illegible] پرداخت و این
طفل و شیدا ابدا خستگی در خود مشاهده نمیکرد و متصل مشغول خدمت و غلامی
بود و از رسانیدن منفعت به پدر مضایقه نداشت بعد از انکه پدر او از ده
ویلام مهاجرت نمود به ده دیگر که موسوم به دوی پیمون بود وقتیکه از پنج سالگی
کاه [illegible] خود را [illegible] نگاه میداشت و با او حمل و نقل حجر الفحم می نمود و از طلوع
صبح الی غروب بیکار نبود و چون شب میشد الی چند ساعت مشغول تعمیر طریق
میگشت و در هر هنگامی که بواسطه حرکت عراده بنقطه ای [illegible] نمود و
هر جا خانه موش و غیره در بین راه میدید می انباشت و چون از عمل فارغ میشد با
او مخصوص بود [illegible] جسمی در روی [illegible] و بعلت [illegible] داشت در غلطید
او فکر میکرد و کمی نمیدانست که چه لذتها از این حرکت می برد و اکثر اوقات بجهت
حرکت عراده و [illegible] ها [illegible] وادار میکند و این نوع حالت او مقبول جمیع عمله
بود و این وسیله که محبت او در قلوب جا کرده و [illegible] طریق کشت بعد
بود داند که حمل و نقل حجر الفحم با بید و دست دوازده که [illegible] در خدمت پدر به استخراج
حجر الفحم قیام و در اجرای خدمت [illegible] از او [illegible] میشد در ان هنگام حجر الفحم
معدن دوی [illegible] تمام و اهل بیت او به [illegible] مراجعت کردند و [illegible] که
اولاد [illegible] بود با اتفاق [illegible] در خدمت پدر با استخراج حجر الفحم با
می نمود و بجهت جمیع اهل بیت بجز یک خانه کوچک نداشتند که همه انها در ان خانه
محقر گذران میکردند و شبها در یک بستر می خفتند چون معادن [illegible] بعد از
[illegible] کشت [illegible] با انجا [illegible] طریق عراده طلب نمودند

در آن وقت او را هفده سال بود با وجود صغر سن و جوانی که داشت اداره طرق
حجر الفحم در پایت را مثل عراده ها را با او محول کردند و در امور تبت خود نهایت
عزم و صداقت او را ظاهر ساند و شب و روز بعد از ده ساعت متصل مشغول
حمل و نقل حجر الفحم بود و یکساعت نیز بعد الفراغت به تعلیم طریق میپرداخت
چون دانست که بدون تحصیل علم و اموختن قرائت اتمام فکری که داشت محال است
با وجود نداشتن وجه اجرت معلم بمدرسه وقت نصف روز را مشغول درس
قرائت و نوشتن و هندسه میشد و نصف دیگر را فعله گی نموده اجرتی که از حمل و نقل
حجر الفحم میکرفت بمعلمین میداد و مشق خط و هندسه را از نداشتن تنخواه کاغذ و د
روی سنگ و تخته و زمین می نمود و چون مشغول استخراج حجر الفحم میشد از جمله جا تنکه
سواد جزئی داشت استفاده میکرد و بعد شغل حمل و نقل حجر الفحم را ترک و مشغول
استخراج حجر الفحم شد چنانچه از غریب دلو را مملو نموده و او را مجبت تا بالا کشیدن صلاحی
کردند مدتی بیکار میماند و در این مدت درس خود را مطالعه میکرد و چون از مطالعه فارغ
میشد نادرتو بالای ایل طناب بافی و بنیه روز بجمع نمود بعد از انکه دو ماه قانا جرت
انها به میرزا مداخل و نیز ایلات نموده و هواره مشغول کسب تا وجه معتنابه که در نظر
او کنج می نمود تحصیل و بخیال تا اهل افتاد و در حالتی استاد کفاشی که بسیار قابل بود
شاکرد به اختیار و انقیا بلیغی که داشت بعد از چند یوم کفاشی قابلی شد و دختر یکی
موسوم به فانی بود بخیال نکاح در او افتاد و در قصبه ویلینک تون کرده
کنار نهر تاین واقع بود مسکن نموده روز اقبالش با اختراعیکه در دل داشت افتاد
و با اختراع حرکت دائمی عراده مکر مدتی قبل از ان بلا از عهد طفولیت در سر داشت اقدام

وجمیع

وجمیع همت خود را با اتمام خیال عاقلانه خود مصروف و اکثر اوقات فراغت خود را
تمهید داشت چون معتقد بخیال اخذ ساعت شامه و چرخ ساز ساعت بی دانست با رغبت
ساعت سازی اشتغال ورزید و در اندک مدتی در این فن استاد ماهر کشت و در
قصبه مذکوره ثورث را پسری متولد شد که موسوم به روبرت استفانسون
شد و بعد از اندک زمانی مادر جوان او که زوجه ثورث بود بعالم دیگر انتقال
نمود و در ان وقت چون اتجار از ان ده بمملکت اکوس مهاجرت نموده از خانه
خود در حالتیکه بجز عصا و کوله نداشت عزم سفر کرده و الی اکوس مسافت بعید
را پیاده قطع و در شهر نیو بکسب قناعت بسر میبرد چون چند روز از ورود او
کذشت خبر رسید که پدر او بعلت اشتعال بخار و کاز معدن حجر الفحم صدمه
حجر الفحم تسلیت جمیع بدن او سوخته پس بخدمت پدر راجعت و او را در حالت
و بعلت احتراق بدن بستری یافت بقناعت و کسب خرج جراح امر خرج
نمود عیال تحصیل و پدر را معالجه نمود و چون ایام پیری و هم پدر بود
کوشه کرمی را اختیار و پرداخت و پسر جوان متکفل مخارج او شد و از مشقات کسب
خود را معاف نمیداشت و پسر او روبرت بسن تربیت رسیده بود مدتی خود
بوی درس داد چون دید که فرصت او کفایت به تربیت پسر نمیکند پسر را در سن طفولیت
بمدرسه فرستاد و لیکن چون مداخل او کفایت مخارج مدرسه و پسر نمیکرد لهذا روزها
به شغل کفاشی و شبها با ساعت سازی قیام و از قناعتیکه داشت خرج مدرسه را می
کند و با وجود این همه شغل از خیال خود غافل نبود و با اختراع چرخهای جر و ثقیل
تربیت انها مشغول میشد و در اصلاح هر قسم چرخ ماهر کشت و از اطراف بخدمت

او را مادهٔ در خصوص اصلاح چرخهای کارخانجات مصلحت میکردند وان وی فرا
میگرفتند پس کم کم شهرت مهارت او در این فن باطراف پیچید و اصلاح چرخهای اب
کش و استخراج حجر الفحم که جمیع صناع عاجز و بی کفایت که غیر از تجدید کارخانه چاره
نداشت میکرد و در صنعت علم جر ثقیل مشهور و مشخص اول شد پس او که در مدرسه
نو کاسل مشغول بتحصیل بود کتاب چند در علم ریاضی و جر اثقال به پدر هدیه فرستاد
و پدر و شیلد بدقت تمام بمطالعه کتب مذکوره اشتغال مینمود و با وجود این همه شغل
که پیش گرفته بود بان فرصت فروش بان بی داشت که بابلی و انطوی تعلیم داده بود که با
وجود کثرت جمعیت و اصوات مختلف و غلظت بخار و دخان بکارخانه نزد او امد که
در وقت غذا از دست او نان روان میگرفت و حکایت غریبی از سلامت او روایت می
کنند که او را کلب چوپانی شمار نانیا شمر هلی انبوه و طویل بود که بی نهایت تعلق بوی
داشت و چون او بجای میرفت سلامت بعوراش پایی او واشناخته بارات اش قدم وی
هر جا پیکر رفته بود میرفت و هر حکمیکه بکلب مذکور میفرمود در حال بجا میاورد و یک
بجهت شغلی بخانه میفرستاد میرفت و هر پیغام نهارا و از ان خانه بعمل میاورد که چون
وقت غذای او میشد بکلب میگفت برو منزل نهار بیاور و همان آن اطاعت میکرد و چون
بخانه میرسید سفرهٔ نهار را بگردن او میبست بخط مستقیم بکارخانه میاورد و چون
با ... نهانند که صاحب فوت شد ... دران وی روان میشد و یکرات
دراثنای هر ... میشد میرفت ... و تمام ... بود که ... روز یکی
شدت ... جوان ... سفرهٔ نهار صاحب خود را در گردن میاورد
و مشغول ... طعام که ... داشت با قوت مقنا ...

اشتهای

اشتهای کلاب فورا بجذب طمع انها را بحرکت اورد بصورت اجتماع بوی حمله نمودند

تصویر شورش استفان وسن و سلمان

که شاید سفرهٔ غذا را از دست او بستانند چون اینتون لشکر خصم را مشاهده نمود از ان
راه کنار رحمت کرده و از فرار نمودن نیز حاصلی نیافت چه انها دلیل با دو رسیدند
و بغیرت او نکنجید که نهار صاحب خود را که بوی امانت سپرده بودند بخصم بدهد ناچار
تن بهلاکت داده مستعد قتال شد و تنها در مقابل چند سلک بجدال مشغول
و بعد از جنگ سخت همه انها را مجروح و مغلوب نمود چون کلاب جسارت دیدند
و ثبات قدم او را دیدند ناچار از در فرار اختیار نمودند و اینتون بحال خود گذاشتند
بعد از غلبه اینتون جراحت ... وحشت ... در حالتی که ...

فتح و خوبی ظفر از جمیع اعضای او معین بجهت بخدمت صاحب خود آمده در
کمال انسانیت و شجاعت سفره طعام اکرا نچنان چند نفر خصم رهانیده ورد
نزد او از آوردن سر قیصر و خاقان بیشتر بود به پای صاحب خود انداخت ثورث
چون حالت او را دید و جراحات وی را مشاهده نمود که بان شلّه دست مرحمت و پدر
شفقت بر سر و روی او کشیده گفت من هزار مثل این نهار را بعوض فدا میکردم چرا
بجهت این قلیل طعام خود را بهلاکت انداختی کوتاه سخن با وجودیکه این حالت میسر نه
سر کرده و رواه عزیزان بود نابکر اندیشه کشیدن بعوض در حقیقت بهلاکت
ثورث از اکثر وفای این زمان بهتر بوده که ان ندادم در وقتی مثل او یافت
شود که بجهت حفظ امانت دوست خود با چندین خصم مجادله نماید که بهلاکت
خود راضی به تلف شدن نهار صاحب خود رضا ندهد الحاصل ثورث
استفانسون مشغول کشف ماده دیگر و ایجاد اختراع شایان بود و در نهایت
غیرت در حیاض آباد معدن لوکاسل مشغول استخراج حجر الفحم بود و
همت خود را باختراع التی کماشته بود که بطوری نماید که عراده های ابلمن زحمت
متحرک نماید کا بحر تصور میکرد که اگر از تخته صاف زمین را فرش و چرخ عراده
را از روی آن روان نماید و هم خیال می نمود که تخته بجهت ام همباره کاشیاد
اهن را هم بکشند و منفعت از این خیال نمیافت پس تصور نمود که عوض اسب
اگر بتوانند با قوه بخار که السکه را حرکت دهد منافع شایان خواهد داشت و
اختراع نمایان خواهد بود پس اینها را اکنار و چرخه رحت و چرخ زنبورک را برای عراده
که شبیه بتابوت ساخته بوده منصوب در سر دیگر تابوت زنبورک بوده موضوع

و مشاهده

و مشاهده فرمود که با سانی و سهولت تمام باندک قوتی متحرک میشود و بهر جانب
که میخواهد بجهت از اینها مطیع میتواند بر گرداند و در نهایت چابکی بمحض حرکت
دادن متحرک میشود و در حل مسائل هندسیه دستی بهم عاقل کفایت میکند
از حل این مسئله ثورث را فرح بی اندازه رخ نمود و متوجه اتمام او شد
و بمطالعه مسائل هندسیه اشتغال و بامتحانات عدیده چرخها را بهم متصل میکرد
کرد تا اینکه بتنهایی بدون استعانت حلقه چرخها را بهم بطوری دلخواه متصل
نمود و لیکن بدون استعانت محرکی متحرک نبود همت در آن نمود که بچیزی نماید که باستعانت
ذی روح متحرک نباشد بلکه مثل ساعت و غیره بقوه دیگر حرکت نماید و حرکت این
آلت ثانی که اختراع نموده بود ببا شد و سهولت از چرخ اولی بود پس قوه بخار
را با او متصل و با استعانت بخار او را متحرک نمود اما قوت و حرکت بخار زیاد
بیشتر از قوت یک اسب نبود از اختراع این شایان مشعوف و لیکن از همت
بلند خیال تکمیل او داشت و متصل در کار بود که عوائض اعظم حصول بخار که
از دهان و اسطوانه صادر میشد همت های خانه او بتنک آمده هر روزه شکایت
از فعل او میکردند و عیب میگفتند که بیچاره بچه امر مشغول است پس از اسطوانه بخار
با یک یکیه مثل بخاریه ساخته بود ارسال داشت و از این امتحان و ابتهاج اتفاق وصول
بمقصود تمام او را بسیار و بعد از انتخاب خروج بخار را بطالعه دید پس بقاء فوق
که تصور نموده بود بخار را از مجرای مخصوص اخراج و بقوت آن او را امضا عمق
و حرکت چرخها را با انتظام دید و این حکیم دانشور و فیلسوف با هنر بعد از مشاهده
قوه بخار امتحان چرخ زنبورک نمود و این امتحان اول در سنه ۱۸۱۵ هزار و

هشتصد باتنده بوقوع پیوست بعد از تجربت دانست که هنوز ناقص است
و مصمم بتکمیل او گشت و در سنه ۱۸۱۸ هزار و هشتصد هیجده رفقای ثروت
استفادن وی از وی خواهش نمودند که چرخ اختراعی خود را در طریق مذکور
امتحان نماید شاید در زمین بدون راه آهن حرکت کند اگرچه این خواب کودکی
بود ولیکن چون کاملا تمام تغییر را بسوی داشت بخصوص عین مطلوب ثروت بود
و بی فراست و عقل مستقیم او از این نوع خیالات باطل بطمع نیفتاد و بعزامت
یافت که ممکن نخواهد شد بعد از امتحان اول از غلطها تنبیه داشت احساس خطایا
زیاد در اختراع چرخ مزبور نموده و نوع هلاکت بقابل و تلافت و اصلاح
خطاهای خود کوشید و او را با حسن وجه تکمیل نموده در آن وقت جمیع خلق را
گمان این بود که کالسکه بخار در طریق معوج و پست و بلندی مشکل نتواند حرکت
کردن بلکه در روی خانات محجر الحدید هم حرکت نماید و در آن زمان چرخ بخار ثروت
بغیر از در راه کمی خود بجهت امتحان در کیلنلنک در نزدیکی ساخته بود در محل بکار
نیفتاده بود و اختراعی مثل آن غیر معروف مانده و از کیلنلنک در نزدیکی الیزابت
مسافت بعیده بود و کسی خبر چنین اختراع را نداشت مگر وکلای ملت معروف
نداشتند تا در حقیقت در خصوص اختراع چنین بلند نباشد و عقل چنین تعبیه ابدا نکند و در اختراع
و بلندی مرتبه مخترع مکوشند و بعضی نقش و بعضی شغلی که در استخراج حجر الفحم داشت او را
مانع از شهرت بود پس از مدتی جمعی از متمولین از روی اعتماد خواهش نمودند که اداره چرخ
ورسی معدن هلتون که در کنار واپار و قریب بسوندرلند است بعهده
واه آلات که در مسافت هشت میل انگلیسی محجر الحدید ساخت و با چهار عجلت

بعض

بعضی موانع نتوانست که طریق مزبور را مستقیم کند و در چند محل معوج و مرتفع
نمود و چون کالسکه با بخار سهل از حرکت افتاد و محتاج شد که با استعانت طنابها
بزور رو بفوق افتد ناچار لابد شد پس بجستجوی طریق بر آمده و اصلاح مخاطرات آن
نموده روز بکه کالسکه بخار را متحرک بود و این ترتیبها در محجر الحدید جاری
ساختند جمیع اهل شهر از حیرت چون مدهوشان بتماشا ایستاده که چنان باد
آهنی و چرخهای معدنی بعد را فتاده و بهم جمع بلند آواز بخاری و عقاب شد
طیران نارش بالا و پر کشیده شبیه شهاب و سرعت سحاب بحرکت آمده هشت
میل مسافت را بفاصله یک ساعت طی نمود که این چرخ بخار هفتاد عراده را با بار
که قریب شصت و چهار هزار و دینار جلابه و وزن بارها او بود کشید بنا
کاملا انگلیسی بصوت ملاح از جمیع اهل شهر بلند گردید در سنه ۱۸۱۲ هزار و هشتصد
و هفده مسبوق آن با بعضی از رفقا مسخود مجلسی ترتیب داده در خصوص کشیدن
محجر الحدید گفتگو نموده ند و قرار گذارده ند که با اشتراک از استوکتون الی
دارلنگتون که مرکز معادن حجر الفحم است محجر الحدید بسازند ثروت را احضار
و او تعهد نمود که باتمام رساند و با استعانت عقل و دوربینی و رای رزین با حسن
وجه آن عمل را بر آمد و در سنه ۱۸۲۳ هزار و هشتصد و بیست و سه بدلالت
کیلینگ ورث نام رفیقه مذکور داشت که بجهت آهن چرخ محجر الحدید را با اصول
دیگر که خود سابقا اختراع نموده باشد بسازد و بامشار الیه شرط کرده قرار گذاشتند که از
نوکاسل و دارلنگتون الی استوکتون محجر الحدید جداگانه که موسوم به ثمن وی
مزان ثروت باشد (یعنی محجر الحدید هند لاسه) نموده بودند بکشند

ورژورث اکثر اصول آن را تغییر و قوه بخار را بواسطه اسطوانه دیگر مضاعف
و با اصول و با اسلوب خوش آینده باتمام رسانید که در بیست و هفتم ماه مطابق ۱۸۲۵
هزار و هشتصد و بیست و پنج مسیو هسکالسکه بواسطه این چرخ بخار معروف
شد که جمیع عراده ها را مملو از جو الفحم نموده و در بعضی جهت اشخاص نشسته بود که
و علاوه بجهت کشیدن محجة الحدید از شهر [illegible] الی [illegible] ماه نشسته در
ماه فوریه در سنه ۱۸۲۵ هزار و هشتصد و بیست و پنج امنای دولت و وکلای
ملت مجلسی تشکیل و جمیع مهندسین مشهور را احضار و مشورت نمودند باتفاق

جمیع

جمیع مهندسین گفتند که بجهت باطلاق و عمقی که در مسیر راه است از تاموس
گذرانیدن راه آهن محال است نباید و تعجیل در این امر خالی از خطر نیست چه زمین
تاموس باتلاق و مرکب از اجزاء معدنیه و از آب است متصل بنا معادنی متزلزل و
باید لنصاله خاک و باتلاق ست و هیچ بنا اگر از روی او محجة الحدید بگذرد
بدون شبهه بوزن کالسکه های بخار که مملو از احمال اند متحمل نشده منخسف
گردد و محجة الحدید از هم متلاشی و مضرت کلی از هلاکت و اتلاف عاید خواهد
شد مگر معدودی از متعلقین ژورژ که رای او را صواب و با جمعیت مهندسین
عتاب می نمودند الحاصل احدی به تعهدات ژورژ اعتبار ننموده مشاور الیه رنجیده
خاطر از مجلس برخواست پس از چند یوم مجلس ثانی در این باب متشکل گشته و بعد از
گفتگوی زیاد باتفاق نوشتند که گذرانیدن محجة الحدید از تاموس محال و انفصال
او به مانشستر غیر ممکن و خیال باطلست پس شرکای محجة الحدید کاغذی
نوشته و مهر نمودند که اگر ژورژ تعهد کند که بدون شائبه خطر محجة الحدید
از تاموس گذشته به مانشستر متصل نموده شود بمنصب فخیم مهندس
باشی سرافراز و معتبر است کل مهندسین مفتخر خواهد بود ژورژ استفانسن
خیال نمود که باید صفحه زیاد وسیعی از تخته ساخت یعنی تخته های بسیار
را بهم متصل نموده به بحث بنا [illegible] که از معدن [illegible] است انداخته و تخته [illegible]
باید بطوری وسیع باشد که از اطراف از حیث کل بیرون نباید پس بنا مجمعه
مابین طریق را کشیده و کل سطح طریق را [illegible] نموده با سنگ [illegible]
محکم ساخت بطوری که بنا در او نفوذ ننماید و حالت استحکام او را متغیر نسازد

شرح نجات ثوروق در این خصوص شرح و بیانی باید بسکه زحمات او
بی اندازه شد مکرر عزم نمود که ترک این عزیمت نماید ولی عزت مانع و بالاخره بکار
خود با تمام رسانید چون معجزة الحدید براه افتاد جمیع مردم که منکر بودند اقرار کردند
که طریق احداثی شاموس که بعد ثوروق ساخته شده از سایر طرق محکم تر
و بجهت عبور کالسکه مطمئن تر است تعلق استفانزون تنها طرف
لیورپول و مانشستر و شاموس را داد اند مدتی دو کالسکه را بینه که به
اتمام رسانید و بجهت خدمتی باین شایانی و بانجت و کثیر المنفعة و مستحکم که تا
کنون در هیچ عهد ساخته نشده و در احتشام و استحکام نجابتی رسید که ما فوق
آن متصور نبود و کبرای اهالی تخیل این فقره نبودند چه رسد بفعل چون در انگلیس این
چنین خدمت نمایان و صنعت شایان و نیابت جمیع مهندسین را محول و به
اعطای نشانهای افتخار مفتخر گردید پس ثوروق اعلان نمود که هر کس از مهندسین
تدبیری بکار برد که قوه بخار صرف شود که چرخ کالسکه اولی بجهت کالسکه دیگر را
که با او متصل نموده اند با جمیع احمال و اثقال او را بتندی حرکت دهد که در هر ساعت
ده میل مسافه را طی نماید انعامی معتبر دارد و خود ثوروق چون را پسر خود
که روبرت نام داشت مدام بکارهای شاقه بجهت استخراج معادن نقره رفته بود لهذا بعضی
بجهت امتحان اگر چه شهرت او بعض داشت از جماعت مهندسین تکمیل کالسکه بخار
را نمود مذکور خواهش نمود بعد از عجز همه مهندسین پلیر و پسرش باغیرت مساوی مشغول
کار شدند و مصمم گشتند که [illegible] چرخ بخار را بطور مذکور علاوه نمایند چون که
فکر و اندیشه صاحب علت ضعف قوه بخار از اصغر آتش خانه و احجاق او نشد

که از تنگی

که از تنگی فضا شعله را بجهت پاک آب درست نمی رساند پس بواسطه او افزودند
اگر چه بخار کثیر بقوت او شد باید شد مع هذا اکتفا نکرده مسیو هارنیه که کار
معجزة الحدید لیورپول و مانشستر بود چون حالت دیگ و لوله های که در
جوف دیگ هر طرف او پیچ خورده و شعله آتش از آنها عبور میکرد ملاحظه دیگ لوله
دار را مبتکر لوله های مذکور شعله را بعجله و جلدی با اخذ و دفع میکنند و من از
مهندسین شنیده ام که باعث شد حرکت کردن چرخ بخار زیادی شعله و حرارت اگر
طور بجهت نماید و تدبیری اندیشید که عبور شعله از لوله ها بسرعت نباشد با این وسیله و به
عکس حرکت بخار از استوانه ها سهل و سریع گردد شاید این وسیله قوت حرکت مضاعف
شود پس ثوروق چون مسئله مزبور را بقاعده هندسه درست یافت بعلت
علاوه نمودن پیچهای لوله ها آتش افتاد از یکطرف پیچهای لوله ها را افزوده و از جانب
استوانه های انجیر را تنگ و بلند نمود و از این دو فعل قوه حرکت چرخ دو کرت
که اسم چرخ اولی است مضاعف و بقاعده تضعیف چرخ دو برابر قوه چهار مقابل
و چرخ سیم را هشت برابر شد و قس علی هذا تا که چرخها را بقاعده تضعیف قوه
علاوه گشت و از این انکشاف رنج و محنت او بیجا شد چه در همان آن حرکت کالسکه را
بی اندازه سریع یافت که در هر ساعت سی و پنج میل مسافه را طی نمود پس از این
اختراع عقول همه مهندسین در حدت ذهن و ذکاوت او حیران گردیده
کالسکه ها را بهمین اصول جدیده ترتیب و دوران ساختند اگر چه بجهت اختراع معجزة
الحدید عزائم فطانت و سعی که زحمات بسیار کشید [illegible] چه ترتیب چرخها و تسویه طرق
و غیره که هر یک حاکی فکر و زحمت مخصوص است ولی این شخص را شایسته تنها اعجاز عهده

تصویر ژورژ استفانزون

و در سختی و محکمی طرق آهن تدابیر مخرج داد که در هر محل میلهای آهنی از طرفین جفتی
بهم کنند اند و بعضها بر قوه دو دل زمین محکم و کالسکه ها را بطول خود شی تشکیل
نمود و سهل الحرکه ساخت که قبل از او بجز عرادهای سنگین و بطیء الحرکه نبود
و فکری در باره نکاه داشتن کالسکه ها نموده عنان اختراع نمود که بانده
اشاره چرخ از حرکت میماند و بی خطر یکباره بلکه دفعتا ایستادن کالسکه ها معین بود
وحشت داشت چه در افتادن سهر چون بلکه دفعه از حرکت میماند کالسکه ها یکیه
بهم وصل شده بودند بهم خورده متلاشی میگشتند پس عنان انجوی ساخت
که کم کم قوه حرکت کالسکه را ضعیف میکرد تا محلیکه منظور بود از حرکت میماند
و بعد مجنة الحدید را از نما قسمت الی برمنك هام واز برمنك هام الی لندن
کشید و شهرت این اختراع جدید بانا قاق اکرفت از هر سو بجهت تعلیم بخدمت ژورژ
وفود

وفود میرسید کرکت اما چراغ اطمینان که بجهت عمله معادن بقیمت جان بود بعد از این
اختراع اختراع فرمود کویا اول تصور اختراع چراغ اطمینان را مسیو داوی
که مهندس مشهور بود نموده ولی با تمام نرسانیده بود ژورژ استفانزون به
شراکت مشار الیه تکمیل فرمود در اواخر عمر ژورژ در تاب نوتون توطن
نموده نهال و کلبان را نابل پرسوری نهاد بشغل فلاحت داشت و با فقرا مصاحبت
و در نهایت فشانی با سایر رعایا مکالمه و رفتار میکرد و ابدا تفرعن و کبر نداشت
روزی بیکی از دوستان خود گفت که من به کالسرفون خواهم آمد و خیال دارم
چند به در انصحرا مشغول بیرون و روز شلغم و ربنات باشم و اکثر اوقات در دهات
سیر میر و تا در معیشد که بلندن ببرید پسر خود مروف و تالب تام در کتابخانه
پسر خود میفشت و مشغول مطالعه کتب میشد بلبرز دیلت احدیکه بان پدر واجب
مینمود دیپراول منصب نارت و کالت دعایای بریتانیا بود و با عمله جات معادن
خود چون پدر مهربان منادمت و ملاطفت مینمود و بجهت اطفال رعایا معلمخانه
خوب ساخته و مخارج انهار را از خود میداد تا نفس اخر بجهت فرا گیرند در دوانده
ابناه مطابق سنه [illegible] در سن شصت و هفت سرچی کشت و بلغی از نافع طلا
خود را باطفال معلمخانه که مخارج انهار اکفایت میکرد وقف نمود اگرچه اثار لحسا
مختر عین قدیم از عذکار چنانکه عادت اورست از جهان محو شود ولی از همت بلند
نام نیك خود را تا جهان هست باقی و پایدار کرده پسر او روبرت استفانزون
که مقنها در خدمت پدر مشغول تحصیل و در فضل صنایع مخترعه او همراه خدمات و بادی
میکرد خواست که نام نیك پدر را زنده نماید بشغل پدر قیام و مجنة الحدید قرار [illegible]

قسمی راه‌آهن او با نجام رسید و در اکثر بلاد نهر کالسکه بخار سایر و جاری و در یکی از

مجاری الحدیث عبور انهار نوکاسل افتاد و پلهای آهن و چوب با استحکام تمام بنا

نهاد که عقل از مشاهده او حیران است و پل هولیهود و پل لنکمانلی و پل رونسیل و پل

ویکتوریا که در دوست لورانس بادوهه اندکانادهم متصل میکنند از بناهای

اوست و هر کس بناهای مذکوره را ملاحظه نماید ذکاوت و هوشیاری او را تحدید کامل

نماید و فهم نماید که در ذهن و ذکاوت کمتر از پدر نبوده

سر لوح تصویر عمارت

ترتل که در قرب قصبه پوتسدام است

اسکندر هوم بولد در ۱۷۶۹ متولد و در ۱۸۵۹ سپری گشت که از اطوار و

افعال مستحسنه نام نیک خود را در صحیفه روزگار ثابت و چنان برقرار نمود که محو شدن

او محال و ممتنع است و یادگاری از برای صفا نهاد که تا جهان هست ذکر جمیل او در السن

باقی و پایدار است اکثر اختراعات امثال و اقران او با طراف جهان شد اختراع بدیع

ان

او ساکن از ... تدبیر راه ادبیه از ظلمات گمراهی بجاده مستقیم دلالت فرمود که علم جغرافی

فیاسیر از موس... مخترع گشت در چهاردهم سپتامبر مطابق سنه هزار و هفتصد و شصت و نه

در دو خانواده نجیب متولد و اسم پدر او هوم بولد و منصب ماژور بجهت

قایم مقام لشکر داشت و مدت هفت سال در اردوی پروس سوبات بخدمت

ترتیب نظم زدن اردو مامور و بعد از مصالحه بمنصب حاجب الدوله که سرافرازی و قابلیت

پادشاه سلطان پروس بود و کالسکه دیشهر برلین در خدمت امپراطور دیمبر

و کالسکه مرخص شده بملک خود که ترتل نام داشت و در قرب شهر پتسدام بود صرف

مادر او دختر عموی پرنس بوش که اول در حباله نکاح بارون هولود بود و در

خانواده متشخص معتبر فرانسه بهاکر ملقب بلقب کومونت سنا بوده متولد

شده و از فرانسه بعد از عزل ایشان از حکومت و اقامت مهاجرت اختیار فرموده

دنیا غافله متشخصه بوده که بعد از فوت شوهر دویم خود که در ۱۷۷۹ هزار و

هفتصد و هفتاد و نه واقع شد دیگر شوهر اختیار نکرده قسمی تمام پسران خود را که

موسوم به گیلوم و اسکندر بوده ندش بیست ماه بود نادر علم و ادب اهل زمانه

دهر و وحید عصر کرده بدو اول انها از خیال حیات پدر معلمی که کامپ نام داشت

سپرده و خود او در اروپ بود و خبر تحقیق اولاد را میشنید بعد از رفتن کامپ در خدمت

کرتین کونت نام مشغول تدریس شدند که معلم مذکور تا هنگام وفات صدیق

صادق انها بوده و در عمارت ترتل که در وسط جنگل واقع بود مشغول درس

بوده‌اند و اکثر اوقات با معلم خود در جنگل تفرج میکردند و مشاهده کاشتن اشجار

و تربیت نباتات و زراعت رعایایی که در جنگل مزبور سکنی داشتند در علم

نباتات در سال اول انها شد چون اکثر صاحب منصبان مختلف مزبان با تحاش تو دیم
کردند بخصوص طبیبی که موسوم به هیم بود بجهت تفتیش حالات و خواص نباتات به
جنگل مزبور می آمد و ابتدا و جوان فاطل بود صحبت انها را می کردند پس شده کامل
در علم نباتات بهم رسانیدند در سال اول اسکندر والدینا مشکل می نمودند
که اورا کمبرا اداوا بود و دو سال از اینکه علاوه سن ماست هم درس شوند که شد از ضعف
کم می مزاج اسکندر علیل و ناتوان و علت مزاج مانع از اخذ علم بالجمله او بایستید
لهذا معلم و ناد او را یأس حاصل و چندان باو نمی شد تا وقتی چون سن پانزده سال
مسیو هیم ذهن و ذکاوت عزیزی از او مشاهده نموده و ادراک معانی دقیقه
قادرت و مرا لبیر حد کمال یافت و عن قریب ما یافت او گفت که نوع فهم و علم بنا که گویا
در قلب اسکندر نا بیند که آثار علم و دانش از ناصیه او هویدا است در سنه ١٧٨٣
هزار و هفتصد و هشتاد و سه مسیو هیم با اتفاق تلامیذ بجهت تکمیل تعلیم انها
به شهر برلین مسافرت نمود و در شهر مزبور بجایی که معلمخانه عمومی بود بردند و چند
لوفلی و فلیس نام که از معلمین مشهور بودند مخصوص بنده پس لسان یونانی فرا
و در صحبت و ملاقات که حکیم دانشمندی بود باخذ علم خواص نباتات اقدام و بعد از
انزل و دوهم که در علم یونانیک و فیلسوفی وحید دهر بودند بعلاوه اخذ یونانیک
و فلسفی می نمودند و بعد از انکه مدت دو سال در شهر فرانکفور بتحصیل
مشغول بودند در فصل ربیع سنه ١٧٨٨ هزار و هفتصد و هشتاد و هشت به
شهر فوتین ژان سفر نمودند و در انجا بخدمت بو لمان باه وابکوریت
که هر دو در علم طب با بعض معلمین مشهور اند بتحصیل علوم پرداختند و در شهر
مزبور

مزبور اسکندر همبولد با ژورژ فورستی نام در خصوص سیاحت
دنیا متفق و اسکندر را شوق سیاحت نواحی منطقه حاره بیقرار نموده در سنه ١٧٨٩
هزار و هفتصد و هشتاد و نه مسافرت اختیار و در سفر مزبور کتابی در سیاحت
خود بزبان یونانی انشا و در سال بعد شروع بتصحیح کتاب نموده و این سفر او را بر
اتفاق مسیو ژورژ فورستی کرده و در هر محلی از علوم غریبه و احوالات مظاهر
عجیبه تجسس می نمود و جمیع جغرافیای نواحی و ممالکی که طی می نمود بدقت می نوشت و
همین تفتیش و تجسس موجب اختراع علم جدید جغرافی گشت چون میل پدر او را
بعلم شناختن معادن و قواعد استخراج او بود بجهه افراط مشاهده فرمود از خیالی
که پیش خود مخترع نموده بود دست کشیده تعب را صید کرده و بامداد امور معادن
قیام لهذا در اواخر سنه ١٧٩٠ هزار و هفتصد و نود به شهر هامبورغ رفته در
جزو مستوفیان امور تجارت بشغل استیفا اقدام و بعد بهار اینه بدار الفنون
معروف که مخصوص علم معادن و در شهر فریبرغ واقع بود رفت و با امنای
دولت ربط بهم رسانید و از علم هیئت جدید کره ارض و وقوف کامل حاصل و
با صاحبان حرفت و صنایع مربوط و مشغول تکمیل علوم گشت و از برکت نفس
معلمین بخصوص لیوپولد در علم هیئت مشهور بود در اواخر سنه ١٧٩٣ هزار
و هفتصد و نود و سه در علم اداره معادن مزید دهر گشت و در استکشاف معادن
و کتب پیرودنیه و انسباش ترقی کامل ظاهر و در هر باب از علوم تجارب جدید
منکشف و از جمله دفاعی اعلانات او که باعث تحیر حکما و علما گردید تجاربی بود
که در خصوص ترکیب ادویه جات نموده و هر یک اند قابلی اوده عالم اصل و اساس

قاعده گشت که از وی چندین قواعد متفرع میشد و در علم ترکیب کره مخترع هیئت
جدید شد و بعد در علم تشریح جسد انسانی دقت فرموده کتابی در خصوص تشریح
نمودن تالیف کرده و بعد از فوت مادر بجبال سیاحت افتاده و در اکثر نواحی کره می
سیاحت فرموده و تفتیش حالات کره ارض را بدقت کرده و در هر باب کتابی نوشت
لهذا از منصب اداره معادن که داشت استعفا نموده بسیاحت مشغول گشت در ابتدای
سفر شهر وینه آمده با فرنیلیان نام که در علم هیئت از همگنان ممتاز بود
معاشرت فرموده و مدتی در خدمت او مشغول تکمیل علم هیئت گشت و فصلی از
روزها را مشغول علم نباتات و کشف حالات و خواص آنها بخصوص نباتات بحری
میشد و بعد از آن بار مخصوص علم قالوانیسم یعنی تفتیش قوه الکتریک که در جسد
بعضی از حیوانات است و زمانی بتحصیل علم الکتریسیتی و ساعتی چند بعلم ترکیب
آتموسفر یعنی هوای بحار و صحاری اشتغال میکرد و بعد بولایات ایتالیا بجهت دیدن جبال
ولکانیک یعنی جبال آتش فشان رفت و در فصل شتا شهر سالسبورغ
و اینسبرک آمده با صدیق خود لیوپولد بوش مشغول تحقیق حالات علا
سماوی کرده بعد از آنجا به پاریس بجهت ابتیاع آلاتی مخصوص این علم آمده
و در ورود او به پاریس جمیع علمای آنجا باستقبال شتافتند و از جانب دولت
بوربون نام سردار با افواج باستقبال او بیرون شد و با اعزاز تمام وارد شهرش
نمودند و بعد با سردار مذکور بکشف جزایر و تجسس نواحی بحر محیط جنوبی مامور
فصل شتا را در اسپانیول بسر برده و از آنجا بعزم سیاحت خطه مصر بکشتی نشست و همراه
خود مسیو امی بونپلاند نام جوان عالمی که در پاریس رفیق شده بود برد که جوان

مزبور

مزبور در جمیع افعال با وی یاری نمود خواه در تحصیل و مباحثه علمی یا در حل و عقد
و غیره که در زحمات و مفاخرات با وی شراکت داشت و در ورود مادرید پایتخت
فرمانروای که از اعیان معروف آنجا بود و وزارت امور خارجه ساکس را به اسپانیول
بود متعلق با اسکندر رفیق و در حمایت او بجان کوشید و بحضور اعلیحضرت
امپراطور برده بمراحم و الطاف بی حد مفتخر و اعلیحضرت سلطان متعهد گشتند
که از نواحی اسپانیول الامریکا هر نوع حمایت که لازم و اراده مبذول خواهند
فرمود و او نیز تعهد نمود که با اقبال پادشاه استکشاف اراضی و معادن با منفعت
نماید و اذن عمومی گرفت که خود او و رفیقش در هر جا از مملکت اسپانیول بخواهند
سیاحت کرده آزاد باشند و احدی با ایشان ممانعت ننماید تا با آزادی مشغول تفتیش
حالات نجوم و غیره باشند و مساحت اراضی مملکت و سایر اسباب در حدود ماه
مطابق سنه ۱۷۹۹ هزار و هفتصد و نود و نه اندو رفیق شفیق از مادرید بعزم
سیاحت قورونیه خارج و از قورونیه در پنجم تیرماه سوار کشتی دولتی
شده روان گشتند اما بجهت محاصره لشکر انکلیس در کنار آنجا با احتیاط تمام
از آنجا فرار نمودند که جهازهای جنگی انکلیس ایشان را ندیده بقیه بحر رسیدند
در اثنای سیر از جزیره تنریف عبور و جبل آنجا را بدقت سیاحت
کرده در شانزدهم مرداد ماه شهر کومانا وارد و در ایام اقامت در آن محل زلزله
سخت واقع و بعضی عمارات را منهدم ساخت و چندین ماه در مملکت ونز
زولا بجهت مساحت اراضی و تحدید حدود و مباحث نمودند و بعد بر رودی
کوچک هندیه سوار و در مدت شصت روز نواحی اپوره و اورینوک

و اتاباپو و ریونگرو و کاسکیار را مساحت و سیاحت کردند و در تیجا
مطابق سنهٔ ۱۸۰۰ هزار و هشتصد در مملکت انقوستورا چندی بجهت رفع
کسالت و خستگی توقف نمودند و از انجا مصمم سفر ینی دنیک شدند آخر
سیاحت انها شد و قسمت دوم سیاحت انهاست در اقسیاحت مملکت او
وامازون و اهم متصل دانسته که تا انزمان در این خصوص تردید داشتند
و کتابیکه مشتمل بر علم مساحت کرهٔ ارض و خواص نباتات و علم شناختن معادن
و علم هیئات و علم نجوم و علم فیلسوفی عمومی و تفصیل احوالات و اداب اهل
هر شهری بود نوشتند و بعد دو ماه و نیم در نواحی کومانا و بلوگو مجددا
سیاحت نموده اراضی انجا را نیز بدقت مساحت کردند تصویر یکنک هومبولد

و در اواخر سنهٔ مذکوره شهر هاوانا مراجعت و در انجا چندماه اقامت ورزیده از
سیاحت و مساحت اراضی کرهٔ ارض تصویر امی بون پلاند

خدمات شایان و صنایع ایشان بجمیع برایا نمودند و در اثنا ایشان سیاحت انکلیس بون
بانهار سیاحت کرده چندی در انجا توقف نمایند با ایشان ملاقی خواهند شد که انجاب
بجهت تعوین وانطولیتلی و بارو رحمه الله خبر یانکوز ایشانرا مجبور نمود که
بجانب کارتاژن سفر نمایند و از انجا به پانامارو رفتند چون هوا منقلب
و مدت پنجاه و چهار یوم در رودخانهٔ امازون مشغول سیاحت و منتظر
اسوده که هوا شدند بعد کذب خبر معلوم ثابت و فسخ عزیمت نموده بعد از
سیاحت مالک مختلفه در بهمن ماه مطابق سنهٔ ۱۸۰۲ هزار و هشتصد و دو بشهر
کیتو وارد و در مدت چند ماه اطراف و نواحی شهر مذکور را مساحت
کردند و در بیست و سیم شهر ماه بقرار قله جبل چیمبورازو که در
امریکاء جنوبی واقع است صعود و مساحت ارتفاع او را نمودند که از
سطح بحر محیط یکصد و هشت هزار و دویست و شش ... قدم مرتفع بود با
وجود زحمت بسیار که از صعود جبل مزبور کشیده بودند اندکی سیاح با همه
از کوه به نشیب پا مانده مگر بعد از انکه جمیع ملاحظات و دقت که در مساحت
و مساحت احوالات جبل مذکور لازم بود بجا اوردند پس از انجا به نواحی پیرو
مسافرت اختیار کردند چندی در شهر لیما بجهت استراحت متوقف و در انمحل ملاحظه
عبور مشتری از روی جرم شمس نمودند یعنی کوکب مزبور بشمس اکا شد
و در اواخر ماه ... ولایت گوایاکیل گشتند و در شهر اپوکولپو
از کشتی بیرون آمده و از انجا به نواحی فاسکو و کرنارا کاگردش کردند و بعد
در اوایل هشت ماه شهر مکزیکو وارد و مدت دو ماه مساحت نواحی

۱۹۳ انجا بخصوص بلده کشمیر بوده وزان دره واقع بوده مشغول وبعد از دهلی
را ملاحظه نموده بجانب پاسفیک روان وبحوالے ڈیورو توکاز
سطح بحر هزار وهفتصد وپنجاه ونه قدم ارتفاع داشت رسیدند ودر انجا کوه
آتش فشان که بارتفاع هزار وپانصد قدم وقریب سه هزار قدم بوده دهنه
ولکان بود مشاهده نمودند وهم چنان ولکانها پوپوکا وپوپوکاتل
واین ناقابل هول وا سیاحت کردند الحاصل در ملک میکسیکو جمیع نواحی مغربی
وولایت جوار انجا را سیاحت ومساحت کردند واین سیاح رشید بعلت
شهر واراکروز وارد وازانجا بکشتی سوار ودر ماه مطابق
سنه ۱۸۰۴ هزار وهشتصد وچهار عازم ملک هاوان شدند که اسکندر
هومبولت را خیال این بود که تکمیل مباحث وعلم جغرافیه اختراع خود را بمساحت
جزایر کوبا نماید بعد از اقامت دو ماه بعزم سیاحت ممالک متفقه امریکا به
کشتی نشسته مملکت فیلادلفیه واسهنگتون را مساحت نمودند پس
ممالک ینگی دنیا را ترک ودر نهم ماه مطابق سنه ۱۸۰۴ هزار وهشتصد و
چهار مراجعت فرمودند که تاکنون هیچ سیاحے مانند ایشان سیاحت نکرده وبلد سینی
ودر نهایت کمال مساحت اراضی کره ارض را نموده وتفصیل نباتات وملاحظات
نجوم واستکشاف معادن واحوالات متوطنان ولایات مختلفه را ابراز کرده ودر
دویم شهر بوده ماه شجاعت واقبال وارد بوردو شدند وتا دو ماه در
انجا توقف کردند ودر انهنگام به تحقیق ترکیب اتموسفیر که هواے
ارضے باشد پرداختند وبعد بکشف اراضی ایتالیا سفر کردند وچندے در برلن
متوقف

متوقف وبعد در سنه ۱۸۰۶ به پاریس راجعت کرده از جانب شیخ الجوانب نامور
بتوقف پاریس انتشار کتاب مباحث خود کشتند وبعد مدت بیست سال در
پاریس اقامت نموده وازجانب دولت ریاست معلمخانه دولتے برلن بوے وا
گذار وبعد ختم کتاب جغرافیه خود را چاپ زدند که فی الحقیقت خالص وحاوی بے
نقشه مطالب بحر بود ودر کتاب اول تفصیل مباحث خود را باتفاق ایمی بونپ
لاند کرده در نواحی معتدله دنیاے عتیق وجدید نموده بودند ومطالب نقشها را
با الفاظ سهل بیان وهر مطالب در صفحه بلسان فرانسه ودر صفحه دیگر بزبان لاتین
شرح داده بودند چون در اکثر ولایات یوروپا هردو زبان معمول است که تا
جمیع علما وسیاحین را از فهم مطالب بهره کامل حاصل وبعد علمیکه در کتاب مزبور
اشاره شده بود معلمے از علماے کاملین مخصوصا منتخب بدرس علم مزبور ادلتمان
نام وعلم شیمی که کیمیاے جدید باشد یعنی علم ترکیب دوبه جات وغیره را مسیو
ارجی وعلم علایم سماویرا گاے لوساک وعلم طبایع حیوانات را گوویے و
لاتریل وعلم معادن را ولکن وکلاپروت وعلم نباتات را کونته بیان مینمودند
که کتاب مزبور حاوی شش علم معتبر بود وشش قسمت منقسم که در هر قسمتے تفصیل
احوال ومساحت وآداب متوطنان ناحیه از نواحی کره ارض با تفصیل مطابق هما
شش علم ایراد کرده بودند یعنی چون جغرافیه ولایتے را نوشته بودند بعد از نجوم و
طبایع حیوانات ومعادن ونباتات وشیمی وعلایم سماویه که متعلق بآنجه
ملک بوده شرح داده بودند وبعد بفصلے مدلل که در فصل مزبور مذاهب طوایف و
علوم وسایر حالات اهل شهرها تفصیل داده بودند که کتاب مزبور در بیست ونه جلد

کتاب ثانی در سی و دو جلد چاپ شده بود که هزار و چهارصد و بیست و پنج ورق
نقشه ملون داشت و قسمت ششم کتاب که در علم نباتات بود در بیست جلد چاپ
و هزار و دویست قطعه تصویر داشت و خرج چاپ این کتاب از قبیل کاغذ و مزد
حک قوالب و غیره هفتصد هزار فرانک شد یعنی شصت تومان که هر فرانکی قریب چهار
عباسی پول ایران محسوب و در سنه ۱۸۲۷ هزار و هشتصد و بیست و هفت
اسکندر هومبولد از امپراطور باصرار خواهش نمود که رخصت فرمایند در باب
مباحث دنیا رفته تکمیل مباحث جزئیه او را نماید بعد از استیذان به برلن آمده
فصل شتا را در آنجا توقف نمود سال بعد شروع به مباحث طرف شمالی روسیه
را امضا کرد و در سنه ۱۸۲۹ هزار و هشتصد و بیست و نه تا آنوقت از دولت روسیه
اسکندر را به مباحث استدعوت و مهمان می نمودند و نیز پادشاه روس وعده
می کرد که ولایات او را مباحث و مساحت نماید و بجهت مخارج سالی پنجاه هزار
فرانک باو بدهند اما بجهت بعضی موانع از خیال سفر ولایات به روس افتاد مخارج
و جوانمردی منکوره که امپراطور روسیه بود او را بجانب ولایات روسیه کشانید
چه امپراطور قرار داد که هر چند مخارج بخواهد بلا دون سوال و جواب در هر محل
کارسازی شد باو بدهند پس اسکندر هومبولد هفته سفر به ولایات موسیو گوستاو
روز وموسیو اهرامبرغ که هر دو عالم کامل و جمیع نباتات او شریک و در تالیف
کتاب معین او بودند و هم چنین مصاحب یکنفر عالم روسی که موسوم به مانشوف
بود و نوشته ها را ترجمه بزبان روسیه میکرد و هادی رجال و مهماندار ایشان بود
از سنت پطربورغ که پایتخت روسیه است در بیستم خرداد ماه مطابق سنه ۱۸۲۹

هزار و

هزار و هشتصد و بیست و نه شروع به مباحث نمودند و هیچ چیز از جغرافی فروگذاشت
نکردند از ناحیه جبال اورال و ... و سنگلاخ از معادن و انهار و نجوم و نباتات
و انطباع حیوانات و هیئت ... متعلق جزو ... کلک که در آن ملک
نمودند این سیاح رشید جمیع اشیاء را به دقت تمام ملاحظه و کشف حالات آنها را
کردند از هر نباتات و اشجار و معادن و غیره که غریب بود نمونه همراه آوردند و تفصیل
احوالات و صور حیوانات و هوام و غیره را مرقوم و مصور نمودند و در مدت نه ماه تمام
روسیه را الی حدود چین و بحر خزر که مسافت ده هزار و پانصد میل جغرافی بود سیاحت
و مساحت کردند و از آنجا آنچه از علم تقسیم ارض یعنی قوه مغناطیسیه ارض که مکشوف داشته
بودند مشروح ساختند و در این خصوص خدمت شایان بجمیع برایا نمودند چه هر علمی
را به تصنیف رسانیده اند و از سنه ۱۸۳۰ هزار و هشتصد و سی الی سنه ۱۸۴۸ هزار و
هشتصد و چهل و هشت گاهی در پاریس و برلن عقل و کیاست و فراست و دانش
او نیز در باب گویلهلم سیم که امپراطور بود مجبور نمود که او را به مناصب عالیه مفتخر و
سرافراز نماید و اکثر امور بوی و ... راجع می نمودند و بعد از انقلاب و شورش
دولت پروس مامور به تهنیت جلوس لوئی فلیپ گشت و در سنه ۱۸۳۵ هزار
و هشتصد و سی و پنج برادر اسکندر هومبولد دنیای فانی را وداع و بعالم باقی
شتافت از فوت برادر بسیار دلتنگ شد از فرانسه به برلن چند هفته پیش از
شورش اهل فرانسه که در سنه ۱۸۴۸ هزار و هشتصد و چهل و هشت در پاریس واقع
شد و تا آخر عمر در خدمت فردریک گویلهلم ... بود و با وجود همه
و کبر سن از مطالعه و تحقیق علوم و تصحیح کتب خود غفلت نداشت و در جمیع ولایات

١٩٥ برکن و یوسف نام مجذبی معروف و مشهور بود که کویا جمیع اهل کمالات بشخصه

او را معتقد شناختند و اکر کسی با آشنا شناسائی باو می نبود بمحض بعثت از فیضانهای مقامات خرق

عادات حلاوت کرد با و الجمیع دول داده بودند البته معتقد شناختند و در سال

آخر عمر خود جمیع مطالب کتب مختلفه خود را جمع و ملون نمود که در حقیقت کتاب

مزبور جام جهان نمای جم و آئینه اسکندر بود که عکس صور جمیع کائنات را می نمود

و از جمیع علوم خبری داد و احوالات کافه مخلوقات را بوجه صحیح بیان میکرد تا

از زمان احدی مثل او در جمیع علوم بعد از رحلت کتابی تالیف نکرده و از هر علمای مانند

او بعضی نشانده که در علم و نجابت و دولت و عزت از همه ممتاز و مشهور بوده

مانند علم و عقل او در جمیع قطعات کره ارض بدرجه کمال رسیده و از اختراع

علم جفر افتخار بسر جمیع علما نهاده چون مدت عمر او به پایان رسید بعد از

وصول تعزیه داری در شهر ترنال در مقبره اقوام خود مدفون گشته

در غرفه ماه مطابق سنه ١٨٥٩ هزار و هشتصد و پنجاه و نه عالم فانی را بدرود

گفت سبحان من لا یموت

تصویر وزیر اسکندر هو مبولد که در شهر ترنال افتاده

سر لوح تصویر مراسم تعزیه داری سلاطین

اسکندر اعظم سیصد و شصت و پنج سال [۳۶۵] قبل از حضرت عیسی علی نبینا و آله و

علیه السلام متولد و سیصد و بیست و چهار سال [۳۲۴] قبل از مسیح وفات نمود اسکندر

اعظم ولد **فلیپ** نام حکیمی که سلطان روم بود و در شهر پلا در بیستم بهمن ماه

سیصد و شصت و پنج سال قبل از حضرت مسیح ابن مریم مولود سعادتمند اسکندر عالم

بعالم امکان قدم نهاد و در همان شب که او متولد شد معبد دیان که در شهر

افس بود آتش گرفت و بالمره محترق شد و از حین تولد آثار اقبال و سعادت

از ناصیه او لایح و علایم شجاعت و نبالت از چهره وی واضح بود و در سن طفولیت

معانی حکمت آمیز که عقول حکما از ادراک او عاجز بود از وی ظاهر میگشت از

انجمله حل مسائل سفیر دولت فرس که بدربار معدلت مدار **فلیپ** آمده بود

حکمای عصر از حل آن رموز بعجز اعتراف نموده بودند فرمود و در ضمن قدرت و قوت

دولت خود را رسانید و حرکات ناشایست سلطان فرس را بیان و بیغرض

کتابه عدد منازل و ایام مسافت حرکت از **شاهی طوان** الی سوس استفسار

فرمود که بکتابه فهمانید که ایام قلیل بجهت ورود لشکر روم بدولت ایران لازم

دارد مخفی نماند که شهر **شاهی طوان** پای تخت دولت روم و شهر **سوس**

پای تخت دولت ایران در آن زمان بود که حالا در محل شهر سوس شهر کوچکی

موسوم به شوشتر و پای تخت ایالت خوزستان است و اقع چنانکه تفصیل عهد

اولیمپ و ... که در محل معنی تاریخ ادبا اهل یونان مذکور گشت روز

عید خود بود و ناید خول میدان مبارزت دعوت و خواهش مصاحبت با همسنها

خود نمود که در جواب لب بر گشاد با اینکه کلمات حکمت شعار گشوده فرمود

بلی

بلی اگر همسر و هیچی از سلاطین میداشتم همواره در میدان مصاحبت با اقبال اعلیحضرت

فلیپ مغلوب نمودم و بعد در با اطفال و همسنهای خود نموده فرمود افسوس که پدر

بزرگوارم بمحاربه دشمنان ماذون نمیخواهد چون استعداد او و قابلیت وافی

لهذا از تربیت او از غفلت نمیورزید و بجهت تربیت او حکیمی از اقوام خود که **لو**

نیدا نام داشت و دانشوری بدیل بود منتخب و ارسطوی حکیم را که در ذات خود

در حکمت نظیر نداشت بمعلمی وی گزید و آن حکیم دانشور اسکندر را بجمیع مقامات

افلاطونیت سیر داد و از هر علمی آگاه و هشیار نموده و از هر باب حکمت و افلاطونیت واداشت

سلطنت هر ادراک به درجه اوکش در روزی در حضور پدر که هنوز عنفوان جوانی

او بل طفل و صغیر بر اهتمام بودن سرکش منتوی بر اکراه ای که اکثر پهلوانان عصر جرأت

سواری او نداشتند مطیع و رام در میدان بکرات آورد تا آنکه مقدم آرام فرمود و

چندی بعد چون فلیپ بمحاربه بیزانتین مجبور شد اسکندر را از پادر پدر بسر حد

سلطنت بیجا نشاند که قدیم اسم شهر قسطنطنیه که حالا باسلامبول معروف به

زانتاس و اهل آنمملکت را بیزانتین میگفتند اسکندر با وجود صغر سن بقسمی از

عهدهات خود حکمرانی و زمام اختیار نصف ممالک پدر را در ایام غیبت پادر اکدار

حکومت **ماسیدوان** و ... دیگرانرا بالتخود ... **مادار** نام ثغری

فرمود که بعد از نهضت **فلیپ** بمحاربه اعدا مدار خیانت شعار

طغیان نیز دستار خود نموده و علم مخالفت با اسکندر افراخته بخیال سلطنت افتاده

ولی با وجود صغر سن و کمی استعداد قلت سپاه او را شکست داده مغلوب فرمود

و بامانت پدر نگذاشت احدی خیانت نماید معروف است در جنگ شهری که

که فلیپ با لشکر تریبن محاربه داشت اسکندر که در سن هیجده بود با فوج

از دلیران کرده وقارو تهمتن شهرشکار انطر بحلات پدر برپی فرموده لشکر

خصم را چون بنات النعش متفرق و اعلام فتح و ظفر را مرتفع ساخت فلیپ

او را چون جان شیرین در آغوش کشیده فرمود ای پسر شایسته تصرف مملکت

دیگر باش چه مملکت اکرمن با دوت سپوخواهم گذاشت لیاقت چون تو سلطانرا

ندارد و سزاوار مانند تو پادشاهی نیست و همین فتح موجب تفرق اتحاد اهل

تریبن و الحاق مملکت مزبور به بلاد روم شد و اسکندر بولایات مذکوره لشکر

کشیده جبران نواحی را بتصرف در آورد و بنفس نفیس بشهر آتین و قرنتیه

وارد و امورات آنهارا منتظم و سرکشان انورا مطیع و منقاد فرمود و در

شهر قورنتیه بملاقات دیوژن نام فیلسوف مشهور که در ایران بافلاطون

معروف است که حکیم مزبور با آنکه از علایق دنیا وارسته بود و مصاحبت مردم جهان

و همه جهت از برای سترعورت پارچه کرباس نداشت و از عمارت و خوابگاه خم

مانند از تخته خشب جایگاه برای خود ساخته بود مشرف شد و انرو به مسلک

نمود که وقت او را بقبول دنیائی های خود در حق او مبذول دارد چون

خواهش اسکندر بدرجه اجابت مقرون نشد معروض داشت که اقلا آنچه خواهش

از او نماید و مضایقه نکرد و کفای حکیم دانشمند در جواب فرمود که آفتاب جهانتاب

مرا بر گردان کو بیاید اسکندر با آواز بلند فرمود ای کاش من بجای او میبودم افلاطون

که حکمت و فیلسوفی را بقدر و شناسد که من سرپنجه او و جمیع سلطنت خود را دادم بمیلیم

تبرا اسکندر او لمپیاز را مجبور خود را خواست طلاق داده کلوپاتر نام دختر را بحبالهٔ

نکاح

نکاح در آورده در این باب مکالمات بیجا مابین او و پدر اتفاق افتاد تفصیل

اسکندر و دیوژن حکیم

و اسکندر مزبور بنابر شفقت ما در قبول نه نمود لهذا منازعه سخت مابین پدر و پسر درین خصوص

واقع و فلیپ بحدی متغیر گشت که حکم قتل فرزند را داد اسکندر از ترس فرار

با تفاق او لمپیاز بمحضر خود بشهر اپیر رفت بعد از اندک زمانی فلیپ از

سرخطای پسر گذشته بشهر ما سدوان مراجعت و بخدمت فلیپ مشرف و عذر

تقصیر خواست و بعد از قلیل زمانی از این واقعه در محاربه طایفه تریبال

اسکندر باتفاق فلیپ مشغول محاربه بودند که از اطراف چند نفر با شمشیر

شهر فلیپ احاطه کرده و از آن اثنا اسکندر خود را به پدر رسانیده سپر خود را بر وی

او انداخت و خصم را پراکنده و حیات پدر را باعث شد (طایفه تریبال در طرف

شمال بلخ مسکن دارند و اکثر اوقات با فلیپ مخاصمت میکردند) بعد در ملکت

بلغار فلیپ اختیار دولت و سرداران سپاه یونان را خواست و بجهت و تدارک لشکر امر و محاربه

سلطان ایران را عزم فرمود و در آن هنگام که سیصد و سی و هفت سال قبل از هجرت
مسیحیه بود مقتول گشت اسکندر که هنوز بیست سال از عمرش نگذشته بود بجای پدر
با اورنگ سلطنت صعود و اشخاصی را که از فتنه پدر که در عهد بود سیاست فرموده
شهر پولونیه مراجعت و بعد از آنکه سران سپاه را جمع نمود بتجهیز جنگ ایران
عموما حکم فرمود و چون بشهر سپه دوان که پای تخت او بود رسید معروض
داشتند که طوایف ثریبالی بنای هرزه که و طغیان گذارده کوس مخالفت و سر
کشی را بنوازش در آورده اند او اول تصمیم عزم بان صوب فرموده با طایفه مزبور
که از عبور او مانع بودند محاربه صعب نموده گوشمال کامل داده و بعد از تنبیه طایفه
ثریبالی اندروید داتوب که نهر کبیر طونا که بند عبور نموده مملکت ژت
را بتاراج خراب فرمود (چه هر جهت که اهل ثریبالی فرار میکردند پناه بطایفه
تراکس که در مملکت ژت مسکن داشتند میبردند) بعد بشهر ایلیریه
مراجعت کرده و قلوب دشمنان را از بیم و هراس مملو و رعب و ولوله همه جا که گشته
بود در این بین بکذب خبر فوت او در یونان مشهور و اشخاصی که از بیم او در کنج
انزوا مخفی بودند شمشیر عصیان از نیام آخته و علم مخاصمت افراخته و طوایف
تبس و آتنی که از خوف و هیبت چون بید لرزان بودند مانند سرو قد برافراشته
دموستن نام را سلطنت انتخاب و به تهیه لشکر پرداخته و از این خبر لشکر
ایران جسور و بجانب یونان حرکت کردند و همه جا دشمنان اسکندر بتصور
قتل او یونان را بخرابی سیف و سنان بر کردند چون خبر فتنه و قصد شریف اسکندر
رسید فرصت نداد که طوایف یونان با هم اتفاق نمایند بتعجیل عازم یونان و بعضی
شهر

شهر بوتیه را مسخر و با لشکر خود فرمود اول باید بجانب مملکت تبس رفت که
اگر سرکشان جسور را بقوت لایقه مطیع سازیم دموستن که مرا طفل میخواند
در سر دیوارهای قلعه آتنی مرا رجل بیند چون بقلعه تبس رسید اول آنجماعت
را بی وقوفی تنبیه داشته اهل شهر را باطاعت تکلیف و بعضی نوید داد ولی آنها حمل
بضعف او نموده یکبار حمله ور گردیدند و اسکندر بعد از انهزام خصم حکم قتل عام
و تخریب شهر را صادر نمود شش هزار از متوطنان شهر عرضه تیغ آبدار لشکر
جرار و سی هزار اسیر و گرفتار گشت بجز خانه تلیق اعظم و اهل بیت پندار
احدی معفو نگردید و بعضی از خانه‌های آنها غارت بیچارگان شد و از چنان تنبیه و سیاست
جانکاه جمیع اهالی یونان از هراس و خوف بید طاری و از جسارت مخاصمت با
چنین سلطان قهار بعذاری و بعد از تسخیر ثبات فتح تابعین دوستان اسکندر که از
بیم منافقین مخفی بودند ظاهر و با اطمینان قلب در مجالس و محافل حاضر گشتند و اهل
آتنی که چنین سیاستی ابدا انتظار نمیکردند از مشاهده سرعت و دست برد
دامن عفو و اغماض برچیده ایلچیان اعیان آنها کشیده سطوره و نفی یکنفر از اشرار خطبا
آنها که همیشه در مجالس و محافل در هجو اسکندر خطبه افشاد میکرد کفایت نموده
که را از مکافات همچنین شمرده عنان عزیمت بجانب ماسدون معطوف فرمود

بیت
شهنشاه را مهر و کین بایدی ، درود ره باشد و آشتی بایدی ،

و بعد از تصمیم عزم به تسخیر ایران آن تی پاتر نام ناظر خود را در ممالک یونان
خود بشهر فورینته مراجعت فرمود و سرداران تمام یونان را در شهر مذکور مجمع
در خارج شهر معسکر ساخت و چون اهل فورینته در یونان عهد معروف موقوف

تعلق به ارسیت نام سردار سپاه دارا مفوض و تسخیر بلاد و سرا معتصم گردید در
انوقت اسکندر را بیست و دو سال از عمر گذشته بود در اوایل فصل بهار که مصادف
چهار صد و سی و چهار سال قبل از حضرت مسیح بود با سی هزار پیاده و پنج هزار سواره متوجه بلاد ایران
گردید و بعد از بیست روز وارد شهر سستوس و از انجا از بغاز هلسپونت
عبور فرموده و بعد از وصول به نواحی ایلیوم در معبد منروی
که بگمان و اعتقاد اهل یونان رب النوع فتح و ظفر و خداوند لشکر و دختر
ژوپیتر که رب الارباب است هست) قربانی شایانی جهت استمداد نمود چون
بحوالی رود گرانیک رسیدند مسموع فرمودند که در آن طرف رود مذکور سرداران
سپاه دارا با بیست هزار پیاده و بیست هزار سواره با استعداد تمام منتظر ورود
او هستند پارمنیون نام از سرداران اسکندر معروض داشت
که وقت تنگ و لشکر خسته اگر عبور رود را به فردا فراغت گذارند بهتر و خالی از
خطر است اسکندر در جواب فرمود مایه ننگ و عار بلکه از شجاعت عاری باشد بعد
از آنکه از بغاز هلسپونت که بحری بود زخار با سهولت عبور فرمودیم از
چشمه کوچکی بیم اندیشیم) و بلادرنگ فرصت به میمنه لشکر اشاره فرمود بیکبار به
رود زده سوار و دوان و از جسارت او لشکر ایران متوحش و فوج میمنه از رود باقی
نرسیده بودند که خود از قلب حرکت و با میسره لشکر برود ریختند و از آن طرف
ممنون نام سردار سپاه دارا که کاردان و مجرب بود با فوجی تمام تاخت
پرداختند و چون اسکندر جسارت میترداد که سر کرده فوجی از سپاه
و داماد دارا بود دید بکرات با جولان و یکجهت مقابلت بنوک سنان جان ستان
از صلابت

از صلابت بر روی زمین انداخت و هلاکش ساخت و رجال ایران انگشت تحیر
دار اسکندر را بدندان گرفتند کلیتوس نام سردار لشکر یونان چون تهور
او را مشاهده کرد و سلطان جوان خود را در مهلکه دید با فوجی بکمک شتافت
و او را از چنگ اعدا رهانید و لشکر یونان بحرکت آمده سواران ایران را
عقب نشاندند و بدون مخاطره از رود جمیع سپاه عبور و کتائب لشکر ایران به
یک جا مجتمع و مستعد قتال بودند که بیست هزار پیاده و سواره عسکر یونان
حمله ور گردیدند از طرفین چون ثعبان سنان اهتزاز و عقبان قربان پرواز
شمشیر خونریز لمعان و خشتهای مشعشع طیران نمود شیرازه ثبات دلیران
ایران از هم گسیخت و قرار ایشان بفرار مبدل و قریب هفت هزار علف شمشیر
آبدار و بیست هزار اسیر لشکر جرار اسکندر گردید که اسرا را به یونان فرستاد حاصل
بلاد مسخر و اموال و اثقال دلیران ایران و سران سپاه همه غنیمت و خیانت
لیلا و نهارا بدر بند سلیمانی فتح اسکندر مقتولین یونان را با اعزاز مدفون و بازماندگان
و بازماندگان ایشان مواجب معین و سیصد عدد سپر با اسلحه دیگر که از غنائم
ایران منتخب نموده بود با تفصیل فتح که در حجری محکوک نموده بمعبد منروا ارسال
داشت که بجهت یادگاری فتح دارند و از غارت اردوی ایران غنائم بیشمار بدست
اهل یونان آمد و اکثر قصبات ایران را غارت و متصرف شده و بعد از این فتح
اسکندر حکم فرمود تا معبرهای که بجهت عبور ازان رود ساخته بودند خراب نمودند
گویا مصمم شده که تا تمام ممالک ایران را بحیطه تصرف نیاورد مراجعت به یونان
ننماید و چون به شهر سردس رسید به نواحی ایران که متصرف شده بود حکام

۲۰۰ اذا اهل یونان تعیین نموده و در یوم ورود شهر قوردیوم میل نمود که مشاهده
عقده قوردیون و آن را به خیف نامند عقد قوردیون در معبد ژوپیتر عقده
بود که احدی ابتدا و انتهای او را نمیتوانست یافت و بعضی عقده بر منعقد
شده بود که کسی از عهده باز نمودن او بر نمی آمد و از دولت ایران انعامات
حدیه باز کننده آن قرار گذارده بودند که هر کس سر عقده را یافت و او را باز نمود جهت
مزبور را و انعام کنند پس بعد از مشاهده چون اسکندر از گشودن عقده عاجز
ماند با شمشیر آن را سطان دو پاره نمود و فرمود که من این نوع عقود بسته را گشایم
و بعد بلاد فیلس و ایان و لسیونی و پانفیلی و کاپادوکیه
را در مدت قلیلی مفتوح و مسخر ساخت که در آن اثنا مدت سیاحت جابجا که هوا بسیار
نمیتوانست ساخت کرد و چون از رود سیدنوس عبور میخواست نمود از کثرت زحمت
عرق عرق بود که ناگاه شوق در آب شنا و آب شکن خود را اسکندر را بآب زد
و چون بعد از عرق عرق شد مزاج او از مرض سختی عارض گردید که اطبا از کار
معالجت نبود و جمیع حکما از معالجه عاجز و از زیست وی مایوس گشتند اما در شدت مرض
اسکندر شجاعت خود را بروز داد در حالتی که فیلیپ نام طبیب یونانی که مخصوص
اعلیحضرت او بود جام دوا در دست و منتظر نوشیدن اسکندر بود که عریضه از طرف
پارمنیون رسید که دارا مشهور بود فیلیپ متصرف گشت بعد از مطالعه کاغذ را
به فیلیپ داده جام دوا را گرفته سر کشید و از فرط غضب برخواسته نشست و همان آن
عرق صحت بوجود او راه یافته بعد از اندک روزی که هنوز ضعیف و ناتوان بود
بجانب سیلیسی نهضت فرمود و از خبر قتل مومنون که سردار او بود زیاده متأثر

گشته

گشته بتعجیل بجانب دارا متوجه و دارا در آن وقت بغفلت تمام در کوههای بعلبک بسر
میبرد که خبر وصول لشکر اسکندر به سیلیسی از کوه به دشت آمده در شهر ایسوس که
ما بین جبل و بحر بود معسکر نمود چون موکب همایون اسکندر نزدیک شد وانواع
کم صفوف لشکر خود را بجهت مقابله بسیار انبار تنگی محل و زیاده سپاه مجال از آنک و اد
سوار نبود چون در تنگنا و یا بجهت خود در جنگ بود اسکندر اینچنین خصم پر تدبیر را
حقیر شمرده و از کثرت لشکر او که از ساحل بحر الی دامن جبل منتهی میشدند اندیشه با
کمال جسارت و شجاعت به عسکر خصم حمله نموده در اندک مدتی لشکر دارا که در آنجا بوده
متفرق و منهزم ساخت دارا از مشاهده این حالت بدون درنگ قرار را بر فرار اختیار
و بطلب سپاه متوجه گشت چون لشکر یونان جبن او را ملاحظه نمود بلا جسارت کشته و دل را
بیهوده با خصم جرار که قریب صد هزار بودند چالش کرده و لیکن اسکندر بطرسوس که حمله
نموده سپاه خصم را چون بنات النعش متفرق ساخت و با وجودی که از فتح بر او اشته
بود از حالات بیدرپی خود را معاف نمیداشت و از مشاهده این احوال عزیمت لشکر
یونان هیجان آمده از جهت سلطان خود ابتروهم نموده و بصورت اجتماع سلسله
بار حمله ور گشته لشکر دارا را از میان برداشتند و در این محاربه مادر و اطفال و عیال دارا را
اسیر کرده بودند و اسکندر بعد از فتح و ابستگان سلطان فرمود اعلان نهایت احترام
وارد معسکر خود کرده و غنائم بسیار و حصه بدست لشکر یونان آمد که از آنجمله سی
زر مسکوک که قریب هفت ملیون فرانک میشد بتصرف اسکندر درآمد و دارا بجانب
فرار نموده اسکندر او را تعاقب نفرموده داخل شهر سوریه که حال شام
معروف شده و جمیع شامات را متصرف و چون به صور وارد شد کاغذ سلطان

ایران که مشتمل بر خواهش مصالحه و استرداد اسرا مصاحب اهلبیت او بود رسید اسکندر در
جواب نوشت که اگر خود دارا بمجلس من آید جمیع اسرا را بدون فدیه رد بوی نمایم و همچنین
جمیع مملکت او را که متصرف شده تخلیه کرده بوی واگذارم و دارا در سلطنت ایران از
جانب ما نایب تابع احکام من کرده و عنوان مراسله این کلمات معنون نمود که در دوره
پادشاهان از من که اسکندر سلطان سلاطین هستم بدارا که سلطان اعظم ممالک ایران
است و این جواب را نوشته بعد از آن مدتی در محاصرهٔ شهر تیر که حالا مدینة الصور
معروف است بمصاحبت ایلچی دارا رسید و بعد از آن مراجعت کرد پس اسکندر مشغول تسخیر
نواحی ایران گشت و در این اثنا خبر رسید که خزینه زیادی بجهت دارا از راه دمشق می
بردند خود چند از غازیان شهر شکار را مأمور نمود که خزینه را ضبط نمایند و خود بفتح بلاد
که در سواحل بحر بود اقدام و جمیع بلاد فنیقیس را بتصرف درآورده بجز مدینة الصور
که در وسط بحر واقع و از استحکام قلعه اهل مدینة الصور مغرور و در دو منقطع بوده اند
اسکندر بعد از محاصره و زحمات لا تعد و لا تحصی با استعانت کشتیها که در مقابل قلعه بنا
فرموده بود از یک طرف دیوار قلعه را خراب و بقلعه صعود و شهر جزیره صور را تسخیر و مکر
را عقب نشاند شهر جان منان بحیطهٔ تصرف درآورد که مدت هفت ماه محاصرهٔ قلعه فرموده
کشیده چه هر [illegible] بعد از آن زحمات نزاد بناها نهادند [illegible] بعد
از شاه زحمت کشید عقل از قبول و امتناع دارد شهر مفتوح گشت و جمیع متوطنات
قلعه و اهل آنجا فرار نکرده اسیر و طائفه عبید و خدمه و بعد موکب همایون را به
جانب ولایات ارض فلسطین حرکت داده و جمیع بلاد فلسطین بدون زحمت
مسخر فرموده بجز شهر غزه که بعد از محاصره و محاربه بسیار مفتوح و اهل آنجا را

مثل

مثل اهالی مدینة الصور عصیان خود نمودند و بلاد مصر که در استحکام بنیان قلعه
معروف و بشجاعت اهالی آنجا مشهور و همیشه سلاطین ایران در تسخیر هر حصن
و معقل متمکن بوده از قرار دیگر کامبیز نام مورخ مشهور ایراد نموده بلشکر از سلاطین
ایران صدمه کشیده و از تعدی ایشان همیشه بتنگ آمده بودند در نهایت شوق به
خدمت اسکندر شتافته و او را مستخلص خود خواندند چون اسکندر اطاعت آنها را ملاحظه
فرمود هر مکانی که از ابنیه قدیم مصر از تعدی لشکر ایران خراب و ویران شده بود تعمیر
بنا نمود بندری بجهت تجارت اهل یونان که بخط مستقیم از بحر با نجات [illegible] امداد منظور
نظر کیمیا اثر کرده بلد هذا اسکندریه را که حالا از بلاد مشهوره است بنا فرموده بعد
معبدی بجهت عبادت ژوپیتر که رب الارباب باعتقاد اهل یونان بود
رفته قربانیها نموده و مدتی مشغول بعبادت بود بعد از مراجعت مدعی گشت که روح ژوپیتر
در بدن من حلول نموده و با من مشافهتاً تکلم فرموده بعد حکم کرد که او را خداوند
خوانند و مثل خدا او را اقرار نمایند پس در بهار سالی که سیصد و سی و یک سال قبل از
مسیح بود بجانب دارا که لشکر فراوان از اهالی عربستان و طرف مشرق شط العرب جمع
نموده بود نهضت فرمود

تصویر آلات حرب منجنیق که یونانیان در محاربات استعمال می‌نمودند

(محققاً یونانیان ذکر اختراع منجنیق را از اهالی دمشق کرده‌اند و منجنیق عبارت از آلتیست که
احجار بسیار قوی را مسافت زیاد می‌انداخت) و در آن حین کاغذی از دارا باو رسید
که مشتمل بود بعهد مودت و مضمون آن چنین و وعده نموده بود که بعد از صلح و عوض اهل
بیت خود که اسیر بودند ده هزار تالان زر سرخ و دختر خود را باو بدهد و تمام مملکت
تا نهر که ده هزار تالان زر معادل پنجاه و چهار کرور فرانک است و هم فرمان جهانگیر
ایران می‌شود و تا کنار نهر فرات بلاد بکر متصرف شده باو وا می‌گذارد در جواب اسکندر
از زبان پارمنیون که سردار کل او بود این کلمه را اظهار کرد که نوشته که
پارمنیون اگر اسکندر بود قبول می‌کرد هم چنین اگر اسکندر پارمنیون بود
منت قبول می‌نمود جواب مذکور دارا را بالتمام از وقوع صلح مایوس نمود و ملاقات

فریقین

فریقین در محلی که موسوم به قوقامل و در قرب شهر اربیل که از شهرهای
ایالت دمشق است واقع شد و از محل مزبور الی نهر فرات چندان مسافتی نیست
چون کثرت لشکر دارا و قلت عسکر اسکندر را ملاحظه نماییم عقل از باور فتح
اسکندر ابا می‌نماید و از شجاعت سپاه یونان حیران می‌شود چنانچه بثبوت پیوسته
دارا در آن محاربه چهارصد هزار پیاده و یکصد هزار سواره و اسکندر تمام جمعیت
چهل و هفت هزار سواره و پیاده لشکر بود چون قوت سپاه دارا را با لشکر اسکندر
موازنه نماییم دوازده مقابل علاوه می‌شود بنا بر شجاعت اسکندر که با وجود
قلت سپاه خود را نباخته قدم مقاومت در میدان منازعت ثابت فرموده بنا بر
قوت بازوی لشکر یونان که چنان سپاه انبوه را از میان برداشت لشکر یونان
چون کثرت سپاه ایران را دیدند باعلیحضرت اسکندر معروض داشتند که اگر رای
پادشاهی قرار گیرد جنگ را بشب نماییم تا از ظلمت سیاه مادا خصم فوج منکر دو عسکر
ما را از کثرت ایشان رعب حاصل نشود در جواب سلطان البرین و خاقان البحرین
بزبان بلاغت آثار راند که من عادت بفتح مخفی و شجاعت مزوری نکرده‌ام و قرار
حرب را بفردا گذارد شب در پرده سلطنت بجهت استراحت داخل و از قوت قلب و توکل
باطمینان تمام بخواب رفت سران سپاه چون شجاعت او را باین حد مشاهده نمودند
روان جدید بکالبد ایشان گویا رسید چون از خواب برخواست سپر خود را برداشته
به همگان لشکر فرمود بشارت باد شما را که ارشباندر بخواب من آمده
مژده فتح داد (ترجمه اینکه ارشباندر یکی از خداوندان و هیاکل یونان
است که قبل از ولادت اسکندر بخواب فیلیپ آمده او را باسم اسکندر بشارت داد

که بقلب کفتم من شهری از صلب تو ظاهر خواهم نمود) و بعد بدون درنک سوار
اشهب تیزرفتار کشته پیشاپیش سواران لشکر خود همراه چون بمقدمه لشکر او
رسید بدون اینکه جنکی واقع شود مقدمه سپاه دارا را فراری اسکندر مانند شیر خشمکین
شتاف نمود و خود را بمیان سپاه دارا که نظم آنها از هم پاشیده و خوف بر ایشان طاری
کشته بود انداخت و در آن بین شنید که دلیران ایران میمنه لشکر او را عقب نشانده
و داخل اردوی وی کشته اند سردار میمنه که پارمنیون نام داشت اسکندر را
بکمک خواست در جواب سپرد پارمنیون فرموده که در صورت فتح و شکست
ما را بار و احتیاجی نیست اکر فتح کنیم همه مال غنیمت و اکر شکست خوریم از آن دشمن
و جمع همت خود را باسر با یقتل سلطان فرس کاشته که در قلب لشکر بر اورنک سلطنت
قرار داشت حملات پی در پی بسوی محافظین دارا نمود و اول دلیران فرس که در اطراف وی
بودند دلیرانه جنک کرده از وصول او به سلطان مانع شدند بعد چون دیدند که
اسکندر هر کس مقابل میشود بدون درنک بخاک هلاکتش می افکند از دور وی چون
کوسفند کرک دیده فرار می نمود سلطان خود را تنها کذاردند که بیک بار دارا خود را در میان
لشکر خصم یافت و دلیران خود را زیر پای توسن اسکندر خسته و مجروح پراکنده دیده
بیچاره وار چاره هیچ ندید و از اجل فرار همی خواست پس ناچار از تخت فیل بزیر
زین فرار روان شد چتر و فرار و میثاق خود را بی سر و پا کذاشت و خزاین بیشمار
سلطنت با اثقال خود را بخصم نهاد و اسکندر از چنین فتح شایان که عقول از تصور او
حیران شد ممالک عظیم بیشمار کرد و بلاد بابل و سوزیا و همدان و فارس را
علاوه شامات و مصر متصرف کشت و قبل از این شکست فاحش دیکر دارا از اهمیه

لشکر

لشکر بخیال و مقابلت با خصم قوی دست ضعیف ممکن شد و دانست که دیکر سلطنت
ایران بر یکی از دو خواهد یافت و از چنین شکست علت ابهت با اقبال او دولتخواه بود و بی مغضوب العرش
بتشبث مجال حشمت راه اصطخر که پای تخت او بود پیش کرفت خواست که خود را به ما رسانده
اسکندر چهل هزار از دلیران باطراف پراکنده کرد تا دارا از دست کریخته و از وصول او بشهر مانع شوند
و خود با استقلال تمام با اصطخر که پای تخت ایران بود وارد کردید تصویر جنک فوق بابل

همت و غیرت دارا با اسکندر که از لشکر کشی و فتح بلاد مخالف اسود از درجه شجاعت بی بهره
و سبک بود چون تاریخ اسکندر را بدقت ملاحظه نمایم در هر واقعه از وقایع ایام حیات
او حیرت و تعجب بر ما افزاید و بعد از جنگ اربل حیات او افزون گردید و مانند سباع
چندانکه خونریزی بیشتر نمود طبع خونخوار او حریص‌تر میشد و کبر او محال الانکار بتغییر حالت
او نیست بالاتفاق بعد از فتح بابل آثار تهور و جنون از او ظاهر میگشت که گاهی بی
علت بحدت غضبناک و بی اندازه متکبر افعال ناشایسته از او صادر و قبل از فتح مزبور این
نفس نفیس خان شخص شخیص بسیار حلیم و بی هنر کار بود که اکثر اوقات با علما و فضلا
بسر می‌برد و با احدی ظلم و ستم روا نداشتی و بعد از آنکه رفتار نموده اما بعد از فتح مذکور
متکبر و بی اندازه کج خلق و متهور گردید شبی در پایان مستی و سکر از قرش بعمارت دولتی پرسپولیس
فرمود و جمیع اخشاب و از صندل و عود بود و بطلا و لاجورد سر و او را منقش و مصور
کرده بودند و گرد و ها با او مخرج شده و از عجایب روزگار بودند و اجلۀ اجناسات نفایس
نبود تا با تمام سوخت و ویران شد چون اثر مستی از او رفت از کرده ادنا خجل و از فعل
شنیع و عمل قبیح خود خجل و نادم گشت مینگاه دولت او بی آفات قبلی مبدا دند که
اعتدال معروض میداشتند که چنین کند بزرگان چه کرد نابابکار و برخی اظهار
بشاشت مینمودند که انتقام اهل یونان از سلاطین فرس گرفتی و در جواب ایشان اظهار تسکین
داشت فرمود که اگر مرا ایوان عمارت و اورنگ سلطنت بی قسمتم از سوختن شهر کهن
میکشیدم بعضی از مورخین عمارت مزبور را عمارت دولتی که در اصفهان بود گفته
اند علی ای حال از اصطخر بعد از وقوع این واقعه بسرعت تمام از عقب دارا روان شد در
بین راه خبر رسید که بسوس با نبرزن نام که حاکم بلخ بود دارا را دستگیر نموده

قید

قید اهتمام مقید داده پس از استماع این واقعه اسکندر بتعجیل بجانب بلخ روان گردید که
شاید دارا را خلاص نماید و لیکن بمقصود نرسید چون نبرزن و بسوس موکب همایون او را
به بلخ نزدیک دیدند دارا را مقتول و خود را سلطان ایران خواندند و حیله او را باستقبال اسکندر
فرستادند چون اسکندر محدود بلخ رسید دارا را با جراحتهای بسیار و گلوی بریده در بین راه
در نجار غراده مسلمان نشسته این احوال خود دار تسلی افتاده و سر نعش دارا بسیار گریست
و بعد با بین فرس با عزاز تمام جسد او را بدخمه نهاده و بجهت انتقام بسرعت تمام
بجانب بلخ حرکت فرمود چون بسوس صولت او را استماع کرد اردبان نام که قاتل
دارا و با نبرزن بسوس متفق بود مأمور نمود که شاید بحیله اسکندر را هلاک نماید در
هنگام فرصت چون اردبان از خلف او خواست شمشیری در کار اسکندر کند گرفتار
گردید و اسکندر همانطور بشتاب به بلخ روان و نبرزن و بسوس زنیم جان خود را بر فرار
اختیار و بعد از فتح بلخ اسکندر بجستجوی بسوس نام که یکی از قتله دارا بود
افتاده بعد از تحصل بسیار او را اینجا دستگیر فرموده و هر دو دست بعد از قطع بدن
بدار کشید تا هنگام شورش عید دارد و بعضی خصوص واقع که سبب فساد و طغیان
اهالی معمار از خراب فیلوتا پسر پارمنیون که سردار کل او بود دانسته
و بدون تحقیق فیلوتا را مقتول و پارمنیون را نیز که از جانب اسکندر در
شهر همدان حاکم بود اسکندر از وی متوحش گشته بتهمت فعل پسر پدر را نیز حکم قتل
فرمود و بعد از قتل هر دو سردار بزرگ که خدمات بسیار بجای آورده بودند سپاهی سرهنگان
افسرده و از او نا امید شدند و او را بظلم و بی انصافی منسوب و در خصوص عزل
از سلطنت گفتگوها داشتند و کشته از انشای اسکندر در باره اجنبیان ایرانیان بجلوس

ولایات بر کنار به سرداران سپاه یونان بالمره از وی نا امید و در فکر نصب سلطان جدید
بودند چون اسکندر از خیالات ایشان آگاه گشت بعرض دلجوئی و استمالت هر یک از
بهمه یکی از ایشان را امیدوار میکرد لیکن اقتدار و قوت اسکندر بواسطه رنجش اهل
یونان رو به انحطاط نهاده و در این بین آترپات نام که سلطان ولایت اتروپاتن
بود و دارا را عهد موقت در عهد داشت بجهت خونخواهی سپاه دارا بجنگ اهل یونان
بر انگیخت و با چهل هزار لشکر جرار بولایات یونان تاخت و اهل یونان نیز بمجال
شورش افتادند و اهالی قورنته و غیره و شکستن عهد موقت که اسکندر با ایشان
ایشان و اهل ماسیدوان بسته بود اقدام اما آنتی پاتر که از جانب اسکندر
حاکم ماسیدوان بود بجهت دفع آنها با چهل هزار سپاه از اهل ماسیدوان به
استقبال آترپات شتافت و در اثنای محاربه آترپات مقتول و لشکر اسپارت
فرار و اقبال اسکندر در حالتیکه خود حاضر معرکه حرب نبود لشکر خصم را شکست
داد و خود اسکندر مشغول تسخیر بلاد و از نواحی بلخ بجانب شمالی ایران نهضت فرمود
که نزد کوهستان پاروپامیز هند که هندوکوهش نیز نامند و از آن
رفتار نمود تا بنهر رود آموی قاطع طریق او توقف شد و زرآسب که در هم
حاملات او بود خود را از عقب شتابان میدید از شهر بشهر فرار میکرد تا اینکه در
دست اوقرانس که برادر دارا و سلطان آن نواحی بود مقتول گشت و اسکندر را
میل بر آن بود که سرحد مضبوطی بجهت ممالک منصوره خود بدست آورد در پس مصمم
شد که نواحی بربرها که در دست دارا نبود مفتوح نموده با ایران سرحدی قرار دهد
و تا رود تانائیس که بحر آرال ما خارج شده عنان تابی نکشید و سلطان [illegible]

از

از سیحون که بالای تخت بربرستان بود با داخل بلاد خود رفت تا قبیله سپاه دیده
بمیدان مبارزت مبادرت نماید ولیکن اسکندر او را فرصت این تدبیر نداده و بمعرکه
از جمله کشته شده بود سیصد بعد از آنکه هفت شهر از بربرستان را متصرف گشت از آب
آموی گذشته با خصم مقاتله آغاز نمود در آن حین یکی از بزرگان ایران سرکشی کرده
سر از ربقه اطاعت اسکندر پیچید از استماع این خبر از هر انجام مراجعت نموده او را مجبور
بفرار نمود و بمیان اهل ماساژت رفت از ایشان پناه جست ولی اهل مزبور
او را پناه نداده مقتول و سر او را بخدمت اسکندر ارسال داشتند چون خاطر اسکندر
از آنسمت جمع گشت بنواحی نوتاکرا بجهت قشلاق مخیم خیام گردون احتشام فرمود
سلطان مطلق ایران و یونان چون خواست که معتاد بعادت و عتیق ولایات متعلقه
خود شود ملبس به لباس ایران و متوج بتاج کیانی گردید و سراپرده و سرای سلطنت
مطابق سلاطین فرس بنا نهاد و مانند آنها خواجه سرایان نگاه داشت و کمر مکلل به
متابعت سنن خود را بدین پایه مطرز و مزین گشته پیراست و حکم فرمود که جمیع زیردستان
با او سجده نمایند چنانکه رسم سلاطین کیانی بود و از این نوع حرکات او دل اهل یونان
بیشتر از پیشتر شکست و از دیده بر افکندند و این خیال اسکندر از اختلاط بدست آوردن
دل اهل ایران بود و میخواست عداوت مغلوبین از غالب بردارد و ما بین اهل ایران
و یونان مودت و یگانگی انداخته وصلت و نفرت هر دو طایفه را از هم رفع نماید ولی
خیالات او بعکس نتیجه بخشید و غیرت اهل یونان باعث ارتفاع نوایر فتنه و فساد
میشد و انتهی فساد کشته شدن گیلیتوس نام که برادر رضاعی اسکندر بود
شد اگرچه اسکندر مسلط بر نفس خود بود و داشت و او پنهان از چاکران و خادم و سرداران خنجر

کذارا اسکندر بود ولی از مخوف تکیه داشت و بحفاظت خود مطمئن بود اسکندر را

شبی در مجلس عیش که سر همه از نشاء باده ناب گرم و از مستی بی شرم شده بودند بزبان

طعن و تهکم با اسکندر بدل اسکندر روز دو حجت از شت معاتبش داشت حرکات و خطابات

ناشایست او بغیرت ای مکند نا هموار بدست خود سر او را از بدن جدا ساخت و

جای دو دو شراب خون او را بر بساط افشاند و از کشته کشتن او دل اهل یونان بالمره

از اسکندر سر رشته ولی مجال مخالفت نداشتند لهذا یکبار عداوت می کوشیدند و

در ابتدای سنه ۳۲۸ سیصد بیست و هشت قبل از حضرت مسیح شروع بر تسخیر

نواحی سغد نمود و اوقزیارت نام که شاه امیر احاطت کرده و راه فرار او گشوده بود

و بعد از او نیز همیشه مخالفت با اسکندر میکرد از بیم اهل بیت خود را در قلعه محکم

کرده سرحد ممالکت خود داشت و قلعه مزبور در قله کوه رفیع و حصین و بسیار منیع

واقع بود گذاشت ولی اسکندر بمحض عزم چنانکه بمجلس تمام خواهد بقلعه مزبوره

داخل و عیال اوقزیارت را اسیر نمود دختر اوقزیارت که روکزان نام

داشت و از جمله اسیران او در خوشکلی نظیر نداشت چون بنظر اسکندر رسید شیفته جمال

مهر مثال کشته بخود تزویج نمود چون خبر نکاح وی به اوقزیارت رسید

و چون اسکندر داماد گرفته او داماد بود از خدا می خواست بعد از دو ماه با خان سپهر نیفتاد

او حاضر و سر معلومات بر عقب علیه کذارد اسکندر فتح و حسن مهربانی را به

او نمود و دوباره بحکومت بلاد خود مفتخرش ساخت و در زمستان همان سال از آنجا

بلخ مراجعت نمود و در آن هنگام هرمولائوس نام که جوان رشید و یکی از

سرهنگان اسکندر بود از کمین کاه که بجهت قتل اسکندر کمین نموده بود با تبعه

رو بجانب سلطان ایران و یونان نهاد و بلیه دستگیر گشت بعد از عقوبت چند اقرار کرد

که را از امرای لشکر یونان مثل کالیستن و غیره بقتل سلطان تحریص و در این

فعل قبیح با من شریک بوده اند که اسم چند نفر از سرداران بزرگ اسکندر را برده و تهمت

مخربانه او با آنها زده و همان بدون تحقیق اسکندر حکم قتل همه از آنها از قبیل مورد بجی

کالیستن که دست او را مقطوع و در قفس آهنی محبوس نموده و بعد از چند روز

حبس و عقوبت باقی بود تا اینکه از فرط زحمت در قفس زهر خورده خود را از ذلت

خلاص نمود و نکشتن او را سبب کوشش ارسطو گفته بوده و ولی تا احکام مرکه و

نفس ولی فیلیپ یکی جهت نه قبیله اسکندر تاج سلطنت جمیع ممالک ایران را به

چون از اشرار و سرکشان دیگر خاطر آسوده بخیال تسخیر ممالک هند که قدیم در

تصرف دارای اول بود افتاد و حکم نهضت داده با سلوحه فراینیکه در حضور

لشکر کشیده است مثابیا رایست و نواحی هند را مخیم خیام کرده از احتشام مزبور

معتبرم بتسخیر ممالکی با نو سعت که در تخت سلطنت دائره های مختلف بوده شده

الرشهر تاقزیلی عنان عزیمت نکشید چون داخل نواحی تاقزیلی شد دائره

ممالکت مزبوره با مثبا انبوه که یکصد سی نجیر فیل جنگی در مقدمه لشکر داشت باستقبال

شتافت کپد که سلطان تاقزیلی بود در قلب مثبا بقطعه تمام قرار داشت و

بمرمرن که سلطان ناحیه دیگر بود از طرف دیگر سر راه او را با لشکر خود بر از

آخر بهار در اردیبهشت ماه سیصد بیست و شش سال قبل از حضرت مسیح

حربه صعبی مابین اسکندر و بمرمرن در وسط رود هیداسپ واقع ولی از عبور

او مانع نتوانست شد اگرچه مثبا هند مردانه کوشیدند در خطر عظیمی بلشکر اسکندر

اول واقعه که بهم شکست داشت شد و لی همت بلند و بخت ارجمند سلطان السلاطین
نادره دوران هنود را مطرود و دوانده و ملکوی [illegible] چون ازان کوه
نمات قبا اهل فجاث قدم سعادت و اقبال تحمل ان مشقت و حمت و فرط اذیت کرد
ان حرب کشیده بود بزبان الهام بیان این چند کلمه ناده داراند ای اهل یونان
چه حوادث خطرناک که از برای فخر و تحسین شما بر خود هموار نکردم و بر چه مهالک هاے
عظیم که خود را نه انداختم بعد باورنات جلادت صوره و خطره پنجاب را مضروب
اردوی مسعود فرموده و هر کسی که در سرحتا سروری داشت با خاک مذلت انباشت
و اشیا قلاع متین و حصن حصین که دران سرزمین بنا فرموده و قصبات و بلاد جلیله نشیند
نموده کار ان جمله شهر بوسفالی که موسوم باسم اسب مخصوص او که همیشه [illegible] مذکوره
در معارک مرکوب مخصوص افتخار و در حین عبور از رود هیداسپس از فرط جراحات مقتول
گشته بود فرموده و بعد از تمشیت امور ولایات پنجاب بعزم فتح ممالک گانگ موکب
همایون حرکت داد که در بین راه از سخنان طغیان بنیان و کلمات عصیان فشان که از لشکر
مکرر استماع فرموده انان را اخراج نموده اند شنیده عنان اشهب ناد رفتار را کشیده و از
انفعال باقتضای حال مراجعت و بار کشتی از رود هیداسپس عبور کرده و هزار نفر
خاصه بود اول خود با هشت هزار سوار عبور و بساحل بحر [illegible] در دو به کوان
شکوه فرموده منتظر عبور [illegible] گشت که بناگاه سر [illegible] و اصوات شادی
و فقاطات حجیب هنود مرتفع و بی علت مراجعت او باعث تعجب و تحیر ایشان گردیده از
نشاط و انبساط انها غیرت اسکندر بحرکت و از نو مطرود که ملتقای رود هیداسپ
و رود اسی زبن بود لشکر را مراجعت فرموده و عنان کشتیرا بجانب اعلا منعطف [منعطف] فرمود

باره

باره دراقصی رود چندی ماجلاد فرموده جنب مالین و بلاد اوخیدراکا
مطرح نظر و در محاصره یکی از قلاع اوخیدراکه اول کسیکه بجهت صعود قدم بر پله
سلم نهاد خود او بود چون باتفاق دو نفر از سران سپاه بفراز برج برامدند سلم
شکسته گردیده اسکندر با دو نفر دیگر بر فراز سور قلعه هدف سهام اعدا گردیده
از قشب همرانان او بدست اشاره کردند که خود را بیرون اندازند [illegible] اسکندر همت گماشته
انکنده در [illegible] شد که بلند [illegible] برج هجوم نمودند چون اسکندر خود را در وسط
اعدا دید شمشیر کین آخته [illegible] مشغول و زخم منکری برداشت [illegible] بود
که مغلوب شود جمعی از لشکر یونان خود را بفراز رسانده سلطان خود را خلاص
را مستخلص کردند و بعد از فتح اسکندر سر به بستر نهاده مشغول معالجه جراحت خود شده چون
مدتی او چند روزی از [illegible] کمان کردند که وفات یافته دهشت و وحشت بحدی
ایشان راه یافت از استماع اضطراب لشکر مجبورا باز عزم داد و بجانب [illegible] اتحاد
چند فرمود و بعد از انکه بقیه اطاعت بکردن اهل شهر نهاد اوخسیان نام
[illegible] از هنود [illegible] نموده و بعد از انکه [illegible] مغلوب و [illegible]
اسیر و مقتول گشت چون لشکر ظفر اثر بجزیره پاتالین رسیدند چون
از مدتی چند [illegible] آگاه نه بودند از انقلاع و انخفاض [illegible] متعجب [illegible] کردند که علامت
غضب خداوند است نه ارقس نام که ناخدا و حکمران کشتیها بود عوام لشکر را
[illegible] و علت مد و جزر را بیان و بعد از [illegible] هند بیرون امده [illegible] متوجه بحیره [illegible]
شدند و چون بساحل رسیدند اسکندر [illegible] نهاد و از راه بیابان
[illegible] شهر بابل کرده [illegible] که در حین عبور [illegible] بلوچستان [illegible]

خواهد کشید چه طوایف و عشایر بسیار بلوچ که در اطاعت او نبودند مانع از عبور خواهند
شد و بی خیال او بتصرف آن نواحی و مطیع نمودن عشایر بحیثیت از آنجا بود عشایر باج
در این ایام که قوت سلطنت به مراتب از قدیم بیشتر است اطاعت نمی نمایند و همیشه قطع
طرق میکنند سرکشی و شرارت آنها بد جهت که در وقت اسکندر بچه حد بوده ولی
همت بلند او را باین وا داشت که از آن راه برود و هزار اهل و حشم را مطیع و منقاد نماید
دو شهر بو ماه سپتمبر بیست و پنج سال قبل از حضرت مسیح معجزه ای بیابان
بلوچستان داخل و لشکر خود را سه قسمت فرموده متوکلا علی الله هر ایدنه احدی از عشایر
آنجا را ملاقات ننموده از قحط و بی جهت سپاه بدبخت افتاد چه در ریگستان و بی آب صحرا بسر برد
اکثر سپاه عرضه تلف کشتند چون به نواحی ایران رسید ربع لشکر او باقی نمانده بود
چون به شهر پاسارگاد وارد شد جمعی از عمال سرهنگان وزیر و طغاة متوطن
یونان که در آن سفر خیانت کرده بودند سیاست فرموده و در دو شهر سوف
دختر دارا که بروشنن نام داشت بحباله نکاح در آورده و همشیره بورفیترا به
افسیتون نام که سردار کل و صدیق او بود گرفت و در آن حین حکم عیش عمومی صادر
و فیمابین اهل یونان و ایران وصلت فرموده گویند در آن عروسی ده هزار دختر از
اهل ایران بنکاح جوانان یونان در آورده بعد از انقضای ایام عروسی خواست لشکری
از فرس تجهیز نماید که بقانون و قواعد حربیه یونان رفتار و مشق و تعلیم کنند و از
جمیع ولایات ایران جوانان فرس که از بیست سال علاوه نداشتند جمع و سی هزار
نفر شدند و این لشکر جدید را اپیتونی نامید بعضی اخلاف وارکان سلطنت
بعد از شنیدن چنان سپاه شهر اوپیز وارد و در آنجا نارضایی القضیه چند نظام کرد

شد

بعد از آن سپاه یونان را عطای مرسوم و انعامات شاهانه اعلان فرمود که هر که خواهد
پیران و ضعفای لشکر یونان که از خدمت عاجز گشته و از زحمات سفر رنجور و مجروح شده
خاطر شده اند بوطن مألوف با الوفه مقرره روانه نماییم و در خدمت خود بغیر از
جوانان نو رس و اشخاصیکه از محاربات و لشکر کشی ناراضی نیستند کسی دیگر را
نگاه ندارم بعد از این اعلان که مبنی از فرط بخشش سلطان از سپاه یونان بود قیل و
قال در سپاه لشکر آشکار و فتنه چنان جمعی از اوباش سپاه و امرای عصیان شورش نمودند
اسکندر بعد از امکان قوم دوازده نفر از سرداران بزرگ که باعث فتنه شده
بودند گرفته سیاست فرموده و سپاه اهل اسعد بعد از اظهار ندامت از آستان جم پایگان حرص
و قریب ده هزار نفر بجانب یونان شتافتند و بعد از خالی بعید و حصر که در این ملک
هر یک را مدت آماده بود و بدون ملاحظه اغراق تاریخی آنچه بثبوت پیوسته اسکندر مسعود
طلبون قرار بر رسم انعام سیما از یونان جود فرموده پس از فتح آنها اسکندر در
شهر بابل بجهت انتظار ورود سفرای دول چندی توقف فرموده و از جمیع طوایف
فرس در آنجا سپه فشان جمع و زمین اطاعت را بوسه داده بر حضور او سجده
افتادند و بعد از اجرای مراسم اطاعت فوجی از لشکر را به تنبیه عشایر خوزستان
مامور و بعد از هجرت اهل یونان از اقبال بلد گرفت و از این بابت لشکر بود و در بابل از
سپاهیان کسانی را که با آنها اطمینان داشت در خدمت نگاه داشت که در آن هنگام
جمعی از سفرای سایر دول بخصوص سفرای یونان حاضر و بجهت مراجعت از
هند امور داشتند و بعد اسکندر به تهیه هزار کشتی جنگی بحکم مشغول و در ساحل
بحر فارس ... محکم بنا نهاده و جبه خانه با احداث ... و دباغی سفن و صناع از

هر صوب مجتمع و بعد از اجرای مرام به تنبیه اعراب مکه و اطراف او که در آن وقت سر از
ربقهٔ اطاعت پیچیده بودند عزم فرمود بعد از قطع چند منزل شبی خواب هولناکی دید
از انصراف ابن عنان با وجود طبع غیور و مشهور که او را بود از چنین رویای هولناک مشوش
گشته مراجعت به بابل فرمود بالعجب اسکندر دیگر آن ملک الموت اندیشه نداشت از خواب
بحدی متوحش گشت که خفت مراجعت را بخود هموار و بسبب حشمتی که داشت بعض
بهانهٔ مرض و وفات نمود (من کرهم خواب سکندر دلیل واضح و برهان لایح با اعجاز
حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله است چه اگر اسکندر به مکه میرفت جمیع اعراب اجداد
مقتول میساخت مخصوص اجداد ظاهر بنا انجناب که بحجاب عشایر اعراب بل رؤسای
ایشان بودند و باعث سرکشی اعراب ایشان گشته پس به صاحب بصیرت باید که تامل نماید
گردد که موجب فنای اسکندر و راحت او همان وجود پاک و وفات مقدس شخص
مشخص لولاک لولاک لما خلقت الافلاک بوده با جماعت وانی که جهت
اسکندر سلطان جلیل که بکام اژدها رفتی و باک نداشتی هم قصد یا قبل از
ظهور وجود در عالم فانی نکوشیده نظر بچنان پر دنیا فرش ساختی که از وحشت جلال او داع
و عالم بقا شتافت) الحاصل اسکندر در سنه ۲۳ سی و سه سالگی بحسب و جهانی قبل از
حضرت مسیح در سن سی و دو وفات نمود و هم حسب یازده روز ایام مرض او کشید
مملکت بانو بعث که بنام مردی بود فلان اعداء داشت و ذی عجز از قوه تصور سر کشی و مخالفت
نمود بعد از مرگ او مانند کو شکستگان منقسم و تا بعد از اخراجات ابن بیشار بحرا جنگ کرد
که یا اسباب ابن ... و هر ... به ... محصور ... حد سلطانی ... کرده ...
و ملوک طوایف در ایران تا چندی به سلطنت کرده اند (منزه است پروردگاری که زوال

بر حالت

بر حالت او راه نیابد و ضعف در سلطانش وی پدید نگردد سبحان من هو حی لا
یموت) اعیان دولت و سران سپاه او مانند پردیکا و لیوناتو و
پیث هون و لیزیماک و بطولمی بجهت قسمت ممالک چنان تعجیل
داشتند که هنوز روان از کالبد اسکندر مفارقت نکرده بود در حضور وی و در
اطراف بستر او مشاجره و منازعه میکردند اسکندر در نفس واپسین انگشتر خود را به
پردیکا سپرده و او را گمان این شد که اسکندر او را بولایت عهد برگزیده و شاید
اعیانی که حضور داشتند از اسکندر خواهش نمودند که بلفظ مبارک کسی را بولایت عهد
معین فرماید اسکندر در جواب فرمود (در نظر است که غیر از بهترین و دانا
خواهید برد که چنین ... که در فضای همین سرتاسر ... از ... جدا خواهد شد و خون
شما بر وی چند تن خواهد پاشید) نتیجه و اثر همین کلام ساعتی بعد بظهور پیوست
بمحض اینکه روح پاک او از جسد خاکی پرواز نمود که سپهسالاران وی در همان خانه در
اطراف بستر او مجادلهٔ صعبی با هم نموده جوی خون از هر جانب روان ساختند و بعد
از مجادله شدن خونهای فراوان قرار بر آن شد که طفل ... فیلیپ که برادر اسکندر
و موسوم به فیلیپ بود بسلطنت برگزینند و پردیکا را که اسکندر
انگشتر را در نفس واپسین داده بود وزیر اعظم و نایب او کردند و غیر از او چهار نفر
از بزرگان یونان و ایران را نایب فیلیپ قرار دادند که نواب رومی موسوم
به ان تی پاتر و قراتس بودند و نام نواب ایرانی لیوناتو
و ملیاگر بود بعد از این قرار جسد اسکندر را به معبد ... بردند و بعد
بطولمی جسد او را بنا بوصیتی که کرده بود بنا بوعده ... که داده بود با اسکندر به جمل

اکثر اهل یونان او را پیغمبر دانسته‌اند و اهالی اطراف مشرق و مغرب آن پادشاه جلیل القدر
را مانند یکی از خداوندان قدیم دانسته و چنان تصویر نمایند که روح ژوپیتر
چنانکه در مصر خود او مدعی گشت بکال ابد او در حصول روح خود اسکندر در روح
ژوپیتر فانی گشت بقول صوفیه واصل گردید و بعضی از مورخین یونان او را در
سلک خداوندان قدیم و از نجل ایشان دانسته‌اند و برخی گفته‌اند که انسان بود و بعد
به درجه خداوندی رسید و از جانب ژوپیتر منصب نیابت یافت اما با عقل و فهم

هونند

موهبت امکن که از مشاهیر مورخین است اسکندر شخص حکیم و دانا و شیر بود و
بعد از غلبه اهل یونان بر ایران خیال یونانیان این بود که جمیع اهل ایران را عبید خود
نمایند و اما اسکندر چون بصیرت یافت که این خیالات خام است لهذا خود را نایب
ژوپیتر خواند و مدعی نبوت گردید و به این وسیله خواست اهل یونان را از این
صرافت انداز د بحکم وحی فرمود که همه مخلوق ژوپیتر هستند و یکسان باید
باهم برادروار بسر برند و اکثر بخشش اهل یونان از این جهت علت بود و فوج
خود را که غالب طوایف اهل ایران که مغلوب بودند یکشاد باید و امتیاز غالب و
مغلوب را خواست از میان بردارد و این حکم مجرا نمیشد مگر بدو شرع و تربیت اهل
یونان پس بسبب تربیت انها الاعلاج گاه مدعی الوهیت و گاهی مدعی نبوت میگشت
که شاید بحکم شریعت اهل یونان را ساکت نماید چنانکه بسبب استاد و خدمت مثل فیلسوف
بلد بهر درس انسانیت و حکمت خوانده و در تحت تربیت مانند ارسطو حکیمی نشو و نما نموده
و بخدمت افلاطون رسیده چنین وجود کاملی چرا استعداد دارد که خود را از این گونه
خیالات بی معنی اهل یونان برتر داند یا خود را مانند ایشان انگارد و قطعاً حکما
و علما را نتوان تابع عوام الناس دانست در چه انکار است و اسکندر غیر از سلطنت و
شجاعت در اغور شرع و حکیم مشهور که مخترع و موجد حکمت بوده نه پیر و شر با فتنه
و خود را با افلاطون همسر میدانست از اقتصاد [illegible] که مردم او را از انها سلطان
و مثل خود ایشان دانند پس با این نوع سخنها برتری خود را اثبات ثابت میخواست
نماید و در [illegible] ملک محروسه خود از ایران و یونان در آن اندلس [illegible] قواعد حسنه
احکام مستحسنه نهاد و بلاد و قلاع ساخت و عمل تجارت و صنایع را رواج داد

 مانند ایران و ترکستان و پنجاب و یونان و ولایات وسیعه را از حسن تدبیر تسخیر
و یک ملک مطیع خود ساخت بین ما محبوب هم که او را ابد ابجد شاهان بشناسیم

سرلوح تصویر ژولی سزار

تاریخ ژولی سزار یعنی قیصر اول که یکصد سال قبل از حضرت مسیح متولد
و چهل و چهار سال قبل از آن حضرت وفات یافت در میان اشخاصیکه باصطلاح
اهل تاریخ بزرگ اعظم یا اول و کبیر نوشته‌اند کو یا عجیب تر از یافت نمیشود قیصر
اول و ژولی سزار اعظم نباشد که بامر دولت روم و اکثر آنان باشد فتح
داده و اسم او را در میان دول مشهور و علم ساخت چون عقل و کیاست و دانش
و فطرت و اعزش او را ملاحظه نمائیم سزاوار همان لقب ببینیم
نسب او بخانواده مشهور و معروف ژولیا میرسد و خود او سلسله
نسب خود را به ایدی و وینوس که هر دو از خداوندان دهمی روم است
میرساند بتاریخ اربعه رویه دو دو ششم شش صد و پنجاه و چهار متولد شد که یکصد سال

قبل

قبل از حضرت مسیح باشد در عهد طفولیت محاربه ملکی سیلا و ماریوس
که خالو و هالهٔ او بودند مشاهده نمود و در معرکه جنگ حاضر بود که اهل رم
هنوز فتوحات شان افتخار باو داده‌اند و از ان حین حرص او بمنصب پیش بود چون
قیصر اول بسن رشد رسید سیلا و ماریوس که خالوی وی و رئیس
مات بودند نتوانستند او را از منصب ریاست و شوهر بخانه ملکی منع نمایند که بحکم
اوست سلطنت و ریاست او بسر رسید مگر با جماعتها چند که او را از دست قبیله
به کورنیلیا ابا نمودند و بعد بتهمت چند حکم قتل او را نوشتند در روزی
که سیلا در معبد که بعبادت خود شان مشغول بودند درین صحبت بجماعت
گفت که او را زنده نگاه داشتن ژولی سزار روزی بی‌مانند خواهد شد قیصر
اول بعد از استماع این کلمات که او را بحجت قتل خود و از اول انتقام بی نمود از شهر بدر رفت
و از وطن خود بیزار شده به ایران شتافت و در ایران از جمله سپاهیان گردید و بروم
مراجعت نکرد مگر بعد از فوت سیلا چون بروم رسید دولابلا نام
متصدی امور مملکت دید در حضور جمیع اعیان دولت لیاقت و نسب خود را ثابت
است حق ایشان طالب کرد بدید که بعد دو را بمجلس با هورتنسیا و قسیو کوتا نام که هم
در مملکت روم و از جمله فصحا و خطبا بودند بفصاحت مباحثه و به بلاغت
مناظره فرمود که کبار و اجلال آنجا در بارهٔ گفتار آنها گفته‌اند و چون در ان زمان فصحا زیاد
و کسب فصاحت گفتار نداشت لا بد بسوی روم تمیز افتند چون ژولی سزار
در سیلا رسید به قصد زیادتی در بلاغت بیان و طلاقت لسان در بدخشان نبهر رودس
بخدمت معلم مشهوری که موسوم به مولون بود رفته مشغول تحصیل علم

متعاقب آن کردند در اثنای راه بچند نفر قطّاع الطریق که از اهل سیسیل بودند
بر خورده اسیر گشت چون قاطعین طریق شجاعت و حالات او را بدقّت ملاحظه
نمودند بقدری که لایق و سزاوار بود او را وقعت و احترام داشتند و قرار گذاشتند
که بیست تالان زر فدیه خود داده آزاد شود و اندک مدّتی پنجاه تالان زر تحصیل
نموده بفدیه خود داد و مدّت سی و هشت یوم در میان سارقین بسر برده و گاهی
نامه مثل نظم خود بایشان [illegible] می‌نمودند و ابدا باسم عبید یا اسیر مخاطبش نمیکردند
چون وجه فدیه خود را از اهل شهر میلت بعنوان قرض گرفته بود باتّفاق
ایشان لشکر [illegible] وارد آنمملکت مسلّح و بلاد سارقین گشته قتل و بصلیب
صلیب بر علم خود منصوب نمود که در ایّام سلطنت خود همان نشان را داشت و در
ایّام اقامت خود در شهر رهودس استماع نمود که اهالی میتریدات پادشاه بلدان متفقه
یونان اغاره برده اند چون تعجیل به یونان آمده بلدان را که مأمور بود نگاه داشته باشد
جمعی از اهالی یونان را بسر خود جمع نموده با لشکر سلطان مشهور [illegible] که بتاراج یونان
را مشغول کرده بودند محاربه نموده ایشان را منهزم ساخت و چون رجعت و رشادت اهل
یونان دیدند به پایه تخت یونان احضارش نمودند چون به پایه تخت رسید به
خدمت پونتیفی نام که ریاست وکلای ملّت و سرداری بر مشایخ و انبیا داشت مشرّف
گردید بعد از آن مختصر حالات چون مردم شناختند و نجابت او را [illegible] بار دیگر مأمور
با منت [illegible] دولت محسوب شد و بفاصله جمیع وکلای ملّت ملقّب خطیب لشکر مفتخر
گردید و بتسلّط تام بمنصب جلّاد خود که همیشه خطبای لشکر بودند نائل نموده
که آن تا دولت سیلا از قبایح [illegible] بود دوباره برقرار نموده و اشخاص را که

سیلا

سیلا از اقوام و عشایر او بعضی را بلد کرده و از منصب معزول ایشان ساخته بود جمعی
و بمناصب قدیم سرافراز شان فرموده و اجزای مشورتخانه که از اولاد ماریوس
بودند و بواسطه جور سیلا پراکنده گشته بودند مجتمع و سلسله تشکیل کردند
و ژول سزار در خاطب عشایر خود که ناله میکرد و در رفتار با ساهرین به
نحوی یکتا می‌بالید که همه کلا او را شخص اوّل در عقل و فهم می‌خواندند که نسبت
و اصالت دودمان خود را بنحو مردم بیان میداد چون منصب کالت خرج را یافت و
نظارت دولت با او مسلّم شد جشنها نموده ذکر قواعد ژولیا را که از اجداد
او بود که اهل در مجالس میکرد و او را مدح نموده و نسبت او را به اینه و ونوس که از
خداوندان بودند میداد و صورت معتبر ماریوس را در پیکرهای صور خداوندان مقرّر
نمود که در عهد حکومت سیلا از میان صور خداوندان برداشته و محو شده
بود و در [illegible] او بالاها بجا ساخت و صور و تصاویری که علامت فتوحات ایشان بود در بعضی
و در محافل و کلا ذکر او [illegible] ایشان را به سلطنت و اظهار تظلّم خود از منصب جلّاد جمی
کرد و ایشان تاریخ یا دغدغه سلطنت متّهم کرد ولی چون جمیع اهل مشورتخانه و عموم
از انعامات و بخشش او ممنون و از خدمات او بدولت و ملّت شاکر بودند که او را بجانب
حرف شنو و از عهده اداره امور و [illegible] شهر [illegible] مکاسب که در عهدت منصب
وکالت او بود مطهّر و دست بر جمیع اهل رومه مجبور بودند با قرار اینکه لیاقت
هر منصب را دارد و در باره مظالم سین که یکی از بانیهای مشهور اهل یونان
است فتنه عظیمی در میان ایشان واقع شد قنسول سزار را مخاصمه نمودند و چون
فساد و فتنه کاتیلینا [illegible] ساکت شد ژول سزار چون دفتر [illegible]

الفاح با اهل مشورتخانه نمود و با صرار و وکلا بل بجنبار برائت ذمه خود از خیانت بی
نمود و از محاربات این فتنه خود را بری مبرا ساخت و صاحب منصبان فوج زیاده از همه
بجنون او گشته بودند که منتظر اشاره و حکم وکلا بودند که بمحض حکم بلبدن مهلک
پاره پاره اش نمایند ولی اهل مشورتخانه و وکلا از قتل او هراس نموده صاحب منصبان را
مطلوب ساکت کرده و کسی را که او اچه نماید که شخصی مثل او را که هلیته و در خانه
خدمت اهل یونان بخیان میکرد شاید بمحض تهمتی هلاک سازند الحاصل بعد از فوت
میلتیلو تولی سزار بمنصب جاثلیق اعظم مفتخر ولی در نفرات بن وکان فتح ملاحم داشت
روزی که حالت منصب جاثلیقی میسر شد مادر خود را که زیارات و بها ادا داغوش کشیده
و گفت امروز من بمنصب جاثلیق اعظم سرافراز بلکه بسلطنت انجیل او مده کویا
از اخر نیست که من امروز بخانه عایش و منصبی ندیدم تا معجبی که این نوع کرامتی
چون بمنصب ریاست برقرار گشت اول در خصوص صلح و دوستی رومه مشورت نمود چه اکثر شهرها
رومه در پیش دولت اسپانیول رهن بود و اعلان کرد که ضامن و کفیل این مبلغ کلی
من هستم بلونارک کوید که وی سزار را هنوز دقت اداء غامی سلطنت خود را در
ضمن گفتار اظهار می نمود چنانکه بالصراحه در این لفظ که من کفیل جمیع دیون رومه
هستم اظهار ما فی البال می کرد و همچنین روزی از ده خرابه الپ می گذشت یکی از رفقا
او سؤال نمود که ایا ریاست این ده خرابه نامه خاطر دارید در جواب گفت در نزد من
ریاست مطلق این ده ویران ترجیح دارد بجاثلیقی مقلد رومه و در سرداد که شخص
اول این ده خرابه شوم تا شخص دوم رومه و جمیع همت خود را بتهیه حمله و بسط
ثغور و تعم گماشته و محاربات با اهل کالیس و لوزیتانی نمود تا اینکه انهار را

ضمیمه

ضمیمه ولایات رومه فرمود و دیگر از محاربات چندان غنیمت اورد که قادر بر
ادای دیون رومه شد که قریب سی و هشت ملیون فرانک بود چون از دین فارغ
شد و دیگر نقدیست اینده بدید که بتجهیز لشکر انبوه تواند نمود پس چون بمجلس قونسولی
وارد شد ما بین کراسو و پومپیه که هر دو در ریاست باهم رقیب بودند نزاع
افکند و بعد بتدبیر خود زا بهر دو ظاهر هر دو را از خوف دیگری بر ریاست او متفق شدند
پس باتفاق ایشان تمام مشغول حکومت گردید و پومپیه تمام که خود را با او همسر می
دانست به سهو در هر حکمی با وی مخالفت میکرد روزی با او گفت که اهل رومه در
تحت حکمرانی تولی سزار و پومپیه نیستند بلکه در تحت قواعد شرعیت
ژولیوس و حکومت سزار اند و روزی بمجلس نمودن عقل و قابلیت خود
در خصوص تقسیم صحرا یکه در ما بین بیست هزار رعیت که اقلا هر یکرا سه پسر بود
با اهل اولشور مشورت فرمود و بتقسیم صحرای مذکور را با ایشان واگذاشت چون
همه عاجز ماندند و بعجز اعتراف نمودند خود بی جبر و اکراه رعیت تقسیم کرد و این
چنین امر معظم را بسهولت تمام فیصل داد و چون رعیت کفایت وی را در هر باب دیدند
و ملاحظات وی را از حفظ نقوس ادای دیون و عدالت فیما بین رعایا ملاحظه کردند
او را رئیس مطلق خواندند و بریاست کل وکلا انتخابش کردند چون وکلا و روسا
خود را از قبول این فقره مجبور دیدند بنا چار اطاعت نمودند پس سزار خواست تا
بومیه عهد موقت و استوار نماید دختر خود را با او تزویج فرمود و بعد از اندک مدتی
ولایات کول والبریا متصرف گشت و فتح بلاد مذکوره را در حالتی که زیاده
از چهار فوج نداشت نمود فتوحات و محاربات کول و البریه یکی مخفی نیست وی

چون در تحت تصرف حکومت مخصوصه نبودند لهذا مورخین بشرح اخبار ایشان
اند و تفصیل غزوات را ننوشته اند بوجه اختصار ذکر میشود که اول فتح مملکت
را نمود و بعد از اربوسیت و اسنخس و بلتیت و اغریکولا تعقیب کرده و از انجا
لشکر بجانب ویهین وانزه از بحر عبور نموده ایشان عقاب دولت روم را در
ممالک برتانی کبیر افراخت و اعلام ظفر فرجام را در ان نواحی مرتفع ساخت و
مملکت مذکوره را از ابتدای جنگ کوله الی تسخیر جمیع ممالک برتانیه کبیر در تحت غلبه بود
و مورخین چنین ادعا نموده اند که در این مملکت هشت صد شهر متصرف کرده بودند که
بعضی از انجمله طبقات اهل انکلاب دیوان و برخی از ایشان یونان فرموده تصویر

عبور لشکر روم از بحر و ورود ایشان بخاک برتانی کبیر

و سپه سالاران عساکر که هر یک بملکی بودند مطیع و در جمیع غزوات از قرار ایراد
مورخین باسم طوایف لشکر که از ملل و طوایف مختلفه بودند در این مملکت ده
سال معارک کرده و از ایشان ثلث انها در معارک مقتول و قریب بثلث اسیر در روم گشته

بود.

بود بعد از این فتوحات نایبان مملکت بیست و پنجاه و هم در بساط عالیشان شاد بحر بمیمه
که تا انوقت چنین مجلس عیش را احدی ندیده و از فقرا و معتبرین فشنده بود که سرّ ند
و بعد بس خداوندان معابد و مساجد را زینت زاین بستند و بقانون خود قربانیها
و خیرات کردند و سزار بعد از خدمات مفصله محبوب جمیع متوطنان رومان
بخصوص محبت سپاه تمام که در ادای مراسم لشکر و انعامات بحد که در ادای خدمات
انها جود نموده محبت مخصوصه در قلوب سپاه استیلا داشت که گویا جمیع ودایع محبت ایشان
قلوب نگاهداشت مگر محبت ذخیره کرده و تخم این همه نیکی را در مزارع فواد عبادت
میکاشت مگر از برای تحصیل این ثمر یکی از مورخین مشهور ایراد نموده که در ان
هنگام لشکر رومان مخصوص بنام ژولیه سزار بود و بعضی احدی در قتال سپاه
نسبت خود را بدولت جمهوریه رومان نمیکرد بلکه باتفاق خود را سپاه ژولیه سزار
مینامیدند و نیز گفته که در انوقت رومان بحدی بی نظم بود که مناصب با حکومت
سلطنت را بیع و شرا میکردند هر کسی را دولت بیش بود برشوه مناصب فیصله را ابتیاع
مینمودند و ژولیه سزار را در ان معارک چندان خزاین بدست آمده بود که قدرت
ابتیاع جمیع ممالک روم را داشت و با منفعت عواطف و الطاف بحد چشم و دل جمیع
متوطنان روم را مملو ساخته بود و قدرت و علو شان او بحد جبر و سپاه بود که احدی
را بدل خیال همسری او خطور نمیکرد حتی پومپه که همیشه در جاه سرور او
و تصور همسری او بود از عواطف ملوکانه او سر خجلت بجیب اطاعت برده عقبه
چاکری او را بود و مساعد و بی بجهت الملک عظیم بنا سلسله دولت و وکلای مملکت چون
بیم عزل خود را داشتند و نتایج حرکات ژولیه سزار را سلطنت مستقله او

بنا داشتند و ایم به حیله بودند که شاید مانع از استقلال او گردند و سزار
نیز بجهت تحصیل هنگام فرصت کتمان مافی الضمیر میکرد و از نهایت عقل با جمیع کلا
و روسا از در مصالحه می‌آمد و هیچ جا بهانه شورش و عصیان بدست ایشان
نمیداد و همیشه در معارک مشغول فتوحات بود و در ملک از جانب تمام سود که فراغت
اهل یونان را باعث طغیان و سرکشی میدانست چون لیثه روان را جمعیت کرد
حکمی از روسای جمهوریه در خصوص مصالحه او با پامپه و تخلیه حدود و سرحد
یونان صادر کردید و سزار مصلحت چنین دید در ترک محاربه و لشکر کشی نمیدانست بی
مخالفت حکم جمهوریه را اظهار [illegible] خطبای لشکر که موسوم به مارک انطوان
و کاسیوس بودند در مخالفت جمهوریه و موافقت سزار خطبا انشا کردند
و سزار جمعیت و سرکردان جمهوریه را اهل مجلس شوری را با افتضاح از پیش راندند
ایشان بتغییر لباس [illegible] فوری سزار متفرق [illegible] با لباس غلامان خود را
مخفی میداشتند و از خوف منازعه و محاربه ما بین اهل یونان و سزار انکار کشت
و امنای دولت [illegible] دیگر بجهت خود تعیین [illegible] وقتی که سزار سپاه را بجانب رود
روبیقون که رود کوچک [illegible] ما بین دولت گول و ایتالیا و لشکر یونان که
بدون حکم مجلس مشاوره حرکت نمیکردند و اهل مجلس نیز بودن لشکر سزار [illegible]
بجهت خود می‌خواستند و اختلاف بسیار در می‌افکندند که شاید این وسیله [illegible]
پابند در مقابل قدرت سزار عمل لغو و بیهوده بود و پومپه که ادعای
سروری و با سزار همسری میکرد چون قدرت خود را برابر موازنه میکرد قطره
[illegible] لوکن نام مورخ اگرچه پومپه خود را قابل سروری

تمهید

تمهید بدا اما غرض او از مخالفت سزار آزادی مملکت بود و امیال خرابی سزار را
داشت و سزار ابدا اعتنا بشان او نداشت و با تمام و عمر او را مغلوب خود می
دانست بعد از صدور حکم مجلس مشاوره مخالف [illegible] نوبتی سزار بجانب رود
روبیقون روان و از خطر یکه بجهت محاربه اهل ولایت خود در نظر داشت [illegible]
محزون و [illegible] در خصوص حفظ و حساب جمهوریه متفکر و در زمانی از مخالفت دشمنان
دلگیر و مشغول تدبیر بود چون از رود مزبور عبور [illegible] بلند با این چند
کلمه متکلم گردید که عزت و دولت و نکبت و ذلت با خدا است و هرکه را قسمی مقدر
[illegible] خود میخورند منعم و درویش قسمت خود میبرند [illegible] و عنقا

تصویر عبور [illegible] سزار از رود روبیقون

و چون [illegible] اهل یونان داخل [illegible] اهل مجلس

سنا و رؤسای جمهوریه با دهشت زیاد در یکجا جمع و در خصوص مراجعت او
تدابیر نمودند و یکی را که عقل بجای عمر رسیده و از محاربه او بسوی تمهید بدهند
و با خود استعداد مخالفت نمیافتند پومپه اگرچه در ظاهر از رؤسای جمهوریه
ولیکن چون داماد ژولیوس سزار بود از قوم وحشت نمود که شاید از او بدگمان شوند
و او را هلاک نمایند ناچار از شهر رومه مهاجرت اختیار او بشهر کالو و بعد
بولایت برندیزی رفت و سزار او را تعاقب نمود چون بوی رسید و در بین ایشان
فاصله بود خواست که جسری بروی دریا ببندد شبانگاه پومپه بکشتی نشسته بخفیا
بجانب دیراشیوم فرار نمود و جمیع ایتالیا را بتصرف سزار داد و در بیش مشورت
خانه روم تنها با جمیع طایفه خود بولایت دیراشیوم مهاجرت کرد سزار بسردار
خود را منضبط ولایات مساریه دنیا و جزیره سیسیلیه مامور و خود به
جانب روم حرکت نموده بدون لشکر داخل شهر رومه مثل اینکه سر تبعیه
وارد شهر بجهت اظهار حلمات و اعلان نجات خود بجلد مت سلطان بود
شد و جمعیت معدودی که از اهل مجلس سنا بجا مانده بودند باتفاق جمیع اهل
شهر باستقبال شتافتند و بعد از ده ساعت سردار رشید خود را ملاقات کردند
و سزار با احدی متعرض نگشته و یکی دو شخص نفی نموده مگر اینکه خزینه دولت
جمهوریه که در معبد ساتورن بود تصرف و اموال پومپه و رؤسای جمهوریه را
ضبط و از اهل روم تنها با اذن محاربه راضی و حکم جنگ را عموماً صادر و انطوان را بحکومت
ایتالیا و ناظر خود را به مملکت دیگر مامور و خود بجانب اسپانیول نهضت فرمود که
در اسپانیول با پترییوس و آفرانیوس محاربه صعبی نموده و در حین مراجعت

بشهر

بشهر مارسیلیا ناظر خود را بر پومپه که بمحاربه او بنا ورده نموده بود مطیع
کرده بشهر رومه معاودت کرد ولپید نام که از رجال دولت روم و از دوستهای
خطبا بود سزار را در خطبه سلطان نامید و حکومت مطلقه او را تهنیت و به
امارت مستقله تخته کفت و از انشا استماع نمود که پومپه از اهل یونان
لشکر فراوان جمع و علم مخالفت افراخته سزار بمحاربه او مبادرت و چون از بحر
شا اونی بساحل تامع نهاد خبر رسید که پومپه کشتیهای او را و لشکر را
مغلوب و منصرف گشته پس سزار مصمم شد که باستقبال انطوان که با جمعی از
افواج او از عقب می آمدند رود پس با معدودی از ایشان در زورق ماهیگیری نشسته
متوکل روان و در اثنای راه طوفان مرتفع و بحر متلاطم گشت چون ملاح ماهی
گیر را مشاهده کرد آواز بلند فرمود خوف بخود راه مده و از امواج بحر مندیش
که تو سزار را همراه داری و دولت تو محتاج او را حامل است چون بکشتیهای انطوان رسید
باتفاق او و اردو بدیه خود شد و خواست که با اردوی پومپه که در خارج قلعه
دیراشیوم معسکر نموده بود حمله نماید بملاحظات چند مصلحت ندانسته
بشهر تاسیدونان مراجعت فرمود پومپیان مراجعت او را بر فرار او
حمل کرده تعاقب نمود و محاربه صعبی ما بین او و پومپه چهل و هشت سال قبل
از میلاد واقع و سزار فتح نمایان کرده و آنچه امر و بکر داشت جمیع مکاتبات که اهل
رومه با پومپه نموده بودند و در خیمه پومپه بدست او افتاده بود بدون اینکه یک کاغذ
را بخواند همه را مهر و لاک آتش زدند و پومپه بجانب مصر فرار و سزار او را تعاقب
اما در بین راه سر پومپه را بحضور او آوردند و از مشاهده سر داماد درشتی

که مقتضای نام هم دیگر شعف و دوستی متفق بودند خود و دارایی ننموده قسمت ملک را

دیده باد بلد و چون پاسکند و تهی و سپید باز ماند که کان او و بحانه واده او سبوی

بیجا بنگوی پیمانه بود و عوان چون فتنه شد بی در عیب لشکر او ببیند و بالاخره بجاده

انجام امید کرد و اسکات فتنه نموده شجاعت سپاهی از و مشاهده رسید و خود را

بخاطره صعب مهالکه ها صرف انداخت تا آتش فتنه را فرو نشاند و مدت چند ماه در

مصر اقامت نموده و بعد بمحاربه پادشاه پونت که قاطس نام داشت و بتعجیل تمام

بمحاربه اقدام نموده بود و نهضت نموده و با وی چند کلمه متکلم گشت بیا بیا که ملک

خود را بر باد خواهی داد و بعض بلاد و قریه لشکر خصم را منهزم و مفتوح ساخت و جواهر همه

فتوحات را خصمان مصاف او بافته بود مثل منارو و سپهبد پونت و ولایت دونس

و کالون و سلطان مور ثالث و ثریا که در بلاد افریقیا بودند لشکر غنیمت

او که دولت بر همه زمانه باد داده بودند مجالات بی در پی زمانه ملک روزها بار کار

محاربات صعب مستحق داشتند اگرچه مملکت افریقیا در هیچ بلاد مملکت چندان مفاد

در مقابل لشکر سر ارزانی نمود ند بجز کالون که در اوقات عساکر نصرت مآثر

ثروت بی ستوده زیاد معطل کرده حتی باخذ قرار داده بود که تا گشته نگردد فتنه تمام

بخصم خود زاید و تا شکست غایبی قرار نکند و از حیله سردار مقتضی باد و دخول خود

غرض او اصلاح می کرد بالاخره کالون مقتول و سردار غالب آمد و بعد از فتح و دیس

نعش او را به اکرام و بیاعزاز و ملحوظ ساخت بعد از آنکه جمیع ممالک افریقیا را

متصرف گشته و همه سرکشان آن و ادی را مطیع ساخت و ایتالیا را رجعت نمود

در آنجا منتظر اخبارات مجلس سنا و اعلانات اهل دار الشورا شد و این شخص شخیص جهان

مملکت

مملکت عریض و وسیع را بقهر و غلبه مفتوح ساخت اول ولایت کوله دوم

نواحی مصر سیم ممالک پونت چهارم اطراف مور تانیه که هر یک از فتوحات او را

اگر شرح دهیم کتاب بر اسم لازم داری و محاربات که در و داخل ولایت خود با جمهوریه

یونان نمود در دفع سلطان عظیم الشان که در هیچ جا مانند او با چندین دولت قوی

ستیز کرده و بر همه غالب بود که هیچ یک از تواریخ سلاطین مانند تاریخ این نفس نفیس

مزین و فاش و مهیج غیرت مطالعه کننده کان نیست چون این دفتر گنجایش بعض آن را

نداشت لهذا بهر محل باشاره قناعت نموده عنان توسن قلم را از شرح دادن و مس

کشیده باز گشتیم الحاصل دو فرزند پومپی در عقبات به ولایت اسپانیول

اولاد پدر سپاه انبوه جمع و بمحاربه سردار مستعد شدند و در صحرای مونده ثلاثی

فریقین بمحاربه صعب در ما بین فیصل اول قرا آنها واقع و بعد از انجلا سردار را چندان

دلخوشی نبود چه بعد از چندین فتوحات از غلبه خود بر سر طفلی چندان مفاخرت

نداشت و حرب آنها را از برای فخر خود نمی نمود بلکه بجهت دفع شر و حفظ ولایت و نظم

مملکت ناچار بود و سعی زیاد در اطاعت آنها کرده و قتل بعد از فتح و غلبه مجبور

نمود که دیگر کرد فضولی نگردند و بعد از انجلای دیگر احدی مجال سرکشی نیفتاد در

کسی را مجال مخالفت نبود تا آنکه جمیع ولایت و سلطنت بر وی مسلم شد و همه بزرگان

فرمان بردار گشته و او را در حالتی که سلطان جهان فرسی نامیدند داخل شهر روم

نمودند بعد از آنکه بقهر و غلبه جمیع قلاع و امصار ممالک را وارث سلطنت

را بالاستقلال متصرف شد آتش حقد و حسد جمهوریه در کانون صدور مشتعل

و در خفیه بنای بدگویی محمد بحر ایشان کنار داد و بی احتیاطی حرکات او را مخالف نمود

وجمیع رؤسای مجلس سنا او را نایب سلطنت مخیره گفتند و قرار گذاردند که زیاده شأن
با استقلال متصدی امور سلطنت کردد و در خطب امپراطور اعظمش نامیدند و
با نشان طلا و تاج مکلل امتیازش دادند و جمیع اهل مجلس سنا قرار گذاردند
که بعد از فوت او تاج و نشان و تخت طلا او را در خزینه دولتی بجهت یادگار محفوظ
دارند و احدی را آن نشان و تاج را در خور قابل نه دانند و کسی را بجای او نه نشانند
و او بوجه علی الحساب زیاده شأن سلطنت قبول فرمود چه می دانست که اگر باز خواهش
داشته باشد بعد از انقضای مدتی کسی را یارای عزل او نباشد بعد از آنکه با استعانت
زور بازوی [illegible] تمام اختیار ممالک را بکف کفایت گرفت خواست بطور سلاطین قدیم
که ممالک را وارث یافته بودند مختار باشد پس تعجیل نموده خواست که یکدفعه تسلط و
قدرت آشکار سازد و سعی می فرمود که هلاکت و بال هنگام شدن حق را خوش نه
داد و نادرس و بیم تلکه با ایشان و هم هراس داشته باشم پس سربازان اسپانیول که
مستحفظ و قراول خاص او بودند مرخص نموده یکباره دوستان صمیمی او از این حرکت
منعش کردند که رایت با لشکر بدست آید و سلطنت پایه اهل یونان باقی خصم الله
اگرچه در ظاهر تملقات زیاد می کنند و خواستاران جمهوریه متوجه فرصت هستند
اگر لشکر اسپانیول را از خود دور نمائی ایشان را دل قوی کرده و به نصایح مشفقانه
او سودمند نشد و سزار بقول متملقین اعتماد کرده اطمینان یافت که همیشه
با او می گفتند جمیع رعایا از تو خرسند و دایم بدوام دولت تو دعاگو هستند و کذا
از این اهل یونان را دانسته اند که بی وجود تو ولایات متصرفه در دست ایشان [illegible]
مانند ناچار از برای منفعت خود در حفظ تو سعی خواهند نمود و همین عزم و [illegible]
موجب

موجب هلاکت او شد و خیال داشت که بعد از مطیع کردن طوایف پارتیس با ایران
لشکر کشد و صاحب منصبان او بجهت امکانات اهل یونان مشهور نمودند که در تواریخ
دیده اند که طوایف پارتیس مطیع دولت روم نکردند مگر یونان را سلطان مستقل
دانند و بعضی دشمنان او همین سخن را غنیمت دانسته دست آویز کرده اظهار نمودند
که شهرت این سخن را انداخته مگر خود را سلطان مطلق یونان کند و قواعد جمهوریه را
بالمره منسوخ کرداند و این امر برخلاف آنچه در بسته و جمیع اولیاش از این باخود
همداستان نمودند و بروتوس و کاسیوس که از رؤسای جمهوریه بودند محرک
و رئیس فتنه جویان گشتند و دوستان اهل جمهوریه در خفیه معاهده بسته شد
و در آن روز که سزار می خواست بتخت سلطنت جلوس نماید نتیجه این فتنه ظاهر گشت
اگرچه خیالات خیانت آنها چندان مخفی نبود که اجزا اطوار و اقوال آنها مخالفت آشکار
ملحوظ شد ولی قیصر اول از غرور اعتنا نمی کرد و هیچ احتیاط ننمود زیرا که
قبل الوقوع بی علاج نیفتاد و کالپورنیه زوجه او چون از فتنه اهل جمهوریه آگاه
بود در عزم نکرد و خواست بجهت جلوس بیرون رود باصرار مانع گردید و زیاده تضرع
نمود که از جمهوریه سخنان شنیده ام که موجب قتل تست شنیده ام تعجیل مکن و امروز را از
خانه بیرون مرو و تحقیق نکرده در مجلس جلوس حاضر مشو چون سزار اصرار و
الحاح او را دید و سخنان وی را شنید مصمم شد که امروز را موقوف نماید اما
دسیموس وبروتوس که یکی از رؤسای فتنه بود اصرار نمود و او را از این عزم منع
و بیرون از خانه مصمم نمودند چون بعزم مجلس جلوس سوار شد یکی از اهل فتنه
او کاغذی بدست داد که اسم باسم مفسدین مجلس سنا را نوشته و خیال آنها را اظهار

 داده بود و همچنین از اطراف عرایض چند باو داده بودند که مضمون همه اخبار و اعلام
او از وقوع فتنه بود و از حضور مجلس جلوس منعش نموده بودند ولی بمضمون اذا
جاء القدر عمی البصر بسکه از ازدحام زیاد و جمعیت بیشمار دور اطراف او بودند و هر یک
بزبانی حاجتی می‌گفتند فرصت نکرد که یکی از آن کاغذها را بخواند و همه آنها را بجیب جا
کرد و حین فراغت ملاحظه نماید چون بمجلس سنا وارد شد جمیع منافقین که باهم معاهده
داشتند انگشتری‌وار دور او را احاطه کردند و چنان می‌نمودند که میخواهند بجهت
تحیه جلوس و تهنیت بدست او بوسه دهند و اتیلوس نام که از جمله طغات بود برادر
خواهش معروض داشت که برادر او را که نفی بلد فرموده باید عفو نماید و حکم معاودت او را
نماید و در حین عرض چنان نمود که از شدت تضرع میخواهد پاهای او را بوسه دهد
بیشتر رفته از دامن او گرفت و چون دامن او را محکم بدست آورد بقوت تمام کشید
که قیصر اول برو در افتاد و در آن گرمی کاسکا نام از عقب با شمشیر زخمی بکتف
سزار زد و در همان آن قیصر سزار شمشیر قاتل خود را از چنگ او ربوده خود را
بروی او انداخته با واز بلند فرمود (که ناپاک و شریر کاسکا را کشت) و در آن
حین که او کاسکا را گرفته بود که از اطراف منافقین یکبار شمشیرها را کشیده
زخم زیاد بوی زدند و کاسیوس زخم منکری بر روی او زد ولی سزار با جلادت تمام
مشغول مدافعه بود که ناگاه بروتوس را با شمشیر کشیده دید که قصد او دارد به
آواز بلند گفت تو هم ای پسر من بروتوس مجنون پلید فتنه و روی خود را
با خرقه خود پوشیده بر پای یکی از اصنام که هیکل خداوند پومپی بود افتاد
در حالتی که بیست و سه زخم داشت مختفی نماند که همین بروتوس که سزار باو پسر خطاب

نمود

نمود همانست از طغیانست در آغوش قیصر تربیت یافته و از نهایت میل که باو داشت
فرزند خطاب کرده و به پسری خود برگزیده بود و همیشه التفاتات بیحد باو مبذول
و الطاف زیاد بوی داشت در باره او هم القصه چهل و چهار سال قبل از حضرت مسیح
که قیصر را از وقت پنجاه و شش سال از عمر گذشته بود این واقعه واقع گشت در آن اثنا جمیع
اهل مجلس فرار کرده به مخارج سنا رفتند و جمیع خلق از این فعل شنیع و عمل قبیح متحیر یا خجل
بعد از وفات سزار انطونی جبه پاره پاره او را بجمیع مردم نمود و شروع بخواندن
وصیت نامه قیصر اول کرده و بعد از آن همه اهل شهر بتشییع جنازه او حاضر و با
احترام و احتشام تمام جنازه او را تشییع نموده و اهل مجلس سنا از ارتکاب چنین
فعل قبیح متوحش و اظهار ندامت کرده خود را بپای اصنام و هیاکل خداوندان انداخته
سوگندها یاد نمودند که من بعد خلاف قواعد سزار را نخواهند کرد اگر چه او مرحوم
شد ولی قواعد و شرایع او تغییر نخواهند داد و نام بلند او را همیشه زنده خواهند داشت
و چون از تعزیه داری فارغ شدند جمیع اعیان دولت و امنای ملت در مجلس سنا
مجتمع و در خصوص امور مملکت مشاجره و مناظره زیاد نمودند و قتله سزار را دایم
بر این بود که باز یونان جمهوریه شود و لیکن بر همه ثابت بود که دیگر روی سعادت و اقبال
را نخواهند دید و یونانیان از خار و فتنه رها نخواهند یافت مگر بداشتن
سلطانی مثل قیصر اول

در مختصری از بعضی حالات پسندیده و اخلاق برگزیده سزار اعداء را غیرت و شجاعت
بیحد بود با تسلط فخر و میل دنیا انقلاب عزت بمردان غیور عشق داشت که اکثر اوقات
در پای تصویر مصور اسکندر نشسته گریه میکرد و همیشه میگفت سلطان سلاطین
اسکندر بوده اینکه من عشری از اعشار فخر او را بی داشتم و از برای مردان غیور زیاد
متاثر میگشت اگرچه خصم او میباشد سیسرون نام مورخ مشهور ابراز نموده که
خدمت سزار من جانب او بوده جلادت و شجاعتیکه از وی در معارک بظهور

میرسید باعث تحیر و تعجب دوست و دشمن میشد چون کردار او را با افعال سایرین
موازنه نمائیم مانند عمان و قطره باران بنظر آید ابداً دروغ نمیگفت و از تکلم زیاده در دنیا
متنفر بود و اکثر اوقات عفو و اغماض را از انتقام دوست داشته و تجربه کرده بودیم که بخشش
عادت نداشت گویا طبع او را بر نیکی سرشته و خلقت او را محض از برای ریاست و
حکومت آفریده بودند از هیبت او انانیکه باب واصلی لالجی و از ناصیه او انوار سروری
و حکمرانی واضح و نمایان و تمکین از حرکات او بیرون فصاحت و بلاغت او بحدی بود که آتش
یکجهان فتنه را بکلمات موجز میرسانید و هیچ کس یارای مباحثه نمیکرد مگر اینکه مغلوب
میشد کان تحت لسانه هاروت ینفث سحراً و اتفاقاتی که داشت که هر کس را
میخواست مطیع خود گرداند باشاره منقاد می نمود و سزار در خانواده دنیا
بنجیبی متولد شده بود که هیچ وجه ادعای سلطنت از وی بعید نبود با حقیقتاً سزار دائم
سلطنت بود و از هر علمی که در عهد او معمول بود سررشته کامل داشت و در علمی که
خود ایجاد می فرمود باسم خود موسوم نموده بود همیشه مشق میکرد و چون خطبه
انشاد میفرمود با سیسرون که از خطبای معروف یونان بود برابری میجست
و چند کتاب در علم نحو و نجوم و فقه و تاریخ و انشا با وجود همه شغل که داشت تالیف
نموده ولی کتابهای او حال در دست نیست مگر چند ورقی که در تاریخ و وقایع محاربه
خود که در گول و در سیویل واقع شده و چند ورق دیگری که در آداب سلطنت نوشته در
دست است ولی از مطالب آن چند صفحه توان فهم نمود که بچه اندازه فصیح و بلیغ و متین قلم
کتاب خوب بوده افسوس که مفقود گشته سبحان من هو لا یموت

شارل اول در سنه ۷۴۲ متولد و در سنه ۸۱۴ متوفی گشت

شارل اول که او را شارلمان نیز نامند پادشاه فرانسه و امپراطور طرف مغرب
یعنی اروپا بود در سنه هفتصد چهل و دو مسیحی در عمارت سالتزبورغ
که در شهر باویر علیا واقع است متولد شد پدر او پاپین نام شاهزاده و مادر
وی برتراد نام ملکه فرانسه بود بعد از فوت پدر و مادر در سنه هفتصد
شصت هشت با برادر سلطنت صعود و در مسند حکومت قعود فرمود جمیع ممالک
فرانسه را با برادر جوان خود که موسوم به کارلمان بود قسمت فرمود ولیکن
این مقاسمه هم خود بدیهی است که از مخاصمه این دو شهزاده قوت حکومت فرانسه
ضعیف میگردید و رفته رفته بالمره تمام میشد ولی از فوت کارلمان که در سنه
هفتصد هفتاد و یک واقع و سلطنت شارلمان مستقل گردید امور ولایت
و دولت

و دولت انتظام پذیرفت و چون شارل پسران برادر را از حکومت معزول و
زمام سلطنت را تنها خود بکف کفایت گرفت مادر انها با فرزندان خود به ایتالیا
فرار کردند و دیدیه نام پادشاه لومبارد چندی حمایت انها نمود
اخر بدست شارل افتادند که در قسمتی ولایت وروین انها را گرفت ولی معلوم نیست
متوجه شده اند که بعد از دستگیری به پسر برادر چه کرد اگر و در اوقات
لشکرکشی میکرد و در حمایت انها ثابت قدم میشد شارل ناچار قبول می
نمود چرا که شارل میخواست که بجبر ارث پسران برادر را غصب نماید البته فتوری
در قدرت سلطنتی او ظاهر میگشت که از اهل ولایت نیز مدعی پیدا میشد مثلاً
طایفه اکتین بکسر شارلمان را مخالفت میکردند الحاصل شارل چون
مخالفت برادر را بی اندازه دید با فوجی بمحاربه او مبادرت کرد اگرچه لشکر او
زیاد نبود ولی چون میدانست که بغیر از طایفه اکتین دل همه با او ست و
طایفه مزبوره را نیز میتواند باطاعت مجبور نمود لهذا اسباب فراوان لازم نداشت
کارلمان اگرچه لشکر انبوه در تحت اطاعت داشت ولی از سطوت برادر متوحش
و از بین راه مراجعت و از جاده مستقیم منحرف گردید چون خبر فرار او بشارل
رسید بدون اینکه ملاحظه قلت سپاه خود و کثرت لشکر خصم را نماید فرصت را از
دست نداده با ایلغار او را تعاقب فرمود بعد از محاربه صعبی فتح نمایان نمود و فتح
مزبور در سنه هفتصد هفتاد واقع و در همان کره طایفه اکتین را بر علاوه
و عهد که شیوه سلاطین رشید است مطیع فرمود پس شارل در استحکام قوایم سلطنت
خود کوتاهی نکرده بعد از اندک مدتی با دولت ساکسون در سر حد سند

فرانسه محاربه آغاز کرده واقع لشکرکشی او به ساقسن شد بعد از این فتح نوزده بار
دیگر بر این اهل قوم که هر یکی اعشایر بجد و عدد بی‌نهایت بود لشکر کشید
واهل ساقسن آن وقت بت‌پرست و شریر بودند و اکثر ولایت المانی را ضبط کرده
و هر کجا که اندکی سر از اطاعت می‌پیچید عقوبات شدید و سیاست می‌کردند و دزدی
و شرور مشغول قتل مترددین دنیا بودند و غارت و نهب اموال مسافرین می‌کردند و با
جمعیت زیاد بقطع طرق و شوارع می‌رفتند فاما آنها را رؤسای بسیار بود که هر طایفه را
رئیس علیحده و ابداً طایفه دیگری اطاعت نمی‌نمودند و با هم متفق نمی‌شدند شارلمان
شروع بحرب ساقسون در سنه هفتصد هفتاد و دو نموده و جمیع آنها را مطیع
نکرده مگر در سنه هشتصد و چهار که ملت‌ها مسیحی دین شاه با سلاطینی مثل شارلمان
جالش نموده و در مقابل فتوحات او مقاومت کردند و شارل گاهی بمقام شفقت
و مهربانی الحد غفلت و بالمره اغماض می‌آمد و گاهی از شدت طغیان آنها چنان غضب
و سیاست می‌نمود که بنهایت درجه بی‌رحمی ترتیب می‌کرد و در تغییر دادن مذهب آنها
بیشتر سعی داشت اما شارل بالکلیه بر آنها مسلط نشد مگر بعد از تغییر دادن
مسکن آنها که بالمره محل آنها را متغیر و هر طایفه را بجانبی منفی ساخت و آنها نیز بجهت
حفظ خود علاجی بغیر از انقیاد و اطاعت بعزمان بلکه رئیس نداشتند چرا که جمیع طوایف
آنها با هم متفق گشته در ... حکومت یکی نمی‌حرکت می‌کردند البته شارل غالب
شدند و دو طایفه مشهور و مشخص آنها موسوم به وستفالکت و البودان
و با جمعیت اهل آن در هشتم متفرع بودند و همیشه مغلوب و در جمیع معارک
شارلمان غالب شد مع هذا اطاعت نمی‌کردند و تا هنگامی که مذهب عیسوی را
قبول

قبول نمودند متصل در تحت اطاعت و عصیان بودند و آنها از سرکشی و محاربه تنها سود ندیدند
سنه هفتصد هشتاد و سه اول فتحی بود که شارلمان در محاربه تنها سوق نمود در سنه
هفتصد و هشتاد و سه اول فتحی بود که شارلمان در محاربه آنها نموده و در آن
فتح معبد مشهور آنها را ویران و اریمنسول نام بتی که اکبر اصنام آنها بود و در
معبد مزبور موضوع بود شکست و بت دیگر که هیکل چندان بود و جنگ و قرمن
نام که پادشاه قدیم آن ولایت بود و جمهور آنها اول او غلبه نموده و بسلطنت
مستقلاً مسلّم کرده ساخته بود نیز منکوس گشت و بعد از این فتح شارلمان
طوایف ساقسون را متفرق که بعضی را بولایت فلاندر و برخی را به نواحی هلوتیه
منفی ساخت و در شهرهای خوار آنها عشایر ابوتریت و اجادادو طایفه مکوره
بجای ایشان آباد بودند که شهر ساقسون را املا نموده و در هنگامی که شارل در
جنگ مشغول محاربه بود دیدیر پادشاه لومباردی از ادرین پاپ
روم را استمداد نموده و در سنه سبتمبر ملاقات اتفاق افتاده و پاپ با اصرار مجبور
نمود که پسر کارلمان را تاج بسر نهاد و در میان مردم چنان مشهور نمودند
که شارل ولایت موروثی پسران برادر را بزور غصب کرده و پاپ در پیله اکثر اهل
ولایت فرانسه را بر شارل شورانده و لیکن این جرأت خطای عظیم کرده داخل فرانسه اخلاف
و فتنه برپا و فتنه شارل زیاد ضعیف شده بود در جمیع محال فتح و بر دیدیر
غلبه کرد تا بعد از زحمات بسیار در یکجا از صوامع دیدیر را اسیر و عمر او را در آنجا بسر
رسانید و خود تاج سلطنت لومباردی را در سنه هفتصد هفتاد و
چهار مسیحی بر سر نهاد و ... مبارک ... از آن وقت ولایات لومباردی

که حال موسوم به ایتالیاست ضمیمهٔ مملکت فرانسه گشت

تصویر وصف کشتن کرم‌شاین ساقسون بود در حالتی که اهل ساقسون را بجهت تخریب میکند

پسر شارلمان در سنهٔ هفتصد و هفتاد و هشت بطرف ولایات اسپانیول
و ایالات قبال افراخت و اول حمایت یکی از دو ملک سارازین را اهتمام نمود
که زیاد دولت اسپانیول در سر و ولایت ممتاز بود داشت و شهر پامپولون را
اول محاصره و بعد مسخر فرموده و امیر پادرسالون کشت و در مراجعت در دره
رونسو اکثر لشکر او بعلت هجوم طایفه از طوایف سارازین
که ساکن کوهستان آن نواحی و دشمن قوم دست شارلمان بودند
تلف شد و چنان صاحب جهود کرده [illegible] شکست آن محاربه را نتوانست
و بعد از [illegible] لشکر بجانب [illegible] کشید و از حرکات ناشایست طایفه
اکتین شارل [illegible] ایتالیا سلطان مخصوص و مسلط نباشد دستان
[illegible] که پسر اصغر اولاد خود را که موسوم به [illegible] بود

بجهت

بجهت سلطنت ایشان منتخب نمود و در سنهٔ هفتصد و هفتاد و هشت پسر دیگر را
خود را به سلطنت طوایف اکتین و ممالک لومباردی و دو باره به
تسخیر ولایات ایتالیا برگزید چه در سال اولاد خود عزت و فهم و شجاعت
او را تمهید [illegible] اعتماد [illegible] داشت [illegible] و پسر [illegible] خود را که موسوم
به پپین بود به سلطنت ایتالیا مفتخر ساخت و اکبر اولاد خود را که شارل نام
داشت و با اسم خود موسوم نموده بود در نزد خود نگاه داشت که در معاونت [illegible]
[illegible] و غیر از این سه پسر پسر دیگر که از همهٔ ایشان بزرگتر و او نیز موسوم
به پپین بود داشت ولی بالطبع مایل باو نبود خواه بجهت بی عرضگی او خواه
بعلت اینکه مادر او را مطلقه کرده و بعضی از مورخین ایراد نموده اند که
پپین مذکور اعقل و اجل اولاد او بود ولی علت بی میلی بجهت واهمه که از او
داشت بود که مبادا مخالفت او را نماید و او را از سلطنت بی دخل کند بهر صورت
چون از امور سلطنت قسمتی باو نداده و بهیچ عطیه او را شاد نکرد از غیرت رنجور
و در یکی از معابد بعالم آخرت شتافت چون شارلمان با اسپانیول راجعت
فرمود از طغیان و عصیان اهل ساقسون مجدداً بمجادله با ایشان مجبور گشت و
چند سال دیگر دوباره تجدید مجادله با ایشان نمود و در روز [illegible] بشهر
[illegible] چهار هزار و پانصد نفر از اشرار ایشان را مقتول ساخت ولی [illegible]
انتقام با این سختی بجز غضب و کینه ایشان سود بهره نبخشود و از ابتدای سنهٔ
هفتصد و هشتاد برم رفت که از پاپ اذن سلطنت دو پسر خود که پپین
و لوئیز باشند به ولایات ایتالیا و اکتین چنانکه قبلاً مذکور گشت تحصیل

نماید مخفی نماناد که سلاطین اروپا پاپ روم را مثل خلفای اسلام میدانستند
اگرچه خود شان سلطان مستقل بودند ولی پاپ را خلیفهٔ حضرت مسیح
و واجب الاطاعه میدانستند در نصب سلطان جدید و تعیین ولیعهد و در سایر
امورات کلی از او اذن میخواستند و بجهت اسکات عوام الناس در امور دینیه
و غیره علی الظاهر از پاپ اذن میگرفتند و الا اگر مخالفت پاپ را آشکارا
میکردند او را عوام کافر و از دین بیرون میدانستند و عوام بفتوای علمای عیسوی
حکما او را مطیع میشدند اگرچه این دفتر گنجایش تفصیل احوالات او را ندارد ولی
هر مطلب باشاره کفایت میکنیم در سنه ۹۰ هفتصد نود که شارل ابیبت و دویم
جلوس او بود این پرخاشجوی فاتح از اروپ لشکر بایران کشور آسوده فرستاد
افسار اطاعت بر سر اقباده نهاده فسالنایز مجبور ملک گشته شد و در ایام
سلطنت بجز بسال مذکور بنا نمود و از جهات و جدال فراغت یافت با بعض بجهت توسیع
ملک و سلطنت با ادبرای پیرپی نعیب و اطاعت بوحست حلجوه که موسوم به
شارل مارتل بود محاربه ملکه قسطنطنیه و تسخیر بلاد او را پیش نهاد همت ساخت
اول ملکه قسطنطنیه تمکین نمود و عهد کرد که یکی از اولاد او را بسلطنت مغرب اروپا
که عبارت از ولایات متعلقه قسطنطنیه باشد بر کرسی بنشاند ولی بعهد وفا ننموده بشکست
لیکن و شارل بعد از محاربات کیا تاج سلطنت خواجه را بسر نهاد و تخت
حکومت ملکه را بجنگ نابود ساخت در سنه ۸۰۰ هشتصد مسیحی و روز عید نوئل
بعد از آن سلاطین از پاپ روم که موسوم به لئون سیم بود باو لقب سلطنت
ممالک قسطنطنیه صعود فرمود و هم چنین لازم بود که بقیصر و اوگوست که هر دو سلطان

روم بودند اختیار جلوس علی الظاهر الرسم از انها نیز اذن حاصل میکردند و جمیع
و سوغات و الوان انیکه بقاعده انها در روز جلوس میکردند کلاً و طرّاً بعمل آمد ولی
از این مطلب غافل بود که ملک غصب نادر میشود که در دودمان سلطان غاصب باقی
ماند الحاصل در سنه ۸۱۰ هشتصد و ده پسر وسط شارل که موسوم به
پیچین و سلطان ایتالیا بود سپری گشت هنوز از غم او شکیبا نشده بود که
دو سال بعد شارل پسر مهتر او بعد برادرش آتش فراق بدل پدر
زد و او را بجز لوییه که پسر کهتر و مهتر اکتین بود بجا نماند و در سنه ۸۱۳
هشتصد و سیزده او را بولایت عهد سرافراز و در سنه ۸۱۳ هشتصد و
سیزده او را بولایت عهد سرافراز و در سنه ۸۱۴ هشتصد و چهارده در بیست
و هشتم ماه ژانویه در سن هفتاد سه یا انچهل و هفت سال سلطنت خانه لحد را
قبر و از کریاس افسر نهاد ولی مطابق وصیت نامچه که در سنه ۸۰۶ هشتصد
شش در شهر تیونویل نوشته به جمیع اعیان و امنای دولت فرانسه
و سالمات و لئون سیم که پاپ روم بود امضا نموده شارلمان ولایات و
ممالک متصرفه خود را به قسمت فیما بین سه پسر منقسم فرموده بود پس از فوت او
پسران پیچین و شارل که وفات نموده بودند بمقتضای وصیت نامچه طالب
ارث شدند و با لوئی مخاصمت آغاز نمودند ولی ارکان دولت مثل صدر اعظم و غیره
کل مصالحه فیما بین عمو و برادرزادگان باین نحو دادند که امنای دولت و وکلای
ملت و علمای شریعت با هم متحد شده وکیل نمایند که از برای خود سلطان انتخاب
کنند ولی بشرطیکه شخص دیگری غیر از منتسبان سلطنت نباشد و از دودمان شارلمان

مخارج مجاهدت نتوانند پس از آن محاکمه این سرو دولت منزلا لشکرکشی و نزاع و پیکار و جنگ

متحیر نباشد که گذشت ملل فرانسه اداوند کرد و کلای ملت بقاعده شرع جمهوریت صلاح

ما نشستند سلطنت را بامر مفوض دارند و قانون آنها در خصوص امور مشتبه این

بود که مدعی و مدعی علیه نادر کلیسا حاضر و هر دو در مقابل هم ایستاده منتظر حکم

کشیش اعظم میشدند چون کشیش حکم می نمود هر دو بپای تا بردست آنها از جانب صلیب

ملبند میکردند و دست هر یک از آنها که حق بود بعد ایستد میشد و دست دیگری چند دقیقه

خشک و بیحس میشد و بعد تمیز میدادند (بنده مترجم مستر تحقیق صدق

گذشتن نکرده ام نیست تصور شارلمان که وصیت نامچه بی ترتیب جمیع اعیان

دولت در اطراف وا ایستاده اند

و شارل بیچاره با وجود اینکه همیشه فتح میکرد ولی چون خیال ظلمها بیکبار اهل

نواحی شمال فرانسه کرده بود ندم نمود و با اختیار سر شارل برخشاه جاری می

ساخت و دایم مصر بود که با وجود این همه زحمات که میکشم بقطع میدانم که اهل این

مملکت با این وسعت را خراب و اطراف فرانسه را ویران خواهند کرد و نیز می

نمود که طوایف سافرون که حالا از شمشیر من در کنج انزوا مختفی گشته اند

بعد از من سر طغیان از هر گوشه بلند و باخذ ممالک خود بفرانسه لشکرکشیده

بجهت تمام انتقام کشند و چنانکه قبل از وقت حادس زده بود شد و همچنان

سلاطین مانند شارلمان مستحق مدح نیستند و شایسته تمجیدند که با

همت بلند و تدابیر ملوکانه مابین امور سلطنت و سپاهکشی و قواعد شرعی و ملتی

راجع و پلتیک را با فطرت متفق نموده بود و تعیین مناصب جمیع طوایف از

علما و سپاهیان و اهل دفتر و غیره را که وجهی عیبکه داشت و خورده که اهل پلتیک

او میگیرند این است که در تعیین ولیعهد و وراثت تاج و تخت کوتاهی نمود که

چه بعد از فوت شیران لویی را که پسر کهتر او بود شریک دولت و ولیعهد خود

خواند اما معترض نشد بود که وصیت نامچه اول را مفسوخ و قسمت سکانرا موقوف

ساختم و از نفوذ این امر حکم اختلاف پدید و قوت دولت ضعیف گشت و

اگرچه در تقسیم ملک هیچ و حیران ندیس شجاعت و تدبیر را گذاشت تعزیه و او

تربیت ملت و مکافات خدمت و انعام و بخشش بصاحبان حرفت قصور نداشت

ولی در استحکام و تشیید بناهای خود و در ابقای ملک بتعیین ولیعهد کوتاهی شد

در عهد خود از جمیع پهلوانان سلف و سلاطین خلف ممتاز و منتخب بود رحمه الله

و ساقسون و قسطنطنیه را ببغی و غلبه ضمیمه فرانسه نموده و لهذا اهل المان نداد
که بقای سلطنت را در دودمان خود محکم نمایاند از آن رو یکی از مورخین معاصر او نوشته
اند شارلمان زیاد بلند قد و جسیم و جمیل با قوت بوده که در عهد او کسی هم قد
و هم قوت وی نبود و در شدت سرمای زمستان غیر از یک لباس که از جلد سمور
دوخته بودند نمی پوشید اکثر اوقات با یک قبای پشمی که مطرز با ابریشم بود در بر داشت
و علامت که وی را بر لباس دوخته و سایر صاحب منصبان را امر باید بجز آنها علامت
در دوش با الوان مختلفه تعیین کرده بود و بنا بنوشته همین مورخ شارلمان
را در شهر افشا شاپل در کلیسیا یکی که بهمین اسم موسوم است مدفون کرده اند
با لباس سلطنت که در اکثر معارک جهان با لباس متلبس باشد بطرز نهاده اند و تاج مکلل
در سر و شمشیر در کمر و جام زر در کف و انجیل را در آغوش و عصا و صلیب وی در زیر
پا و اطراف حجره قبر او را با قطعه های طلا انباشته و در وی قبر او را محکم پوشانیده اند
و در وی قبر او که آن بلند است نشان فتح و ظفر بوده منصوب و در دوی که آن این کلمات
محکول کرده اند (در این مکان جسد شارلمان اعظم آسوده و بدین امپراطور
اکرم و مهربان عنوان که مملکت فرانسه را بضاعف علاوه و دولت او را وسیع فرموده با
فخر و سعادت مدت چهل و هفت سال با استقلال سلطنت نمود) شارلمان را
فرزان مجیب علم انشا خواند که بعد انشا معلم اول و مخترع بدیل بود از اطراف و ولایات
اروپا هر جا عالمی بود به فرانسه آورد و در میان همه آنها الکن را معلمی خود برگزید
از انجمله از مشهورین حکما و علما که بفرانسه آورد پیرسن نام بود که کتاب نحو
صرف زبان فرانسه را نوشته و کتاب دیگر بود را به قواعد شارلمان موسوم نمود

ویول

ویول نام که کتابی در علم انشا با فرانسه و لاتین نوشته تألیف و
وعظ این دو زبان را با هم معین فرموده و بنا بصوابدید و باشاره الکن در فرانسه
دار الفنون ساخت و معلم خانه مخصوصی در عمارت دولتی بنا نهاد و با استعانت علما
و با جماعت و سعی شخص شخیص خود در اندک زمانی جمیع علوم را در فرانسه شایع
بدرجه اعلا رسانیده و معلمانه در وی حکیم لیدراد و حکیم تئودولف
و چند نفر کشیش و معلمین دیگر که در هر فن سر رشته داشتند مشغول بودند در نوبه
و از ولایات کول و ایتالیا معلمین قرائت و هندسه و غیره آورده در بنای
تخت فرانسه که پاریس باشد به تعلیم اطفال گماشته بود و کاندیال و مونتاسی
مدرسه های علوم شرایع و افسانه ترجمه گشوده بود سنت قریاد
مدرسه که ملحق از علمای مشهور بوده بنا نموده و از هر زبان بخصوص زبان عرب
فرانسه که قسطنطنیه باشد مترجمان تربیت فرموده و از هر علمی بزبان فرانسه ترجمه
میکردند و شعرا و خطبا از روم آورده در فرانسه جا داده و حجاران و نقاران و
صناعان را در جنان هر قبیل در فرانسه مجتمع ساخت و افشا شاپل را مرکز دولت
خود و محل اقامت در حال حیات و ممات نموده و در آن شهر بزرگ کلیسیا با شکوه
محتشم با سر بهما محکول کرده از روم و رادنی آورده بود بنا نهاد و موسوم به
اسم خود نموده و در کلیسیا ابر بود از برنج و گنبد او را با سیم و مرتفع ساخت
و در وسط گنبد را بحث طلا زینت فرموده و عمارت دولتی خود را که در ناحیه و هیچ
مملکتی عمارتی با آن وسعت و احتشام و زینت نبوده شبیه فرموده که در آن عمارت بعضی
از ابواب آنها مخصوص خود بجهت وزرا و دفترخانه های خوب با دیگر سرداران

۲۲۴ وارباب مناصب طایفهای رعیت بجهت سیاست خلوتی علیحده معزز و از برای
مشورت امور ملک و دولت مشورتخانه‌ها معین فرموده الحاصل بهر یک از
امنا دولت که مقصد شغلی بود تا محل جداگانه مشخص نموده و در هر جا مقدار قابل
صنعتکار کامل بود مجتمع و در نهایت زینت و زیب عمارت شارلمانرا به
اتمام رسانید و اصطرلابها و جیبی که بقصد تعزیه نوافت داد و بوقت فنا و دکا
نابلد ساخت و جهلان مشق که چند فوج نوافت در انجام مشق کند بنا نهاد که
اکثر اوقات با امیران و با جمیع صاحب منصبان و کلاهی با مسیر با ازان یک مصاف
می نمود و هر همه فاینون بجا آمد و هم چنین در شهر سلتنیه و آلساس
عمارات دولتی ساخته و بجهت شارلمان اهل فرانسه در هر علم کامل بجهت
در علم ملاحی و بحریات ترتیب نیاد کردند و منارها ملونی که بجهت ارشاد
طریق مسافرین بحر در سواحل میسازند و قلع و طلحهای بسیار محکم مبنی در مکانها
مستحکم تعمیر فرموده و علم فلاحت را ترقی داد و از جمیع ولایات سفرا بخدمت او
شتافتند و در مقابل او تحفه‌های مختار بهر یک از مامور و هم چنین در ...
از جانب هارون الرشید خلیفه عباسیه با هدایا و تحف بی عد بخدمت او آمد
و این پادشاه جلیل القدر از فتوحات و ترتیب ملک و بلندی اوان و شهرت
بخصوص در جانب مشرق که اسپانیا تا شلمطور فعجیب جمیع مورخین است وسعت
ولایت وی به حدی گشت که جمیع فرانسه و اکثر نواحی کاتالون و ناول
و ارغون و ممالک فلاندر و هولند و فرنگ و ایالات استقالیه
و دولت ساکس الی الب و فرانکونیه و سواب و تورنژ و

سوبی

و سوکس و اوستریش و هونفریه و داسیه و بوهم و لیبوریه
و آلمانیه و نواحی مختلفه اسکلاوونیه و جمیع ایتالیا الی کالابریه
که هر یک از این ولایات مذکوره حالیا جداگانه علیحده و دارد در تخت تصرف او
بود و هر یک ازینها که اکنون در تصرف سلطان جداگانه داشت و هر یک در پیش علیحده
بود که از امپراطور اعظم بزور شمشیر ابدا در نظام جمیع این ولایات کفایت
اقتدار خود آورده تصویر مصتم شارلمان که در عمارت موزه امپراطور رانفقوز

پطر کبیر در اول خرداد ماه مطابق سنه ۱۰۸۳ متولد و در سنه ۱۰۹۳ در بیست و
هشتم بهمن ماه سریر شاه شد خانواده این شخص شخیص که شرح مختصر مجمل تاریخ
ایام حیات او یکی از ملوک سنه ۱۰۸۳ هزار و هشتصد ... به سلطنت رسیده بودند
قبل از پطر کبیر در جمیع روسیه بی نظمی شایع و اسم صنایع و علوم بالمره مفقود و تبلد اهالی
احزاب مشهوره بحری روسیه سیصد سال بی سلطان و غیره مانند جمیع ملل از
اطراف به پای تخت مجتمع و به نصب سلطانی متفق شدند بعد از ملوک قبیله که منقرض
و مناظره کردند که تن در یک بود و بالمره دولت روسیه از مشاجره آنها خراب گردید با
لاخره به سلطنت طفل سیزده ساله که موسوم به الیغزیه پسر میخائیل رومانوف
نام بود متفق گشتند و میخائیل رومانوف از خانواده مشهور و معروف
روسیه بود و بعقل و کیاست مشهور و اجداد او از نجبای آن ولایت و الیغزیه
شد

بعد از دو سال بدون زحمت در سن پانزده به اورنگ سلطنت صعود و در مسند
خلافت قعود نموده و بعد از فوت زوجه اول خود که از وی دو پسر که موسوم
به فئودور و ایوان بودند و پنج دختر داشت ناتالیه ناریشکین
نام دختری را از نجبا به نکاح در آورد که از وی او را دو پسر که موسوم به پطر و
ناتالی بودند بوجود آمد در آخر خرداد ماه سنه ۱۶۷۲ هزار و ششصد و هفتاد
و دو مسیحی چشم الیغزیه بدیدار چون پطر کبیر فرزندی روشن و گلشن بود و
روسیان از وجود این مولود غایت مسرور و کامران گشتند و از حسن تدابیر او معموره
روسیه معمور و زینت و درخشان آن مملکت مشهور شد بعد از تولد این پسر الیغزیه
مصمم شد که او را ولایت عهد سرافراز نماید چه دو پسر بطن اول که از زوجه اول
وی متولد گشته بودند علیل و ضعیف بودند و بی ... صوفیه نام دختر بطن اول
که در جمال و کمال وحید عصر و در عقل و کیاست فرید دهر بود او را از این خیال منصرف
و در مقابل اصرار او ناامید بی خود در این باب دلایل عقلیه با والد بیان کرد از خیال خود اغماض
نموده از ضعف و کم خردی فئودور و ایوان مادر جنرال بود که الیغزیه ابدا راضی
نمی شد که از سلطنت دور و از خارج ... که اسم ولایت عهد آکبر بجهت آنها
در پیش او مذکور نماید چون الیغزیه رنجور گشت و از ناصیه پطر کبیر آثار بزرگی
لایح و اطوار سروری واضح بود و الیغزیه امید داشت که اگر او بجای وی بتخت
سلطنت نشیند نام او را زنده خواهد داشت پس وصیت نامچه خود مشروط نمود که
در تربیت پطر کبیر امنای دولت او سعی نمایند و چون ... شد رسیدا فرشته به
باو بسپارند چون الیغزیه در گذشت پطر کبیر چهار سال از عمر گذشته بود ...

علت طفولیت ایشان تاج سلطنت را نصیب تارک فئودور نمودند و فئودور بعد از
شش سال سلطنت سپری شد و برادر کهتر او ایوان بعلت ضعف و مرض
تاج سلطنت را به برادر کهتر خود پطر کبیر که در آن وقت ده ساله بود داد و صوفیه
که همشیره ایوان بود از آنکه خود به برادر مستقر و از سلطنت پطر متنفر و بعطیه برادر
منکر گشته محض عداوت ناریشکین که مادر پطر کبیر بود در خفیه بنای افساد گذاشته بود
از اشرار و اوباش مسکو بیست هزار نفر با خود متفق و به پطر کبیر شورانید
بقتل برادر خود ایوان همداستان شد و ناگاه بعمارت دولتخانه هجوم و فراوان از روس
و سربازان مفسد که بخبر ایشان صوفیه داخل عمارت دولتخانه شده بودند با آواز بلند
میگفتند بگذارید ناتال و برادر او پطر و مادر را تنها ناریشکین را هلاک نمائیم در
اینحال ناتال و ناریشکین و پطر باستقبال قوم شتافتند و در حالتی که از دست
برادر محض خود ایوان گرفته بودند چون رعایا و سربازان پادشاهزادگان خود را
باینحالت ملاحظه نمودند که از فعل شنیع و عمل قطیع خود نادم و خجل بی آرام شدند
و اسم ایوان در جمیع زبانها مذکور و باواز بلند با ایوان سلام دادند و او را امپراطور خواندند
و بی اکثر خدام پطر و ناتال در آن شورش مقتول و بعضی خود را از پنجره ها انداخته
فرار کردند ولی پطر کبیر را جلادت و رشادت ناریشکین از آن مهلکه خلاص
و فرار داد چون شورش عوام ساکن و شهر آرام گرفت پطر کبیر باتفاق برادر خود
ایوان بجز آنکه خواهد انتقام و انتقام بنگاه بر اراده جمیع مفسدین را اعم از سرباز و رعیت دستگیر
و به جرم گناه صبرا مقتول گشتند و بعد از این فتنه بصوابدید جمیع اعیان پطر و برادر
او ایوان را سلطان و همشیره ایشان صوفیه را نایب السلطنه و صدر اعظم خواندند و در

سرا

سرا و اداره امور سلطنت مشارالیها نمودند مخفی بودن ناریشکین که پسر خود را با غرض
گرفته و از چنگ دشمنان خلاص داده

پس بجهت بیحالی ایوان صوفیه مسلط و زمام اختیار مملکت را بکف کفایت کرده
و پطر را طفل شمرده چندان اعتنای بشأن او نکرد و بجهت تکمیل قدرت با یکی از
شاهزادگان که کالیتزین نام داشت و از نجبا دولت بود متفق گشته امور
مملکت را اکثر بصوابدید او فیصل میداد و در آن وقت پطر کبیر با مردم اهمال
دون پایه و اوباش بعضی از اطفال بیشعور مصیبه که هم زبان او بودند به لغویات مشغول
و با اتفاق ایشان بر یکدیگر و سر و دست بر آورده بود زدند و از مداخله امور سلطنت او را
مانع گردید و پطر با رفقای جوان خود مشغول بازی و سواری و مشق و بنا
که بجهت بود در آن اوان پطر را با الفرد نام که از ضباط و کاپیتان سوئیس بود و مقیم مسکو
در خدمت ایلچی و افواج ... الفت محبت موثق گشت و بجهت ... پطر کبیر

میل بهم رسانده که بخدمت گذاری او قیام و به تربیت وی اقدام نمود از حالات
پطر کبیر که در اوقات هفده ساله بود متعجب گشت چه از علوم و فنون سررشته بهیچ
نداشته و سواری و شکار و امثال آن چیزی نیاموخته و از برای روز بعد ذخیره ننهاده
پس همت بر تربیت او گماشت و به پطر کبیر فهمانده که از برای سلاطین و ابنای ملوک
غیر از این حالات حالات مخصوصه لازم و بجز این صفت صفت دیگر واجب چون
ماده پطر کبیر قابل و عقل او کامل بود نصایح مشفقانه او در مزاجش کالنقش
فی الحجر انطباع پذیرفت و گاهی به بزم و زمانی بکرمی عزو و جابجا از سر او دور گاهی
بمجلس حکومت و زمانی ورود عوت و فنون حکمرانی را بوی تفهیم و رغبات به نمود و منافع
تجارت اکبر عقبت و دولت را باو معلوم و ثابت و محاسن صنایع را واضح و محسوس
دولت روسیه را از این موارد بر دل خاطرنشان او میکرد و همیشه بکمال ملاحظه میکن
که اهل مملکت روس به تمام ستایش دو لجه محتاج اند و اگر کسب تجارت معمول
و اکتساب صنایع مشهور کرده دولت را بچه بر شیرینی حاصل شود پس از تذهیب
اخلاق و فقولات باطنی او شروع به تربیت ظاهر جسد او کرده و قریب پنجاه نفر از
جوانان قابل را برای مصاحبت و مشق نظام را بجوانی اعلا المانی باو معلوم جت و پطر کبیر
هر یوم به نظام مشق در لباس سرباز حاضر و بعد از آنکه روزی جمیع مشقهای
کرسهنك سوئیس صبلاد مزاکرفته بمنصب ماژوری که مشاق
فوج باشد مفتخر و بعد نایب سرهنگ کرد به مزاج علیل او بعلت حرکت و
ریاضت قوی و صحیح شده و مشتاقی از جمیع سربازان و مشتاقان روس بر تحت
و همه همگنان او در و نیز پای فهم و فطنت پا پال فرمود و سایر فنون سرکردگی
و حکمرانی

و حکمرانی را مجلس تربیت لفور به درجه اعلا فرا گرفت و خواست که نتیجه
نصایح او را بحصول رساند ثمره فضایل اندوخته خود را آنکه بداند پطر را بسر وجه مخصوص و
بحکمرانی تربیت نمود لهذا ابتکار بعهد ... سربازان کوچک اطفال او را مشق وقت
و سرتیپ بعضی از سربازان و بعد سه هزار نفر در تحت اداره او مجتمع و دو فوج ترتیب
داده بعضی از سه هزار نفر را با لباس و لشکر منقسم و هر یک در تحت اداره سرداری
هر یوم بجدال و محاربه میکردند که فوج را خصم پنداشته فوج دیگر را شکست داده
پطر کبیر محاربه آنها را مینگاشت و به حرکات و محاربات خیالی او در اوایل
بنظر اعیان دولت و اکابر سلطنت بازیچه مینامد و صوفیه از مشغولیات بچه
حاصل او و مشغولی بود و گمان میکرد که این نوع مشغولیات کرده و نظر تها بازیچه
مینمود و او را از تصدی به امور سلطنت باز خواهد داشت و بجدال حکمرانی نه
خواهد افتاد و اکثر اوقات در میدان مشق و معرکه حرب خیالی او حاضر
شده و گمان میکرد که این نوع حرکات به سلطنت او ضرر نخواهد رساند
لهذا بجدال باز داشتن او از سرمعاره و حکمرانی لشکر نیافتاده و ایوان براد
صوفیه که مقدم بود مشتاق گشته و صاحب تبریکه و لیحیه را نام بند بود
و پطر کبیر به دختر یک موسوم به اودوکسیا لوپوخین بود مجاب از نکاح و ز او ورد
در اوقات اول پسری زاده چون صوفیه اطوار و حرکات پطر کبیر را مشاهده
نمود و دید که گاهی با امور دولت مداخله می کند و در مجالس بنا حاضر میشود
و حکمهای عاقلانه از او صادر میکردد از خواب غفلت بیدار گشته بجهت تعجیل
عواقب امور را انکه پیشه پطر نا ... معلوم ساندن زمانی در دست حکمرانی بر قرار

وهمه واظهار ما فی الضمیر بکالنجرت که با وی صدیق و از رجال دولت بود کرد
و بتدارك نتیجه اطوار او افتاده و به اتمام حیله بکشتن او مصمم شد که بطرزا انجام
نا ندارد و در خفیه بنای افساد گذارد و در گرفتن افواج از او حیله‌ها اندیشید ولی
کار بطول انجامید سخنان گذشته بمضمون جاوز الحزام الطبیین وقد بلغ السیل
الزبی شیوع یافت بطرکبیر ثمره نتیجه خیالات او ظاهر گشته بود چون بطرا بیابر
آماده دید فرصت را فوت ننموده اصحاب را که در خود مجتمع دید و فی الیا دولت بصدیقی
خود بو تشنبه افشا و اشتعال آتش فتنه را نهاد جست و او را سردار کل و حاکم
خود خواند و صبح بغزا هر بوم طرح جنگ انداخته و در معبد تریخه با رجال
دولت خود نشسته و احکام صادر نمود و قصبه شهر مسکو را از مرو که بنیاد او معتقد
بنا او بود و قسمت شد جنگ خیالیه نمایند و چون فوجه مغلوب کرده و به شهر درآمد
در بلخ فراوان غالب و عقب با شمشیر آخته تعاقب نا بلد چون شهر وارد و سواران
در بلخ و زیب کشیدند غالب مغلوب هر دو باتفاق شمشیر با اهل شهر نهادند تا صبح
دستگیر نمایند چون لشکر ظفر اثر او بحرکت آمد وحشت عرصه را دهشت عجب با اهل
شهر دست داد و چون حالات انها را بجا دیدند از راه ملاطفت و اطاعت پیش آمده از
منظور انها استفسار کردند که بغیر از شمشیر جواب نشنیدند و احدی مجال لغات
نشد و بر بیع نفاق چیزی ندید و صوفیه هر چند خواست با شهدا مرات براو در ا
وام و لشکر او بیرا رام نماید ممکن نشد و بطور غیر از سقوط او از تخت سلطنت و هرج
و مرج و اذیت او و زوال حکومت چیزی نمیخواست و او را مجبور نمود که در هفتم ماه مطابق
سنه ۱۰۹۹ هزار و ششصد و هشتاد و نه مسیحی جواب سلطنت را ترک کشود و طیبات

رهبانیت

رهبانیت نیز به دیره رفته لباس رهبانیت در بر و به عبادت خدا مشغول و از امر
سلطنت بالمره معزول و از تخت سلطنت بکنج عزلت مسکن و در همو معمر بوده
تا آخر عمر معتکف و در همان محل در سنه ۱۱۰۰ هزار و یکصد و پنج در گذشت و دوران
دولت صوفیه که همیشه در برانگیختن فتنه با وی متفق بودند یکی مقتول کردید و دو
نفر از اعیان را به بطرکبیر سپرده در نفی مسکو با حشمت تمام داخل و ابتدا در بهشت
ایوان عتبه سلطنت را بوسه داده بهشت جلوس گفت و بعد از ان کمال
زمانه سپری گشت و بطرکبیر با استقلال تمام بدون شریك و رقیب در جمیع ممالك روس متعین
مشغول عمارت و نظام و به تمشیت امور و کلیه اقدام و قوه عسکریه خود را علاوه
و همت با استحکام قواعد دیوانیه گماشته اول خراسان امر بحریه خود را منظم نماید
اسمعیل اوف نام امیر البحر باتفاق امرای بحریه خانه سرکشی نموده و در یک
محل کهنه او قدیمی تا آیی یافت که جهت بلد بحریه سیاحت رودخانه کوچک و شکسته
شده بود از نجار او چه باشد معروض داشتند که براندت نام از دولت دیگر الفرنگ
آورده و چون شروع بساختن نمودند مرحوم نمود البقریه وفات یافته و
نجار مذکور در کنج انزوا بفقر و فاقه گذران میکند فرمان او را احضار و با تمام زورق
مزبور حکم راند و در حضور خود آن کشتی را مرمت کردند و چون بر دو کشتی را کشیده
و باین آفکندند او خود سوار او شده قدری در میان رود راند و بعد بجانب
بحیره حرکت داد و حکم فرمود که کشتی خوب و بزرگ قابل بحر پیمایی باشد بسازند و
در هفت کشتی در قابل ملاحه مرتب و در سنه ۱۶۹۴ هزار و ششصد و نود و چهار بطرف
ارشانزل انها را روان و بعد باتفاق چند کشتی انگلیسی به بحر سفید از ساحل

داشت و جمیع همت او به ترقی قوت بحریه خود بود ولی در اهالی روس استعداد
قابلیت این کار نمی‌دید و نه در انها جرات ملاحی مشاهده و نه غیرت تجارت ملاحظه
فرمود و خیال ساختن کشتی و اجرای امر تجارت او را بیقرار نموده لیفورت
که سردار کل و صدیق ملایم او بلکه معلم و هادی وی بود به نزد خود طلبیده و تمام
با اتمام نیت و اجرای مرام فرموده و منصب میرالی که امیر بحریه باشد علاوه منصب
او فرموده و از بعض خیال پطر کبیر ترقی در دول خارجه بر رتبه و فوق ترقی
بین الملل و شیوع علم و صنعت بود و در سنه ۱۰۹۶ هزار و ششصد و نود و پنج
چند فروند کشتی که قابل بحر پیمائی و مناسب بحیره باشد ساخت و بخواست ملاحظه
امتحان نماید که قوه محاربه بخصم و تسخیر بلاد دارد یا نه در همان سال از تعقد لشکر
بری و بحری خود اخبار جنگ با ترک و ولایات روم که در دولت عثمانیه باشد کرد اما
کشتیهای او مسکن و وطی الحرکه نبد ساخته بود بسطوح لفاه لشکر او نداد بحر حرکت
نداد و در محاصره انذوف مهر ابتدا معطل کرد و لیکن بعد از مدتی ملایل فتح
انذوف را نموده و بر موسم به واجعت فرمود و در حالتیکه بسی هزار نفر از سپاه او تلف
شده بودند و در سال بعد از آن المانی و هولاند کشتی سازهای قابل و ملاحین کامل
و نجیبان ماهر آورده کشتیهای بسیار خوب و زورقهای سیار در عرض ساخت که
در آن سپاه دو کشتی بسیار جنگی و اعلا داشت و یکی از انها مخصوص خود و دیگری به
لیفورت که امیرالبحر و صدیق قدیم او بود اختصاص داشت و با لشکری انبوه به بحر
انذوف کشتی رانده در حمله اول شهر انذوف را مفتوح و مسخر ساخت و همه غنیمت
نتیجه شایان که موجب فتح ابواب کشت مهیج همت بلند سلطان جوان شد و با سپاه

فاتح

فاتح خود بمسکو مراجعت و در اظل پایه تخت در حالتیکه جمیع اهالی آن به استقبال
او شتافته و زبان بمدح و تهنیت او گویان نموده بودند شد و در سنه هزار و ششصد
و نود و شش مانشیکوف نام جوانی را بغیر حکم و تسلط تمام بخشود و تفصیل این احوال
اینکه مانشیکوف با پطر کبیر هم سن و پسر یتیمی بود از غربای فرقه که در قرب
مسکو واقع و ان در جنگل و خوش و غیره فیمابین ان در مسکو کسب معیشت می‌نمود
روزی پطر کبیر در کوچه از کوچه‌های مسکو بر مانشیکوف مصادف و انهمه حسن
وجه و ملاحت گفتار وی مستحسن و از آداب حسنه و اطوار مستحسنه او متعجب و شیفته
جمال و مفتون کمال او گردید و همان آن او را بمنصب پیشخدمتی مفتخر و در سرای خلافت
مخصوص جای داد و از آن روز مانشیکوف همچو قرینی پطر کبیر جدا نشد
و هذا دلیل علاقه در خدمات او و مجالس سنا و غیره حاضر و از آداب خدمت
گذار بهیچ نکته دانی تمکن و ازین فنا اهمال و تکاهل از اجرای خدمات نمود و بعد
و پطر کبیر چنان میل و اعتماد با وی بهم رسانده بود که با مورات مهمه و امور خدمات
عظیمه بوی وکیل مجاز بود و با مستشار خود آگاه سازد و علانیه در جمیع امور اول
مصلحت و مشورت به نمود بعقل و کیاست او اتفاقاً اعتماد وی میافزود
دولت بعهده و مناصب بیحد با او اعطاء فرمود و پطر کبیر میخواست وزیر
باشد به بهجت امور دول خارجه شخص نایب بغیر از او کسیرا سزاوار این خدمت
نمیدید ولی چون دیر بی او نمیتوانست زیست و بدون وی شکیبا نمی‌شد
لهذا اکبر دیگری محول و در آن بین شورش و فتنه سختی در میان لشکر بپا شد
که پطر را خطر بسیار از ان بود و واقع که شبی خبر رسید در خانه یکی از صاحب منصبان

مثل از عمده‌ها و سرکردگان شورش و مخالفت مشار الیه و محبوس اند پس پطر کبیر هنگام

فراولان خاصه خود را مامور بامکانات فتنه بود فرمود و چون دید که محلی

نشده و هم چنین آتش شعله ور است طائفه را عصیان و باتفاق یکنفر از خدام پیر

شتافته و داخل معرکه کرده بعد از جنگی او عجیب بدل مفسدین و اهل بلد بود و رتبه

متفرق و چون صبح طالع جمیع ان مفسدین دستگیر و مقتول و جسد ایشان الی مدتی

در شارع عام افکنده بودند که عبرت بینندگان گردد و از این سیاست عظیم چشم

دشمنان او مجتنب نیست که از تصور مخالفت تصویر پطر کبیر و لفور و منشیکوف

چون بعد از رنج عاصف لرزان و از استماع نام پطر هراسان بودند بعد از ان شدت میل که

به تربیت دولت و ترقی ملت داشت خود بنفسه محبت ترغیب عتبت در ابتدای

سنه ۱۶۹۷ هزار و ششصد و نود و هفت با جمعی از سفرا که بدولت هولند

ارسال میداشت سفر نمود و چون از شهر لیونیه که از بلاد دولت سوئید است

عبور

عبور میفرمود بعضی از اولیای دولت مزبوره بوی بی‌ادبی و سوء رفتار کرده‌اند و همین که

نائره آتش انها علت محاربه او با دولت سوئید شد و بعد بعکس در دولت پروس از

جانب فرمانروای اول پذیرایی شایان نمودند و هم چنین در هولند تشریفات بعمل

واحترامات بسیار بوی کردند و بعد پطر کبیر را میل به شبیه‌اندازی و تغییر هیئت خود

و مخفی است مثل اینکه کسی او را نشناسد باز آزادی حرکت و سیاحت نماید و غرض او از

مهاجرت و کلاف سه ماه و دو بلد را نه بلکه بعضی بجهت بصیرت از قواعد سایر ممالک

و اخذ علوم و صنایع بود و همیشه تنها با لباس رعیتی در کوچه و بازار و کارخانجات

امستردام میگشت و ملاحظه آباد مصنوع نظافت بلاد و مهارت اهالی در صنایع

مینمود و بدقت تمام فنون بحریه و کشتیهای جنگی و تجارتی آنها را ملاحظه میکرد و چون به شهر

ساردام رسید در انجا با اتخاذ صنعت نجاری به شاگردی نجار مشغول شد خود را پطر مشابلوف نامید

تصویر پطر کبیر در تحت اسم پطر مشابلوف در شهر ساردام

وچندی تنها در شهر زیو بوه بتعلیم حرف نجاری مشغول بوده و احدی او را نمیشناخت
و بعد از آن در مدینه معروف و با جمیع امارات و تشریفات بجهة مخصوص اقامت و طعام
بغیر از طعام ساده که نجاران میخوردند ولباسی بجز لباس آنها نداشت و لباس و کفشهای
خود را مثل سایر صناع خود وصله میکرد و میشست و بی بستر میخوابید بعد از چندی
در حرفت نجاری بسیار ماهر گشته که موسوم به بست بطل بود در نهایت شکوه و استادی
ساخت و از آنجا به ارشاسل بجهت تحصیل سایر علوم که بسلاطین لازم
و از برای ترقی مملکت واجب بود مسافرت اختیار اما با وجود نجاری از نتیجه اعمال
روسیه و تشتت امور دولت خود غفلت نداشت در حالتی که تیشه در کف و چرم در
میان داشت احکام متصل صادر میکرد و در عزل و نصب سپاهیان و جلب اهل و کلاء
وادار سلطنت خود نگاه داشت و در حالت نجارت با دولت روس بود و در آنجا
استوار و از آنجا عزم سفر پلادیس فرمود ولی لوی پانزدهم که امپراطور دولت فرانسه بود
بود بوی گفت که سفر پلادیس بالفعل بجهت مصلحت او نیست پس بناحیه ابد بلاد
سفر پاریس را ترک و تصمیم عزم سفر انگلیس فرمود اول در هولند با گیلوم
سیم که سلطان آن مرز بود ملاقات و چون بجانب انگلیس روان شد گیلوم
چند فروند کشتی محض جهت قمر بغات همراه او تا انگلیس روانه داشت چون پطر کبیر
ملبندن وسلط تغییر لباس نمود و میل داشت که در آنجا غیر معروف باشد و جمیع
دکاکین صناع و کارخانه‌ها را بدقت سیاحت و بالاکثر بطالب حرف الفت نمود و
هرکس در هر علمی ماهر و در هر صنعتی استاد قابل بود رفاقت کرده و بالتهدیدات بلاد
خود قابل و جمع کثیری از علما و حکما و صناع با خود متفق فرموده و بالاتفاق چند

هزار صنعت کار با کشتی که گیلوم بوی هدیه نموده بود سوار و وارد آمد اقامت او در مملکت
در خانه رعیتی که در قریه کان دبتفورت نام بود ساکن و علم جراحی
و هندسه و ملاحی را تحصیل و از آنجا به امستردام در خود داد و مطابق
سنه ۱۶۹۸ هزار و ششصد و نود و هشت مراجعت و از آنجا بمحل وینه
رفته و لیوپولد امپراطور وینه در نهایت احترام مهمانی و پذیرائی نمود چون
از وینه خواست با ایتالیا سفر نماید که بغتتاً اتفاقی که در روسیه واقع شد او را
بمراجعت مجبور نمود که ناگاه اختلاف در میان سپاهیان او پدید و جماعتی بنای طغیان
و سرکشی گذارده بعزم تخریب مسکو حرکت کردند و لیکن گوردون نام که سردار بود
ایشان را مغلوب نمود که فتنه ساکت و در سنه ۱۷۰۰ پطر کبیر با قوت تمام که جمیع طغاة
و عصاة را مقید و محبوس نمود و اکثر آنها را سیاست فرمود و بعد جمیع سپاهیان قدیم
روسیه را تغییر داده بقانون اروپا تجدید فرمود و هم چنین بمضمون اسمان
سوخت یکبار دو صد خرمن ریش لحیه‌ها طویل که معمول روسیه بود از بیخ تراشیده
شد و در خوشبو ملبند که ... ناز اسرو بحبله و معلم خانه‌ها بجهت تعلیم
میان و بجز امتعه و دار الفنون از برای تدریس علم هندسه و رشته نظام و ملاحی
معین و جمیع ترتیب و قوانینی که در ولایات اروپا معمول بود از قبیل مشق نظام و
صنایع و علوم که هر یک را ملت و دولت منافع بیشمار بود بوجه اکمل مجرا و از ولایات
ساقش و مسکین جمع کثیری از علمای صاحب وقوف و از صناع معروف بمرتبه
دعوت در جمیع اطراف و کنار روسیه معدن شناسها را مامور و معادن زیادی
مکشوف و بنا استخراج فلزات و غیره بسی بلیغ فرموده و علمای جغرافیا و ریاضی

باظهار ما للمحروسه روسیه بجهت کشیدن نقشه‌های جغرافی و نوشتن صفات و
خواص حیوانات و نباتات و ریاحین و اشجار برپا کند الحاصل در خصوص ترقی
جمیع علوم و صنایع از قبیل فتح افشاء ان هر قسم و مشق نظام و جغرافی و هندسه
و ریاضی و طبیعی و غیرها اهتمام تام فرمود و قواعد جدیده و قواعد متین بدیعه که
در خصوص مشق نظام و تغییر لباس و تعیین امتیازات که از مخترعات خود او بود
در سنه ۹۹ عدد هزار و ششصد و نود و نه مسیحی مجرا و معمول ... بنیت اندازی
فرمود و اشخاصی که در حروب عثمانیه مظهر خدمات و مظهر شجاعت شده بودند
نشانها به افتخار مفتخر و در ممالک به فارقت و فنون شجاعت و ناصح صلاحی خود
لیفورت کرفتار که لیفورت سابق الذکر در دوازدهم ابدو ماه بطر کبیر را وداع
و بدار دنیا شتافت و از این واقعه چنان که از بطر کبیر با آن ملاینت البته ... و مزبور
(را واقعی ... که دوست موافق و رفیق صادق خود را که نمودم دیگر که من ... بعد
خاصه و اکرفت که جمیع روسیه باید استحضار ... مساعی جمیله و بر همه نصایح
پسندیده او شوند که از حسن تدبیر سلطان انها از عصیر ... خیر نموده و باعث ترقی آن
دولت انها کشت ... که بطر هم ابد الدهر لازم و واجب است شکر خدا
شایان و ثنای بیحد نمایان که دوستی من مبذول داشت نمایم) با وجود این
همه مشغله مهمه بطر کبیر از حالات سایر دول غافل نبوده متصل تفتیش حالات
انها را می نمود که در این حین شارل دوازدهم بتخت سلطنت سوید جلوس کرد چون
بطر کبیر متحرکت صفت خود را فتنه و کمان نمود که شارل بعلت صغر سن و طفولیت
از عهده او بر نیاید آمد و در پیش خود خیالات جهت تسخیر ولایات او مبالغه نمود نتیجه

بعکس

بعکس شد چون شارل خیالات دول جوار خود را درک نموده دانست که آنها به
تصور اینکه او طفل است بخیالات باطل افتاده‌اند تمام بلاد اجداد خود را جزو
معرض فتوحات و مفاخرات اسلاف خود فرموده اول بتسخیر ولایات دانمارک
لشکر راند بعد از قهر و غلبه بر دولت دانمارک مصالحه و عهد اطاعت خود را
با ایشان موثق و محکم نموده به پولونیه سپاه فاتح را بحرکت آورده و لشکر
اکوست که پادشاه آن مملکت بود بتحصن مجبور و به اطاعت لابد فرموده و
چون از امور آن ولایت فراغت حاصل نمود بجانب روسیه باتفاق پادشاه پولونیه
نهضت و نارووا را محصور چون بطر کبیر اطوار رقیب جوان را دید بتعجیل لشکر
فرستاد و از آن جز باستقبال او ارسال و بمحض ملاقات شارل آتش حرب مشتعل
و بدین جهت که غیبت بطر کبیر برای شارل غنیمت بزرگ بود بدون مهلت
بلشکر خصم حمله ور گردید و دوک کروی که سردار سپاه روسیه بود از
عهده آن آتش پاره برنیامد در حال سلاح انداخته فرار بر قرار اختیار نمود اگرچه
مورخین در فتوحات شارل زیاده مبالغه کرده‌اند و باغراقات مرتکب
گشته‌اند ولی حقیقتا در این جنگ فتح نمایانی نموده و از لشکر خصم در این
بیجا مشغول ساخت اما از ثبات قدم بطر و تدابیر حسنه او بالاخره مغلوب
گردید اگرچه بطر کبیر شکست خورد اما چون در خود قوه مقاتله و جرأت
تجدید محاربه میدید امید داشت که آخر خصم را زبون نماید روزی بطر
فرمود اگرچه لشکر سوید مجادلت در میدان محاربت کرده غریب نمایند ولی
آخر خود را فاتح و غالب ایشان را مغلوب منکوب بینم و چنانکه گفته ولی بعینه

خبر داده بود شد پس پطر کبیر آنچه از جمعیت او بود و لشکر همراه بود و زمانی
از تحریص و ترغیب شاه ارسید و بجهت اطمینان شهر خود با اکوست ملاقات
و هر چند خواست که او را بجهت شارل برانگیزد نشد و سلطان را نهارت میان او که
وعده نموده بود بکمک شارل ارسال دارد نعزمنا اگرچه از شکستهای فاحش
که بر پطر رسیده بود با مره از قوت افتاد و قدرت او ضعیف گشته بود و لیکن اما
شارل او را فرصت تجهیز لشکر و تجدید قوه داد چه بعد از شکست نارو با مره
میان او و مقابل شده بود اگر شارل با او را افتاده و فتح او را تعاقب می
کرد و فرصت او را تجهیز نمیداد و به ولایات پلونیه نمیرفت با مره پطر کبیر را
مستاصل میکرد و لیکن در این خصوص اهمال نموده پطر را فرصت تجهیز لشکر و تجدید
قوه داد اما پطر کبیر منتظر اینکه فتح بود چون میدانست که اگر یکبار فتح نماید یکی
شارل نشو اندا اصلاح شکست خود کند و در احکام معدوا او کرچو مونی نام داشت
دو دفعه در جنگ لیونیه فتح نمود و از طرفی دیگر هولتیز نام سپهسالار او
با لشکر سوید در دو دفعه بحیره پوادوس محاربه نمود چون خبر فتح لیونیه
باو رسید فریاد بر کشید و فرمود حمد و سپاس مر خداوند را که عاقبت قدرت
غلبه بخشید امید دارم که من بعد لشکر سوید را از نتیجه بر دارم چه ما از دو جانب
باو حمله کرده مثل او نعزنا باشیم و امید دارم که روزی بهم همچنان متصل
رفیقان سپاه را بر داشته با اتفاق محاربه کنیم و از ابتدای سنه هزار و
هفتصد و سه که شروع بمحاربه نموده بودند الی سنه ١٧٠٥ هزار و هفتصد و پنج
همیشه شارل غالب و پطر مغلوب بود و در این مدت و ولیکن متصلا جنگ
داشتند

داشتند یکبار پطر فتح ننمود بنا در همت او و اکر دم مقابل شارل خصم قوی
دست بعد از هزار شکست باز خود را نباخته تجدید محاربه می نمود تا او را مغلوب
و منکوب عثمانلی فرار داد و در این مدت شارل بلاد نان مشان بش
و جانو سیابوری و نارو را قبضه و بحیطه تصرف آورد و در این محاربات
ما نشیکوف و جر میتوف مظاهر جلادت و شجاعت بودند و هم چنین خود
پطر کبیر در اظهار شجاعت و جانفشانی کوتاهی نکرد و همیشه در مقدمه لشکر بود و
اول خود حمله بخصم میکرد و سپاه را خود مشق و حکم بورزش می داد و هر کس که از لشکر
او دلیری ظاهر و خدمتی میشد نعمت بی اندازه بادیه بخشود بر خود داد
هر که دولت هیچ قسم سستی در مدافعه خصم نمیزده و جمیع همت خود را با
قوه حربیه مصروف و در ساحل بحر بالتیک لشکر فراوان معدادات شاهان
مجتمع و در بحر بالتیک جهازات جنگی مرتب و بلند بر
بنای شهری در همان محل گذاشت در هم مطابق سنه ١٧٠٣ در کنار
نوا طرح شهر پطربورغ را ریخت و پانزده روز بعد از فتح لشکر شکست
سپاه سوید در همان محل که با طلاق مرداب بود و احدی گمان نبود که در چنین جا
بنا شهری توان ساخت از همینکه داشت شهر پطربورغ را تمام و حال پایه تخت
روسیه و از شهرهای خوش شکل و محتشم اروپا است قریب یکصد هزار از عمله
انجا بعلت نجات و عفونات و ابخره متعفنه که از آن مرداب بلند میشد تلف
و هلاک شدند ولی ابداً پطر را انصراف نبخشید لخت و از ساختن شهر نبود
مانع نکشت و ابداً خوف و هراس از مزاج خود ننمود و دایم خود استین بالاراده تا عمله

کار میکرد و انها را مشغول میشد و از مسافت بعیده خاک عثمانی حمله و نقل نمود
مرداب و باطلاق انها را بی اثبات و جلاوی بهجت چون زمان مشاجره کذاشته تا بالاخره بها
و باطلاق انها بی رحمانه شد و شهری بود با اسم خود که سنت پطربورغ باشد
موسوم نمود و ولایت خود بصورت قلعه او را کشید و ریکا کورلند استاد را
حفظ کرد و جلو سپوردی را محکم فرمود ولی در شهر مزبور بجز معدودی
از نواحی پیشتر ولایات کسی سکنا نداشت و پطر را خیال این بود برای خود
او را پای تخت و بهترین بلاد خود نماید ولی فرصت بجهت و از شارل
آسوده نبود و در خیال داشت که با شارل مصالحه نماید بعد بفراغت
به آبادی شهر مزبور پردازد و از شارل خواهش مصالحه نمود اما شارل
در آن هنگام مست فتوحات خود و منحنی از مصالحه نمی‌ایند و جمیع ولایات المان
سطوت او لرزان و امپراطور نمسه کلکه سر اطاعت در پیش او فرو افکنده بود و پس
سلطان پلونی ایلچی روس را بمصالحه برانگیخت ولی شارل در نهایت
حقارت انها را جواب نموده در باب مصالحه با ایلچی روس فرمود که بجهت
مصالحه اماده بودند در کمال تکبر فرمود که من قرار مصالحه را نمیدهم مگر در شهر
مسکو چون پطر کبیر جواب او را مسموع فرمود تبسم نمود گفت برادرم
شارل در ضمانت اسکندر است ولی خاصه میکنم که دارا نباشیم و شارل از میان خاک
خصم تدارک دیده و قشون حربیه خود را از وجوه غافل بود و از جمعیت که در بالتیک تنها
بود خبر نداشت و از فتحیکه چون پیشرفت در همان وقت در کاپیچ نموده بود منفعت
نکشید و چنان خودرا علاوه نمود در قشون حربیه خود تغییری نداد در ماه سنه ۱۷۰۸
هزار

هزار و هفتصد و هشت لشکر را در موسم زمستان حرکت داده از ساکسونی
بیرون آمد کذشت و لیتوانی و روس از مقابل او فرار و جمیع ابنیه را که در
سر راه او بود آتش زده بالمره ویران نمودند و کسی با او بمقام مقاتله نیامد
شارل منتظر تهدیدات موهیلوف وعده بود که از راه حیله او را به
آن نواحی دعوت و جمیع قرای سر راه را آتش زده بودند اگر چه در آن سفر اکثر
لشکر او تلف شد ولی او را از عقاید باز نمیداشت و متصل داخل ولایات روس
که صحرای قفر شده بود میشد و از ولایات خود دور افتاد و پطر کبیر را که
این بود که واقعا آلی مسکو عنقریب بدست آمد کشید ولی از عهده مازپا
شاهزاده قزاقان یاوری کرده بود و از آن که شارل را اجرای این خیال محال خواهد
شد و شارل بجانب اوکراین حرکت فرمود و در آن سفر حیله چندین اگر به
جهت او کسترده بودند ملاحظه نموده ولی چاره نداشت و جمعی از لشکر او نیز در آن
سفر تلف و پروانشکا با جمعی از لشکر شارل مقاتله و فتح نمایان
نمود و از این خبر پطر کبیر بسیار مشعوف و شارل خود را کمتر از پیش شاید بود حرکت
آورده و فرصت را غنیمت شمرده بجانب وی روان شد بعد از هشت ماه که از مقدمه
شکست مزبور و کشتهای پی در پی خصم شارل بر زمین در جوار شهر پولتاوا
با سپاه خسته و مانده و از سپاه هر روز بسبب جوع و ... کشته و سپاه ثانی شروع
بمحاصره نموده بود که لشکر عظیم از پطر رسید و آتش حرب شعله ور و جنگ
در بیست و هفتم شهر ژوئن مطابق سنه ۱۷۰۹ هزار و هفتصد و نه واقع و مخاصمت
دو دولت را قطع نمود لشکر جلادت اثر پطر کبیر در میدان مصاف عنقدم مصاف

و شجاعت سواره و پیاده و اهتمام مانشکوف که در آن معرکه سپاه فتح و ظفر بر جنود
میپا سوید بعد از میدان و جنگ پطر کبیر خدمات مانشکوف را منظور نظر
کیمیا اثر فرموده با عطای منصب افتخار که نشان سرداری کل بود مفتخر و به منصب امیر
توپخانه و پرنس سرافراز نمود و بعد از فتح پطر کبیر با پرنس مانشکوف در سر راه
سفر نهاد و سپاهی کردند و سران میپا سوید را محبوس و در همان آن به لیفنیه امپراتریس
که این افرین نام داشت صادر و این چند کلمه را مرقوم فرمود بحمد الله
پطر کبیر که بانی شهر پطربورغ فرصت اتمام شهر پطربورغ نمود

تصویر پطر کبیر که منصب افتخار به مانشکوف التفات میکند

بعد از فتح جنگ پولتاد پطر کبیر در تسخیر سایر ولایات لیونیه تاخیر
نکرد و شارل [illegible] ناچار از جانب خود سلطان ممالک پولونیه
فرموده بود بدون تاخیر به تمامی ولایات مزبوره انتخابه و به پطر کبیر سپرده

واکوست

و اکوست شروع در سعادت و اقبال و تجدید ممالک دولت الله خود نموده
دوباره بتخت سلطنت رجوع فرمود و پطر کبیر کشتیکه پنجاه و چهار عراده
توپ داشت به پطربورغ فرستاد و سال و اورا موسوم به پولتاد کرد و هم چنین در بحر
بالتیک جهازات جنگی زیاد مرتب و مثال آنها در بحر شمال نصب و دو برج محکمی ساخته
از هر جانب شهر پطربورغ هر جا احفر نمود ولی در آن از ساختن شهر مزبور به
جهت اخبار جنگ که دولت عثمانلو بوی کرده بودند باز ماند و در سال هزار و هفتصد
و یازده مسیحی باتفاق کترین زوجه خود [illegible] بر کاب [illegible]
نهاد و کترین دختری از اهل لیونیه بود که در آن هنگام پطر کبیر به
وی مفتون و زوجه قدیم خود را ترک داد و او را بحباله نکاح در آورده بود و در آن سفر پطر
از شهر او خشنود و از صحبت وی رنج سفر را نابود می انگاشت و کترین نادره
مهدیه که سوار کار لشکر کرد در اکثر اوقات سوار بکران و در پیشاپیش لشکر همراند و
پطر کبیر از مشاهده جرأت او محظوظ و مشعوف بود و بجهت دلجویی او را یاری می نمود
خلاصه آنکه در همان سفر به پطر کبیر کرد و بعد از تعهدات حاکم افلاق
و بغدان فریب خورده گمان میکرد که سپاه خود را بطرف انبار نگاه داشته و قوه و سلاح
همراند و نمیدانست که در محل آب سپاه مخصوص کرده بدبختی خواهد شد که در کنار بروتیه
باتفاق چهل هزار لشکر به اردوی و از فتح مغرور شده و از بین کشته و محصور یکصد
پنجاه هزار دو سپاه عثمانی کرده بود خود را چون در چنگ خصم نهر چنان اسیر و لشکر
طعمه شمشیر ترک و بیابان نهایت عزم و شدت الم داخل سراپرده خود گشته و قدغن اکید
فرموده که احدی را اذن دخول ندهند چون کترین از این فقره مخبر و باخبر شد

بطور انجمید ... بالعفو باتفاق جمعی از بزرگان لشکر با سردار عثمانلو ملاقات و افتتاح
سخن در خصوص مصالحه نمود چون دید که بدون رضای پطر و تصدیق او عمل مصالحه
با انجام نخواهد رسید مراجعت نموده داخل سراپرده پطر کبیر گشته ذکر عهد مصالحه را
بمیان آورد و قراری که در خصوص با سردار عثمانیه گذارده بود معروض داشت حضرات
او در نظر پطر کبیر مستحسن و مقبول افتاده و حال کترین جمیع جواهرات خود را برکشید
بکیسه گذارده با کاغذی که مشعر بر خواهش مصالحه بود با صحابت جری شوف
که سردار لشکر بود بخدمت صدر اعظم و سردار کل سپاه عثمانیه برسم پیشکش ارسال
ولی پطر کبیر باول کوابجی گفته بود که در حینی که سردار عثمانلو بمصالحه راضی شود
سپاه خود را مستعد قتال فرموده و بجانب خصم حرکت نموده که یکمرتبه سردار
عثمانلو بمصالحه راضی شده و مهلت وقت و مصالحه را صورت و پطر ... [illegible]
مصالحه شهر ازوف را با انضمام چند جزیره کوچک که در بحر سیاه متصرف شده بود به
تصرف دولت عثمانلو داده ولی خواهش که صدر اعظم و سردار عثمانلو در خصوص
گذشتن پطر کبیر از سر تقصیر حاکم اکرانی و ... نمود مبذول نشد
و او نیز راضی نشد پطر کبیر دانست که خلاصی سپاه روس از این مهلکه فقط
مکرانی ... کترین ... در سنه ۱۷۱۱ هزار و هفتصد و یازده
نشان افتخار جمیع لشکر را باسم او موسوم کرد نشانهای ... کترین نام
نهاد و فقره بخود را خاصه و مخلص ... بهمین نشان مثل کترین را
زینت ... جمیع ملت ... خلاص ... [illegible]
چنان مهلکه شدید شده بود فراموش نماید ... پطر از ...

بود

بود چند مصارحت او ... چون کشته فرکوس نجابت کرد و انبساط عادات
پسر خود را که تزاره دختر یکی از شاهزادگان روسیه که موسوم به ... [illegible]
بود بحباله نکاح او در آورده و بعد از آن جمیع همت خود را بطرف مشرق گماشته و در اوقات
هنگام فتح حربیه خود را بجلادت تمام داده بود یکباره ... انگلیس و
... و ... وارد داشت ... لشکر بجانب ... [illegible]
و دو روز مطابق بر لشکر شهر اسپین را ضبط و ... سوند را محاصره
کردند و خود نیز ... خواست بقلعه ... ولی بعد بجانب
دیگر افتاده حکم ... لشکر را بجانب قلعه ... [illegible]
و خود بکشتی که پنجاه ... توپ داشت سوار و باتفاق دو ... دیگر که ...
هزار سپاه داشت ... بجانب فن لاند روان و شهر ابلسنک ... را ضبط
و چند شهر دیگر را نیز متصرف گشته ... [illegible]
امیرال ... با کشتیهای جنگی خصم ... و هفتم ... ماه مطابق
سنه ۱۷۱۴ هزار و هفتصد و چهارده ... جهازات خصم ... در قرب آلاند به
آنها حمله نموده بعد از دو ساعت محاربه خصم را فرار داده اکثر کشتیهای دشمن را غرق
و ضبط فرموده از آن جمله کشتی امیرال را با خود امیرال دستگیر فرموده ...
طوفانی سخت مرتفع و امواج مثل ... پطر کبیر در شب ... طوفان ...
... نزدیک بود که ... جمیع اهل کشتی متوحش
و اکثر از خوف ... پطر کبیر که ... خود را ... [illegible]
... [illegible]

صاحب منصبان او و آن قوانین که از ممالک بالحاح و تضرع خواهش نموده ابن عرب تشخیص نمود

سوید به زنجیر بود و چون نور وفر اسوار و دوران ظلمت شب ریعنا امواج بحر زخار محو گشت

علی الله طرفه اگر فتند از سعادت و اقبال مجدانه را انداخت زمانی بسواحل بحر سپید آتش

دنیا بجهت اراست طرزین مشعل و سایر کشتیها بروی تختها آتش نشانند همه نجات یافتند

از جمله کارهای عجیب بطر کبیر همین واقعه است حال بطربورغ پای تخت

روسیه و در سال ۱۷۰۳ در آنجا بطر کبیر عمارت دولتی ساخت و از خارج طوایف زیاد

بشهر بطربورغ آورده عمارات محتشم و بقاعده بنا نهادند و او همیشه همت برترتیب

بطربورغ مصروف و از هر قسم کارخانجات و از هر علمی معلمخانه ها بنا نمودند

تعلیم خواست که منفعت جلیله بر عقب روس ماند چون شاهی نام سر هنگی از بحر جلات

سپهر مامور الی نواحی هندوستان کسیل و هم چنین ایلچی دیگر با ایران و سفیر علیحده

بچین روانه نمود و شرط تجارت با جمیع دول محکم و در جمیع ممالک خود اسکنه ها

معمول و از خود شریعت جلیله که شامل بقواعد انسانیت و دینت بود و پول لشکر

بود اختراع و در مسایل در این باب نوشته در جمیع دولت روسیه قوانین جلیله وا

مجرا نموده و چند سال با فراغت مشغول تربیت و ترقی ملت و دولت کوشید بعد

بخیال سیاحت و تعلیم علوم از ساحل ملک افتاد و از خواست محمد دا الکلیس و هولند را

سیاحت و هنوز بانکلیس رفته بود که واقعه شیر او واقع و باعث مراجعت او گشت پس

در سال ۱۷۱۶ هزار و هفتصد و هفده بجانب ترکیه خود که زمین و جهان اعتبار دولت

بعزم سیاحت بطربورغ پای سعادت برکاب دولت گذارده اول شهرها

هامبورغ و ویشنیه بزن و اعید ستام و رفته و چند بیت نمودن به کزین

مجالس

مجالس شهرها در دفتر فخیم بود که در هنگام سیاحت گردش تجاریه داشت نوقف نمود

و از هولند به پادشاه رفت و امپراطور پادشاه در نهایت اعزاز و احترام او را

پذیرایی نموده و یکچند در پادشاه عمارت دولتی و کارخانجات و سایر اماکنه که

مشاهده آنها از لوازم بود سیاحت فرموده و در یکی از تماشاخانه های علیحده پادشاه

نقش جغرافیای تمامی را ملاحظه نموده و از روسیه آن نسخه برداشت چون از

پادشاه بیرون آمد شنید که پسر او خود را کرده و چه کارها می نمود صحبت تنبیه و تغیر میکرد

و پسر او که الیکسی نام داشت بالطبع وحشی و غیرقابل و بعدا غوش مادر خود نفر او فلذا

روسیه تربیت یافته بود بطر چون او را میخواست تربیت نماید الیکسی عادت باو

دشوار و مجبور بانکار و داشت و از اصرار پدر ناچار فرار اختیار نمود

الحاصل چون بطر کبیر بعزم سیاحت به اروپا نهضت فرمود پسرش الیکسی

سبلانجید روزی در خفیه از روسیه اول بمملکت وینه و بعد به انسبروک

و از آنجا به ناپل فرار کرد و از استماع این خبر بطر کبیر ناراضی و بحکام سرحد

وطعن و دق بر وزرا و امنای دولت خود و اهل روسیه صادر که چرا از فرار او

مانع نگشتند و بجمیع ولایات روسیه اخبار نمود که در هر جا او را ببینند جمعیت

دهند و در ناپل بنا بحکم بطر کبیر او را مانع از تجاوز شدند و نگاهش داشتند

و خود بطر مجبور بمراجعت شد و اکثر جاها از اخبار و رفقا الیکسی از این

بطر کبیر فرار او از شاهزاده جوان روان شدند و مادر او را بصومعه کرده

ذهب مجبور و داعیا بود منفی و همشیره خود را نیز برجسد جلو سلیبورغ مطرود

و یکی از وجهای دولت که موسوم به کزاد و تیرن بود بتهمت مقربان مقتول و چون

الکسیز پسر پطر کبیر را محبوساً آورده نظر بفرط غضب و نهایت کدورت بعضی وقایع
بکشتن او امر نمود و در سن بیست و سه سنه ۱۷۱۸ وفات و در قلعهٔ پطربورغ مدفون گشت

اما شارل دوازدهم چون از محاربات روسیه فراغت جست و به سوید به
پایتخت خود رفت و همیشه در تدارک مافات بود و خیال لشکرکشی بروسیه داشت
و پطر کبیر نیز در فکر فتح جدید بود که در سنه ۱۷۲۱ هزار و هفتصد و بیست و یک با
دولت سوید مصالحه نمود و نواحی لیونیه و لیتونیه و استونیه و انگریه و قسمتی
از کارلیه را متصرف شد و در آن هنگام اهل روسیه و امنای دولت او وی را
امپراطور اعظم و پدر جمیع رعایا لقب دادند و پطر در ترقی دولت و بنای ابد
اهتمام نمود بطوری که هیچ سلطانی مانند او در ترقی علوم و صنایع و تربیت ملت بایجاد
قوانین نکوشید و هیچ امپراطوری مثل او حکم نافذ و حکومت منتظم نبود و دایم در
خیال این بود که طوری نماید منفعت بر عثمانی خود رساند اسم تجارت که ابتدا در دریای
مذکور نسبت داده اند از زمانی که کشتیها صاحب تجارت در بحر بالتیک منتقل و از طرف مغرب
و شمال اروپا و مغرب آسیا متصل است و امتعه و اجناس بکثرت به پطربورغ تجارت حمل
و نقل می نمودند و در این اثنا خبر اغتشاشات ایران او را مسموع و به تاخت قسمتی از بلاد ایران
در سنه ۱۷۲۲ هزار و هفتصد و بیست و دو با سی هزار سپاه عازم بحر خزر و بادکوبه
قرار گذارده نمود که هر قدر از ولایات ایران ضبط نماید برای دولت روس القسمت کند
و تا شهر دربند را مالک شد ولیکن بمرض سختی دچار و عارضه گردید که از این مرض سفر را ترک اختیار
و چون مرض او شدید شد بموجب حکم ذات کترین که محبت بکمال داشت افسر شاهی
را بسر او گذاشت در هفتم جمادی ماه سنه ۱۷۲۴ هزار و هفتصد و بیست و چهار

کترین

کترین را امپراطریس خود نمود و در بیست و هشتم ژانویه سنه ۱۷۲۵ هزار و هفتصد و بیست
و پنج در سن پنجاه و سه سالگی باجل طبیعی از دنیا رفت ..... تصویر پطر کبیر

و سه دختر از او بجا ماند دختر بزرگ که موسوم به آن و به دوک دو هولستین
نامزد و دختر وسطی که موسوم به الیزابت بود بعد از کترین با ورنگ سلطنت
نشست و ناتالی که دختر کوچک بود بیش از شش سال نداشت بعد از او پسر پطر محمد
اگرچه در خصوص ولایت عهد کترین پطر کبیر وصیت نامه نوشت و باستحضار
اعیان امنای دولت و سفرای دول خارجه رسانیده و کاغذ دستخط نموده بود ولی فقط زین
که پطر در گذشت جمیع اعیان در خلافت کترین متفق و ملقب امپراطریس ملقب
گشت با وجود زحمات و مشقات بسیاری که پطر کبیر در ازدیاد دولت و ملت روس
کشید بعد از وفات او معلوم شد که یک نفر دولت مهمی نداشته چراکه اکثر آنها
گریه نکرده و یک قطره اشک بر وی نریخته و بجهت روی او
حقوق او و اصلاحات او فراموش کردند ولیکن از حسن اهتمام و قوت علم که اختراع نموده بود
دولت روسیه امروز یکی از دول معروف و مشهور گردید و بعد از پطر چون

تو اعدا بجز آنکه وقوع بدو در نظم دولت روس پیدا شد و باعث قدرت و قوت
روسیه پطر کبیر بود و لیکن اهل ... اهالی روس بابوی صدمه ... و از قسطنطنیه
همیشه و لشکرات ... افتاده که تا سلطان مسلط نباشد ابدا دولت و ملت ترقی
نکند مخصوص ملتیکه ... و وحشی باشد پطر کبیر ابدا میل بخون ریختن نداشت
و هیچ ... طبع خود نکرد تا مجبور نمیشد اقدام بجان گرفتن نمود جمیع همت
او بتربیت اهالی وحشی روس بود و بنهایت قناعت از تجمل خود میکرد و مال رعیت
دولت را بیجا مصروف نمی نمود و بجهت ... و عیش نفس خود ابدا اخراجات نداشت
هر کاری که میکرد محض بجهت مصلحت دولت و منفعت رعیت بود و ابدا در بنا عمارات
نمودن ... رغبت نبود بلکه ... که قبل از سلاطین روس معمول بود اخراج
زیاده مثل تجارت و استخراج معادن و ساختن کارخانجات و غیره و غرض او از سیاحت
و سعی بجز تحصیل علوم و صنایع ... علما و صناع از هر قسم بولایت خود ... تعلیم
منفعت ... و از همت بلند او بود که در روسیه صاحب کتابخانه ها و کارخانه
جات شدند و ... نام بلند مشهور گشته اگرچه در اوایل تربیت پطر کبیر خوب
نکرده ... تحصیل علوم ... علوم و صنایع
اهالی روسیه ... و اکثر اوقات ... از طفولیت
نوع ... غضبناک ...
حرکات ...
طعن و توبیخ ...
نفس ... حلیم و مهربان شده بود ...

معز

سرلوح تصویر قیصر پطر اول

فرزند پطر کبیر در سنه ... متولد و در سنه ... مسموم شد

فرزند پطر کبیر ... فرزند پطر کبیر اول بود در بیست و چهارم ماه ... مطابق سنه
هزار و ششصد و نود و ... مسیحی در شهر ... متولد و بالطبع ... جلد ...
و ... منقبض ... وجود ... صاحب ...
و ... که ... اتفاق افتاد ... و ...
عیوب و قصور ... مشاهده شد که معلوم نبود بجهت ... از
از طفولیت بالطبع ... بوده است از اول طفولیت ...
... بود ... و ... در تحت تربیت معلمین از معلمین ...
تحصیل ... تاریخ ... است چه تا کنون هیچ طفلی ...
... ظالم ... و ...
که ... کرده ... تربیت ... پطر کبیر ... طفولیت ...

۲۴۳ مشغول بود و ابداً او را شرب و عیش و ملاهی میل بالذات نبود و در غایت ذهن و فطنت بود

بزرگ بود هر چیز را که می‌شنید فرا می‌گرفت روز بروز بعضی علوم موسیقی سرشته

کامل داشت نیز در فرزند ایشان خوب سعادتمند علم اول روز باو که بخط جوزا سنه

بود ... افعال ناپسندیده که بیان علوم نموده روز بروز از ایشان آموخته و اطوار و حرکات

فرا گرفت بیشتر اخلاق و ... او کیلوم را پسندیده نمی‌آمد و حرکات او را در تخییل مختصر

شبیه می‌کرد و متصل با وی بد و رفتار بود و حکم بتربیت اخلاق حسنه می‌نمود تا که خود متکبر

و فظ غلیظ و قسی القلب بود اخلاق حسنه و اطوار مستحسنه او را طبیعت قبول

نمی‌کرد مخنثان می‌بانکاشت پس طبع او را با ایشان محبت بود بمرتبه‌ای که از ایشان متغیر و خراب

شده جوانان را بالخاصیه طبع مایل بر کسی شد که طبعاً ظرافت و با عقل و دانش خصم علی

الخصوص که مرتبه او اباً با باشد و ملتفت اوامر او بیست و بجهت حرمت سلطان او را از تحصیل

علوم و افعال نامنع و توبیخ می‌کردند پس سلطان جوان عادت بر بیسوادی و بی

ترتیبی نمود و چون همیشه او را بشغل بسر بازیچه مرتبه کردند او را بالطبع نفرت از

سر بازی بود و دایم مخالفت پدر را کرده او را ملامت می‌نمود و فرار می‌کرد چون از پدر

ملامت بسیار کشید راضی نبود در فرار و ... صاحب منصب جوان کم عمر

بر کاب بود و بافرزند ... بسیار رفیق صادق و ... موافق بود فرار نمود و چون

کیلوم از فرار او آگاه گشت آتش غضب او زبانه کشید بعد از دستگیری او را بیاورد

و بکشت حکم قتل فرمود و فرزند در ... ولد را در مجلس در پیش نشاند و محبوس و مقید ساخته در زندان

بر سر مجلس دادند که کیلوم می‌خواهد که او را بقتل رساند و بمقابل مجلس نشسته او را

خواهد برد ... فرزند ... از نیم روز مجلس بر سر ... بیچاره

خورد

خود را مقید و در تحت حکم جلاد و عقوبت با فقهای تقییم الناس نمود که فرزند را

در کشتن او تا حضرت بادشاه عرضه در خصوص شفاعت رفتند و حرمت عرض داد شاید

دل بر رحم او را از الحاح و تضرع بیاید و ابواب رحمت بر وی گشاید ولی نادر

و کریم او هم بر نه گشتند چون جلاد شمشیر بر کشید حیرت ساخت و شاهد این

احوال طاقت نیاورد و خان بنفسه علیه ... و از استخفاف او را بسر قبیله کشیدند

بعد از چند ساعت هوش آمد و بدان ضعف و غصه قدرت حرکت نداشت و قتل آن

کلات بیچاره آتش غضب کیلوم را نه فشاند و حکم قتل فرزند جوان خود نمود و به

علت شفاعت جیبا از سفرای دول خارجه بخصوص کافه مشاورت ختم او را

از قتل ... ولد او بشرط آنکه دست کاری شد و بخارج نرود و همیشه

در آنجا محبوس باشد بیچاره فرزند در محل محبوس ... بعد از آن

... با همین حالت باقی بود تا کیلوم را ختم فرزند نشست و بر تخت جلوس

... واقعات ... فرزند را ... از عمر گذشته

بود و نجات ... او را با مرض ضعیف و از غصه و فرق شعف ... گشته

و از عقوبت با این صفت بیچاره تحمل و صبر شده بود لاعلاج مصمم گردید که برای ملک

حرکت نماید و بعد از سر کشیدن ... بعد از آن بود که ... فلان دختر ... نکاح

در آورد چه قبول نمود و چون خود از اسیر حالات پدر دید ... اطاعت

بر ... که بکمال شاهزاده کان بود قبر جد سوار شد و بعد از ... چون ...

او را حیله نمودند که ... و بعضی ... عبادت ... وقت ...

... فرزند ... ... جلد ... ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فردریک سعادت مند پسر [illegible] از همه علمای وقت [illegible] مصاحبت کرد و در ابتدای سنه ۱۷۴۰
فردریک [illegible] جهان فانی را وداع و بعالم باقی شتافت ولیعهد او فردریک کبیر را
در آن وقت [illegible] و هشت سال تمام بود پس فردریک کبیر تاج سلطنت دولت پروس [illegible]
زیب [illegible] نمود [illegible] دولت و [illegible] شبیه شود که در پادشاهی یگانه عصر و فرید
دهر خواهد شد [illegible] برنج و محنت [illegible] برده [illegible] کار [illegible] رسم [illegible]
و [illegible] سلطانی را آموخته بطبع کریم و خلق عظیم عوض
[illegible] در ایام حیات [illegible] و جمیع همت خود را [illegible] ملت [illegible]
[illegible] در حقیقت از خواب غفلت [illegible] بیدار [illegible]
[illegible] جمیع اشجار [illegible] سلطنت [illegible] اهالی [illegible] و اکثر [illegible]
[illegible] ظلم و ستم [illegible] معتمم کشت که [illegible]

[illegible] در [illegible] بسبب علم و دانش [illegible] مستقیم [illegible]
کشته [illegible] در جاهد [illegible] ملاقات [illegible] سپرده که [illegible] ساعت
طلوع آفتاب [illegible] همیشه بیدار نمایند و از برای دفع کسالت و رفع خواب فرموده بود که
پارچه کتانی را در آب [illegible] و میان یخ گذارده بودند و فرموده بود که چون خواهند او را
بیدار نمود [illegible] پارچه [illegible] را بر رخساره او اندازند و چون از خواب بیدار می
شد پارچه [illegible] بر چشمان خود درست [illegible] تا دفع خواب نماید زمستان و
تابستان [illegible] قبل از طلوع صبح از خواب برمیخاست [illegible] اهتمام در اصلاح
امور [illegible] تعدیل خراج و [illegible] باشد فرمود و احدی [illegible] از اهل [illegible]
[illegible] از اهالی [illegible] و اطلاع [illegible] بود چون [illegible] خود [illegible]
باصلاح [illegible] و چون [illegible] طلوع [illegible] کبیر شروع فرموده در
[illegible] مطابق [illegible] هزار و هفتصد و چهل [illegible] بود شارل ششم امپراطور
[illegible] و [illegible] سلطان که از خانواده سلاطین [illegible] بود و [illegible]
[illegible] و چون از اولاد ذکور محروم بود بجهت ابقای سلطنت در خانواده خود
قواعد [illegible] بر [illegible] نموده [illegible] و [illegible]
قواعد مذکوره دختر او [illegible] سلطنت [illegible] مسند خلافت [illegible]
شارل ششم [illegible] عهد [illegible] محکم [illegible] محافظت قواعد [illegible]
[illegible] شارل ششم [illegible]
[illegible] دختر جوان [illegible] و [illegible] هراس [illegible]
[illegible] از [illegible] اقتاده [illegible]

اخبار جنگ نمود فردریک جوان بود که فرمود و ولایت سیلزی که قطعه‌ای از
تصرف دولت پروس بود و براندبورغ سلطان الثانی بر وی
غصب حال چون مراندرت استرداد هست غفلت غلط است و بعض تصمیم
عزم و ولایات مذکوره را بحیطه تسخیر در آورد و بعد از تسخیر اوتریش و سیلزی
سفلی بدون تاخیر رایات ظفر آیات بآنجانب سیلزی علیا رفع و لشکر
قیامت اثر را متحرک و در اول فصل ربیع دهم اردیبهشت ماه مطابق سنه ۱۷۴۱
هزار و هفتصد و چهل و یک در بلده مولویتز بمیدان مقاتله بکارزار بجمله
و صفوف سپاه خصم را پریشان و فتح نمایان نمود و مظهر تعجب سران سپاه و دولتها
متعلق گردید چه در ابتدای حرب جمیع رجال دولت اتفاق نمودند که او جوان و از
خطر جنگ غافل و از غرور جوانی خود را بمهلکه داخل می‌نماید بالحاح و ابرام
خواستند او را در مأمنی محفوظ و از دخول بمیدان منع نمایند که ناگاه افسانه
عنود چنانکه بمجلس بزم فاتح نهد بمیدان رزم خرامید و علم مفاخرت در معرکه
محاربت باوج کیوان افراخت و گوی سبقت از همگنان ربود و باب تعجب و حیرت را
بر ایشان سپاه گشود و از فتح چنین جمیع دول اروپا متحیر که صلاح لشکر با غیرت و سپاه را
نماید یا شاید بر همت سلطان جوان اتکا کنند و متعاقب آن ولایات اوتریش که
در تحت فردریک کبیر بودند متفق و تعجیل نمودند که فتح این فتح را از دست
واو را از ضبط نواحی مذکوره مانع شوند ولی مراسم سیزدهم چون خود را از مقاومت
چنین خصم قوی ضعیف یافت و از چنین شکستی بوحشت اندر شده جمیع ولایات
سیلزی علیا و سفلی را بکفایت اقتدار فردریک باز گذاشته و خود بجهت حفظ سایر
ممالک

ممالک مشغول شد و سپاه و علاوه نمودن خود حربیه خود کرد و با دولت روس
و ساقس و انکلیس متفق و بخیال استرداد سیلزی افتاد و چون فردریک
دریافت که سایر دول او را آرام نخواهند گذاشت همت بتکثیر لشکر و اتحاد
با دولت دیگر گماشت و با دولت فرانسه متحد و با شصت هزار سالدات بجانب
جانب بوهم نهضت فرموده با دوازده هزار سپاه اوتریش محاربه نموده بعد از
اندک مقاومت لشکر اوتریش فرار بر قرار اختیار و بعد از تسخیر شهر پراگ با
چند سپاه بآنجانب [illegible] برانگیخت و در محاربات [illegible] اذیت کشید چه پرنس
لوران که امپراطور [illegible] بود طوایف سلافون را بجانب خود یکدل و یکجهت و فردریک
متحرک کشید چون فردریک اتفاق ایشان را مشاهده فرموده از نواحی سیلزی
[illegible] لشکر فراوان جمع و سپاه پروس ملحق ولی سپاه خصم را [illegible] نمود
فردریک کبیر نمود که میخواستند از سلطنت پروس با [illegible] خلعش نمایند اما بخلاف
رای ایشان فتح و ظفر با فردریک بود و در چهارم شهر ماه مطابق سنه ۱۷۴۵ هزار و
هفتصد و چهل و پنج تلاقی فریقین و حرب هوهنفریدبرگ واقع و رایات
فتح و ظفر بر پرچم علم ظفر توام فردریک کبیر [illegible] لشکر خصم منهزم کرده بعد از
این جنگ فردریک در سالت سپاه و تدبیر محاربه بدرجه اعلا حرکت نمود که از
تدابیر حسنه او لشکر خصم بطوری پراکنده گشتند که تا مدت [illegible] و چهار ماه نتوانستند
دیگر بمقابلت خصم بپردازند بعد از مدت مذکوره لوران دوباره تجهیز لشکر
در قرب ده سوادر [illegible] از [illegible] فردریک قیام و فرد
ریک که هرگز گمان نداشت خصم را بعد از شکست چنین لشکری فراهم [illegible]

سپاه خصم متعجب از غفلت خود نادم گردید آنهنگام او را بیشتر از بیست و پنج هزار لشکر
حاضر نبود و سپاه لودان از پنجاه هزار فزون و به مجرا اطمینان قلب و ثبات
قدم و مزید بی سپاه و قابلیت صاحب منصبان او را از آن مهلکه چیزی بکر خلاصی نداد
همین نیم ساعت بود که شروع بمحاربه نموده بودند که فردریک کبیر خود را
به فوج پیچان رسانده در یک طرفة العین بضرب توپهای قلعه شکاف صفوف دشمنرا
متفرق و مانند شعله آتش بهیمه لشکر خود رفته مانند سیل انهار بر سر خصم حمله
و از صدمه چون برق خاطف بیمنه شاقه سپاه بی پایان خصم را چون تار عنکبوت
از هم دریده و منهزم ساخت و بالکلیه معرکه قتال را از وجود ایشان بپرداخت و بعد
از شکست سوادر برفیق لودان با نخبه سپاه شاهان دیده در فصل شتا
همان سال دوباره معتصم قتال فردریک شد چون فردریک کبیر از عزم
او آگاه گشت خواست که او را در پای تخت خود محصور و دستگیر نماید با لشکر ظفراثر
متوجه بلاد ساکسون گشت اکثر آنها را که در جانب فوبنورف بود مسخر و
خزینه کورلنبرگ را ضبط و برفیق وان هانت کاغذی باین مضمون
نوشت که (من خود بدست خود را نموده و بعد حق خود از عهده خصم بر
آمدم و لوزامنزا معترف شدم حال خواهش که قوت بازوی خود را
به لیپزیغ نمایی اصیل مادام که جهد بکار برد میجد ملاقات نخواهم) و اتفاقا بعد
از رسیدن این کاغذ عزیمت او بحرکت اماله وان هانت فتح نایافته در
کیسلدورف نمود و عزولش از بین فردریک داخل پای تخت ساکسن
کرده و حکم محکم خود را جاری و خصم را مطیع فرموده واحدی از سلاطین اروپا را

کمان

کمان نبود پادشاه چرا که در ولایت خود مثل منظومه بود بیک بار چنان اعتبار
و قابلیت ظاهر و باین طور قوت حاصل نماید و باین حیله و چابکی احکام خود را
که در کمال بلاغت و اختصار موثر مختصر بجا دارد چه هر حکمیکه در آن تواریخ میکرد
ماننده محاربه بجا میشد در بیست و پنجم ماه مطابق سنه هزار و هفتصد
چهل و پنج مصالحه درسدن واقع و الحماید ده سال مصالحه در میان بود تا
برود در این مدت فردریک کبیر با غیرت تمام مشغول امور ولایات خود بود و باعث در
مصالح کافه رعیت را بادی مملکت همگی شد در همان اوان پنجاه ترتیب
قانون جدید افتاد چه قواعد قدیم را بجمعی یافت اگرچه قانون نامه او بین ناقص بود
و بیان از بیشتر جهت سلاطین بعد و رعایا یکنوع نمونه شد و از وحشت
رسم عادت آزادی رو افتند که تجدید قواعد از هر قبیل میشود و در سنه هزار
و هفتصد و پنجاه با استعانت ولتر نام که دانشمند کاردانی بود تکمیل قواعد
جدیده خود را فرموده در هر باب تصویب یافتند اصلاح نمودند و ایام مصالحه را
غنیمت شمرده سعی تمام در ترقی جمیع مصالح انام از قبیل علوم و صنایع و نسق نظام
و تکثیر قوه حربیه کرده در این اندک مدت قدرت و شوکت خود را بجائی افزود که
همه سلاطین اروپ مخوف و هراسان شدند و بفکر انجام او افتاده چند دولت
که عبارت از فرانسه و اوتریش و ساکس و سوید و روسیه
باشند با هم متفق و در حرب او متحد گشتند و فردریک کبیر با دو معین
بجز دولت انگلیس نبود و در وقتی که دشمنان داشت بیرون این خاک فردریک
خود را محصور و خطرناک از اطراف حمله ور دید اگرچه در غلبه آنها تامل کرده

از جلادت و شجاعتی که داشت متوحش و مضطرب نگشته و دامن همت میان
زده متوکلاً علی الله بمضمون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة بنا بعادت خود
که همیشه مسارعت و مبادرت را دوست میداشت بدون اختیار جنگ فجاءتاً بدفع
ساکس حمله نموده و بعد از تجهیز لشکر ظفر اثر اول بمحاربه ماردشال براون که
بجانب دولت متفقه میرفت متوجه و در لوزیت محاربه واقع و چون لشکر ساکس
از وصول جانب دولت متفقه مأیوس شدند از اردوی خود بیرون آمده بتعجیل روانه
و باسباب جنگ شاید فردریک [illegible] سپاه دولت متفقه ملحق شوند در اثنای طریق
برین مصاف و بعد از آنکه لشکر مغلوب منهزم کردیدند فردریک بتعجیل
متوجه شهر بوهم و در غره [illegible] ماه [illegible] سنه ۱۷۵۷ هزار و هفتصد و پنجاه و هفت
مسیحی داخل بوهم و در بیرون دیوار قلعه پراک فتح نمایانی کرده ولی بعلت اعلام فتح
[illegible] شد و [illegible] سپاه او [illegible] منهزماً داخل قلعه پراک
[illegible] قریب بچهل هزار نفر بودند متحصن و فردریک چون فرصت محاصره نه
داشت عنان [illegible] بجانب لشکری که از [illegible] مشغول بودند [illegible]
هزار بودند [illegible] ماردشال داون بود معطوف
نموده و با [illegible] هزار لشکر خسته پروس شصت هزار سپاه تازه نفس
موراوی در [illegible] مقابله نمود اگرچه اول از کثرت خصم ضعف
سپاه خود مشاهده کرده ولی خود آستین جلادت بالا زده فرمان یورش سپاه داد و تا
آن زمان چنان حرب صعبی واقع نگشته و [illegible] بود و بعد از شش حمله
پی در پی و کشته شدن [illegible] پیاده و سواره لشکر خصم [illegible]

حمله

حمله میکرد و [illegible] شکار [illegible] بالاخره صفوف خصم را [illegible]
و قدم ثبات ماردشال داون بی قرار و بکلی متزلزل کردید [illegible] فتح چنین
فردریک که نقد لشکر خود نموده از نصف بیشتر را کشته یافت که از سی هزار
سپاه پروس چهارده هزار نفر باقی مانده بود و اکثر آنها نیز خسته و مجروح بودند فردریک
خواست که [illegible] پروس مراجعت نموده باصلاح مافات بپردازد که ناگاه لشکر
ساکس و [illegible] و [illegible] رسیدند فردریک [illegible] باقی ماند و لشکر خود
به قسمت منقسم نموده قسمتی را خود فرمان میداد و قسمت دیگر را به پرنس
[illegible] سپرده و جمع دیگر را به [illegible] لوالد موکول و از سه طرف مشغول
مدافعه گشتند و در قسمتیکه خود بود فتح واقع ولی سپاهی که با [illegible] پرنس
داده [illegible] شکست فاحش خورده و اکثر مقتول شدند و
[illegible] لوالد که با سپاه روس مقابله میکرد [illegible] مغلوب [illegible] طرف دیگر لشکر انگلیس
که بجانب فردریک [illegible] بودند از خصم امان
خواسته با دولت متفقه متحد کردیدند ولی فردریک [illegible] ثبات قدم [illegible]
[illegible] سپاه خصم از [illegible] چالش [illegible] بود و بعد از
[illegible] دولت [illegible] شهر [illegible] بود [illegible]
فردریک در آنجا بود [illegible] منهزم [illegible]
با لشکر [illegible] مراجعت نمودند که دولت
[illegible] لشکر [illegible] چهار دولت [illegible] محاصره نمودند و همه متفقاً
میخواستند که بالمره سلطان [illegible] پروس را [illegible] منقرض نمایند ولی [illegible]

سپاه خصم فریدلند بغیر از جنگ تصور نکرده نمیمود و از عزیمت بمصالحه اقدام
نمیکرد اگرچه خود را در پنجه خصم گرفتار میدید ولی از جهت بیرون نهان
در نمیداد بعد از تجهیز لشکر دوباره مستعد قتال و اول خود بجانب مارشال
سولت روان و جمیع طلایه سپاه خود بجانب لشکر مسیلن کسیل و با بیست
و پنج هزار لشکر جرار بمقابله سپاه متفقه که از شصت هزار علاوه بودند شتافت
و از بود سالی در حصن را نهایت عبور و چنان نمود که از میدان محاربه بوقت
بر نیامده فرار میخواهد نماید چون لشکر خصم دیدند که بدون مقاتله مراجعت کرده
حمل بر جبن او نموده بیکبار او را تعاقب کردند و شیرازه نظم انها از هم گسیخت
چون فریدلند نزدیک شدند که بناگاه مانند شیر غضب آلوده مراجعت
در حمله اول سپاه خصم را از هم متفرق و بنیاد منهزم ساخت و فتح نمود و اوند
ماه سنه ١٧٥٧ هزار و هفتصد پنجاه و هفت واقع ولی این شخص عنبر گسیل
که فتح مذکور که موسوم به روز پاشا است نموده شد که لشکر اوترایش
لی برکین نفوذ و مراجعت جوزف را مستعجل و دوک برون از بنسکو شکست
خورده بدون تاخیر بجانب دشمن دیگر روان و بلدین بلیه عظمی و مصیبت کبری بجز
صبر و ثبات قدم چاره نیافتند و بغیر از آشامیدن خون دشمن هیچ دوائی بمرض
خود ندیدند و بعد از جمع آوری فراریهای لشکر دوک برون که از بنسکو شکست
خورده بود بطرف سپاه مارشال دون نهضت فرمود در اثنا طریق بلد بعض
از فراریهای لشکر او بوی معروض داشت که ما افراد لشکر دیم مگر آنکه سپاه خود را بالتمام
در هلاکت یافتیم فردولند کبیر و بکمال شتاب در جواب فرمود که (امید دارم

این

این دفعه فتح از جانب ما باشد و اگر بخت مساعدت ننماید باهم فرار خواهیم کرد)
گویا منظور او تسلی خاطر او بوده که در حین ضرورت فرار عار نیست در حقیقت
افعال او مظهر تعجب جمیع شنونده کاف است و اخذ بخت و اقبال او در نهایت اوج و
رفعت بوده احدی مثل او اظهار قابلیت و اثبات شجاعت چنانکه در محاربه للبا
ظاهر نموده نکرده که در پنجم آذر ماه با بیست و سه هزار نفر در مقابل لشکر مارشال
دون و دوک لوران که زیاده از شصت هزار نفر داشتند قدم مصابرت در
میدان محاربت فشرده و در کمال اقتدار فتح نمایان فرموده و این فتح نبود مگر از نتیجه
او و کمال مهارت وی به فنون جنگ و نهایت شجاعت سپاه پروس بنا در
دلقوی و لشکر بیخاشعی او زا که با وجود کثرت دشمن که از جهات او بغیر با سپاه
انبوه متصل بوی حمله میکردند ابدا هراس نکرده از محاربه لشکرهای فارغ نگشته معامله
فوق الطاقه بهم پرداخت و در همه محاربات علم مفاخرت میافراخت و پنج روز
بعد از این فتح بن سکو که با پانزده هزار سپاه که از اول لشکر دولت متفقه بود هریس
نموده از نواحی پروس مراجعت و هفت شیرازه و جمله از لشکر سلطان دولت
متفقه که در مسیلن بودند جا بجا کرده از مسیلن برگشتند و از این فتوحات
متوالی دل دشمنان از آب و جمیع دول را با اضطراب انداخته و خطه مسیلن و اندرون
اغاد را بنا ان فرموده و چون اغتشاش در این اثنا در دولت انگلیس واقع و در جای دولت
اوسطریه فردولند متوحش بودند بعد از این فتوحات با وی عهد و قوع
امنیت و فراغی ادراک ندارد که در هر سالی دوازده ملیون فرانق باسم امدادیه بوی داده
و لشکر بی هم در سر حد خود حاضر دارند که در حین ضرورت مدد وی کسیل نمایند

وازابتدای محاربه واقعه در سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و هشت فردریک
کبیر شهر جوید نتیز را متصرف گشته شروع بمحاصره قلعه اولموتز نمود
اما مارشال دون بعد از تهیه سپاه دوباره با لشکری فزون از حد متوجه فردریک
گشته چون سپاه پروس نزدیک شدند سطوت فردریک متوحش و مجبور براجعت
وعزم فردریک او را در نهایت نظم و مهارت تعاقب نموده در خلال آن احوال سپاه
بجهت دو ستیه قلعه کوسلروت حمله ور و در طرفة العین بضرب خمپاره
و توپ ویران و تل خاکستر نموده‌اند فردریک از استماع این واقعه ناچار مارشال
دون را ترک و بجانب لشکر روس عطف عنان نموده در زورندورف با ایشان
مصاف و نایره حرب از طرفین مشتعل و فردریک کبیر فاتح گردید ولی در آن جنگ
قریب بده هزار نفر از سالداتهای او شهید و مقتول گشتند هنوز غبار معرکه قتال از
چهره نشسته مجبور بمحاربه لشکر دیگر عنان ابرش همرغ پیشرا منعطف بتفصیل
این اجمال آنکه مارشال دون بعد از مراجعت فردریک کبیر بجانب لشکر روس
میدان را خالی یافته با سپاه انبوه ببر پرنس هانری که از سرداران فردریک بود
رفته و پرنس هانری چون قوه مقاومت نداشت بفردریک اخبار داد و از او
مدد طلبید و فردریک بعد از چند روز هوهانکیرش را مخیم خیام کوکبه
احتشام نموده ولی چون محل مزبور صلاح جنگ [illegible] نبود او را انداخت واز اطراف بسر
کوههائیکه داشت یکی از سرداران او که موسوم به کیت بود معروض نمود که
اگر مارشال دون امشب بما حمله نماید و چنین فرصتی از دست دهد سزاوار
است که او را ابله کشند در جواب پادشاه بلاغت نشان راند که مارشال دون

ازما

ازما خائف نباشد زیرا که او چنان دارای هراس است که ابداً او جرئت حمله کردن نه نماید اگرچه فردریک صحیح
بهتر از امشب بدبخت او بختی اهل افتاد ولی مارشال دون فرصت را غنیمت شمرده
از طرف جنگلی که مشرف به اردوی فردریک بود شبیخون زده سپاه فردریک را
بعلت جنگل فجاتاً بمیان گرفته قتل بیحد نموده‌اند و فردریک در آن وقت [illegible]
برای [illegible] رفتار سوار و بشجاعت جبلی خود را آشکار نموده و جان داد
افواج [illegible] با وجود انبوهی جنگل و تراکم ظلام شدید و شجاعتیکه عقل حیران
و اندیشه سرگردان است سپاه او [illegible] لشکر خود را از آن مهلکه نجات
داد ولیکن در حالتیکه اکثر سرهنگان قابل و سرکرده گان کامل او مجروح و مقتول و
جمع کثیری از سربازان رشید او بعرضه هلاکت رسید و او در آن گیر و دار زخم منکری
برداشت و باقیمانده سپاه را در خلف [illegible] که در نیم فرسنگی اردوی اولی بود جمع و به
مامن رسانده و مستعد قتال خصم گردید مارشال دون نیز سپاه او [illegible] را
جمع نموده منتظر فردریک بود اگرچه بعد از طلوع آفتاب فردریک فرمان یورش
و اعلان حرب نموده ولی مارشال دون را جسارت مقابله نماند از جنبش خصم
خوف و احتراز نموده [illegible] صواب بمیان محاربه شتاب ننموده و در همان محل که سنگر
کرده بود بحفظ خود پرداخت فردریک کبیر چون او را متحصن و سپاه خود را
خسته دید [illegible] متوقف و منتظر حرکات مارشال دون در همان مکان شد
چون از خصم جنبش مشاهده نمیشود متحمل او شده در کمال نظم و اقتدار با فتح و
فیروزی از مقابل سنگر خصم مراجعت و مصمم فتح و محاصره شهر نایس
گردید بعد از آن اثنا بجهت واقعه دیگر مجبور بمعاودت آلپ نهضت نموده و اول

خواست که لشکر مارشال دونرا از درسد متفرق و دور سازد لهذا
بمعسکر او تاخته بعد از حرب بسیار صعب که نتیجه اش بود از کثرت قتلا شکست
بسپاه وی واقع شود سپاه مارشال دونرا متفرق و خود و فصل شتا را به
جهت آسایش سپاه اتراق فرمود ولی کویا آسایش بوی حرام بود که دران هنگام
در سنه ۱۷۵۹ هزار و هفتصد و پنجاه و نه نیز حرب سختی مابین او و سپاه روسیه
واقع شد تفصیل این اجمال آنکه چون دو شهر مزبور بجهت آسایش سپاه قشلاق
فرمود چندی بخیال بالمره مستاصل نمودن لشکر اتریش بیفتاد ناگاه از اطراف
آنها بسپاه روس شوره و مشغول جمع آوری لشکر و علاوه کردن فوج حربیه خود
گشته بعد از فتحی که سپاه خبر وصول روسیه رسید ناچار بجانب خصم متحرک و در
کونرسدورف دوازدهم شهر اوت ماه مطابق سنه ۱۷۵۹ هزار و هفتصد
پنجاه و نه با سپاه فراوان با لشکر روس مصاف و از طرفین نیران حرب ملتهب و در
اول فردریک غالب گردید و در این محاربه بیست هزار نفر از لشکر پروس
و هیجده هزار از سپاه روس مقتول چون لشکر خصم منهزم و هنوز دلیران
پروس همت از آلایش حرب نشسته بودند که سپاه اوتریش رسید و فردریک
کبیر قدم مصابرت در عرصه محاربت فشرده و بجلادت تمام مشغول مجادله بود که
سپاه روس دوباره بیکجا مجتمع و از جانب دیگر حمله ور گشتند بطوری که فردریک
مستاصل گردید که دران محاربه تمام لشکر او عرضه هلاک گشتند و خود او نیز زخمی
بود اسیر کردند اما با وجود چنین شکستی که تمام سپاه او هلاک شدند شهر برلن را
بتصرف دشمن نداد و آنها نیز قدرت تصرف نداشتند الا از سپاه آنها نیز اکثر
تلف

تلف گشته بود که گذشته از این چندان اتفاق با هم نداشتند اگرچه در اعدام فرد
ریک متفق بودند ولی با هم نفاق می ورزیدند از همدیگر متوحش بودند که
اهل اوتریش مطلع میدانستند که اگر روسیه بولایات پروس غالب
شود بعد از آن با آنها مخاصمت نماید و هم چنین روسیه از اوتریش مخوف
بودند و این اختلاف باعث شد که فردریک دوباره فرصت جمع نمودن
سپاه خود داشته باشد و بسپاه روس پروس فرمود اگرچه در این محاربه
نماید رسید ولی اگر بعد متفق شوند سخت دهن توپها را بجانب اوتریش
نمایند و در همان ایام جیمنی نام که سردار پروس بود در قلعه درسد
محصور مانده بود بطوری که اهل قلعه و خزینه سلطان پروس را که بکفایت وی
اعتماد نموده بود بسلامت از چنگ خصم خلاص و قلعه را اگرچه تسلیم دشمن نمود ولی
مال و سپاه را بدون صدمه بامن رسانید و اندکی بعد از او هفده هزار سپاه پروس
که در بوهم در تحت اداره فرانک نام سردار بودند متوحش و متفرق گشتند
و سردار مزبور مجبور بفرار شد و از طرف دیگر سه هزار لشکر پروس که در تحت
اداره دیرک نام سردار بود دو از دشمن برگشتند و چون این خبرهای وحشت
اثر موحش بفردریک رسید فرمود امید دارم آخر بدبختی پروس باشد و
سال بعد آنها بانجام رسید الحاصل فردریک بعد از هنوز اندک سپاه
بهر طرف هجوم برده حمله ور گشت لشکر اوتریش را منهزم و دوباره ولایات سیلزی
را متصرف و مشغول تجهیز سپاه شد و در همان اوان دوک فردینان فتح
میندن را نموده بعد از فتح ده هزار سرباز بمدد فردریک گسیل و فر

۲۵۱ دیگرا دوباره استعداد کامل و محاربه نبوده الحال ممکن نبود چون فردریک
بجهت استراحت لشکر فصل شتا را باسایش و تزاید قوه حربیه خود قیام و اقدام
در وینه یا درساکس قشلاق نماید و ترک کردن خصمای قوی را صلاح ندید
ایشان را بیکار گذاشتند یکسال را آسوده باشد در فبرویر ماه سنه ۱۷۶۰ هزار و
هفتصد و شصت مسیحی خبر شکست لاندسهو که یکی از سرداران پروس بود
بوی رسید که در محاربه از بلد مخفی لاندسهو ده هزار نفر از سربازان
پروس مقتول و شهر فلاتز را لشکر اوستریش متصرف گشتند چون
شهر مذکور بجهت حفظ ممالک سیلزی لازم بود فردریک بتحت سعی
بجانب ایشان برود ولی بعلت چند فتح عزیمت فرموده عنان فرس اقبال را بجانب
ساکس انعطاف داده شهر درسد را محاصره فرموده این شروع به
محاصره کرده بود که خبر وصول مارشال داون به سیلزی رسید مجبوراً
بجانب سیلزی عطف عنان نموده و در این سفر او را از تاوانی میان رخت زیاد
وارد و قابلیت و مهارت وی در فنون لشکرکشی بهمه ثابت چه جمیع سربازان
او در این سفر نوکار و جدید و هنوز از فنون سپاهیگری چیزی نیاموخته بودند
و بعکس سه طایفه از سپاه اوستریش باتفاق لشکر روسیه در مقابل در نهایت آراستگی
و با استعداد تمام در کمین کرده که ناگاه خود را در میان چند نفر خصم محصور یافت اما
از غلبه بر ملوک خاص خود ایشان را از اتفاق و اتحاد بهم مدتی مانع گشته و کفایت
خود را در جنگ لودون و لیکنتس بر همه ثابت فرموده و در وقتیکه سرداران سپاه
خصم تن در داده بود بوی غلبه نماید و لشکر او را منهزم سازد تلاطم مصائب فشرده
و در نهایت

و در نهایت کفایت فرمان لشکر پروس بیدار و قاطبه سپاه خصم را متفرق و لیودن
را بعقب نشانده و از جنگ لودون فارغ نگشته بحرب لاسی پرداخت و
لشکر او را با افواج مارشال داون منهزماً ملحق و سپاه روسیه را نیز از ممالک
خود دور و در پایتخت مملکت پروس که از ایشان متصرف شده بودند استرداد فرمود
و در عرض خود را از رقیب دول مستقر آزاد نمود بنا بر آنکه بجهت سلطنت که بعد
از چندین صد سال تا بسر بانجام بپاید که هنوز مشق انداختن تفنگ را در دست
نگرفته بودند با سپاه چهار دولت قوی محاربه نموده و فتح کرده همه ایشان را از ممالک
خود دور فرمود پس بمحاربه مارشال داون لشکر راند و در تورگو ثلا
فریقین واقع گردید مارشال داون را سپاه فزون بود ولی شجاعت و همت
فردریک فزون تر که بعد از حرب صعبی که اکثر سپاه او تلف شدند فتح شایان
فرمود و لشکر اوستریش بعد از چنین شکست ناشی بوهم عنان هزیمت
باز کشیدند و فردریک ثلثی از دو ثلث ممالک ساکس را بتصرف لشکر پروس
دادند و از طرف دیگر سپاه روسیه و سوئد منهزماً بولایات خود مراجعت
و چندی فردریک را آسوده گذاشتند و فردریک بعد از تسخیر دو ثلث از ولایات
ساکس یک چند بفراغت و استراحت مشغول امور دولت خود گردید بعد
از هفت سال محاربه که در مقابل چهار دولت قوی چون سد سکندر ایستاده
و همه را زبون فرموده محاربات سنه ۱۷۶۳ هزار و هفتصد و شصت و یک فرد
ریک با انجام رسید با فتح و ظفر قرین چندی از لشکرکشی آسوده و جمیع خصمای
رشید را منظور ... اعاده شد بلاد را متصرف ... و فردریک وافت کرد

 نیز ناآسوده نگذارند جمیع همت خود را بتهیه لشکر و تجهیز سپاه گماشت

تصویر فردریک کبیر با سرداران خود

و معلوم او بود که هیچ چاره نیست بجز اینکه در ایام فرصت علت خود را علاوه نماید
و قوه حربیه خود را قوی کرده اند و با استعداد تمام منتظر خصما گردد و دو ماه تمام در اردوی
کیوان شکوه اقامت فرموده مشغول تکثیر سپاه گردید از اطراف لودون بعلاوه
تجهیز لشکر خواست بمحاربه فردریک مبادرت نماید ولی روسیه را خیال دیگر شد
چه خطر عظیم از محاربات فردریک مشاهده نموده وحی نمود و میل داشت که به
جانب کولبرگ لشکر راند چنانکه از مجادله فردریک تخلف ورزیده به
کولبرگ روان و آن نواحی را متصرف گشت و در همان ایام سپاه اطریش شوید
نتز را در حمله اول متصرف نمودند و از زمانی که دولت پروس شهر درسد را
متصرف گشتند دولت اطریش را حفظ و حمایت ساکس مشکل شد و هم
چنین ولایات پروس بعلاوه خراب شده بود که فردریک کبیر از گرفتن سرباز

و یافتن

و یافتن امید اندوخته بالمره مایوس بود و در این هنگام چون دولت انگلیس خصم را
ضعیف دید یکباره مشغول دلیل از دادن وجه امدادیه که قبل از این مذکور شد تکاهل
ورزیده بالمره معاهده خود را فراموش و امدادیه را قطع نمود اگرچه از جهات سته
بلاد و سرحدات متصله بفردریک وارد میشد و در امر خود متحیر و غرق تفکر بود که خبر
موت الیزابت امپراطریس روس رسید از این خبر بهجت اثر فرح بی اندازه به
فردریک دست داده چه از جانب روسیه که قویترین خصمای او بود بر آسوده زیرا که بعد
از الیزابت پطر سیم که از قدیم با فردریک عهد مودت در میان داشت به سلطنت
نشسته و بمحض جلوس اخبار مصالحه و خواهش تشیید عهد مودت قدیم
از فردریک نمود و همین خیال صلح موجب اتفاق او با پروس شد که چون
دول متفقه از خیال او مستحضر و بمرام وی واقف گشتند علم مخاصمت با او برافراخته
و از مخالفت او مجبوله علاوه آشکار ساختند پس مضمون معاهده وارده
کرده کارها این دو دولت قویه که تا آن زمان بیخوف یکدیگر گشته بودند با هم یار و متفق
گشتند و دول متفقه که همیشه در محبت روسیه جانفشانیها میکردند دشمنی
خصومت بنیان استوار و علائم عداوت آشکار نمودند فردریک کبیر را طالع
اقبال بالمره گشوده و خورشید سعادت در بیت الشرف بخت برخی رو داد و از پس
غمام محنت رخ نمود در سنه ۱۷۶۲ هزار و هفتصد و شصت و دو پای سعادت
بر رکاب اقبال گذارده بقتال دول متفقه مبادرت و تلافی مافات فرموده محاربه ابتدا
سیلزی را متصرف و مارشال دون را منهزم و شکست بورکرسدورف در وغا لیست
و چون بعد شوید نتز را محاصره و مفتوح نمود و بعد از حرکت سه نوبت با لشکر اتریش و سپاه شتافت

و با جهازات بی حد در بحر محیط جلوه گر گشت و قوه بحریه خود را بیشتر از پیشتر
کرده و بعد از استماع اخبار جدید که فیما بین دول متفقه و عزم واقع شد
دانست که عاقبت این محاربات بجائی نخواهد رسید چه در خلال این احوال
کترین ثانی متصدی امور سلطنت روسیه گشت اگرچه در اوایل چندان موافقت
با دولت پروس ننمود ولی بالاخره بجهت دوستی شوهر خود که با فردریک داشت
بمصالحه راضی و تبعیت شوهر ... کترین ثانی عهد مصالحه موثق گشت و دولت فرانسه
و انگلیس که تا آن زمان بجنگ بودند مجبوراً با دول متفقه متفق گشتند پس فرد
ریک کبیر دانست که تنها با چندین دولت نتواند ستیزه کرد و کترین ثانی امپراطریس
دامن همت بر کمر زده خواست خصومت چندین ساله دول مذکوره را بصلح عوض
مبدل نماید قبل از آنکه با آب عقل و تدبیر نیران فتنه را فرو نشاند در پانزدهم اسفند ماه مطابق
سنه ۱۷۶۳ هزار و هفتصد و شصت و سه سفرای دولتین در هوبرتوس بورغ
بجهت مصالحه حاضر و بعد از گفتگوی بسیار قرار شد که دولت اوستریش از
نواحی سیلزی قصد ننماید و ممالک سیلزی را تماماً بفردریک واگذارند و فردریک
نیز طمع زیاد ننموده از ممالک اوستریش تجاوز نکند این محاربات خطرناک
و خونریز چند ساله اگرچه بفردریک صدمات بسیار وارد آورد ولی نتیجه او سعادت
و اقبال و فخر دائمی شد و مدت شش سال تمام بود که انگلیس خارج و متصل مشغول
محاربات و فتوحات نمایان که موجب ابتهاج دوست و دشمن ملت شده بود و در این جنگ
مکرر با مهمی فتحنامه اراضی خصم غارت کرده متصرف شد و بالاخره از همت بلند و جنگ
بسیار از جنگ چندین دولت ... و لشکر خصم را ... کانادا را از ولایات خود

مطرود

مطرود و تنها در مقابل چندین دولت قوی چالش کرده بالاخره بر همه غالب و ممالک
سیلزی را که از اول در مطمح نظر داشت متصرف گشت و بعد از تفقد معلوم
او شد که در این محاربات از جمیع رعایا و ولایات او از صد نفر یک نفر تلف گشته
و همچنین همین اندازه خرابی رسیده و با وجود اتفاق چند دولت بیک مقابله صرف و
و تلف کشتن سپاهیان خصم اندوه زیاده شده بود چون فردریک بدقت
ملاحظه نمود ولایات پروس محتاج بمیران و ... شیرازه هرچیز از هم
گسیخته و نظم دولت و ملت بالمره از هم پاشیده فقر و فاقه و کسالت و بطالت فرو
الطاف چنان بجمیع اهالی پروس طاری که اگر سلطان عادل ملت پرستی شایسته
ملوکانه با صلاح آن کوشد همین خرابی این چند ساله را تعمیر تواند نمود و لیه فردریک
را از یک طرف ... دولت او اگرچه بسیار پریشان شده بود اما با حدی
مدیون نبود و از اصل مملکت خود بدشمن نداده بلکه علاوه سیلزی را نیز متصرف
گشته بود و در اواخر سنه ۱۷۶۳ هزار و هفتصد و شصت و سه فردریک کبیر با دولتین
روسیه عهد موثق و ... و در تقسیم بلاد ... اوستریش متحد و اندک اندک بنای
بلیش ... گذاردند و در اواخر حیات فردریک بنا ... دولتی و پایه تخت خود
کردند سان سوسی بود مراجعت نموده مشغول تربیت ملت و ترقی
فلاحت و صنایع و علوم شد و از این غفلت نداشت و چون مدت سلطنت او
تا بدار و ایام حیات ... بقرار بود ... خواهد دولت پروس را در جمیع علوم
و صنایع سرآمد عصر ... در هفدهم شهر ... ماه مطابق سنه ۱۷۸۶
هزار و هفتصد و هشتاد و شش در سن هفتاد و چهار سالگی ... باستراحت گذارد

نجات عالم فانی فراغت حاصل نمود و مورخین فردریک را مقابل قیصر
اول و شارلمان و ناپلیون دانند و در عصر خود بی بدیل و نظیر پنداشتند
سبحان من هو حی لا یموت

سرلوح تصویر پایتخت ژورژ واشنگتون

ژورژ واشنگتون در سنه ۱۷۳۲ متولد و در ۱۷۹۹ سپری شد
این یتیمه دهر و نادره عصر در بلده بریچز کریک در خانواده که مشهور به
لقب واشنگتون بودند و از طوایف شرفای انگلیس بودند وارد
سرحد دنیای نو شده توطن داشتند و اندکی بعد از تولد ژورژ پدر او
از ینگی دنیا مهاجرت ورزید و در استافورد اقامت ورزیده ودر آن موضع ژورژ
مانند دیگر اطفال پیش معلم درس خواند و بعد از آن در مکتب دیگر
مشغول بود مدت مدیدی در خدمت مستر ولیم پدر و حیاتی کرد
و معلوم است که درس خواندن او چنان تا سن بلوغ ژورژ مداومت داشت

واشنگتن قصد خدمت انگلیس را با اسپانیول در خصوص امریکا به جنوب منازعه شد
لارنس بسر کشتی ها برده در سفر بود بعد در سنه هزار و هفتصد
چهل و دو بخانه پدر مراجعت کرد و در ایام غیبت برادر بجهت تعلیمی که با او داشت
ژورژ را شغل مخصوص مشق نظام بود بعضی از اطفال که همسن او بودند مشغول
مشق نظام و محاربه خیالی میشدند و بجهت معلم و استاد که خود او هم مشاق
و هم سردار بود و جمیع اطفال که همبازی او بودند با اطاعت بفرمان او بودند
و او را سردار و امیر خود میپنداشتند و بسبب وفات پدر در سنه هزار و
هفتصد و چهل و سه ژورژ را افسوس که حاصل و علاقه از شغل لشکر کشی و امثال
عاطل ماند اما این واقعه موجب محبت ژورژ نفیس پدر نداشت چه بعد از فوت پدر
چون مادر او زنی عاقله و کامله بود در تربیت پسر جوان کوشیده رسوم و آداب و
آداب ... و اهمیت امور و اوضاع مجلس خلق و عدالت پیش کرد چنانکه در جمیع
ایام حیات نصایح مادر را در حفظ داشت و به احکام او عمل مینمود و لکن
شائق ... در معلمخانه در مکتب مشغول تحصیل بود بعلت ذهن و ذکاوت و فطانت که
داشت دائم بر همه تلامیذ مقدم میشد و دفتر مشق و صفحات او را بجهت سرمشق
جمیع اطفال محفوظ داشتند که با وجود جوانی و بی تجربگی طبع سلیم او در املاء و انشا
کمال بلاغت و فصاحت را ظاهر و ملاحت و صباحت را ظاهر مینمود در اواخر ایام
تحصیل بتعلم علم هندسه قیام و اقدام داشت که علم هندسه و مساحت اکثر اوقات
بکار میکند و ... که بسیار مفتخر میشد در اندک ... ترقی کشور او را معین و
همواره خواهد بود چون صفات پسندیده و اطوار حمیده او بر همه ظاهر و آثار شجاعت

و پنجاب انجمنی که ظاهر بود امانت و درستکاری او را دوست نموده بمنصب اجودانی
مع مشاقی فوج دهرتیخه مفتخر نمودند و دو سال بعد از آن قابلیت و کفایت او را
مشاهده کرده اعتبار دولت را مورد تحسین شاهانه برای عطا فرمودند تفصیل این
اجمال آنکه چون دولت انکلیس خواست سرحد دیهرتیخه والی اوهیو
معمود اورد و فرانسیسها منقطع کشته قلعه و چاپارخانه در نهایت سرحد اوهیو
بنا نهادند و ثوروث واسهنکتون انجانبه دولت دیهرتیخه مامور شد که
سرحد رفته از ساختن قلعه و چاپارخانه فرانسه مانع شود در پانزدهم ماه
مطابق سنه هزار و هفتصد و پنجاه و سه راهی شد صحاری قفر و وادی
آب و علف انجا را بسرعت تمام قطع نمود که برف و باران و فیضان رودها بعض
از عبورها مانع گشت و دواشای طریق به دقت حالات اهالی وحشی و جمع افتادگی
او اضطرابی نوشت و هر محلیکه صلاحیت آبادی یا ساختن قلعه و قراولخانه داشت
اظهار و مشخص و از این مامورات بعد از دو ماه و نیم مراجعت نمود و جهان نوشته
جات خود را بنظر امنای دولت رسانید بعد مستوجب عنایت و مرحمت کردید
و از تمجید و مداح رجال دولت و اماثل بازو نهاد علم قابلیت خود بیش از پیش شد
الحاصل چون جواب رئیس چاپارخانه فرانسه لا و عدم اجرای حکم دولت خود تابع
قدم بود لهذا بجهت ممانعت از تحکومت دیهرتیخه مسیصد نفر سرباز به
ثوروث واسهنکتون سپردند و او را بمنصب سرهنگی مفتخر و در بهار سنه
هزار و هفتصد و پنجاه و چهار بطرف سرحد کسیل فرمودند و ثوروث با لشکر قلیل
خود بی‌خواست بلد دولت فرانسه حمله نمایند و بجهه دو بین راه از اهالی وحشی انجا

مسموع

مسموع نمود که جمعیت فراوان از سپاه فرانسه بمقابلت او روان بعد از استماع این
فقره از هر امکان مراجعت و در محلیکه سزاوار تحصین بود قلعه از برای سپاه اندک
خود ساخت و مستعد حمله خصم شد بعد از این مخاربه مختصری مجبور بمراجعت گشت
پس از دولت انکلیس حکم رسید که سپاه او هر یک بسرحد خود مراجعت نموده منتظر حکم جدید
دولت خود باشند در ابتدای سال بعد انکلیس دو فوج را مامور نمود که قراولخانه
و چاپارخانه فرانسویها را که در سرحد بنا نهاده بودند ویران سازند برادر
کسرباد افواج انکلیس بود چون بقلعه کبیر رسید ثوروث واسهنکتون
را معهد طلبید و چاها لشکر فرانسه بر ادوک را بمیان گرفته خود او و جمع کثیری
از سربازان انکلیس مقتول گشتند و در این محاربه ثوروث و اسهنکتون
مظهر شجاعت و جلادت کردید و دو اسب در زیر ران او مقتول گشت بعد از این
واقعه دولت دیهرتیخه بخدمات و کفایت او و مطمئن و سرباز و مردم و سپاه
تعیین اوافزایش نمودند و ثوروث الی از آنجا فارغ نبود و در سرحد از آن
صدمات سپاه خصم محفوظ می‌داشت تا در فصل خریف سنه ۱۷۵۸ هزار و هفتصد
پنجاه و هشت با استعانت لشکر هنود قلعه کبیر را مفتوح نمود و بعد به دیهرتیخه
مراجعت و در جزو رجال دولت بمنصب فیصر و وکالت مفتخر گشت و بعد از خروج
برادر مهتر یارث خالکثیری بدو رسید و بحالت موت و بیماری شد و بیوه
زن جوان ثروتمند مسموله امدنا انجا بمجاهدت نکاح در آورد و چندی مشغول امورات
املاک خود گشته بعد از اندک مدتی بجای ازمعمولات آن ولایت شمرده میشد چون
ملت استراحت او بحکم قدیم باپان رسید بارگان ایام تعیش را اسوده که او از

 صرصر حوادث متزلزل کرده بود نقشه غارت مونت ورنون

ودرخلال این احوال ژرژ خود را از شغل تعلیم معاف داشتن نتوانست
و بازیلبوان خانه مترددی نموده که دران اوان رشته روابط انگلیس با مهاجرین
امریکا گسیخته و از پارلمان بریتانیا احکام چند در ممانعت تجارت
مهاجرین امریکا با سایر دول صادر و در دهم ... ماه سنه ۱۷۶۴ هزار و
هفتصد و شصت و چهار سجلی از پارلمانت مزبور به مهر جمیع وکلای ملت
و امنای دولت ممهور و باجرای حکم تامپ صادر و در جمیع ممالک محروسه دولت
اجرای قانون جدید را اخطار و در فسخ حکم پارلمانت مجدد و اندکی بعد از آن حکم جدیدی
از پارلمانت در خصوص گمرک چای و مالبوزالات و کاغذ و غیره صادر و در این خصوص
نیز عموماً مخالفت واقع بخصوص در شهر ماساشوس و بوستون و سایر ایالتها
نیز قیل و قال دانستند که این حکم تنها به مهاجرین ... انگلیس اهل ... اندک اندک

همه

همه ... اهل کرده و در هم اجتماع نمودند که وکلای چند انتخاب نمایند تا در شهر
فیلادلفیه مجلسی جهت گفتگو در این امر منعقد کنند و از دولت و ... ژرژ
واشنگتون و با اتفاق شش نفر دیگر به وکالت ... به مجلس وکلا که در شهر فیلا
دلفیه مجتمع بودند مبعوث و مجلس مزبور در چهاردهم مه سنه ۱۷۷۴ هزار و هفتصد
هفتاد و چهار در شهر مذکور تشکیل و جمیع افراد وکلا بر خلاف قرارداد دولت انگلیس
متفق و همه متحداً اظهار خصومت و عداوت با دولت انگلیس نمودند و نیز قرار داد
که در دهم خرداد ماه یکبار دیگر جمیع وکلا به مجلس مزبور جمع و در این خصوص زیاده
مشورت کنند لهذا از پارلمانت بریتانیه به اهالی ماساشوس حکم صادر کرد
که تنبیه طغاة و عصاة کوتاهی ننموده و هر کس مخالفت نموده و باعث شورش و فتنه
گشته به ... رسانند پس از این حکم ده هزار از مهاجرین ماساشوس به ...
در ... وظایف ... در ... کشتند و در دهم خرداد ماه با اصرار ژرژ در
شهر فیلادلفیه وکلای جمیع دول مجتمع و مجلس شوری تشکیل دادند اول تعیین
یکنفر سردار با افواج امریکا شد و همه اتفاق نمودند که غیر از ژرژ کسی شایسته
این خدمت نیست همان روز ... امیر ... ژرژ
لشکر امریکا را ده هزار نفر ... آماده ... خانه ... سنو ... جبر
خانه ... قورخانه ... از دولت ... معین
مهندس ... مخصوص ... انها ... اتفاقا
بعد از ... منظم کرده بودند که ... چند کشتی جهت ابتیاع
با دولت به ... ارسال و کشتیهای دیگر به گینه ... کسیل ... و

سالدانهای امریکا که زیاده از یکسال بود در خصم خانه بودند و از طول مدت
تعطیل مشق نظام را بالمره فراموش کرده بودند از انقلابات سردار جنرال [illegible] واند
و ملک جوش کشند فا مجتمعان سربازان معلوم کرا منتظم نموده که انکلیس جرأت حمله
نکرده و بجهت ازدیاد قوت حربیه خود جمعی از افواج المانی را با خود متفق و بجهازات
جنگی سوار شده چون صحاجو به پنجکی دنیا افتاده که بر آنها نیز تکبیر قوت لازم است
بر ترودق حکم نمودند که بوستون را خراب بقهر مطیع خود کرده اند پس ترودق به
زبانه که جزیره بوستون را بزمین متصل به نمود حمله ور گشته و بعد از مشقات تمام
مسخر و در مقابل شهر دورشستر خواست سنکر و باستیان مضبوط بنا
نماید که باستیان مزبوره مشرف و بر کوب شهر رسا و بغاز بود و لشکر انکلیس از
محل مزبور به بحر مراجعت و مستحفظین بر آنجا گماشتند در شب چهاردهم ورود مزبور
سنه ۱۷۷۶ هزار و هفتصد هفتاد و شش ملیا امریکا در نهایت سکوت بدون قیل
و قال و همهمه شروع بساختن باستیان مزبور کردند ویلیام هو سردار
انکلیس چون دانست که آنها بچه کار مشغول اند خواست که کشتی بساحل داند خانع
شود و نکذارد که خصم چنین امر مهم اقدام نماید ولی از نامساعدت بخت باد شدید
برخواست و چند روز متصل بطوری طوفان نمود که عبور اندر با محال شد و ملیا
انکلیس نتوانستند از بغاز بیرون رانند و خود را بلشکر خصم رسانند و این مدت
باسوده که ترودق سنکر و باستیان [illegible] خواه خود مضبوط و مستحکم نمود بنحویکه
تمام شهر مشرف و به بغاز و بر ساحل کوب بود چون هو آرام کرفت ملیا انکلیس
ارتفاع باستیانرا ملاحظه نمودند دانستند که جهازات آنها در بغاز و در ساحل

از خطر

از خطر غیب بیرون در هفدهم ورود مزبور ماه ویلیام هو سردار انکلیس مجبورا
بوستون را تخلیه به شهر هالیفاکس مراجعت کرده و در همان روز که لشکر انکلیس
از شهر بوستون بیرون آمدند ترودق به درون [illegible] و بدون استعمال توپ و
تفنگ داخل قلعه بوستون شده قلعه بان محکم را بیجنک متصرف شده و چون
خبر وصول لشکر بریتانیا به رسید آتش غضب اهل امریکا بیشتر شعله ور گردیده و
در ازدیاد قوه حربیه خود جمیع وکلا متفق و به اتحاد به بعضی دولت جمهوریه امریکای
شمالی اعلان و در چهارم مرداد ماه سنه ۱۷۷۶ هزار و هفتصد هفتاد و شش از
جمیع نواحی امریکای شمالی ملیا فوج فوج [illegible] وکالات نیز کرده کرده جمع
و بمقتضای حکم وکلا لشکر انبوه حاضر و اهل مملکت مادیلاند که اول از
جانب آنها انکار داشتند چون اجماع عامرا ملاحظه کردند بدون تاخیر تابع ممالک
اتحادیه امریکا شده با جماع در محل موعود حاضر گشتند و در آن هنگام از اطراف
ویلیام هو سردار انکلیس با افواج خود از شهر هالیفاکس متوکل و بجهازات
جنگی سوار و در دریا استانان ایسلاند در قرب شهر نیویورک از
کشتیها پیاده و در بغاز اودسون لنکر انداختند با چند فوج که در
شارلستون کذارده بود متفق و هم چنین از اروپا مدد بوی رسید تا اینکه بیست
و پنج هزار نفر در معسکر او حاضر ولی سلاح آنها که نظم و ترتیب نکرده بیع لشکر او مریض
و انفع سخت ضعیف بوده اند لهذا ویلیام هو بجهت تهیه و شفا یافتن سپاه
در آنجا اقامت نموده و مکث کرده و ترودق [illegible] مجروح [illegible]
از منبت چه اهل امریکا بیشتر از همه بآزادی مایل بوده اند و بجهت و تقسیم [illegible]

ماه سردار انکلیزان کشتیها بامردم بیرون آمده در طول جزیره لانک ایلاند ورود نموده

و در یکجانب جزیره مزبوره جمعی از لشکر امریکا بسرداری پوتنام معسکر کرده

واردوی ایشان در قرب بروکلین و محل ایشان در مکانی تنگ واقع و راه صعب

المسلک بود ولی سپاه انکلیز بیکدفعه حمله ور گشته و قسمی از افواج انکلیزان

مقابل هجوم آورده و جمعی دیگر از پشت لشکر امریکا را حلقه وار میان گرفته بنای

حرب مشغول بودند تا این محاربه سه هزار نفر از سپاه امریکا هلاک و سه سرتیپ هدف

گلوله و شش عراده توپ ایشان بتصرف خصم در آمد در خلال این احوال ژورژ به

ملاحظه سرعت نموده در وقتی رسید که حرب منقضی گشته و فریقین از هم دست کشیده

بودند و نخواست که شخصا بنابر آنکه هزار جمعیت داخل اردوی بروکلین کرده

چون ضعف لشکر امریکا را ملاحظه نمود بجهت تدارک حرب بحمله کردن تاخیر نموده

سپاه انکلیز بجهت مه و مه غلیظ فرصت حمل و نقل احمال و اثقال اردوی خود نموده

در قرب نیویورک در کنار الطیان معسکر کردند که جرات و جنان لشکر امریکا

بجهت شکست بروکلین که شاید فرار بیشتر لشکر را جمع نمودند و ژورژ و

استهمان بنون عزم فکر پیوسته در صدد آنکه اگر شروع بمحاربه نماید بعلت قلت سپاه

خود و کثرت انکلیز اگر او را شکست واقع نشود باز اکثر لشکر او در معرض تلف

در مجلس دیگر نیویورک را تخلیه نموده و سپاه خود را بمواضع و سایر کرجا اورد

در این محاربه بجز فتح دادند ولی خیال او در اتلاف سپاه نبوده و به هم وطنان

خود غیر از خلاصت نتیجه نداشت و لشکر انکلیز بجز آنکه جانب را متصرف و جای

خانه در نیویورک انبار اضبط کردند و آن نیویورک اهالی امریکا متفرق و

جزیره مزبوره را تخلیه نموده و از مراجعت ژورژ اهالی امریکا و جمعی از

محاربین آنجا که در سنگرها در دوی سپاه امریکا قرار اول در تحفظ بودند بیکباره

عنان صبر و شکیبائی از کف داده فرار نمودند اردو و سنگرها بخصم واگذاشته

و بعد از این فتح سپاه انکلیز بکشتی سوار و بجانب دیگر که جمعی از لشکر امریکا

مجتمع بودند حمله ور گشته در حمله اول سپاه امریکا متفرق و هر چند سردار ایشان

سعی نمود که شاید ایشان را جمع آوری نماید ممکن نشد و سپاه بنا بر جمیع فراریان و سپاه

امریکا مضطرب و خجالت کردند چون ژورژ جبن لشکر امریکا را ملاحظه کرد

با آنکه از شجاعت و ثبات قدم ایشان مأیوس گشته مرکب با سعادت را از فرار منع و نکاه

نمود تا ایشان را الله داخل و بی مهابا با سپاه خصم حمله نمود ولی رفقا و اهل اردوی وی

از چنین خیال او مانع و باصرار مراجعتش دادند چون افواج امریکا در حالت

بدبعد از مشقات بسیار به کنفس برهیذ رسیدند که سپاه انکلیز متعاقب

ایشان رسیده خواست ایشان را از وصول به کنفس برهیذ مانع و بمراجعت مجبور نماید

که دیگر سپاه ملحق نشوند ولی ژورژ فرصت یافته از آن تنگنای معبر بتعجیل

گذشته در محل امنی در مقابل خصم صف آرایی نموده و در بیست و دوم آبان ماه

ویلیام هو بمقابل سپاه امریکا رسیده با ژورژ در شبانگاه کوچیده در محل

دیگر که هیت ایشان قوی بود معسکر نمود چون ویلیام هو از محاربه او مایوس شد

بغیر از کنفس برهیذ رفته و قلعه ژورژ را که اول ساخته بود متصرف شده

از آنجا بحکم لورد کرنوالس که نیوژرسی را متعاقب و فیلادلفیه را محصور

نموده بود به لوسون رفت چون وحشت عظیم با اهالی امریکا رخ نمود که اکثر

سالدات انها متفرق کشتند و در ترو ژوورژ زیاده بر سه هزار نفر باقی
نماند و انها نیز با اسلحه و بی رخت بلکه برهنه و بی کفش در اول زمستان بودند
همه انها نیز تلف و متفرق کشتند پس چون ملجا لشکر امریکا انسوی رود طرف
پنسا دلاوار شد سپاه انکلیس عوض اینکه از رود عبور نموده انها را بالمره
مستاصل نمایند در محل خود اقامت ورزیده و یقین داشتند که هر وقت بخواهند
فیلادلفیه را متصرف خواهند شد و چون اهل فیلادلفیه دانستند که
لشکر انکلیس کسیرا از تعاقب مانع نیست جمیع اهل شهر فرار کرده شهر بالمره رفتند
و در انجا مجبورا همه به ژوورژ بیعت نموده اورا الی مشتا سردار کل و حکمران مستقل
نمودند و ژوورژ در اندک مدتی هفت هزار لشکر تشکیل کرده با اهبه کامل مستعد
شد که از رود دلاوار عبور نموده سپاه انکلیس که فارغ البال در ان سوی رود
عبور اردو کرده بودند حمله نماید پس سپاه خود فرمود که لشکر خصم زیاد با بعضی خود را
کشوده اند و وقت که تعقیب شعرا انهارا نام تصویر عبور ژوورژ سردار امریکن

از رود دلاوار

شب عید مولود حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام از رود مزبور عبور و بناکاه
باردوی انکلیس در حالتیکه همه انها مشغول عیش بودند شبیخون زده بعد از قتل
سپاه یکصد نفر از سپاه المانی و هفتصد نفر از لشکر انکلیس اسیر کرده و شش عدد
توپ از انها کرفته بتعجیل مراجعت نمود که احدی از سپاهیان انکلیس ندانست که کی و
از کدام سمت با انها شبیخون زده و این حرکت او بر جرات و جسارت اهل امریکا افزود
اندکی نکذشت که از اطراف جمع کثیری باردوی او ملحق شدند و بعد از چند روز
لشکر سپاه دیکر در مقابل شده بود که هفت هزار نفر بعد از این شبیخون از اهل
امریکا باردوی او آمده بودند در رقم همین ماه مطابق سنه ۱۷۷۷ هزار و هفتصد
هفتاد و هفت اردوی ژوورژ واشنکتون در ترانتون بود و مصمم
کردید که بلشکر انکلیس دوباره دست برده نماید اول به لورد کورنوالی که
سردار انکلیس بود چنان نمود که میخواهد با او حمله نماید چون لشکر انکلیس مستعد
و بجانب ترانتون روان کشتند انها را کول زده از طرف دیکر با لشکر و اردو از
عقب سپاه خصم فجاتا حمله ور کشته در حرکت اول سه فوج انکلیس را با
لرد مقتول و خود با لشکر امریکا بسرعت مراجعت و بتعجیل وار پرینستون فرار
رفتند ویلیامس از چنین دشمن محیل اندیشناک کشته نیوبرونسویک
را تسلیم نموده حکم کوچ داد و چون از نواحی فیلادلفیه دور کشت اهل امریکا در
بلاد شهر خود معاودت و پنسلوانیا را نیز استرداد کردند و سردار فاتح و
حکمران کل امریکا ژوورژ واشنکتون کرد و مخزن سپاه کرده و لشکر کشی
بیدل و بی نظیر بود و اردوی خود را بطوری زده بود که بنظر خصم لشکر او بیحد و حصر

مقابله با وجود پراکندگی و تفرقهٔ اردوی وی که بجهت دنیا بنظر اهل آن اردو را
متفرق زده بود ولی بنحوی محسنه سعی کرده بود که از هر جانب بهم کمک و یا مدد
رسند استعانت از همدیگر نکرده بودند و ویلیام هو در اواخر هشت ماه به
صحرای امریکا وارد و در بیست و سیم بود او ماه خواست دوباره بکشتی سواری
بیهوده می خواست تا بجهت شهر جنگ محاربه نماید ولی او را ممکن نشد و واشنگتن
لشکر سنهٔ هزار و هفتصد هفتاد و هفت بود جمهوریهٔ امریکا خواستند که
قدرت سردار کل خود را علاوه نمایند و منتشر دادند که الحق در جمیع مصالح ژورژ
واشنگتون در سرداری تامه و امور حربیه متعلق برای او باشد و هر نوع
خواهد حکم کند و احدی از صاحبان منصب تخلف ننموده و هر قسم که صلاح
داند با انگلیس رفتار کند پس ژورژ سپاه رشید خود را بجانب بورگوین
بجهت دفع سپاه خصم که آنجا را محاصره نموده بودند حرکت داد و لشکر خود را بدو
قسمت منقسم ساخت و بنحوی که هر وقت خواهند متفق و بهمدیگر پیوسته
متصل شوند و توانند بهم خطاب نمود چون به بورگوین نزدیک شدند خود
با قسمی از لشکر بجانب امرسون روان و از عقب بورگوین طلوع نمود
لشکر خصم را متفرق و بعلاوه ساراتوگا منهزم ساخت اتفاقاً ویلیام هو
بعد از آنکه مدتی در بحر سیر کرده و از دماغهٔ خصم [illegible] کشف در بیست و پنجم
شهر مزبور ماه [illegible] شاناپاک نزول و در قرب فیلادلفیه معسکر
کرد ژورژ نیز سپاه خود را جمع و در خلاف رود براندیوین اردو نمود
و بعد از محاربهٔ صعبه که از طرفین انهار خون جاری گشت ژورژ مجبور
تغییر

بتغییر محل کرده به عقب نشست و چند روز بعد خواست بجهت لشکر خود را دوباره
محاربه امتحان نماید و بخصم حمله کند ممکن نشد که بعلت باریدن باران شدید
مجبور بمراجعت گشته در خارج شهر فیلادلفیه معسکر نمود و اهل شهر نیز به
واسطه هجوم و پیشرفت سپاه انگلیس دوباره مجبور بمهاجرت گشته از هجدهم
ماه الی بیست و ششم به لانکاستر کوچ نمودند و ویلیام هو بجانب
ژرمانتون لشکر راند و جمیع همت خود را به تسخیر آن نواحی گماشت و در قرب
شهر مزبور غرهٔ اکتوبر ماه لشکر امریکا بمقابلت شتافته بعد از حملات چند او را
باردوی ولی مراجعت دادند چون فصل شتا داخل و دیگر ویلیام هو و لشکر دست از جدال
کشیده باشتعال کانون پرداختند و زمستان را بفراغت و بطالت گذرانیدند و
ژورژ قلعه وال فورژ را که معقل متین و حصن حصین بود معسکر نمود و
لشکر انگلیس جرئت حمله نکردند ولی سپاه او بجهت مفلوک و تنگدست بودند که اگر
ویلیام هو جسارت حمله کرده در یورش نخستین اردوی او را ضبط و لشکر او را
پراکنده می ساخت فاما اجرای امتحان این نقشه نشد و بخت ژورژ و
واشنگتون خصم را بغفلت انداخت چون فصل بهار ۱۷۷۸ هزار و هفتصد و
هشت رسید کلینتون بجای ویلیام هو منصب امور لشکر انگلیس
گشت و ژورژ معتمد الغیر و محاربه بود و در این هنگام چون جمهوریهٔ امریکا
ضعف و قلت سپاه او را می دانستند و کثرت خصم را مشاهده نمودند چند نوع دیگر
معاهده که سابق او را با احتیاط ارسال داشته بودند [illegible] کشتی جنگی بود
فرانسه بیرون داده و انجا جهات سپاه انگلیس نمودند و جهازات کشتی در یک جانب امریکا

منتظر جواب سپاه انکلیس بودند و به کلن تون سردار انکلیس از جانب دولت
فرانسه حکم کردند که حکما فیلادلفیه را تخلیه نماید در حالتی که لشکر انکلیس تا
و مجرا شهر مزبور را محاصره نموده بودند در هیجدهم شهر ماه سنه ١٧٧٨ هزار و
هفتصد و هفتاد و هشت کلن تون از نهر دلاوار عبور و به نیویورک
مراجعت کرد هنوز در نیویورک مستقر نکشته بود که در قرب مونمث نحی
حربی صعب ما بین او و سپاه ینکی دنیا واقع کشت و با وجود شمول سنه مزبوره بلدیات
محاربه کذشت و هر سه دولت بکسالت و بطالت بسر بردند اما در این هنکام عزم
ژورژ فرصت را غنیمت شمرده خدمات نمایان بدولت خود سیلت تکثیر سپاه
و نظم انها نموده هر جا قصوری در سپاه خود یافت خواه از قورخانه یا لباس یا
مشق بود تکمیل کرده و ابدا متعرض سپاه انکلیس نکشته جمیع ایام سال را بتهیه سپاه
خود پرداخت و لشکر انکلیس بفراغ بال در نیویورک و رهود ایسلاند
بسر بردند و ژورژ در این مدت تنها به تهیه سپاه مشغول نبود بلکه امور دولتی
نیز مداخلت نموده در خصوص نظم و تربیت اهل بلد کوشید و در لوئیسون
قلعه محکمی بنا فرموده و با دولت امریکای جنوبی عهد موقت مستحکم و انها را از جانب
دولت امریکای شمالی که دولت خود او باشد برانکیخت و از غارت و یغمای خصم که از
جانب ناحیه ایستونی پوان میکرد قلعه بنا نموده قراولخانه و چاپارخانه انجا
منصرف و راه خصم را از انطرف مسدود نموده و هم چنین سال بعد که عبارت از
سنه ١٧٧٩ هزار و هفتصد و هفتاد و نه باشد نیز بدون جنک بسر بردند لکن اکثر
اوقات بی پولی و در کار اذوقه و دار و دوی ژورژ شیوع داشت لهذا لشکر او

علت

علت محیط متفرق شدند اما ژورژ با عقل و تدبیر ایشان را از تفرق منع نما
و مطیع نکاه میداشت در خلال این احوال چند روزی جنکی که مشتمل بر شش
هزار نفر سپاه فرانسه بود بمحلی نصرت نیوپورت از بحر انتقال نمودند
اما امیرال فرانس در مقابل رهود ایسلاند بساحل قدم نهاده و
رودنی نیز او را تحمل نبوده پیوست و بعد بیست تمام مزبوره را محاصره نمودند
و از طرف دیکر سپاه امریکای جنوبی در شارلستون معسکر ساختند و انجا نیز
دیکر ژورژ سپاه انکلیس حمله ور کردید و بجهت قصور اذوقه و قلت تنخواه
مجبور بمراجعت شده و در ابتدای سنه ١٧٨١ هزار و هفتصد و هشتاد و یک تنخواه
زیادی دولت فرانسه برسم امداد به بوستون رسانید و تهیه لشکر خود را کاملا بخیال انجا
نمود و در همان سال سپاه دیکر از فرانسه بسرداری فرانس نام وارد و معتم تسخیر
نیویورک کشتند علاوه بر ضعف لشکر امریکا را به قلت مساعد و تعداد
تسخیر شارلستون ژورژ واشینکتون با لشکر انکلیس که در ولایت جنوبی
امریکا بسرداری کورنوالیس مقیم بودند خیال حمله نموده و از راه حیله و تدبیر
اول چنان نمود که او نیز به نیویورک حمله میکند و سپاه فرانسه بسرداری کلن تون را
خواب خرکوش داده و بناکاه بجانب ورجینیا شتراپاک متوجه و لشکر فرانسه
که در تحت اداره فرانس بود نیز بجانب ورجینیا بحرکت نمودند و
ژورژ سپاه امریکا و ایشان را مجتمع و قوه مرتبه خود را اکثر و در بیست و دوم
ماه ... ویلیامس بورک وارد و بعد از بیست تمام کورنوالیس را بتحت محاصره
در یورک تون محصور کشت چون کورنوالیس خود را بمحل محصور یافت بموقع

حیلهٔ اندیشیده خواستند از طرف بحر فرار نماید ولی خود او با هشت هزار نفر بود که
آبان ماه دستگیر و محبوس گشت و بعد از این شکست عاجز لشکر انگلیس اجمال
خود داری نمانده از اطراف محصور و مبتلا مختلف گردید که از جانب شمال در نیویورک
محصور لشکر فرانسه و از طرف دیگر سپاهی که در نواحی شمالی و جنوبی او را احاطه نموده
بودند در بیست و پنجم آذر ماه سنه ۱۷۸۳ هزار و هفتصد هشتاد و سه نواحی
نیویورک از سپاه انگلیس پاک شد و در بیست و هفتم ماه مزبور ژورژ در
شهر مذکور با صاحب منصبان خود مستقر گردید و چون انگلیس از اطراف خصم بدید
مثل فرانسه و اسپانیول و هولاند دشمنان قوی از هر جانب بر وی حمله ور
گشتند دیگر قدرت و فرصت نکرده به امریکا لشکر ارسال دارد اما او زاد و انقیل
و هند و در بحر اروپا محاربات صعب خونریز با دول مختلفه واقع و بعلت مذکوره
قوهٔ حربیه او ضعیف و عمل تجارتی بعلت شرایط مصالحه رواج یافت و طلب
وتسلط دول متفقه در بیستم بهمن ماه سنه ۱۷۸۳ ظاهر چنانکه انفصال مذکور گشت
لشکر انگلیس در بیست و پنجم آذر ماه سنه ۱۷۸۳ نیویورک را تخلیه و متصرف ژورژ
دادند و در شهر مذکور جمیع اتباع و صاحب منصبان ژورژوا از وی گرفتند یعنی
چون مصالحه موضوع پیوست جمهوریهٔ امریکا چنانکه شرط کرده بودند او را از سردار
کل معاف و با دیگر صاحب منصبان بجانب شهر اناپولیس که در آن سال جمهوریه
در آنجا مجتمع بودند روان و در بیست و سیم دی ماه با اعزاز تمام وارد و بعد از ملاقات
رجال دولت از منصب خود استعفا و بدون خواهش جزای خدمات جلیله خود
مونت ورنون مراجعت و در اوان این همه خدمات شایان که در انقضاء دولت خود را از
مثل

مثل انگلیس خصم قوی محافظت نموده بود جمهوریهٔ امریکا چون دست همت از استیلای
سخاوت نمودند قرار گذاردند که ژورژ هر مکانی که بخواهد برود و جواب
ستانند خرج چاپارخانه ندهد مراسلات و اشخاص را مجانا ببرند ژورژ واشنگتن
از همت بلند یکمرتبه داشت در کمال شکر گذاری انعام دولت را اجابت نموده بمال خود کاسب
و مشغول زراعت و عمارت گردید که تا مدتی بر این رتبه بوده هر کس از عمل خود
خورده منت حاتم طائی نکشد ولی در دل داشت که اگر چه دولت خود قائد او را
تلافی شد البته دول متفقه خدمات وی را منظور خواهند نمود و فعلا اجرا و در ترتیب و دور کار
ضایع نخواهد شد اما تاسف از بی نظمی دولت امریکا و بی ترتیبی انها میخورد و در
خصوص اصلاح شوارع و طرق و ترقی عمل تجارت و دولت خود متفکر بوده که با وجود اتفاق
تاریخ حرب چنانچه سوده که اهل امریکا را فقیر و مستوحش و عمل تجارت بالمره ضایع بوده و دول
بواسطه ضعف و بی نظمی در داخله امریکا ظاهر و بعضی معادن ثروت و فعل تجارت منتقل
میگردید واحدی به انتقال دولت با اصلاح خرابیها در مدت هشت سال مخارج بر عهده
دولت وارد گشته بود ممکن نشد و کسی بفکر ادای دیون دولت که دنبالهٔ جنگ حاصل
بودند نمی افتاد و میدانست که این نوع سستی کاربها بالاخره موجب خرابی و بالمره
تمامی دولت و ملت خواهد شد و تنها او را اتفاق باعث حفظ ولایات امریکا از تهاجم
خصم گشته بود لاعلاج بعد تنها و نا عشرت دولت امریکا گشت که در شهر ... سنه ۱۷۸۳
هزار و هفتصد هشتاد و سه بار رؤسای امکانیب بدولت اعلان نامه بر وکلای ملت خاطر
نشان نمود که بدون قوهٔ حربیه داخل بقا صورت محال و بی ترتیب در عهد اصلاح
امور ملت سلطنت خیال و بعد لااقل جمهوریه لزوم لشکر بجهت حفظ کشور ثابت

نمود و قواعد چند که بجهت آبادی مملکت و رعیت از لوازمات بود بنگاشت و رجال

دولت ورژینیه را به تشکیل مجالس شورت تکلیف و امعان نظر در فن شرع خیانت خود

ترغیب و از نفاق انذار و باتفاق اصرار نمود لهذا از جمیع ولایات وکلا احضار و در

شهر فیلادلفی مجلس شورت عمومی مشکل و در خرداد ماه سنه ۱۷۸۷ هزار

هفصد هشتاد و هفت ژورژ واشنکتون را با وجود امتناع و استیحاش او

از دخول مجلس مداخله امور دولت مجبوراً بحضور مجلس مزبور دعوت نمودند و او را

بریاست منتخب و در اطاعت او متفق گشتند و در همان مهر ماه در تخصیص جمیع

وکلای جمهوریه امریکا متفق بنشستند و از قواعد جلیله و قوانین جدیده دولت و ملت

امریکا را منافع بعید و استعداد و قوت بسیار حاصل و مجلس عالیه و دیوانخانه

مخصوص جهت ممالک متحده بجهت اجرای قواعد جدیده او برقرار نمودند و در سلخ اردیبهشت

ماه مطابق سنه ۱۷۸۹ هزار و هفصد و هشتاد و نه بمنصب ریاست

مجلس سنا مفتخر و از مساعی جمیله خود قدرت بسیار بدولت مزبوره مبذول و مجدداً

در سنه ۱۷۹۳ هزار و هفصد و نود و سه که مدت ریاست او منقضی شد بوی ریاست

منصب بوی چون او باین امر راضی نبود در سنه ۱۷۹۷ هزار و هفصد و نود و هفت بعد از

آنکه نصایح مشفقانه خود را خاطرنشان هموطنان نمود از ریاست استعفا و در کمال

میل بملک خود مونت ورنون رفت و در نهایت امن مشغول عمل زراعت

و فلاحت گردید و در سنه [illegible] از روزی که در صحرا مشغول تفرج بود بعلت باران

باران خفیف سر و تن او مبلول و هوا از [illegible] که شدید طاری و مصحوب شد که مرض التهاب شعب

الرئه عارض گردد و ملت بسبب [illegible] اشتغال جهان را بیاسود در جهاد هم

دم

و در ماه سنه ۱۷۹۹ هزار و هفصد و نود و نه طایر روحش از قفس بدن و محبس تن

بعزم سیاحت عالم باقی بال و پر گشود و فوت چنان شخص شخیص بغایت اهالی امریکا

را به غم و مصیبت تام بود عقل و کیاست و تدبیر و فراست ژورژ واشنکتن

مستغنی از تمجید است بنا بر کم سخن بود و لیکن چون مجبور بگفتار میشد بفصاحت

بلاغت ادای مطلب عاقلانه خود را میکرد که احدی را مجال انکار نمیماند و وقار و تمکین را

زینت خود داشت بموجب عدل و مروت را پیرایه تدبیر و بینش خود نموده بود از حرص غضب

بالمره عاری و به تعیش ساده مایل و دایم مشغول فکر و تدبیر بود که چون در مجالس عمومی

یا در محافل کلی حاضر میشد ابداً متکلم نمیگشت و گوش بصحبتهای لاطایل و مزخرفات

بی حاصل اهل مجلس نمیداد از عقل و کیاست بود که از مرتبه پست رعیتی بدرجه اعلای

سرداری و بعد مدت هشت سال تمام صدارت و ریاست دولت امریکا را نمود و

باوجود مناصب عالیه نهایت پرهیزکاری را داشت و از رهایش بزرگ شمرده میشد

همواره [illegible] ساعی و در اقوال و [illegible] وفا بعهد دولت و قوت لشکرکشی و ملت

بی بدل و همه از مناصب [illegible] رد و [illegible] که مقابله مهیا [illegible] و آنی در سر زراعت

و فلاحت خود سرکشی کرد [illegible] جمیع سلطنت دنیا [illegible] بی مقابله بجهت [illegible]

متواضع بود که گویا ابداً تکبر در او خلقت نشده در شجاعت و تدبیر مثل اکثر [illegible] ناپلیون

واسکندر و [illegible] بوجود منصب [illegible] سرداری و صدارت [illegible] کشیده

و [illegible] مشتمل بر [illegible] پوستون و [illegible] و پرنستون

و [illegible] و [illegible] کوه [illegible] از همکنار بود و علم [illegible]

گشود و [illegible] بطوری [illegible]

اصیل با عدل و داد و تعلیم و تربیت جماعت اولاد عجم جمیع اهالی ولایت یکبار از وجود وی آسودگی
حیات نیاسوده که در وطن اصلی اشتغال با امر اجداد خبر برد و خانه‌ای که از جمیع مخلوقات
مسلح عمر بسر داشت سپری گشت تصویر عمارت ژورژ واشنگتون

سرلوحه تصویر بناپارت ناپلیون

ناپلیون اول در پانزدهم شهر اوت ماه مطابق ۱۷۶۹ متولد و در پنجم خورداد
ماه ۱۸۲۱ سپری شد بناپارت ناپلیون در آژاکسیو در پانزدهم
شهر اوت ماه مطابق ۱۷۶۹ هزار و هفتصد و شصت و نه از کتم عدم به عالم امکان
قدم نهاد در اوایل سن و طفولیت چندان علائم بزرگی و آثار و رشادت از وی ظاهر
نمی‌شد

نمی‌شد چنانکه خود ممکن نمی‌بود من بعد هم که طفل لجوج و متجسس و لجباز هم
در صفت بی‌نظران در آن نمود که او را از طفولیت میل به دعوا و مطاع بودن بوده و
از شدت طفل عقل و کیاست سر او لجاجت می‌کرد و عزم راسخ و همت بلند داشت
در سنه ۱۷۷۹ هزار و هفتصد و هفتاد و نه که او را ده سال از عمر گذشته بود به سعی
مسیو ماربوف معلم دارالفنون کورس ناپلیون داخل معلم‌خانه نظامیه بریین
شد حرص تعلم مشق نظام و شوق بسیار از فراگرفتن فنون سپاهیگری او را دائم به فراری
معلمین را مظهر تعجب و علت مزید محبت و شفقات بعد که بجهت فراگرفتن درس خود را
می‌بیند چه همیشه از فرط عشق امثال از همگنان در درس او مشتعل و طبع غیر بسیار بری
جستن از سایر تلامیذ در فراد و محله‌ای که بود در نهایت میل و شوق قواعد نظام را
عموماً مطبوع و دائم در فقره از قوانین سپاهیگری که درس می‌گرفت وقت نمی‌نمود و در هر فصلی
ملاحظه تفکر می‌کرد که کوبا در دل خاص او را سخیده خاطر نشان و مطالب را ابراد
نموده کمان می‌کرد و در ظاهر اطاعت و پیروی معلم کما هو حقه می‌نمود در معلم‌خانه
از ناپلیون در میان تلامیذ فقیر و بی‌کسی‌تر نبود باندازه تغذا قناعت می‌کرد همیشه به
مخارج او متاز عمر از این تلامیذ واقع و علت اینکه دائم در مشق نظام و غیره بناپارت
ناپلیون مظهر غیرت می‌شد که اطاعت معلمین داشت و سایر تلامیذ از شرپروری
سر از زحمت مشق می‌پیچیدند و از معلمین صدمات می‌خوردند و کینه ناپلیون را در دل
مکنون می‌داشتند و او را ابتغام جمیع علوم عشق وافر بود و تا جمیع رسم‌ها خود را حفظ
می‌کرد و خواب نمی‌نمود و بغیر از مشق نظام و حرب خواب دیگر نمی‌دید در فصل شتا که
برف می‌بارید و کسی را مجال مشق نبود از برف قلعه ساخته خود با جمعی از تلامیذ متحصن

بر خبر اینه پرورش مامور و در نهایت جلادت محاربه و مدافعه می نمود که موجب تعجب نظار
گردید چون بنای کتاب باختصار است در هر باب باشاره کفایت می شود
معلمین که همیشه مایل بودند که میل و شوق او را بتحقیق معلوم کنند که بکدام علم
دوستی او از علم سوی نیابند در هیچ باب نعلوم مانند تواریخ سلاطین رشید وقت
میخواندند وقایع مرحشه محاربات صعبه قدما همت میکرد که گویا در لوح صدر درج
قلب خود نماید سلاطین و حرکات و شجاعت انها را کالنقش فی الحجر منقور و ثابت می
فرمود و جمیع وقایع شاهان و فتوحات نامان دول را محفوظ داشت و تاریخ حیات
سلاطین اعظم و خواقین اکبر مانند اسکندر و قیصر و غیره را از قصه بر فم حفظ می نمود و
در معلمخانه بریین الحسن چهارده [١٤] مقیم بود سنه [١٧٩٣] هزار و هفتصد هشتاد و
که در ان هنگام ناپلیون چهارده سال از عمر گذشته بود مسیو کرالیو رئیس مدارس
نظام بود حکم نمود که سال اینده او را باید بمعلمخانه نظامیه پاریس روی چون رئیس بود
زا که دوازده معلمخانه نظامیه در تحت اداره بود در هر سال سه نفر از تلامید منتخب
معلمخانه ها سایر بلاد که در دست او بود بمعلمخانه نظامیه پاریس که تحت فرانسه
معبر میتا دولت سامی انها را در دفتر صاحب منصبان ثبت می نمود و در دفتر ربوت ناپلیون
را صفات پسندیده و سخنان سنجیده و حرکات منظم و دانش معظم ستود و بنابر ان
ناپلیون همیشه محبت سعی او در علوم بخصوص هندسه ممدوح خاص و عام و در تاریخ
دانی و جغرافیا مسلم انام و لیکن در تحصیل السنه لاطین سعی کامل نداشت چرا که در دروس حیات
خود فرا و داده بود و در علم ملاحی و بحریه بسیار مایل که بکیان معلمین مدرسه پاریس که
ملاحی او گفت که (دار الفنون پاریس ان قدم مثل تو تلمیذ کاشی و چشم معلمین از

دیدار

دیدار چون تو شاگردی روشن گشت) و دیگری بجای ان سرکار او را ستود که (از
معلمخانه بریین تلمیذی بکبر عنوان معتلجوج و غالب بوده پذیرائی نمودیم) و ناپلیون در
شناسائی در خلال ان خود به معلمین جدید و رفقای تازه کوتاه نمود بجمیع تلامید
و معلمین صفات سرکشانه خود را ثابت می نمود که در غیرت و دشتکاری بدرجه کمال و چون
همت نا یدر دو با تدبیر و مجاهد در همه غالب بود و در اجرای قول خود لجوج و عنود است
در مختصر مزاج و مشغولیات مفرح لا طائلک مقتضی طبیعت هم سنهای او بود لجاجت
تمام داشت و از فراغت و بطالت محفوظ و بسایر تلامید نمی پسندید که در دور از تحصیل
علوم فارغ نمیشد چون از مطالعه درس فراغت میجست بدرس دیگر می پرداخت
و خود را از تعیب و تتبع حرکات جاهلانه سایر تلامید معاف نمیداشت و دایم
بنظر تکبر و انکار با ایشان می نگریست و از طعن و توبیخ انها نمی اسود و وقت تمام در
درس تاریخ می نمود و چون او را سایر تلامید از جهالت به تکبر نسبت می دادند از
افراط تحصیل و مطالعه طعن میکردند تا مانند دهقه و لیکن اقرب قشان میکشت
قبل از انکه از معلمخانه پاریس بیرون اید کتابی که در تحت هر کلمه هزار حکمت افلاطون
و دقایق فلسفه مندرج بود در طعن و تشنیع قواعد نظامیه معلمخانه تحریر نموده بود
غیر نی و با تکرار شرح اطفال و جه نظمی و تکاهل معلمین تالیف نموده مشهور ساخت
و بعد از امتحانات چند در سنه ۱۷۸۵ که ناپلیون شانزده ساله بود از جانب دولت
بمنصب رفیع مثاقی نظام و نظارت توپخانه مفتخر گردید و بعد [illegible] بنابر ان
قبل از انکه منصب حاصل کند ناپلیون را گویند سفر [illegible] اخبار [illegible] و قصه
اطفال ناپلیون تماشای [illegible] گشت و بیکظر غبط نموده [illegible] اظهار [illegible]

فی الحال به برادر مهتر خود فرمود که چون در دهم ماه سنه ۱۸۰۴ هزار و هشتصد و
چهار با ورنگ سلطنت صعود و در مسند خلافت جلوس نمود بجانب برادر ملتفت گشته
فرمود (یوسف کاش پدرم در حال حیات حاضر شده و مرا در این حالت مشاهده می
کرد) اما مادر ناپلیون لتیسیا هم بلکه از او زاده و سن بختی که شوهرش پیر شد
هشت اولاد بود آن بیابان بخت چندان عمر کرد که رفعت و اقبال همه اطفال خود را مشاهده
کرد که چون ناپلیون بمنصب امپراطوری و شاهنشاهی مفتخر گشت سه برادر خود را افسر
سلطنت بخشود که یوسف را از جانب خود در ممالک اسپانیول سلطان و لویی برادر دیگر
هولند حکمران و ژروم را در فرانجه و سناله خاقان فرمود و همشیره او که موسوم
به کارولین بناپارت بود ملکه ولایات ناپل و برادر دیگر شاهزاده حاکم
لوسینا و نیز برادر کهتر شاهزاده و حکمران کاستیون و همشیره دیگر را که الیزا
نام داشت در مملکت توسکان دوشس و دیگری پرنس ولایت
بوبرجز و منوجه پرنس پولین که تاجداران نواحی بود شد مخفی نماند که در اصطلاح
فرانسه دوشس دو مونت و دوک در مملکت سلطان و ملکه مملکت کوچک را
گویند الحاصل ناپلیون از یافتن منصب جلیله خورسند و بجمیع امور مشغول
ترتیب و مشق فوج محول بخود شد و در میدان مشق و الاقس و فرانولیه
این صاحب منصب جوان در مشق دادن افواج مظهر تحیر و تعجب بیننده گان
می شد و در آن ایام کلام جاودانه در مجلس مبارکه کرد از آن کلام بلاغت نظام جمیع
حالات ایام حیات او را توان درک نمود و مکنون خاطرش را تمهید کرد در مجلسی در
حضور او جمعی از نوراث نام سردار فرانسه تمجید نمودند و لیکن تاسف می خوردند

کحیف

که حیف از چنین شخص بزرگوار که تیغش بالاتینا آتش زده جمیع عمارات
ابتاوالا محترق نمود ناپلیون فرمود (چه عیب دارد اگر با اعتقاد او صواب بود
سلطان را مسیحا در پایه فتح اگر به ملکه راسو تا ابد در صعود نتکرم
عالم او را عدل بیند) بناپارت ناپلیون به فنون در مدرسه های زیاده تعلیم و تحصیل
ملت شد و بعد خدمت و شغل او را از تحصیل علوم و تکمیل فنون حرب مشغول نه
می کرد در سنه ۱۷۹۰ هزار و هفتصد و نود و بیک اهل علم لیون انعام مجیب
جواب مسئله تعلیم معین نموده بودند که (باید دانست اگر فن علوم چه چاره باید
چون سوال مزبور نامه ناپلیون معروض داشتند باواز بلند فرمود (مسیحی
پتشکاد) و در ابتدای سنه ۱۷۹۲ هزار و هفتصد و نود و دو بمنصب سرهنگی مفتخر
و چون الی شتاه خود را از خدمت معاف و مرخص خانه دید به کورسیکا رفته
خدمت پائولی سرتیپ که با پدر او نیز دوست و از اول ناپلیون را بعزت
بر کنار بود شتافت و چون سرتیپ مزبور انگلیس و نفس فوجی از سرداران
کورسیکا بود و او را اختیار ضبط کورسیکا در فتن ناپلیون نزد او محل تهمت لهذا
سرهنگی که از قدیم با پدر او دشمن بود در خدمت او باعث دریافت ناپلیون را متهم
ساخت لیکن او به پارتیل حضرا و بعد استظهار با سهل وجه دفع تهمت از خود
نموده مرخص خانه گشت و در همین ماه بوطن خود مراجعت نمود و در همین ماه و اسفند
ماه سنه ۱۷۹۳ هزار و هفتصد و نود و سه بناپارت ناپلیون سردار در فوج
کورسیکا گردید و مامور محاربه طوایف طرف شمالی سردانیا شد و بعد از اتمام
خدمت لشکر نادر فوج خود به کورسیکا معاودت فرمود که اول ماموریت

از مجادله و لشکرکشی بود و در آن سفر بطوری رفتار کرد که همه سرداران از جان و دل
مطیع و فرمانبردار او شدند و در آن ایام رشته محبت و الفت او با پاولی
از هم گسیخت و نیز در میانه ایشان دو دستی قدیم خصومت آشکار شد و پاولی
قبل از اظهار کدورت اکثر اوقات ناپلیون را ملاحظه نموده و به یاران خود می گفت ملاحظه
میکنید این صاحب منصب جوان را که چه قدر به پلوتارک میماند پوشیده نماند که پلو
تارک در یونان حکیم مشهور و دانشور معروف بود تصانیف زیاد در حکمت و غیره
دارد و در اواخر سن در شهر چیرونیه یونان شد) و بعد از آن اندک زمانی آتش غضب
پاولی فرو نشسته باز با ناپلیون الفت و مروت موفق و با هم متفق شدند در
خلال این احوال ناپلیون روزی به بوسی گفت که حالت فرانسه را بسیار پریشان و نزدیک به
هلاکت می بینم در جواب گفت که شنیدم که فوجی در پی است و هر چیز اعم از اقبال یا ادبار
چون از حد گذشت چندان دوام نمی کند و به جهت پریشانی که مدتی طولانی است تا
مشوش شده و در ایام به تعطیل بنا بلا از وطن دور افتاد چه غم از اول دنیا ملامت کورسیکا
را در دست فرانسه بوده تا در تصرف ایتالیا ولی ابداً به تصرف انگلیس نیامده که کوبا
غرض او از این کلام تعریض انگلیس و اسرار یکجانب بوده که کورسیکا به میکفت حال نوبت
تصرف انگلیس است چون پاولی اهل انگلیس را به اعانت خود خواند بنابر آن
ناپلیون مخالفت ورزید و شجاعت با وی مجادله نمود که بالاخره خانه او را غارت و
جمیع اموال منزل به یغما بردند و خود او را با مادر و سایر متعلقان از وطن منفی ساختند
پس ناپلیون به ولایت مارسیل سفر نموده ولی به جهت قبول نکردن شرایط انهزام دوم
مراجعت کرده فوج خود را به شهر نیس رساند و مادر ناپلیون با سایر فرزندان

در حوالی شهر دیگران در دهات مسکن نمودند در آن ایام که سرکرده فوج ایتالیا بود
از شهر مزبور مطالبه خراج کرده و از طرف دیگر دو فقای وی با افواج آلب مجبور به عصیان
مارسیل روان و شهر آوینیون را ضبط و ناپلیون نیز از طرف ما در فوج خود به جانب آنها
مامور و لیکن به جهت زخمی که در آن سفر کشیده بود مریض گشته به شهر آوینیون مراجعت
و به معالجه مشغول شد و در آن ایام شهر تولون که از فرانسه یاغی بود و به تصرف
انگلیس اعانه و بعد از آن نگاه استراحت چون اندکی احوالش بهتر شد به جانب سپاه در تولون
که شهر تولون را محاصره نموده بودند مامور شد و در غیبت داماد نیز که سردار
لشکر در تولون مجروح گشته بودند تمام امور سپاه بر عهده ناپلیون کفایت ناپلیون
گذارند و در آن محاصره خدمات شایان نموده از همگنان در کفایت منتخب و ممتاز
گردید و در تسخیر شهر مزبور نهایت شجاعت و دلیری را به کار برده عقل و سزاوار بخود را
بر همه واضح نمود و در محاصره سردار سپاه با او بود بعد از انقضای ایام محاصره
ناپلیون را منصب جودانی کل سپاه مفتخر و نظم اردو را نیز بوی موکول کردند و در ایام محاصره
محاصره ناپلیون با بانا نام الفت محبت استوار کرده بود روز به سبب وصول او بعد جمهوریت
رفعه سلطنت حاصل شد در حین دو ماه سنه ۱۷۹۴ هزار و هفتصد و نود و چهار لشکر
جدیدی که دولت فرانسه بیرون داد به ناپلیون شهر کوریس کمیل و بعد از کوشش
بسیار که در تصرف شهر اتاسیو کرد به نیل مقصود مراجعت و بسیار در میون پیوست
و در محاربه ایتالیا که در سنه ۱۷۹۶ هزار و هفتصد و نود و شش واقع چنان خدمتی نمود که
سردار سپاه فرانسه که دومربیون باشد مجلس نظام در ذکر نوشت که علت فتح ما همین
ناپلیون شوه من که سردار لشکر هم اقرار میکنم که اگر او نمی شد ابداً فتح با ما میسر نمیگشت لهذا

لیاقت منصب سرتیپی را داوند جواب در نهم مهرماه از دار الانتظام پاریس رسید و علاوه
سرتیپی بوی داده بودند بعد از آنکه حکم سرتیپی او رسید و مامور به پیاده مغرب شد
به پاریس بجهت استحکام امر منصب خود آمد در مجلس نظام حاضر و بعضی از وکلای
مجلس او را به جوانی عیب گفتند در جواب فرمود اگرچه مردم در میدان محاربه از سطوت
رنگ زود پیر میشوند اما من چندانکه محاربه نمایم جوان ترگردم جواب مذکور او را از عزل
باز داشت چه بعلت جوانی او را قابل منصب سرتیپی نمیدانستند و در همان مجلس میخواستند
او را معزول نمایند پس ناپلیون مصمم شد که با جرای خدمات نمایان از اشخاصیکه
در احضار شهر تولن انتقام کشد و بعضی مثل پورت کولان بناپارت ناپلیون
را برادر سپاهیکه بمحاربه لشکر ایتالیا کسیل نمودند نامزد کردند و در آن
محاربه دیگر زحمت کشید مصمم شد که با امر ترک فکری نماید و به خیالیکه از اول
مکنون خاطر او بود و دایم فکر وصول به درجه سلطنت او را مشغول و بارتکاب امور
مهمه مجبور میکرد از ترک فکری وی را مانع میشد در سیزدهم مهرماه شورش در فرانسه
واقع و باراس با فوج سپاه طغیان و عصیان امامورین رجال دولت خواهش نمود
که ناپلیون را در این ماموریت با او رفیق نمایند ناپلیون در کمال قدرت کثرت از
ملت یکساعت لشکر را اجماع عام که با امر رجال دولت را مشوش ساخته بود متفرق
نمود و در ازای این خدمت به سرتیپی فوج خاصه مفتخر و بعد از اندک زمانی بجای
باراس سرداری کل گردید بعد از آنکه بناگاه بناپارت از عهده منصب منیع سرداری
و سپاه خود شخص ملتفت و یکجا رجال دولت دید در محله اتنین در خانه بسیار
خوبی منزل گزید اسباب بجهت خود و تبعه ابتیاع و لوازم سرداری مهیا فرمود و

بیست و نهم اسفندماه سنه ۱۲۱۱ هزار و هفتصد و نود و شش سردار سپاهیکه
بمحاربه ایتالیا مجدداً مامور کردند مفتخر و در همان اثنا در هشتم فروردین ماه
یوسفه نام زنی که قبل از او زوجه اسکندر بوهارنه بود مجدداً بنکاح در آورد
و در بیست و یکم ماه مزبور از پاریس باردوی خود مسافرت نمود و در آن وقت از
زیاده از بیست و هفت سال نبود و بخت او روز بروز بنامی رخ گشاده و یکی از صاحب منصبان
کار ترقی او حیران و بجوانی او طعن گفت در جواب فرمود (که من هم در میدان محاربه
پیر خواهم شد) و در روزی به نامه در خود نوشت که (سلامتی خود را برای من حفظ کن
و دانسته هم بسبب ایکه این ترجیح را جز بخت التزام نکن نباشد) و هم چنین در همان
سفر بر قرب نیس که سرپایان او در سنگلاخها از رفتار مانده بودند و جهت زیاد از
طلا امکان با تمام سپاه با ایشان خطاب نموده فرمود که (ای برادران من شما در این
سنگلاخ از رفتار مانده بپای نظر انگشت بود با آن خفی که در مقابل شما است و در وقت تصرف
شما خواهد آمد به شعف اندک باید متحمل باشیم تا باید در سرحد مالک شویم و پیش بجز اید ببینیم)
اگرچه ابتدای این محاربه تعجیل شده و به نبود وی قطع کرد باید فردریک دویم که سلطان
ایتالیا بود دول دیگر اعتبار با مجامعت خود طلبید و ناپلیون از چنین سردار عجیب
متعجب گشت که در عرض یک سال پنج دفعه لشکر بحری یافت و ورود که بعد از شکست کاملا
فاصله اندک روز به سپاهیجهت از وی بخشا نموده و در میدان جنگ حاضر کرد که یکبار ثانیا
به موضع و چهار دفعه سپاه اوتریش را بارامشه که تمام در میدان حرب حاضر فرموده
ناپلیون در این چند محل بادی محاربه نموده و در همه غلبه کرد اول با لشکر پیرکهی
کاهید بعد در مونت نوت و ملازیمو و دقو و مودوی دو ...

و در دو نبرد در کاستیگلیون و روورِدو و بوسانو و بایشیا بر دشمن غلبه شد که
ابطال ارداه و ویلِنه الی لوبان متعاقب نمود بعد از این فتوحات کاغذی از پادشاه
ساردینیه و ناپل و پاپ روم و از دوک مودنا و پارم و توسکان به ناپلیون رسید
که همه آنها خواهش مصالحه نموده بودند و امپراطور اوتریش نیز قرار گذارده بود در هیجدهم
آبان ماه سنه ۱۷۹۶ هزار و هفتصد و نود و شش در قریه کامپوفورمیو که نیکو
مصالحه ما بین فرانسه و اوتریش را نمودند و در لوبان شرایط مصالحه با نجام رسید
و بعد مصالحه موقوف شد و ایالات ونیز را از محلیکه ناپلیون عبور نموده بود و مملکت اوتریش
سفلی با جمیع نواحی طرف شمالی راین و سپلانه و سیزالپین از حسن اهتمام بنا
پارت ناپلیون در بدل صلح به دولت فرانسه مسلم شد   عبور بناپارت و
گذرانیدن سپاه را از پل ارکول

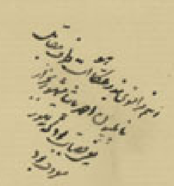
بعد

و جنگ ایتالیا از محاربات معظم ناپلیون است که در ایام سرداری خود نموده و
از جمله کارهای بزرگ او شمرده میشود و شهرت فتوحات ناپلیون جهانگیر و همه روی
اقبال و حرکات او و امن جانب او ... رعب داخل قلوب کل ... دولت شد و مجبور
چون به پاریس مراجعت نمود از اطوار و حرکات او جمیع رجال دولت متوحش گشتند
و او را سرداری چند کشتی که بجهت انگلیس کسیل می نمودند منتخب کردند ولی ناپلیون
بعد از سرداری کل قبول این خدمت جزئی ننموده و فرموده که من فتح مصر هستم و رجال
دولت محض بجهت اینکه او را از پاریس بیرون کنند قبول این فقره را نمودند پس
ناپلیون مطابق رتبت خود تجهیز لشکر نموده با کشتیها که قابل حمل نمودن بر انگلیس
در هندوستان باشند فتح ولایات مصر را از اول متوجه حرب انگلیس شد و در هشتم
خرداد ماه مطابق سنه ۱۷۹۸ هزار و هفتصد و نود و هشت پای سعادت بر کشتی
اقبال گذارده و در اثنای طریق جزیره مالت را که تا آن وقت کسی بعزم متصرف نشده
بود مسخر نمود و جمله هزار نفر از سپاه جرار بجهت حفظ جزیره در آنجا گذارد و از آنجا
گذارده خود متوجه مصر و چند روز بعد دیگر از اسکندریه طلوع و شهر را کور
را بحیطه تصرف درآورده و در وادی فتح محاربه به پیرامید یعنی محاربه هرمان
نمود که در قرب اهرام مصر ما بین او و لشکر مصر محاربه صعب رخ نمود و ناپلیون
فاتح گشت و فتح مزبور کلید قلعه مصر بود در خلال آن احوال نلسون
سردار سپاه انگلیس جهازات جنگی فرانسه را در ابوقیر غرق نمود و چون
خبر این شکست به ناپلیون رسید اگرچه شروع نموده بود که ولایات مصر را
مسخر نماید و قریب باتمام بود بعد از استماع این خبر وحشتناک قطع نمود که دیگر آن

۲۲۰ دولت فرانسه با امداد او لشکر نخواهد رسید **تصمیم ناپلیون بر محاربه جرمنا**

ولی بتصور اینکه طوایف لبنان بر ضد حمایت خواهند کرد سردار جوان لشکر مصر
لشکر راند و در ششم اسفندماه سنه ۱۷۹۹ هزار و هفتصد و نود و نه با دوازده هزار
لشکر جرار متوجه ولایات مصر گشته شهر العریش و کانا و ژافا را مسخر
نمود و سنت ژان داکر را محاصره فرمود ولی بجهت مدافعه فلیپو که از مهاجرین
فرانسه و در آنجا سردار گشته بود و از حمایت امیرال سیدنی سمیث از فتح شهر
نبوده ناچار بی‌نیل مقصود مراجعت فرمود و در مراجعت از مصر در کنار بحر با
لشکر عثمانلو که زیاده از کشتی بیرون آمده بودند محاربه صعبی نموده خصم را
منهزم ساخت و بعد جمیع مهام خود را به کلبر گذارده خود با معدودی از خواص
بجانب فرانسه روان گشت و در موقعی که لشکر انگلیس مقیم بودند به تدبیری

که قریب



که قریب باعجاز است از میان ایشان گذشته در اواخر سنه ۱۷۹۹ هزار و هفتصد
نود و نه به پاریس وارد گردید و رجال دولت و امنای مملکت بضعف و پریشانی مبتلا
و احدی از ایشان چاره این کار در دست نداشت و تمام مردم بتفکر متحیر بودند و ارباب دانش
و خردمندان در گرداب جهل مضطرب و لیکن بر همه از آنها معلوم شده بود که تا چنین
امورات مهمه را قدرت سلطنت مستقله نباشد منتظم نگردد و دولت از داشتن
سلطان مستقل و نوعی ناگزیر است و همه از قدرت ناپلیون در عجب تام در او بود
چون ناپلیون اضطراب آنها را دید با خود گفت ثمره شجر فکر من بار آمد و هنگام قطاف قریب
و فرصت را ضایع نباید کرد و با استعانت ژنرال سییس و برادر خود لوسیان
و ژنرال لکلرک بنیان دولت جمهوریه را بر باد داده و در سنه اتفاق آنها را از هم
گسیخت بعد تمام آنها در ماه سنه ۱۷۹۹ هزار و هفتصد و نود و نه خود را قونسل اول و
رئیس جمهوریه الی مدت ده سال نامید و جمیع رجال دولت امضا کردند و بجهت
مصلحت وقت دو نفر از بزرگان جمهوریه را که موسوم به کامباسرس و
لبرون بودند با اسم معین و خلاف نمود برگزید و منصب قونسل دوم و سیم را به
آنها اعطا فرمود پس از آن لشکر بجانب ایتالیا کشید و از طریق سنت
برنارد با هیجده هزار جمعیت مستعد بودند راند و فتح نمایان فرموده و از آن
فتح استقلال خود و استیلای ایتالیا را ظاهر و در آن اثنا مورا و دسه
فرانسه در قرب رهن فتح جنگی که موسوم به هوهنلندن است نمود
در سنه ۱۸۰۱ هزار و هشتصد و یک مصالحه لونه‌ویل را فیما بین فرانسه و اوتریش
مجدداً استوار فرمود و بعد مصالحه آمین که فیما بین انگلیس و فرانسه بود

در سنه هزار و هشتصد دو بوقوع پیوست مقصود ناپلیون از مصالحه
کردن با دول بجهت رفع جروح داخله خود بود که میخواست فرصتی بجهت استحکام
امر سلطنت خود داشته باشد پس بیک مخابره داخله که باطفاء و عصیان فرانسه نموده آتش
فتنه اشرار را فرو نشاند و هر کس که از رعایا و اعیان فرانسه بجهت بی نظمی ولایت
مهاجرت اختیار کرده بودند بالطاف ملوکانه و عفو بدولت خسروانه مطمئن و دوباره
بوطن مالوف مراجعت داده و ابواب کلیساها که از مدت شورش مقفل بود
مفتوح ساخت و عهدنامه را با پاپ استوار و شرایط تجارت را برقرار و دفاتر خراج
تعدیل و امور نظام را منظم و بولایات فرانسه حکام تعیین و بهر شغلی رئیس مشخص
فرموده و در این بین جمیع علما و فضلا را که مصدر شرارت بودند و بر خلاف او
در خفیه مجالس ترتیب داده بودند مضمحل و کم نام نمود مرحبا به تدابیر حسنه و
اندیشه‌های مستحسنه او که در اثنای ترتیب ملک و ترقی دولت بنحوی که اهالی از انجام
او اطلاع رسید بنیان استقلال خود را محکم فرموده و در بیست و یکم شهر [illegible] ماه سنه ١٨٠٢
هزار و هشتصد و دو در دار الحکومه در مجلس سنا خود را وارث تاج و تخت
خواند و باتفاق جمیع وکلای ملت فرانسه القاب بلا عزل گشت که مادام الحیات منصب
ریاست وکلا مستقلا با او باشد در سنه ١٨٠٣ هزار و هشتصد و سه نایره
خصومت مابین فرانسه و انگلیس شروع باشتعال نمود که چند کشتی فرانسه را ضبط
نمودند و وکلای جمهوریه فرانسه مجبورا در سنه ١٨٠٤ هزار و هشتصد و چهار
باتفاق لقب امپراطوریه به بناپارت ناپلیون دادند و پیه پاپ ششم
در روم بجهت اجرای این جشن به پاریس مخصوصا آمده و بناپارت ناپلیون را امپراطور

اعظم

اعظم نامید و ملتان معدوم شدن جهازات جنگی فرانسه و اسپانیول که بسبب غلبه نلسون
که در ترافالغار واقع شده بود محزون و دلتنگ بود اما عوض آن شکست را در خشکی بفتح
شایانی که در شهر اولم و ویننه نمود جبران فرمود و از فتح اوسترلتز اعلام مفاخرت
فرانسه را بکیوان افراخت که در مخابره مذکوره لشکر یکجا هد و سه که با امپراطور روس
متفق بودند منهزم ساخت و مخابره مزبوره بمصالحه کرد در پرسبورغ واقع
شد باتمام رسید و در این مصالحه و بدل صلح دولت اوستریش مال الاستطوریه و ونیز
را بتصرف ناپلیون داد که مملکت ونیز و در البرق و تیرول ضمیمه فرانسه
شد

تصویر جنگ اوسترلتز

و بعد از این مصالحه خطاب منحی الجوانب امپراطور اعظم و ناپلیون الفخم لقب سلطنت
بحکمران مملکت باویر و ویرتمبرگ و ... داده شد که از نهاد السلطان
الممالک خود و ... شاهنشاهی و تاج مخصوص ... جمهوریت ولایات
یاد لقب دولت اعظم فرمود و هم چنین در هفدهم مرداد ماه سنه ١٨٠٦

هزار و هفتصد و نود و شش عهد مودت و معاهده محبت فیما بین دولت فرانسه و المانیه

منعقد و از رود رهن سرحد دولتین را معین نموده و در این معاهده فوق

دو دولت و هشتاد و دو فرسخ از ممالک متصرفه المانیه که از قدیم در تصرف انها

بود ضمیمه فرانسه گشت و در همان تاریخ بهانه نموده که لشکر انکلیس از کشتی بساحل

جهت محاربه فرانسه اعلام اند و مجدداً فتنه را برانگیخت و ممالک پیمونت که جزو

ناپل بود متصرف و ایام سلطنت فردینان پنجم را منقرض و تاج شاهی

اسپانیول را مبارک یوسف برادر مهتر خود نهاد و لوئی برادر کهتر را در ولایات

هولند پادشاه [illegible] سلطنت نشاند [illegible] خود را

سزاوار عزل و نصب سلاطین دنیا میدانست جمیع دول متوحش گشتند و بعد از

مصالحه پرسبورگ چون چندی ناپلیون را فرصت و استراحت از لشکر

کشی دست داد همت بر تجملات و دولت و رواج صنایع و حرف گماشت و دفاتر

علوم و کارخانجات صنایع که از ملت بعیده در فرانسه عاطل و باطل مانده بود

اصلاح نموده شایع فرمود و در سنه ١٨٠٣ هزار و هشتصد و سه که ولایات هانوور

ناپلیون از انکلیس گرفت [illegible] معاهده اتفاق با دولت روسیه

انکلیس [illegible] دولتین [illegible] با دولت پروس نیز در مخالفت ناپلیون

متفق گشتند و ناپلیون [illegible] انها را [illegible] محاربه که اول در سنه ١٨٠١ هزار و

هشتصد و یک و در سنه ١٨٠٢ هزار و هشتصد و هفت نموده از هم گسیخت که در

[illegible] در المانیه و ثانی در پولونیه واقع و فاتح اوستریا و [illegible]

کرده جنگ [illegible] باعث و موجب خونریزی دنیا [illegible] مصالحه تلزیت

گشت

گشت که بنا بخواهش ایکساندر امپراطور روس مصالحه فرموده و واقع و باتمام رسانیده

و نصف ولایات پروس را متصرف شد و سلطنت ممالک وستفالیه را به برادر

کهتر خود ژروم اعطا فرمود که ولایات ساکس و پروس پولونیه را

دو بخش برابر فرموده و [illegible] نیز به پادشاه ساکس و [illegible]

بشرط مصالحه کرده که با دول جدیده که ناپلیون ایجاد فرموده بود متفق باشد و [illegible] را

که در سنه ١٨٠٠ هزار و هشتصد [illegible] محاصره نموده بود دولت روس در تحت

انها [illegible] حمایت گشت و ناپلیون نیز در محاربه دیگر [illegible] دولت انکلیس [illegible]

[illegible] و پرتغال را متصرف گشت و لشکر [illegible] مورتن و

[illegible] اسپانیول کسیل و شارل پنجم [illegible] از سلطنت خلع

مجلس منعقد و یوسف برادر خود را در سلطنت اسپانیول مستقل و

[illegible] ناپل [illegible] اسپانیول [illegible]

نمودند لهذا ناپلیون [illegible] سردار لشکر اسپانیول بود در [illegible]

محاربه کرده [illegible] در [illegible]

مقاتله نموده شکست داد و بعد از [illegible] فتح لشکر فرانسه [illegible] اسپانیول مستولی

و بعد خود ناپلیون به اسپانیول رفته امورات انجا را منظم و برادر را در سلطنت مستقل

فرموده و بعد بجانب انکلیس [illegible] اهالی اسپانیول با ناپلیون محاربات

کردند که ابتدای سنه ١٨٠٩ الی سنه ١٨١٣ طول [illegible] انها کشیده و در

ان محاربات از اهل اسپانیول و انکلیس چهارصد هزار نفر تلف شد

و نیز در سنه ١٨١٠ دولت انکلیس [illegible] فقره چهارم متفق گشته با لشکر

فزون از آخر محاربه ناپلیون شناختند بعد از آن نوبت به پروسیا ناپلیون فتح
نمود و هم چنین در محاربات ابانس برغ و ایکموهل و راستبون مظفر
و منصور شد و نیز در مابین وینه و فرانسه فاتح و حروب مذکوره موسوم بحرب
واغرام است و بعد از این فتح عهدنامه که در وینه واقع شد محکم کرده بود در
حالت مشارکه ناپلیون در شنبرون بود که یک روز قبل از مصالحه
کرده در چهاردهم آبان ماه بوقوع پیوست عالم جوانی از علمای المانیه میخواست
فرموده و بعد از مراجعت از محاربات المانیه همت باجرای قواعد پلوتیک گماشت
اختراع جدیدی که در قوانین پولتیک نموده و چون از زوجه اولی که موسوم به ژوزفین بود
امید اولاد نشد لهذا پرنس اوژن را خدمت مادر خود فرستاده اذن طلاق او را
خواست و مادر ناپلیون نیز راضی گشته طلاقش داد و او را در
ماه جشن دوم واقع و فردای آن روز مجلس نکاح شرعی منعقد و دختری که ماری لویزه
نام داشت بحباله نکاح در آورد و از سنه ۱۸۰۷ هزار و هشتصد و هفت ناپلیون را
عزل پاپ روم و تسخیر بلاد او مکنون خاطر بود و پاپ که خلیفه اعظم روم
بود از حرکات ناپلیون متنفر و از مکنون خاطر او مطلع گشته سجلی در تکفیر و لعن
او نوشت و مشهور ساخت و در سنه ۱۸۱۱ هزار و هشتصد و یازده که اواخر اقبال
او بدبختی ناپلیون بود پاپ آشکارا در کلیساها و مجالس بر سر لعن میکرد
و حکم کفر او را منتشر میساخت در بیستم فروردین ماه سنه مزبوره از ماری لویزا
او را پسری بوجود آمد و وی را روا دو روم یعنی سلطان الروم نامید

تصویر

تصویر

تصویر ناپلیون و پسر او سلطان الروم

در سنه ۱۸۱۲ هزار و هشتصد و دوازده آتش فتنه مجدداً مابین دولت روس
و فرانسه مشتعل و چند دولت دیگر نیز با دولت روس متفق گشتند و جمیع
ناپلیون از اتفاق آنها اندیشه نکرده و لشکر به با چهارصد و پنجاه هزار سپاه
جرار از رود نیمان عبور فرموده و ولایات ویلنا و ویتبسک و اسمولنسک را
مسخر و خصم را بعدوت مهلت و با تاخیر تعاقب میکرد و به کریکس که سر راه روس
بود در بورودینو مصاف و بعد از محاربه صعب بدوا منهزم و بعد ولایات بقبضه
استیلا یافته بعد به مسکو داخل و در چهاردهم مهرماه شهر مزبور را متصرف
کرده بود و شهر مسکو را صحرای قفر یافت که با آتش اهل روسیه انجا را
ویران نموده فرار کرده بودند که ابداً آذوقه در آن محل یافت نمیشد لهذا قحطی در
میان لشکر فرانسه پدید آمد و هنوز ناپلیون قرار نگرفته بود در شهر مزبور لشکر او

بناسوده بود که از اطراف و نواحی مسکو شعله‌ها آتش بلند کردید امپراطور روس
حکم فرموده بود که چون ناپلیون بمسکو وارد شود از اطراف جمیع قراء و قصبات
و ولایات روسیه را بالمره آتش زنند و ناپلیون را از یافتن آذوقه مایوس و
لشکر فرانسه را از جوع هلاک کنند و ناپلیون بعد از مشاهده این حالت
مکرر بالن مراجعت ننموده و بجهت افتتاح باب مصالحه مدت یکماه در انجا توقف
کرده خبری از جانب دولت روسیه نرسید و از بی آذوقگی و زیادی سرمای بسیار
دلتنگ گشته حکم رحیل داده و در آن هنگام که برف جمیع روی خاک را مستور داشت
اکثر سپاه فرانسه در تحت برف مسکن گزیدند و جمیع دیگر را امراض و ثلوج روی
برزینا نیست شدند که از وجود ... ناپلیون بجز معدودی از سپاه پایمال فرانسه
از آن گرداب بلا بساحل نجات قدم نگذاشتند و ناپلیون که تا آن وقت بجمیع جهات
سالها انتهای خود شریک بود مصمم شده خود تنها به پاریس قبل از لشکر بیچاره
مراجعت نماید و بعد از مراجعت بخیال تجدید سپاه و تلافی مافات افتاده و ملت
محاربه بعد بالمره پولتیک را متغیر و جمیع مردم امپراطور اعظم و ناپلیون اکرم
خود را تنگ نمودند اوستانی و پروس او قیام در سنه ۱۸۱۳ هزار و هشتصد
و سیزده بعلت فتح ولستان قبل و ... دوباره افتتاح باب حرب
کردند و ناپلیون فی نفسه در محاربات لوتزن و بوتزان و درسدن
غالب و ظاهر گشت و بعد فتح حرب درسدن ... از حملات پی در پی و گشتهای
متوالیه که ماکدونالد و نی و واندام که در محاربات مختلف بوقوع پیوسته
ضرر و خسارات کلی بوی رسید و از صدمه محاربه لایپزیک که اهل المان فتح

ملتفت نشدند ناپلیون از تخت سلطنت فرانسه تنزل و بعد بالمره محروم کردید
در بیست و چهارم بهمن ماه سنه ۱۸۱۴ هزار و هشتصد سیزده ناپلیون ولایت عهد
و دوام سلطنت فرانسه را بکف کفایت ماریه لوئیز زوجه خود نهاده و وزرای او را دو
شالون که معسکر او بود نهضت فرموده و بعد محاربه خصمای متفقه اشتهار شد
رفتار دا بیحرکان در ناورد لشکر خصم مابین او و پاریس را مسدود و بعد از دو
روز محاربه با سپاه صعب مغلوب چون دروازه‌های پاریس باز بود خصمای
فاتح داخل شهر و پایه تخت فرانسه را در غره شهر سنه ۱۸۱۴ هزار و هشتصد و
چهارده بحیطه تصرف در آوردند و ناپلیون در فونتنبلو توقف نموده در
چهارم اردی بهشت ماه از سلطنت استعفا و بقرار ... چهارصد نفر بجزیره
البا روانش ساختند و در محل من بعد بجهت عداوت طوایف طرفین جنوب
فرانسه از نجات خود مطمئن نبود بخصوص در حین عبور از اوینیون و
اورگون که به تبدیل لباس مجبور گشت زیاده از چند ماه در جزیره مزبوره
نماند در بیست و ششم اسفند ماه سنه ۱۸۱۵ با مستحفظین خود متفق قرار
رحیل داده و شبانگاه سوار کشتی گشته در اول فروردین ماه از جزیره کان عبور
و بدون ممانعت احدی وارد پاریس شد و دول متفقه که اول باعث عزل او از
سلطنت شده بودند بعد از استماع این خبر همه متزلزل و دوباره اتفاق نمودند
اعلان جنگ مجدد را به ناپلیون کردند و ناپلیون بعد از تهیه لشکر به حمله رفته
رفتار از آنجا به بلژیک داخل کرده از مزاحمت سپاه هولند و پروس و انگلیس
در تحت اراده ژنرال بولش و ولینگتون که باتفاق مجتمع و مستعد محاربه

بودند در واترلو بعد از محاربهٔ صعب و مجادلهٔ خونریز در هیجدهم شهر ماه مغلوب گشت
و بعد از انهزام لشکر بفرانسه مراجعت و در بیست و دویم ماه مزبور در حالت
انزوا بودن مجدداً از سلطنت فرانسه استعفا نمود و پسر او را که بلقب ناپلیون دویم
ملقب بود دوک ریشتاد نمودند در یازدهم خرداد ماه برادر [illegible] کیسلر در
بیست و دویم مرداد ماه مطابق سنهٔ ١٨٣٢ هزار و هشتصد و سی و دو در همان محل
سپری گشت

تصویر ناپلیون در محاربهٔ واترلو

اما ناپلیون در بیست و هفتم شهر ماه بجانب رشفور روان و در هشتم مرداد ماه وارد
شهر مزبور گشته در سیزدهم ماه مذکور بکشتی انگلیس سوار و کاغذی به پرنس
رژان که امپراطور انگلیس را نجیب دشمنهای ناپلیون فوری نزد او نوشت که من
مثل تمیستوکل در بین دشمنهای خود مسکن نمایم مخفی نماند که تمیستوکل یا [illegible]
... سال قبل از حضرت مسیح متولد و سلطان آتن بود بعد از فتوحات

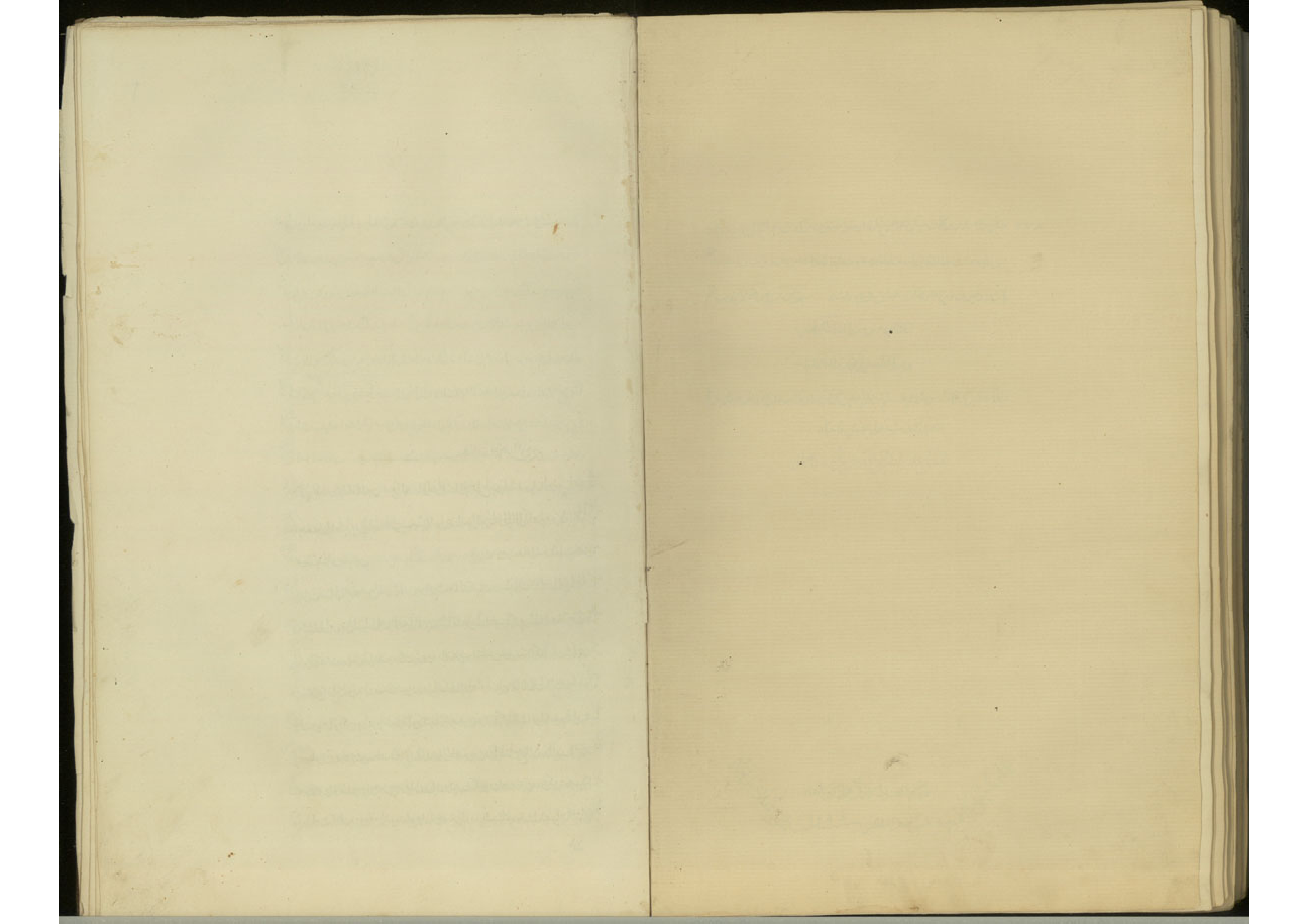
دنیا

دنیا مانند ناپلیون بعلت اتفاق چند دولت مغلوب گشته اول چندی در جزیرهٔ [illegible]
که از شهرهای انگلیس است متوقف نمود و بعد بدولت ایران پناه برده در سلطان ایران
هشتاد بدهٔ بوسه سپرد که در باره وکلاهای خود ما [illegible] نابود در خلال آن احوال
مسموم شده درگذشت اما از دولت انگلیس جواب ناپلیون با این مضمون
رسید که تو محبوس دول متفقه هستی و باید بحکم سلاطین دول متفقه در جزیرهٔ سنت
هلن محبوس باشی پس در جزیرهٔ مزبوره مدت پنج سال در کمال پریشانی و ابتلا بسر برده
در پانزدهم فروردین ماه سنهٔ ١٨٢١ هزار و هشتصد و بیست و یک ناپلیون در بعض
روز آخر ماه مزبور سپری گشت در پنجم خرداد ماه در نفس واپسین این دو کلمه را گفت
متکلم (کذا پسرم ......!) خدا نگهبان و حامی فرانسه است ......!) و مجبور
چنانکه در آخر بود نمود (مخفی نماند که نشان الف که نقطه در تحت دارد در مکاتب
فرانسه نشان ندا است بعد از هر کلامی که نشان مذکور را گذارند دلالت بر افسوس
که صاحب این کلام در نهایت کدورت آن کلام مزبور را گفته و نشان نقاط چند
که بعرض سطر چیده شده علامت انقطاع کلام است بعد از هر کلامی که نقاط مزبوره را
گذارند دلالت میکند که متکلم هنوز کلام تمام نشده و بجهت مانعی قطع نموده یا
کلام را نگفت) پس جسد ناپلیون الی سنهٔ ١٨٤٠ در جزیرهٔ مزبوره ماند در
سال مزبور بفرانسه حمل و نقل شد ناپلیون با اسکندر و شارلمان
و قیصر اوگست و فردریک مقابل بود و در جزو سلاطین دنیا مشخص شمرده میشود
در دنیا هر سپاه راندن و لشکر کشیدن بدرجهٔ اعلا رسیده و او را در آداب سلطنت و فنون
تربیت ملت هیچ ایرادی نیست مگر نکته که عقلا بر او گرفته اند این است که بی اندازه حریص

سرخوش شد و گمان میکرد که جمیع کره ارض را تصرف میکند که اکثر اوقات میگفت
این باب مثل خالق قابل این سلطان نیست کجا مانده که این همه دولت و تاجدار داشته
باشد و بعضی دیگر نیز به محاربه عشق عجیب داشت   سبحان من هو حی لا یموت تم
الکتاب بعون الله الملک الوهاب
وصلی الله علی محمد وآله الاطیاب
بنده حقیر که کاتب و مترجم هستم از قراء این کتاب استدعای طلب آمرزش مینمایم و انا
العبد المذنب علی بخش قاجار

تصویر قبر ناپلیون در جزیره سنت هلن

حرره العبد الاقل علی اکبر فی ٢٥
شهر صفر المظفر سنه ١٢٩٨



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ٥ والصلوة والسلام على خير خلقه سيدنا ونبينا محمد وآله
اجمعين الطيبين الطاهرين سيما ابن عمه امير البررة وقاتل الكفرة مولانا امير المؤمنين
وسيد الوصيين **و بعد** چون نوبت دارائی ولایات محروسه
ایران صانها الله عن الحدثان بوارث ملک کیان و سلیمان زمان السلطان بن
السلطان بن السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه مفوض امد ملک
ایران که از عصر صفویه حوادث دوران پژمرده و افسرده بود مجلس تربیت کارگذاران شاهی سر
سپهر اغاز نموده روضه رضوان مثال کردید و متوطنین ممالک مرفه الحال مشغول کسب
هنر و علوم کردیدند و اشعه علوم که مدتی مدید و عهدی بعید در غرایب جهان
مستور بود زمین و زمان را منور نمود على الخصوص در ممالک فسیح الارجا اذربایجان که
مظاهرت خدیو منوچهر چهر دارا دربان ولیعهد کیوان مهد عز نصره که وی سبقت از
سایر ممالک ربوده مراتب علوم از ثریا بثری پا رسید چنانچه حسب الفرمان ان امیرزاده

باذل

باذل فاضل کامل جمعی از اجله شبان نجبا همه روزه مشغول تعلیم و تعلم فنون و علوم میباشند
و برحسب امر مطاع زبده نجبا ایران وحید العصر الزمان امیرزاده والاشان علی بخش میرزا
ابن مرحوم اسکندر میرزا ابن ولیعهد مغفور مبرور العبد الله حلل الله نوره که از جمله خدام
این بارگاه و تربیت شدگان عهد شاهنشاهی میباشند چند کتاب معتبر از زبان فرانسه
بفارسی ترجمه نموده بیادگار این شاهنشاهزاده فاضل باذل موشح نمودند از انجمله است کتاب
تشریح الابدان فی معرفة اعضاء الانسان و از انجمله است ترجمه لوپر دوو یعنی کتاب طلا
که مربوط است بمعرفه میزان و امطار و کیفیت طلوع و غروب سیارات معروف و علوم ...
و علم بعضی از فواید نباتات و حالات حیوانات بریه و بحریه و مصنف فاضل دانا که
تاریخ چند نفر از سلاطین عظیم الشان فرنگ از اکابر که هر یک بوده مانند بطور اختصار کرده
حکیم خبیر چون از حالات اکثر مخلوقات نیز درک ... مطلع کشت از احوالات فرنگ کاملا
مخلوقات که انسانست نیز مستحضر کردید چون این کتاب مستطاب بنظر شریف نواب جلالت
اعظم اکرم امیر معظم صاحب السیف والقلم جامع قواعد العلوم والحکم محب الفقراء و مونس
الامراء نادر العصر والاوان الکامل فی الحسب والنسب والبیان نادر میرزا ابن بدیع الزمان
میرزا ابن محمد علی میرزا ابن فتحعلی شاه قاجار رسید این بنده خاکسار امامقلی
ابن بدیع الزمان قاجار را مخاطب نموده فرموده که میباید تاریخ چند نفر از
سلاطین عظیم الشان ایران را بطور اجمال نگاشته که کتاب لوپر دوو ذیل کرده مثل تاریخ
امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان و مثل تاریخ شاه صفویه نژاد شاه اسمعیل صفوی
انار الله برهانه و سلطان سلاطین با اقتدار نادر شاه افشار اعلی الله مقامه لهذا امتثالا
لامر الاشرف المطاع اول بتاریخ وقایع شاه صفوی نژاد السلطان شاه اسمعیل بهادر

خان نموده مجامع کپاسه عاشقان گفتار و سخن وگوش هوش دارنده دقائق بنوده کهن مذکور
که نسب شاهنشاه ایران اعنی شاه اسمعیل بهادرخان مجید واسطه بامام هفتم سلسله
امامیه موسی بن کاظم صلوات الله علیه میرسد بدین ترتیب وهو   السلطان
شاه اسمعیل بهادرخان بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن سلطان خواجه علی
بن سلطان صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ جبرئیل بن شیخ صالح
بن قطب الدین بن صلاح الدین بن محمد الحافظ بن عوض الخواص بن فیروز شاه بن محمد بن
شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابرهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن احمد الاعرابی
بن ابو محمد القاسم بن ابو القاسم حمزه بن الامام الهمام موسی الکاظم علیه وعلی آبائه الاف
التحیة والثنا   و در بعضی از نسخ نسب سلطان جهان ابد بدین طریق نوشته اند
السلطان شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابرهیم بن سلطان خواجه
علی بن صدرالدین بن شیخ صفی الدین اسحق بن سید جبرئیل سید بن قطب الدین بن صالح
بن حسن بن محمد بن عوض بن شاه فیروز بن محمد بن حسین علی بن ابو القاسم بابن حسین
بن احمد بن داود بن علی بن موسی بن ابرهیم بن امام همام موسی بن جعفر علیه السلام
و از طرف مادری سلسله نسب این پادشاه به سلطان جهانگیر حسن پادشاه ترکمان آق قوینلو
میرسد و نام نامی آن مخدره عصمت و طهارت حلیمه بیگم مشهور بعالمشاه بیگم بود دختر
والده سلطان حیدر بنت امیر قرااعثمان و خواهر حسن پادشاه المسماة بخدیجه بیگم
بود و موطن این سلسله شهر اردبیل آذربایجان است و اول کسی که از اجداد شاه علی
نژاد باردبیل و قریه کلخوران آمده متوطن شد فیروزشاه است که به زرین
کلاه ملقب بود و نوشتن همانا بعد از اینها احوالات سلاطین

باتمکین

باتمکین که آفتاب روی زمین و ظل الله فی الارضین میباشند احوالات علما و صلحای صفویه
و اهل باطن   اول کسیکه از این سلسله بخیال سروری و سلطنت ظاهری افتاد سلطان
جنید بود و شاه الیه معاصر بود با امیر جهانشاه بن امیر قرایوسف ترکمان قراقوینلو و بعد
این حالات چنانست که چون سلطان جنید بجد رشد رسید مریدان و صوفیان این
سلسله که اکثر اینها از اهل روم و شام و بنواحی بادکوبه و گرجستان و قراچه داغ آذربایجان بودند
بجلالت و شان فنی احوالات اعزاز مشاهده کردند روز بروز تردد در نزد او کرده از بذل جان و
مال مضایقه نموده سلطان جنید بسبب ثروت و شوکت از آبا و اجداد گذشته ترکان ارجح
در اردبیل مشغول کار خود بوده مجاهده با اردبیل سلطان آذربایجان اعتنائی نه
می نموده حاکم اردبیل با اتفاق با سلطان جنید نقار بهم رسانیده اشوب طلب فتنه
نموده حاکم ایران داشتند که قصد خاندان سلسله صفویه نموده عریضه مشتمل بر داد
خواهی و شکایت به پادشاه ایران جهانشاه ترکمان نوشت که   اری خلل
الرماد ومیض جمر   و یوشک ان یکون لها ضرام   فان النار بالعودین تذکی
وان الحرب اولها کلام   اگر پادشاه در دفع و صعوبت فکر نه نمایند این
ملک از دست برود مریدان که بشارت تغییر توان نمود از سلسله ترکمان ایمان
منتزع خواهند نمود سلطان جهانشاه بر اشفته و بطلب سلطان جنید فرستاده از
خوف و حفظ خود آگاه نموده امر با اطاعت نموده   سید جنید جواب پسندیده ننوشته
خاطر سلطان آذربایجان آسوده کرده چند راه رفته تا محمد با حکم ...
شاطر ... دست بهم داده ... سلطان جنید ...
... جهانشاه نموده اند

دفعه دیگر باین غضب آن مذهب بجوش آمده فرمانی جهت زهر جان گاه بالمحه شد بطرف

اردبیل عز نفاذ صدر انحا امر باخراج سلسله صفویه و صوفیان اردبیل نمود چون سلطان

جنید قوت قراع و جدال با پادشاه ترکمان ندید دل از ملک و مال برداشته با اهل و فرزند با

دیگر مریدان بطرف دیار بکر عزم رحیل کرده از شهر اردبیل کوچ کرده در کمال الجلال در

خان قادر مقتضا صحیح و سالم از ممالک ایران بیرون رفته از رود ارس عبور نموده بطرف

ارزنجان در روم و توقفات با الکشا کرده

ذکر رسیدن سلطان جنید بحصن کیفا

چون سلطان جنید متوجه دیار بکر شد امیر ابو بکر بیک امیر حسن بیک بن امیر قرا عثمان از

قوم بایندر ترکمان که در آن عهد امیر صاحبقران ممالک ما بین النهرین و عداوت کلی با سلسله امیر

قرا یوسف داشت مقدم آنجناب را گرامی داشته از وصول آن ثمره شجره امامت خوشحال شده

گردیده تمام مریدان ایلات و ترکمانان را باستقبال مامور نموده نزول [illegible] و حجت

و معتقد بنظم [illegible] اعتقاد داشته آنجناب را بحصن کیفا دعوت نموده سلطان منزل

بمنزل طی نموده در یک منزلی حصن کیفا ابو النصر حسن بیک خود باستقبال شتافته

آن درج برج امامت را در کمال اعزاز تلقی نموده در حصن کیفا نزول اجلال فرموده خود

و مریدان از کلفت [illegible] آسوده کرد بعد از چندی ابو النصر حسن بیک با جمله مریدان

سلطان علی شاه پسر برادر در حق آنجناب اعزاز نموده همشیره خود را که خدیجه [illegible]

روزگار و [illegible] خدیجه بیگم بود با آن جناب عقد بسته سلسله مودت را محکم کرد شاه

مشغول جهانگیری گردیده سلسله قرا قیونلو و [illegible] را [illegible] ممالک و قلاع

ایران گردیده سلطان جنید چون ترکمانان [illegible] را مشغول دید بعزم وطن

مالوف

مالوف نموده با همه ترکمانان و مریدان باردبیل آمده بجانب [illegible] افتاد چون

کار امیر حسن بیک بالا گرفته بود و جهانشاه مکتوب و مغلوب شده او هم احتشاد لشکر نموده

بطرف شیروان لشکر کشید

ذکر کشته شدن سلطان جنید در شیروان

و طریقه آنجا رفتن سلطان حیدر

جای او

چون خبر نهضت سلطان جنید به سلطان خلیل شیروانشاه رسید انواع [illegible]

ابو المعصوم خان استمداد طلبیده بمیرزا جهانشاه هم [illegible] از ترکمانان کرمان [illegible]

در کنار رود کر [illegible] روی داده سلطان جنید مقتول گردید و فرزند

سعادتمندش سلطان حیدر در اردبیل بمجاهده رفته در بین امیر کبیر حسن بیک

از دیار بکر خروج نموده جهانشاه را از پای در آورد و مرقعا سلطان حیدر که همشیره زاده

او بود [illegible] صبیه مرضیه خود را که مسما بحلیمه بیگم بود بحباله نکاح آن

فرزند اخیار در آورده در زمان پادشاهی ابو الفتح حسن پادشاه سلطان حیدر از

جمله بزرگان ایران مرفه الحال بود و از آن مخدره او سه پسر بوجود

آمد سلطان علی و ابراهیم و شاه اسمعیل بهادرخان و از مفاد بعضی کتب تواریخ

معلوم میشود که شاه اسمعیل را دو برادر دیگر هم بوده که جمیعا پنج برادر بوده اند

در فارس وفات یافته دیگری در شیروان کشته شده و فی کل حال [illegible] سلطان حیدر

[illegible] و صله [illegible] سر [illegible] صاحب [illegible] دست کرد

در اردبیل و اطراف صاحب اختیار گردیده و تاج سرخ قزلباش از مخترعات آنجناب است

و تا امیر حسن بیک پادشاه بود در کمال اختیار و اقتدار در آذربایجان میزیست و بعد از وفات
آن پادشاه میانه او و سلطان یعقوب ولد حسن پادشاه عداوت افتاده با سلسله
صفویه نژاد تغییر سلوک نموده چون سلطان حیدر جوانی مغرور و شیر شکار
بوده از سلطان آذربایجان حکایت کرده با جمعی از مریدان بطرف شروان بخونخواهی پدر
تاخته فرخ یسار بن سلطان خلیل شیروانشاه از سطوت غازیان قزلباش هراس
نموده ملتمسانه بدامن سلطان یعقوب پادشاه آذربایجان متوسل گردید در هنگامیکه
سلطان حیدر قلعهٔ دربند را محاصره نموده بود لشکر تبریز و ترکمان رسیدند فرخ
یسار و ابو المعصوم مجان و الطبرسران باستمداد لشکر ترکمان که سردار آنها موسوم به
سلیمان بیجن اوغلی بود مستظهر شده قرب قلعهٔ دربند مصاف دادند و در آن روز
کینه سوز امیر قراپیری بیک قاجار که در سلک لشکر بود خبر [illegible] مخالفان آن سلطان
حیدر و ستایش علما محاصره را موقوف داشته مشغول مجادله شدند و در اوایل آثار غلبه
از جانب لشکر قزلباش چنان ظاهر گشت که سلیمان بیجن اوغلی گرفتار گردید سلطان حیدر
از کثرت غرور او را رها کرده سلیمان میان لشکر خود رفته خلاف عهد کرده بازار ستیز
او بر گرم گردید ناگاه تیری جانگاه بر شاه حیدر رسیده بدرجهٔ شهادت رسید فاضل
اند و لشکر قزلباش پراکنده گردید

ذکر اولاد سلطان حیدر

چون خبر شهادت آنجناب بسلطان آذربایجان رسید در قطع سلسله هم مصمم گشته
یکی از سران معتبر ترکمان را با عیال فرزندان هشت پسر صغیر خود را با آن [illegible] خرج
ولایت بطرف اصطخر فارس راهی نمودند یکی از اخوان شاه و الاجداد [illegible]
با وجان قرب قلعهٔ اصطخر [illegible] منصور بیک پرناک ترکمان در حق

شاهزاده

شاهزاده خانم خود را با اولاد امجادش شرط مروت بجای آورده تا بتقدیم حق قدیم یعقوب سلطان
آذربایجان خود مدار او در سهو از هر جانب که از مریدان نوشته بخراب بلاد اصفهان رفتند
بجهت این سوء ادب و قطع صلهٔ رحم آنکه باهم افتاده نابود شدند و انواع آفات در ولایت
سنه هشتصد و نود و شش اتفاق افتاده هرج و مرج در سلطنت ترکمان افتاده بعد
از قتل و نهب وافر مکافات نوبت سلطنت را بنام رستم نام سلطان ابن سلطان جهانگیر
حسن پادشاه زدند و امیر بود و چون کار خود را مختل میدید از راه [illegible] تخصیص ملتمس دست به
ولایت [illegible] فرستاده و چون [illegible] فرزندان رسیدند سلطان سید علی را که جوان
رشید شاه بود با برادران از زندان خلاص کرده معظم [illegible] بر خواسته کمال مرحمت ابراز نمود
با استعانت صوفیان صفویه وجناب سلطان علی بر اعدا فائق آمده چنانچه امیر قراپیری
بیک قاجار با جمعی از صوفیان نصرت شعار در امیر سر کوه [illegible] صفاهان
فرستاده و سلطان علی را بجنگ بایسنقر میرزا فرستاده امیر قراپیری بیک بیک حمله کوچه
خاجیر از خانه زین [illegible] در کوه همدان رایت فتح برافراشت و همچنین امیر سلطان علی
بعد از انهزام لشکر ترکمان خود بنفس نفیس [illegible] کشته با بایسنقر میرزا را از خانهٔ زین
بزمین انداخته یکی از صوفیان سر او را جدا کرده خبر این فتح مبین که بجانب اردو رسانید
واقع شده بود در یک شب [illegible] خاطر از طرف مخالفین جمع نموده امیر
قراپیری و سلطان علی میرزا [illegible] با صوفیان و امراء سلطان علی میرزا همگی [illegible]
راه صرف و منتظر فرصت میبود

ذکر شهادت سلطان علی میرزا و فرار شاه
بطرف گیلان

٥ چون رستم شاه دست تدبیر خود را با تقدیر موافق ندید در فکر دفع سلطان علی
افتاده مجلسی مرتب نموده جمعی را با سلاح در کوشه پنهان داشته امیر سلطان علی
و امرا را خواست بر این تدبیر هلال نامی از غلامان که از محرمان که اخلاص کامل به سلسله صفویه
داشت از این راز مستور مخبر گشته سلطان علی را از کید عدوان مخبر نمود سلطان علی مستعجلاً
امرای خود را خواسته در امر مهم مشورت نموده رای همگنان بر فرار قرار گرفته سلطان علی با تمام
شیخاوند و جمعی از صوفیان بطرف اردبیل التجا نموده بعزیمت شام امیر و سپاه مجاهد و زدن
شنودند از طرف رستم پادشاه از فرار شیر بیشه هیجا مخبر گردیده سپاه افت کنگر سلطان
علی شیر ابراهیم بیک به سد کار سعی نموده [illegible] هزار سوار جرار نامدار سر داد بر رفتن مستعجلاً
از عقب ایشان فرستاد چون آن سواران زبده لشکر پادشاهی بودند بعد از دو ساعت
ان دو دو امیر سلطان علی بغزیمت بوده رسیده امیر سلطان علی چون شیر خشمگین از خواب
بیدار شده سلطان ابراهیم و سلطان اسمعیل که یکی هشت ساله و دیگری هفت ساله
بودند بهفت نفر از نوکر مخلصان رانی نموده سپرده ایشان را بطرف اردبیل کسیل نموده مشغول
جنگ گردید امیر زاده سلطان علی داد مردی داده اسب هیجا [illegible] افتاده تیر و کردن او
رسیده مرتبهٔ شهادت فایض گردید و آن طرف اسپر سلطان ترکمان که سردار
لشکر بود بعد از فتح و قتل صوفیان بشهر اردبیل داخل شده شروط تفحص و جستجوی آن
دو گوهر یکتای شهریاری بجای آورده حضرت مخبر شاهنشاه ایران از شکنجه گرفته
بلکه از آن شاهزادگان خبری نیافت ممکن نگردید و جمعی از لشکریان خبر دادند که سردار
ایشان رستم بیک قرامانلو بوده بکوه بغزیمت رفته بعد از مشغولی تمام جراحات خود بودند
یکی از ایشان از فرط جراحت بشهر آمده که زخم عرض خود را مداوا نماید بکیان اهل اردبیل او را

بابه نام جراح که اصلاً از اتباع ذو القدر بود دلالت نموده ایر جراح و رحمن مداوا کیفیت
از زخم جانکاه پرسید امیر زاده سلطان عهد و پیمان گرفت که یکی از لشکریان امیر سلطان علی میباشم و آنها
جراح چون از حالات ایشان مطلع شد بر حرکات مخبر بوده اشتباه اظهار نموده مذکور نمود که آن دو گوهر
بهتر آن است که اهل غازیه در مقبره شیخ صفی در گنبد موسوم باالله و رده جای آن در محلی مناسب
پنهان کرده ام و هیچ دیار به خدمت والده معظمه آنها خبر داده آمده او را خبر ساخته بطرف [illegible]
خود را بکوه بغزیمت رسانیده قافله بسر تم بیک قرامانلو امرا مسعود اکثر مشایخ آنها باید بغیر از است

قرا پیری بیک قاجار　　و حسین بیک الله شاملو　　و ابدال بیک دده ذو القدر

و منصور بیک قبچاقی　　و قربان بیک علی　　و کوک علی بیک　　و جان بیک

خلیفه　　خبر دار نموده با هفتاد نفر صوفی شهزاده اردبیل الملک آن دو سلطان ابراهیم اسمعیل
در کوه بغزیمت خطیب فرخ زاد که کافه نزول نموده در آن قریه آسوده آنجا امرا غازی
معتقدا احباب نموده در مقام مشورت بر آمدند آنکه سلطان صوفیه و همه زیبا بر اتفاق آرا
بطرف گیلان برده و در سنه شاه والاجاه هفت ساله رسیده بود

ذکر رفتن شاهزادگان بگیلان

چون بحکم خداوند بی زوال شهزادگان خدیو ایران با خیل بطرف کیلان و گیلان شتافتند امرا
از طرف مقدم سلطان اعزّ مکرم داشته شرط ورود بجا آورده و بعد از ایشان سلطان
ایران اند که هر کرا ناگاه چون خوف کمی از حال بیدار شدند　**لهذا** در هیچ محل توقف
کمی ممکن نگشته متوجه لاهیجان اعلی الله شهرت وارد شده در یکی از مقابر آن شهر موسوم مسجد
سفید بوده منزل کردند و امیره اسحق والی رشت که جزو اهل اغلب آن دیار و حکم
مشیخ امامت نموده ولی چون در مذهب اثنی عشری بوده در آن معبد متوطن گردید

بنگاه خانه ... و اتفاقا در قرب معبد شخصی ... موسوم به میر نجم دکان زرگری داشت

در این مدت با آن عزیز ارادتمندانه سلوک نموده حضرت شاهی میل مفرط بملاقات آنمرد

معتبر داشته همه روزه او را احضار میفرمودند میر نجم محض خلوص عقیدت انگشتری که قابل

انگشت سلیمان زمان بود پیشکش نموده خدمت او موضع قبول یافت الحاصل

بمفاد ارباب الدول ملهمون صوفیان ... ماندن شهر ... با وجود معاندت ... بحال

خایف ... و مکن ... از طرف کارگذاران کارکیا میرزا ... علی والی لاهیجان اظهار ...

... شده بود لهذا عزم ... لاهیجان ... جلیل ... آن حضرت ...

گرامی داشتند در عمارتی که ... بوده ... محفوظ و مخلد ... نگاه داری

نمودند چون چند ماه از این مقدمات گذشت ... سلطان ... دکان ... کیفیت

از صوفیان ... ضعیف ... همراه ... بتفصیل

هواخواهان ... امیرزادگان به لاهیجان ... پادشاه ... مفتون

نمودند و چند نفر ... لاهیجان فرستاده امیرزادگان را ... لاهیجان

بردن امیرزادگان ... لاهیجان انکار نموده ... میرزا

[illegible] ... مزاج ... [illegible]

[illegible] ... تعلیم

قرآن ... [illegible] ... لاهیجان ... [illegible]

... [illegible] ... سلطنت ... [illegible]

اولاد حسن پادشاه ... [illegible] ... ایران سلطان

جوان ... مبارکش ... اقبال از ناصیه

همایونش

... [illegible] ...

... [illegible] ... حرکت نمودند

ذکر خروج شاه

اسمعیل بهادر خان از قلعه

لاهیجان بعزم رزم معاندان و سلطنت ایران ...

الله عزّ ... الله ...

قاسله

دو چیز ...	یکی ... یکی زعفرانی
یکی ...	دگر ... ده ...
...	یکی ... اسمانی
زبان ...	...
...	عقاب ...
...	یکی تیغ هندی یکی ...
...	...
...	...
خرد ...	فلک ... مملکت ...

مصداق ... سلطان مجاهد غازی ابو المظفر ... شاه

اسمعیل بهادر خان ... سوار ...

... لاهیجان صفحات ...

۷ مشعشع و منور نموده و در هر حین راه صوفیان مجاهد دمشق و ... چون از ولایت

شام و روم به موکب همایون پیوستند چون خادم محل نزول اجلال گردید بعرض لشکر

ظفر اثر پرداخته یکهزار و پانصد نفر سوار جرار و شاد را مأمور از قریه کویی خلخال که گذشته

ملاقاتگاه در خانه یکجا از خلفا مشغول تدارک شده بقریه حفظ آباد اردبیل آمده از آنجا

بشهر اردبیل وارد شده بقریه چند روز توقف فرموده علی بیک حاکم لوی ترکمان که از

جانب میرالوند حاکم اردبیل بود پیغام جنگ فرستاد و شاه صفوی نژاد موقع جنگ

ندیده بقریه میری توجه نموده بصوابدید یکی از اقوام مطرف طوالش و محال استارا

توجه فرمودند محمد سلطان حاکم استارا مقدم شاه عالم پناه را گرامی داشته در کمال راستی به

استقبال پرداخت و در قریه ارجوان من محال استارا قشلاق فرمودند و ایام قشلاق را

همه روزه مشغول صید ماهی و غیره بودند میرزا محمد سلطان در خدمت حضور ... نکرده

شاه دوستان دوستانه صحبت خدمت گذاری گذاشته شیمه وفا و اصل لوای بعسکر چاره ...

هر چند میرزا محمد را در جرگه ... کردند بلکه از خانواده صوفیه منحرف گشته علاقه به ذات

همایون نهایت امر و مروانه از انفعال تشنیع سر باز زده و در ... خلاف ... حلقه ... مبارز ...

و ... میرزا محمد سلطان که خادم آنحضرت بود الوندیان و شیمه و ... اطبع کرده

... هنگام سرکوبی شکار ماهی ... پناه ...

انداخته شعشعه انوار هدایت ... منطفی ... میرزا محمد از حال ...

مستحضر گشته ... از خدمت نواب همایون ... داشت و سلطان زمان از ...

طالش ... فرموده اکثر لشکر را مرخص خانه نموده ... که بعد از

انقضاء ایام زمستان حاضر بوده گوش هوش به پیغام مطاع داشته در هر نقطه که لازم

شود

شود حاضر شوند و از انجناب جمعی از امرا بر درگاه و اندرون زمستان در ... قشلاق نمو

المآل ناصیه نوروز شادکام ... بشتند

ذکر توجه خاقان سلیمان شان صاحبقران

از ... قشلاق بجانب اردبیل

بعون عنایت ملک جلیل

چون ایام زمستان بپایان و نسیم بهاری باهتزاز آمد خاقان سلیمان شان بعد از جشن

نوروزی در اندیشه بیرون آمدن از آن مکان که تمام امرا بودند ... مختلف

گشته لشکر برف دنیا ... احاطه ... گرفته ... افتاده ...

عنبر امیز ... نشاط انگیز که آغاز ... لشکر ...

در ... برف ... کردند چه اکثر ... اطفال ... در کنار داشته

... مسکن ... العین ... انتظار ... شد ...

... جبال عظام ... چاره ... چنانچه ... کوه سبلان با صحرای

... قرار ... داده ... شدت ...

جهانتاب ... جهانگیر ... افتادند و همه روزه مردم از اقسام وحش

و طیر ... حرکت ... زنده بحضور ... زند

و ذات عالی صفات ... باعث نشاط و خرمی

که مقتضی ... ذوالجلال ... مردمان ... زمین

بعرض همایون ... که ... بر ... دیده نشده

و بلکه از آبا و اجداد مسموع احدی نگردیده (مستوفیان ... بعرض ...

کتنگان مهر سانند که در سنه ۱۲۶۷ در زمستان بر حسب اتفاق در روز دیگر موهوبت و تیره معروف

اسال الله ... که کنار رود ارس است بودم در هفته تمام برف متصل بارید بقسمی سرما آن اداد

یافت که همین طیور خانگی بلکه طیور را مردم صید همی نمودند چنانچه در روز بر چرخ ام باغچه

کثیری که در وقت لوث کو بید قریب هفتاد فاز مرغابی کرفتار شد در مرغ مرو تیه که دو معنا آن

زیاد ملبوس دو بیرونی که مزال دو بیاین استرآباد بصورهان ... کلان و بکر طالب زنگله بال هم

کو بیند انقلاب صید نمودند که از احصا گذشت و این مرغ زیاد شلیر است اگرچه در ظاهر

سرمه السیر بنظر نمی آید اما با وزن طیاران نهادار اشکل تر اول نمود و این خاکسار اقوی تر بود

اشباء فروزی صلحهای از این جنس اصیل را مکرر بر آن نقل فرمود ... و دراج و کبک و بلبل چنین

صید شد که باعث حیرت کل معتبرین ما بیشد و از کثرت برف کلاغ و سایر طیور هم دیگر

کرفته میخوردند چنانچه مرغی که بهر ترکی فو... الا می مکو بند و از کنجشک قلدری بزرگتر است

طیور ضعیف بغیر اگرفته و مثل سایر طیور جوارح در بلده میخوردند و طیور هم افتاده مسلما اکل

و ماکول را واضح میکردانیدند و مثل واقعه برف شدید زمان شاه صفوی نزدیکتر دیده افتاده

هان امکنه این بنده خاکسار بر اسم العین دید بر صدق کفتار مورخ دانا ملا ابو بکر ... طالع

موقع کردید در دست در خاطر دادم دو دیگر از صولت برف رستم و جان و حال خودداری ها

دیده و غرامغتنم شمرده سطر و کلایب فراجمدم ادع بر رسم کستم دو پناه در خانان جنگلی انقلد

بر طیور مختلف انتباه شده بود که عقل در ان حیران میماند سبحان الله بمفاد الکلام

یجر الکلام کجا بودم و کجا افتادم

فیا لیت الشباب لنا یعود — فاخبره بما فعل المشیب — سیلجمه کفته — اذا

ما المرء شاب له قذال — وعلله المواشط بالخضاب — فقد

ذهبت

ذهبت بنا شر وادی — فقم یا صاح نبك على الشباب

بر اولو الالباب مخفی نماناد که بنده بی بضاعت را در واقعه که مذکور خواهد شد

نظر لبیب و هو هذا که مورخ شاهنشاهی زمان سلطان ممالك فرانسه ناپادشاه

ناپلیون بخاطر شکرآن پادشاه هنگامی که در مدرسه حربیه نظامیه مشغول تدریس

بود وقت زمستان ایام تعطیل رفقا و شاکردان مدرسه را جمع نموده قلعه مستحکم از برف

ساخته شاکردان را دو قسمت ساخته جمعی بقلعه کرمی و برخی مقابله را مامور کرده بودند

و ابنجو کن بینه درو بست میضد ساختن قبل بر این شاهنشاهی ایران صادر کشته

بود چنانچه این واقعه بعون الله بیان خواهد شد — شعر

فلو قبل مبکاها بکیت صبابة

بسعدی شفیت النفس قبل التندم

ولکن بکت قبلی فهیج لی البکا

بکاها فقلت الفضل للمتقدم

چون خاقان سلیمان شان کثرت ثلوج قشلاق قریه ... از جوان ... استادانه

مشهور و معزمو بودند حکم همایون شرف نفاذ یافت که سربازان قزلباش قلعه متین چهار

اهنین از برف و یخ موافق حساب و قواعد هندسه مشتمل بر برج و دروازه و

خندق و خیمه خارجه برج غالا اساس کرده بودند و برج بنا نمایند بر حسب فرمان

لشکر ظفر مآثر بموجب لواء اعظم جهان مدار اندکی شهریار را بی ملاحظات جمعی

بنا به حسین مرتب داشته با تمام رسانیده بعد از ... محض تفرج امر شد که جمعی از

دلیران لشکر داخل قلعه شده با ... قلعه داری قیام نمایند و جمعی انا ابطال ... شا مامور

یورش قلعه کرده جنگ سلطانی بر انداختند و چند شبانه روز با بازوی دولت
حیدر کرار از دروازه دیگر بران حصن خیبر شکن چون شیر غرین یورش آورده بازار
ستیز و آویز گرم کردند و در آن اثنا دار و گیر شور و حرب چنان مشتعل گردید که جمعی
از لشکریان در آن هنگامه مقتول گردیدند و از جملهٔ الطاف غیبیه که مظهر اقبال آنحضرت بود
از تفحص حال مقتولین معلوم شاه دین پناه گردید که آنجماعه قبل جواسیس علی بیک حاکم
حاکم آن قلعه بوده اند که بتحریک او ملتبس بلباس صوفیان قزلباش گشته بجهت نفاق و
غدر مهیا شده بودند الحاصل قلعه بنصرت و غلبه مفتوح گشته غلغلهٔ نشاط قزلباش
بفلک اثیر رسید و فر پادشاه ایران زمین و پایه پادشاهی از ایوان کیوان در گذشت و وقوع این
قضیه باعث ازدیاد اعتقاد معتقدین و صوفیان آنحضرت گردید و شک و شبهه در دل
احدی نماند که خروج آنجناب من جانب الله و آنحضرت مؤید من عند الله است

در بیان رکضت شاه مؤید

مجدداً بنیاد فتح جبال العجایب چون خاطر عاطر مظاهر شاه ظاهر از صولت زمستان بپایان
رسید و قرین عشرت ایام خسروی ثوابت و سیارات انگوش چرخ دوار بهیج شور امید شاه دین
پناه امر رکوب بیشتا فرمودند

شعر

چو از چرخ مهر جهان کیتی فروز | دو زلف شب تیره بگرفت روز
وزان چادر قیر پیرزن کشید | بدندان انطاه در خون کشید
زدرگاه شاه جهان خاست غو | که او بود مردافکن و پیلتن رو

شاه جوان بخت سوار رخش گردون خرام گشته مرحله اول منزل نصب لشکر کنار معز گشته
کرد و منزل شاه سوار بانک بدرود انفس بمنزل اجلال شود و یک شب در آن محل توقف فرموده روز دیگر

فرمود

فرمودند و از آنجا چون خاطر مآثر بتعمیر و بجهد قبیح متوجه فرموده کلبه نوشیروان طالش برخ آمد
بهرام انتقام کرده بود و از آنجا در رمضان ملک منان عزم زیارت حظیرهٔ مقدسه حضرت قدوة المشایخ شیخ
صفی الدین رحمة الله علیه فرموده وارد دار الارشاد اردبیل گردید و در آن مرحوم پدر بزرگوار
کهتر سلطان حیدر انار الله برهانه منزل کرده مخدرات عصمت و طهارت مریم الزمان عالیشان
بیگم والدهٔ آنحضرت و برادران و خواهران مجذوب مجاورت جسته بدیار عز خانه اقتدار
ناقص کرده بودند و در روز مجلس کنکاش منعقد گشته شد و ملازمان رکاب عقلای اصحاب
ماندند اصحاب اردبیل سیفالدوا ماند مهر و محبت داشتند چون سالها از قیام همایون مصحوب
عامدان قیمه با طرفات و مردم طالب صوفیان ارادت کیش فرستاده شده اگر به جدا از نخجوان
اردوی کوچه دسته رسید بفرمودند خواهد بود و همواره خواهان این دودمان از غیر بوده و مسموع
انجامید و جمع خواهند کرد این رای صوابی است که بعد از مدتی کثیر بطرف معهود عزیمت
نمودند

ذکر توجه سلطان

صاحبقران بطرف ارزنجان و ملاقات نمودن با سلطان حسین بایندری ترکمان
بعد از کنکاش و مشورت بنوعی که بعضی صوفیان ارادت کیش بیراه باخبر بوده اند و مردان
وارداع عزم رو به علم عزیمت بصوب باغ دکجیر برافراشتند در بین راه معلوم کردید که یکی از بنابر
میرزا جهانشاه ترکمان موسوم بسلطان حسین بایندر در حوالی کوکجه دنکز نصب خیام نموده اجتماع
دارند خاطر مظاهر بخیال این گشت که دفع آن نموده معتصم کرده باشد از اتفاقات رسول سلطان حسین
با عریضه معقول در رسیده مضمون نامه آنکه اگر پادشاه جهان بنده نوازی سرافراز فرمایند خود
و سپاه در رکاب جهان نشاند پیکر سلطان زمان دعوت او را قبول نموده در حوالی کوکجه دنکز
محل استراحت نمایند توقف فرمودند سلطان حسین خیال کید کرده خود در صدد ...

واسیر گشته باقی حق درا بقلعه شوره گل ایلا اخته سلطان صاحبقران بعکیان تنبیه توکلات
شوره گل انداه ماغران بصوب ترخان تشریف برده از انجا بییلاق سارو قیه تشریف
فرما گشته نصب خیام فرمودند و از انمنزل بعزم شاه شهر شکار در سیله که در دامن کوه مغار
است و خیلی قویه در ان غار سکنی گرفته با اهل این طرف اراده بر سانند سلطان عزم شکار
ان در قویه فرمودند با چند نفر سوار بطرف انجا اراده نهضت فرموده ان در قویه بمقام
از غار بیرون جسته با وجود یکدست ان حضرت در انوقت انرسیده بسلطان دادن نموده تالم هوا
پیش گذاشته بیابند جاعلان ان بیشباره را انجا مداو نموده موجب تعجب نزدیکان حضور گشته
وملا ماه تمام حضور کردیدن غلام بییلاق سارو قیه توقف فرموده بعد از ان متوجه
ارزنجان گشته بیابان جوق جوق فوج فوج ان سپاه روم و قرامان و حلب و دیار
بکر کاه ملازمان سپاه میرسیدند و روز بروز جمعیت زیادتر میشد

نهضت صاحبقران سلیمان شان بصوب شهر وان

چون زمان هجرت خیر البشر بار خانوکه به هفتصد و شش رسید و سن مبارک شهریار جهان
دران سنه قریب چهارده سال صوفیان طبقات مختلف از طایفه جلیله شاملو و استاجلو
ودر ملو و تکلو و ذو القدر وافشار و قاجار و ورساق و صوفیه قراجه باغ درین معلی پیوسته
وازانجمله بیک استاجلو زاده بیت نفر از اولاد و اتباع و عاملان بیک شاملو با سی بیک
رسیده خاقان سلیمان شان چون اجتماع لشکر را ملاحظه فرموده بنظام بعضی امرا صادر
کردید بندگان دین مجلس بهشت ایین حاضر گشته نشستند و گفتند که خواسته بمصلحت
مجلس اراسته هزار منقول براین گشت که دستار ازاد ارزنجان اپا او وند دریها اینده بک

امیر بیک ترخان بود شاه و بنیاد اطاعت خود اورده در لوازم خدمت کوتاهی نکرده همه
روزه اظهار عبودیت کرده معروض کرد و ده هزار سوار ایل دارم با همه انها اتفاق نموده
در رکاب شهریاری جانفشانی خواهم نمود در حقیقت اصحاب از طرز و طور او معلوم
گردید که در اخلاصش مغشوش است و در خیال طغیان ازان محل افتاده تنبیه خیال او اتفاق
بنیاد را گذاشته از میان ایلات بر وده بیرون رفته متوجه شهر وسعد کردید تا ان
شب ابعات ضوء مشاعل و شموع عارض و مهتاب که کما قال الشاعر بن صبح وقت سلطان
حسین از رفتن شاه مخبر گشته صبح خبردار گشته با چند هزار سوار ایلغار کرده بعسکر
ظفر بیکی رسید سلطان سلیمان شان صف قتال را استوار ساخته جلادت در میدان نزال
استوار نمودند سلطان حسین از کثرت ایلغار ماندن اسپان صرفه جنگ ندیده عنان عزیمت
بصوب مراجعت انعطاف داد خاقان سلیمان شان بعد از مراجعت اهل بغی و عدوان
بچخور سعد رسیده از انجا کوچ فرموده در رفتن الوم نزول اجلال کردیدند در انمنزل ان
صادر که صوفیان روم شخصی موسوم بقراجه الیاس با جمعی از لشکریان انمرز و بوم بلشکر
سلطان بجوریه پیوسته معروض داشت که منتش نام حرامی و راه زن در قلعه شوره گل نشسته
وراه تردد بر مردم بسته و این بند کان را ضیافت و دعوت نموده نیم شب علی الغفلة بر سر ما
ریخته قلعه با اموال صوفیان تاراج و ضایع کردید حضرت شاه از استماع این سوء ادب
تنبیه منتش بر او واجب شده بطرف شوره گل حرکت نمودند منتش حرامی چون خبر ورود لشکر ظفر
اثر شنید جمعی بدفع ارو نموده جمعی ملازمانش بقلعه دادند و در اخت اطراف قلعه را لشکریان
بطرف از غایت غارت نموده جمعی از نوکران محمدی بیک از نیز ان قلعه بیرون آمده مشغول جنگ
گشته جمعی از دلیران نامور به تنبیه القوم مد بخت شده در یک لحظه همان نوکران مقتول

ولیهی

مخالف پروا ننموده به سلطان صاحبقران در آن صغر سن بلکه لاابالی به خاطر ایشان اتفاق نمودند

که وقت مغتنم است اگر این لشکر بیگانه که خرجی ورزیده متفرق کرده‌اند شکست بعد از آن که باید

قسم مجتمع کرده‌اند و از این بیخواهی دید و با پای عصبیت شهریان باز و بر کسره صوفیان همراه ایشان [illegible]

کوش هوش داده خادم و خادم به فتح شهریان کردند صباح دیگر خانان سلطان ایشان سمند

کرده روانه شده بر آمده لشکریان شاه با امثال دو را مختصر کرده از و بخان سلطان شهریان ماندند

چون به منزل ایناسین رسیدند از ... شاه که به خواهران خادم شده که خادم بیک خلفا را با جمعی از

دلیران بجانب کرجستان فرستاد که کفار کرج را مامور نمایند خادم بیک برحسب شاهنشاه بطرف کرجستان

ایلغار نموده به ضرب شمشیر آبدار جمعی از کفار را مقتول نموده با غنایم موفور بیار دو بیوستند کل

غنایم را بلشکر ظفر اثر قسمت شد و هم چنین امیر الیاس بیک ایغوت اوغلی را به فتح قلعه منتش

حرابه مامور فرموده امیر مشارالیه قلعه را مفتوح نموده منتش بجلد از آن پیش و مملو رجی

کردید اهل قلعه برسم دعوت را اشکار نموده مجموع اهل قلعه را با اقوام منتش بیرون منزل اختیار

تشریف فرما کردیدند چون منتش از الطاف شاهی خبردار کردید در آن منزل بلقیغ و کمین وارد

کردید و زبان با عتذار و استغفار کشوده مورد اشفاق شاهی کردید

عبور نمودن شاهنشاه حر ان

رود کر به جهت دوو ن و کشتی

قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مثل اهل بیتی کمثل سفینة من ارکبها نجی

چون آن لشکر بیخاشی محصول است جمله دست توسل بدامن اقبال الله و بیمان نبوت و امامت

زده بودند در پای رود کر چون نیل مصر و طبع شاهنشاه موج پیدا کشتند از جوش و خروش

ایستاده آن مغفر اسوار ابلاغت به جهت نعوت و کشتی که شتند تفصیل این حکایت حیرت

انکه چون خاطر شاهجهان از منتش و قلعه و فراغت حاصل نمود فرمان همایون به بهرام بیک

قرامانلو که از سرداران شجاع بود نفاذ یافت که فوجی از دلاوران کینه‌خواه را بر داشته

پیش از سپاهی موکب عالی از معبر موسوم به قوجان الوسی که گذشته در آن طرف آب بمحافظت

بوده که مبادا شهریان نحس گشته کنار رود کر را حفظ کرده مانع عبور لشکر فیروزی اثر شوند

مشارالیه به بیجعان راهی شده چون به کنار آب رسید ملاحظه آن دریای مواج نموده آن

که گذشتن میسر و انبوهی کال مخاطره دار و معبر سرجوانه قوی مینال به صحرا قابل ...

عبور لشکر نه بیسند در بحر فکرت غوطه خوردند و لعل از اندیشه تسلیه و مقام به سکونت

نجات بادر سی دیگر است لشکر خود را نصف نموده نصف را بجانب کنار رود داد و نصف

دیگر را بمحافظت اطراف رود کر گذاشته نصب خیام نموده در کمال ترقب منتظر وصول عمان

بحر و موج بود که همه اسباب عبور بنسر انجام داده لشکر قیامت کسترا باخلاص بر نیاشوند

چون سلطان زمان بحکم ... و دوستان وارد آن رود کر کلان شد بعد از خیال

بهرام بیک مختص شدند اسلطو را سخن نموده سمند بخوش خرام ماه اندام را چند قدم

بجانب بالا آب رانده بیک سر عنان سمند در آب نورد را بجانب این بحر پر جوش و خروش کرده

هفت داد و چون سایر دلاوران در پای رود رفتند صوفیان و لشکریان چون حال بدین منوال دیدند

در عقب آن خسرو سعادتمند ملهما بیکبار فغان بر آوردند تا حضرت مجموع ما در ضمان نادر و حفظ

حفظ حق سبحانه و تعالی فبالجملة و به تاسیس عبور نموده به یک قدم و شروع از آن امر عجیب

در الحمد که بیمن عنوم اجداد لشکر جانفشان از کار آن نوح نجی الله را باعث خبردار در زمان

بجانب قلعه مشغول کرده بند

در بیان مخاطب شاه فلک مدار با فتح بیک

چون نشان شاه بعون خداوند مهر شد با سلامتی و اقبال از آن بحر پر خطر عبور [illegible]

گذشته [illegible] حالا شکی اغاز [illegible] نموده دم از خروج [illegible] زدند [illegible] شروانشاه

حسب الامر شاه والاشان [illegible] نموده [illegible] در همان منزل نصب خیام نمودند

و بعد [illegible] کوچ نموده بطرف [illegible] موسوم به کیلکان تشریف برده [illegible] قصبه شابران

نهضت فرموده یکی از [illegible] که موسوم [illegible] و ملقب [illegible] شده بود از عرض راه

بقصبه شابران فرستاده که مردم [illegible] شهر [illegible] بعضی

[illegible] نموده بود [illegible] حضرت شاه [illegible] فتح [illegible] خاطر

بطرف قلعه شماخی عطف عنان نمودند و [illegible] خود را [illegible] شماخی رسانیده معلوم گشت

اهل شماخی فرار کرده در کوهها پنهان شده اند [illegible] سلطان [illegible] در کنار شماخی نصب

خیام فرموده [illegible] تمام اطراف [illegible] که فرخ یسار [illegible]

جنگل [illegible] قلعه گلستان [illegible] لشکرگاه ساخته [illegible]

[illegible] شاه دین دار با هفت هزار سوار [illegible]

شماخی بعزم رزم فرخ یسار [illegible] فرخ یسار با بیست هزار سوار [illegible] شاه [illegible]

[illegible] قلعه گلستان [illegible]

[illegible] هفت هزار سوار [illegible]

لشکر [illegible] سلاطین عظیم الشان [illegible]

[illegible] فتح و ظفر [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] فرخ یسار [illegible]

متحصن

متحصن گردید که سلطان فرخ یسار کشته شده صوفیان [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] بوده اند [illegible]

[illegible] اسباب [illegible]

[illegible] بار [illegible]

[illegible] مشغول [illegible]

[illegible] والله اعلم

ذکر بقیه احوالات شیروانات

و حال کار شیخ ابراهیم ولد فرخ یسار

بعد از اتمام کار فرخ یسار شاه [illegible] در همان منزل نصب خیام فرمود لشکر شاه [illegible]

[illegible] سوار [illegible] مشغول عیش شدند بعد از آن

[illegible] شماخی تشریف [illegible] شهر [illegible] داده [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible] شاه

موسوم بشیخ ابراهیم که او را شیخ شاه میگویند [illegible]

[illegible] مشغول اجتماع عساکر [illegible] خلفا [illegible]

[illegible] شیخ شاه تاب مقاومت [illegible]

گیلان [illegible] قلعه [illegible] مفتوح [illegible]

[illegible] قلعه گلستان [illegible]

[illegible] قلعه گلستان [illegible] سلطان

خلیل [illegible] سلطان جنید [illegible] عظام [illegible] آتش سوخته [illegible]

سلاطین شیروان و ایران نمودند و شیروان و اتباع را مطیع نموده در فکر تصرف آذربایجان
افتادند

ذکر محاربهٔ سلطان سلیمان شان با الوند سلطان ترکمان و تصرف ممالک آذربایجان

چون شاه والاجاه از نظم و نسق
ممالک شیروان آسوده گشته و لشکر ظفر اثر صاحب اعتبار فراهم کرده بودند در خیال دفع
طوایف ترکمانان افتاده امیر الوند نبیرهٔ امیر حسن بیک ترکمان سلطان آذربایجان
و ایران از اخبار شیروان پریشان خاطر گشته باجماع سپاه امر نموده از قبل خیال مصالحه
افتاده از طرف شاهی جواب شافی نشنیده از تبریز بعزم مشتبه بیرون آمده در
محال شرور نخجوان قریب رود ارس آمده و لشکر بهم رسیده جنگی سخت اتفاق افتاد با
وجودیکه لشکر ترکمان زیاده از سی هزار بود و اسباب و اساس سلطنت ایران همه در
آنجا موجود بود از هفت هزار نفر سوار جلادت نمون شکست خورده جمعی کثیر مقتول
گردیدند و امیر الوند بطوری ضایع و مفتضح گردید که نتوانست سر بپای تخت خود
نماید لهذا آذربایجان بدیار بکر فرار نمود سلسلهٔ جمعیت ترکمانان از هم گسیخت شاه بعد
از تقسیم غنایم و اموال با فر و زیب و حشمت فراوان بطرف دار السلطنه تبریز عطف
عنان نمود و این فتح در سنه نهصد و هفت اتفاق افتاد

ذکر تصرف مملکت آذربایجان و رواج دادن مذهب تشیع

اگر چه مذهب تشیع بعد از چند روز وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله بروز کرده بود
ممالک اسلامیه هم گاهی این مذهب بمعرض اشکال میگشت مثل زمان تسلط خلفاء علوی

درعهد

در عهد و زمان سلطنت علویان در نواحی طبرستان و در زمان استیلای دیالمه در
بغداد و غیره و جمعی از سلاطین روزگار خواستند این مذهب را آشکار کنند از استیلای
عامه مخوف گشته ترک کردند مثل ابو مسلم مروزی و سایر خلفاء عباسیه مؤید الدوله
و عضد الدوله و شاه خدابنده و غازان و سلطان حسین بایقرا و غیرهم و هیچکدام بر
این مطلب محض و اهمه فائض نشدند الا سلطان سلیمان شاه شاه اسمعیل بهادرخان
که بتکیه بالطاف خداوند متعال و باطن علی و آل نموده مذهب شیعهٔ اثنی عشریه را در
ایران واضح و آشکار نموده رسم تقیه را بالمره موقوف گردانید تبیین این مقال
آنست که سلطان جوان شاه اسمعیل بهادرخان بعد از فراغت از امیر الوند و تصرف
دار السلطنه تبریز و سایر بلاد آذربایجان در شبی که فردا جلوس بر اورنگ شهریاری
اراده داشت امرای بزرگ و علمای شیعه را خواسته مجلس مشورت آراسته فرمودند که مرا این
خیال بخاطر رسیده که دین مبین اثنی عشریه را آشکار کنم و سوء فتن را براندازم امرای بزرگ
متفکر و ناچار گشته عرض نمودند که این امر غیر ممکن است زیرا که ثلث اهل تبریز در ظاهر کلهم
بمذهب اسلاف خود میباشند یقین است که این فرمان قبول نکرده بر سر اولاد
امیر حسن بیک جمع شوند و کار دولت مشکل خواهد شد شاهنشاه دین پناه در
گرفت که حق با اعانت قزلباش است در جواب فرمودند که من خود بفضل امشب نجات کرده صبح
هر طور بدانم قرار گرفت بجریان خواهم نمود صبح از وزرا و امرای بزرگ در خدمت شاهی حاضر
گشته سلطان فرمودند ما از باطن ائمه هدی مأمور گشته ایم لشکر قزلباش با شمشیر کشیده
در مسجد جامع تبریز حاضر گشته و در مسجد بایستند و عموم مردم حاضر شوند و آشکارا سبّ
و لعن خواهم پرداخت امرای بزرگ از اطاعت چاره ندیدند که لشکر قزلباش که در آن اوان

دوازده هزار سوار جرار پلنگینه پوش بود نقبا بر خانان بر [illegible] امرای باشمشیر کشیده

در روز جمعه سنه نهصد و هفت در مسجد جامع تبریز درآمدند چون [illegible] کرفته اقامه در عقب

و علمای تبریز حاضر کشته بعد از ادای نماز سلطان با شمشیر کشیده بمنبر برآمده خطبه تبریز (بر منبر)

بر امامه بعد از خواندن خطبه و ذکر مناقب و فضایل ائمه هدی تبریز را از مذهب تسنن نموده

رسم مذهب اثنی عشریه را استحکام نموده کل اهل تبریز بجان و دل قبول کرده رفته رفته

سعی پادشاهان صفویه رسم تشیع در ایران محکم کردید)

چون شاهنشاه ایران از نظم و نسق بلاد آذربایجان خاطر جمع کردید امورات دین و دولت را

بعد فوت خاطر عاطر منتظم فرموده در زمان شباب مجالس و محافل ربع مسکون افتاده مکرر

مطروع سمع همایون شده بود که سلطان مراد برادر امیر الوند در شیراز و عراق مشغول

جمع آوری لشکر و ایران ترکمانست لهذا سلطان مجرد بدفع سلطان مراد از آن جانب شاه بطرف

سبنا مراد شده بود اهم و الزم دانسته از قزل اوزن که مفصل عراق و آذربایجانست کذشته

هم چنین سلطان مراد با ابلمس بیک ترکمان حاکم قم و ساوه متفق شده با سی هزار سوار

جرار بطرف آذربایجان در حرکت آمده و دو لشکر بچند شجر در محلی موسوم بالمه قولاقی از نواحی

همدان بیکدیکر رسیده لشکر قزلباش در آن وقت زیاده از دوازده هزار نبود و از دو طرف

بطور جنک شاهین صف آرا ساخته در اول وهله ابلمس بیک ترکمان که اشجع قوم و جرچی لشکر

سلطان مراد بود بسر جرچی قزلباش غالب آمده جمعی کثیر را مقتول نموده نزدیک بود چشم

زخمی بلشکر شاهی رسد که در این بین شیر کوه مسافر بیک قاجار که از غایت شجاعت

ملقب به [illegible] بیک کشته بود و در آن وقت پشت بند میمنه لشکر بود با هزار و پانصد

نفر سوار جرار از توابع قاجاریه ابلمس بیک تاخته بیک طعن نیزه جان ستان او را مقتول

نموده همه دلیران جرچی ترکمان مقتول کردیدند شیران قزلباش بر سر غیرت آمده شور

حرب چنان مشتعل کردید که دوست و دشمن از یکدیکر فرق نمیشد بالاخره لشکر

جرار ترکمان فرار بصوب [illegible] کشته کل اسباب پادشاهی عراق بتاراج [illegible] تا بدرکاه سپهر اشتباه شاهی

رسید و دیکر سامانی بجهت ترکمانیه در ایران نمانده مراد به بغداد کریخته در انجام روزی چند

در [illegible] بود تا بیکدیکر [illegible] حرکت [illegible] و هنکامیکه سلطان

سلیم پادشاه ایران [illegible] سلطان مراد بعد از چند سال [illegible] بیش سلطان قاجار

حاکم قلعه [illegible] که قرب ماردین است مقتول کردید و سلطنت ترکمانیه منقرض شد

و شاهنشاه ایران در زیر حکمت کل ممالک عراق و اصفهان و فارس را متصرف نموده منازع

در فارس و عراق و آذربایجان نماند

ذکر فتح قلاع رستمدار و فیروز کوه و قتل امیر حسین چلاوی

چون شاه والاجاه در هنکامیکه بطرف عراق حرکت میفرمودند یکی از امرای صوفیه را

که موسوم بالیاس بیک اغوث اوغلی و از قدمای اصحاب بود نایب امیر الامراء

آذربایجان فرموده بودند و مشار الیه از [illegible] و عصیان امیر حسین بیک [illegible]

چلاوی که در آن ایام از اعاظم امرای مازندران بود شکوه نموده بود بحکم عالی انفاذ یافته

که امیر الیاس بدفع امیر [illegible] بالطاعت [illegible] چون اکثر امرای ترکمان بنا بر

استحکام قلاع و [illegible] اشخاص [illegible] مازندران متوسل با امیر حسین شده بودند الیاس بیک در

قلعه [illegible] حوالی طهران متحصن شده امیر حسین او را محاصره نموده چون دید فتح قلعه

مشکل است [illegible] بعد [illegible] الیاس بیک نزد مشار الیه [illegible]

او را مقتول نموده لشکر قزلباش را متفرق و تاخت ... بیهمال در سلک

قیامت اثر حسب الامر سلطان ... حرکت نموده قلعه فیروزکوه به

شهامت محمود بیک قاجار مفتوح گردید قلعه استا و قلعه اولاد ... قلعه گیر

مفتوح شد امرای ترکمان ... حسین چلاوی ... فقط ... که خود او

ساخته بود محبوس نموده و در میدان نقش جهان ... اشخاص ... که ...

بر ... که ... سلطان ... بابا ... دادند

ذکر قتل عام طبس ...

اختصار

بعد از تنظیم و تنسیق ممالک ... و کیلان و عراق و آذربایجان و فارس و کرمان ...

فی الجمله ... ما ... سلطان حسین میرزا بایقرا ...

عزم شاه ... سلطان ... بر ... لهذا ... قلعه ...

حکم ... طبس ... خراسان است داخل گشته ...

بیهمال ... لشکر ... مقتول گشته ...

از لشکر غضب ... اصفهان عود ... چون این خبر سلطان ... سلطان حسین

بیک ... عظیم شده ... نامه ... خان ... مرقوم فرموده

با ... ما ... اصفهان فرستاده ...

... سلطان ... فرموده ... نامه

کرم و صداقت جواب ... و ... انعام ... فرموده بیغام

دادند شربنا من دم اعدائنا وکاسنا جمجمة الراس

سال

شاه او را ... و قرصی لازم است و ... این ... اکر

در خلاصه ... مشغول ... شود ... و در عوض ... وزرا ...

لشکر قیامت اثر ... مشغول ... حامه ...

خدمت سلطان ... از ضعف ... سلطان ... اورده ... داشتند

چون اوزان ... کرده ... حال ... سلطان ...

سلطان ... بایقرا ... ملک ... لشکر ... خراسان ...

... جنگ نموده ... مجلس همایون در ... خان

... که سلطان ... عجیب ... کند

لهذا ... انعام فرموده ...

بذات ... و ... شاه ... الطاف ...

... کتاب پادشاه ...

... عود نموده در اصفهان ...

معروض داشت ... سلطان ... خاطر ... امد

وقایع سنه نهصد دوازده

محاربه نمودن امرا با ساروحام کرد و ...

نمودن سلطان ... کریه

اضمحلال علاء الدوله ذو

القدر

چون سلطان ... در قشلاق ... تشریف داشتند ... اتمام

باقت از فتلاق من بعد بجانب ییلاق سلطانیه حرکت فرمودند و چند روزی در چمن
سلطانیه مضرب خیام همایون کرده بعد از آنجا به ییلاق سورلق تشریف برده در آن سر
زمین مفرح سمع همایون گردید که شیر صارم کرد مجدداً ابقا باو صد رفته مشغول فتنه
و فسادست هذا امر همایون صادر گردید که بهرام بیک قرامانلو امیر دیوان با خادم
بیک خلیفة الخلفا و عبدی بیک شاملو که بمضاهرت این دو دودمان سرافراز
بوده با سایر امرا و علی بیک مهردار تکلو و جمعی از غازیان بهرام انتقام بدفع او روند
امرا من بعد با بلغار بر سر مخالفان تاخته لکاه اکراد اغارت کرده آنگروه بجبال
عالیات متحصن شدند چنانچه روزی شیر صارم بیک در دامن آنکوه بنا احتیاط
لشکر نموده امرا من بعد بتعرض بلا احتیاط تاختند جنگی صعب روی نمود جمعی کثیر از
طرفین مقتول شدند اگرچه از امرای عظام عبدی بیک شاملو و سایر و علی بیک مهردار
مقتول شدند و لیکن اکراد بدبنیاد شکست خورده پسر بزرگ شیر صارم گرفتار شد
آنقوم فرار نموده بولایت بعید پیوستند و غازیان اسلام اسیر را بدرگاه عالم پناه
آورده پسر بزرگ شیر صارم را که قاتل عبدی بیک و سایر و علی بیک بوده در اردو
باقبح وجهی قصاص نموده از سر آن در دار الصفا خوی بپایان آمد

دوا علاء الدوله ذوالقدر بعزم استیصال سیزده هشتصد در سنه

که سلطان مراد بن نواده امیر حسن بیک را داماد خود نموده بجانب خام منتظر میبود که
خود را باو رساند بنابراین اند بود از شهر حرب امرا باجتماع لشکر گردیده در اندک
زمانی قریب هفتاد هزار سوار جرار حاضر گشته در اول تابستان عنان همت بطرف قلعه
البستان که محکمه آنقوم بی بنیان بود معطوف داشته از غلامان امت نام چاوشلو

برسم رسالت نزد علاء الدوله فرستاده او را بصراط مستقیم دلالت فرموده
ضمناً خبر دولت شاهی را باو رسانده مشار الیه بمیر ... و کم فرصتی را از حساب کار
خود را موخته بطریقی نسبت بعضی از مصلحین رسول نموده الضوعی را که امرا قلعه در تاکردن
وسط در تاچرکوه نکولی و اقعیت محبوس نموده مشار الیه بعد از دو سال از بند رهایی یافته
انداخته شاکات دبناحل ... خود را با ... شاهی ... نسبت صحف ابن مرشد
فریب ... که کان من عمل الخیر ... الامر حسبت فرموده چون این اغلان امت
والدبابا سلیمان شاطر پا بیر است بجانب قندهار بمیقات رحیا ... طایفه جلیه
منعلی با ... منتهی ... بود والله اعلم الحاصل علاء
الدوله از جواب ابن کمر فتنه ایلچی معتبری بخدمت سلطان جوان فرستاده سلطان
ایران بعکس امرا در امصر فی محذور داشته بر خلاف علاء الدوله جمعی را باستقبال فرستاد
چون بجانب آنحدود متوجه قریب بود سلطان ... باحتجاج فرموده علاء الدوله
و کلا امراء ترکمان که در اطراف ایران که محمد آنجا مجتمع بودند خوف و هراس نموده بعضی متعلقان
لشام و بعضی را بروم فرستادند قلعه البستان اکتفا نمیکرد در زنباه پناه برده آنکوه در
دفعه ... مشهور افاقت و سلطان جوان در رمضان ملک ... البستان
معرکه خیام فرموده ... امر را بمکان اعلی نمود ... بتقیظ مشغول
محاصره شد کرده ... بیک الله بیگ ... کشته ... تشریف برده بتجهیز
از مردم تعرض ... داشته گردش کنار شاهنشاه ایران ... یکی از سلطانها
قزلباش افتاده معلوم کرد که سلطان من بعد با جمعی از صاحب منصبان مشغول
شراب خوری زیاده نا ثبت هذا بر مزاج وهاج غضب شوکت شده خواسته از

بی ادبانه از انتهای نابند للرسل برامرنکین غضب شاهی جوشهای معقول بعرض کرده
سلطان با ایمان از سر تغیر با ایلچیان گفت که کوش بصحبت مستان نمیباید نمانند کاه
یکی از ایلچیان از سر مستی گفت که در خیال داشتم فریاد و حضور شاه و بسیار خشمناک میان
بود و آنا اخیر علاء الدوله را چون کبکی بر داشته مجنون برم ولیکن چون شاه مست و در حق
خانزاده ما ظلم کرده منصب جای پدر را بشخص دیگر مرحمت فرموده با تبعات مال خواهم
کرد جواب دیگر از مستان گفت عجب نیست بر نیاورده که شمشیر ملاحین بر تیغ الفاظ ما
میکشیم بحسب دروغ ما مردم چنان معروف شده که شاه با عتاب ایشان فرمود حاقت جمیع از جوانان
حاضر خشم آورده زبان در بدمستی متعرض گشته میگفتند که این نوع جسارت کفر است
با اهل صبح که از مستی فارغ شده به توبه کنند و الا ملاقات با شاه نخواهیم نمود سلطان جوانان
مجنان این شنیع جسارت در آن خوانده مستان در تاب شده بجال سیاست ایشان افتاده ولی
نا بالله سبب شفاعت کرده سلطان زمان مخبر کاه همیون عود فرموده فرمودند که فردا
ان شاء الله تعالی معلوم خواهد شد که شمشیر ما شاه تیز بند با ما چون صبح طالع کردید قرمز
رسید که علاء الدوله با لشکر بیکران عازم ستیز و آویز شده است سلطان بحر و بر لشکر
فیروز اثر را امر بکوچ فرموده در موضعی مناسب نزول فرمودند تقریبا این دست داده از صباح
تا رواح مشغول حرب گشتند وقت عصر هر دو لشکر مجال آسایش یافتند مجادلت لشکر خود به پرداخت خشند
و تا سه روز متوالیه جنگ بر پای بوده اثری از فتح ظاهر نگشت روز سیم سلطان بحر و بر
سر و بیدار تجویز و معفرا را استشام بخوشبو صفوف فرموده افسلطان عالی نسب چون
حید با عظمت خود کو باسیر نمودند — **قدموا الدارع واخروا الحاسر**
قلب جناح میمنه و میسره را خود ترتیب فرموده میدان رزم بعز طلعت همیون ضیرت افزای

فضا

فضا که سپهر بوقلمون کردید جنگ در پیوسته و امرا لشکر ذو القدر از روی ثبات قدم
در روی میدان ایستاده بودند پیش قدم ثبات استوار داشتند خاقان سلیمان افشان اعنی
خسرو عیسی نجوه با کمک آمده نفس در معاقطه حرب غوطه ور گشته با شمشیر ذو الفقار آثار آن
وارث حیدر کرار جمعی را مقتول نموده لشکر ذو القدر را چون بنات النعش متفرق
نمودند علاء الدوله چون روباه پیر فرار نموده و غازیان از عقب شتافته با ایشان تیغ جلادت
آخته از لشکر کثیر را مستاصل و پراکنده نموده و در همان روز کل امرا و اتباع و غلامان سلطان
ذو القدر بقبض تسخیر اولیای دولت در آمده قوم ذو القدر متفرق کردیده در کتاب العبارات چند
روز توقف فرموده در آن مکان خبر رسید که امیر بیک بن کلابی بیک بن امیر بیک موصلو که
از کسان که آبا عن جد امیر و امیرزاده انطیفه بوده و بعد النوعات امیر الوند بیک بدیار بکر مستولی
شده بود اطاعت نموده بجا کیای [illegible] رسید شهریار جمیع را با استقبال او مامور فرمود
مشار الیه با اهل و الوس خود به درگاه همیون پیوسته در سلک امرا منسلک شده و بمنصب
مهرداری سرافراز گشته و تنسوقات و پیشکش زیاد بحضور آورده از انجمله قطعه لعلی
بزرگ بود مشهور بحسب موم بلد و کوری که مقوم یان روزگار از قیمت آن عاجز بوده اند
و سلطان زمان آنگاه [illegible] الفراغ [illegible] کرده و قلعه خرپوت را مفتوح نموده سران ذو القدر
را مقتول نموده کل قلاع دیار بکر مفتوح شده ایالت دیار بکر را بمحمد خان استاجلو [illegible] الله
میرزا بیک خلیفه که برادر [illegible] معروف بود تفویض نموده او را با جمعی از غازیان
استاجلو بدیار بکر گذاشته بلده [illegible] و اخلاط را متصرف شده از اخلاط بخوی
تشریف آوردند و خان محمد خان دیار بکر را متصرف گشته قاسم بیک ترکمان از در قلعه جنید
گشته چند دفعه با سرحد داران عثمانیه و امرای شام مناقشه نموده غالب [illegible] سلطان

مصرع فتوح با آوازه دو تعلق در اماکن آوازه شوکت مشار الیه بآفاق رسیده منازعین بد
انجام الله تعالی در اندلس ما نحن بجهاد امیر رشید علاء الدوله را در معارک مقتول نموده به
سلطان عثمانی تحفه‌های نمودند کثرت عزم و حزم باعث جنگ سلطان غزلباش
در وی شده در وقعه چالدران بضرب توپ مقتول گردید چنانچه ان شاء الله گفته
خواهد شد

ذکر فتح عراق عرب بسرپنجه اقبال شاهنشاه با حسب و نسب

در سنه نهصد و چهارده هجری خاقان سلیمان‌شان بعد از اتمام کار علاء الدوله ذو
القدر و شکست دیار بکر بعزم نظم و نسق عراق عرب متوجه گردیده هنگامی که رایات
جلال در همدان بود چاپار خان محمد خان استاجلو بیگلربیگی دیار بکر رسیده مژده و خبر فتح
و کشته شدن پسران علاء الدوله و گرفتاری امراء و دو نفر نواده مشار الیه را بسایه
پادشاه علو رسانید و گرفتاران را حبس نموده اند و بعضی را که نواده علاء الدوله بودند
سالم بتوقف همدان فرموده بعزم زیارت عتبات عالیات کوچ فرموده در آن ایام باز
ناجی از بقیه امرای ترکمان به بغداد مستولی شده سید محمد کمونه نجفی را که از اولاد مشاهیر
معزز گرفته محبوس می داشت شاهنشاه جوان چنان صلاح دانستند که یکنفر از امراء
معتبر را بمقدمه لشکر قیامت اثر بفرستند لهذا امیر غالب صادق گردیده که حسین
بیک لله مستعجلاً بطرف بغداد حرکت نماید حسب الامر لله بیک به بغداد رفته باریاب
تاریخ هوش با وجود استعداد قلعه‌داری فرار نموده لله بیک به بغداد مستولی گردیده بعد

از دو سه روز شاهنشاه وارد بغداد گردیده در باغ پیر بوداغ منزل و لله جهانشاه
بن قرایوسف ترکمان منزل کرده اهالی بغداد مطیع و منقاد گشته بعد از دو سه روز به
زیارت عتبات و نجف اشرف فایض شده کربلا کاظمین سلام الله علیهم اجمعین را انجاید
فرموده همه مراقد ائمه کرام نذورات فرستاده صندوق مضجع و قنادیل مرصع و مکلل
ماوانی ذهبیات وقف نموده خادم بیک را امیر قبر خلفاء بنی عباس خلیفة الخلفاء و کنیه
ابو المنصور فرموده ایالت عراق عرب را بدان امیر باتدبیر تفویض فرموده رایات جلال
بطرف خوزستان و لرستان و عربستان در حرکت آمد امیران کشور سلطان فیاض تا
کرانه اعراب مشعشع و یا لو حیثیت امیر المؤمنین قائل بوده و حالا حق و ادعای الوهیت در
حال حیات با سلطان محمد فیض روبرو شده جنگ در پیوست تا بجوالی الهزیمه جنگ
قائم بوده آخر الامر سلطان مزبور مقتول گشته اعراب به قهقهه ایشان پراکنده گردیده
سلطان محمد بعد از تعزیر ایشان تقوم بدان خر بجانب دزفول و شوشتر رایات جلال
افراشته ملک شاه رستم والی لرستان پیرزنش کنان بشفاعت امراء
و امیران بدرگاه معلی شرف حضور دریافته اشفاق شاهی گردیده امیر بیکلو چون
خویش و پیش بوده سلطان ایران تعریف لحیه او را ببدیع روش خان فرموده معزز شد
که موی ریش او را با جواهر و لآلی مکلل بسته وقایب مرصع بجهت لحیه او ساخته او را
با ایالت ولایت لرستان سرافراز فرمودند و در عهد آن ایام مقرر بود سلطانی در آن
ملک امیر مشار الیه بهیبت و هیبت مشغول خدمت و جانفشانی بوده در شعرا بط
بندگی مبکوی شد

فیا لیت اللحی کانوا حشیشا
فنعلفها خیول المسلمینا

و بعد از انتظام امور خوزستان بطرف فارس

حرکت فرموده در اوجان فارس آثار عمارتی بنا نهاده در سر مقبرهٔ سلطان احمد میرزا
برادر صلبی خود بنا فرموده موقوفات زیاد مشخص فرموده بطرف آذربایجان عود
نموده‌اند و چند روزی در دار السلطنه تبریز مشغول عیش و نشاط بوده اردوی
همایون بطرف خوی در حرکت آمد و در باغ خوب نه که حال خامنه و خمنه در عرف
مشهور است و در هشت فرسخی تبریز است امیر نجم الدین مسعود زرگر گیلانی که
وکالت شاهی بدو مفوض بود مرحوم گشته سلطان زمان از فوت چنان نوکر صاحب تمیز
متاسف گردیده امر تجهیز و خیرات فرموده‌اند و امیر یار احمد اصفهانی خوزانی اصفهانی
که شباهت کلی با امیر مسعود مرحوم داشت وکالت دیوان اعلی بدو مفوض و ملقب به
امیر نجم ثانی گشته در دولت خاقانی [illegible] معتبر گردیده و اوصاف حمیدهٔ این امیر
نجم ثانی از حیز تعداد افزون است و بعد از نظم و نسق امور ولایات اردوی همایون بطرف
شهر قم در حرکت آمد نعش سلطان حیدر را باردبیل فرستاده همه ولایات ایران
تابع امر و نهی آن سلطان ذی‌شان گشته در هیچ جا منازعی نماند مگر ملک خراسان که از
دست سلاطین گورکانیه بیرون رفته بود و نابلکی که سر حلقهٔ اوزبکیه است در تصرف
محمد خان شیبانی که ملقب بشیبک خان بود در آمده و اوزبک بر ممالک خراسان و ماوراء
النهر و خوارزم و بلخ و بخارا مستولی شده بودند چون اخبار شوکت شهریار ایران بگوش
زد محمد خان الملقب بشیبک خان رسید شلتاق و نحوست حرکت مذبوح و اظهار جرأت نابالغ لهذا
جمعی از اوزبکان را بتاخت کرمان مامور نموده که غارت و تاخت و جمعی را مقتول نموده
رایت استیلا برافراخته دامنهٔ امکان را مفتوح نمودو این خبر در نواحی دربند بسلطان زمان
رسید دفع و رد او واجب دانسته امر باجتماع سپاه و یورش خراسان کرده بلاد مشغول داد

مواجب

مواجب ملبوس کرده بطرف مقصد حرکت نمودند

ذکر فتح خراسان و قتل محمد خان مشهور بشیبک خان

محمد خان اوزبک از اولاد شیبان بن جوجی خان بن چنگیز خان ملقب پادشاه ممالک
بود که بر ماوراء النهر و خراسان و حصار شادمان و بدخشان و اکثر ترکستان مستولی
شده و پادشاهی بنام سلطنت شجاع مشهور بوده و سلسلهٔ اولاد امیر تیمور را از آن ولایات
کوتاه کرده جمعی را مقتول و جمعی را آواره و متواری نموده بود و از بیم شمشیر امیر
خان ظهیر الدین بابر بهندوستان فرار کرده از شیبک خان قانع باد ایمانکرده ملک
محمد خان بعد از طلوع نیر شاهی حرکات ناشایست نموده از آنجمله در نوشته که به حضرت
شاه عجم و وارث ملک جم نوشته بود در عنوان داروغه اسمعیل خطاب کرده تهدید
و لاف گزاف زیاد اظهار داشته به تلمیح و تصریح ادا نموده که ما عزم طواف خانهٔ خدا
بطرف آذربایجان در دم عازم محمد خان بیانه باشد سلطان جوان عزم موفور
امداد انشه ناما سپاه قزلباش بطرف خراسان حرکت فرموده از اداه ری و سمنان
بطرف خراسان بالکشا کرده‌اند محمد خان با وجود آنهمه کبر و نخوت تاب مقاومت
در خود ندیده همه قلاع و ولایت خراسان را خالی کرده در هیچ مرکز سپاهی هشت نامی داد
نکرد خراسان را خالی کرده با سپاه معقود بقلعهٔ مرو خزیدند از استماع این خبر فرار
مخالف از جمیع شهریار جهان رسید کوچ بر کوچ بمشهد رضا علیه آلاف التحیة و الثنا
رسیده بعد از زیارت و عرض و نیاز بطرف صید مجروح شتابان کرده بلدهٔ طاهر مرو را

ترکمن خیام فرموده و همه روزه لشکر قزلباش و اوزبک مشغول کر و فر گشته و در یخیاک
روز جنگ سلطانی اقدام میکردند و در این ایام روزی میرزا محمد خان طالش باشش صد
نفر از نفر خود شجاعتی بروز داده که با ایشان و شمشیر دستان فراموش کرده بود در
اثنای ستیز و آویز خود و ششصد نفر مردم طالش ناگاه لخت و عور گشته از کثرت اختلاط
با شمشیر آخته خود را بقلب لشکر اوزبک زده انجم غفیر از صولت ایشان پریشان
صوف مجاهده مردم بر داشته گریزان کرده بود میرزا سلطان محمد و قوم طالش انقوی را تعاقب
نموده در سه دخت پل قلعه مرو جمعی از شجاعان مغول را مقتول کرده بود بعد الیوم دیگر
احدی خیال اشتغال ننموده متحصن کرده بودند و از فرار پنج صد کرفتاران مشخص کرده بود که
شیبک خان فاتحانه قاصدان فرستاده بر کلابات ماوراء النهر فرستاده و از خانان ترک
استمداد کرده و تا انقوم نرسند جنگ سلطانی نخواهند نمود چون در آن زمان اسباب
قلعه گیری در ایران چندان متداول نبود شاه جوان در فکر تدبیر افتاده دانست که قلعه
حصینه مرو با سعی تیر و پیکان مفتوح نخواهد گشت و کار بطول خواهد کشید و بعد از
رسیدن لشکر ترک کار بمدعا نگردد **لهذا** با سه نفر از خواص خدام جز و درد
مقام مشورت امراء با الهام مشاوران غیبی رای حضرت شاه بر آن قرار گرفت که با
مترلت اقبال از کنار مرو کوچ نموده بلکه بالطایف الحیل ترکان روباه باز بدام شیر ان
ایران در آیند **لهذا** در روز بیست و هشتم شهر شعبان **سنه**
لهذه الفتنه بفتتاً امر بکوچ فرموده لشکر قزلباش از نظام رحیل بسمع فرو دارند شد
اضطراب فتاده همات و متحیر کردیده حسب الامر شاه جهان ده سه فرسخ کوچ نموده حوالی
قریه محمودیه که معبر معتبر خراسانست مضرب خیام شاه گردون احتشام کردیده امنا

و دوازده و وزرای با حشم شاه همه چنین خواستند علاقه انجم کثرت لفیف ایشان دو منزل زنند

که در کهف شهنشهی خوابیده   غیر تسلیم و رضا کو چاره

و شاه از سطوت تدبیر را در این منزل مزید التأکید تدبیری دیگر بخاطر رسیده در حضور
سران ایران و سپهر خود مسئلت خواستند که الحق چند بعدی تصحیح ظلمی کرده که چون جناب خان
والاشان در سابق معلوم داشته بودند که مطلوب است بعون الله مشرف شوند خانه ... ببر
باشیم **لهذا** ما انتظار آنهمه آن کرامی اید بوده مقدمه انتظار کشیده اخر پیروان و علا
خان والاشان ظهور نکرد چون مارا داعیه زیارت مرقد منور حضرت کوشه سپهر
اطهر هند بنهاد در سر بود بعون الله مشرف باب گشته از طرف خان والاشان شرایط مهمان
نوازی ظاهر نکردید و این مسئله را انشاء الله تعالی در یکجا در ولایت خراسان انشاء الله
مشتی می‌کنیم و بجا الله التأخیر کرده تا بعد از رسیدن فصل بهار چه مقتضی شود و یکی
از قوچیان نامه را معرفت ... نمودند که در قلعه مرو فرستاده بشیبک خان رساند سلطان
جوان بخت شاه به ... امر بکوچ ... فرموده امیر خان موصلی ترکمان را با ششصد
نفر سواران شجاع در کنار نهر محمودیه بقراولی گذاشته مقرر کرد که هر کاه طلیعه لشکر
اوزبک نمود از شود مشار الیه با سواران فرار نموده انقوم را از قلعه مرو دور نموده
و در هنگام ستیز و آویز خود را بقلعه نرسانند و از اطراف شیبک خان چون خبر کوچ
اردو و شاه شنید خرم و خوش دل گشته با عقلا مشاوره نموده منفکر و با قوت بر داخته
چون مشار الیه مردی مجرب و در سن شصت و یک سالگی بود و پادشاه نو دولت نقد
هر کس بمقتضای عقل و تدبیر خود بیان نموده و سبب کوچ را از آگاهی از ورود رسیدن
اخبار موحش از سرحدات آذربایجان دانسته شیبک خان خود تصدیق این اقوال نا

۲۱ نموده تعاقب لشکر منصور اصواب نشمرده‌اند و همه برین رای متفق گشته الا دو نفر

سردار بزرگ که یکی موسوم بجانوقا میرزا و دیگری کرکه بالان و دیگری موسوم بعنبر بیگ

کران دو نفر اظهار داشتند محالست هیچکدام ازین خیالات مذکوره نباشد و این گروه

بکی انقدر بی شاکری است و اگر خان از بندگان قبول فرماید ان بسر تعاقب قزلباش

گذشته بکنار رفته لشکریان عبید الله خان و تیمور سلطان رسیده اند و فتح با لشکر

نو رو نان نفس ابلغا کرده سال جمعیت عجم را پراکنده کرد با نام شیبک خان از

شهامت و شجاعت که در این وقت سلطنت از احمد معاونت شاه و بکر لشکر حقا

را مضمحل نموده بود سخنان درشت گفته اند و سرداران جبان و بد دل مشرب

ساختند ناگاه مغول خانم خاتون خان که بحسن و زیبائی مشهور آفاق بود چون

زلف خود در پیچ و تاب ملامت بجانوقا میرزا و عنبر بیگ گفت شما از کثرت جبن از اول

مستی و لعین که نه خان شو از ابرا [illegible] داشته که خود را چون زنان به تکیه حقا

کشیده و لشکر ایشان قزلباش را چه میکرد بدا امروز مال از جهت حاجه و سلاح از لشکر

قزلباش پر کرده [illegible] فتح و اهمکار و اید بجا گذاشتید الیوم قزلباش از لشکر چغتای

وشیبک بیفشند الحاصل این گفتار از معرکیان انقلید در ملعنه و افسوس نموده که عرق

حسب خان روشنا در حرکت امده حاضر براق گشته چون باد صرصر لشکر قیامت اثر

سلطان اداوکر را تعاقب نموده و دو فرسخی [illegible] حامل فرمان شاهی پروانه‌ها

بجان رسانیده وصول موشنید بادشاه بر احل بر ضعف و عجز و انقلاب کلاه [illegible]

نموده از [illegible] سلطان [illegible] خود سپرده مجبور شاهی بعزیز زاده سپرده که

لشکر حتی محافظت قلعه را به منزوی شده مستعجلا اطراف فرمنه جمع گرداند چون

قراولان

قراولان و امیرخان موصلی ترکمان طلیعه لشکر او شده اند بدید حسب الامر شاهی

بکر و قرار نمودند شیبک استعجال نموده اما حضرت شاهی کوچ فرموده بتانی

میراندند و منتظر الطاف غیبی بودند که ناگاه امیرخان رسیده قرب وصول اوزبکیه

خبر داد حضرت شاهی فی الفور بار بتسویه صفوف نموده با چهار هزار سوار جرار

میمنه و میسره و قلب را آراسته منتظر ورود مخالفان میبودند که شیبک خان رسیده کارزار

طوری بکره رسیده اند دلیلن ما هیچ را است همون دست و پا گم کرده ناچار امر بتسویه

نموده بسبب عدم ملاحظه اطراف کار وا افتاده که حق بجانب ابراهیم بوده و مفرج د حلال الالقاب

ساعتی چرا [illegible] اندو سردار بر نوش فرستاده و [illegible] کاکر جه حاذق شما

صاحب ثبات افتاده [illegible] در مقام [illegible] و جلال [illegible] و عقلا نکوشنده مبادا

قوت قلب بحفظ مال و عیال و ناموس خود کوشیده چه کار بجبر صعب افتاده

الحاصل ان دو سردار جواب داده که چون کشته شدن چیزی در نظر نداریم و حیف

از اطفال و عورات او [illegible] که بجاده [illegible] قزلباش دادیم و در همان

ان دو [illegible] شعر [illegible] در حمله اول میسره و میمنه شاهی

شیبک و جلادت آنکه و سردار دو [illegible] شاه سلطان جوان و وارث ملک [illegible]

اسمعیل بهادر خان که ذات عالیشان زیاده از بیست سال عمر [illegible]

نکرده بود از قلب با شمشیر [illegible]

از سپاهیان برامده [illegible] میمنه و میسره مرتب گشته [illegible] کشته

عبدالله کرد شکست [illegible] افتاده [illegible] جانوقا امیر کشته و [illegible]

واهمه [illegible] چنانچه سواران منصور از

٢٢ روسیه جلد فرس و فارس میکذشت بعضی بر آنند که در این وقت نیز و نجید خان

نوا او از روی غفلت [illegible] بیرون آورده بعضی سلطان [illegible] بر بردند اما روایت

صحیح چنان است که شیبک در کنار آب [illegible] با پانصد سوار از قراولان خاصه خود

فرار کرده از حول خان عقلش مختل گشته بیهوش شد [illegible] هولناک در جهه

و مغاکی رسید که در آن زمان [illegible] سلطان سنجر سلجوقی دیواری محیط آنکرده بی

خطر و جهه پر شور و شر گشته بود [illegible] با شد اتفاقا بعلت

بی مواظبی [illegible] دیوار [illegible] شکسته [illegible] بود همراهان خان از خوف جان

به پادشاه خود فرصت [illegible] کشته [illegible] پادشاه

کینه خواه چون [illegible] شکار [illegible] اسب [illegible]

[illegible] پادشاه

ایران کوش [illegible] خان [illegible] توران کرد [illegible] خان اسب [illegible] سر اب خراب

تا خدا [illegible] کشته [illegible] سلطان جهان دست [illegible]

[illegible] کرده [illegible] خود را [illegible] شیبک خان [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] افغانها [illegible]

بلکه [illegible] داشته [illegible]

داشت [illegible] هزار سوار [illegible] جهت [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible] خان [illegible]

[illegible]

بلاد

بلا محل آنچه سبب غفلت از نشاط بر قلل بلند چویت و از غرایب اتفاقات آنکه چنانچه گذشت

محمد خان [illegible] عبد الله سلطان [illegible] سلطان را

با لشکر بیکران [illegible] بود [illegible] خان لشکر بیکران جمع کرده مستعجلا

[illegible] شیبک خان [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] عبد الله خان [illegible] مغرور

خانم [illegible] عشق مجنون [illegible] جمله

[illegible]

[illegible] لشکر [illegible] بخارا [illegible]

[illegible] اما شاه [illegible]

[illegible] کرده [illegible] دست [illegible] شیبک

خان [illegible] محمد خان [illegible] زندان [illegible] والی

[illegible] شیبک [illegible] شیبک خان چون

دست [illegible] خان [illegible]

[illegible] پیغام [illegible]

[illegible] فرستاده

پیغام [illegible] دست [illegible] قطع کرده

[illegible] ایران [illegible]

[illegible]

[illegible] فرستاده [illegible]

ایالت و ایالت بلخ و اندخود و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و غرجستان را تا کنار آب جیحون
به بیرام خان قرامانلو اعطاء فرموده مظفر و منصور عطف عنان نموده دار المؤمنین
مشهد مقدس مضرب خیام احتشام گردیده و زمستان را در آن سرزمین به انتها
رسانیدند و در آن ایام خواجه مظفر بتکچی را به ایالت اندوان فرستاده طبرستان منتظم گشته
حکومت آنجا را به مجد پسر رستم دیو عطا فرمودند و مالیات دیوان را پرداخت نمودند و هم
در آن زمستان ایلچیان سلاطین روی زمین به مبارکباد فتح خراسان به آستان ملایک پاسبان
رسیدند **از آنجمله** ایلچی سلطان مصر قانصوه و سلطان روم ایلدرم بایزید بودند
که محض اتحاد و جهت جامع اسلامیه منظور نظر خاقان بر [illegible] گشته مشمول عواطف
سنیه بلیغ شدند **و از وقایع** این سال [illegible] و خروج بابا شاه قلی که اهل
کرد و کرمیان وطن داشتند و مشار الیه با جمعی از تبعه خود قبول مذهب تشیع نموده به سلطان
روم یاغی شده جمعی از ارکان روم را مقتول کرده تا که جمعی خود را به یکبار از معارک مقتول شدند و
خلیفه او با چهار هزار نفر سوار جرار هنگامی که سلطان ایران از خراسان عود فرموده
شهر یار دی تشریف داشتند باو در پیوستند چون آن بیچارگان در قرب نواحی آنجا بایجان
جمعی از تجار و عابرین سبیل را ضرب و مقتول نموده بودند و نسبت آن قوم بیاسا رسید
و اموال ایشان را بر امرا قزلباش تقسیم نموده هر کس به طایفه خود ملحق شده مشغول جهان
فتح گردید و خبر ارتحال ... که رؤسای ترکیه ... پادشاه ایران و در [illegible]
خود شاه **والله اعلم** و در این هنگام در صحرای مشهد مقدس شکار جرگه شد
و در عرض چند ساعت ... و شش هزار جانور شکار کردید و در همین چند روز در
صحرای فراهان شکار جرگه شده ... چهل و پنج هزار آهو و گور و ... و فوج

میش و سه روباه و این اول شکار شده دوازده هزار گور خر مقتول کردید و بعد از این شکار رعنا
محمد نامدحو الحسین ... نموده در کوه بیه در کرت اول عدد شکار داشت
هزار و سیصد و در نوبت ثانی پانزده هزار و بیست هزار در اوایل دور این ایام خالو ... طبرستان
و سید مبلغ ده هزار تومان تبریزی ... تسلیم کردید

ذکر نقض عهد اوزبکیه و هجوم
آوردن بماوراء النهر و خراسان
و قتل امیر نجم ثانی

چنانچه مذکور گشت سلطان زمان ... محمد خان بعد از ... بابر را حکومت
زادرکستان ... نموده ... ایران عطف عنان فرمودند اوزبکان
بدعهد ... شیبک خان موسوم ... جمع سلطان بودند دست تعدی دراز نموده بولایات
حصار و شادمان که حکومت آنجا از جانب سلطان ایران ... میرزا خان ... کوهکان متعلق
تاخته ... امیر ... تصرف شد ... خان میرزا والی بدخشان
چون ... در قوت و قدرت ... بابر ... تابع ... شده
با بیجوی ... شیعه ... تاخته ... جنگ چون ... فایق آمد
... امیر ... سلطان ... و حقیقت ... جهان
اظهار داشته ... سلطان ایران ... ترکان ... شاد
... سلطان ایران احمد بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار را امداد فرستاده
به بدخشان ... سمرقند ... ترکان
... سلطان ایران ...

فراغت از مهم لشکر ترکستان دو سردار نامدار بایران روانه ساخته پیشکش لایق
و تحفهای لایق بجا آشنا امیر نجم که موسوم بنظام خان بیک و ادیبان آقا سلطان بود و جناب
وزیر او را محض طمع بسیار چند فرستاده بود تقاضای قابل نداده هذا
مردمان پادشاه ایران را بدل ساخته در موقع جوز خطا نامه بنظیر الدین
بابر مخالفت شاه میگفتند شاه والا جاه در دفع ظهیر الدین بابر متردد و متفکر گشته
امیر نجم الدین ثانی که وکیل و عمده کارپردازان دولت شاهی بود را طلب بجهت ماوراء
النهر و خراسان شاه با فوج و حشمت سکندری روانه خراسان کرده بعد فتوحات
نمایان نموده ظهیر الدین بابر هم بدربند و رکاب و ولایت ماب چون سرداری تابع
امیر نجم الدین بود در نجا غالب سرداران معتبر شاهی از سوء سلوک و غرور بیدار امیر نجم ثانی
گردید بی اعانت بوده بسبب ان مملکت و امیر نجم بعد عمله چهار ماه جنگ فرار و کالت خاص
شاهی مجلی ساخته بود که کثرت هیچ سلطان زیشان در انتظار حاجت نموده چنانچه
خاصه او بهر جزانی نعمت هر روز غریب صد سر گوسفند صرف شیلان او میشد
سوای مرغ و ماهی و کباب و نان و حلوا و غیره **الحاصل** امرا ایران کلام بدو در شکل
بوده بنای حرام نمک گذارده بعد از جنگهای متواتر و فتوحات نمایان که همه باذن
اجازه شاهی شده بود از کثرت حزم و غرور بی دلان نشسته خود را مجبور با التماس کرده در حوالی
قلعه قرشی و غجدوان از عبد الله خان اوزبک شکست خورده امرا ایران و ظهیر الدین
بابر جدا فرار نموده او را تنها گذاشتند امیر نجم و جمعی از بزرگان صفویه همراهی شهید شدند
و حسین بیک لله بهم فرار کرده بایران آمد و امرا اوزبک ماوراء النهر با منصرف
شده و بطرف خراسان آمده هرات و ولایات خراسان را محاصره نموده امتیاز و کلی

باخرز و ورکر و بعد اغتشاش کلی بولایات آفریدی راه یافت و سلطان ایران بعد
اصفهان از این اخبار ملالت آثار متحیر گشته بخیال چاره کار افتاده و ذلک فی سنه تسع
و ثمان عشر و تسعمائه در آن ایام بدار الملک اصفهان سلطان جهان ابوالفتح شاه طهماسب
چهارشنبه بیست و ششم شهر ذیحجه سنه مذکور عنوان کرد بعد از ولادت
گردید

ذکر
یورش خراسان و قتل
پادشاه ترکستان

چون عبدالله خان لشکر قزلباش را بنحوی بی شجاعت پراکنده کرده بعد از
خراسان افتاده بعد از چند ماه سبزوار و هرات و اغلب خراسان را فتح کرده جمعی
کثیر از زمره علما و سادات و ترکمن مقتول کرده و آثار ظهور نموده چون
این اخبار بمسامع شاه والا جاه رسید با فوج و حشمت کلی بسیج منزل
در جهان ملک بطام شده چند روز اوقات بجشن
مشغول نموده بعد از عرض لشکر بالیوش روانه کشوده خلیل
سلطان ذوالقدر حاکم شهزاده را با جمعی از پیشقراول لشکر نصرت اثر فرموده
مقرر داشته بعد از ان خود موکب معلی بجانب مشهد رضا علیه التحیه والثنا تاختند
سال جمیع امرا بیلی را بمصوب عبد الله خان
که خود را شیعه شهید را
محبوس نموده بطرف مرو فرار نمود عبور نمود تا
بخارا عنان تکش اوزبک خراسان خالی نموده فرار کردند

موکب عالی چون کالپوش بود که خبر فتح خان بیک در رسید سلطان دین دار بعزم
زیارت قبر مطهر بجانب مشهد رفته بود خبر الفتح الاکبر نموده بعد از نظم و نسق خراسان
شهر هرات مضرب سرادقات سلطان ذیشان گشته همه ولایات آن طرف بتصرف اولیای
دولت در آمد اراده معاودت عراق داشت که از جانب امرا منقول خبر رسید که سلاطین
اوزبک متفق و مجتمع گشته سپهدار سوگند مقرر شده است که کارزار با سلطان جم جاه وارث
ملک جم بکنند و پادشاه دشت قبچاق قاسم خان قزاق هم پیدا شد خود ابوالخیر خان
را با سی هزار سوار جرار مدد فرستاده طایفه ترکان از روی حمیت چون سیل خونخوار
بطرف ایران در حرکت کند سلطان جهان از اخبار تعیین ذی الباب ناکاشته با دلی قوی علم
جهانگشای را بطرف بلخ برافراشتند در حوالی بلخ از آمویه گذشته معرکه کارزار آراستند
سلاطین اوزبک ابوالخیر خان را خان بن ... نامیه در قلب جا داده با لشکر ضعاف
مضاعف لشکر قزلباش بوده بجیحون اقدام کرده در این وقت القرمز از صباح تا رواح
مبارزان عجم چنان بازار دست برد و آویز رواج یافت که زهره فلکی نوحه گری آغاز کرده بر
کشتگان معرکه نبرد داشت خونین ... شیران ایران خود را بر کلمه ... فتوحات
زده شهر با جوان بخت خود بتیغ ... حرب کرده جمعی از مبارزان نامی را با تیغ
و تیر مذبوح و بی روح نموده در قلب با ابوالخیر خان رسیده چنان شمشیر بیدریغ بالا
راندند که تا کرکاه ... از خانه زین ... لشکر ... خان
بن ... مقتول ... فرار اختیار کرده جمعی از حول ... بعضی
اسیر ... سلطان جم جاه لشکر ... بر ساختند و از ... ایران
بکنها ... شاه جم جاه ... سلطنت ... هرات ...

آورده

آورده بعد از چند روز به نیشابور و بعد از تنبیه جمعی فتنه انگیز با صفاهان هشت نشان تشریف
قدوم ارزانی داشتند و در این سال سلیمان میرزا برادر خاقان سلیمان شان در دار و بلد نخجوان
سر و رو ... افتاده چون سلطان ایران در ممالک ترک و روم دست بود نخجوان شیروان
نیز با مادهٔ بعد از لشکر ... شاه شکست خورده چون کوچک ... متابعت
و نخ ... العزیز ... بروی در ماه مقتول میکرد ... سلطان ان
... شکست خورده ... غازان ... مبارز ... اسب ... با وجود پکه
پیاده ... بود ... مصطفی ... برادر ... سلطان حاکم ...
او را مقتول نموده ... بیاسا رسیدند

ذکر رزم مسند جهانبانی

با سلطان سلیم عثمانی

لکل امر اذا ما تم نقصان ... فلا یغر بطیب العیش انسان

چون سلطان جم جاه وارث ملک الب ارسلان شاه اسمعیل بهادرخان در همه ممالک
بر سلاطین با تمکین ... از غالبان ... اعتقاد در محافل و مجالس ...
بلند مرتبان ... چند مدتی خلد ... زمین و آسمان ... خواستند
که ... به اعتقاد صراط مستقیم دلالت شوند لهذا سلطان زمان
را در چمن ... چالدران چشم زخمی چنین رسید نبیت ... جان ...
در سنه ... هجریه سلطان سلیم عثمانی بر ممالک روم مستولی گشته بایزید الاکبر پدر با
... مقتول نموده ... مخالفت مذهب ... دیگر که ذکر ... باعث ...
بخلاف بایزید الاکبر علاوه سلطان ... لشکر ...

آذربایجان چون تا دهم صفر بالدیر کشیده و باعث کلال دواب لشکر گشته و چون بزیره خان

محمد خان والی دیاربکر و لله   استاجلو که بشرف مصاهرت این دودمان

مفتخر بوده کرد بلد چنانچه در آن سرحدات اکثر اوقات بیچاپاول و خون ریزی پرداخته لشکریان

روم را هیچ انگاشته از کثرت غزو و سعی شجاعت موفور از نسوه ادب گستاخی بکلی دست لباس

نسوان و پاپ دستگاه در کان و پاپ قبضه شمشیر بران سلطان سلیم آل عثمان فرستاده سلطان

از این استغارت عرق حمیت در حرکت آمده باعث و علت یکی از علیخلیفه حاکم اوزنجان

شد که سنان پاشا صدر به جمعی از سرداران آل عثمان اکثر بمرافقت سلطان مرادخان

ابن سلطان احمد خان آتش را کان مخالف زده در خرابی و قتل و غارت کوتاهی نکرده چند

قلعه معتبر [illegible] آتش زده ویران نموده بود مخصوص قلعه [illegible] که معلوم و نامور گردید

در یکی شهر [illegible] مظفر و منصور گشته دیگر احدی از [illegible] آل عثمان

دوان امکان دخول این دو سردار سرحد دار قزلباش متوطن نمیشدند و از عجایب اتفاقات

و اقبال نوید علیخلیفه آنست که در یکی از معارک عثمانیه که لشکر آناطولی از روی شکست خورده

فرار کرده شیرانه به بیشه خشک [illegible] پناه برده بخیال دم زدن شاه غنودند که ناگاه

آتش در بیشه [illegible] قریب شش هزار و پانصد سوار جرار ضایع و کشته گردیدند صبح جوانان قزلباش

بر سر آن بیچارگان در سپاه نیم جان را از [illegible] نموده اموال و مواشی [illegible] متصرف شدند الحاصل

سلطان [illegible] عالمگیر [illegible] را حجت شمرده [illegible] بودن سلطان مرادخان

و الا احمد خان در کف حمایت شاه جم جاه در اصفهان در نزدیک بوده [illegible] که لشکریان

آناطولی در سرحدات مجاور آذربایجان با وجود سلطان مرادخان [illegible]

اقدام تمام نخواهند نمود از قضا [illegible] سلطان مرادخان از کثرت غم و الم در اصفهان خلد نشان

نعیم جاودان شتافته و [illegible] جوار [illegible] شیخ علی [illegible] اصفهانی

رحمة الله علیهما مدفون گردید و دیگر [illegible] در خاطر سلطان [illegible] مسجد هزار

نفر لشکر ینگچری [illegible] ایلچی [illegible] که مکر ایلچی [illegible] گفته

ایلچی [illegible] ایلچی [illegible]

[illegible]

[illegible] توپ و [illegible]

خمپاره و اسلحه کامل فرنگی [illegible] بطرف ایران در حرکت آمدند

چون سلطان [illegible] ایلچی ایران [illegible] ایلچی در [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] جواب [illegible]

هزار سوار [illegible] باستقبال [illegible] هزار پیاده [illegible] و همه تفنگچی

توپچی بوده [illegible] محمد خان [illegible] علیخلیفه [illegible]

[illegible] محمد خان [illegible] علیخلیفه [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] توپ و تفنگ [illegible] صلاح [illegible]

قلعه [illegible] توپ [illegible] توپ [illegible] تفنگ

[illegible]

[illegible] جنگ [illegible] اطراف لشکر [illegible] جنگ توپ

تفنگ [illegible] خان [illegible] جواب [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]   و حق آنست که سلطان زمان [illegible] خان [illegible]

انددیر که لشکر ایران تا آن زمان جنگ توپ و تفنگ را ندیده بودند و اثر این شعبان [illegible]

مشاهده نموده بودند لهذا مصمم به جدال گشته روز دیگر صبر کردند تا لشکر [illegible]

[illegible] از پشت چالدران [illegible] شده آن وقت به تسویه صفوف پرداختند اوایل ماه مبارک

رجب سنه ۹۲۰ جنگ در پیوست آغاز شده شاه جوان مشغول شکار [illegible] چنین شده [illegible] مشغول

[illegible] خود شاه خان محمد خان و سائر [illegible] چالدران غالب آمده و بعد از آن

رسیدن مدد تفنگچی [illegible] شده به قلب رسیدند چون این خبر به شکارگاه [illegible] مجرد به

ترک شکار فرموده خود را [illegible] رسانید [illegible] صف

با شمشیر ذوالفقار [illegible] نموده [illegible] لشکر روم [illegible] نموده به قلب لشکر خود [illegible]

[illegible] خان و [illegible] خلیفه [illegible] چالدران هم [illegible]

[illegible] خان محمد خان خود را به قلب [illegible] سپاه [illegible] بود که آن

[illegible] شده [illegible] که گلوله توپ به خان محمد خان

رسیده با جمعی از دلاوران شهید گردید [illegible] از صدمه گلوله توپ و تفنگ

جمعی مقتول گشته و از صبح تا وقت زوال جنگ [illegible] سلطان زمان [illegible]

[illegible] خود [illegible] شمشیر [illegible] سلطان [illegible]

مقطوع گشته توپ و تفنگ چون [illegible] و شاه [illegible] اکثر جوانان کارآمد [illegible]

اصحاب [illegible] مقتول گردید سلطان [illegible] حضرت

شاه [illegible] مخالف [illegible] شاه جم [illegible]

قزلباش [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] گشاده [illegible] شاه [illegible]

ارکان

ارکان [illegible] سلطان [illegible] محمد [illegible]

سلطان زمان خود [illegible] عثمان [illegible] مقتول و مجروح نموده [illegible]

[illegible] عثمان [illegible] داده بار دوکسب [illegible] نمودند که ناگاه

شاه [illegible] لشکر قزلباش [illegible] ایستاده [illegible] اقدام [illegible] معلوم

کرد به سلطان خلیل [illegible] لشکر [illegible] لهذا فوراً [illegible]

[illegible] داده [illegible] اقدام [illegible] دست [illegible]

[illegible] داده [illegible] اطراف [illegible] چون شاه [illegible] لشکر

[illegible] مقتول گشته [illegible]

اسب شاه [illegible] حضرت [illegible]

خود [illegible] نموده [illegible] کرد [illegible] پیش شاه

[illegible] حضرت شاه [illegible] اسب اقبال سوار گشته

[illegible] شدند [illegible] اعمال [illegible]

[illegible] قزلباش [illegible] خان [illegible] خلیفه

بودند [illegible]

منظور [illegible] لشکر روم [illegible]

[illegible] شده [illegible] کلّه [illegible]

[illegible] که شاه جهان [illegible]

[illegible] داخل شده [illegible]

[illegible] نموده [illegible] شدند [illegible]

نوشته‌اند شاه اسمعیل جهاندار خان زاده زن و فتنه‌ها به هنگام سکر اسب وپیشیاب فرو
رفته بود زخم کاری به بعضی این رسید به مجروحاً بسمت همدان تاختند و کارگذاران دیگر از
سوء ادب بیان نموده که هیچ پادشاهان اخبار دروغ ابتخا کنار محل اعتماد نیست
لهذا   این بنده احترازها السید العربی العجم والترک والدیلم کسانی که ان
ذات خاص را ترک نموده از مورخ با غرض اجتناب و بیزار بود چه پیش ازین وعده این معنی که به
شرح و بیان فتنه‌ئی نیز هر ادنی فضایح و مقبول کرده بلکه درو هزاران فرد با مثل و تهمه
هزار دهنه گشاده بودند در و میان نامور حروب اند نیز توپخانه بهر و ادبها بتعاقب به
پرداخته بعد از آنکه معلوم کرده بهر طرف لباس فرار کرده اند بهر و ازمال باخذ غنایم و مخلفات
پرداخته سلطان منزل بمنزل به تبریز آمده و از این جنگ مصر شده بعد از هشت روز
بطرف روم عودت نموده و بدیع الزمان میرزا که بگماشت که در معرکه شعبان ازان
مهمان سلطان جهانگیر بود مصلحت همراه برده او را مصاحب کارچه دانستند جهان
بیچاره بعلت طاعون یا مرض دیگر بعد از چهار ماه بجایی معلوم شتافت و سلطان سلیم
در اماسیه قشلاق نموده منتظر فرصت می‌بود   اما   سلطان جم بعد از رفتن
لشکر عثمانی بجهت جبر کسر این ادبار که اول کرده بقبل و نهال رو گشاده بود در ماه مبارک
شعبان بجانب تبریز رسیده بمرمت حال شکسته دلان کوشید و ابواب عدل و الطاف به
چهره رعایا و برایا گشوده و هنگام توقف تبریز منصب وزارت را به امیر جان شاه کرده
نایب سلطنت بگذرد نظر اعتمادات سرادق جاه و جلال بلند گردانید و پسرانشان
حسین معمار اصفهانی که از خادم کاشان دوره حیش خان بود مرحمت فرموده کار بازات
دنیا بکس بغراپاشا از الله خان محمد خان موکول کرده به منصب خانی بار داد امر باز داد

زن

زن برادرش که خواهر اسحق بیک بود فرموده و امراء سرحد را امثال نمود علی الخصوص
ظاهر سلطان قاجار حکم فرموده که در دیار بکر فتنه کار فی السابق مشغول جهاد
شوند بعد که روز سلیمان نمود جهت اهالی موصل ناموس نموده کرد و فتنه سرخلیل سلطان
ذوالقدر بعد بجهت خصوص بیاورد که روز سلیمان بیگ از فتنه در طاعام و انقیاد
بخلوت خواستند که او را از بابت بیان نموده بتسلیم خواستند میان در حسبه علی
بیک ذوالقدر والی فارس کرده و کان ذلک فی سنه ۹۲۱

ذکر وقایع سنه

بیعت و یاغی و قتل سلطان مراد نامراد

حیله کاری زین ترکان وپیچ اجه سلطان الملقب

بقلعه ترکمن سلطان قاجار   چون

شهر یار بی زمان از نظر وقرس اند بآذربایجان در شهر تبریز پرداخته تیمارداری قبر پدر و جد
رفته بود که به سهند تبریز بیلاق نموده در آن کوه خبر قتل سلطان مراد نامراد با آنچه
و ایلکشن و سید تعیین بیعتال بر وجه اجمال آنکه سلطان مراد بن یعقوب حسن پادشاه
بعد از آنکه از ایران گریخت به بغداد رفته در آن بختش ندیده به مصر و شام و حلب رفته آخر
نزد علاء الدوله ذوالقدر والی مرعش پناه برده دختر او را گرفته که از او اولاد
دختر او داشته یکی از امرای محسن بیک و دیگر از یعقوب بیک مشهور و منظور
فرج مبعوث و در وقتی که سلطان سلیم با ذربایجان میرفت در بین راه به سلطان
رسیده اظهار محبت نموده سلطان او را در مقام مرحمت در آورده خواست همراه سلطان
به تبریز ببرد که ملازمان قدیم صورت خیر خیرات سلطان ندیده او را زود که

عثمانیه کناره کرفته بعد از کذشتن لشکر عثمانیه بمحال سحاله عقه‌زاو نفر لشکر جمع کرده
اول بقلعه اردونه لیراجر سلطان تاجاوفه امیر دیوانه با هشتصد نفر از اهل جلیل قاجار
از قلعه بیرون امده متوکلا علی الله جنک کرده لشکر او را چون بنات النعش متفرق
ساخته خود و تابعانش مقتول کردیدند سر و انکشتری و اسامه سلطنت که از ابراهیم خان
برده بود و در سهند بمحضر شهریار با وفا در رسید احمد سلطان از بن شجاعت غریب
قلعه معیش سلطان یعنی سلطان دیوانه که باصطلاح ها کوینند از روی مرحمت
خطاب فرموده ملقب باین اسم کردید بلدی من علی خلیفه و قرا خان مکارا از بسیار بروی مهر
کرم می نمودند هر دو مثل د جانب شهادت رسیدند از ان تاریخ دیار بکر بتصرف ال عثمان
در امد و در سلطان زمان شاه طهماسپ اوایل خراسان نموده اموال ان ولایت کرمه
علت شعیرها کولات مغشوش و بی ثبات شده بود و منتظم کشته در سنه ثمان و عشرین و تسعمائه
و شش خبر متواتر رسید که سلطان سلیم بمحال تصرف هرات عزیمت حرکت امداده بعد
از دفع سلاطین مصر و شام و ذوالقدر بجانب الجزایر ایران افتاده لهذا
خدیو جهان مبالغه نمودند که دفعه دیکر با قیصر دست در کمر شده ابد فعه انچه خواست
خداوند است جلوه کر کردد لهذا در بعضون و محال چچال تیث بند لشکر
فیروزی اثر کشته شجعان لشکر را قبل از وقت بعراق فرستاده منتظر بودند که سلطان
از کدام راه بطرف ایران خواهد رسید ناکاه از قضاهای فلکی خبر رسید بعضی عجمی
رسید که مغنیان غیبی سرودند با ال علی هر که در افتاد بر افتاد
و در زوال خواندکار تاریخ وفات قیصر کردید
سلطان جهان بطرف اصفهان خرامید عالم رسید ارام یافت و با وجودیکه همیشه مشغول

وکثرت

وکثرت غارت سپهسالاران هشتاد هزار کرج و شیروان فرستاده همه را مطیع و منقاد
نموده بودند و شیخ شاه والی شیروان [illegible] بالطاعت در زمان پیری سلطان خلیل را همچنان
خدیو ارجمند سر بلند شده و همشیره خود را از جمله خدام بارکاه شهریاری نموده بعیش
خوش شده چون که شیبک اکرچه یکدفعه عبید الله خان اوزبک بطرف هرات و خراسان
امده و بکار نیافته و منکوب عود نموده امیر خان ترکمان اتابیک طهماسپ میرزا و جواب
دست بقتل بر اورده جمعی از شاه دوکاشتکان شاهی را بهانه که خدمتی و [illegible] ظهیر
الدین را بر تهمت نموده و مقتول کرد و چون خبر طغیان امیر خان ترکمان اتالیک شاهزاده
عالمیان شاه طهماسپ بشاه رسید اتالیک مزبور را بشاهزاده را خواست حکومت خراسان را
شاهزاده مزید و از شان سام میرزا مرحمت فرمودند دیگر خدیو زمان را
بعد از فتح چالدران جنکی روی نداده اهالی ممالک عثمانیه اشتعال توپ و تفنگ از
از جادوان خود اموختند اهل ایران هم بخیال اموختن این علم شده پادشاه سلطنت
جهان در سنه ثلاثین و تسعمائه بهشت و دو شبی چمن بهشت نشان اوجان بعیش
و خرمی و نظم و نسق ولایات اشتغال داشته در این سنه علی بیک ذوالقدر او غلی از
ال عثمان هراسان کشته با جمعی از طایفه خود بسلطان ایران متوسل کردید

شرح کشته شدن میرزا
شاه حسین وزیر اصفهانی
حالات

میرزا شاه حسین اصفهانی معمار که پیش نکو خدمتی در فتح چالدران کرد وزیر شده
بود چندیکه موافق عدالت رفتار با خلق الله راه میرفت [illegible] دیوان انجام میداد فی

مختار کارخانه مبارک در رسیده مبلغی بر رقم مهمات [illegible] خاصه [illegible] قرار کرده
مشار الیه از اداء هفت هزار تومان باقی نا امید شده روزی که سلطان زمان از عمارت هشت
بهشت تبریز که گویا از بناهای سلطان احمد جلایر بوده بر خواسته با سرور [illegible] خاصه تبریز
برده و امرا مرخص شده بمنزل رفته بود تا جناب [illegible] عزم خانه خود نمود عرب مزبور عقب
آن الاعراب اشد کفرا و نفاقا در عرض راه باو رسیده خنجری باو انداخت
بیجان نمود و چنانکه در کوچه بیرون بوده‌اند گفت حکم شاه است [illegible] بیکدفعه
جناب وزارت مآب را پاره پاره کرده مردم منافق بشیروان فرار کرده [illegible] از خبر
خانه امرا [illegible] اظهار انفعال نموده حضرت شاه خبردار گشته [illegible] سلطان
بود که [illegible] مقتول شده جمعی را بشیروان فرستاده [illegible] بعضی را آورده عبرة
للناظرین از دار اعتبار آویختند و منصب وزارت بخواجه جلال الدین محمد تبریزی مقرر گردید
بطرف نخجوان حرکت فرمودند که نظم ولایات آن اطراف داده شود

ذکر

در نهضت خاقان خلد آشیان بجانب جنان و وقایع

سال [illegible] ئیل مطابق هشتصد [illegible] هجری

خدیو زمان و پادشاه جوانبخت ایران زمستان این سنه را در بلده نخجوان بپایان رسانیده
چون فصل بهار و نوروز در رسید بجشن عید مبارک [illegible] امرا و ارکان دولت پیشکشها
لایق کشیدند بعد از انقضای جشن مزبور از نخجوان بطرف شیروان رفتند چون بحوالی [illegible]
رسیدند خبر فوت شیخ شاه رسید رقم حکومت بنام ولد او سلطان خلیل [illegible]
[illegible] فسخ عزم شیروان کرده [illegible] حسن پادشاه [illegible]

ترک

[illegible] بحضور [illegible] حکم والا صادر شد که شکاریان دشت و کوه [illegible]
[illegible] شکاریان [illegible] شاه داغ است صحرای شکارگاه
قرار یافت [illegible] سلاطین سلف [illegible] شکار [illegible] صید تا این زمان سلطان
حکایتها از احوال [illegible] کرده هر چند [illegible] در آنجا [illegible] کردند که صید [illegible]
[illegible] سلطان اعتنایی نفرموده بلوازم صید [illegible] پرداخته [illegible] لشکر کرده
[illegible] شکاری [illegible] صحرایی [illegible] نمودند
در کمال فراغت [illegible] کوچ نموده [illegible] تبریز
بودند که [illegible] خبر [illegible] کرده حسن پادشاه [illegible]
ساخته [illegible] شکار [illegible] صحرایی [illegible] مقدس
رسیده بود [illegible] دار الارشاد اردبیل [illegible]
[illegible] نفرموده [illegible] سلطان [illegible] دار السلطنه تبریز
امر [illegible] فرمودند [illegible]
است رسیده [illegible] عارض شده و مرض اشتداد یافته اطبا عاجز شدند
تا در صباح روز دوشنبه [illegible] ماه رجب سنه هشتصد [illegible] گفته
بحظایر قدس شتافتند انا لله و انا الیه راجعون در زمانی که
جلوس [illegible] عمرش [illegible] و هشت سال و زمان سلطنتش [illegible]
پادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible]

و با یکدیگر از امرا بودند که والی سرحدات دور دست بودند و در حضور حضرت جم شراکت

می‌فرمودند و اکثر اوقات شاه بر ده هزار تومان یا دو هزار تومان که حصه شراکت امیر غیاث

بود به که می‌فرستاد بلدی به می‌فرستاد و اگر باخته بودند تمام می‌فرستاده نخواه داد و در یافت می‌نمودند

اکثر اوقات در خزانه آن پادشاه اغلب یافت نمی‌شد و شعر فارسی و ترکی را نیک می‌فرمودند

تخلص شاه خطائی می‌فرمودند و بسیاری به بضاعت دیوان ترکی آن که بخط مرغوب نوشته‌اند

ملاحظه کرده و الان آن کتاب شریف در بعضی از کتابخانه‌ها موجود است

و مورخین نوشته‌اند چند دیوان معتبر فارسی نیز داشته سبحان الله [illegible] شاه

که گاه در باخبر سر قمر الدین [illegible] که گاه در سر حدات [illegible]

العثمانیه [illegible] افشان [illegible]

و بعضی مذهب [illegible] احتشامش [illegible]

خون ریز [illegible] جمع بین الاضداد [illegible] کرده

للتراب و رب الارباب الحاصل [illegible] شاهزاده [illegible]

شریعتش [illegible] پادشاه ایران [illegible]

شاهی جلوس [illegible] سلطان [illegible]

انام کردید [illegible] میرزا [illegible]

و [illegible] میرزا و اسم [illegible] مستحق ذکر [illegible]

خالق البرایا [illegible] اهتمام داشته [illegible]

و [illegible] چلبی [illegible] خواه شدند سلطان [illegible]

[illegible] سوال و [illegible] تحقیق و ثابت کردید که

چلبیان



چلبی [illegible] که مجلدات خود [illegible] زیاده طلبی بر آمده است ناچار [illegible]

الیه از زمره [illegible] حضور [illegible] غضب شهریاری زبانه کشیده [illegible]

رسانیدند و [illegible] اصفهان هشت نشان [illegible] فرموده بودند

[illegible] اصفهان تعلق [illegible]

بنا بر آن خاقان سلیمان شأن صاحبقران میر غیاث الدین محمد را [illegible]

فرموده [illegible] نشان [illegible] اقبال [illegible] خواهیم بود

[illegible]

[illegible] شعله آتش [illegible]

[illegible] حضرت شاه [illegible]

[illegible] که از [illegible] دروغ یاد کرده [illegible]

بر آن آتش غضب جهانسوز شهریاری شعله‌ور گردید به میر غیاث الدین را

[illegible] خطاب [illegible] فرمودند که

قسم دروغ بروح اقدس امیر المؤمنین علیه السلام

خوردن [illegible] اهل بیت رسول خدا

[illegible]

[illegible]

[illegible] الکرام

ایام [illegible] الله [illegible]

کاتبه المذنب [illegible]

خیر ختام

١٢٩١

